



## موسی کلیم الله جلد 1

### مشخصات کتاب

سرشناسه : ترقی، سوده، 1364 -

عنوان و نام پدیدآور : موسی کلیم الله / سوده ترقی.

مشخصات نشر : تهران: نشر رزا، -1397

مشخصات ظاهری : ج.: جدول، نقشه؛ 22×29 س م.

شابک : دوره 978-622-99372-6-6؛ 600000 ریال: ج.1 978-622-99372-99372-

9-5 : ؛ 400000 ریال : ج.2 978-622-99497-8-8 : ؛ 350000 ریال : ج.3

978-622-99497-5-9 :

وضعیت فهرست نویسی : فاپا

یادداشت : ج. 2 و 3 (چاپ اول : 1397).

یادداشت : کتابنامه.

مندرجات : ج. 3. تاریخ فراز و نشیب های زندگی 120 ساله ی حضرت موسی علیه السلام

(قبل تولد تا پس از وفات) ...

موضوع : موسی، پیامبر یهود



موضوع : Moses (Biblical leader)

موضوع : موسی، پیامبر یهود -- داستان

موضوع : Moses (Biblical leader) -- Fiction

موضوع : قرآن -- قصه ها

موضوع : Qur'an stories

موضوع : پیامبران -- سرگذشتنامه

موضوع : Prophets -- Biography

رده بندی کنگره : /BP88/4/ت4م9 1397

رده بندی دیویی : 156/297

شماره کتابشناسی ملی : 526785

ص:1

اشاره



ص: 2

ص: 3

موسی کلیم الله



جلد اول

سوده ترقی

ص:4

ص:5

### فهرست مطالب

پیشگفتار 1

1. عنصر شخصیت و شخصیت پردازی. 15

2. عنصر کشمکش یا حادثه 16

روش نگارنده در این مجموعه. 16

مقدمه 18

گفتار اول: جداول بررسی نسب انبیاء از ابراهیم صلی الله علیه و آله تا موسی صلی الله علیه و آله و اسباط دوازده گانه بنی اسرائیل و پیغمبران زمان حضرت یعقوب صلی الله علیه و آله تا موسی صلی الله علیه و آله که در قرآن نامشان ذکر شده

فصل اول: شجره ی ابراهیم صلی الله علیه و آله تا موسی صلی الله علیه و آله و اسباط بنی اسرائیل. 34



فصل دوّم: پیغمبران زمان حضرت یعقوب صلی الله علیه و آله تا موسی صلی الله علیه و آله  
که در قرآن نامشان ذکر شده 40

گفتار دوّم: ماجراهای وقایع قبل از تولّد حضرت موسی صلی الله علیه و آله تا قبل از هجرت  
ایشان از مصر به مدین

(1 - 67 سالگی)

فصل اول: بررسی ماجراهای قبل از تولّد موسی علیه السلام در 13 قسمت

«جدول خلاصه قسمت های این داستان» 44

قسمت اوّل: خبر دادن یوسف علیه السلام از پیامبر بعدی در بیم و امید 45

قسمت دوّم: مرگ یوسف نبی و تحقّق پیش گویی هایش پس از 108 سال. 45

قسمت سوّم: داستان موسی و فرعون حق است و برای مؤمنان بیان می شود 48

قسمت چهارم: بردگی قوم بنی اسرائیل در مصر 49

قسمت پنجم: ویژگی های فرعون زمان موسی علیه السلام 50

قسمت ششم: وعده ی خداوند به نجات مستضعفان 61

قسمت هفتم: ازدواج فرعون و آسیه (یک قبطی با یک سبطی!). 63

قسمت هشتم: ازدواج عمران و یوکابد. 64



قسمت نهم: رؤیای شوم فرعون و تعبیر معبران 65

قسمت دهم: قتل پسران نوزاد 66

ص: 6

قسمت یازدهم: تولد کلثوم (فرزند اول) و هارون (فرزند دوم) 67

قسمت دوازدهم: وقایع اعجاز آمیز شب انعقاد نطفه ی موسی علیه السلام 69

قسمت سیزدهم: بررسی پیام های قرآنی دسته آیات. 72

فصل دوّم: داستان تولد موسی و امتحانات مادرش و نفوذ او در کاخ فرعون در 12 قسمت

«جدول خلاصه قسمت های این داستان» 76

قسمت اوّل: مأموران فرعون در جستجوی نوزاد پسر. 78

قسمت دوّم: ولادت موسی علیه السلام به دوراز چشم مأموران. 78

قسمت سوّم: موسی علیه السلام در کوره ی آتش 84

قسمت چهارم: الهام به مادر موسی علیه السلام 86

قسمت پنجم: ساخت صندوقچه 91

قسمت ششم: انداختن موسی در رود نیل و آغاز: فراق سه روزه ی یو کابد از فرزند شیرخواره

اش 92



قسمت هفتم: موسی در دامان دشمن. 95

قسمت هشتم: نام گذاری موسی توسط آسیه و دنبال دایه برای شیر دادن موسی علیه السلام

101

قسمت نهم: پیگیری کلثوم از ماجراهای قصر فرعون و بازگشتن موسی به آغوش مادرش.

105

قسمت دهم: جشنی برای موسی در قصر و خشم دوباره ی فرعون از موسی علیه السلام.

108

قسمت یازدهم: جوانی موسی در قصر فرعون 111

قسمت دوازدهم: بررسی پیام های قرآنی 2 دسته آیات. 112

گفتار سوّم: هجرت موسی علیه السلام از مصر به مدین تا قبل از هجرت ایشان از مدین به

مصر (67-77 سالگی)

فصل اوّل: بررسی ماجراهای قتل قبطی و هجرت موسی علیه السلام به مدین و ازدواجش با

دختر شعیب (صفورا) و 10 سال چوپانی در قبال مهریه اش در 16 قسمت

«جدول خلاصه قسمت های این داستان» 120

قسمت اوّل: ورود موسی به شهر و قتل قبطی 122

قسمت دوّم: پشیمانی و توبه ی موسی از قتل غیر عمدی 126

قسمت سوّم: تکرار صحنه ی دیروز در فردا. 129



قسمت چهارم: خبر دادن مؤمن آل فرعون از نقشه ی قتل موسی علیه السلام . 132

قسمت پنجم: فرار و هجرت موسی از مصر به مدین 132

قسمت ششم: مدین و ایکه و رسالت حضرت شعیب علیه السلام در آنجا 17

قسمت هفتم: پایان سفر موسی پس از هشت شبانه روز ورودش به مدین و طلب خیر از

خداوند. 141

قسمت هشتم: اجابت دعای موسی و داستان رفتن به خانه ی شعیب علیه السلام 144

قسمت نهم: سخنان صفورا دختر شعیب با پدرش در مورد موسی علیه السلام 146

قسمت دهم: خواستگاری شعیب علیه السلام از موسی برای یکی از دخترانش. 147

قسمت یازدهم: چوپانی موسی در مدین 149

قسمت دوازدهم: دادن عصای ویژه به موسی توسط شعیب. 151

قسمت سیزدهم: ماجرای گوسفند فراری 153

قسمت چهاردهم: ماجرای موسی و شبان 155

قسمت پانزدهم: 6 درس آموزنده از هجرت موسی علیه السلام به مدین. 160

قسمت شانزدهم: بررسی پیام های قرآنی 1 دسته آیات. 163





فصل دوم: آشنایی با حضرت خضر علیه السلام و داستان دیدار موسی با ایشان در مجمع  
البحرین در 16 قسمت

«جدول خلاصه قسمت های این داستان» 170

مقدمات. 172

1. نسب حضرت خضر نبی . 172

2. محاسبه ی تقریبی در مورد تفاوت سنی حضرت موسی با حضرت خضر علیه السلام .  
172

. خضر علیه السلام مرد عالم و عابدی بود یا نبی؟. 173

4. معرفی ذوالقرنین (پسر خاله ی حضرت خضر). 174

5. داستان عدم ازدواج خضر نبی . 175

6. ماجرای خوردن آب حیات و زندگی جاودان حضرت خضر و نخوردن ذوالقرنین از آن  
آب 175

. مراحل حیات حضرت خضر علیه السلام . 176

8. اسناد دیگر در باب زنده بودن حضرت خضر نبی 176

9. راه های توسل و ملاقات با حضرت خضر علیه السلام 178

ص:8



10. نماز حضرت خضر در شب جمعه 179

11. شباهت های امام زمان و خضر نبی علیه السلام 179

قسمت اول: چه شد که خداوند قرار ملاقات موسی و خضر را گذاشت؟! 180

قسمت دوم: موسی و یوشع بن نون در جستجوی حضرت خضر علیه السلام 181

قسمت سوم: سخنان و توصیه های حضرت خضر علیه السلام به موسی قبل از سفر 189

قسمت چهارم: جواب موسی به خضر علیه السلام و تعهداتی که قبل از سفر به او داد. 191

قسمت پنجم: آغاز سفر موسی و خضر علیه السلام و جدا شدن یوشع از آن ها 194

قسمت ششم: سوراخ کردن کشتی توسط خضر علیه السلام 194

قسمت هفتم: قتل کودک توسط خضر علیه السلام 197

قسمت هشتم: ساختن دیواری که در حال خراب شدن بود توسط خضر علیه السلام . 199

قسمت نهم: بیان حکمت سوراخ کردن کشتی توسط حضرت خضر علیه السلام . 202

قسمت دهم: بیان حکمت کشتن آن طفل توسط حضرت خضر علیه السلام 205

قسمت یازدهم: بیان حکمت تعمیر دیوار توسط حضرت خضر علیه السلام . 207

قسمت دوازدهم: 10 درس مهم 216



قسمت سیزدهم: توصیه ی حضرت خضر علیه السلام در هنگام جدا شدن از موسی علیه السلام 219

قسمت چهاردهم: بازگشت موسی نزد هارون پس از ملاقات با حضرت خضر 219

قسمت پانزدهم: داستان ملاقات «الیاس» و «یوشع بن لاوی» 220

قسمت شانزدهم: بررسی پیام های قرآنی 1 دسته آیات. 221

گفتار چهارم: وقایع پس از هجرت حضرت موسی از مدین به مصر ( 77-83 سالگی)

فصل اول: داستان هجرت موسی از مدین به مصر با خانواده و گوسفندانش و رسیدن به مقام نبوت در وادی مقدّس طوی در 11 قسمت

«جدول خلاصه قسمت های این داستان» 229

قسمت اوّل: اوضاع مصر در نبود موسی علیه السلام . 232

قسمت دوم: خداحافظی با شعیب. 232

ص: 9

قسمت سوّم: هجرت موسی و همسر و فرزندش از مدین به سوی مصر. 232

قسمت چهارم: گم کردن راه و رفتن به بیراهه و رسیدن موسی به وادی مقدّس طوی. 233

قسمت پنجم: شنیدن ندای الهی از درون آتش در وادی مقدّس طوی. 240



قسمت ششم: نشان دادن دو معجزه (عصا و ید بیضاء) به موسی در وادی مقدّس 260

قسمت هفتم: بیان علّت این دو معجزه (رفتن به سراغ فرعون). 267

قسمت هشتم: موسی مشکلات خود را به پیشگاه پروردگار عرض می کند 270

قسمت نهم: پاسخ خداوند به درخواست های منطقی موسی . 283

قسمت دهم: جملاتی که موسی و هارون به امر خدا باید به فرعون بگویند. 286

قسمت یازدهم: بررسی پیام های قرآنی 6 دسته آیات. 291

فصل دوّم: داستان آغاز دعوت موسی و هارون در 16 قسمت

«جدول خلاصه قسمت های این داستان» 305

قسمت اوّل: شجره نامه ی هارون. 307

قسمت دوّم: دیدار موسی و هارون در ساحل رود نیل و همراهی هارون در دعوت فرعون.

073

قسمت سوّم: نگرانی های موسی و هارون قبل از رفتن نزد فرعون و پیام خداوند به آن ها

311

قسمت چهارم: مکالمات موسی و فرعون در اولین دیدارشان بعد از 10 سال 316

قسمت پنجم: دعوت فرعون و فشارهای مجدد فرعون به بنی اسرائیل. 345



قسمت ششم: شکایت موسی از فرعون نزد پروردگار و دلداری وعده ی نجات بر بنی اسرائیل 347

قسمت هفتم: مبارزه عملی موسی علیه السلام . 473

قسمت هشتم: عکس العمل اوّل فرعون در مقابل معجزات و اعتراف فرعون به بزرگی آسیه. 351

قسمت نهم: عکس العمل دوم فرعون در مقابل معجزات 352

قسمت دهم: عکس العمل اطرافیان فرعون نسبت به سخن فرعون 360

قسمت یازدهم: عکس العمل موسی به سخن های فرعون و اطرافیانش. 363

قسمت دوازدهم: جواب های اطرافیان فرعون به موسی علیه السلام . 365

قسمت سیزدهم: نتیجه شور و مشورت درباریان با یکدیگر. 366

قسمت چهاردهم: بازگو کردن پیشنهاد درباریان به موسی و هارون توسط فرعون 367

ص:10

قسمت پانزدهم: پایان مجلس و آخرین اتفاقات آن روز (شب خروج از قصر) 371

قسمت شانزدهم: بررسی پیام های قرآنی 9 دسته آیات. 372

فصل سوم: داستان حضور تمام ساحران برجسته نزد فرعون برای مبارزه با موسی و شکست

ساحران و ایمان آوردنشان و عکس العمل ها و اقدامات فرعون پس از آن در 21 قسمت



«جدول خلاصه قسمت های این داستان» 386

قسمت اوّل: فراخوان تمام ساحران توسط فرعون. 397

قسمت دوّم: آمدن دو برادر ساحر نزد فرعون 389

قسمت سوّم: دعوت از مردم برای تماشای صحنه مبارزه موسی و ساحران. 394

قسمت چهارم: جمع شدن ساحران نزد فرعون و درخواستشان از او در روز موعود 395

قسمت پنجم: برخورد موسی با ساحران مغرور و آخرین نصایحش به آن ها در روز موعود.

397

قسمت ششم: برخورد ساحران پس از نصایح موسی علیه السلام 397

قسمت هفتم: آغاز مسابقه توسط ساحران 399

قسمت هشتم: سخنان موسی به ساحران هنگام انداختن طناب هایشان 402

قسمت نهم: سحر ساحران و شادی فرعون. 403

قسمت دهم: عکس العمل موسی در برابر سحر ساحران 406

قسمت یازدهم: سخنان خدا به موسی در آغاز معجزه. 407

قسمت دوازدهم: آغاز نشان دادن معجزه ی عصا در حضور فرعون و ساحران و مردم شهر.

414



قسمت سیزدهم: خواری فرعون و یارانش در برابر معجزه ی موسی و ایمان نیاوردن فرعون.

424

قسمت چهاردهم: نخستین گروه ایمان آورندگان به موسی و سخنان موسی به آن ها. 427

قسمت پانزدهم: دومین گروه ایمان آورندگان (ساحران) 430

قسمت شانزدهم: عکس العمل های فرعون در برابر ایمان آوردن ساحران 433

قسمت هفدهم: عکس العمل ساحران در برابر تهدیدهای شدید فرعون. 438

قسمت هجدهم: شکنجه و شهادت ساحران. 446

قسمت نوزدهم: عکس العمل فرعون نسبت به گروه بنی اسرائیل و ایمان آورندگان 446

قسمت بیستم: برنامه ی موسی به بنی اسرائیل در برابر تهدیدهای فرعون 447

ص: 11

قسمت بیست و یکم: بررسی پیام های قرآنی 4 دسته از آیات 451

فصل چهارم: ماجراهای داستان نقشه ی قتل موسی و دفاعیات مؤمن آل فرعون (حزقیل) از

موسی و جلوگیری از قتل او عاقبت مؤمن آل فرعون و خانواده و همسر فرعون آسیه در 14

قسمت

«جدول خلاصه ماجراهای این داستان». 465

قسمت اول: جلسه ی تصمیم به قتل موسی علیه السلام در قصر فرعون 466



قسمت دوم: عکس العمل موسی که در آن مجلس حضور داشت. 467

قسمت سوم: دفاعیات مو من آل فرعون و افشای ایمانش در دفاع از موسی علیه السلام 468

قسمت چهارم: عکس العمل فرعون نسبت به سخنان مؤمن آل فرعون. 470

قسمت پنجم: ادامه تلاش های مؤمن آل فرعون (تحت 15 سخن) 471

قسمت ششم: عاقبت مؤمن آل فرعون. 479

قسمت هفتم: شهادت همسر مؤمن آل فرعون (صیانه) و فرزندانش 483

قسمت هشتم: شهادت آسیه همسر فرعون. 486

قسمت نهم: آخرین سخنان مجادله آمیز فرعون و موسی علیه السلام 492

قسمت دهم: تأثیر سخنان فرعون در اطرافیانش. 495

قسمت یازدهم: نفرین موسی علیه السلام. 495

قسمت دوازدهم: اجابت نفرین موسی علیه السلام. 497

قسمت سیزدهم: دستورات خدا به موسی علیه السلام و سخنان موسی علیه السلام به

پروردگار 498

قسمت چهاردهم: پیام های قرآنی 6 دسته آیات. 499

فصل پنجم: داستان دستور فرعون به ساختن برج بلند برای دیدن خدای موسی در 8 قسمت





«جدول خلاصه قسمت های این داستان» 512

قسمت اوّل: ادعای الوهیت فرعون. 513

قسمت دوّم: فرعون دستور به ساختن برجی بلند می دهد تا بر خدای موسی دست یابد 513

قسمت سوّم: ساختن برج در طول هفت سال 516

قسمت چهارم: ویرانی برج بلند به امر خداوند 517

ص: 12

قسمت پنجم: عکس العمل فرعون پس از فرو ریختن برج 518

قسمت ششم: عاقبت نیرنگ فرعون 518

قسمت هفتم: درس عبرتی برای همگان 520

قسمت هشتم: بررسی پیام های قرآنی دسته آیات 517

ص: 13

**پیشگفتار**

**اشاره**

الحمد لله ربّ العالمین و الصلاه والسّلام علی خیر خلقه محمد خاتم النبیین و مدینه العلم و  
علی عترته الطاهره ابواب المدینه



امام علی علیه السلام فرمودند: «فَاتَّقُوا اللَّهَ، عِبَادَ اللَّهِ! تَقِيَهُ ذِي لُبٍّ شَغَلَ التَّفَكُّرُ قَلْبَهُ» (1): ای بندگان خدا! تقوا پیشه کنید، تقوای خردمندی که اندیشیدن، جان او را مشغول داشته است.

بنا به سفارش ایشانکه تقوا و تعقل و تفکر را در رابطه باهم مطرح کرده اند، نباید نگاه ما به قصص قرآن نگاه صرفاً تاریخی باشد چراکه قرآن تنها کتاب داستان نیست و باید از آن عبرت گرفته شود و موارد اختلاف ادیان را بر اساس این آیه ﴿إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَنْقُصُ عَلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ أَكْثَرَ الَّذِي هُمْ فِيهِ يَخْتَلِفُونَ﴾ (2) برطرف کند.

در رابطه با انواع داست آن ها و تفاوت داستان های قرآنی با دیگر داست آن ها لازم است بگوییم که:

داست آن ها به طور کلی از حیث ارتباط با واقعیت به سه نوع تقسیم می شوند: (3)

الف) داستان های اسطوره ای یا خیالی.

ب) داستان های هنری واقعی که به بیان واقعیت های موجود جامعه می پردازند.

ج) داستان های واقعی تاریخی.

داستان های قرآن، همگی واقعی تاریخی و بالحق هستند و ازاین رو آن ها را قصص نامیده اند (4)، یعنی به نحوی بیان، نقل و ارائه شده اند که خواننده آن ها را پیگیری می کند. چراکه قرآن، حوادث و سرگذشت های فرورفته در اعماق تاریخ را با شیوه و اسلوب های بیانی، تکنیک های داستانی و تصویر گری های نمایشی و حسی خود، دوباره احیا و زنده کرده است، به طوری که مخاطب، همانند یک بیننده، به نظاره ی حوادث و صحنه های داستان می نشیند و به پیگیری آن ها می پردازد و باید این نکته را در نظر داشت که قرآن



قبل از هر چیز، کتاب هدایت و تربیت است و لذا داستان های آن نیز در خدمت اهداف دینی و تربیتی اند، برای اینکه داستان های قرآن، کتاب تاریخ نیست و اگر ذکری از انبیاء و حوادث آن ها به میان آمده، فقط برای عبرت، موعظه و اصلاح نفوس، استقامت و تحکیم مبانی اخلاق و ادب است و این سخن به معنای نفی آفرینش های هنری و شیوه های داستان پردازی در قرآن نیست، بلکه قرآن سراسر هنر است و هنر آن نیز از نوع هنر الهی است و داستان های آن، از مهم ترین وجوه اعجاز ادبی و هنری این کتاب آسمانی به شمار می روند؛ به عبارت دیگر: قرآن داستان های واقعی تاریخی خود را بدون دخالت دادن خیال آفرینشگر در خلق حوادث، شخصیت ها و دیگر عناصر داستانی، برخلاف داستان های واقعی تاریخی بشر و بدون به کار بستن دروغ و مبالغه، با زبان هنر و اسلوب منحصر به فرد خود دوباره احیاء کرده است چراکه راوی آن راست گو ترین راستگوهاست. (5)

1- نهج البلاغه، خطبه 82، مواعظ امیرالمؤمنین

2- نمل: 76 همانا این قرآن بر بنی اسرائیل اکثر معارف و احکامی را که در آن اختلاف می کنند کاملاً بیان می کند و حکم واقعی تورات را آشکار می سازد.

3- مقاله: تحلیل عناصر داستانی در داستان های قرآن: خلیل پروینی و ابراهیم دیباجی

4- آل عمران: 62 (إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْقَصَصُ الْحَقُّ وَمَا مِنْ إِلَهِ إِلَّا اللَّهُ وَإِنَّ اللَّهَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ) یعنی: این همان سرگذشت واقعی (مسیح) است. (و ادعاهایی همچون الوهیت او، یا فرزند خدا بودنش، بی اساس است.) و هیچ معبودی، جز خداوند یگانه نیست و خداوند توانا و حکیم است. قصص: 3 (تَتْلُوا عَلَيْكَ مِنْ نَبَأِ مُوسَى وَفِرْعَوْنَ بِالْحَقِّ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ) یعنی: ما از داستان موسی و فرعون بحق بر تو می خوانیم، برای گروهی که (طالب حقّ اند و) ایمان می آورند!

5- نساء: 122 (... وَ مَنْ أَصْدَقُ مِنَ اللَّهِ قِيلاً) ... و کیست که در گفتار و وعده هایش، از خدا صادق تر باشد؟!

ص: 14

لازم است بگوییم در داستان های قرآنی و مخصوصاً داستان زندگی موسی کلیم الله عناصر ویژگی های مشترکی وجود دارد که در اینجا به سه عنصر ویژه و مهم اشاره می کنیم:

1. «عنصر طرح یا پی رنگ [بنیاد، نقش، شالوده] یا همان رابطه ی علی و معلولی حوادث داستان»:

به عبارت دیگر اینکه: هیچ حادثه ای بدون علت و سبب نقل نمی شود؛ که در اصطلاح ادبیات داستانی عرب از آن به «حبکه القصه» تعبیر می شود.

طبق این تعریف اجزای یک قصه ی قرآنی بر اساس رابطه ی علی و معلولی دارای پیوندی محکم وزنده با یکدیگرند یک قصه ی قرآنی دارای ساختار هندسی و هنری ویژه ای است که بر اساس آن ها، جزئیات و اجزای داستان دارای پیوندی زنده با یکدیگرند، به گونه ای که هر جزء از داستان، مکمل جزء پیشین یا شرح و تفصیلی بر آن یا امری هماهنگ و متجانس با آن است و سرانجام اینکه همه ی اجزاء تابع یک محور فکری واحدند. (1)

مجموعه ی حاضر نیز تحت عنوان «موسی کلیم الله» تاریخ تحلیلی فراز و نشیب های زندگی 120 ساله ی حضرت موسی کلیم الله (قبل از تولد تا پس از وفات) بر اساس آیات و روایات و تورات و اشعار شعرای ایرانی» هست که کلیه مطالب تفسیری بر گرفته از 4 تفسی [مجمع البیان، المیزان، نمونه و نور] است و با این انگیزه تألیف یافته است که در آینده با توجه به

این مجموعه، به دور از هرگونه مطلب جعلی و خرافه در روایات، یک فیلم نامه قرآنی از زندگی پربرتک ایشان تهیه شود.

با توجه به اینکه روایت قرآن از داستان حضرت موسی علیه السلام به علل گوناگون به ترتیب زمانی ذکر نشده (2) و گاه یک صحنه در چند سوره با الفاظ گوناگون بیان شده (3) و از آنجا که بسیاری از مطالب تورات در طول سالیان سال تحریف یافته است، اما در برخی مطالب اشتراکاتی با قرآن کریم دارد که نقاط اشتراک و اختلاف آن با قرآن در ذیل بیان قسمت های مختلف این داستان روشن شده است و برخی از قسمت ها که از تورات بیان شده و در قرآن به آن ها اشاره ای نشده نیز صرفاً جهت اطلاع از تاریخ و ترتیب زمانی قسمت ها و تکمیل زنجیره ی داستان ذکر گردیده، همچنین با بهره گیری از اشعار شعرای ایرانی، رنگ و بوی عرفانی خاصی به بخش های مختلف داستان داده شده تا علاقه مندان به شعر و ادب نیز از مطالعه ی این داستان لذت برند.

1- نجم، محمد یوسف، «فن القصه» بیروت، دار الثقافة، 1976، ص 63.

2- مهم ترین عللی که در اذهان برخی افراد، سبب رشد اعتقاد به پراکنده گویی و گسیختگی مطالب قرآن شده است: 1. علل درونی (به خود قرآن برمی گردد): (روش مزجی در بیانات قرآنی، نادیده گرفتن حذف ها و اتصال ها در جمله بندی های قرآن و نزول تدریجی آیات) 2. علل خارجی (از بیرون موجب پدید آمدن این توهم شده است): (ترجمه های لفظ به لفظ، طولانی شدن مطالب تفسیری در متون تفسیر و غفلت از زمینه ها و اسباب النزول). برای اطلاعات بیشتر، رک به: مقاله ی «علل پراکنده به نظر آمدن قرآن» نویسنده: عبدالهادی فقهی زاده



3- تکرار یا تصریف برخی حوادث یک داستان در قرآن کریم از اسلوب فصاحت و از محاسن کلام است و برخلاف تصوّر، این نوع تکرار نه تنها هیچ ضرری به کلام نمی زند، بلکه بر زیبایی و متانت آن می افزاید. چراکه در قرآن، تکرار قصّه ها مانند نوشته های عادی نیست، بلکه فواید بسیاری دارد از جمله: 1. تکرار در قرآن از اسلوب فصاحت است و بلیغ تر از تأکید به شمار می رود. 2. تکرار سبب می شود کلام مستقر گردد. 3. تکرار بیانگر معجزه بودن قرآن است تا اعلان کند که از آوردن مثل آن عاجز هستند. و نوعی تحدی به شمار می رود. 1. تکرار برای متنبّه کردن و القای کلام است به حدّی که شنونده آن را قبول نماید. 2. تکرار برای این است که تمام معانی در دل و قلب مخاطب جای گیرد. 3. در هر تکرار متعلقات جدیدی است که با آن ها داستان شکل نو به خود می گیرد و معنای آن در چند مرحله به صورت تمام، دریافت می شود. 4. تکرار بر تأثیر کلام می افزاید زیرا با اسلوب متفاوت بیان می شود و شیوه ی عرب ها بوده است.

ص:15

به طور کلی داستان حضرت موسی علیه السلام، به صورت پراکنده در 4 سوره قرآن ذکر شده و از میان آن ها حدود 6 سوره با حروف مقطعه شروع شده.

آیات اوّل این شش سوره، همچون مقدماتی، گاه مستقیم و گاه غیرمستقیم، محور سوره را ذکر می کند.

محوری که بخش های متعددی دارد، هرچند همگی با پایانی مرتبط با مقدمه ی با ذکر دوباره ی برخی از قسمت های مقدمه به هم می پیوندند تا اینکه سوره چنان کل واحدی درآید که به دعوت محمدی و در مقدمه ی آن مبدأ توحید و عد و عید و ... را اشاره کند. ولی ترتیب سوره ها بایان اجزای قصّه ارتباطی ندارد چراکه می بینیم یک سوره اجزایی از

داستان را بدون توجه به ترتیب زمانی حوادث در این اجزاء بیان می کند گاه خطاب به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله ، گاه خطاب به قریش، زمانی خطاب به هر دو زمانی خطاب به تمامی بشریت است. این شش سوره به ترتیب نزول این موارد هستند: «المص (اعراف)، طه (طه)، طسم (شعرا)، طسم (قصص)، الر (یونس)، حم (غافر)» این امر مطلبی را که قبلاً و بارها بیان کرده ایم، تأکید می کند و آن اینکه: هدف از ذکر داستان های قرآنی ارتباط دادن بین دعوت محمدی با احوال پیامبران پیشین و در نتیجه پند گرفتن از سرنوشت افرادی است که پیامبران پیشین را تکذیب کردند است و مخاطب نیز، گاهی به صراحت و گاهی به شکل ضمنی، قریش است.

### 1. عنصر شخصیت و شخصیت پردازی

شخصیت های داستانی در قرآن از یک نظر، به سه گروه تقسیم می شوند:

الف) شخصیت های مثبت در داستان حضرت موسی علیه السلام:

مانند موسی ، شعیب (پدرزن موسی علیه السلام)، هارون (برادر موسی علیه السلام)، خضر (معلم و استاد موسی علیه السلام)، آسیه، یوکابد (مادر موسی علیه السلام)، عمران (پدر موسی علیه السلام)، صفورا (همسر موسی علیه السلام) خواهران صفورا، مؤمن آل فرعون (حزقیل).

ب) شخصیت های منفی: مانند فرعون، هامان (وزیر و مشاور فرعون).

ج) شخصیت های بینابین [تحول پذیر و دگرگون شونده]:

مانند ساحران که اوّل منفی بودند و پس از ایمان آوردن مثبت شدند؛ و سامری که در ابتدا یار موسی بود و حتی موسی جان او را نجات داد ولی او از هم نشینی با موسی اسراری را آموخت و بر ضد موسی و خداوند از آن‌ها بهره گرفت؛ و قارون که ابتدا جزء یاران موسی بود و پس از دستور پرداخت زکات، از جرگه ی مؤمنان خارج شد؛ و بلعم باعورا که جزء دانشمندان باایمان بود و اسم اعظم می دانست ولی با وسوسه کافران از علم خود سوء استفاده کرد و موسی و بنی اسرائیل را مورد لعن و نفرین قرارداد و نقشه ی شومی برای آنان کشید.

نکته: در هر سه گروه شخصیتی نام شخصیت های داستان گاه ذکر می شود و گاه نمی شود و فقط توصیفان می آید و خداوند از طریق یک عنصر دیگر به نام گفتگو، به بیان نوع شخصیت، عواطف، افکار و اعتقادات شخصیت ها می پردازد؛ مثلاً در داستان حضرت موسی علیه السلام:

1. ابوالعباس ولید بن مصعب، با وصف [فرعون]،

2. آسیه با وصف [امراه فرعون]

3. یوکابد با وصف [أم]

4. و صفورا با وصف [تمشی علی الاستحياء]

ص: 16

5. و حزقیل با وصف [مؤمن آل فرعون و یکتیم ایمانه]

6. حضرت خضر با وصف [عبد من عبادنا]،



7. بلعم باعورا با وصف [کسی که گرفتار وسوسه ی شیطان شد]

به عنوان مثال در داستان حضرت موسی علیه السلام گفتگوی موسی و خداوند. گفتگوی موسی و بنی اسرائیل، گفت و گوی موسی و فرعون، گفتگوی فرعون و ساحران، گفتگوی آسیه و فرعون، گفتگوی خضر علیه السلام و موسی گفتگوی موسی و صفورا، گفت و گوی شعیب با موسی و ... که این گفتگوها در کمال ایجاز و اختصار، بیشترین معانی را دربرمی گیرد.

## 2. عنصر کشمکش یا حادثه

کشمکش ها یا از نوع درگیری انسان با انسان دیگر است: مانند موسی و فرعون، ساحران و موسی علیه السلام، ساحران و فرعون، قارون و موسی علیه السلام، بلعم باعورا و بنی اسرائیل و... یا از نوع درگیری انسان با طبیعت و نیروهای جامعه است: مثل قارون و فرو خوردن زمین، بنی اسرائیل و شکافته شدن دریا، موسی و نزول تورات بر سنگ، موسی و شکافته شدن دوازده چشمه از دل سنگ و ... یا از نوع درگیری انسان با تمایلات و خصلت های درونی خویش هست. مثل درگیری قارون در پرداخت زکات، درگیری موسی در برخورد های خضر علیه السلام، یا درگیری بلعم باعورا در سحر کردن بنی اسرائیل یا درگیری یوکابد زمانی که تصمیم به ترک فرزندش گرفت، درگیری بنی اسرائیل پس آزار و شکنجه های فرعونیان و پس از دیدن معجزات موسی و لغزیدن های پیایی آن ها و ...

## روش نگارنده در این مجموعه

داستان زندگی حضرت موسی علیه السلام بر اساس هجرت های مختلف حضرت موسی علیه السلام، در 3 جلد تقسیم شده است و هر جلد شامل گفتارها و فصل های مختلف

هست: در ابتدای هر فصل جدولی که خلاصه صحنه های آن داستان را شامل می شود ذکر شده است؛ و سپس به بیان دقیق داستان در قسمت های مختلف پرداخته شده و در ذیل بیان قسمت های داستان به اشعار برخی شاعران ایرانی و برجسته بخصوص مولوی و شیخ صفی علیشاه و شاعران دیگر اشاره شده و ابعاد عرفانی داستان برای علاقه مندان به بحث های عرفانی و ادبی نیز در فراخور موضوع آورده شده. همچنین در هر قسمت به نکات مهم تفسیری آیات نیز اشاره شده و برای اینکه ترسیم روشن تری از مراحل هجرت و سفرها وقایع این داستان به دست آید، در برخی موارد به نقشه ی جغرافیایی آن مکان نیز مراجعه شده که استفاده از این امر (به کار بردن نقشه) در بسیاری موارد سؤالات و ابهامات بسیاری را برطرف کرده است.

در آخر هر داستان نیز مجموعه ای از پیام های آیات را که برگرفته از تفسیر نور آقای قرائتی (مد ظله العالی) هست بیان شده است تا ذکر این داستان ها به همان هدفی که خود خداوند می خواهد و آن عبرت آموزی برای آیندگان است، بیانجامد و راهنمای ما در زندگی امروزمان باشد نه اینکه فقط داستانی را در گذشته مرور کنیم و از یک قصه ی تاریخی مطلع شویم؛ زیراهدف پروردگار و ما از تاریخ درس گرفتن است و این در سایه ی تفکر و آگاهی صحیح از تاریخ است.

ص: 17

در آخر لازم است سلامی به وارث تمام انبیاء از آدم تا خاتم وارث امام علی علیه السلام و امام حسن: که همان امام سوم شیعیان، امام حسین: است بدهیم. آن امامی که تمام خصلت های نیک انبیاء گذشته (از آدم تا خاتم) را در خود دارد. آن امامی که در روز عاشورا خودش را در راه خدا بذل کرد و ثارالله لقب گرفت و حتی معامله ی یک طرفه باخدا کرد و



در قبال خورش چیزى از خداوند نخواست. (بذلٌ مهجته فيك) (1) آن امامى كه معرفت او راهى براى رسيدن به معرفت الله است. آن امامى كه تجلّى تمام اوصاف (جمال و جلال) الهى است. آن امامى كه مخزن وحى و سر الله است؛ و اگر محبت او در قلب كسى قرار گيرد جزء مؤمنين محسوب مى شود يعنى حب او علامت ايمان است؛ و مى دانيم كه خداوند دوست مؤمنين است (الله ولىّ الذين آمنوا)

السّلام عليك يا ابا عبدالله و على الأرواح التى حلّت بفنائك عليكم منى جميعاً سلامُ الله ابدأ ما بقيت و بقى اللّيل و النهار اللهمّ، انى أسألكَ بنور و جهك الكريم، الذى تجلّيت به للجبل فجعلته دكاً و خرّ موسى صعقاً و باسمك الذى فلقته به البحر لموسى و أغرقت فرعون و قومه و أنجيت به موسى بن عمرانَ و من معه و باسمك الذى دَعَاكَ به لموسى بن عمران من جانب الطور الأيمن فأستجبت له و ألقيت عليه محبّه منك و باسمك الذى دَعَتَكَ به آسيه إمرأه فرعون إذ قالت ربّ ابن لى عندك بيتاً فى الجنّه و نجّنى من فرعونَ و عمله و نجّنى من القوم الظالمين، فأستجبت لها دُعاعها و به حق توريه موسى و به حق تلك المناجات التى كانت بينك و بين موسى بن عمران، فوق جبل طور سينا.

اللهمّ، يا من فلق البحر لبني اسرائيل فأنجاهم و جعل فرعون و جنوده من المُغرقين و بمجدك الذى كلّمت به عبدك و رسولك موسى بن عمران عليهما السلام فى المقدّسين فوق إحساسِ الكرو بين، فوق غمائم النور، فوق تابوب الشهاده فى عمود النّار و فى طور سينا و فى جبل حوريث فى الواد المقدّس فى البُقعه المباركه من جانب الطّور الأيمن من الشجره و فى أرضِ مصرَ بتسع آياتِ بيّنات و يوم فرقت لبنى اسرائيل البحر و فى المنبجسات التى صنعتَ بها العجائب فى بحرِ سوف و عقدت ماء البحر فى قلب الغمر كالحجاره و جاوزت بنى اسرائيل البحرَ و تمّت كلمتك الحُسنى عليهم بما صبروا و أورثتهم مشارق الأرض و مغاربها التى باركتَ فيها للعالمين و أغرقت فرعونَ و جنودهَ و مراكبه فى اليمّ و باسمك

العظیم الأعظم، الأَعزُّ الأَجَلُّ الأَکرم و بمجدک الذی تجلّت به لموسی کلیمک 8 فی طور سینا و بمجدک الذی ظهر لموسی بن عمران علی قُبهِ الرُّمَانِ و بآیاتک الّتی وَقَعْتَ علی الأَرْضِ بمصرَ بجدِ العزّه و الغلبه، بآیاتِ عزیزه و بسُلطانِ القوّه و بعزّه القدره و بشأنِ الکلمه التّامّه و بنورک الذی قد خرّ من فزعه طور سیناء و بمجدک الذی ظهر علی طور سینا فکلّمت به عبدک و رسولک موسی بن عمران و بطلعتک فی ساعیر و ظهورک فی جبل فاران بر بوات المقدّسین و جنود الملائکه الصّافیّین و خشوع الملائکه المسبّحین و ببرکاتک الّتی بارکت فیها ليعقوبَ إِسرائیلک فی أمّه موسی . اغفر لنا من ذنوبنا ما تقدّم منها و ما تأخّر و لوالدینا و لجميع المؤمنین و المؤمنات و سّع علينا من حلال رزقک و اکفنا مؤنه إنسان سوء و جار سوء و قرین سوء و سلطان سوء إنّک علی کل شیء قدير و بکلّ شیء علیم، آمین ربّ العالمین.

(2)

---

 1- قسمتی از زیارت اربعین امام حسین علیه السلام .

2- بخشی از دعای شب عرفه و سمات

ص: 18

### مقدمه

در این مجموعه سه جلدی داستان حضرت موسی صلی الله علیه و آله از نگاه های مختلف قرآن و تورات بیان شده و لازم است در ابتدا بگوییم گفتگوهای موجود در قرآن و تورات در بسیاری جهات تفاوت دارند و باید بگوییم:



الف ( خطاب قرآن: خطابی خارج از مکان و زمان، در ضمن ملاحظات، ضمیمه ها، مقدمه ها و خاتمه هاست: در قید ملت، وطن و زمانی نیست. این خطاب دعوتی برای همه ی مردم است، حتی آن زمان که مستقیماً قریش را مورد خطاب قرار می دهد.

پیامبر صلی الله علیه و آله ظاهراً از قریش است، ولی گویا تنها در خاندان بشریت قرار دارد. او به عنوان پیامبر، خارج از محدوده ی قبیله است، خارج از چهارچوب قبیله و چهارچوب زمان است. با اینکه دعوت محمدی در مراحل اولیه اش، دعوت قوم و عشیره «نزدیکان» بود، اما در همین زمان با بیاناتی از این محدوده ها گذر کرد: بیان تجربه های پیامبران و رسولان با اقوام آن ها از یک سو بیان سرنوشت نهایی کلی که تمام بشریت در انتظار آن است، سرنوشتی که به مکان دیگری که «خانه ی آخرت» و زمان دیگری که همان «روز واپسین» است، باز می شود.

ب) خطاب تورات بسته است، یعنی: گفتگو تنها بین سه طرف مرتبط باهم است؛ یعنی: بنی اسرائیل، خدای بنی اسرائیل، موسی پیامبر بنی اسرائیل.

خداوند در اینجا خدای ملت است، نه خدای همه ی بشریت و خطاب پیامبر در اینجا یا به ملت یا به خدای ملت برمی گردد و ارتباط بین این سه تن، ارتباط خانوادگی است که گاهی با سرکشی پسران و در برابر پدر و گاهی با فروتنی آن ها، زمانی باخشم پدر و زمانی دیگر با رضایت او متمایز می شود. اما پیامبر مانند برادر بزرگ است که جانشین پدر می شود تا اوامر او را تبلیغ کند و به سؤال ها، خواسته ها، سرکشی ها و ناله های ملتش پاسخ دهد منش این ملت، آکنده از شکایت و سرزنش است، گاه نسبت به پدر و گاه نسبت به پیامبر همان طور که این پیامبر، خود از انحرافات و سرکشی های این ملت لب به شکوه می گشاید و گاهی باهمان شکوه و سرزنش به خدا روی می آورد.

بله «پدران»: ابراهیم، اسحاق و یعقوب (همان اسرائیل که این ملت به او منتسب است) چون از یک قبیله و هم نسل بودند، یگانگی داشتند و کس دیگری در این شرف نسب به آن ها نمی رسید. تمام بشریت به طور کامل در اینجا غائب هستند و از اینجا افق گذشته ی محدود به این پدران، یعنی این تبار بود. اما در جهت گیری آینده نیز محدودیت مکانی وجود دارد: زمین، موعودی که خداوند به ملتش وعده داده و پیامبرش را برای راهنمایی این ملت به سوی خود مکلف ساخته، فلسطین است.

اینجا در مرحله ی تاریخی که داستان موسی علیه السلام را دربرمی گیرد، حداقل خانه ای دیگر و روز دیگری نیست. ذکری نه از بهشت و آتش و نه پاداش و مجازات است.

واقعیت این است که «حضور اُخروی» ضعیف است، به این شکل که حضور آن، هم در تورات و هم در انجیل، قابل مقایسه با قرآن نیست و این خود موضوع دیگری است.

ص:19

نکته: همچنین لازم است قبل از اینکه به مطالب تورات در داستان موسی علیه السلام اشاره کنیم در شناخت تورات فعلی و اینکه چه میزان می توان به آن اعتماد کرد بگوییم:

کتاب مقدس (عهد عتیق) مشتمل بر 9 سفر است و به سه بخش تقسیم می شود:

1- تورات (در عبری به مفهوم قانون و دستور) شامل اسفار خمسه است:

۷ سفر تکوین (پیدایش): که تاریخ اوّل خلقت تا وفات حضرت یوسف علیه السلام را دربرمی گیرد و مشتمل بر 50 باب است.



۷ سفر خروج: که از شمارش اسامی فرزندان یعقوب شروع شده است و درباره ی اعلان احکام یهود در کوه سینا بحث می کند و مشتمل بر 40 باب است.

۷ سفر أحبار (لاویان): که از حکم قربانی شروع می شود و درباره ی تنظیم احکام دینی و شرایع و قواعد و حدود سبط لاوی سخن می گوید و مشتمل بر بیست و هفت باب است.

۷ سفر اعداد: که از سفرهای بنی اسرائیل در بیابان سینا و فتح سرزمین کنعان، گفتگو می کند و مشتمل بر 6 باب هست.

۷ سفر تثئیه: مشتمل بر شرایع و احکام عمومی است و با مرگ حضرت موسی علیه السلام پایان می پذیرد و مشتمل بر 4 باب هست.

2- کتوبیم (نوشته ها): رسالات تعلیمی و تربیتی دین یهود است و آثاری از ملت یهود است که دنباله ی تاریخ این دیانت بعد از وفات حضرت موسی و تحولات و عقاید آنان را بیان می کند.

3- نبوئیم: که کتب انبیای بنی اسرائیل هست و اغلب به صورت رمز و کنایه در حالت رؤیا بیان شده است و از میان بخش های مختلف تورات، تنها در سفر اعداد، تثئیه و خروج و أحبار (لاویان) به داستان حضرت موسی علیه السلام اشاره شده و در قسمت کتوبیم (نوشته ها) رساله ی یوشع بن نون، وصی و جانشین حضرت موسی ذکر شده؛ و از نظر اسلام این تورات که اکنون در دنیا به زبان های گوناگون به نام عهد عتیق منتشر شده است، تورات مقدّس حضرت موسی (الواح مقدّسی مشتمل بر احکام و مواعظ و امثال و تعلیمات) نیست. حدود 11 آیه از قرآن صراحتاً به تحریف تورات (لفظی و معنوی) توسط یهودیان اشاره کرده است از جمله:



الف ( شواهد تحریف لفظی تورات در قرآن

- 1- ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَوْتُوا الْكِتَابَ ءآمِنُوا بِمَا نَزَّلْنَا مُصَدِّقًا لِّمَا مَعَكُمْ مِّن قَبْلِ أَن نَّطْمِسَ وُجُوهًا فَرَدِّهَا عَلَيٰٓ أَدْبَارِهَا أَوْ نَلْعَنَهُمْ كَمَا لَعْنَا أَصْحَابَ السَّبْتِ وَ كَانَ أَمْرُ اللَّهِ مَفْعُولًا﴾ (1)
- 2- ﴿أَفَتَطْمَعُونَ أَن يُؤْمِنُوا لَكُمْ وَقَدْ كَانَ فَرِيقٌ مِّنْهُمْ يَسْمَعُونَ كَلَامَ اللَّهِ ثُمَّ يَحْرَفُونَهُ مِنۢ بَعْدِ مَا عَقَلُوهُ وَهُمْ يَعْلَمُونَ﴾ (2)

1- نساء: 47 یعنی: ای کسانی که کتاب (خدا) به شما داده شده! به آنچه (بر پیامبر خود) نازل کردیم- و هماهنگ با نشانه هایی است که با شماست- ایمان بیاورید، پیش از آنکه صورت هایی را محو کنیم، سپس به پشت سر بازگردانیم، یا آن ها را از رحمت خود دور سازیم، همان گونه که «اصحاب سبت» [گروهی از تبهکاران بنی اسرائیل] را دور ساختیم و فرمان خدا، در هر حال انجام شدنی است!

2- بقره: 75 یعنی: آیا انتظار دارید به (آئین) شما ایمان بیاورند، باینکه عده ای از آنان، سخنان خدا را می شنیدند و پس از فهمیدن، آن را تحریف می کردند، در حالی که علم و اطلاع داشتند؟!

ص: 20

- 3- ﴿فَوَيْلٌ لِّلَّذِينَ يَكْتُبُونَ الْكِتَابَ بِأَيْدِيهِمْ ثُمَّ يَقُولُونَ هَٰذَا مِنۢ مِّنۢ عِنْدِ اللَّهِ لِيَشْتَرُوا بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا فَوَيْلٌ لَّهُمْ مِّمَّا كَتَبَتْ أَيْدِيهِمْ وَوَيْلٌ لَّهُمْ مِّمَّا يَكْسِبُونَ﴾ (1)
- 4- ﴿وَ إِن مِّنْهُمْ لَفَرِيقًا يَلُونِ السِّتَّةِم بِالْكِتَابِ لِتَحْسَبُوهُ مِنَ الْكِتَابِ وَ مَا هُوَ مِنَ الْكِتَابِ وَ يَقُولُونَ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَ مَا هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَ يَقُولُونَ عَلَيٰٓ اللَّهِ الْكُذِبَ وَهُمْ يَعْلَمُونَ﴾ (2)





5- ﴿فَمَا نَفَضَهُمْ مِيثَاقَهُمْ لَعَنَّاهُمْ وَ جَعَلْنَا قُلُوبَهُمْ قَاسِيَةً يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ وَ نَسُوا حَظًّا مِمَّا ذُكِّرُوا بِهِ وَ لَا تَرَالُ تَطَّلِعُ عَلَى خَائِنَةٍ مِنْهُمْ إِلَّا قَلِيلًا مِنْهُمْ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَ اصْفَحْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ﴾ (3)

ب) شواهد تحریف معنوی تورات در قرآن:

1- ﴿الَّذِينَ ءَاتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ آبْنَاءَهُمْ وَ إِن فَرِيقًا مِنْهُمْ لَيَكْتُمُونَ الْحَقَّ وَ هُمْ يَعْلَمُونَ﴾ (4)

2- ﴿إِن الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنزَلَ اللَّهُ مِنَ الْكِتَابِ وَ يَشْتَرُونَ بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا أُولَئِكَ مَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ إِلَّا النَّارَ وَ لَا يُكَلِّمُهُمُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَمَةِ وَ لَا يُزَكِّيهِمْ وَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾ (5)

3- ﴿وَ إِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ لَتُبَيِّنُنَّهُ لِلنَّاسِ وَ لَا تَكْتُمُونَهُ فَنَبَذُوهُ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ وَ اشْتَرَوْا بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا فَبُئْسَ مَا يَشْتَرُونَ﴾ (6)

4- ﴿يَا أَهْلَ الْكِتَابِ قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولُنَا يُبَيِّنُ لَكُمْ كَثِيرًا مِمَّا كُنْتُمْ تُخْفُونَ مِنَ الْكِتَابِ وَ يَعْضُونَ عَنْ كَثِيرٍ قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَ كِتَابٌ مُبِينٌ﴾ (7)

5- ﴿قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَسْتُمْ عَلَى شَيْءٍ حَتَّى تُقِيمُوا التَّوْرَةَ وَ الْإِنْجِيلَ وَ مَا أَنزَلَ إِلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ وَ لَيَزِيدَنَّ كَثِيرًا مِنْهُمْ مَا أَنزَلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ طُغْيَانًا وَ كُفْرًا فَلَا تَأْسَ عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ﴾ (8)

6- ﴿وَ لَوْ أَنَّهُمْ أَقَامُوا التَّوْرَةَ وَ الْإِنْجِيلَ وَ مَا أَنزَلَ إِلَيْهِمْ مِنْ رَبِّهِمْ لَأَكَلُوا مِنْ فَوْقِهِمْ وَ مِنْ تَحْتِ أَرْجُلِهِمْ مِنْهُمْ أُمَّةٌ مُقْتَصِدَةٌ وَ كَثِيرٌ مِنْهُمْ سَاءَ مَا يَعْمَلُونَ﴾ (9)



- 1- بقره: 79 یعنی: پس وای بر آن ها که نوشته ای با دست خود می نویسند، سپس می گویند: «این، از طرف خداست.» تا آن را به بهای کمی بفروشند. پس وای بر آن ها از آنچه با دست خود نوشتند و وای بر آنان از آنچه از این راه به دست می آورند!
- 2- آل عمران: 78 یعنی: در میان آن ها [یهود] کسانی هستند که به هنگام تلاوت کتاب (خدا)، زبان خود را چنان می گردانند که گمان کنید (آنچه را می خوانند)، از کتاب (خدا) است درحالی که از کتاب (خدا) نیست! (و با صراحت) می گویند: «آن از طرف خداست!»
- بااینکه از طرف خدا نیست و به خدا دروغ می بندند درحالی که می دانند!
- 3- مائده: 13 یعنی: ولی به خاطر پیمان شکنی، آن ها را از رحمت خویش دور ساختیم و دل های آنان را سخت و سنگین نمودیم سخنان (خدا) را از موردش تحریف می کنند و بخشی از آنچه را به آن ها گوشزد شده بود، فراموش کردند و هر زمان، از خیانتی (تازه) از آن ها آگاه می شوی، مگر عده کمی از آنان ولی از آن ها درگذر و صرف نظر کن، که خداوند نیکوکاران را دوست می دارد!
- 4- بقره: 146 یعنی: کسانی که کتاب آسمانی به آنان داده ایم، او [پیامبر] را همچون فرزندان خود می شناسند (ولی) جمعی از آنان، حق را آگاهانه کتمان می کنند!
- 5- بقره: 174 یعنی: کسانی که کتمان می کنند آنچه را خدا از کتاب نازل کرده و آن را به بهای کمی می فروشند، آن ها جز آتش چیزی نمی خورند (و هدایا و اموالی که از این رهگذر به دست می آورند، در حقیقت آتش سوزانی است.) و خداوند، روز قیامت، با آن ها سخن نمی گوید و آنان را پاکیزه نمی کند و برای آن ها عذاب دردناکی است.
- 6- آل عمران: 187 یعنی: و (به خاطر بیاورید) هنگامی را که خدا، از کسانی که کتاب (آسمانی) به آن ها داده شده، پیمان گرفت که حتماً آن را برای مردم آشکارسازید و کتمان نکنید! ولی آن ها، آن را پشت سر افکندند و به بهای کمی فروختند و چه بد متاعی می خردند؟»

7- مائده: 15 یعنی: ای اهل کتاب! پیامبر ما، که بسیاری از حقایق کتاب آسمانی را که شما کتمان می کردید روشن می سازد، به سوی شما آمد و از بسیاری از آن، (که فعلاً افشای آن مصلحت نیست)، صرف نظر می نماید. (آری)، از طرف خدا، نور و کتاب آشکاری به سوی شما آمد.

8- مائده: 68 یعنی: ای اهل کتاب! شما هیچ آیین صحیحی ندارید، مگر اینکه تورات و انجیل و آنچه را از طرف پروردگارتان بر شما نازل شده است، برپا دارید. ولی آنچه بر تو از سوی پروردگارت نازل شده، (نه تنها مایه بیداری آن ها نمی گردد، بلکه) بر طغیان و کفر بسیاری از آن ها می افزاید؛ بنابراین، از این قوم کافر، (و مخالفت آن ها)، غمگین مباش! 9- مائده: 66 یعنی: و اگر آنان، تورات و انجیل و آنچه را از سوی پروردگارشان بر آن ها نازل شده [قرآن] برپا دارند، از آسمان و زمین، روزی خواهند خورد جمعی از آن ها، معتدل و میانه رو هستند، ولی بیشترشان اعمال بدی انجام می دهند.

ص: 21

شواهدی در تاریخ و مطالب خود تورات است که گواهی بر صحت این موضوع می کند که تورات موسی در عهد فترت «عهد میان موسی و عیسی» و یا در عهد جاهلیت «عهد میان عیسی و رسول اکرم» از میان رفته است (تحریف یافته) و تورات امروز بیش از آنکه به یک کتاب آسمانی شبیه باشد، به یک تاریخ ناقص می ماند.

1- عده ای در قدیم معتقد بودند حضرت موسی تورات را نوشته: و شریعت حضرت موسی به تدریج حدود هفتادسال (از 50 سالگی تا 120 سالگی) از جانب خدا بر حضرت موسی نازل شده؛ و در آخر عمرش به نوشتن و جمع آوری این مجموعه پرداخت و به بزرگان و

کاهنان بنی اسرائیل داد تا در کنار تابوت عهد بگذارند و هر هفت سال آن را باز کنند و برای مردم بخوانند. (1)

2- عده ای اکنون بر اساس مطالب تورات در اسفار پنج گانه معتقدند هر بخش توسط تاریخ نگاران یا عده ای دیگر ثبت شده زیرا در جای جای تورات به حضرت موسی مستقیم خطاب نشده.

مثلاً: سفر تشیه، به دنبال یک حرکت اصلاحی میان یهودیان در عصر پادشاهی یوشیا و پیامبری ارمیا در قرن هفتم قبل از میلاد تألیف شده. (2) و این ها شواهدی است که بیان می دارد، کتاب تورات مدّت مدیدی در میان بنی اسرائیل مفقود شده بوده و هیچ کس از آن اطلاعی نداشته. همچنین، اکثریت پادشاهان بنی اسرائیل از زمان حضرت سلیمان تا عهد یوشیا (حدود 2 سال) اهل عیش و نوش و کفر و بت پرستی بوده اند و چند بار در این مدّت، مسجد الاقصی را که جایگاه نگهداری تورات و صندوق عهد بوده، غارت کرده اند و بت های فراوانی را در آنجا جاسازی نمودند (3) از این گذشته به شهادت تاریخ و عهد عتیق، در حمله ی «بخت النصر» پادشاه بابل به اورشلیم و غارت و تخریب ویرانی و إحراق مسجد الاقصی، همه ی آنچه در این مسجد بود، به کلی غارت یا نابود شد. (4)

تا این که بعد از برگشت بنی اسرائیل به اورشلیم، شخصی به نام «عزرا» به دستور کوروش، مأمور تهیه و تدوین تورات می گردد؛ و مطالبی که در سفر پیدایش آمده، به خوبی نشان می دهد که نگارش آن ها زمانی بوده که از عصر طالوت (شائول) زمان زیادی گذشته بوده و عصر پادشاهی در اسرائیل فرارسیده بوده (زمان سلیمان و...) (5)



جمهور اهل کتاب، اتفاق دارند بر اینکه، دو کتاب اول و دوم تواریخ ایام، از مصنفات عزرا است. همچنین ضدونقیض هایی در برخی موارد بین تورات فعلی و نوشته های عزرا و بخش های دیگر عهد عتیق وجود دارد: از جمله این موضوعات:

1- تعداد و نام فرزندان بنیامین. (6)

2- مؤاخذه خداوند از فرزندان به خاطر مخالفت و گناه پدران. (7)

3- بیان احکام. (8)

1- سفر تثئیه، باب 31، آیات 9-12؛ و آیات 24-29

2- کلام مسیحی، ترجمه ی حسین توفیقی، ص 32-33

3- کتاب دوّم تواریخ، باب 34؛ کتاب دوّم پادشاهان، باب 22؛ أنیس الأعلام فی نصره الإسلام، ج 1، ص 283-284

4- کتاب دوم تواریخ ایام، باب 36، آیات 16-20.

5- سفر پیدایش، باب 36، آیات 31-39.

6- ناسازگاری، تورات سفر پیدایش، باب، 46، آیه ی 21 با اول تواریخ، باب 7، آیه ی 6 و با اوّل تواریخ باب 8، آیه ی 1 در کتاب عزرا

7- ناسازگاری ده فرمان در سفر خروج، باب 20، آیات 5-6، با کتاب حزقیال، باب 18، آیات 19-21

8- ناسازگاری باب 45-46 کتاب حزقیال با ابواب 27-28 سفر اعداد.

ص:22

با این وجود، قرآن کریم تمامی مطالب تورات موجود در عصر پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله را رد ننموده و آن را به طور کلی مخالف تورات اصلی ندانسته و در جای دیگر قرآن مجید یهودیان را در کنار مؤمنان و حتی در صدر لیست اقوامی قرار داده است که به خدا ایمان دارند (بقره: 62 و مائده: 69) همچنین قرآن کریم با اشاره به این وجه اشتراک یعنی یگانه پرستی و پرهیز از شرک، از پیروان این دو دین خواسته است تا بر مبنای این کلمه ی مشترک، به همگرایی روی آورند (آل عمران: 64)

برخی از مفسران بر آن اند که: اگر قرآن تورات را تصدیق کرده، به سبب وجود اصول عقیدتی اساسی از قبیل خداشناسی و توحید در آن هاست. [\(1\)](#) پس اگر کتابی مورد تصدیق قرآن قرار گرفته باشد، هرگز نمی تواند خداشناسی ای ارائه کند که با خداشناسی قرآن تفاوت اساسی داشته باشد.

مطالعه ی عهد قدیم موجود نیز نشان می دهد که قرآن مجید در خطوط اساسی خداشناسی با این متون، اختلاف زیادی ندارد از جمله:

1- ایمان: 41 بقره / 44 مائده

2- وجود احکام و قوانین الهی در تورات: 45 مائده / 2 مائده / 161 نساء / 4 نساء / 9 آل عمران / 50 آل عمران.

3- آگاهی از وجود مبارک رسول اکرم: 146 بقره / 29 فتح / 15 اعراف / 89 بقره / 101 بقره / 6 صف

در بحار الأنوار آمده است: «خداوند می گوید: ای موسی بعد از عیسی تو را سفارش می کنم به صاحب شتر ماده ی قرمز پاک که مثل او در کتاب تو است و اینکه او مؤمن است و

شاهد به تمام کتاب های آسمانی و همانا او رکوع و سجود کننده مایل به عبادت فرار کننده ی از گناه است. برادرانش فقیرند، یاورانش مردمان بیگانه اند، دوران او دوران سختی و کشتن و کمی مال است، نامش احمد و لقبش محمدامین است، از گروه اولین گذشتگان است به تمام کتب آسمانی ایمان می آورد. امتش مرحومه و مبارک است، ای موسی آن پیامبر درس ناخوانده است و او بنده ای راست و مبارک است برای خودش و آنچه دستش را بر آن گذارد، در علم و دانش هست و چنین او را آفریدم و به واسطه ی او ساعت را می گشایم و با امت او دنیا را پایان دهم، پس امر کن ستمکاران بنی اسرائیل را که نام او را کهنه نکنند، او را پست نمایند و همانا بنی اسرائیل کنندگان این کارند، دوستی او برای من حسنه است، پس من با اویم و از حزب اویم او نیز از حزب من و دسته ی ایشان پیروز شوندگان اند.» (2)، بنا بنابراین در عصر کنونی تنها دین اسلام که به دور از هرگونه تحریف است و مصدق کتاب تورات و انجیل اصلی هست پذیرفته است و یهودیان امروز بر اساس سفارش و دلایل خود تورات و قرآن باید از این دین پیروی کنند و شریعت موسی تنها اختصاص به بنی اسرائیل زمان قبل از دین مسیح و نزول انجیل بوده که ما به برخی از این دلایل اشاره می کنیم:

1- رشید رضا، المنار، ج 1، صص 191 - 280

2- مجلسی، ترجمه ی ج 17 بحار الأنوار، صص 36-37

ص: 23

الف ( دلایل هشتگانه قرآنی (1)



1) قوله تعالى: ﴿وَأَتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ وَجَعَلْنَاهُ هُدًى لِّبَنِي إِسْرَائِيلَ إِلَّا تَتَّخِذُوا مِنْ دُونِي وَكَيْلًا﴾

(2)

2) قوله تعالى: ﴿وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ فَلَا تَكُنْ فِي مِرْيَةٍ مِنْ لِقَائِهِ وَجَعَلْنَاهُ هُدًى لِّبَنِي إِسْرَائِيلَ﴾ (3)، در این آیات کریمه پیامبری حضرت موسی علیه السلام و نزول کتاب بر او را مطرح کرده و در ادامه آیه آن حضرت را هادی بنی اسرائیل معرفی می کند. از آنجایی که سخن از جعل (قرار دادن، تعیین کردن) است و لام جرّ در اینجا نمی تواند بر مالکیت دلالت داشته باشد پس به معنی اختصاص است یعنی اختصاص رسالت حضرت موسی به بنی اسرائیل.

3) قوله تعالى: ﴿يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اذْكُرُوا ...﴾ (4)

4) ﴿... وَإِذْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ وَالْفُرْقَانَ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ﴾ (5)

در این آیه ی کریمه که طی آن خداوند، نعمت های خویش بر بنی اسرائیل را می شمرد، یکی از نعمت های خود را، رسالت حضرت موسی ذکر کرده و حکمت این رسالت را هدایت بنی اسرائیل ذکر می کند.

5) قوله تعالى: ﴿مَنْ أَجَلِ ذَالِكِ كَتَبْنَا عَلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ أَنَّهُ مَنْ قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا﴾ (6)، در آیه، حکم قصاص را که در تورات آمده است (و در تورات فعلی نیز عین عبارت محفوظ مانده) با عبارت: «كَتَبْنَا عَلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ» معرفی کرده است. این نشانگر اختصاص خطاب تورات به این قوم است.





6) قوله تعالی: ﴿...قَدْ جِئْتُمْ بَيْنَهُ مِنْ رَبِّكُمْ فَاَرْسَلْ مَعِيَ بَنِي إِسْرَائِيلَ﴾ (7) در آیه کریمه علت بعثت حضرت موسی و محاجه او با فرعون، آزادسازی بنی اسرائیل و هجرت قوم همراه موسی عنوان شده است.

7) قوله تعالی: ﴿...إِنِّي خَشِيتُ أَنْ تَقُولَ فَرَّقْتَ بَيْنَ بَنِي إِسْرَائِيلَ﴾ (8)

هارون علت سخن نگفتن خود بر بنی اسرائیل (در قضیه سامری) را ترس از ناراحتی موسی از تفرقه میان بنی اسرائیل آورده است.

8) قوله تعالی: ﴿وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْهُدَى وَأَوْثَرْنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ الْكِتَابَ﴾، (9) در این آیه ی، قرآن بنی اسرائیل را وارثان کتاب موسی و شریعت او معرفی می کند. علاوه بر این آیات، سراسر قصص بنی اسرائیل و موسی مشعر به قومی بودن شریعت آن پیامبر الهی است.

1- احمدی، مقاله: محدود بودن شریعت حضرت موسی و حضرت عیسی: به بنی اسرائیل.

2- اسراء: 2

3- سجده: 23

4- بقره: 40

5- بقره: 53

6- مائده: 32

7- اعراف: 105

8- طه: 94

9- غافر: 53

ص: 24

## ب) دلایل ده گانه در تورات (1)

سخن گفتن خدا با موسی

از میان آتشی بر شاخه درخت در آیات 1 - 9 آمده است: «والا اینک استغاثه بنی اسرائیل نزد من رسیده است و ظلمی را نیز که مصریان بر ایشان می کنند دیده ام، (\*). پس اکنون بیا ترا نزد فرعون بفرستم و قوم من بنی اسرائیل را از مصر بیرون آوری (\*)... گفت البته با تو خواهم بود و علامتی که من تو را فرستاده ام این باشد که چون قوم را از مصر بیرون آوری خدا را بر این کوه عبادت خواهید کرد، (\*). موسی به خدا گفت اینک چون من نزد بنی اسرائیل برسم و بدیشان گویم خدای پدرانشان مرا نزد شما فرستاده است و از من پرسند که نام او چیست بدیش آنچه گویم؟» (2) در این عبارات، علت رسالت موسی را نجات بنی اسرائیل و غایت آن را عبادت بنی اسرائیل و خطاب آن را به بنی اسرائیل بیان می کند.

(1) در آیات 6 - 8 سخن از قوم برگزیده ای است که یهوه خدای آنان است و آنان را از ظلم ما نجات داده و به وعده اش به پدران آن ها وفا می کند و آمده است: «...بنابراین بنی اسرائیل را بگو من یهوه هستم و شمارا از زیر مشقت های مصریان بیرون خواهم آورد و...» (\*). و شمارا خواهم گرفت تا برای من قوم شوید و شمارا خدا خواهم بود...» (\*). و شمارا خواهم رسانید به زمینی که درباره آن قسم خوردم که آن را به ابراهیم و اسحاق و یعقوب بخشم» (3)

(2) در آیات 20 - 26 آمده است: «و او را بگو خداوند چنین می گوید: قوم مرا رها کن تا مرا عبادت کنند» (\*). زیرا اگر قوم مرا رها کنی همانا بر تو بندگانت و قومت و خانه های انواع مگس ها فرستم و خانه های مصریان و زمینی که بر آن اند از انواع مگس ها پر خواهند شد (\*). و در آن روز زمین جوشان را که در آن مقیم اند جدا سازم که در آنجا مگسی نباشد

تا بدانی که من در میان این زمین یهوه هستم (\*) و فرقی در میان قوم خود و قوم تو گذارم... (\*)... و فرعون، موسی و هارون را خوانده گفت بروید و برای خدای خود قربانی در این زمین بگذرانید (\*) موسی گفت چنین کردن شاید زیرا آنچه مکروه مصریان است برای یهوه خدای خود ذبح می کنیم [مصریان گاو را خدا می دانستند و آن را تقدیس و عبادت می کردند] اینک چون مکروه مصریان را پیش روی ایشان ذبح نمایم آیا ما را سنگسار نمی کنند. (\*)» (4)

این عبارت تورات، قوم بنی اسرائیل را قوم خدا، در مقابل قوم فرعون، خوانده است که خدا نیز این تبعیض را اعمال می کند. آنگاه در قسمت دیگر احترام (لااقل عدم تعرض و تهاجم فکری موسی) به معتقدات و رسوم مصریان (کار نداشتن به آن ها) را می آورد.

( در آیات 42-45 آمده است: «...این همان شب خداوند است [فصح] که بر جمیع بنی اسرائیل نسل اندر نسل واجب است که آن را نگاه دارند. (\*) و خداوند به موسی و هارون گفت این است فریضه فصح که هیچ بیگانه از آن نخورد

---

1- احمدی، مقاله: محدود بودن شریعت حضرت موسی و حضرت عیسی: به بنی اسرائیل.

2- تورات، سفر خروج، باب سوم.

3- تورات، سفر خروج، باب ششم.

4- تورات، سفر خروج، باب هشتم.

ص: 25

(\*) و اما هر غلام زر خرید او را ختنه کن و پس آن را بخورد (\*) نزیل و مزدور آن را نخورند. (\*)» (1)، ملاحظه می گردد خطاب تشریح در این عبارت صریحاً به بنی اسرائیل



است و همچنان که می دانیم عید فصح را یهودیان و مسیحیان [دو دین بنی اسرائیل] اجرا می کنند.

4) احکام شریعت که خطاب به بنی اسرائیل و به مناسبت ها و شرایط آن هاست بیان گشته است. (2)

5) تصرف زمین های اقوام مجاور به دست اسرائیلیان و بردگی آن ها برای اسرائیلیان وعده شده... (3)

6) در جای جای به بنی اسرائیل خطاب کرده و احکام و دستورهای مذهبی و اجتماعی بنی اسرائیل را بیان می کند و هارون و فرزندان او به منصب کهنات بنی اسرائیل نصب شده اند. (4)

(اعتراض هارون و مریم به موسی به خاطر ازدواج با زن حبشی که وضعیت قومی این دین را نشان می دهد. (5))

8) در آیه ی (1) آمده است: «و موسی تمامی بنی اسرائیل را خوانده به ایشان گفت: ای اسرائیل! احکامی را من امروز به گوش شما می گویم بشنوید تا آن ها را یاد گرفته متوجه باشید که آن ها را بجا آورید». (6)

9) در جاهای مختلف تورات آمده است: «شما پسران، یهوه خدای خود هستید پس برای مردگان، خویشان را مجروح ننمایید و مابین چشمان خود را متراشید زیرا تو برای یهوه خدایت قوم مقدس هستی و خداوند تو را برای خود برگزیده است تا از جمیع امت هایی که بر روی زمین اند به جهت او قوم خاص باشی». (7)

اکنون خطاب به همه ی مسلمانان جهان باید گفت: ایمان به همه ی انبیاء گذشته و عمل طبق شریعت خاتم در این زمان منافاتی با یکدیگر ندارد و ایمان به دیگر کتاب های آسمانی و سائر پیامبران به معنی عمل کردن طبق گفته ی آن ها نیست؛ یعنی: بین ایمان و عمل در مورد آن ها تلازمی وجود ندارد. در صورتی که در مورد قرآن و پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله این چنین نیست.

یعنی: کسی نمی تواند مدعی شود که من به قرآن ایمان دارم و معتقدم که آن از طرف خدا نازل شده و همچنین رسالت پیامبر صلی الله علیه و آله را می پذیرم ولی در مقام عمل بر طبق دین دیگر و کتاب آسمانی و پیامبران الهی گذشته، عمل می کنم و انفکاک بین ایمان و عمل در مورد قرآن و دین اسلام نیست. در صورتی که درباره ی سایر کتب و ادیان الهی چنین انفکاک وجود دارد و مورد قبول خداست.

همچنین از دیدگاه مسلمین یکی از مسائل ضروری اعتقادات مسلمانان این است که: قرآن کریم ناسخ تمامی کتب آسمانی قبل است؛ یعنی: بعد از آنکه قرآن نازل شده، عمل به هیچ کتاب آسمانی دیگر پذیرفته نمی شود. همان طور که دین اسلام، ناسخ همه ی ادیان گذشته است و تمام احکام ادیان گذشته جز آن احکامی که موافق احکام اسلام باشد، بعد از ظهور اسلام منسوخ گشته است؛ و هر یک از پیامبران الهی ضمن آنکه خود اسوه ای حسنه و تمام عیار برای مکتبشان بوده اند پیروان صدیق خود را نیز به مقام الگویی و رهنمایی می رسانده اند تا آن ها نیز آیندگان و فرزندان شان را بر اساس تعلیم همان مکتب پرورش داده و از

---

1- تورات، سفر خروج ، باب دوازدهم.

2- تورات، سفر خروج ، باب های بیستم و بیست و یکم تا بیست و سوم و سی و پنجم.



3- تورات، سفر خروج ، آخر باب بیست و سوم.

4- سفر لاویان.

5- سفر اعداد، باب دوازدهم.

6- سفر تثئیه، باب پنجم.

7- سفر تثئیه ، باب چهاردهم.

ص:26

سویی با پرورش اسوه هایی برای نسل بعد، سلسله ی الگوهای دینی را استمرار بخشند و خداوند با فرستادن پیغمبر خاتم و تأیید شخصیت والای او که اسوه ی حسنه و جامع فضایل تمام انبیاء و اولیاء و دیگر انسان هاست، سفارش می کند که شمارا در اقتدای به رسول خدا، خیر و سعادت بسیار است، برای آن کس که به ثواب خدا و روز قیامت امیدوار باشد و یاد خدا بسیار کند (1)؛ و با استناد به لفظ «یا ایها الناس» و «یا ایها الذین آمنوا» در قرآن کریم باید به طور قطع بگوییم: «دین اسلام دین همه ی مردم در همه ی زمان هاست و این کتاب برای هدایت همه ی مردم است» و هر که به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله ایمان بیاورد، چه عرب باشد یا عجم، چه در زمان خود پیامبر باشد و یا در زمان های بعد را شامل می شود و این دعوت کردن به اسلام عمومیت دارد و اختصاص به یک قوم یا مردم یک زمان ندارد؛ زیرا در مورد دعوت پیامبران دیگر معمولاً تعبیر «یا قوم» را به کار می برد. مثلاً در مورد حضرت موسی در آیات: بقره: 54 / مائده: 20 و 21 / یونس: 84، از همین لفظ استفاده کرده و از این تعبیر می توان اختصاص را فهمید.

1) و حتی در قرآن صراحتاً به یهودیان مبنی بر عمل به قرآن سفارش شده:



– (یا بنی اسرائیل اذکروا نعمتی الّتی انعمت علیکم و اوفوا بعهدی اوف بعهدکم و ایّای فارهبون) (\*) و ءامنوا بما انزلت مُصدّقاً لما معکم و لا تكونوا اول کافر به و لا تشتروا بایّاتی ثمنا قلیلاً و ایّای فاتقون (\*) و لا تلبسوا الحقّ بالباطل و تکتُموا الحقّ و انتم تعلمون (\*) و اقیموا الصلوة و ءاتوا الزکوة و ارکعوا مع الرّاکعین (\*) ا تأمرون الناس بالبرّ و تنسون انفسکم و انتم تتلون الکتاب ا فلا تعقلون (\*) و استعینوا بالصبر و الصلوة و ان ها لکبیره اّلا علی الخاشعین (\*) الذین یظنون ان هم ملأقوا ربهم و ان هم اّلیه راجعون (\*) (2)

نکته: در مورد واژه ی «بنی اسرائیل» لازم است بگوییم: «بنی اسرائیل» از اقوام یهودی است که در قرآن کریم، 41 بار از این قوم نام برده شده و همچنین در عهدین، سیر تحولات و اوصاف آنان در اسفار گوناگون بیان شده است.

«اسرائیل» واژه ای است عبری که به صورت «اسرائین»، «اسرال» و «اسرال» نیز خوانده شده؛ همچنانکه میکائیل به صورت «مکال» و «مکال» تلفظ شده است. (3) اگرچه برخی از واژه پژوهان تلاش کرده اند این واژه را عربی و برگرفته از «سری - یسری» به معنای سفر کردن در شب بدانند و وجه این نام گذاری را فرار یعقوب به دلیل ترس از برادرش و سفر شبانه او ذکر کرده اند، ولی بسیاری از لغت شناسان، به ویژه واژه پژوهان زبان های عجمی در قرآن بادلایلی مانند ختم واژه به «ئیل»، اختلاف در قرائت و نوع صیغه آن، به عبری یا سریانی بودن این واژه ایمان دارند (4) با اغماض از وجه نام گذاری، شکی نیست که «اسرائیل» نام دیگری برای

2- سوره بقره: آیات 40-46 یعنی: «ای فرزندان اسرائیل! نعمت هایی را که به شما ارزانی داشتم به یاد آورید! و به پیمانی که با من بسته اید وفا کنید تا من نیز به پیمان شما وفا کنم. (و در راه انجام وظیفه و عمل به پیمان ها) تنها از من بترسید! (\*)» و به آنچه نازل کرده ام [قرآن] ایمان بیاورید! که نشانه های آن، با آنچه در کتاب های شماست، مطابقت دارد و نخستین کافر به آن نباشید! و آیات مرا به بهای ناچیزی نفروشید! (و به خاطر درآمد مختصری، نشانه های قرآن و پیامبر اسلام را، که در کتب شما موجود است، پنهان نکنید!) و تنها از من (و مخالفت دستورهایم) بترسید (نه از مردم)! (\*)» و حق را با باطل نیامیزید! و حقیقت را با اینکه می دانید کتمان نکنید! (\*)» و نماز را بپا دارید و زکات را بپردازید و همراه رکوع کنندگان رکوع کنید (و نماز را با جماعت بگذارید)! (\*)» آیا مردم را به نیکی (و ایمان به پیامبری که صفات او آشکارا در تورات آمده) دعوت می کنید، اما خودتان را فراموش می نمایید با اینکه شما کتاب (آسمانی) را می خوانید! آیا نمی اندیشید؟! (\*)» از صبر و نماز یاری جوید (و با استقامت و مهار هوس های درونی و توجه به پروردگار، نیرو بگیرید) و این کار، جز برای خاشعان، گران است. (\*)» آن ها کسانی هستند که می دانند دیدارکننده پروردگار خویش اند و به سوی او باز می گردند. (\*)»

3- جوالیقی، ابومنصور، المعرب، تحقیق احمد محمد شاکر، صص 61 - 62 / سجستانی، محمدبن عزیز، غریب القرآن، ص 126.

4- ر.ک: جفری، واژه های دخیل در قرآن، تهران، صص 119 - 120.

ص: 27

یعقوب پیامبر صلی الله علیه و آله است. (1) به هر حال اینکه مراد از بنی اسرائیل فرزندان و نوادگان یعقوب پیامبر هستند نکته ای پذیرفته شده و مورد اتفاق همه پژوهشگران است.



یهودیان و به پی روی از آنان، مسیحیان بر این باورند که: «اسرائیل» نامی است عبری برای یعقوب بن اسحاق که به معنای: «باخدا کشتی می گیرد» یا «خدا کشتی می گیرد» و «مقاوم و پیروز در نزد خدا و مردم» آمده است. [\(2\)](#) به نقل از عهد عتیق، این نام گذاری به دنبال مصارعه شبانه یعقوب باخدا یا فرشته خدا در «فئوئیل» بوده است. [\(3\)](#)

کاربرد مترادفی اسرائیل و یعقوب به گونه ای است که در بسیاری از اشعار عبری، به ویژه در عهد عتیق، استفاده از «یعقوب» و «اسرائیل» در صدر و ذیل ابیات به صورت جانشین به وفور یافت می شود. [\(4\)](#) البته برخی از واژه شناسان کتاب مقدس با تفکیک «اسرائیل» به دو بخش «ئیل» به معنای خدا و «اسرا» به معنای عبد و بنده، آن را به معنای «بنده خدا» دانسته اند. [\(5\)](#)

اگرچه ترکیب «بنی اسرائیل» قرآنی است و این اصطلاح به صورت مرکب نخستین بار در قرآن به کاررفته، اما در کتاب مقدس، حکایات گوناگونی درباره فرزندان و نوادگان یعقوب بیان شده است.

قاموس نگاران عهدین سه کاربرد برای بنی اسرائیل در کتاب مقدس یافته اند:

1) نسل اسرائیل (یعقوب)؛ [\(6\)](#)

2) گروهی از مؤمنان که اولاد روحانی خدا به شمار می آیند؛ [\(7\)](#)

(ملک اسرائیل یا اسباط ده گانه برای جدایی آنان از یهودا. [\(8\)](#) اما آنچه از این کاربردها رواج بیشتری دارد و به صورت مطلق از این لفظ فهمیده می شود معنای نخست این اصطلاح است.



و از شواهد دیگر بر اینکه مراد از بنی اسرائیل فرزندان حضرت یعقوب است، کاربرد واژه «اسرائیل» در دو آیه برای حضرت یعقوب است:

(1) ﴿كُلُّ الطَّعَامِ كَانَ حِلاَّبْنِي إِسْرَائِيلَ إِلَّا مَا حَرَّمَ إِسْرَائِيلُ عَلَى نَفْسِهِ﴾ (9)

(2) ﴿وَمِنْ ذُرِّيَّتِهِ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْرَائِيلَ﴾ (10) به همین دلیل، جمهور مفسران مراد از «اسرائیل» در این آیه را یعقوب بن اسحاق بن ابراهیم دانسته اند. (11)

در کتاب مقدس، از دوازده پسر یعقوب بانام های: رئوبین، شمعون، لاوی، یهودا، دان، نفتالی، جاد، اشیر، یساکار، زبولون، یوسف و بنیامین نام برده شده است. همچنین دختری به نام دینه از فرزندان اوست. (12) همچنین منابع تاریخی

1- سجستانی، پیشین، ص 126؛ تاریخ الطبری، ج 1، ص 359.

2- عهد عتیق، خروج 32:31 - 22.

3- عهد عتیق، خروج 32:31 - 22 و نیز ر.ک: قاموس الكتاب المقدس، ص 69 - 72.

4- ر.ک: اعداد، 7:23؛ مزامیر، 7:14.

5- طبرانی، المعجم الكبير، ج 1، ص 278.

6- نک: قرنتیان، 10:18.

7- نک: روم، 9:6.

8- نک: اول سموئیل، 8:11.

9- آل عمران: 93

10- مریم: 58



- 11- شیخ طوسی، التبیان، ج 2، ص 531؛ طبرسی، مجمع البیان، ج 1، ص 475؛ قمی  
مشهدی، پیشین، ج 3، ص 161.  
12- پیدایش، 29:35 - 31 و 30:23 - 1.

ص:28

دوازده پسر یعقوب را که سرکردگان قبایل دوازده گانه بنی اسرائیل بودند، روییل، شمعون،  
لاوی، یهودا، یساجر، زفولون، یوسف، بنیامین، کاذ، آشرودان و نفتالی نام برده اند. (1)  
آن گونه که از قرآن کریم برمی آید، این گروه از دوازده فرزند یعقوب به وجود آمده و  
دارای دوازده نقیب بودند:

﴿وَلَقَدْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَبَعَثْنَا مِنْهُمُ اثْنَيْ عَشَرَ نَقِيبًا...﴾ (2) بر اساس این آیه، خداوند  
برای هر سبطی چشمه ای جاری ساخت.

مفسران درباره این نقبای دوازده گانه اختلاف دارند:

(1) برخی آنان را رئیسان قوم دانسته، (3)

(2) گروهی دیگر آنان را ضامنانی دانسته اند که خداوند یا حضرت موسی از آنان عهد  
گرفت. (4)

( برخی «نقیب» را به معنای «گواه» گرفته اند که خداوند یا حضرت موسی در برابر آنان از  
بنی اسرائیل عهد گرفت. (5)



4) در برخی از آیات دیگر نیز به دوازده سبط بودن آن‌ها اشاره شده است: (وَقَطَعْنَاهُمْ اثْنَتَيْ عَشْرَةَ أَسْبَاطًا أُمَمًا وَ أَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ إِذِ اسْتَسْقَاهُ قَوْمُهُ أَنِ اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْحَجَرَ فَانْبَجَسَتْ مِنْهُ اثْنَتَا عَشْرَةَ عَيْنًا قَدْ عَلِمَ كُلُّ أُنَاسٍ مَّشْرَبَهُمْ) (6)، در ذیل این آیه، از امام رضا نقل شده است که اسباط دوازده گانه فرزندان یعقوب هستند. (7)

5) علامه طباطبائی نیز در بحثی درباره «سبط» این واژه را معادل «قبیله» در زبان عربی می‌داند.

اگرچه قوم بنی اسرائیل پس از حضرت یعقوب و نسل‌ها و فرزندان او به وجود آمدند، ولی آنچه در قرآن کریم بیشتر به عنوان مخاطب این نام قرار گرفته، پیروان و نسل پس از حضرت موسی است: (أَلَمْ تَرَ إِلَىٰ الْمَلَأِ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ مِنْ بَعْدِ مُوسَىٰ إِذْ قَالُوا لِنَبِيِّ لِهْمُ... ) (8) البته این آیه وجود قومی به همین نام پیش از حضرت موسی را نیز تأیید می‌کند؛ زیرا در غیر این صورت، قید «من بعد موسی» بیهوده خواهد بود؛ و این ادعا با برخی از آیاتی که در آن‌ها به ارسال چند رسول به سوی بنی اسرائیل اشاره دارد، اثبات می‌شود: (لَقَدْ أَخَذْنَا مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَ أَرْسَلْنَا إِلَيْهِمُ رُسُلًا...) (9)

- ماجرای بنی اسرائیل و پدرشان اسرائیل در عهد عتیق از ماجرای قحطی کنعان و عازم شدن برادران یوسف به مصر و به دنبال آن، قصد یعقوب برای کوچ دائمی به آن منطقه، آغاز می‌شود. (10)

- «مصر، یک تاریخ و درعین حال یک افسانه است، در طول سه هزار سال امپراتوری آن، آدمی، منطق، هوشیاری و پریشان‌گویی را باهم آمیخته است. از یک کرانه ی نیل تا کرانه ی دیگر آن، گذر زمینی ما خلاصه می‌شود: در شرق در



1- یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ج 1، ص 31.

2- مائده: 12

3- یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ج 3، ص 465؛ طباطبائی، المیزان، ج 1، ص 258.

4- قمی مشهدی، تفسیر کنزالدقائق و بحر الغرائب، ج 4، ص 60.

5- شیخ طوسی، پیشین، ج 3، ص 465.

6- اعراف: 160

7- شیخ طوسی، پیشین، ج 5، ص 8؛ عروسی حویزی، نور الثقلین، ص 87.

8- بقره: 246

9- مائده: 70

10- پیدایش، 43 تا 46.

ص: 29

جهت طلوع خورشید، شهرنشینی وزندگی و در غرب در جهت غروب خورشید، گورستان و مرگ؛ و در مرکز این رود بلند که با آبرفت های خود زمین های وسیعی را تغذیه می کند، گذری به سوی جهان برتر هست.» (1)

- در هزاره ی چهارم پیش از میلاد مسیح، 2 امپراتوری در سرزمین مصر شکل گرفت:

1- در مصر سفلی: منطقه ی دلتا در شمال جغرافیایی و اطراف شهرهای «بوتو» و «سایز»

2- در مصر علیا: منطقه ی درّه ی نیل در جنوب جغرافیایی و اطراف شهرهای «تیس» و

«هیراکون پولیس» (2).

بنیان گذار نخستین خاندان مصری در دوره ی پادشاهی کهن (3)



[«منس» نام داشت که بر استوار ساختن پادشاهی های شمال و جنوب بود، ولی این اتحاد دیری نپایید. «نارمر» پادشاه مصر علیا، حدود 200 سال قبل از میلاد، موفق شد این 2 امپراتوری را یکی کرده و حکومت واحدی را پایه گذاری نماید. این پادشاه، تاج سفید مصر علیا و تاج سرخ مصر سفلی را باهم یکی کرد و تاج دوگانه را بر سر گذاشت، ریش مصنوعی را به چانه بست و دُم حیوانی را به لباس خود آویزان کرد و بدین ترتیب تمدن پروتوق و سرشار از موفقیت فراغنه ی مصر آغاز شد و حدود هزار سال بعد با مرگ کلئوپاترای معروف ملکه ی یونانی تبار، پایان یافت.]

#### محدوده ی کشور مصر

«کشور مصر شامل زمین های حوزه ی سفلی نیل در شمال شرقی آفریقا و نیز شبه جزیره ی سینا در شمال دریای احمر هست. از شمال به دریای مدیترانه، از شرق به دریای سرخ، از مغرب به کشور لیبی و از جنوب به کشور سودان، محدود است.»

#### رود نیل در مصر

- رود نیل در ارتباط مردم و آب وهوا و استفاده از آب آن جهت زراعت از هزاران سال پیش از میلاد اثر مهمی در زندگی مردم مصر داشته و تمدن عظیمی در اراضی دره ی این رود به وجود آمده که قرن ها دوام داشته است. (4)

- «از اوان تاریخ و دورترین زمان ها ... یعنی از حدود یا 8 هزار سال پیش، رود نیل شریان اصلی حیات مصر بوده است. تمام زندگی کشاورزی مصر، با طغیان های منظم و سالیانه ی نیل بستگی دارد که هر سال رسوبات غنی و حاصلخیز را از ارتفاعات حبشه با خود همراه می آورد و زمین صحرای مصر را با خاک های بادآور می پوشاند» (5)

– «به خصوص رود عظیم نیل، بیش از هر عاملی در شکل گیری تمدن مصر موثر بوده است از آنجا که رود نیل در واقع، تنها منبع آب بوده، زندگی در مصر به آن بستگی داشته است...»

(6)

1- کج، بانوی نیل، ص 5

2- کج، بانوی نیل، ص 5

3- کج، بانوی نیل، ص 5-6

4- معین، فرهنگ فارسی، ج 6، ص 1989

5- لعل نهر، نگاهی به تاریخ جهان، ج 3، ص 4228

6- اسمیت، مصر باستان، ص 13

ص:30

– «باستان شناسان معتقدند که مصر باستان نخستین و پایدارترین تمدن در تمام تاریخ بوده است. این تمدن حدود 5 هزار سال پیش در دره های حاصل خیز نیل در شمال شرقی آفریقا شروع شد. باگذشت زمان، مصری ها به فرهنگ و روش زندگی شانکه مرکز آن فرعونی قدرتمند و مقدس قرار داشت، به شدت معتقد شدند. اقتدار و پیشرفت سرزمین مصر مستقیماً به سرنوشت فرمانروایان آن بستگی داشت، وقتی فرعون مقتدر بود، مصر دوران رشد و افتخار را سپری می کرد. اما اگر قدرتش تضعیف می شد، مملکت را هرج و مرج و خونریزی فرامی گرفت» (1)

– باستان شناسان، استقرار مردم را در دره ی نیل، به دوران پارینه ی سنگی نسبت می دهند و هزار سال به طول انجامیده است تا شبانان و شکارچیان این سرزمین به قریه نشینی و سپس

برپاداشتن شهرها متوجه گردیده اند. تمدن «فایوم» در شمال مصر و «بداییر» و «دیرتازا» در جنوب را به حدود هزاره ی چهارم و پنجم قبل از میلاد نسبت می دهند که یکی از قدیمی ترین تمدن های جهان است. نژاد مصریان را به تبعیت از تورات حامیت - یا فرزندان حام - نامیده اند.

- در «نوبی» و بخش جنوبی مصر نیز، مردمی تیره پوست می زیسته اند که آنان را نیز، «نگروید» گفته اند. البته مصریان آن گونه که برداشت می شود، خالص و بدون امتزاج نبودند. نظام اجتماعی و معتقدات مذهبی آنان به شکلی بوده است که تا مدت ها مصر را از هجوم اقوام دیگر حفظ می کرد.

- روی هم رفته تا اواسط هزاره ی اول قبل از میلاد که هجوم دولت های بزرگ ایران و یونان (اسکندر) و روم، آغاز می گردد، این مردم نسبت به اقوام دیگر، خالص تر باقی مانده اند. سرزمین مصر را در تورات «میرزاییم» نامیده اند که در ضمن به مفهوم دو سرزمین علیا و سفلی بوده است» (2)

تاریخ مصر به 6 دوره تقسیم می شود

1) دوره ی فراعنه (26 سلسله از فراعنه در مصر حکومت کردند)

مصریان نام اولین فرعون خود را «منس» ذکر می کنند و می گویند وی شهر «منفیس» را ساخت و پایتخت خود قرارداد و در زمان حضرت یوسف و پیش از ظهور حضرت موسی یکی از فراعنه به نام «آخناتون»، آیینی بر مبنای عبادت آتوم اظهار داشت و علیه کهنه قیام کرد و آیینس که وی ابلاغ نموده به توحید و تنزیه بسیار نزدیک است. بعد از سلسله ی بیست و یکم، کهنه روی کار آمدند و به تدریج مصریان جنگ و فتوحات را فراموش کردند





و گاه و بیگاه مورد هجوم ممالک فاتح قرار گرفتند تا آنکه در سال 525 قبل از میلاد، «پسامتیک» سوّم به دست «کمبوجیه» پادشاه ایران مغلوب گردید. مدّتی خود مصریان حکومت داشتند تا آنکه داریوش، رسماً مصر را یکی از ایالات کشور ایران قرارداد.

(2) از سال 525 - 2 قبل از میلاد

در این دوران اسکندر بر مصر تسلّط یافت و شهر اسکندریه را ساخت و پس از وفات اسکندر حکومت مصر به بطالسه رسید.

1- اسمیت، مصر باستان، ص 12

2- آشتیانی، تحقیقی در دین یهود، ص 91-92

ص: 31

( دوران حکومت بطالسه

این دوره تا 0 سال قبل از میلاد ادامه یافت، در این دوران از قرن 2 میلادی فلسفه ی التقاطی در مدرسه ی اسکندریه رواج یافت و نخست «ارستی بول» و «فیلون یهودی» در مقام برآمدند که فلسفه را با تعلیمات یهود موافقت دهند. پس از آن مسیحیان هم در مقام ترکیب حکمت شرق و فلسفه ی یونان و آمیختن آن با اصول دین مسیح برآمدند و به پیروی از افلاطونیان جدید، به سه اقنوم قائل شدند، مدرسه ی مسیحیان اسکندریه تا قرن پنجم میلادی دایر بود.

(1)

(4) دوران تسلّط رومیان



که در این دوران مسیحیت از مملکت بیزانس در مصر نفوذ کرد و در سال 640 میلادی مطابق با سال 0 هجری به تصرف اسلام درآمد.

5) تسلط و حکومت خلفای اهل سنت (عمر، ابوبکر، عثمان) و بنی عباس و خلفای فاطمی و ممالیک بر مصر

در سال 11 میلادی در تصرف صلاح الدین ایوبی قرار گرفت و در قرن 16، سلطان سلیم عثمانی، مصر را ضمیمه ی کشور خود ساخت.

6) دوران تحوّل

مصر تا سال 1992 جزء قلمرو عثمانی بود و ...محمدعلی پاشا در مدّت خدیوی خود به آن استقلال داد. (2)

---

1- خزایی، اعلام قرآن، ص 601 – 602

2- خزایی، اعلام قرآن، ص 602

ص:32

**گفتار اوّل: جداول بررسی نسب انبیاء از ابراهیم صلی الله علیه و آله تا موسی صلی الله علیه و آله و اسباط دوازده گانه بنی اسرائیل و پیغمبران زمان حضرت یعقوب صلی الله علیه و آله تا موسی صلی الله علیه و آله که در قرآن نامشان ذکر شده**

**اشاره**

ص:33



**فصل اول: شجره ی ابراهیم صلی الله علیه و آله تا موسی صلی الله علیه و آله و اسباط بنی اسرائیل**

برادران ابراهیم

پدر ابراهیم

(1) لوط

(1) هاران

( حران):

2 پسر

(1) تارح

(آذر):

پسر

(2) یسکا

(1) عوص

(2) ناحور:



12 پسر

(2) لوز

(3) قموئیل

(4) کاسد

(5) حزو

(6) فلداش

(7) یدلاف

(1) لابان:

2 دخترش لیه وراحیل

همسر یعقوب می شوند)

(8) بتوئیل: 1 پسر و دخترش ربکا همسر اسحاق می شود)

(9) طابح

(10) جاحم

(11) تاحش

(12) معکه



(1) اسماعیل

( ابراهیم: 8 یا 1 پسر

(2) زمران

(3) یقشان

(4) مدان

(1) عیفه

(5) مدیان: 6 پسر

(2) عیفر

(3) حنوک

(4) أبیداع

ص: 35

(5) الداعه

(1) شعیب

(1) میکیل: 1 پسر

(6) یشجر: 1 پسر



(6) یُشْبِق

(7) شوعه

(1) تیمان

(1) ایلفار:

2 پسر

(1) عیسو:

15 پسر

ازسه زن

(8) اسحاق پسر دوقلو

(1) ذوالکفل

(1) بشر:

1 پسر

(1) ایوب :

1 پسر

(1) أموص :



1 پسر

(1) تاوخ: 1 پسر

(2) او مار:

1 پسر

(2) صفی

(3) جعتام

(4) قناز

(5) تمناع

(6) عمالیق

(7) رعوئیل

(8) یعوش

(9) یعلام

(10) قورح

(11) لوطان

(12) شوبال



(13) صبعون

(14) ایصر

(15) دیشان

(1) حنوک

(1) رثوبین:

4 پسر

(2) یعقوب

(اسرائیل): 12 پسر

از 4 زن

(2) فلو

(3) حصرون

(4) کرمی

(1) نموئیل

(2) شمعون

8 پسر





(2) یامین

(3) یاریب

(4) زارح

ص:36

(5) اوحد

(6) یاکین

(7) صوحر

(8) شائول

(1) جرشون

(1) عازر

3پسر

(3) لاوی:

1 پسر

(1) ناداب

(1) هارون



4 پسر :

(1 عمران:

2 پسر

(2

قهات

4 پسر

(2 ابیهو

(3 العازار

(4 ایتامار

(1 الیعازر

(2 موسی علیه السلام

2 پسر

(2 جرشون

(1 اسیر

(1 قورح



(قارون):

3 پسر

(2) یصهار:

3 پسر

(2) إلقانا

(3) إیاساف

(2) نافج

(3) زکری

(3) حبرون

(1) میثائیل

(4) عزیزیل:

پسر

(2) ایلصافان

( ستری

(1) محلی



(3) مراری:

2 پسر

(2) موشی

(1) عیر

(4) یهودا:

5 پسر

(2) اونان

(1) عیر

(3) شیلہ:

2 پسر

ص: 37

(2) لعدہ

(1) حصرون

(4) فارص :

2 پسر



(2) حامول

(1) زمري

(5) زارح:

5 پسر

(2) ايتان

(3) هيমান

(4) كلكول

(5) دارع

(1) تولاع

(5) يساكر:

4 پسر

(2) فوه

(3) ياشوب

(4) شمرون

(1) سارد



6) زبولون

پسر

2) ایلون

3) یاحئیل

1) یحصیئیل

7) نفتالی:

4) پسر

2) جونی

3) یصر

4) شلوم

1) حوشیم

8) دان:

1) پسر

1) صفیون

9) جاد:



7 پسر

(2) حجّی

(3) شونی

(4) اصبون

ص: 38

(5) عیری

(6) ارودی

(7) ارئیلی

(1) یمنه

(10) اشیر:

4 پسر

(2) یشوه

(3) یشوی

(4) بریعه

(1) منسی



(11) یوسف

2: پسر

(1) بریعه

(2) افرایم:

3 پسر

(1) الیسع

(1) أخطوب:

1 پسر

(2) شو تلم:

1 پسر

(1) راشف

(3) رافح:

نسل او

7 نفرند

(2) تالح





(3) لعدان

(4) عمیهود

(5) الیشمع

(1) یوشع

(6) نون:

1 پسر

(7) یهوشوع

(1) بالع

(12) بنیامین

13 پسر

(2) باکر

(3) یدیع ئیل

(4) اشبیل

(5) اخرخ

ص: 39



(6) نوحه

(7) رافا

(10) ایحی

(11) رش

(12) مفیم

(13) حفیم

ص:40

**فصل دوم: پیغمبران زمان حضرت یعقوب صلی الله علیه و آله تا موسی صلی الله علیه و آله که  
در قرآن نامشان ذکر شده**

نام پیغمبر

یعقوب

یوسف

شعیب

ایوب

ذوالکفل



موسی

هارون

سال تولد

187 ق.م

1745 ق.م

1600 ق.م

1540 ق.م

1500 ق.م

1527 ق.م

151 ق.م

سال بعثت

1750 ق.م

1715 ق.م

1550 ق.م

1500 ق.م



1460 ق.م

1450 ق.م

1450 ق.م

مکان بعثت

شام

مصر

مدین

سهل حوران

دمشق و اطرافش

طور سینا

طور سینا

لقب قوم

کنعانیون

الهکسوس و بنی اسرائیل

مدین و اصحاب الأیکه



الآرامیون والعموریون

الآرامیون والعموریون

فراعنه و بنى اسرائيل

فراعنه

سال وفات

1690 ق.م

165 ق.م

1440 ق.م

1420 ق.م

1425 ق.م

1407 ق.م

1408 ق.م

مكان وفات

الخليل

نابلس



مدین

سهل حوران

دمشق

بیابان تیه

بیابان تیه

طول عمر

147 سال

110 سال

160 سال

120 سال

75 سال

120 سال

12 سال

نامشان در قرآن

16 بار



27 بار

11 بار

4 بار

2 بار

16 بار

19 بار

ص: 41

ص: 42

**گفتار دوم: ماجراهای وقایع قبل از تولد حضرت موسی صلی الله علیه و آله تا قبل از هجرت ایشان از مصر به مدین (1 - 67 سالگی)**

**اشاره**

ص: 43

ص: 44

**فصل اول: بررسی ماجراهای قبل از تولد موسی علیه السلام در 13 قسمت**

**«جدول خلاصه قسمت های این داستان»**

اشعار



شاعران

بر

اساس

عنوان

قسمت ها به ترتیب

زمان

شماره

صفی

علیشاه

روایات

خبر دادن یوسف از پیامبر بعدی در بیم و امید

(1)

صفی

علیشاه

قرآن





و روایات

مرگ یوسف نبی و تحقیق پیش گویی هایش

پس از 108 سال

(2

صفی

علیشاه

قرآن

داستان

موسی و فرعون حق است و

برای

مؤمنان بیان می شود

(

-

تورات

بردگی



قوم بنی اسرائیل در مصر

(4)

صفی

علیشاه

قرآن

و روایات

ویژگی های

فرعون زمان موسی علیه السلام

(5)

صفی

علیشاه

قرآن

و روایات

وعده ی

خداوند به نجات



مستضعفان

(6)

-

روایات

ازدواج

فرعون و آسیه (یک قبطی با یک سبطی)

(7)

-

تورات

ازدواج

عمران و یوکابد

(8)

صفی عیاشاه

مولانا

روایات



رؤیای

شوم فرعون و تعبیر معبران

(9

–

تورات

قتل

پسران نوزاد

(10

–

روایات

تولد

کلثوم و هارون

(11

مولانا

روایات



وقایع

اعجاز آمیز شب انعقاد نطفه ی موسی علیه السلام

(12

-

ابراهیم:6

بقره:49

اعراف:

141

اعراف:

167-168

قصص

:6-

بررسی

پیام های قرآنی دسته آیات

(13

### قسمت اول: خبر دادن یوسف از پیامبر بعدی در بیم و امید

(\*) حضرت یوسف:، هنگام وفات، خاندان یعقوب را که هشتاد نفر مرد بودند، جمع کرده و از آینده ی آن ها خبر داد، خبری که هم غم انگیز است و هم امیدبخش. آن حضرت فرمود: این قوم قبطی (ساکنان اصلی سرزمین مصر) در آینده بر شما غالب شده، سخت ترین عذاب ها را در حق شما اعمال خواهند کرد. آنان مردان شمارا می کشند، شکم زنان حامله را می شکافند و اطفال آن ها را بیرون آورده سر می برند تا اینکه خداوند حجّت خود را که از نسل لاوی بن یعقوب است، ظاهر کند. نام او موسی بن عمران است. وی مردی بلندقامت و گندمگون است و خداوند به وسیله ی این فرد، شما را از ظلم آن ها نجات می دهد (1)، زمان به سرعت گذشت و یوسف چشم از دنیای خاکی فرو بسته، به دیدار حق نائل گشت. پادشاهان کوچک و بزرگ هم یکی پس از دیگری بر مسند قدرت نشستند. این خبر از آنجا که ریشه در روح و مذهب بنی اسرائیل داشت، به سرعت در میان آن ها پراکنده شد و همواره در محافل مذهبی آنان نقل می گردید.

### قسمت دوم: مرگ یوسف نبی علیه السلام و تحقق پیش گویی هایش پس از 108 سال

یوسف پیامبر علیه السلام در سن 110 سالگی روزی دعا کرد: «رب اتیننی من الملک و علمتنی من تأویل الأحادیث فاطر السموات و الأرض أنت ولیّی فی الدنیا و الآخرة توفّنی مسلماً و الحقنی با الصالحین» و پس از آنجان به جان آفرین تسلیم کرد. مردم مصر او را مومیایی کردند و در تابوتی آهنین نهاده ولی هر دسته از مردم می گفتند باید در محله ی ما دفن شود تا اینکه برای رفع اختلاف تابوت او را قیراندود کردند و در قعر مصب شطّ نیل

رها کردند تا آب روی آن عبور کند و همه از آن بهره مند گردند. بعدها پیامبری میان آن ها نیامد و شدت و سختی بنی اسرائیل به اوج رسید.

(\* ثعلبی در کتاب (عرائس المجالس) می گوید: پس از فرعون اول مصر «ریان» که ملک یوسف بود و یوسف بر خزائن زمین او تسلط داشت، «قابوس بن مصعب» مالک مصر شد و یوسف او را به دین حق دعوت نمود، اما او فردی ستمگر بود و نپذیرفت و یوسف در زمان حکومت او وفات یافت، اما ملک او طولانی بود و سرانجام هلاک شد...

مردم مصر به دو طبقه ی مستضعف و مستکبر (بردگان و اشرافیان) به نام سبطیان و قبطیان تقسیم شده بودند؛ قبطیان همان فرعونیان بودند که در اطراف فرعون به هوس بازی و عیش و نوش و ظلم و ستم سرگرم بودند و همه ی اختیارات کشور در دست آن ها بود. ولی به عکس، سبطیان، طبقه ی پائین اجتماع و

1- ابن بابویه، کمال الدین و تمام النعمه، ص 145

ص: 46

ستمدیدگان مستضعف بودند که همواره زیر چکمه و چنگال فرعونیان رنج می بردند؛ روزگار همچنان بر بنی اسرائیل به سختی می گذشت، ترسی مرموز سراسر وجود فرعون را فراگرفته بود، او همواره در اندیشه ی خبر کاهنان و ازدیاد جمعیت بنی اسرائیل بود و از این مسائل رنج می برد؛ فرعونیان بنی اسرائیل را به بندگی می گرفتند و بر پشت آن ها چوب و سنگ حمل می کردند و باین همه آن ها به دنبال افراد دانشمندی بودند که با شنیدن احادیث او بشارت ظهور و منجی آرامش بیابند ... به هر حال بنی اسرائیل (حدود صد و هشت سال =

حدود یک قرن) منتظر قیام قائم و منجی موعود خود بودند تا وقتی که علائم ظهور او آشکار شد و پیشگوئی های یوسف واقع گردید و همه منتظر ولادت او گشتند.

در قرآن آمده است:

1- و خداوند در مورد این پراکندگی می فرماید: «(به خاطر بیاور) هنگامی را که پروردگارت اعلام کرد: تا دامنه قیامت، کسی را بر آن ها مسلط خواهد ساخت که همواره آن ها را در عذاب سختی قرار دهد زیرا پروردگارت مجازاتش سریع، (و درعین حال، نسبت به توبه کاران) آمرزنده و مهربان است. (\*)» و آن ها را در زمین به صورت گروه هایی، پراکنده ساختیم گروهی از آن ها صالح و گروهی ناصالح اند؛ و آن ها را با نیکی ها و بدی ها آزمودیم، شاید باز گردند! (\*)» (1)

ای محمد «ص» یاد کن چو اعلام کرد مر

تورا پروردگارت کوست فرد

می برانگیزد بر ایشان او به زود

می کند یعنی مسلط بر یهود

مر کسی را تا به روز رستخیز

که چشاندشان عذابی درد خیز

همچو قتل و ضرب و جزیه و اختلال

که بر ایشان می رسد از سوء حال





بعد داود و سلیمان بی شکیب

خواری ایشان راست پی در پی نصیب

هست مر پروردگارت زود گیر

در عقوبت کافران را ناگزیر

هم بود آمرزگار و مهربان

بعد توبه بر گروه عاصیان

هم پراکنده نمودیم از یقین

آل اسرائیل را اندر زمین

هم جماعت ها که بعضی زان فرق

صالح اند و پیرو فرمان حق

آن کسان تغییری اندر هیچ حال

راه می نمودشان اندر کمال

بر مسیح و بر محمد صلی الله علیه و آله بی گمان

بودشان ایمان و باشد هر زمان

هم از ایشان دون این بودند نیز



فاسق و استیمزه روی و بی تمیز

آزمودیم آن کسان را سربه سر

بر بد و نیک جهان از نفع و ضرر

از غنا و صحت و عیش و نعم

وز بلا و فقر و بیماری و غم

1- اعراف: 167-168 (وَ إِذْ تَأَذَّنَ رَبُّكَ لِيَبْعَثَنَّ عَلَيْهِمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ مَنْ يَسُومُهُمْ سُوءَ الْعَذَابِ إِنَّ رَبَّكَ لَسَرِيعُ الْعِقَابِ وَإِنَّهُ لَغَفُورٌ رَحِيمٌ) (\*) وَقَطَعْنَاهُمْ فِي الْأَرْضِ أُمَمًا مِنْهُمْ الصَّالِحُونَ وَمِنْهُمْ دُونَ ذَلِكَ وَ بَلَوْنَاهُمْ بِالْحَسَنَاتِ وَالسَّيِّئَاتِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ)

ص: 47

باز تا گردند شاید از فساد

سوی حق هم بر صلاح و بر سداد (1)

نکته ها

♣ کلمه ی فرعون

رمزی است برای طغیان و مقصود از آن، فرعون مشخصی از میان پادشاهان فراعنه نیست، بلکه منظور، هر کسی است که مصداق او باشد؛ و این مطلب را فرعون صاحب یوسف، تأیید می کند از آنجا که قرآن نام فرعون را بر او اطلاق نکرده، بلکه او را «مَلِكٌ» نامیده است؛ به

هر حال بنی اسرائیل بعد از وفات حضرت یوسف علیه السلام به دلیل تفرقه و اختلافی که پیدا کردند دوران سختی را گذراندند آن ها تحت سلطه پادشاهان فاسد به حفظ دین و اعتقادات خویش تا حد ممکن ادامه می دادند تا آنکه حکومت فرعون زمان موسی فرارسید.

(\*) «ابن عباس» می گوید هنگامی که جمعیت بنی اسرائیل رو به فزونی گذاشت قتل و غارت و ستمگری را پیشه خود ساختند و نیکان و برگزیدگان آن ها نیز در خدمت ظالمان درآمدند. در آن موقع بود که خداوند قبطیان را بر آن ها مسلط ساخت.

♣ کلمه (تاذن) و (اذن)

هر دو به معنی اعلام کردن است و نیز به معنی سوگند یاد کردن آمده است. در این صورت معنی آیه چنین می شود که خداوند سوگند یاد کرده است که تا دامنه قیامت چنین اشخاصی در ناراحتی و عذاب باشند؛ از این آیات استفاده می شود که این گروه سرکش، هرگز روی آرامش کامل نخواهند دید، هرچند برای خود حکومت و دولتی تأسیس کنند، باز تحت فشار و ناراحتی مداوم خواهند بود، مگر اینکه به راستی، روش خود را تغییر دهند و دست از ظلم و فساد بکشند.

♣ لام در (لیبعثن)

لام قسم و معنای آیه این است: به یاد از آن وقتی را که پروردگارت اعلام کرد که سوگند خورده کسانی را بر ایشان بگمارد که دائماً بدترین شکنجه ها را به آنان بچشانند، گماشتنی که بادوام و بقای دنیا ادامه داشته باشد.

♣ معنای: (إِنْ رَبِّكَ لَسَرِيعُ الْعِقَابِ)

پاره ای از عقاب های خداوند عقابی است که فوری و با شتاب روی می آورد، مانند عقاب اهل طغیان؛ و اگر در معنای آیه گفتیم «پاره ای از عقاب های ...» و حال آنکه در آیه کلمه «بعض» نیامده است، دلیلش جمله (وَإِنَّهُ لَغَفُورٌ رَحِيمٌ) است؛ چون به حسب ظاهر، این جمله در دنباله آیه شریفه نیامده مگر برای اینکه بفهماند همه عقاب های خدا سریع و فوری نیست. چه اگر خداوند همواره سریع العقاب می بود و همه عقاب هایش فوری بود دیگر جمله (وَإِنَّهُ لَغَفُورٌ رَحِيمٌ) در ذیل آیه معنا نداشت، چون سیاق آیه سیاقی است ممحض در معنای مؤاخذه و انتقام. پس جمله مذکور معنای آیه را به این برگشت می دهد که «پروردگار تو بخشنده گناهان و مهربان با بندگانش هست؛ ولیکن این طور هم نیست که وقتی حکم عقاب را درباره بعضی از بندگانش به خاطر استحقاقی که به جهت طغیان و سرکشی دارند براند، عقابش سریع

---

1- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص 269

ص: 48

است و فوراً محکوم را می گیرد، چون بعد از حکم راندنش هیچ چیزی مانع از نفوذ حکمش نمی شود؛ و بعید نیست که همین معنا مقصود کسانی باشد که گفته اند: معنای جمله (إِنَّ رَبَّكَ لَسَرِيعُ الْعِقَابِ) این است که خدای تعالی عقابش نسبت به کسانی که بخواهد ایشان را در دنیا عقاب کند سریع است، گو اینکه مناسب تر این بود که گفته شود: این معنی، معنای مجموع (إِنَّ رَبَّكَ لَسَرِيعُ الْعِقَابِ وَإِنَّهُ لَغَفُورٌ رَحِيمٌ) است تا کسی توهم نکند که سریع العقاب بودن خداوند با حلیم بودنش منافات دارد و این جمله نشان می دهد که خداوند راه

بازگشت را به روی آنان باز گذارده تا کسی گمان نبرد که سرنوشت اجباری توأم با بدبختی و کیفر و مجازات برای آن ها تعیین شده است.

♣ خوشی ها و سختی ها

گاهی آن ها را تشویق کردیم و در رفاه و نعمت قرار دادیم تا حس شکرگزاری در آن ها برانگیخته شود و به سوی حق باز آیند و گاهی به عکس آن ها را در شداید و سختی ها و مصائب فروردیم تا از مرکب غرور و خودپرستی و تکبر فرود آیند و به ناتوانی خویش پی برند، شاید بیدار شوند و به سوی خدا باز گردند و هدف در هر دو حال مسئله تربیت و هدایت و بازگشت به سوی حق بوده است؛ بنابراین «حسنات» هرگونه نعمت و رفاه و آسایشی را شامل می شود همان طور که «سیئات» هرگونه ناراحتی و شدت را فرامی گیرد و محدود ساختن مفهوم این دو در دایره معینی هیچ گونه دلیل ندارد.

### قسمت سوم: داستان موسی و فرعون حق است و برای مؤمنان بیان می شود

در قرآن آمده است:

1- «ما به حق بر تو از داستان موسی و فرعون می خوانیم برای گروهی که ایمان می آورند»

(1)

گفت این سوره است ز آیت های دین

از کتاب مستطاب مستبین

بر تو خوانیم از خبر چیزی که هست

بالحق از موسی و از فرعون پست

مر گروهی را که بر حق مؤمن اند

بر خبرها کز حق آید موقن اند (2)

نکته ها

♣ تعبیر به (من)

که به اصطلاح «تبعیضیه» است اشاره به این نکته هست که آنچه در اینجا آمده گوشه ای از این داستان پرماجرا است که بیان آن تناسب و ضرورت داشته.

♣ تعبیر (بالحق)

اشاره به این است که آنچه در اینجا آمده خالی از هرگونه خرافات و اباطیل و اساطیر و مطالب غیرواقعی است. تلاوتی است توأم با حق و عین واقعیت؛ و کلمه «بالحق» متعلق است به کلمه «نتلوا»

1- قصص : 3 (تَتْلُوا عَلَيْكَ مِنْ نَبَاِ مُوسَى وَفِرْعَوْنَ بِالْحَقِّ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ)

2- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص 546

ص: 49

و معنایش این است که: ما بعضی از اخبار موسی را برایت تلاوت می کنیم تلاوتی که ملبس به لباس حق باشد. پس هر چه تلاوت می شود از ناحیه ما و به وحی ما است، بدون اینکه شیطان در القای آن ذره ای مداخله داشته باشد؛ و ممکن هم هست که متعلق به کلمه «نبأ»

باشد که در این صورت معنی چنین می شود: ما پاره ای از اخبار موسی و فرعون را بر تو می خوانیم؛ درحالی که آن اخبار ملبس به حق است و هیچ شکی در آن نیست. (1)

♣ حرف «لام» در جمله (لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ)

لام تعلیل و متعلق است به جمله «نتلوا» و معنایش این است که: ما قسمتی از خبر موسی و فرعون را برای خاطر قومی که به آیات ما ایمان می آورند بر تو می خوانیم تا در آن تدبیر کنند.

♣ تعبیر به (لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ)

تأکیدی است بر این حقیقت که مؤمنان آن روز که در مکه تحت فشار بودند و مانند آن ها باید از شنیدن این داستان به این حقیقت برسند که قدرت دشمن هر قدر زیاد باشد و جمعیت و نفرات و نیروهایشان فراوان و مردم باایمان هر قدر در اقلیت و تحت فشار باشند و ظاهراً کم قدرت، هرگز نباید ضعف و فتوری به خود راه دهند که در برابر قدرت خدا همه چیز آسان است؛ آری هدف اصلی از این آیات مؤمنان اند و این تلاوت به خاطر آن ها و برای آن ها صورت گرفته، مؤمنانی که می توانند از آن الهام گیرند و راه خود را به سوی هدف، در میان انبوه مشکلات بگشایند.

### قسمت چهارم: بردگی قوم بنی اسرائیل در مصر

در تورات آمده است:

- پس از مهاجرت فرزندان یعقوب با خانواده هایشان (هفتاد نفر) از کنعان به مصر و مرگ یوسف و برادرانش، فرزندانی که از نسل آن ها به دنیا آمدند، به سرعت زیاد شدند و قومی

بزرگ تشکیل دادند تا آنجا که سرزمین مصر از آن ها پر شد، سپس پادشاهی در مصر روی کار آمد که به مردم گفت: «تعداد بنی اسرائیل در سرزمین ما روزه روز زیادتر می شود و ممکن است برای ما وضع خطرناکی پیش بیاورند، بنابراین بیاید چاره ای بی اندیشیم و گرنه تعدادشان زیادتر خواهد شد و در صورت بروز جنگ، آن ها به دشمنان ما ملحق شده بر ضد ما خواهند جنگید و از سرزمین ما فرار خواهند کرد.» پس مصری ها قوم اسرائیل را برده ی خود ساختند و مأمورانی بر ایشان گماشتند تا با کار اجباری، آن ها را زیر فشار قرار دهند.

- اسرائیلی ها شهرهای فیتوم و رعمسیس را برای فرعون ساختند تا از آن ها برای انبار استفاده کند.

- با وجود فشار روزافزون مصری ها، تعداد اسرائیلی ها روزه روز افزایش می یافت، این امر مصری ها را به وحشت انداخت، بنابراین آن ها را بیشتر زیر فشار قراردادند، به طوری که قوم اسرائیل از عذاب بردگی جانشان به لب رسید، چون مجبور بودند در بیابان کارهای طاقت فرسا انجام دهند و برای ساختن آن شهرها، خشت و گل تهیه کنند. (2)

1- طباطبایی، ترجمه المیزان، ج 16، ص 6

2- سفر خروج: اصحاح 1، آیات 1-14

ص: 50

### قسمت پنجم: ویژگی های فرعون زمان موسی

- (\*) ثعلبی در کتاب (عرایس المجالس) می گوید: پس از «قابوس بن مصعب» برادرش:



«ابو العباس ولید بن مصعب بن الریان بن اراشه بن ثوران بن عمرو بن فاران بن عملاق بن لاوی بن یعقوب بن اسحاق بن ... بن سام بن نوح» به حکومت رسید که او از برادرش (قابوس) هم ستمکارتر بود. (حدود 400 سال نیز حکومت کرد و عمر طولانی داشت) و این همان فرعون زمان موسی و همسر آسیه بود و در دریا غرق گشت. (1)

هیچ کدام از فراعنه پیشین مصر به اندازه «ولید بن مصعب...» جنایتکار و ستم پیشه نبودند.

#### ♣ فسادهای فرعون در مصر

ولید بن مصعب (فرعون) بنی اسرائیل را به گروه های مختلف تقسیم کرده بود و جمعی را به کار ساختن بناها مجبور می ساخت و گروهی دیگر را به نگهبانی از مراکز حکومتی واداشته بود؛ و قرآن می گوید:

1. «آن ها (فرعونیان) دائماً شمارا به شدیدترین وجهی آزار می دادند»

2. «پسرانتان را سر می بریدند و زنان شمارا برای کنیزی و خدمت، زنده نگه می داشتند»

3. «و در این ماجرا آزمایش سختی از سوی پروردگارتان برای شما بود» (2)

6. فرعون در زمین برتری جویی کرد و اهل آن را به گروه های مختلفی تقسیم نمود گروهی را به ضعف و ناتوانی می کشاند، پسرانشان را سر می برید و زنانشان را (برای کنیزی و خدمت) زنده نگه می داشت او به یقین از مفسدان بود! (3)

7. فرعون از میل و شهوتش بود که زنی زیبا از بنی اسرائیل را گرفت و با او ازدواج کرد ولی از آنجا که امور به دست خداست همین زن مو من که ایمانش را از فرعون مخفی می کرد ذره ذره با فرعون با زبان نرم جنگید تا موسی را در دامان خود پرورش دهد و از قتل او

جلوگیری کند و زمانی که ایمانش بر فرعون آشکار شد؛ حتی فرعون به او که همسرش بود و زیبا بود رحم نکرد و ساحرانی هم که مرید او بودند و فرعون را یاری می کردند وقتی ایمان آوردند دست و پایشان را برید و همسرش را به صلیب کشید و آسیه در آخر به مقام شهادت و هم جواری در کنار خداوند نائل گردید و خداوند

1- بررسی ابهامی در مورد فرعون زمان موسی علیه السلام در کتب دیگر از جمله کتاب اطلس تاریخ انبیاء و قصص قرآن از این فرعون به نام «رامسس دوم» تعبیر شده که فرزند پسری به نام «منفتاح» داشته که او با سپاهیان در دریای سرخ غرق می شود؛ و این مطلب به سه دلیل رد می شود: 1) فرعون زمان موسی صاحب فرزند پسر نبود و آسیه گفت ما پسری نداریم و او را به فرزندخواندگی قبول کنیم. 2) اگر تاریخ دان ها دقت کنند ظاهراً زمان سلطنت و به تخت نشستن رامسس دوم سال 1231 ق.م بوده و این تاریخ دقیقاً 296 سال پس از ولادت موسی بوده پس نه تنها فرعون زمان تولد موسی رامسس دوم نبوده بلکه او 176 سال پس از وفات موسی به تخت سلطنت نشسته بوده (3) شاید در زمان رامسس دوم نیز نام موسی بر روی برخی افراد مهم گذاشته شده بوده و این اشتباه به وجود آمده که همان فرعون زمان موسی علیه السلام بوده؛ مانند «موسی بن فلیسی» (نیره ی یوسف که از انبیاء عظام و سال 3822 ظهور کرده و یک قرن بعد از موسی بن عمران بوده) 4) جسدی مومیایی که اکنون از فرعون زمان موسی در موزه نگهداری شده، به دلیل همین اشتباه، نام رامسس دوم را بر او نهاده اند. (البته در آن زمان تمام فراعنه مومیایی می شدند ولی هیچ کدام تاکنون جسدشان سالم نمانده و بر اساس وعده ی خداوند که بدن او را مایه ی عبرت دیگران گذاشته بعید نیست که همان جسد ولید بن مصعب باشد)



2- بقره: 49 (وَ إِذْ نَجَّيْنَاكُمْ مِّنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَسُومُونَكُمْ سُوءَ الْعَذَابِ يُذَبِّحُونَ أَبْنَاءَكُمْ وَيَسْتَحْيُونَ نِسَاءَكُمْ وَ فِي ذَٰلِكُمْ بَلَاءٌ مِّن رَّبِّكُمْ عَظِيمٌ) 4. إبراهيم: 6 (وَ إِذْ قَالَ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ أَنْجَيْنَاكُمْ مِّنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَسُومُونَكُمْ سُوءَ الْعَذَابِ وَيُذَبِّحُونَ أَبْنَاءَكُمْ وَيَسْتَحْيُونَ نِسَاءَكُمْ وَ فِي ذَٰلِكُمْ بَلَاءٌ مِّن رَّبِّكُمْ عَظِيمٌ) 5. اعراف: 141 (وَ إِذْ أَنْجَيْنَاكُمْ مِّنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَسُومُونَكُمْ سُوءَ الْعَذَابِ يُقَتِّلُونَ أَبْنَاءَكُمْ وَيَسْتَحْيُونَ نِسَاءَكُمْ وَ فِي ذَٰلِكُمْ بَلَاءٌ مِّن رَّبِّكُمْ عَظِيمٌ)

3- قصص: 4 (إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلَا فِي الْأَرْضِ وَ جَعَلَ أَهْلَهَا شِيْعًا يَسْتَضِعُّ طَائِفَهُ مِنْهُمْ يُذَبِّحُ أَبْنَاءَهُمْ وَ يَسْتَحْيِي نِسَاءَهُمْ إِنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ)

ص: 51

وعده داد تاکنون نیز هر زن باایمانی که همسر بداخلاق و بی ایمان داشته باشد و بر ظلم او صبر کند در بهشت هم نشین آسیه خواهد شد؛ پس تا ظالم نباشد مظلوم به درجه ی بالا و رشد نمی رسد و همیشه بد و خوب و ظالم و مظلوم در کنار یکدیگر هستند و این قانون خداوند است و نباید شکوه کرد.

یاد آن وقتی کنید از واقعات

که شمارا دادم از محنت نجات

وز عذاب سخت کز فرعونیان

مر شمارا بود بیرون از بیان

جمله می کشتند ابئاتان به زار



غیر نسوان را که خدمت بود کار

و آن بلایی بود از پروردگار

مر شمارا بس عظیم و بی شمار (1)

پندشان ده آور اندر یادشان

روزهای حق باستسعادشان

یعنی از آن روزها که بر امم

رفته بر پاداش کفر از رنج و غم

یا ز ایامی که بودندی اسیر

زیر دست قوم فرعون شریر

عارفان گویند هست آن روزها

روزهای وصل عشق آموزها

اندر آن باشد بس از آیات حق

بهر هر صبار شاکر بر نسق

گر بلا آید بود مؤمن صبور

ور که نعمت رو کند باشد شکور



یاد کن چون گفت موسی قوم را

نعمه الله اذ کروا یا قومنا

نعمتی کانعام کرد او بر شما

چون رهاند از آل فرعون دغا

می چشاییدندتان از هر عذاب

رنج و سختی بی شمار و بی حساب

تیغ بر ابنائتان بگذاشتند

و آن زنانتان را به خدمت داشتند

کاهنانشان گفته بودند از وعید

گردد از یعقوبیان طفلی پدید

که کند این ملک را زیروزبر

دولت فرعون از او آید بسر

پس ز اسرائیلیان هر زن که زاد

گر پسر بد می بکشند از عناد

وین بلائی بود از پروردگار



مر شمارا بس بزرگ و ناگوار (2)

(\*)

یاد آرید آنکه برهاندیم ما

مر شمارا ز آل فرعون دغا

که شمارا می چشانند از عذاب

رنج و سختی وین بود سوء العذاب

بهر قتل و نفس و افناء وجود

آن پسرهاتان بکشتند از جحود

و آن زنان را زنده می بگذاشتند

که ازایشان چشم خدمت داشتند

وین بلائی بر شما بود آشکار

بس عظیم از جانب پروردگار

---

1- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص 25

2- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص 386

ص: 52



هم نجات از قومتان بد نعمتی

از پس رنج فراوان راحتی (1)

(\*)

اینکه فرعون از ره استمگری

جست اندر ارض مصر او برتری

دو گروه از سبطیان و قبطیان

ساخت اهل مصر را او در عیان

یک گره را کرده مغلوب و ضعیف

ز آل یعقوب از وضع از شریف

کشتی ابنانشان وی از حمقی که داشت

و آن زنانشان جمله باقی می گذاشت

کاهنان گفتند ایشان یک نفر

می کند ملک تو را زیروزبر

کشتی ابنا را نگیرد تا گهی

پای ازایشان بر فنای او شهی



احمق از آن بد که گر آن کاهنان

راست گفتند آنچه گفتند از نشان

کشتن بسیار دفع آن فساد

کی نمودی هیچ ناورد این به یاد (2)

(\*)

نکته ها

♣ (يَسُومُونَكُمْ سُوءَ الْعَذَابِ)

آن ها به طور مستمر به دنبال مجازات دردناک و شکنجه دادن شما بودند.

(یسومونکم) از ماده «سوم» (بر وزن صوم) در اصل به معنی دنبال چیزی رفتن و جستجوی آن نمودن است و به معنی تحمیل کاری بر دیگری نمودن نیز آمده است؛ بنابراین جمله (يَسُومُونَكُمْ سُوءَ الْعَذَابِ) مفهومی است که آن ها بدترین شکنجه ها و عذاب ها را بر شما بنی اسرائیل تحمیل می کردند؛ و به طوری که راغب گفته به معنای رفتن به طلب چیزی است. در این صورت، این کلمه هم رفتن را می رساند و هم طلب کردن را «مفردات راغب، ماده «سام». ولی گویا در آیه شریفه به معنای چشاندن عذاب است. (3)

♣ (\*) امام حسن عسگری علیه السلام در تفسیر آیه (إِذْ أَنْجَيْنَاكُمْ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ) می فرمایند: از جمله شکنجه هایی که فرعون بر بنی اسرائیل تحمیل کرد آن بود که به هنگام بنای ساختمان ها بر پاهایشان زنجیر می بست و آن ها مجبور بودند پله های متعددی را برای



رسیدن به سقف به همین صورت طی نمایند و چه بسا اتفاق می افتاد که بسیاری از آن ها از بلندی به پائین سقوط می کردند و یا دچار بیماری فلج گشته و تا آخر عمر زمین گیر می شدند؛ خداوند که سختی آن مردم را دید به موسی وحی فرستاد تا کار خویش را با درود و صلوات بر محمد و اهل بیت او آغاز نمایند. آن ها به توصیه ی موسی عمل کردند و درد و رنجشان تخفیف پیدا کرد. (4)

♣ آیا این درد کوچکی است که نیروی فعال یک جمعیت را از میان ببرند و زنان آن ها را بدون سرپرست، به صورت کنیزانی در چنگال یک مشت افراد ظالم و ستمگر باقی بگذارند؟

1- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص 260

2- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص 546

3- طباطبایی، ترجمه المیزان، ج 12، ص 27

4- تفسیر امام عسگری علیه السلام، ص 242؛ مجلسی، بحارالانوار، ج 13، ص 47؛

زرکشی، تفسیر البرهان، ج 1، ص 96

ص:53

- این نکته نیز قابل توجه است که سربریدن پسران و کنیزی زنان و دختران را به وسیله «واو» بر (سوءَ الْعَذَابِ) عطف می کند، درحالی که خود از مصداق های سوء العذاب است و این به خاطر اهمیت این دو عذاب بوده است و نشان می دهد که قوم جبار و ستمگر فرعون شکنجه ها و تحمیلات دیگری نیز بر بنی اسرائیل داشته اند، اما از میان همه این دو شدیدتر و سخت تر بوده است.

♣ (\*) امام حسن عسگری علیه السلام پیرامون آیه (وَ یَسْتَحِیُونَ نِسَاءَکُمْ) می فرمایند: بنی اسرائیل از این که دخترانشان مورد هتک حرمت فرعونیان واقع می گشتند به موسی شکوه کردند خداوند نیز به پیامبرش وحی فرستاد که هرگاه کسی نظر سوء بد آن ها داشت بر محمد و آل محمد درود فرستند؛ دختران بنی اسرائیل توصیه موسی را بکار بستند از آن روز هیچ کس نتوانست حرمت آن ها را خدشه دار سازد. (1)

♣ تعبیر (یذبح)

که از ماده «ذبح» است نشان می دهد رفتار فرعونیان با بنی اسرائیل همچون رفتار با گوسفندان و چهارپایان بود و این انسان های بی گناه را همچون حیوانات سر می بریدند. «قابل توجه اینکه ماده «ذبح» در فعل ثلاثی مجرد، متعدی است، اما در اینجا به باب تفعیل برده شده تا کثرت را بیان کند و استفاده از فعل مضارع نیز دلیل بر استمرار این جنایت است؛ در اینکه چند نفر از نوزادان بنی اسرائیل در این برنامه قربانی شدند دقیقاً روشن نیست، بعضی عدد آن را نود هزار! و بعضی صدها هزار!

♣ (یقتلون) از مصدر «تقتیل» است که به معنای زیاده روی در کشتن است. (2)

♣ (استحیاء)

به معنای زنده نگه داشتن است و طلب حیا است. ممکن هم هست معنای آن این باشد که با زنان شما کارهایی می کردند، که حیا و شرم ازایشان برود (3)؛ و معنای جمله (یَسْتَحِی نِسَاءَهُمْ) (زنان آن ها را زنده نگه می داشتند) ظاهراً در این است که: اصرار به بقاء حیات دختران و زنان داشتند، یا به خاطر خدمتکاری و یا کامجوئی های جنسی و یا هر دو.

♣ بردگی دختران در آن روز و امروز

(\*) امام علی علیه السلام به این مطلب در گفتار خود اشاره می فرماید: «الموت فی حیاتکم مقهورین و الحیاه فی موتکم قاهرین» (4) (زنده بودن وزیر دست بودن برای شما مرگ است و مرگ برای شما در راه به دست آوردن آزادی زندگی است)؛ دنیای امروز با گذشته این فرق را دارد که در آن زمان فرعون با استبداد مخصوص خود پسران و مردان را از جمعیت مخالفش می گرفت و دختران آن ها را آزاد می گذارد، ولی در دنیای امروز تحت عناوین دیگری روح مردانگی در افراد کشته می شود و دختران به اسارت شهوات افراد آلوده در می آیند.

1- تفسیر امام عسگری علیه السلام، ص 242

2- طباطبایی، ترجمه المیزان، ج 8، ص 302

3- طباطبایی، ترجمه المیزان، ج 1، ص 286

4- نهج البلاغه، خطبه 51

ص: 54

♣ معانی (بلاء)

- مجازات: زیرا بنی اسرائیل پیش از آن، قدرت و نعمت فراوان داشتند و کفران کردند و خدا آن ها را مجازات کرد.

- کهنگی و فرسودگی: زیرا هر چیزی بر اثر آزمایش های متعدد حالت کهنگی به خود می گیرد.

- آزمایش: تحمل این همه ناملازمات، آزمایش سختی بوده است.



- غم و اندوه: چراکه جسم و روح انسان را فرسوده می کند،

- تکالیف و مسئولیت ها: چراکه آن ها نیز بر جسم و جان انسان سنگینی دارند،

- نعمت و مصیبت: یعنی نجات از چنگال فرعونیان نعمتی بزرگ برای شما بود: از آنجا که آزمایش گاهی با نعمت است و گاهی با مصیبت، این واژه گاه به معنی نعمت و گاه به معنی مصیبت آمده است.

♣ تعبیر به (الارض)

اشاره به سرزمین مصر و اطراف آن است و از آنجا که یک قسمت مهم آباد روی زمین در آن روز آن منطقه بوده این واژه به صورت مطلق آمده است.

این احتمال نیز وجود دارد که الف و لام، برای عهد و اشاره به سرزمین مصر باشد.

♣ جنایت برای تقویت کردن پایه های استکبار

فرعون کوشید در میان مردم مصر تفرقه بیندازد (وَ جَعَلَ أَهْلَهَا شِيَعًا)؛ همان سیاستی که در طول تاریخ پایه اصلی حکومت مستکبران را تشکیل می داده است، چراکه حکومت یک اقلیت ناچیز بر یک اکثریت بزرگ جز با برنامه «تفرقه بینداز و حکومت کن» امکان پذیر نیست! جنایت دیگر او استضعاف گروهی از مردم آن سرزمین بود. قرآن می گوید «آن چنان این گروه را به ضعف و ناتوانی کشانید که پسران آن ها را سر می برید و زنان آن ها را برای خدمت زنده نگه می داشت» (يَسْتَضْعِفُ طَائِفَةٌ مِّنْهُمْ يُذَبِّحُ أَبْنَاءَهُمْ وَ يَسْتَحْيِي نِسَاءَهُمْ)؛ او دستور داده بود که درست بنگرند فرزندان که از بنی اسرائیل متولد می شوند

اگر پسر باشند آن‌ها را از دم تیغ بگذرانند! و اگر دختر باشند برای خدمتکاری و کنیزی زنده نگه دارند! راستی او با این عملش چه می‌خواست انجام بدهد؟

♣ کلمه (شیع)

جمع «شیعه» و به معنای فرقه است، در مجمع البیان گفته: کلمه «شیع» به معنای فرقه‌ها است و هر فرقه یک شیعه است و اگر شیعه نامیدند، بدین جهت است که بعضی بعض دیگر را پیروی می‌کنند.

مراد از این که فرمود: «فرعون اهل زمین را شیعه شیعه کرد»، این است که اهل زمین را که گویا منظور از آنان اهل مصر باشد و الف و لام در «الارض» برای عهد بوده باشد- از راه القای اختلاف و تفرقه افکنی دسته دسته کرد تا کلمه آنان متفق نشود و یکدل و یک جهت نباشند تا نتوانند بر او بشورند و علیه او قیام نموده و امور را بر او دگرگون سازند، آن طور که عادت همه ملوک است، که چون می‌خواهند قدرت خود را گسترش داده و سلطنت خود را تقویت کنند، این نقشه را به کار می‌برند؛ آن‌ها همیشه از «توحید کلمه» و «کلمه توحید»

ص: 55

وحشت داشته و دارند، آن‌ها از پیوستگی صفوف مردم به شدت می‌ترسند و به همین دلیل حکومت طبقاتی تنها راه حفظ آنان است، همان کاری که فرعون و فراعنه در هر عصر و زمان کرده و می‌کنند.

آری فرعون مخصوصاً مردم مصر را به دو گروه مشخص تقسیم کرد: «قبطیان» که بومیان آن سرزمین بودند و تمام وسایل رفاهی و کاخ‌ها و ثروت‌ها و پست‌های حکومت در

اختیار آنان بود و «سبطیان» یعنی مهاجران بنی اسرائیل که به صورت بردگان و غلامان و کنیزان در چنگال آن ها گرفتار بودند. فقر و محرومیت، سراسر وجودشان را فراگرفته بود و سخت ترین کارها بر دوش آن ها بود، بی آنکه بهره ای داشته باشند.

♣ تعبیر به اهل

درباره هر دو گروه به خاطر آن است که بنی اسرائیل مدت ها ساکن آن سرزمین بودند و به راستی اهل آن شده بودند. هنگامی که می شنویم بعضی از فراعنه مصر برای ساختن یک قبر برای خود (هرم معروف «خوفو» که در نزدیکی پایتخت مصر قاهره قرار دارد) یک صد هزار برده را در طول بیست سال به کار گرفته و هزاران نفر از آن ها را در این ماجرا به ضرب شلاق یا از فشار کار به قتل رسانده اند.

♣ قرار گرفتن جمله (يُذَبِّحُ أَبْنَاءَهُمْ) بعد از جمله (يَسْتَضَعِفُ طَائِفَةً مِنْهُمْ)

می خواهد این را برساند که فرعونیان برای تضعیف بنی اسرائیل این نقشه را طرح کرده بودند که نسل ذکور آن ها را که می توانست قیام کند و با فرعونیان بجنگد براندازند و تنها دختران و زنان را که به تنهایی قدرت بر قیام و مبارزه نداشتند برای خدمتکاری زنده بگذارند؛ و گواه دیگر این سخن این است که از آیه 25 سوره «غافر» به خوبی استفاده می شود که: برنامه کشتن پسران و زنده نگه داشتن دختران حتی بعد از قیام موسی ادامه داشت. (1) این برنامه بعد از ایمان آوردن نزدیکان موسی به موسی و پروردگارش در حادثه ی باطل شدن سحر ساحران در روز موعود بود که بعداً به آن اشاره می کنیم)

♣ علت کارهای فرعون؟



فسادش بود «او به طور مسلم از مفسدان بود» (إِنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ) کار فرعون خلاصه سبب فساد روی زمین می شد، برتری جویی اش فساد بود؛ طبیعی است افراد برتری جو و خودپرست تنها حافظ منافع خویش اند و هرگز حفظ منافع شخصی با حفظ منافع جامعه که نیاز به عدالت و فداکاری و ایثار دارد هماهنگ نخواهد بود و بنابراین هر چه باشد نتیجه اش فساد است در همه ی ابعاد زندگی.

1- غافر: 25 (فَلَمَّا جَاءَهُمْ بِالْحَقِّ مِنْ عِنْدِنَا قَالُوا اقْتُلُوا أَبْنَاءَ الَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ وَاسْتَحْيُوا نِسَاءَهُمْ وَ مَا كَيْدُ الْكَافِرِينَ إِلَّا فِي ضَلَالٍ): هنگامی که موسی حق را از نزد ما برای آن ها آورد، گفتند: پسران کسانی را که به موسی ایمان آورده اند بکشید و زنانشان را زنده نگهدارید، اما نقشه کافران جز در گمراهی نخواهد بود.

ص:56

در این نقشه مسیر هجرت قوم بنی اسرائیل به همراه یعقوب نبی از کنعان به مصر نمایش داده شده:



ص:57

در این نقشه مملکت مصر در عهد قدیم نمایش داده شده

## أصحاب السبت ( أهل أيلة )



### بادية الشام

قال تعالى:

( وأسألهم عن القرية التي

كانت حاضرة البحر )

الأعراف ١٦٣

### العموريون ( الأموريون )

أصحاب السبت : فئة من اليهود، سكنت مدينة أيلة ، على ساحل بحر القلزم ( الأحمر ) ، حرم الله عليهم صيد السمك يوم السبت، قال تعالى : ( وسألهم عن القرية التي كانت حاضرة البحر إذ يعدون في السبت إذ تأتيهم حيتانهم يوم سبتهم شرعاً ويوم لا يسبثون لا تأتيهم كذلك نبلوهم بما كانوا يفسقون ) الأعراف ١٦٣ قال ابن كثير : أيلة ، قرية بين مدين والطور ، كانوا يعتدون في يوم السبت ، ويخالفون أوامر الله لهم بالوصاية به ، إذ ذلك فاخترهم الله بإظهار السمك لهم على ظهر الماء في اليوم المحرم عليهم صيده ، وإخفائه عنهم في اليوم الحلال لهم صيده ، وهؤلاء القوم ، احتالوا على انتهاك محارم الله بما تعاطوا من الأسباب الظاهرة ، التي معناها في الباطن ، تعاطي الحرام ، قال ص ( لا تركبوا ما ارتكبت اليهود فتستحلوا محارم الله بأدنى الحيل ) فصار أهل القرية إلى ثلاث فرق ، فرقة ارتكبت المحذور واحتالوا على اصطیاد السمك يوم السبت ، وفرقة نهت عن ذلك وانكرت واعتزلتهم ، وفرقة سكنت فلم تفعل ولم تنه ، ولكنها قالت للمنكرة : ( لم تعظون قوماً الله مهلكهم أو معذبهم عذاباً شديداً ) قال تعالى واصفاً العذاب الذي حل بهم : ( ... قالوا معذرة إلى ربكم ولعلمهم يتقون ❖ فلما نسوا ما ذكروا به أنجينا الذين ينهون عن السوء وأخذنا الذين ظلموا بعذاب بئيس بما كانوا يفسقون ❖ فلما عتوا عما نهوا عنه قلنا لهم كونوا

قردة خاسئين ) الأعراف ١٦٤ ١٦٦

### صحراء النقب

البتراء

معان



أرض سيناء

مقياس الرسم

صبر





در این نقشه محدوده حکومت و بعثت حضرت یوسف نبی نمایش داده شده



ص:59

نمایی از شهر حکومتی فرعون در مصر



ص:60

نمایی از برج دراز و عمودی فرعون





### قسمت ششم: وعده ی خداوند به نجات مستضعفان

در قرآن آمده است:

1- «ما می خواهیم بر مستضعفان زمین منت نهیم و آنان را پیشوایان وارثان روی زمین قرار دهیم!» (\*) و حکومتشان را در زمین پابرجا سازیم و به فرعون و هامان و لشکریانشان، آنچه را از آن ها [بنی اسرائیل] بیم داشتند نشان دهیم!» (\*)» (1)

بود او از مفسدین ما خواستیم

تا بر آن مستضعفین منت نهیم

که شدند اندر زمین مصر خوار

زیر دست قبطیان بد شعار

پیشوایانشان نمودیم آن چنان

وارث مال و مکان قبطیان

جایشان بدهیم ما اندر زمین

تا که بر فرعون بنماییم این

هم به هامان و به لشکرهایشان

آنچه زایشان بد حذر در رأیشان



و آن به وقتی بد که می گشتند غرق

هیچشان سودی نداد آن مکر و زرق (2)

(\*)

نکته ها

♣ خداوند پرده از روی اراده و مشیت خود در مورد مستضعفان برداشته و پنج امر را در این زمینه بیان می کند که باهم پیوند و ارتباط نزدیک دارند.

- اینکه ما می خواهیم آن ها را مشمول نعمت های خود کنیم «و نُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ ...»

- اینکه ما می خواهیم آن ها را پیشوایان نماییم (نَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً)

- اینکه ما می خواهیم آن ها را وارثان حکومت جباران قرار دهیم (و نَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ)

- اینکه ما حکومت قوی و پابرجا به آن ها می دهیم (و نُمْكِّنْ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ)

- اینکه آنچه را دشمنانشان از آن بیم داشتند و تمام نیروهای خود را بر ضد آن بسیج کرده بودند به آنها نشان دهیم. (و نُرِي فِرْعَوْنَ وَ هَامَانَ وَ جُنُودَهُمَا مِنْهُمْ مَا كَانُوا يَحْذَرُونَ)؛ یعنی فرعون می خواست بنی اسرائیل را تار و مار کند و قدرت و شوکتشان را درهم بشکند، اما ما می خواستیم آنها قوی و پیروز شوند. او می خواست حکومت تا ابد در دست مستکبران باشد اما ما اراده کرده بودیم که حکومت را به مستضعفان بسپاریم! و سرانجام چنین شد.

- (\*) در حدیثی از امام زین العابدین علی بن الحسین می خوانیم: (و الذی بعث محمداً بالحق بشیراً و نذیراً، آن الأبرار منا اهل البيت و شيعتهم بمنزله موسى و شيعته و آن عدونا و اشياعهم

بمنزله فرعون و اشیاعه: «سوگند به کسی که محمد را به حق بشارت دهنده و بیم دهنده قرارداد که نیکان از ما اهل البیت و پیروان

1- قصص: 5-6 (وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتَضَعُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ) (\*) وَنُمَكِّنَ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَنُرِي فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَجُنُودَهُمَا مِنْهُمْ مَا كَانُوا يَحْذَرُونَ (\*\*)

2- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص: 546

ص: 62

آن ها به منزله ی موسی و پیروان او هستند و دشمنان ما و پیروان آن ها به منزله ی فرعون و پیروان او می باشند» (سرانجام ما پیروز می شویم و آن ها نابود می شوند و حکومت حق و عدالت از آن ما خواهد بود) (1)؛ البته حکومت جهانی مهدی

در آخر کار هرگز مانع از حکومت های اسلامی در مقیاس های محدودتر پیش از آن از طرف مستضعفان بر ضد مستکبران نخواهد بود و هر زمان شرایط آن را فراهم سازند وعده حتمی و مشیت الهی درباره آن ها تحقق خواهد یافت و این پیروزی نصیبشان می شود.

♣ «مستضعفان» و «مستکبران» کیان اند؟

می دانیم واژه «مستضعف» از ماده «ضعف» است، اما چون به باب استفعال برده شده به معنی کسی است که او را به ضعف کشانده اند و در بند و زنجیر کرده اند.

مستضعف کسی است که نیروهای بالفعل و بالقوه دارد، اما از ناحیه ظالمان و جباران سخت در فشار قرار گرفته، ولی باین حال در برابر بند و زنجیر که بر دست و پای او نهاده اند ساکت

و تسلیم نیست، پیوسته تلاش می کند تا زنجیرها را بشکند و آزاد شود، دست جباران و ستمگران را کوتاه سازد و آئین حق و عدالت را برپا کند.

خداوند به چنین گروهی وعده یاری و حکومت در زمین داده است، نه افراد بی دست و پا و جبان و ترسو که حتی حاضر نیستند فریادی بکشند تا چه رسد به این که پا در میدان مبارزه بگذارند و قربانی دهند؛ بنی اسرائیل نیز آن روز توانستند وارث حکومت فرعونیان شوند که گرد رهبر خود موسی را گرفتند، نیروهای خود را بسیج کردند و همه صف واحدی را تشکیل دادند، بقایای ایمانی که از جدشان ابراهیم به ارث برده بودند با دعوت موسی تکمیل و خرافات را از فکر خود زدودند و آماده ی قیام شدند؛ البته «مستضعف» انواع و اقسامی دارد مستضعف «فکری» و «فرهنگی» مستضعف «اقتصادی» مستضعف «اخلاقی» و مستضعف «سیاسی» و آنچه بیشتر قرآن روی آن تکیه کرده است مستضعفین سیاسی و اخلاقی است.

بدون شک جباران مستکبر برای تحکیم پایه های سیاست جابرانه خود قبل از هر چیز سعی می کنند قربانیان خود را به استضعاف فکری و فرهنگی بکشانند سپس به استضعاف اقتصادی تا قدرت و توانی برای آن ها باقی نماند تا فکر قیام و گرفتن زمام حکومت را در دست و در مغز خود نپرورانند.

#### ♣ روش عمومی مستکبران تاریخ

نه تنها فرعون بود که برای اسارت بنی اسرائیل مردان آن ها را می کشت و زنانشان را برای خدمتکاری زنده نگه می داشت، که در طول تاریخ همه جباران چنین بودند و با هر وسیله نیروهای فعال را از کار می انداختند. آنجا که نمی توانستند مردان را بکشند مردانگی را می کشتند و با پخش وسایل فساد، مواد مخدر، توسعه فحشاء و بی بندوباری جنسی، گسترش شراب و قمار و انواع سرگرمی های ناسالم، روح شهامت و سلحشوری و ایمان را در آن ها





خفه می کردند تا بتوانند با خیالی آسوده به حکومت خودکامه خویش ادامه دهند؛ اما پیامبران الهی مخصوصاً پیامبر اسلام ص سعی داشتند نیروهای خفته جوانان را

1- طبرسی، مجمع البیان، ذیل آیه موردبحث

ص:63

بیدار و آزاد سازند و حتی به زنان درس مردانگی بیاموزند و آن ها را در صف مردان، در برابر مستکبران قرار دهند.

♣ (منت)

به معنی بخشیدن مواهب و نعمت ها است و این با منت زبانی که بازگو کردن نعمت به قصد تحقیر طرف است و مسلماً کار مذمومی است، فرق بسیار دارد.

♣ (هامان)

وزیر معروف فرعون بود و تا به آن حد در دستگاه او نفوذ داشت که در آیه بالا از لشکریان مصر تعبیر به لشکریان فرعون و هامان می کند.

**قسمت هفتم: ازدواج فرعون و آسیه (یک قبطنی با یک سبطی!)**

قسمت هفتم: ازدواج فرعون و آسیه (یک قبطنی با یک سبطی!) (1)

در تاریخ آمده است:

فرعون با زنی از بنی اسرائیل به نام «آسیه بنت مزاحم» از قوم بنی اسرائیل که به نیکی شهرت داشت ازدواج نمود؛ آسیه بنت مزاحم، از زنان بنی اسرائیل و از بهترین زنان و از دختران انبیا است (2)؛ همچنین گفته شده است که آسیه دختر مزاحم بن الریان بن الولید بوده است؛ ریان بن الولید (پدر بزرگ آسیه) از فرعون های مصر و فرعون زمان حضرت یوسف بود که سرپرستی خزاین خود را به آن حضرت سپرد. ریان بن الولید به خدای یگانه و حضرت یوسف ایمان آورده بود. (3)

عربی بودن نام آسیه و پدرش تعجب آور نیست، چون زبان عربی قدیم تر از عهد موسی هست علاوه بر این زبان های عبری و عربی و قبطی نزدیک به هم و آمیخته با یکدیگرند. (4) [به همین دلیل موسی عبری، ام کلثوم مادر موسی عربی و یوکابد نام مادر موسی به عبری و کلثوم خواهر موسی به عربی است] ولی آنچه موجب شد که در روایات از آسیه به عنوان أمّ المؤمنین یاد شود و آن همه فضایل برای او ذکر شود، ریشه و نسب او نیست بلکه ایمان و عمل صالح اوست. در ضمن افرادی که در خانواده ای پاک و نجیب بزرگ می شوند، قطعاً زمینه ی هدایت و تکامل آن ها نسبت به کسانی که در خانواده های دیگر پرورش می یابند، مساعدتر است.

از طرف دیگر، خداوند به بشر اختیار و اراده داده است و چنانچه به وسیله ی این اراده و اختیار بتواند به محیط و خانواده ی کفر آلود خود پشت کند و به حق و حقیقت روی آورد، اجر و پاداشی دوچندان خواهد داشت. چه بسا نسب های شریف و نجیبی که هرگز نجات دهنده نبوده است و چه بسیارند انسان های کامل وارسته ای که از خانواده هایی دور از ارزش های معنوی انسانی پا به عرصه ی وجود گذاشته اند که تاریخ همواره به وجود آن ها افتخار می کند.

1- نویری، نه‌ایه‌ ال‌رب، ج 8، ص 179. (تنها منبعی که در آن به ازدواج آسیه با فرعون اشاره شده)

2- قمی، سفینه‌ البحار، ج 1، ص 92،

3- مجلسی، بحارالانوار، ج 13، ص 50؛ زرکلی، اعلام القرآن، ص 483

4- حسینی دشتی، معارف و معاریف، ص 28

ص:64

آسیه دختری بسیار زیبا بود. فرعون (ولید بن مصعب) که وصف او را شنیده بود، به پدرش مزاحم پیغام داد که آسیه را به عنوان کنیز پیش او بفرستد؛ مزاحم پیش فرعون رفت و بهانه آورد که دختر من کوچک است و هنوز هنگام ازدواج او نرسیده است. فرعون پذیرفت؛ پدر گفت: حال که اصرار داری، برای او مهریه و کابینی معین کن تا به عنوان زن تو باشد، نه کنیز... سرانجام وساطت عمران، پدر موسی، کارساز شد و فرعون پذیرفت که با او ازدواج کند؛ وقتی این خبر به آسیه رسید، موافقت نکرد.

پدرش گفت: دخترم اگر از این کار سر باز زنی، موجب نابودی ما خواهی شد. در نتیجه، اصرار و پافشاری آسیه به جایی نرسید و تحت فشار و با اکراه به همسری با فرعون رضایت داد؛ فرعون ده هزار وُقیه (1) طلا (برابر هفتاد هزار مثقال) و ده هزار وُقیه نقره و لباس‌های فاخر برای آسیه فرستاد و پس از آن وی را نزد فرعون آوردند؛ خداوند او را در حمایت خویش قرارداد و فرعون فقط به نگاه کردن به جمال آسیه قناعت کرد.

**قسمت هشتم: ازدواج عمران و یوکابد**

در تورات آمده است: (2)



- در آن زمان مردی از قبیله ی لاوی (عمرام پسر قهّات یا مراری) با یکی از دختران قبیله ی خود

- (یوکابد دخترعمویش) ازدواج کرد.

- (عمران، از فرزندان حضرت یعقوب و او نیز از فرزندان حضرت ابراهیم بود)

- (یوکابد دختر اشموئیل یا لاوی که او هم از فرزندان ابراهیم بود) (3)

- کلثوم و هارون و موسی ثمره ی ازدواج آن ها بود. (4)

- کلثوم فرزند اول بوده و هارون پسر دوم و موسی فرزند سوم و در برخی منابع آمده است هارون سه یا الی چهار سال بزرگ تر از موسی بوده؛ و بر اساس برخی آیات قرآن، هر دو برادر رسول و نبی بودند و به هر دو وحی می شد و هر دو معجزه و کتاب فرقان داشتند و به کمک همدیگر به دعوت فرعون رفتند. (5)

1- وقیّه: برابر یک دوازدهم رطل، واحد وزن است. (یک رطل برابر 84 مثقال است، پس 1 وقیّه برابر 7 مثقال است.)

2- سفر خروج: اصحاح 2، آیات 1- 2؛ سفر خروج: اصحاح 6: آیه 20؛ سفر اعداد: اصحاح 26 آیات: 58- 59

3- چهره ی یهود در قرآن، ص 395

4- البته در برخی منابع به اشتباه نام کلثوم، مریم ذکر شده زیرا بر اساس آیه ی یا أخت هارون (28 مریم) حضرت مریم دختر عمران (تحریم: 12 و مَرِّمَ ابْنَتِ عِمْرَانَ) همان خواهر هارون نامیده شده - ولی میدانیم که زمان حضرت مریم که مادر عیسی ع بودند حدود یک

قرن پس از زمان حضرت موسی است و این اشتباه و تداخل اسمی در تاریخ زیاد افتاده است و پیغمبر نیز به این مسئله اشاره کرده اند که هارون برادر حضرت مریم با هارون برادر موسی و کلثوم فرق دارد و هارون نیز فرد صالحی بوده که نام نیکی را از گذشتگان به ارث برده - در حدیثی از کتاب «سعد السعود» آمده چنین می خوانیم: پیامبر ص «مغیره» را به نجران (برای دعوت مسیحیان به اسلام) فرستاد، جمعی از مسیحیان به عنوان (خرده گیری بر قرآن) گفتند مگر شما در کتاب خود نمی خوانید «یا أُخْتِ هَارُونَ» در حالی که می دانیم اگر منظور هارون برادر موسی است میان مریم و هارون فاصله زیادی بود؟ - مغیره چون نتوانست پاسخی بدهد مطلب را از پیامبر ص سؤال کرد، پیامبر ص فرمود: چرا در پاسخ آن ها نگفتی که در میان بنی اسرائیل معمول بوده که افراد نیک را به پیامبران و صالحان نسبت می دادند «نور الثقلین جلد 3 صفحه 333». (تفسیر نمونه، ج 13، ص : 52)

5- مریم: 53 (وَ هَبْنَا لَهُ مِنْ رَحْمَتِنَا أَخَاهُ هَارُونَ نَبِيًّا) - نساء: 163 (إِنَّا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ كَمَا أَوْحَيْنَا إِلَى نُوحٍ وَالنَّبِيِّينَ مِنْ بَعْدِهِ وَأَوْحَيْنَا إِلَى إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطِ وَعِيسَى وَأَيُّوبَ وَيُونُسَ وَهَارُونَ وَسُلَيْمَانَ وَآتَيْنَا دَاوُدَ زُبُورًا) - انبیاء: 48 (وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى وَهَارُونَ الْفُرْقَانَ وَضِيَاءً وَذَكَرًا لِلْمُتَّقِينَ) - یونس: 75 (ثُمَّ بَعَثْنَا مِنْ بَعْدِهِمُ مُوسَى وَهَارُونَ إِلَى فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِ بِآيَاتِنَا فَاسْتَكْبَرُوا وَكَانُوا قَوْمًا مُجْرِمِينَ) - مؤمنون: 45 (ثُمَّ أَرْسَلْنَا مُوسَى وَأَخَاهُ هَارُونَ بِآيَاتِنَا وَسُلْطَانٍ مُبِينٍ)

ص: 65

### قسمت نهم: رؤیای شوم فرعون و تعبیر معبران

فرعون شبی در خواب دید: «آتشی از بیت المقدس به سوی مصر زبانه کشیده و بعد از مدتی خانه های قبطیان را به کلی ویران کرد. تا رسید به کاخ های سلطنتی و همه ی قصرهایشان

را فراگرفت و چنان دودی از آن بناها برخاست که با خاک یکسان شد اما به منازل بنی اسرائیل آسیبی نرسید» (1)؛ صبح روز بعد فرعون تمام ساحران و منجمین را جمع کرده و از آن‌ها در مورد خواب خود توضیح خواست. غیب‌گویان اظهار داشتند به زودی کودکی متولد خواهد شد و حکومت را خواهد ستاند او تو را از شهر و دیارت بیرون رانده و دینی جدید را جایگزین آئین مرسومت خواهد نمود. فرعون گفت: چه باید کرد؟ آن‌ها گفتند: باید آن شب که چنین دیده شده، زن‌ها را از مردها جدا کرد تا نطفه‌ای منعقد نگردد. بنابراین فرعون دستور داد تا قابله‌های قبطی به نام (سفره) و (فوعه) و ... به میان زنان بنی اسرائیل رفته و هر فرزند پسری را که به دنیا می‌آمد به قتل رسانند.

از «وهب» نقل گشته است که: فرعون در جستجوی موسی هفتاد هزار کودک را به قتل رسانید؛ و آمار کشته‌شدگان به قدری فزونی یافته بود که بزرگان قبطی از فرعون خواستند تا چاره‌ای بیندیشد؛ از آن پس مقرر گردید تا یک سال هر نوزاد پسری که متولد می‌گردد کشته شود و سال دیگر از قتل آن‌ها صرف نظر شود تا نسل هم از بین نرود.

دید در خواب او که ناری بر فروخت

قصر و باغش زان شرار تفته سوت

جست از دانشوران تعبیر این

خواب او کردند تعبیر این چنین

که ز اسرائیلیان در این بلد

زاده خواهد گشت مانا یک ولد



که شود ملک تو وزبر

نک بود نزدیک کاید آن پسر

پس امیری کرد تعیین آن عنود

تا کشد هر طفل کاید در وجود

یعنی از ابناء اسرائیلیان

کودکی بر جا نماند آن زمان (2)

(\*)

دیده بد در خواب فرعون عنود

کز محله آل اسرائیل زود

آتشی آمد سر او قصر او

سوخت یکجا شد در آن آتش فرو

کاهنان گفتند در تعبیر آن

زاده گردد طفلی از یعقوبیان

که هلاک تو بود بر دست او

قبطیان کردند صید شست او



زان سبب هر طفل کامد در وجود

گر پسر بود از شما کشتند زود (3)

1- اقتباس از بحار، ج 13؛ رسولی محلاتی، تاریخ انبیاء، ص 493

2- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص 546

3- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص 456

ص:66

♣ دیدگاه مولانا

مولانا در این زمینه تحت عنوان قصه ی خواب دیدن فرعون آمدن موسی را و تدارک اندیشیدن، گفته است

جهد فرعونى چو بی توفیق بود

هر چه او می دوخت آن تفتیق بود

از منجم بود در حکمش هزار

وز معبر نیز و ساحر بی شمار

مقدم موسی نمودندش به خواب

که کند فرعون و ملکش را خراب





با معبر گفت و با اهل نجوم

چون بود دفع خیال و خواب شوم

جمله گفتندش که تدبیری کنیم

راه زادن را چوره زن می زنیم

تا رسید آن شب که مولد بود آن

رأی این دیدند آن فرعونیان

که برون آرند آن روز از پگاه

سوی میدان بزم و تخت پادشاه

الصلا ای جمله اسرائیلیان

شاه می خواند شمارا ز آن مکان

تا شمارا رو نماید بی نقاب

بر شما احسان کند بهر ثواب

کان اسیران را به جز دوری نبود

دیدن فرعون دستوری نبود

گرفتادندی به ره در پیش او



بهر آن یاسه بخفتندی به رو

یاسه این بد که نبیند هیچ اسیر

در گه و بی گه لقای آن امیر

بانگ چاووشان چو در ره بشنود

تا نبیند رو به دیواری کند

ور ببیند روی او مجرم بود

آنچه بدتر بر سر او آن رود

بودشان حرص لقای ممتنع

چون حریص است آدمی فیما منع (1)

### قسمت دهم: قتل پسران نوزاد

در تورات آمده است: (2)

- فرعون به قابله های اسرائیلی دستور داد که پسران اسرائیلی را در هنگام تولد بکشند، ولی دختران را زنده نگه دارند. (علت کشتن فرزندان ذکور در تورات این موارد ذکر شده: زیاد شدن تعداد بنی اسرائیل و زور آوری آنان و ترس از همدستی با دشمنان فرعون و نابودی ولایتش بر مصر بود. بر اساس خواب فرعون)؛ اما از میان قابله ها که نام یکی «شفره» و دیگری «فوعه» بود، از خدا می ترسیدند و دستور فرعون را اطاعت نکردند و نوزادان پسر را هم زنده نگه می داشتند. پس فرعون آن ها را احضار کرد و پرسید: چرا از دستور من



سرپیچی کردید؟ چرا پسران اسرائیلی را نکشتید؟ و آن ها جواب دادند: «ای پادشاه، زنان اسرائیلی مثل زنان

1- مولوی، مثنوی معنوی، دفتر سوم، ص 380

2- سفر خروج: اصحاح 1، آیات 15 - 22.

ص: 67

مصری ضعیف نیستند، آن ها پیش از رسیدن قابله وضع حمل می کنند.» خدا بر این قابله ها لطف نموده، خانه و خانواده ی آن ها را برکت داد، زیرا آن ها ترس خدا را در دل داشتند.

- به این ترتیب تعداد بنی اسرائیل روزبه روز زیادتر می شد تا به صورت قوم بزرگی درآمدند. ولی فرعون بار دیگر هم به ملت خود چنین دستور داد: «از این پس هر نوزاد پسر اسرائیلی را در رود نیل بی اندازید، اما دختران را زنده نگه دارید» (1)

♣ دیدگاه مولانا

مولانا فضای آن زمان را تحت عنوان «خواندن فرعون زنان نوزاده را سوی میدان هم جهت مکر» این گونه بیان می کند:

بعد نه مه شه برون آورد تخت

سوی میدان و منادی کرد سخت

کای زنان با طفلکان میدان روید



جمله اسراییلیان بیرون شوید

آن چنان که پار مردان را رسید

خلعت و هر کس ازایشان زر کشید

هین زنان امسال اقبال شماست

تا بیابد هر کسی چیزی که خواست

مر زنان را خلعت و صلت دهد

کودکان راهم کلاه زر نهد

هر که او این ماه زاییده ست هین

گنج ها گیرید از شاه مکین

آن زنان با طفلکان بیرون شدند

شادمان تا خیمه ی شه آمدند

هر زن نوزاده بیرون شد ز شهر

سوی میدان غافل از دستان و قهر

چون زنان جمله بدو گرد آمدند

هر چه بود آن نر ز مادر بستند

سر بریدندش که این است احتیاط

تا نروید خصم و نفزاید خباط (2)

### قسمت یازدهم: تولد کلثوم (فرزند اول) و هارون (فرزند دوم)

اولین ثمره ی ازدواج این دو زوج خوشبخت (عمران و یوکابد) دختری به نام کلثوم بود که در آیات قرآن به خواهر موسی تعبیر شده و تنها در ماجرای دنبال کردن سبد حضرت موسی در رود نیل تا قصر فرعون از او یاد شده که در آینده به طور مفصل به آن خواهیم پرداخت و نقش این خواهر دلسوز را بیان خواهیم کرد؛ ولی در تورات در قسمت های مختلف و در زمان رهایی بنی اسرائیل و عبورشان از دریای سرخ و خوشحالی آن ها نیز نام او آمده است.

چند سال بعد از تولد کلثوم؛ در یکی از سال هایی که پسران را نمی کشتند، هارون، (4 سال قبل از تولد موسی) به دنیا آمد و این مطلب هم در اطلس تاریخ انبیاء ذکر شده و هم ابن عربی مفسر عزیز قرآن در کتاب «فصوص الحکم»

1- البته در صحت این مطلب باید تردید داشت زیرا در آن زمان کسی جرئت نداشت از دستور فرعون سرپیچی کند و ترس حاکم بر جامعه و مأموران فرعون آن قدر زیاد بود که حتی مادر موسی مخفیانه باردار شد و آثار بارداری در او نبود مانند مادر امام زمان عج و مخفیانه وضع حمل کرد همان طور که مریم مادر عیسی ع بدون قابله و فاطمه بنت اسد در خانه کعبه با کمک زنان بهشتی وضع حمل کرد؛ که در قسمت های بعدی مفصل به آن اشاره می کنیم.

2- مولوی، مثنوی معنوی، دفتر سوم، ص 384

اشاره می کند که: حضرت موسی مربی هارون بود و او را تربیت علمی می نمود، هر چند به حسب سن کوچک تر از هارون بود؛ و اینکه چرا اول موسی که از او کوچک تر بود پیغمبر شد و به میعاد و ملاقات خدا رسید و بعد هارون؛ حکمت های بی شماری دارد که علم ما به آن نمی رسد ولی شاید یکی از علت ها که ابن عربی هم بدان اشاره کرده این بوده که: قلب هارون چون موسی اتساع نداشت. ولی به هر حال چون در کودکی زبان موسی بر اثر سوختگی وزغال داغ دچار لکنت می شود، زبان فصیح هارون به کمک برادرش می آید و خداوند این دو برادر را یار و پشتیبان هم قرار می دهد همان طور که علی علیه السلام را یار پیغمبر قرارداد و در آینده در داستان جانشینی هارون در زمان غیبت موسی و مناجات 40 روزه ی موسی در کوه طور به حدیث منزلت (جانشینی هارون برای موسی در غیبتش) اشاره خواهیم کرد؛ و علت اینکه برخی پسران از جمله هارون و موسی و... در آن شرایط خفقان و استرس حکومت مصر به دنیا آمدند و به قتل رسانده نشدند چیزی جز امداد الهی نیست چرا که فرعون سالیان سال به همین روند فرزند کشی ادامه داد ولی به دلیل اینکه نسل منقطع نگردد به سفارش اطرافیانش دستور داده بود در یک سال بکشند و در سال بعد نکشند و هارون گویا در سالی به دنیا آمده بود که فرزندان پسر را نمی کشتند و یوکابد آن استرس و ناراحتی را که در زمان موسی داشت نداشت؛ و در مورد دیگر زنان هم در اخبار آمده: هنگامی که فرعون کشتن نوزادان پسر را آغاز کرده بود یکی از زنان بنی اسرائیل با حيله و پرداخت صله از قابله های قبطی خواست تا خبر به دنیا آمدن فرزند پسر او را فاش نسازند. او سپس فرزندش را در داخل غاری نهاده و ده بار صلوات بر محمد و اهل بیتش را بر او خواند.

به امر خداوند فرشته ای کار مراقبت از آن کودک را بر عهده گرفت یکی از انگشتان آن طفل غذای کافی و انگشت دیگرش شیر سرشاری را برای او ذخیره ساخته بود. فرزندان ذکور بنی اسرائیل این گونه رشد یافتند و تعداد کشته شدگان آن ها به مراتب کمتر از کسانی بود که مخفیانه بزرگ می شدند. (1)

1- جالب اینکه قرن‌ها قبل از داستان تولد حضرت موسی بعنوان سومین پیامبر اولوالعزم همین ماجرا برای دومین پیامبر اولوالعزم حضرت ابراهیم نبی صلی الله علیه و آله نیز اتفاق افتاد: (إِنَّ هَذَا لَفِي الصُّحُفِ الْأُولَى (\*))، صُحُفِ اِبْرَاهِيمَ وَ مُوسَى (\*)) «(أعلى، 8-9) در تاریخ آمده: هنگام تولد دومین پیامبر اولوالعزم الهی پادشاه جبار آن زمان کل جهان، یعنی نمرود خواب دید که کودکی متولد خواهد شد و او را سرنگون خواهد کرد. برای اینکه نطفه ابراهیم علیه السلام منعقد نشود، نمرود فرمان داد که زنان را از شوهرانشان جدا سازند تا اینکه با هم همبستر نشوند و انعقاد نطفه حضرت ابراهیم علیه السلام صورت نگیرد. ولی تاریخ که پدر ابراهیم بود با همسرش همبستر شد و نور ابراهیم علیه السلام در رحم مادرش انعقاد یافت. بعد از مدتی نمرود به همه ماماها و قابله‌ها دستور داد که زنان باردار را تحت کنترل و مراقبت قرار دهند و هنگام زایمان کودکان را بنگرند. اگر پسر بود، کشته و نابود گردد و اگر دختر بود، زنده بماند. پس از این دستور کنترل شدید در همه جا اجرا شد، جلادان خون آشام نمرودی در همه جا حاضر بودند و نوزادان پسر را می کشتند. کار به جایی رسید که بعضی تاریخ نویسان نوشته اند که 77 تا 100 هزار نوزاد پسر در آن جریان کشته شدند. مادر ابراهیم علیه السلام بارها توسط ماماها و قابله‌های نمرودی آزمایش شد، ولی آنها نفهمیدند که باردار است و این از آن جهت بود که خداوند رحم مادر ابراهیم علیه السلام را به گونه ای قرار داده بود که نشانه بارداری آشکار نبود. در این بین و در روزهای بارداری مادر



ابراهیم علیه السلام، تاریخ پدر ابراهیم بیمار شد و از دنیا رفت. ولی بونا مادر شجاع ابراهیم علیه السلام بازهم خود را نباخت و تسلیم نمرودیان نشد. بالاخره پس از چند ماه مخفی کاری و مشقت، زمان به دنیا آمدن ابراهیم علیه السلام فرا رسید. در آن زمان قانونی در میان مردم رواج داشت که زنان هنگام قاعدگی به بیرون شهر می رفتند و پس از پایان آن به شهر بازمی گشتند. مادر ابراهیم علیه السلام تصمیم گرفت به بهانه این قانون از شهر بیرون برود و در کنار کوهی، غاری را پیدا کند و در آنجا دور از دید مردم شاهد تولد نوزادش باشد. همین تصمیم اجرا شد و ابراهیم علیه السلام در غاری چشم به جهان گشود. پس از چند روز از تولد ابراهیم علیه السلام و مساعد شدن حال مادرش پس از زایمان، مادر تصمیم گرفت کودکش ابراهیم علیه السلام را در غار بگذارد و هرچند روز یکبار به او سری بزند. او را به پارچه ای پیچید و در درون غار گذاشت و درب ورودی غار را سنگ چین کرد تا کودک از گزند جانوران در امان بماند و سپس به شهر بازگشت. نکته جالب داستان کودکی ابراهیم این است که مادرش گاهی شبها خود را به غار می رساند تا به فرزندش شیر دهد، ولی می دید به لطف خدا ابراهیم نوزاد، انگشت بزرگ دستش را به دهان نهاده و به جای پستان مادر از آن شیر جاری است. بدین ترتیب این مادر و پسر در آن دوران وحشتناک، با تحمل رنج های گوناگون و با مقاومت بی نظیر، سالها به زندگی خود ادامه دادند تا ابراهیم علیه السلام به سن 13 سالگی رسید و از غار خارج شد. این طور بود که خداون پیامبر اولوالعزم خود را در بین خطرات حفظ کرد. البته نباید از این نکته نیز گذشت که هم مادر ابراهیم علیه السلام و هم این پیامبر الهی، مجاهدت های فراوان کردند و این طور نبوده است که بنشینند و دست روی دست بگذارند تا خداوند فرجی حاصل کند. در واقع خداوند با این کار می خواست پیامبرش ابراهیم را در کوران مشکلات به انسانی بزرگ مبدل کند و او را به کمال برساند. (پاک نیا، قصه های قرآن از آدم تا خاتم علیه السلام، صص 73-74)



### قسمت دوازدهم: وقایع اعجاز آمیز شب انعقاد نطفه ی موسی

سه سال بعد از تولد هارون نیز اوضاع به همین منوال گذشت تا این که: در یک روز منجمین آن شب موعود را پیش گویی و معین کردند و بخشنامه ای اعلام شد که در آن شب هیچ زنی کنار مردی قرار نگیرد و حتی به دستور فرعون مردان را از شهر بیرون کردند. (1)

از آنجا که فرعون صاحب فرزند پسر نبود، در این فکر فرورفت که همان شب با آسیه مباشرت نماید، بلکه پسری به دنیا آورد و آن پسر از صلب خودش به وجود آید تا نتواند حکومت پدرش را نابود کند و... و تصمیم گرفت با آسیه به اسکندریه (باغ ییلاقی شان) برود و خوش گذرانی کند به اذن خداوند و لطف او «عمران» که از اعوان درگاه فرعون بود به عنوان نگهبان باغ فرعون همراه فرعون می شود و در همان شب با کمک خداوند یوکابد همسر عمران نیز در تاریکی شب به دروازه چشم نامحرم خود را به عمران می رساند و به امر الهی نطفه ی موسی در همان شب و در باغ ییلاقی فرعون در اسکندریه بسته می شود. [معجزه ای در قبل از انعقاد نطفه موسی] عمران به یوکابد گفت: «مثل اینکه تقدیر الهی این بود که آن کودک موعود از ما پدید آید، این راز را پنهان دار و در پوشیدن آن بکوش که وضع بسیار خطرناک است»؛ یوکابد با شتاب و نگرانی از کنار شوهر دور شد. (2)

♣ دیدگاه مولانا

مولانا در چندین عنوان مختلف این وقایع را به زیبایی بیان می کند:

1. به میدان خواندن بنی اسرائیل را برای حیلت منع ولادت موسی



ای اسیر آن سوی میدانگه روید

کز شهنشه دیدن و جود است امید

چون شنیدند مژده اسراییلیان

تشنگان بودند و بس مشتاق آن

حیله را خوردند و آن سو تاختند

خویشتن را بهر جلوه ساختند (3)

2. بازگشتن فرعون از میدان به شهر شاد به تفریق بنی اسرائیل از زنانشان در شب حمل

شه شبانگه باز آمد شادمان خازنش

کامشبان حمل است و دورند از زنان

عمران هم اندر خدمتش

هم به شهر آمد قرین صحبتش

گفت ای عمران بر این در خسب تو

هین مرو سوی زن و صحبت مجو

گفت خسبم هم بر این در گاه تو

هیچ نندیشم به جز دل خواه تو



بود عمر آن هم ز اسرائیلیان

لیک مر فرعون را دل بود و جان

1- عماد زاده، تاریخ انبیاء از آدم تا خاتم، صص 494-495

2- عماد زاده، تاریخ انبیاء از آدم تا خاتم، صص 494-495.

3- مولوی، مثنوی معنوی، دفتر سوم، ص 381

ص:70

کی گمان بردی که او عصیان کند

آنکه خوف جان فرعون آن کند [\(1\)](#)

3. جمع آمدن عمران با مادر موسی و حامله شدن مادر موسی

شه برفت و او بر آن درگاه خفت

نیم شب آمد پی دیدنش جفت

زن بر او افتاد و بوسید آن لبش

برجهانیدش ز خواب اندر شبش

گشت بیدار اوزن را دید خوش

بوسه باران کرده از لب بر لبش



گفت عمران این زمان چون آمدی

گفت از شوق و قضای ایزدی

در کشیدش در کنار از مهر مرد

بر نیامد با خود آن دم در نبرد

جفت شد با او امانت را سپرد

پس بگفت ای زن نه این کاری است خرد

آهنی بر سنگ زد زاد آتشی

آتشی از شاه و ملکش کین کشی

من چو ابرم تو زمین موسی نبات

حق شه شطرنج و ما ماتیم مات

مات و برد از شاه می دان ای عروس

آن مدان از ما مکن بر ما فسوس

آنچه این فرعون می ترسد از او

هست شد این دم که گشتم جفت تو (2)

4. وصیت کردن عمران جفت را بعد از مجامعت که مرا ندیده باشی



وامگردان هیچ از این ها دم مزن

تا نیاید بر من و تو صد حزن

عاقبت پیدا شود آثار این

چون علامت ها رسید ای نازنین

در زمان از سوی میدان نعره ها

می رسید از خلق و پر می شد هوا

شاه از آن هیبت برون جست آن زمان

پابرهنه کاین چه غلغل هاست هان

از سوی میدان چه بانگ است و غریو

کز نهییش می رمد جنی و دیو

گفت عمران شاه ما را عمر باد

قوم اسرائیلیان اند از تو شاد

از عطای شاه شادی می کنند

رقص می آرند و کف ها می زنند

گفت باشد کاین بود اما و لیک



وهم و اندیشه مرا پر کرد نیک (3)

5. ترسیدن فرعون از آن بانگ

این صدا جان مرا تغییر کرد

از غم و اندوه تلخم پیر کرد

پیش می آمد سپس می رفت شه

جمله شب او همچو حامل وقت زه

هر زمان می گفت ای عمران مرا

سخت از جا برده است این نعره ها

زهره نی عمران مسکین را که تا

باز گوید اختلاط جفت را

که زن عمران به عمران در خزید

تا که شد استاره ی موسی پدید

---

1- مولوی، مثنوی معنوی، دفتر سوم، ص 381

2- مولوی، مثنوی معنوی، دفتر سوم، ص 382

3- مولوی، مثنوی معنوی، دفتر سوم، ص 382



ص: 71

هر پیمبر که در آید در رحم

نجم او بر چرخ گردد منتجم (1)

6. پیدا شدن ستاره ی موسی بر آسمان و غریو منجمان در میدان

بد گرفته از فغان و سازشان

ریش و مو بر کنده رو به دریدگان

خاک بر سر کرده پر خون دیده گان

گفت خیر است این چه آشوب است و حال

بد نشانی می دهد منحوس سال

عذر آوردند و گفتند ای امیر

کرد ما را دست تقدیرش اسیر

این همه کردیم و دولت تیره شد

دشمن شه هست گشت و چیره شد

شب ستاره ی آن پسر آمد عیان

کوری ما بر جبین آسمان



زد ستاره ی آن پیمبر بر سما

ما ستاره بار گشتیم از بکا

بادل خوش شاد عمران وز نفاق

دست بر سر می برد گاه الفراق

کرد عمران خویش پر خشم و ترش رفت چون دیوانگان بی عقل و هش

خویشتن را اعجمی کرد و براند

گفت های بس خشن بر جمع خواند

خویشتن را ترش و غمگین ساخت او

نردهای باژگونه باخت او

گفتشان شاه مرا بفریفتید

از خیانت وز طمع نشکیفتید

سوی میدان شاه را انگیختید

آب روی شاه ما را ریختید

دست بر سینه زدید اندر ضمان

شاه را ما فارغ آریم از غمان





شاه هم بشنید و گفت ای خائن

من بر آویزم شمارا بی امان

خویش را در مضحکه انداختم

مال ها با دشمنان درباختم

تا که امشب جمله اسرائیلیان

دور ماندند از ملاقات زنان

مال رفت و آب روکار خام

این بود یاری و افعال کرام

سال ها ادرار و خلعت می برید

مملکت ها را مسلم می خورید

رایتان این بود و فرهنگ و نجوم

طبل خوارانید و مکارید و شوم

من شمارا بر درم و آتش زنم

بینی و گوش و لبانتان برکنم

من شما را هیزم آتش کنم



عیش رفته بر شما ناخوش کنم

سجده کردند و بگفتند ای خدیو

گریکی کرت ز ما چربید دیو

سال ها دفع بلاها کرده ایم

وهم حیران ز آنچه ماها کرده ایم

---

1- مولوی، مثنوی معنوی، دفتر سوم، ص 383

ص:72

فوت شد از ما و حملش شد پدید

نطفه اش جست و رحم اندر خزید

لیک استغفار این روز ولاد

ما نگه داریم ای شاه و قباد

روز میلادش رصد بندیم ما

تا نگردد فوت و نجهد این قضا

گر نداریم این نگه ما را بکش



ای غلام رأی تو افکار و هوش

تا به نه مه می شمرد او روز روز

تا نبرد تیر حکم خصم دوز

بر قضا هر ک او شیخون آورد

سرنگون آید ز خون خود خورد

چون زمین با آسمان خصمی کند

شوره گردد سر ز مرگی بر زند

سبلتان و ریش خود بر می کند

نقش با نقاش پنجه می زند (1)

### قسمت سیزدهم: بررسی پیام های قرآنی دسته آیات

1. سوره ابراهیم: آیه 6 (وَ إِذْ قَالَ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللّٰهِ عَلَيْكُمْ اِذْ اَنْجٰكُمْ مِنْ اٰلِ فِرْعَوْنَ يَسُوْمُوْنَكُمْ سُوْءَ الْعَذَابِ وَيُذَبِّحُوْنَ اَبْنَاءَكُمْ وَيَسْتَحْيُوْنَ نِسَاءَكُمْ وَ فِيْ ذٰلِكُمْ بَلَاءٌ مِّنْ رَّبِّكُمْ عَظِيْمٌ) (\*) (2)

2. سوره ی بقره: آیه 49 (وَ اِذْ نَجّٰنَاكُمْ مِنْ اٰلِ فِرْعَوْنَ يَسُوْمُوْنَكُمْ سُوْءَ الْعَذَابِ يُذَبِّحُوْنَ اَبْنَاءَكُمْ وَيَسْتَحْيُوْنَ نِسَاءَكُمْ وَ فِيْ ذٰلِكُمْ بَلَاءٌ مِّنْ رَّبِّكُمْ عَظِيْمٌ) (\*) (3)



3. سوره ی اعراف: آیه 141 ﴿وَإِذْ أَنْجَيْنَاكُمْ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَسُومُونَكُمْ سُوءَ الْعَذَابِ يُقْتُلُونَ أَبْنَاءَكُمْ وَيَسْتَحْيُونَ نِسَاءَكُمْ وَفِي ذَٰلِكُمْ بَلَاءٌ مِّنْ رَبِّكُمْ عَظِيمٌ﴾ (\*) (4)

پیام ها

1- با مقایسه ی حوادث تلخ و شیرین و زمان آزادی ها و شکنجه ها، قدر نعمت های خدا را بشناسیم.

(اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ)

2- پیروزی ها را از خدا بدانیم نه از خود. گرچه نجات از طریق رهبری موسی انجام گرفته باشد.

(نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ أَنْجَاكُمْ)

1- مولوی، مثنوی معنوی، دفتر سوم، ص 383

2- ؛ و (به خاطر بیاور) هنگامی را که موسی به قومش گفت: «نعمت خدا را بر خود به یاد داشته باشید، زمانی که شما را از (چنگال) آل فرعون رهایی بخشید! همان ها که شما را به بدترین وجهی عذاب می کردند پسرانتان را سر می بریدند و زنانتان را (برای خدمتکاری) زنده می گذاشتند و در این، آزمایش بزرگی از طرف پروردگارتان برای شما بود!» (\*)

3- ؛ و (نیز به یاد آورید) آن زمان که شما را از چنگال فرعونیان رهایی بخشیدیم که همواره شما را به بدترین صورت آزار می دادند: پسران شما را سر می بریدند و زنان شما را (برای کنیزی) زنده نگه می داشتند؛ و در این ها، آزمایش بزرگی از طرف پروردگارتان برای شما بود. (\*)



4- (به خاطر بیاورید) زمانی را که از (چنگال) فرعونیان نجاتتان بخشیدیم! آن ها که پیوسته شمارا شکنجه می دادند، پسرانتان را می کشتند و زنانتان را (برای خدمتکاری) زنده می گذاشتند و در این، آزمایش بزرگی از سوی خدا برای شما بود. (\*).

ص:73

3- آزادی از سلطه ی طاغوت ها، از بزرگ ترین نعمت هاست. چنانکه خداوند از میان همه نعمت ها، نام آن را برده است. (نِعْمَةَ اللَّهِ ... إِذْ أَنْجَاكُمْ)

4- مهم ترین کار انبیا، مبارزه با طاغوت ها و نجات محرومان و مستضعفان است. (أَنْجَاكُمْ)

5- درباریان و اطرافیان، نقش مهمی در حفظ نظام طاغوتی دارند؛ و طاغوت ها بدون یاران و اطرافیان، زوری ندارند (آلِ فِرْعَوْنَ)

6- آزمایش و بلا در راستای تربیت انسان و از شئون ربوبیت الهی است. ناگواری و آزادی، هر دو وسیله ی آزمایش و تربیت هستند سختی ها و گرفتاری ها راهر چند بزرگ باشند، در مسیر تربیت انسان و آزمایشی الهی بدانیم.

(بَلَاءٌ مِنْ رَبِّكُمْ)

7- یاد نعمت های الهی، سبب پایداری و پرهیز از شرک است. (أَغْيَرَ اللَّهُ آبْغِيكُمْ... وَ إِذْ أَنْجَيْنَاكُمْ)

8- رهبران باید پیوسته نعمت های الهی را یادآوری کنند تا مردم دچار غفلت نشوند. (وَ إِذْ أَنْجَيْنَاكُمْ)



9- طاغوت ها برای حفظ حکومتشان، بی گناهان را می کشند. (يُقْتَلُونَ أَبْنَاءَكُمْ)

10- زنان و جوانان، اهداف نقشه های طاغوت هستند. (يُقْتَلُونَ... يَسْتَحْيُونَ)

11- زنده نگاه داشتن مادرانی که فرزندانشان را جلو چشمشان کشته اند، بدترین عذاب است.

(سُوءَ الْعَذَابِ يُقْتَلُونَ أَبْنَاءَكُمْ وَيَسْتَحْيُونَ نِسَاءَكُمْ)

12- بیان سختی ها و تلخی های گذشته، لذت آزادی امروز را چندین برابر می کند.

(يَسُومُونَكُمْ... يُذَبِّحُونَ) (يَسْتَحْيُونَ)

13- محو نیروهای دفاعی و توسعه ی نیروهای رفاهی، کار فرعونى است. (يُذَبِّحُونَ أَبْنَاءَكُمْ وَيَسْتَحْيُونَ نِسَاءَكُمْ)

14- طاغوت ها برای حفظ نظام و سلطه ی خود، به هر نوع شکنجه ای دست می زنند. (يَسُومُونَكُمْ... يُذَبِّحُونَ)

(2) سوره اعراف: آیات 167-168

(وَ إِذِ تَأَذَّنَ رَبُّكَ لِيُبَعَثَنَّ عَلَيْهِمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ مَنْ يَسُومُهُمْ سُوءَ الْعَذَابِ إِنَّ رَبَّكَ لَسَرِيعُ الْعِقَابِ وَإِنَّهُ لَغَفُورٌ رَحِيمٌ) (\*) وَقَطَّعْنَاهُمْ فِي الْأَرْضِ أُمَّمًا مِّنْهُمْ الصَّالِحُونَ وَمِنْهُمْ دُونَ ذَلِكَ وَ بَلَوْنَاهُمْ بِالْحَسَنَاتِ وَالسَّيِّئَاتِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ (\*) (1)

پیام ها



1. کیفر الهی در مورد یهود و سرنوشت آنان، قابل توجه است. (وَإِذْ ...)

2. گرچه سنت الهی، مهلت دادن به منحرفان است، اما مهلت در همه جا و برای همیشه نیست.

(لَيَبْعَثَنَّ عَلَيْهِمْ)

3. تسلط مردم تبهکار بر بنی اسرائیل، عقوبت الهی به سبب اعمال خود آنان است. (لَيَبْعَثَنَّ عَلَيْهِمْ)

1-؛ و (نیز به خاطر بیاور) هنگامی را که پروردگارت اعلام کرد: تا دامنه قیامت، کسی را بر آن ها مسلط خواهد ساخت که همواره آن ها را در عذاب سختی قرار دهد زیرا پروردگارت مجازاتش سریع، (و درعین حال، نسبت به توبه کاران) آمرزنده و مهربان است. (\* و آن ها را در زمین به صورت گروه هایی، پراکنده ساختیم گروهی از آن ها صالح و گروهی ناصالح اند؛ و آن ها را با نیکی ها و بدی ها آزمودیم، شاید بازگردند! (\*

ص:74

4. ملت ها، تاریخی به هم پیوسته دارند و گناه نسلی در نسل های آینده و در طول تاریخ حتی تا قیامت ادامه می یابد. (إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ)

5. آنان که در برابر اولیای الهی دهن کجی کنند، ذلیل می شوند. (يَسُومُهُمْ ...)

6. قوم ستمگر یهود، همیشه ذلیل و خوار خواهند بود. (إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ)



7. ترس از عقوبت، همراه با امید به مغفرت و رحمت الهی، مایه ی تربیت و رشد انسان است.

(إِنَّ رَبَّكَ لَسَرِيعُ الْعِقَابِ وَإِنَّهُ لَغَفُورٌ رَحِيمٌ)

8. راه توبه و دریافت مغفرت الهی برای همه باز است. (إِنَّهُ لَغَفُورٌ رَحِيمٌ)

9. انسان، در انتخاب راه و روش آزاد است. (مِنْهُمْ الصَّالِحُونَ وَمِنْهُمْ دُونَ ذَلِكَ)

10. هنگام انتقاد از یک گروه، باید حق خوبانشان ضایع نشود. (مِنْهُمْ الصَّالِحُونَ)

11. حوادث تلخ و شیرین، ابزار آزمایش الهی است. (بَلَوْنَاهُمْ بِالْحَسَنَاتِ وَالسَّيِّئَاتِ)

12. تشویق و تنبیه، مهر و قهر، هر دو سازنده و تربیت کننده است. (بِالْحَسَنَاتِ وَالسَّيِّئَاتِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ)

13. تحوّل روحی انسان ها و بازگشت به سوی حق، از حکمت های آزمایش و امتحان الهی است. (لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ)

(3) آیات 6- سوره ی قصص

(تَتْلُوا عَلَيْكَ مِنْ نَبَأِ مُوسَى وَفِرْعَوْنَ بِالْحَقِّ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ) (\*) (إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلَا فِي الْأَرْضِ وَجَعَلَ أَهْلَهَا شِيْعًا يَسْتَضَعِفُ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ يُدْبِحُ أَبْنَاءَهُمْ وَيَسْتَحْيِ نِسَاءَهُمْ إِنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ) (\*) وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ) (\*) وَنُكِّنْ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَنُرِيَ فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَجُنُودَهُمَا مِنْهُمْ مَا كَانُوا يَحْذَرُونَ) (\*) (1)

پیام ها





1- بیان سرگذشت پیشینیان، نشانه‌ی قانونمند بودن سنت‌های الهی در تاریخ است. اگر تاریخ، حساب و کتاب و قانون نداشت، ما نمی‌توانستیم از آن برای زندگی امروز خود استفاده کنیم. (تَتْلُوا... مِنْ نَبَأِ مُوسَى... لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ)

2- در نقل تاریخ، به فرازهای مهم و عبرت آموز توجه کنیم. ((نبأ)) به خبر مهم گفته می‌شود)

3- مبارزه پیامبران با طاغوت‌ها و ستمگران، الگوی مؤمنان است. (نبأ موسی و فرعون... لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ)

4- داستان‌های قرآن، خرافه، خیالی و گزافه نیست. (نبأ موسی و فرعون بالحق)

5- هدف قرآن از بیان داستان، هدایت مؤمنان است. (لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ)

6- اولین شرط هدایت، قابلیت است. (لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ)

7- شناخت اوضاع و احوال جوامع در هنگام ظهور و بعثت پیامبران، امری لازم است. (إِنَّ فِرْعَوْنَ)

8- در شناخت نظام‌ها، اشخاص مهم نیستند، بلکه عملکردها اهمیت دارند. (إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلَا فِي الْأَرْضِ)

1- - ما از داستان موسی و فرعون به حق بر تو می‌خوانیم، برای گروهی که (طالب حق) اند (و) ایمان می‌آورند! (\*) فرعون در زمین برتری جویی کرد و اهل آن را به گروه‌های مختلفی تقسیم نمود گروهی را به ضعف و ناتوانی می‌کشاند، پسرانشان را سر می‌بری و



زنانشان را (برای کنیزی و خدمت) زنده نگه می داشت او به یقین از مفسدان بود! (\*) ما می خواهیم بر مستضعفان زمین منت نهیم و آنان را پیشوایان و وارثان روی زمین قرار دهیم! (\*) و حکومتشان را در زمین پابرجا سازیم و به فرعون و هامان و لشکریانشان، آنچه را از آن ها [بنی اسرائیل] بیم داشتند نشان دهیم!

ص:75

(نام «فرعون» به خاطر عملکرد استکباری و متجاوزانه اوست)

9- تکبر و گردنکشی، زمینه ی فساد و گناه است. (عَلَا فِي الْأَرْضِ ... يَسْتَضْعِفُ ... يُذَبِّحُ)

10- تفرقه اندازی، بارزترین اهرم سلطه مستکبرین بر مردم است. (جَعَلَ أَهْلَهَا شِيَعًا)

(تا وقتی مردم اتحاد و همبستگی داشته باشند، طاغوت ها قدرتی ندارند و نمی توانند کاری از پیش ببرند.)

11- تفرقه، مقدمه ی ذلت پذیری است. ابتدا مردم گروه گروه و متفرق می شوند سپس به استضعاف کشیده می شوند.

(شِيَعًا يَسْتَضْعِفُ)

12- اعمال خلاف کارگزاران، به پای حاکم نیز حساب می شود. در این آیات تمام جنایات یاران فرعون، به شخص او نیز نسبت داده شد. (جَعَلَ ... يَسْتَضْعِفُ ... يُذَبِّحُ)

13- خداوند، مسئله تفرقه افکنی را قبل از قتل و کشتار ذکر فرموده است. شاید به خاطر آنکه تفرقه زمینه ی کشتن و یا مهم تر از کشتن است. (شِيَعًا ... يُذَبِّحُ)



14- سیاست گذار و دستوردهنده نیز عامل و فاعل جرم شناخته می شود.

(إِنَّ فِرْعَوْنَ ... يَسْتَضِعُّ ... يُدْبِحُ ... يَسْتَحْيِي)

15- تفرقه افکنان مفسدند. (كَانَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ) آری هر جامعه که حاکمش متکبر، مردمش متفرق، نیروهای فعالش مورد تهدید و منافعش در کام طبقه مرّقه باشد، جامعه ای فرعونى و طاغوتى است.

16- حکومت جهانی مستضعفین و حمایت از مظلومان تاریخ، اراده و خواست الهی است. (نُرِيدُ)

17- در حکومت خودکامه طاغوتی، نیروهای کارآمد به ضعف کشانده می شوند. (اسْتَضِعُّوا)

18- آینده از آن مستضعفان است. (نَجْعَلُهُمْ أُمَّةً)

19- امامت، همچون بعثت، نعمت ویژه ای است که خداوند بر مردم منت می نهد. (نَجْعَلُهُمْ أُمَّةً)

20- در مورد بعثت پیامبر می فرماید: (لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا) در اینجا می فرماید:

(نَمَنَّ ... نَجْعَلُهُمْ أُمَّةً)

21- مستضعفان مایوس نشوند که خداوند به آنان نیز قدرت می دهد. (وَنُمَكِّنْ لَهُمْ)



22- اگرچه کیفر اصلی طاغوت ها در جهان دیگر است، ولی در دنیا نیز از قهر الهی در امان نخواهند بود.

(تُرى ... ماکانوا یحذرون)

ص: 76

**فصل دوم: داستان تولد موسی و امتحانات مادرش و نفوذ او در کاخ فرعون در 12 قسمت**

**«جدول خلاصه قسمت های این داستان»**

اشعار شاعران

بر اساس

قسمت ها به ترتیب

زمان

شماره

صفی علیشاه

مولانا

روایات

مأموران فرعون در



جستجوی نوزاد پسر

1

صفی عیاشاه

مولانا

عطار نیشابوری

روایات

ولادت موسی به دور از چشم

مأموران

2

صفی عیاشاه

مولانا

روایات

موسی در کوره ی آتش

صفی عیاشاه

مولانا



قرآن

الهام به

مادر موسی

4

-

روایات

ساخت صندوقچه

5

صفی عیشاه

پروین اعتصامی

سنایی

شمس تبریزی

خاقانی

سعدی

قرآن



انداختن موسی دررود

نیل و آغاز فراق سه روزه ی یوکابد از فرزند شیرخواره اش

6

صفی علیشاه

ابوحنیفه اسکافی

عطار نیشابوری

قرآن و روایات

موسی در دامان دشمن

7

صفی علیشاه

مولانا

شمس تبریزی

قرآن و روایات

نام گذاری موسی و

فرستادن آسیه به



دنبال دایه برای شیر

دادن موسی

8

-

تورات

تولد

موسی و رفتنش به کاخ فرعون

9

صفی علیشاه

شمس تبریزی

قرآن و روایات

ص: 77

پیگیری کلثوم از

ماجرای قصر فرعون و بازگشتن موسی به آغوش مادرش

10





صفیٰ علیشاہ

ظہیر فاریابی

رودکی

عطار نیشابوری

شمس تبریزی

محمود شبستری

روایات

جشنی برای موسی در قصر

و

خشم دوباره ی فرعون از

موسی

10

–

روایات

جوانی موسی در قصر



فرعون

11

-

طه: 7-40

قصص: 1-7

بررسی پیام های قرآنی

2 دسته آیات

12

ص: 78

### قسمت اول: مأموران فرعون در جستجوی نوزاد پسر

گویند وقتی اثر حمل بر مادر موسی ظاهر گردید مأموران به فرعون خبر دادند که زن عمران آبستن است او زنان را فرستاد تا وی را تفتیش و آزمایش نمایند زنان هر قدر تفحص نمودند اثری از حمل در وی نیافتند وقتی دست بر شکم او می گذاشتند کودک به پشت مادرش می چسبید زن ها به فرعون خبر دادند که اثری از حمل پدیدار نیست. (1)

### قسمت دوم: ولادت موسی به دور از چشم مأموران

در برخی منابع تاریخی این گونه آمده: (2)

یوکابد هنگامی که احساس کرد تولد نوزادش نزدیک شده به سراغ دوست قابله اش فرستاد...

وقتی او بر بالینش آمد به او گفت: ماجرای من چنین است فرزندی در رحم دارم و امروز به محبت و دوستی تو نیازمندم و او نیز با دودلی از اینکه بپذیرد یا نه اما به خواست خداوند بالأخره موسی را به دنیا آورد؛ و هنگامی که موسی تولد یافت از چشمان او نور مرموزی درخشید، چنانکه بدن قابله به لرزه درآمد و برقی از محبت در اعماق قلب او فرونشست و تمام زوایای دلش را روشن ساخت.

زن قابله رو به مادر موسی کرد و گفت: من در نظر داشتم ماجرای تولد این نوزاد را به دستگاه حکومت خبر دهم تا جلادان بیایند و این پسر را به قتل رسانند (و من جایزه خود را بگیرم) ولی چه کنم که عشق شدیدی از این نوزاد در درون قلبم احساس می کنم! حتی راضی نیستم مویی از سر او کم شود، با دقت از او حفاظت کن، من فکر می کنم دشمن نهایی ما سرانجام او باشد!

نکته ها

♣ سپر محافظتی موسی

و من محبتی از خودم بر تو افکندم (وَ أَلْقَيْتُ عَلَيْكَ مَحَبَّةً مِنِّي) (طه: 9) چه سپر عجیبی، کاملاً نامرئی است، اما از فولاد و آهن محکم تر.

می گویند: قابله موسی از فرعونیان بود و تصمیم داشت گزارش تولد او را به دستگاه جبار فرعون بدهد، اما نخستین بار که چشمش در چشم نوزاد افتاد گویی برقی از چشم او جستن

کرد که اعماق قلب قابله را روشن ساخت و رشته محبت او را در گردنش افکند و هرگونه فکر بدی را از مغز او دور ساخت!

1- بانو اصفهانی، مخزن العرفان در تفسیر قرآن، ج 9، ص 385 البته در صحت این مطلب باید تردید داشت زیرا در آن زمان کسی جرئت نداشت از دستور فرعون سرپیچی کند و ترس حاکم بر جامعه و مأموران فرعون آن قدر زیاد بود که حتی مادر موسی مخفیانه باردار شد و آثار بارداری در او نبود مانند مادر امام زمان عج و حتماً مخفیانه وضع حمل کرده همان طور که مریم مادر عیسی ع بدون قابله و فاطمه بنت اسد در خانه کعبه با کمک زنان بهشتی وضع حمل کردند؛ و الله اعلم البته این موارد همه اسرار الهی است و معجزات پروردگار است و در موارد بسیاری نیز در زندگی پیامبران و ائمه روی داده.

2- همان طور که قبلاً هم گفتیم از یو کابد بعید به نظر می رسد باوجود خفقان و ترس حاکم بر جامعه به قابله ها اعتماد کند و آن ها را خبردار کند چراکه هر لحظه ترس و اضطرابش بیشتر می شد و خداوند از آغاز بسته شدن نطفه موسی و دوران بارداری و حتی وضع حملش همه امور را مخفی نگه داشت تا موسی زنده بماند و این دو قابله هم ایمان نداشتند چراکه مردم آن زمان خدا را قبول نداشتند و خدای آن ها فرعون بود؛ و الله اعلم

ص:79

در این زمینه در حدیثی از امام باقر علیه السلام می خوانیم: «هنگامی که موسی متولد شد و مادر دید نوزادش پسر است رنگ از صورتش پرید، قابله پرسید چرا این گونه رنگت زرد شد؟ گفت: از این می ترسم که سر پسر را ببرند، ولی قابله گفت: هرگز چنین ترسی به



خود راه مده «و کان موسی لا یراهُ احدٌ إلا أُحِبُّهُ!»: موسی چنان بود که هر کس او را می دید دوستش می داشت. (1)

قابله از خانه مادر موسی بیرون آمد، بعضی از جاسوسان حکومت او را دیدند و تصمیم گرفتند وارد خانه شوند، خواهر موسی ماجرا را به مادر خبر داد مادر دستپاچه شد آن چنان که نمی دانست چه کند؟

مادر موسی چو گشت او حامله

حمل خود می کرد پنهان یکدله

چون تولد یافت موسی وفی

داشتند او را ز هر کس مختفی

تا که پی بردند از آن فرعونیان

آمدند اندر سرایش ناگهان (2)

بنابراین موسی (در سالی که پسران را به قتل می رساندند) بدون اینکه مردم آثار حاملگی و وضع حملش را بفهمند) در روز سه شنبه هفتم آذرماه سال 1527 ق.م، در خانه ی عمران به دنیا آمد.

احتمالاً هارون برادرش در آن موقع چهارساله بوده.

♣ هارون: لفظی است غیرعربی (اعجمی) به معنی کوه نشین یا نورانی. (3)

♣ دیدگاه مولانا

مولانا با الهام از آیه ی ﴿فَوَقَاهُ اللَّهُ سَيِّئَاتٍ مَا مَكْرُوهًا وَحَاقَ بِالِإِلَهِ فِرْعَوْنَ سُوءُ الْعَذَابِ﴾ (4) این مسئله را اثبات می کند که: عقل و تدبیر آدمی در مقابل خواست و مشیت الهی ناتوان است و آدمی قادر به مبارزه با خداوند و قضا و قدر نیست و نشان می دهد که بر رغم تمام تدابیر و احتیاط های فرعون، آن کس که می بایست دستگاہ قدرت و جبروت او را برهم زند، در خانه ی خود او به وجود می آید و هم در آنجا برای کاری که تقدیر بر عهده ی او نهاده است، آمادگی می یابد. (5)

مسئله ی دیگری که با این داستان مطرح می کند، ترجیح توکل بر جهد است؛ و می گوید: فرعون بر اثر کوردلی نتوانست از خواب خود راهی به رهایی پیدا کند و جهد بسیار کرد تا با قضا و قدر الهی بجنگد ولی چون توفیق حق همراه وی نبود، نتیجه ای حاصل نکرد؛ اما مادر موسی به خدا توکل کرد و الهامات وارده بر قلبش را بر اثر صفای باطن دریافت نمود و فرزندش را نه تنها از مرگ نجات داد بلکه در دامن خویش پروراند.

نتیجه ای که مولانا از توکل یوکابد و جهد فرعون می گیرد آن است که: مادر موسی با توکل بر خدا، مشمول توفیق حق گشت؛ اما فرعون به قهر و غضب و استدراج حق دچار گشت؛ زیرا فرعون، ظهور موسی را از قبل در خواب می بیند ولی به دلیل استغراق در وهم و پندار خود، هر آنچه را که می بیند تأویل می کند و از درک حقیقت کور و

---

1- حویزی، نور الثقلین، ج 3، ص 378؛ مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، ج 13، ص 201

2- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص 546

3- رضایی، واژه های قرآن، ص 285

4- غافر: 45

5- زرین کوب، بحر در کوزه، ص 64

ص: 80

محروم می شود، به همین دلیل نمی تواند سر خواب خود را دریابد و از راه کفر و ضلال خویش باز آید و خشم و قهر ایزدی را بر ضد خود برمی انگیزد. (1) و خداوند هم به این جبار طاغی مهلت و قدرت می دهد تا تمام نوزادهای قوم یهود را جز شخص موسی که هم بر در خانه ی او نقش حیات می پذیرد، هلاک کند و از بی بصری در این لطف ظاهر، قهر پنهان را نمی بیند و خویشتن را کامروا و ایمن می پندارد. (2)

در آخر مولانا، برای تفهیم و تبیین این نظریه که: دشمن اصلی ما همان نفس آدمی است که در درون خود ماست؛ موسی را برای فرعون به نفس و فرعون را به صاحب نفس تشبیه می کند.

کار کن در کارگه باشد نهان

تو برو در کارگه بینش عیان

کار چون بر کار کن پرده تنید

خارج آن کار نتوانیش دید

کارگه چون جای باش عامل است

آنکه بیرون است از وی غافل است



پس در آ در کارگه یعنی عدم کارگه چون

تا بینی صنع و صانع را به هم

جای روشن دیده گی است

پس برون کارگه پوشیدگی است

رو به هستی داشت فرعون عنود لاجرم

لاجرم از کارگاهش کور بود

می خواست تبدیل قدر

تا قضا را بازگرداند ز در

خود قضا بر سببت آن حيله مند

زیر لب می کرد هر دم ریشخند

صد هزاران طفل کشت او بی گناه

تا بگردد حکم و تقدیر اله

تا که موسی نبی ناید برون

کرد در گردن هزاران ظلم و خون

آن همه خون کرد و موسی زاده شد



وز برای قهر او آماده شد

گر بدیدی کارگاه لا یزال

دست وپایش خشک گشتی ز احتیال

اندرون خانه اش موسی معاف

وز برون می کشت طفلان را گزاف

همچو صاحب نفس کاو تن پرورد

بر دگر کس ظن حقدی می برد

کاین عدو آن حسود و دشمن است

خود حسود و دشمن او آن تن است

او چو موسی و تنش فرعون او

او به بیرون می دود که کو عدو

نفسش اندر خانه ی تن نازنین

بر دگر کس دست می خاید به کین (3)

(\*)

1- زرین کوب، بحر در کوزه، ص 64

2- زرین کوب، بحر در کوزه، ص 310

3- مولوی، مثنوی معنوی، دفتر دوم، ص 213

ص: 81

همچنین مولانا می گوید: کسبی بهتر از توکل وجود ندارد چه توکل تسلیم شدن است و از تسلیم چیزی محبوب تر نیست.

کسی که برای استخلاص خود متوسل به کسب می شود از بلا به طرف بلای بزرگ تر می گریزد و از مار به اژدها پناه می برد تدبیر می کند ولی تدبیرش دامی است که خود دچار آن می شود و چیزی که تصور می کند جان است بلای جان است. در را بسته و دشمن را در درون خانه گذاشته حيله و تدبیر هم از همین قبیل بود. فرعون صد هزاران طفل را کشت و بالأخره هم طفلی را که جستجو می کرد داخل خانه خودش بود. این چشم ما علت ها و عیب های فراوان دارد و دیدش منات اعتبار نیست برو دید خود را در دید دوست فانی کن؛ دید او بهترین عوض دید ما است و عالی ترین مقصود در دید او است. (1)

نیست کسبی از توکل خوب تر

چیست از تسلیم خود محبوب تر

بس گریزند از بلا سوی بلا

بس جهند از مار سوی اژدها

حيله کرد انسان و حيله اش دام بود



آنکه جان پنداشت خون آشام بود

در بیست و دشمن اندر خانه بود

حیله ی فرعون زین افسانه بود

صد هزاران طفل گشت آن کینه کش

و آنکه او می جست اندر خانه اش

دیده ی ما چون بسی علت در اوست

رو فنا کن دید خود در دید دوست

دید ما را دید او نعم العوض

یابی اندر دید او کل غرض (2)

(\*)

♣ عطار نیشابوری هم می گوید:

صد هزاران طفل سر بیریده گشت تا کلیم الله صاحب دیده گشت (3)

(\*)

نکته ها



♣ در تاریخ آمده است: عمران در زمان تولد موسی هفتادساله بود و پس از آن 67 سال دیگر زندگی کرد. تولد موسی علیه السلام در سال 1527 ق.م برابر با سال 445 بعد از هبوط آدم بوده.

وفاتش: در سال 1407 ق.م (در سن 120 سالگی)

و موسی پدرش را در سن 10 سالگی از دست می دهد زیرا (عمران در 19 سالگی از دنیا رفته).

♣ نکته: البته در کتب تاریخ انبیا و قصص قرآن برخی تاریخ ها درست و برخی اشتباه آمده و با یکدیگر تطبیق ندارد و در یک مقاله نیز تاریخ های متفاوتی ارائه شده بود که به هیچ وجه قابل انطباق با وقایع

---

1- نثری، نثر و شرح مثنوی معنوی، ج 1، ص 71

2- مولوی، مثنوی معنوی، دفتر اول، ص 45

3- عطار، منطق الطیر، ص 200

ص: 82

نبود و لازم دیدم با استفاده از کتاب «اطلس تاریخ انبیا و رسل» برخی تاریخ ها را ساماندهی کنم تا با واقعیت تطبیق داشته باشد. (1)

♣ جثه بدنی موسی



به امر خداوند در سه ماه اول شیرخوارگی اش به قدری بزرگ بوده که به نظر می رسیده این نوزاد شش ماهه یا بیشتر است زیرا زمانی که فرعون موسی را می بیند با حرف همسرش، فکر می کند واقعاً نطفه ی او در سال گذشته که فرزندان ذکور را نمی کشتند به وجود آمده و این سخن آسیه بود در جواب فرعون که گفت این نوزاد پسر چرا کشته نشده؟

♣ فاصله ی مرگ یوسف تا تولد موسی کلیم الله

- یعقوب (187 - 1690 ق.م)

- یوسف (1745 - 165 ق.م):

- بنابراین یوسف 55 سال پس از وفات پدرش از دنیا می رود.

- تولد موسی (1527 - 1407 ق.م)

-  $165 - 1527 = 108$

- بنابراین: از وفات یوسف تا تولد موسی 108 سال فاصله بوده.

♣ دیدگاه ابن عربی

ابن عربی در حکمت قتل فرزندان و به دنیا آمدن موسی می گوید: (2)

چون هر کسی از کودکی معلوم است چه کاره است و سرنوشت او در اطوار حالاتش بیانگر احوال عین ثابت و احکام سر القدر اوست به تولد موسی خون ها ریخته شد. پس این طفل مرد جنگ و جهاد و قیام و این گونه امور است و ظالمان از تولد این طفل در هراس بودند.

پس این طفل قائم به قسط و عدل است و درباره حضرت مهدی نیز روایت آمده است که یکی از احوال آن جناب این است که شباهت به موسی دارد.

چنانکه در زمان ولادت او همین تفحص که درباره موسی شد درباره ایشان نیز به عمل آمد و چون موسی باید فرعون را در رود نیل غرق کند و سرانجام پیروزی اش در رود نیل است، در آغاز کار هم سروکارش با رود نیل بود که در تابوت گذاشته شود و به رود نیل القا شود و به سلامت از رود نیل بگذرد، نجات او هم در دست شخص دشمنش بوده باشد و از این گونه امور که در حالات موسی کلیم از آیات قرآنی فراوان است که باید استنباط کرد و به شرح حال او اوضاع قیام موفق داد و تطبیق نمود؛ اما حکمت قتل ابناء در دست فرعون از جهت موسی (یعنی از جهت قتل موسی که ابناء کشته بشوند تا قطع به کشتن موسی پیدا کند) برای این است که: روح هر یک از ابنائی

1- المغلوث، اطلس تاریخ انبیاء و رسل، ص 53

2- حسن زاده آملی، ممد الهمم، صص 530-532 و 535

ص: 83

که کشته شدند به موسی بازگشت کند تا او را در هلاک فرعون امداد بنمایند، (تا مجازات و قصاصی که لا بد در وجود باید صورت بگیرد حاصل بشود)؛ و هر طفلی به جهت موسی کشته شد. یعنی فرعون هر یک را به عنوان و امید اینکه موسی است به قتل رساند هر چند عین موسی نبودند و در واقع جهلی نبود. پس ناچار باید حیات و روح مقتول، به موسی برگشت کند یعنی حیات مقتولی که به جهت موسی بود باید به موسی برگشت کند و این حیات مقتول به جهت موسی حیاتی طاهر بر اساس فطرت است که اغراض نفسانی آن را

آلوده نکرده است. بلکه، بر فطرت بلی است. پس موسی مجموع حیات کسانی بود که به عنوان موسی بودن کشته شدند و آنچه استعدادهای روحی که برای مقتول مهیا شده بود در موسی جمع شده است.

بیان علامه قیصری در این مقام چنین است: مقصود شیخ از گفتن: «و ما ثمَّ جَهْلٍ» (درواقع جهلی نیست) این است که فرعون ابناء را می کشت بنابراین که موسی باشند. حال اینکه عین موسی نبودند و شخص برای دیگری کشته نمی شود. یعنی هر کس را به عنوان اینکه موسی است به قتل رسانده است.

چنانکه قرآن فرمود: (وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى)؛ و فاعل حقیقی حق تعالی است که علیم و خبیر است و بر آنچه در مملکت وجود جاری می شود جاهل نیست و جز آنچه را که سزاوار به وقوع پیوستن است نمی کند؛ بنابراین قتل خداوند ابناء را در ماده فرعونیت بنابراین که موسایند به علم الهی در ازل است که می دانست آن ابناء با روح موسوی در هلاک فرعون اجتماع می نمایند.

پس هلاک فرعون از روی جهل نبود بلکه از روی علم یقینی به نفس الامر بوده است؛ و فرعون هر چند که به طور تفصیل بدان شاعر نبود ولی به طور اجمال بدان شاعر و آگاه بوده است. از این جهت امر به قتل ابناء داد. پس ارواح ابناء جمع شدند و متحد گردیدند و در صورت موسویه ظاهر شدند تا حقوقشان را استیفا کنند و ربشان را اعانت نمایند و نبی شان را مدد، زیرا بر فطرت اصلیه و طهارت ازلیه بودند و کاری نکرده اند که بدان مستحق قتل باشند و چون متحد شدند و در صورت موسویه ظاهر گردیدند. جمیع استعدادات و کمالات مرتب بر استعدادات آنان از قبیل علم و اراده و قدرت و دیگر صفات مترتب بر استعداد خاص هر یک با ارواحشان ظاهر گردیده در هلاک فرعون و اتباع وی کمک موسی شدند.

این بود کلام علامه قیصری که نقل به ترجمه نموده ایم و می شود در آن جمله «و ما ثم جهل» مقداری تنزل دهیم و به زبان ساده صوری بگوییم که فرعون جاهل به قتل ابناء نبود و آنان را از روی سهو خطا نکشت بلکه از روی عمد و قصد کشت. لذا به ازای فعلش جزا می بیند.

و آن جمله که شیخ فرمود: هر یک را بنابراین که موسی است کشته است یکی از تأویلاتش این است که: چون هر یک از این ابناء بر فطرت اصلیه و طهارت ذاتیه بوده اند (که اطفال حدیث العهد به ربشان هستند چنانکه شیخ در بعد نیز عنوان می کند) و حضرت موسی نیز در مقام طهارت فطری انسانی است، می توان گفت که هر یک از آن ابناء موسایند. کیف کان کلام قیصری محققانه است و این گفتار سایه ای است از آن.

این اجتماع ارواح برای امداد، اختصاص الهی برای موسی است و برای احدی از انبیای قبل از موسی نبوده است و این از جمله حکمی است که خداوند موسی را بدان مخصوص گردانید (حکمی که عنوان دارند به ظاهرشان حکمت اند هر چند که در مبحث هر حکمت نیز حکمت هایی است). چه اینکه حکم موسی بسیار است.

ص: 84

اول چیزی که در مکاشفه حضرت محمدیه (که در دیباچه کتاب گفته است) از این باب یعنی باب فص موسوی به طور شفاهی مخاطب شدم اتحاد ارواح ابناء به قتل رسیده و عود آن ارواح در ماده موسویه بوده است پس موسی متولد نشد مگر اینکه مجموع ارواح کثیره و قوای فعاله بود.





علامه قیصری را در شرح این کلام نکته ای بغایت لطیف و دقیق است: سر این اتحاد ارواح اطفال با موسی را کسی می داند که از کیفیت تنزل ارواح و معانی از حضرت علمیه در مراتب جبروت و ملکوت تا آنکه به صورت مشهوده ظاهر بشود، دانا و آگاه است.

در مورد صحت اتحاد انسان کامل با نفس رحمانی باید از آیات 125 و 126 سوره آل عمران در نزول سه هزار و پنج هزار ملک برای یاری لشگریان اسلام مدد گرفت که فرمود:

(إِذْ تَقُولُ لِلْمُؤْمِنِينَ أَلَنْ يَكْفِيَكُمْ أَنْ يُمَدِّدَ كُمْ رَبُّكُمْ بِثَلَاثَةِ آلَافٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ مُنَزَّلِينَ بَلَىٰ إِنَّ تَصْبِرُوا وَتَتَّقُوا وَيَأْتُوكُمْ مِنْ فُورِهِمْ هَذَا يُمَدِّدْكُمْ رَبُّكُمْ بِخَمْسَةِ آلَافٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ مُسَوِّمِينَ)

(آل عمران: 125-124)

همچنین سوره قدر که: (تَنْزَلُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِمْ مِنْ كُلِّ أَمْرٍ) (قدر: 4) و آیات دیگر از این قبیل که اتحاد ارواح و قوای فعاله عالم با روح انسان است و برای نیل به این مطلب اعلی و اُسنی باید از بحث اتحاد عاقل به معقول مدد گرفت؛ و در بیان اینکه چگونه یک طفل صغیر می تواند یک انسان کبیر را مسخر کند می گوید: اینکه ارواح اطفال، قوای فعاله اند (این است که تأثیر از طرف باطن است و طفل قریب العهد به باطن است) به بیان شیخ، علتش این است که صغیر به سبب تصرف در کبیر فاعل است،

نمی بینی که طفل به سبب خاصیتی که در اوست در کبیر کاری می کند که او را از ریاستش پایین می آورد که کبیر با او بازی می کند و به زبان او با او حرف می زند و خود را به پایه عقل او پایین می آورد.

پس این کبیر در تحت تسخیر طفل است و توجه ندارد که مسخر اوست. سپس، طفل کبیر را مشغول به تربیت و حمایت و تفقد مصالح و انس گرفتن به خودش می کند تا اینکه سینه او تنگی ننماید.

همه این کارها از فعل صغیر به کبیر است و این فعل، یعنی تصرف صغیر در کبیر از جهت قوت مقام و مرتبه صغیر است که حدیث العهد به رب خود است. زیرا به حسب تکوین حدیث است و کبیر، اُبعد از تکوین است و هر کس که قریب العهد به خداست تسخیر می کند آن را که اُبعد است از جهت طهارت نفس قریب و نسبت او به منبع قوا و قدرت ها، از این جهت ارواح مجردة در نفوس ناطقه فعال اند و نفوس ناطقه در نفوس منطبعة و نفوس منطبعة در اجسام. (همچنین آحاد مکمل از اولیا و انبیا در غیر خودشان تصرف می کنند چون قرب به خدا دارند).

بنابراین آن ارواح ابناء به موسی پیوستند و موسی که متولد شد مجموع ارواح ابناء مقتول بود که آن قوای فعاله بر اثر قرب به رب خودشان موسی را در قتل فرعون و فرعونیان مدد نمودند.

### قسمت سوّم: موسی در کوره ی آتش

#### قسمت سوّم: موسی در کوره ی آتش (1)

در میان این وحشت شدید که هوش از سرش برده بود نوزاد را در پارچه ای پیچید و در تنور انداخت. ... مأمورین وارد شدند در آنجا چیزی جز تنور آتش ندیدند!

در تنور افکندش از

خوف او ز دوش

وین نبود الا ز الهام

سروش

1- البته در صحت این مطلب که بعد از تولد موسی در خانه او تفتیش شد تردیدی نیست چراکه نوزاد سروصدا دارد و همسایگان می فهمند ولی اینکه زنان قابله از آنجا بیرون آمدند و مأموران از آن ها سؤال و جواب کردند نیز سند محکمی نداریم.

ص: 85

هیچ طفلی

را ندیدند آن رمه

بازگشتند از سرای او همه (1)

(\*)

تحقیقات را از مادر موسی شروع کردند، گفتند: این زن قابله در اینجا چه می کرد؟ گفت: او دوست من است برای دیدار آمده بود،...بالآخره، مأمورین مأیوس شدند و بیرون رفتند.

مادر موسی به هوش آمد و به خواهر موسی گفت نوزاد کجا است؟

او اظهار بی اطلاعی کرد، ناگهان صدای گریه ای از درون تنور برخاست مادر به سوی تنور دوید، دید خداوند آتش را برای او برد و سلام کرده است (همان خدایی که آتش نمرودی را برای ابراهیم سرد و سالم ساخت) دست کرد و نوزادش را سالم بیرون آورد؛ اما باز مادر در امان نبود، چراکه مأموران چپ و راست در حرکت و جستجو بودند و شنیدن صدای یک نوزاد کافی بود که خطر بزرگی واقع شود. از مددهای غیبی دیگر این بود که: یوکابد سه



ماه مخفیانه به موسی شیر داد و در این مدت موسی هرگز گریه نکرد و حتی حرکتی که موجب باخبر شدن جاسوسان شود از خود نشان نداد. (2)

♣ دیدگاه مولانا

مولانا این موضوع را تحت عنوان «به وجود آمدن موسی و آمدن عوانان به خانه ی عمران وحی آمدن به مادر موسی که موسی را در آتش انداز» یاد می کند:

خود زن عمر آنکه موسی برده بود

دامن اندر چید از آن آشوب و دود

آن زنان قابله در خانه ها

بهر جاسوسی فرستاد آن دغا

غمز کردندش که اینجا کودکی است نامد او مید آنکه در وهم و شکی است

کودکی دارد ولیکن پر فنی است

اندر این کوچه یکی زیبا زنی است

پس عوانان آمدند او طفل را

در تنور انداخت از امر خدا

وحی آمد سوی زن ز آن باخبر



که ز اصل آن خلیل است این پسر

عصمت یا نار کونی باردا

لا تکون النار حرا شاردا

زن به وحی انداخت او را در شرر

بر تن موسی نکرد آتش اثر

پس عوانان بی مراد آن سو شدند

باز غمازان کز آن واقف بدند

با عوانان ماجرا برداشتند

پیش فرعون از برای دانگ چند

کای عوانان باز گردید آن طرف

نیک نیکو بنگرید اندر غرف (3)

---

1- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص 547

2- مجلسی، بحارالانوار، ج 13، ص 163 و ج 13، ص 55

3- مولوی، مثنوی معنوی، دفتر سوم، ص 385

### قسمت چهارم: الهام به مادر موسی

در قرآن آمده است ما به مادر موسی الهام کردیم که:

1- «او را شیرده و هنگامی که بر او ترسیدی، وی را در دریای نیل بیفکن و نترس و غمگین مباش، که ما او را به تو بازمی گردانیم و او را از رسولان قرار می دهیم!» (1)

2- «و ما بار دیگر تو را مشمول نعمت خود ساختیم ... (\*) آن زمان که به مادرت آنچه لازم بود الهام کردیم ... (\*) که: «او را در صندوقی بیفکن و آن صندوق را به دریا بینداز تا دریا آن را به ساحل افکند و دشمن من و دشمن او، آن را برگیرد!» و من محبتی از خودم بر تو افکندم تا در برابر دیدگان [علم] من، ساخته شوی (و پرورش یابی!)» (2)

وحی پس کردیم سوی مادرش

که به خفیه شیرده شو یاورش

پس چو می ترسی بر او از مرد و زن

پس ورا از بحر نیل اندر فکن

می مترس از آنکه او گردد هلاک

در فراقش هم مباش اندوهناک

آنکه بازش بر تو ما سازیم رد

کرده ایم از مرسلینش با رشد (3)



آنچه گفתי شد بر آورده تمام

بر تو زان منت نهادیم ای همام

وحی چون کردیم سوی مادرت

کافکند از خوف در بحر اندرت

چون که می گشتند آن فرعونیان

تا که جویند از تو درجایی نشان

چون تولد یافتی تو مادرت

مضطرب گشت از جفای کافرت

چون که آن فرعونیان در جستجو

آمدند اندر سرای از چارسو

ما فرستادیم بر شکل بشر

از ملائکک سوی امت یک نفر

گفت موسی را به صندوقی گذار

پس ورا در رود نیل اندر سپار

باید اندازد یم اندر ساحلش



تا فراگیرد عدوی قاتلش

آنکه باشد دشمن من خصم او

پس چنین کرد آن زن از خوف عدو (4)

(\*)

1- قصص : 7 (وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّ مُوسَىٰ أَنْ أَرْضِعِيهِ فَإِذَا خِفْتِ عَلَيْهِ فَأَلْقِيهِ فِي الْيَمِّ وَلَا تَخَافِي وَلَا تَحْزَنِي إِنَّا رَادُّوهُ إِلَيْكَ وَجَاعَلُوهُ مِنَ الْمُرْسَلِينَ )

2- طه: 37-39 (وَلَقَدْ مَنَّا عَلَىٰكَ مَرَّةً أُخْرَىٰ (\*) إِذْ أَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّكَ مَا يُوحَىٰ (\*) أَنْ أَقْذِفِيهِ فِي التَّابُوتِ فَاقْذِفِيهِ فِي الْيَمِّ فَلْيُلْقِهِ الْيَمُّ بِالسَّاحِلِ يَأْخُذْهُ عَدُوٌّ لِي وَعَدُوٌّ لَهُ وَالْقَيْتُ عَلَيْكَ مَحَبَّةٌ مِّنِّي وَلِتُصْنَعَ عَلَيَّ عَيْنِي (\*\*))

3- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص 547

4- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص 456

ص: 87

این تصویر نیز نمایی از رود پر خروش نیل در مصر است.





ص: 88

نکته ها



♣ فرق بین «خوف» و «حزن»

خوف درجایی است که احتمال وقوع مکروهی در بین باشد، ولی حزن درجایی است که وقوع آن قطعی باشد، نه احتمالی. (1)

♣ (منت)

در اصل از «من» به معنی سنگ های بزرگی که با آن ها وزن می کنند گرفته شده است، به همین جهت بخشیدن هر نعمت سنگین و گران بهایی را منت می گویند.

♣ (أَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّكَ مَا يُوحَىٰ)

اشاره به تمام خطوطی که منتهی به نجات موسی از چنگال فرعونیان در آن روز می شد همه را به مادرت تعلیم دادیم مثلاً:

- او را در صندوقی بیفکن و آن صندوق را به دریا بینداز!

- دریا مأمور است که آن را به ساحل بیفکند تا سرانجام دشمن من و دشمن اوی را برگیرد (و در دامان خویش پرورش دهد!)

♣ (یم)

در اینجا به معنی رود عظیم نیل است که بر اثر وسعت و آب فراوانگاهی دریا به آن اطلاق می شود.

♣ (أَقْدَفِيهِ فِي التَّابُوتِ)

(آن را در صندوق بیفکن) شاید اشاره به این باشد که بدون هیچ ترس و اهمه دل از او بردار و شجاعانه در صندوقش بگذار و بی اعتنا، به شط نیل بیفکن و ترس وحشتی به خود راه مده.

کلمه «تابوت» به معنی صندوق چوبی و به عکس آنچه بعضی می پندارند همیشه به معنی صندوقی که مردگان را در آن می نهند نیست، بلکه مفهوم وسیعی دارد که گاهی به صندوق های دیگر نیز گفته می شود

♣ تکرار «عدو»

در حقیقت تأکیدی است بر دشمنی فرعون هم نسبت به خداوند و هم نسبت به موسی و بنی اسرائیل و اشاره به اینکه کسی که تا این حد در دشمنی و عداوت، پافشاری داشت، عاقبت خدمت و پرورش موسی را بر عهده گرفت تا بشر خاکی بداند نه تنها قادر نیست با فرمان خدا به مبارزه برخیزد، بلکه خدا دشمن او را با دست خودش و در دامانش پرورش خواهد داد؛ و هنگامی که او اراده نابودی گردنکشان ستمگر را کند آن ها را با دست خودشان نابود می کند و با آتشی که خودشان برافروخته اند می سوزاند، چه قدرت عجیبی دارد!

♣ سپر حفاظتی موسی

از آنجا که موسی

باید در این راه پر نشیب و فراز که در پیش دارد در یک سپر حفاظتی قرار گیرد، خداوند پرتوی از محبت خود را بر او می افکند آن چنان که هر کس وی را ببیند دل باخته ی او می شود و نه تنها به کشتن او راضی نخواهد بود بلکه راضی نمی شود که مویی از سرش کم

شود! چه سپر عجیبی، کاملاً نامرئی است، اما از فولاد و آهن محکم تر و هدف این بود که «در پیشگاه من و در برابر دیدگان (علم) من پرورش یابی» بدون شک

1- طباطبایی، ترجمه المیزان، ج 16، ص 12

ص: 89

ذره ای در آسمان و زمین از علم خدا پنهان نیست و همه در پیشگاه او حاضرند اما این تعبیر در اینجا اشاره به عنایت خاصی است که خدا نسبت به موسی و تربیت او داشت.

همچنین این جمله معنی وسیعی دارد و هرگونه پرورش و تربیت و ساخته شدن موسی را برای حمل پرچم رسالت با عنایت خاص پروردگار شامل می شود.

♣ «لام» در (لُتْصَنَعَ)

لام غرض است و جمله مذکور عطف بر اغراضی است که تقدیر گرفته شده و تقدیر آن این است که «ما محبت را بر تو افکنیم برای اموری چنین و چنان و برای اینکه فرعون زیر نظر من به تو احسان کند، زیرا من با تو مراقب حال توأم و به خاطر آن مزید عنایت و شفقتی که به تو دارم از تو غافل نمی شوم»؛ و چه بسا گفته باشند مراد از جمله (وَلُتْصَنَعَ عَلٰی عَيْنِي) احسان به او باشد، که به مادرش برگردانیده و تربیتش را در دامن مادر قرارداد. (1)

♣ دیدگاه عرفانی ابن عربی

ابن عربی در مورد حکمت انداختن موسی در صندوق و رها کردن او در رود نیل می گوید:

(2)

تابوت از حیث حصر و احاطه اشاره به ناسوت اوست و دریا اشاره است به علمی که به واسطه این جسم برای او حاصل شده است و آن علم را قوه نظریه فکریه و قوای حسیه و خیالیه ای که هیچ یک از این قوا و امثال قوا برای این نفس انسانی نیست مگر به وجود این جسم عنصری عطا کرده است.

پس چون نفس در این جسم حاصل شد و مأمور به تصرف در او تدبیر وی شد خداوند برای نفس این قوا را آلات و افزار قرارداد تا به آن چیزهایی که خداوند از نفس در تدبیر این تابوتی که در او سکینه رب است اراده فرموده است واصل بشود.

قیصری گوید: و این تابوت را از آن رو سکینه رب گفته است که امور کلی و معانی حقیقی به حرکت حبی ذاتی همیشه در حرکت است تا به حضرت شهادت مطلقه واصل بشود و در تحت اسم ظاهر درآید که سالک در حضرت شهادت، معانی کلیه حقیقی را به صور آن ها بیابد و سکون و آرامش به دست آورد.

لذا محسوسات روشن ترین بدیهیات است، پس یقین و علم ذوقی و ایمان غیبی و تجلی شهودی حاصل نمی شود مگر در این حضرت شهادت مطلقه و به واسطه این حضرت، لذا دنیا که حضرت شهادت مطلقه است مزرعه آخرت است، پس حضرت شهادت، سکینه رب شده است؛ و جسم عنصری که تابوت نفس ناطقه است مجمع جمیع صور معانی حقیقیه است و خداوند در قرآن فرمود: ﴿أَنْ يَأْتِيَكُمُ التَّابُوتُ فِيهِ سَكِينَةٌ مِّن رَّبِّكُمْ﴾ (بقره: 248) و چون مزاج انسان صلاحیت دارد که وحدت اعتدالی قلبیه ساکنه مطمئنه از می لهی انحرافی در او ظاهر شود و دیگر مزاج ها را این قابلیت نیست پس این وحدت اعتدالیه به این نکته لطیف، محل قرب و سکینه کمال رب و ظهور اوست، از این جهت شیخ گفت تابوتی که

در او سکینه رب است پس در دریا انداخته شد (که مراد علم محیط به کل است چه یم صورت آن است.) تا

1- طباطبایی، ترجمه المیزان، ج 14، ص 209

2- حسن زاده آملی، ممد الهمم، صص 537-538 و 540 و 542 و 546.

ص:90

به وسیله این قوای یادشده مستعلی و قاهر و قادر بر فنون علم باشد و آن ها را تحصیل کند (فنون علم یعنی ذوقیه، برهانیه، بدیهیه، کسبیه، کتابیه، کلامیه، رقمیه، لفظیه، تشبیهیه و تنزیهیه).

پس حق سبحانه، موسی را به نهادن در تابوت و القایش در یم اعلام فرمود که هر چند روح مدبر موسی در مدینه جمعیت انسانی او ملک است و لکن ملک، مدبر او نیست مگر به واسطه این تابوت پس خداوند هم نشین گردانید با موسی این قوای کائنه در این ناسوت را که از آن در باب اشارات و حکم به تابوت تعبیر شده است؛ یعنی اشاره است به اینکه نفس انسانی در تابوت بدن قرار گرفت و در یم علم انداخته شد تا بر فنون علم مستعلی شود؛ پس صورت القای موسی در تابوت و القای تابوت در دریا به حسب ظاهر صورت هلاک موسی است و به حسب باطن نجات او از قتل بود (زیرا خلاصی او از فرعون به این صورت القای در تابوت و تابوت در دریا بود). پس موسی به القای در یم حیات یافت، چنانکه نفوس به سبب علم از موت جهل حیات می یابند. چون آب صورت علم است که حیات نفوس به علم است چنانکه حیات ابدان به آب است.

شیخ حیات حسیه ی موسی را که به واسطه یم باقی است به حیات عقلیه ای که به علم حاصل می شود تشبیه نموده است؛ چنانکه خداوند فرمود: (أَوْ مِنْ كَانٍ مِّتًّا) یعنی آن کسی که به سبب جهل مرده است، (فَأَحْيَيْنَاهُ) پس او را به علم زنده گردانیدیم (وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ) برای او نوری قرار دادیم که به آن نور که مراد هدی است در میان مردم راه می رود، (كَمَنْ مَثَلُهُ فِي الظُّلُمَاتِ) مانند کسی است که در تاریکی هاست و مراد از ظلمات، ضلال است؛ یعنی ابدأ هدایت نمی یابد (و هرگز از ظلمات به در نمی رود. اینکه گفتیم ابدأ هدایت نمی یابد و از ظلمات به در نمی رود) بدین سبب است که امر ضلال، غایت ندارد تا در نزد آن غایت، توقف بوده باشد. در چند جای این کتاب ضلال، به حیرت تفسیر شده است و حیرت هم از جهل حاصل می شود و هم از علم.

حیرت: حاصل از علم خشیت و قرب و دهشت می آورد. این مقامی است که مطلوب حضرت خاتم در این مناجاتش «رَبِّ زِدْنِي فَيْكُ تَحْيِيرًا» هست؛ اما حیرت جاهل حیرت حیوانی و سرگردانی و بعد از حق است. همچون انسان گم شده در تاریکی سهمگین که راه به جایی نمی برد؛ اما حیرت عالم در میان روز روشن از تجلیات اسماء جمالی و جلالی و عظمت صنع الهی پدیدار در آفاق و انفس است. این در راه است و در درگاه است و در حضور است و متحیر است و آن گمراه است و دور است و بی خبر؛ پس هدی آن است که انسان به حیرت اهتدا یابد. پس آگاه شود که امر، حیرت است) یعنی حیرت محموده و ممدوحه نه حیرت مذمومه حاصل از جهل و حیرت قلق و اضطراب است و حرکت است و حرکت حیات است. پس سکونی نیست. پس موتی نیست و حرکت وجود است. پس عدمی نیست.

ذات حق به حرکت حبی که حرکت جلایی و استجلایی است به حکم (كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ) (الرحمن: 29) در حرکت است. یعنی در تجلی است. نه حرکت استکمالی طبیعی و

دار طبیعت یعنی نشئه ای که حرکت استکمالی و قوه و فعل در او راه دارد به تجدد امثال در نزد عارف که در مواضع پیش بگذشت و یا به حرکت جوهری که در حکمت متعالیه مبرهن است. طبایع در حرکت اند و حرکت حیات وجود است که در حقیقت تقرب به حیات مطلق وجود مطلق است (یا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَى رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ) (انشقاق: 6)؛ و همچنین در آبی که حیات ارض به سبب آن است. یعنی چنانکه حیات علمیه معطی نور هدایت و سیر در مردم است که

ص: 91

به بقای ابدی می کشانند؛ همچنین است امر در ماء طبیعی که سبب حیات ارض که بدن است هست. هر چند که به حسب ظاهر آب سبب خرابی ارض و سبب هدم ویرانی صورت جمعیت ارض است، اما نوعی ویرانی که عین آبادانی است.

♣ دیدگاه مولانا

مولانا این ماجرا را با زیبایی تحت عنوان «وحی آمدن به مادر موسی که موسی را در آب افکن» یاد می کند:

باز وحی آمد که در آبش فکن

روی در او مید دار و مو مکن

در فکن در نیلش و کن اعتماد

من ترا با وی رسانم روسپید





این سخن پایان ندارد مکرهاش

جمله می پیچید هم در ساق و پاش

صد هزاران طفل می کشت او برون

موسی اندر صدر خانه در درون

از جنون می کشت هر جا بد جنین

از حیل آن کورچشم دوربین

اژدها بد مکر فرعون عنود

مکر شاهان جهان را خورده بود

لیک از او فرعون تر آمد پدید

هم و راهم مکر او را درکشید

اژدها بود و عصا شد اژدها

این بخورد آن را به توفیق خدا

دست شد بالای دست این تا کجا

تا به یزدان که إليه المنتهی

کان یکی دریاست بی غور و کران



جمله دریاها چو سیلی پیش آن

حیله ها و چاره ها گر ازدهاست

پیش إلا الله آن ها جمله لاست

چون رسید اینجا بیانم سر نهاد

محو شد و الله اعلم بالرشاد

آنچه در فرعون بود آن در تو هست

لیک ازدرهات محبوس چه است

ای دریغ این جمله احوال تو است

تو بر آن فرعون بر خواهیش بست

گر ز تو گویند وحشت زایدت

ور ز دیگر آن فسانه آیدت

چه خرابت می کند نفس لعین

دور می اندازدت سخت این قرین

آتشت راهیزم فرعون نیست

ور نه چون فرعون او شعله زنی است (1)



### قسمت پنجم: ساخت صندوقچه

یوکابد به طور محرمانه سبد نان خود را قیراندود کرد تا در آن آب نفوذ نکند ولی برخی راویان اشاره کرده اند به سراغ یک نفر نجار مصری که از خویشان همسر فرعون (پسرعمو یا پسرخاله فرعون) بود آمد و از او درخواست یک صندوقچه کرد و پس از این ماجرا معجزه ای می بیند و به موسی که در گهواره بوده ایمان می آورد. (2)

1- مولوی، مثنوی معنوی، دفتر سوم، ص 385

2- نجار گفت: صندوقچه را برای چه می خواهی؟ یوکابد که زبانش به دروغ عادت نکرده بود گفت: من از بنی اسرائیل، نوزاد پسری دارم، می خواهم نوزادم را در آن مخفی نمایم. نجار تا این سخن را شنید، تصمیم گرفت این خبر را به جلدان برساند، به سراغ آن ها رفت ولی آن چنان وحشتی عظیم بر قلبش تسلط شد که زبانش از سخن گفتن باز ایستاد، می خواست با اشاره ی دست، مطلب را بازگو کند، مأمورین از حرکات او چنین برداشت کردند که یک آدم دلقک است، او را زدند و از آنجا بیرون نمودند. او وقتی که حالت عادی خود را بازیافت، بار دیگر برای گزارش نزد جلدان رفت بازمانند اول زبانش گرفت و این موضوع سه بار تکرار شد و وقتی به حال عادی برگشت، فهمید که در این موضوع، یک راز الهی نهفته است، صندوق را ساخت و به مادر موسی تحویل داد. (مجلسی، بحارالانوار، ج 13، ص 54) «ثعلبی» به نقل از پاره ای راویان می گوید: حزقیل به شغل نجاری اشتغال داشت و همو بود که گهواره موسی را تحویل مادرش داد تا آن را به نیل اندازد.

ص: 92

ولی در صحت این مطلب به چند دلیل باید تردید داشت:



1. سند این مطلب بحار الأنوار و معبر و ثعلبی است که خودشان از جمله علامه مجلسی اقرار کرده است که فقط احادیث را جمع آوری کرده و صحت و درستی آن را اطمینان ندارد.

2. مؤمن آل فرعون در قصر خزانه دار بوده و بعید است قبلاً به شغل نجاری مشغول بوده؟

. ایمان به نوزادی که حرف نمی زند و نمی داند او کیست معنا ندارد؟!

4. بر اساس تورات نیز یو کابد خودش سبد را ساخت و قیر اندود کرد و سراغ نجار نرفت و فرصت نداشت و مضطر بود. (1)

5. بر اساس آیه ﴿أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ فَيَكْشِفُ السُّوءَ﴾ (2)، یو کابد مضطر بود و نمی توانست با توجه به شرایط جامعه و ترس و اضطرابش و دستور قتل نوزادان در ارتباط است برود چرا که فرزندش به قتل می رسید و بازهم از نگرانی دخترش کلثوم را امر می کند تا به دنبال سبد برود و ببیند به کجا می رسد.

### قسمت ششم: انداختن موسی در رود نیل و آغاز فراق سه روزه ی یو کابد از فرزند شیرخواره اش

شاید صبح گاهانی بود که هنوز چشم مردم مصر در خواب، هوا کمی روشن شده بود، مادر نوزاد خود را همراه صندوق به کنار نیل آورد، کلثوم نیز همراه او بود؛ پستان دردهان نوزاد گذاشت و آخرین شیر را به او داد، سپس او را در آن صندوق مخصوص که همچون یک کشتی کوچک قادر بود بر روی آب حرکت کند گذاشت و آن را روی امواج نهاد.

این لحظه برای یو کابد لحظه ی بسیار حسّاس و پرهیجانی بود، امواج خروشان نیل صندوق را به زودی از ساحل دور کرده، مادر در کنار ایستاده بود و این منظره را تماشا می نمود، در یک لحظه احساس کرد قلبش از او جدا شده و روی امواج حرکت می کند، اگر لطف الهی



قلب او را آرام نکرده بود، فریاد می کشید و همه چیز فاش می شد! و به کلثوم که دختر بچه ای نابالغ بود گفت به دنبال او برو بین به کجا می رسد.

در قرآن آمده است:

1- «(سرانجام) قلب مادر موسی از همه چیز (جز یاد فرزندش) تهی گشت و اگر دل او را (به وسیله ایمان و امید) محکم نکرده بودیم، نزدیک بود مطلب را افشا کند!» (\*) (3)

2- و (مادر موسی) به خواهر او (کلثوم) گفت: «وضع حال او را پیگیری کن!» او نیز از دور ماجرا را مشاهده کرد در حالی که آنان بی خبر بودند. (\*) (4)

1- موسی به دنیا آمد و زمانی که زیبایی او برای مادرش روشن گشت، سه ماه او را از دید مردم پنهان کرد اما این پرده پوشی نمی توانست بیش از آن ادامه یابد، پس از نی (گیاه پایروس) سبزی ساخت و آن را قیراندود کرد تا آب داخل آن نرود، سپس پسرش را در آن گذاشت و آن را در میان نیزارهای رود نیل رها ساخت. (سفر خروج، اصحاح 2، آیات 3-1)

2- نمل: 62

3- قصص: 10 (وَ أَصْبَحَ فُؤَادُ أُمِّ مُوسَى فَارِعًا إِنْ كَادَتْ لَتُبْدِي بِهِ لَوْلَا أَنْ رَبَّنَا عَلَى قَلْبِهَا لَتَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ «

4- قصص: 11 (وَ قَالَتْ لِأُخْتِهِ قُصِّيهِ فَبَصُرَتْ بِهِ عَنْ جُنْبٍ وَ هُمْ لَا يَشْعُرُونَ «

ص: 93

چون که در دریا فکند او را به جبر



گشت قلب مادرش خالی ز صبر

چون که بشنید او که صندوق او فتاد

در کف فرعون و قفلش بر گشاد

شد دلش فارغ ز انده یا شکیب

یا ز شادی یا ز غم بودی قریب

کو نماید راز خود را آشکار

گر نه ما کردیم قلبش استوار

تا که باشد از گروه مؤمنین

وعده ما را نماید او یقین

گفت پس با خواهر موسی حبر

از برادر رو بگير از خیر و شر

پس چو بر درگاه فرعون آمد او

دید از دور او به گاه جستجو

که در آوردند موسی را ز یم

زین تفحص بی خبر بودند هم (1)

نکته ها

♣ کلمه «تبدی» از مصدر «ابداء» به معنای اظهار است.

♣ فراغت قلب مادر موسی

یعنی دلش از ترس و اندوه خالی شد و لازمه این فراغت قلب این است که دیگر خیال های پریشان و خاطرات وحشت زا در دلش خطوط نکند و دلش را مضطرب نکند و دچار جزع نگردد و در نتیجه اسرار فرزندش موسی را که می بایست مخفی کند، اظهار نکند و دشمنان پی به راز وی نبرند. (2)

♣ (قُصِیْه)

از ماده «قص» (بر وزن نص) به معنی جستجو از آثار چیزی است.

اینکه «قصه» را قصه می گویند به خاطر این است که پیگیری از اخبار و حوادث گوناگون در آن می شود.

♣ (رَبَطْنَا)

از ماده «ربط» در اصل به معنی بستن حیوان یا مانند آن به جایی است تا مطمئناً در جای خود محفوظ بماند و لذا محل این گونه حیوانات را «رباط» می گویند و سپس به معنی وسیع تری که همان حفظ و تقویت و استحکام بخشیدن است آمده؛ و در آیه شریفه کنایه از اطمینان دادن به قلب مادر موسی و تقویت دل این مادر است تا ایمان به وحی الهی آورد و این حادثه بزرگ را تحمل کند.

## ♣ دیدگاه عرفانی ابن عربی

مادر موسی با موسی چنان کرد (او را در تابوت نهاد) به علت ترس از دست غاصب که فرعون باشد مبادا فرزندش را دستگیر و بازداشت کند برای ذبح نمودن و حال آنکه مادر به او می نگرد (یعنی از بیم آنکه در پیش چشم مادر موسی را ذبح کنند). باینکه به او وحی هم شد که خداوند به او الهام فرمود که خود بدان آگاه نبود و در خویشتن یافت که موسی را شیر می دهد که مرضعه و مربیه اوست و چون درباره او ترس نمود او را در دریا انداخت و ضرب المثل است که: «عینٌ لا تری. قلبٌ لا یفجع». (یعنی در مثل گویند چشم که نبیند دل دردناک نمی شود).

1- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص 548

2- طباطبایی، ترجمه المیزان، ج 16، ص 14

ص: 94

پس درباره او خوفی که به چشم دیده شود نداشت و حزنی که به رؤیت بصر باشد نداشت و ظن غالب او این بود. (یعنی ظن بالله او) این بود که خداوند موسی را به او برمی گرداند؛ چون حسن ظن بالله داشت و به این ظن به سر برد و رجاء مقابل خوف و یأس است و چون بدان الهام شد گفت شاید این همان رسولی باشد که فرعون و قبط بر دست او هلاک می شوند و به این توهم و ظن به سر برد و مسرور زیست؛ این کلمات اشاره است به آیه کریمه اول سوره قصص. خداوند فرمود: (وَ أَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّ مُوسَىٰ ... ) (قصص : 7)؛ و این توهم و ظن به نظر و نسبت به مادر موسی است نه به نظر و نسبت به نفس الامر چه اینکه این توهم و ظن مادر موسی نسبت به واقع و نفس الامر، علم است، این جمله بسیار بلند است که ممکن





است یک حقیقت را نسبت به عوالم، اسماء گوناگون باشد و یک امر کلی نسبت به مظاهر به القاب و اوصاف مختلف در آید مثلاً ادراک، علم است و معنی فارسی ادراک، یافتن است و انسان آنچه را که یافت بدان دانا می شود که دانایی آگاهی است. لذا علم به خبر تعبیر شد. (1)

مُلاى رومی گوید:

جان نباشد جز خبر در آزمون

هر که را افزون خبر جانش فزون

جان ما از جان حیوان بیشتر

از چه زان رو که فزون دارد خبر

غرض این است علم که ادراک است و از یک شخص انسان است، به لحاظ مدارک که مظاهر و مقامات ادراک اند در یک موطن مبصر است و در موطن دیگر مسموع است و در موطن دیگر مذوق است و در موطن دیگر مشموم و ملموس و هکذا و همه این ها در موطن عالی صقع نفس انسانی یک علم و یک ادراک اند.

توهم و ظن مادر موسی نسبت به واقع این چنین است که واقع آن علم است و در این موطن، توهم و ظن.

به دریا افکندن موسی از زبان شاعران برجسته ایرانی

مادر موسی چو موسی را به نیل



در فکند از گفته ی رب جلیل  
خود ز ساحل کرد با حسرت نگاه  
گفت کای فرزند خرد بی گناه  
گر فراموش کند لطف خدای  
چون رهی زین کشتی بی ناخدای  
گر نیارد ایزد پاکت به یاد  
آب و خاکت را دهد ناگه به باد  
وحی آمد کاین چه فکر باطل است  
رهرو ما اینک اندر منزل است  
پرده ی شک را بینداز میان  
تا ببینی سود کردی یا زیان  
ما گرفتیم آنچه را انداختی  
دست حق را دیدی و نشناختی  
در تو نهاد عشق و مهر مادری است  
شیوه ی ما عدل و بنده پروری است



نیست بازی کار حق، خود را مباز

آنچه بردیم از تو، باز آریم باز

سطح آب از گاهوارش خوش تر است

دایه اش سیلاب و موجش مادر است

---

1- حسن زاده آملی، ممد الهمم، ص 554

ص:95

ما که دشمن را چنین می پروریم

دوستان را از نظر چون می بریم

آنکه با نمرود این احسان کند

ظلم، کی با موسی عمران کند (1)

گرچه موسی به سوی نیل شدی

نیل چون پر جبرئیل شدی

سفل نیل آب داد تا سر او

از نشان سفال چاکر او



مصلحت را زبهر عالم داد

هرچه گوشش ستد زبانش داد (2)

در آب افکن چو مهد موسی

اینجان ما را چون جان مایی

تا کش نیابد فرعون ملعون

نی آن عونان اندر دغایی

در آب رقصان مهد لطیفش

از خوف رسته وز بی نوایی

فرعون او را نشناسد اکنون

کز راه آب کرد او ارتقایی

تو میر آبی و آن آب قائم

داد و دهش را دائم سزایی

در خانه موسی در خوف جان بود

در آب بودش امن بقایی

هر چیز زنده از آب باشد

کتاب است مارا نقل سمایی (3)

نگه دارد از تاب آتش خلیل

چو تابوت موسی ز غرقاب نیل (4)

خرد نایمن است از طبع، از آن حرزش کنم حیرت

چو موسی زنده در تابوت از آن دارم به زندانش

خرد بر راه طبع آید که مهد نفس موسی را

گذر بر خیل فرعون است و ناچار است از ایشانش (5)

### قسمت هفتم: موسی در دامان دشمن

در کتب تاریخی و روایی آمده است:

ایام بهار بود، دشت و دمن پر از سبزه و گل شده و شکوفه های درختان طراوت و شادابی خاصی به طبیعت بخشیده بود. کاخ فرعون نیز در جوار این طبیعت روح انگیز و در کنار رود نیل قرار داشت؛ و فرعون از آنجا که می گفت (أنا ربُّکُمُ الأعلى): (من خدای برتر شما هستم) و این آب نیل مال من است و تا زمانی که این آب جریان دارد من هم خدا هستم [یعنی برای همیشه] کاخ خود را نیز در کنار آن و قسمتی از آن را روی آن بنا کرد، خداوند به زودی جواب دندان شکنی به او داد و به او فهماند: ای

2- دیوان حدیقه سنایی، ص 199

3- کلیات شمس، ص 1245

4- بوستان سعدی، ص 112، شعر به سبک تلمیح است

5- دیوان خاقانی، ص 159، شعر به سبک تلمیح و رنگ و بوی عرفانی دارد

ص: 96

فرعونى که ادعای خدایى می کنی چرا قدرت ندادی فرزند پسر بیاوری تا جانشینت شود؟! و اینکه آسیه از فرعون باردار نشد نیز یک معجزه دیگر و سر الهی است که جای دقت دارد و تنها آسیه از همسرش (فرعون) می خواهد که برای او در کنار این طبیعت زیبا، کلبه ای برپا کند تا در این ایام به تماشای آیات الهی پردازد. (1) زیرا دیدن مناظر سبز بهاری، زنگار دل بیننده را می زداید و انسان را به تفکر در کیفیت زنده شدن مردگان وا می دارد.

فرعون، خواسته ی همسر خود را اجابت کرد. روزی آسیه و فرعون در این کلبه نشسته، به تماشای طبیعت و آب نیلگون نیل مشغول بودند و هر کدام با دید خاص خود به این مناظر نگاه می کردند. فرعون، مغرورانه در این فکر بود که امروز، همه ی روی زمین زیر پر ماست و در مقابل، همسرش (آسیه) غرق تفکر در عظمت و قدرت خدای یگانه است. در این هنگام شیئی را بر روی امواج رود نیل مشاهده کردند که امواج آب، آن را بالا و پایین کرده، به طرف جایگاه آنان نزدیک می کند. به دستور فرعون بی درنگ آن سبد را گرفتند و نزد فرعون و همسرش آوردند.

- آسیه ناگاه چشمش به نوزادی نورانی افتاد که هرگز کسی را به زیبایی و ملاحظت او ندیده بود. از صورتش نور نبوی می درخشید. (2) و هر بیننده ای را مجذوب خود می ساخت. همان لحظه محبت موسی در قلب آسیه جای گرفت.

- وقتی که فرعون او را دید، خشمگین شد و گفت: «چرا این پسر کشته نشده است؟!» اطرافیان فرعون گفتند: «به گمان ما این کودک همان است که سبب واژگونی تخت و تاج تو خواهد شد. فرمان بده او را به دریا اندازند.»

- آسیه گفت: این پسر از بچه های این سال نیست و تو فرمان داده ای که پسرهای نوزاد این سال را بکشند. بگذار این کودک بماند. شاید نور چشم من و شما شود و برایمان مفید باشد و پسرمان شود.

- آسیه دارای ضمیری پاک بود که شایستگی و لیاقت هدایت را داشت، همین که او یک گام در مسیر حق برداشت و به فرعون گفت: او را نکش تا مایه ی روشنی چشم من و تو شود، خداوند چشمه های حکمت را در قلبش جاری کرد و هدایتش را از او دریغ نکرد و وی را به صراط حق، راهنمایی کرد، ولی فرعون که در ضمیر او جز پلیدی و غرور نیست، هرگز به این شایستگی دست پیدا نکرد. به همین خاطر وقتی آسیه به او گفت: موسی مایه ی روشنی چشم من و تو خواهد شد.

- در پاسخ می گوید: روشنی چشم تو بس است، مرا به این چشم روشنی نیازی نیست.

- (\*) پیامبر فرمودند: «اگر فرعون بمانند آسیه از صمیم قلب آرزو می کرد که موسی به مثابه فرزند آن ها باشد خداوند نیز او را هدایت می نمود. ولی خداوند این هدایت را بر او حرام کرد» (3)

1- عروسی حویزی، تفسیر کنز الدقایق، ج 7، ص 406

2- ابن کثیر، البدایه و النهایه، جزء اول، ص 277

3- اقتباس از بحار، ج 13، صص 54 - 55؛ طبری، تاریخ طبری، ج 1، ص 435

در قرآن آمده است:

1- «(هنگامی که مادر به فرمان خدا او را به دریا افکند) خاندان فرعون او را از آب گرفتند تا سرانجام دشمن آنان و مایه اندوهشان گردد! مسلماً فرعون و هامان و لشکریانشان خطا کار بودند. (\*) همسر فرعون (چون دید آن ها قصد کشتن کودک را دارند) گفت: «نور چشم من و توست! او را نکشید شاید برای ما مفید باشد، یا او را به عنوان پسر خود برگزینیم!» و آن ها نمی فهمیدند (که دشمن اصلی خود را در آغوش خویش می پروراند!)» (\*) (1)

پس فکند او را به دریا آن زمان

آل فرعونش گرفتند از مکان

بوده باشد تا مر آن ها را عدو

بر فزاید حزنشان پیوسته او

آنکه آن فرعون و هامان و جنود

از خطا کشتند هر طفلی که بود

یا بهر چیزی بدند از خاطین

چون نبدهشان عقل و ایمانی متین

زوجه فرعون گفت او را ببر





بر من و تو نور چشم است این پسر

مرو را نکشید شاید کانتفاع

باشد از وی بهر ما بی امتناع

قتل او نارید یعنی در نظر

کز چه از کشتن رها گشت این پسر

آنکه فرعون او فتاد اندر گمان

تا مبادا آنکه دید او باشد آن

آسیه زان گفت زین فکرت در

تا که باشد یار یا فرزند ما

آنکه فرزندی نبودش هیچ او

گفت گیریمش به فرزندی نکو

بی خبر بودند ایشان کان ولد

آتش اندر خانمان او زند (2)

بود نهری جاری از دریای نیل

بر سر او باغ فرعون محیل



برد آن صندوق را آب اندر آن

مد آن بر خشم فرعون از مکان

بر گرفتند و درش کردند باز

آکودکی دیدند در وی دلنواز

مهری از اوشان به قلب اندر فتاد

بر تو بر دل ها فکندم این و داد

تخم مهرت را به دل ها کاشتیم

هرکست را بر محبت داشتیم

زوجه فرعونت اندر پیش خود

پرورش می داد زان مهرش که بد

تخم مهرت را به دل ها کاشتیم

هرکست را بر محبت داشتیم (3)

(\*)

آری آن ها در همه چیز خطاکار بودند، چه خطایی از این برتر که راه حق و عدالت را گذارده پایه های حکومت خود را بر ظلم و جور و شرک بنا نموده بودند؟ و چه خطایی



از این روشن تر که آن ها هزاران طفل را سر بریدند تا کلیم الله را نابود کنند، ولی خداوند او را به دست خودشان سپرد و گفت: بگیری و این دشمنان را پرورش دهید و بزرگ کنید!

1- قصص : 8-9 (فَالْتَقَطَهُ آلُ فِرْعَوْنَ لِيَكُونَ لَهُمْ عَدُوًّا وَحَزَنًا إِنَّ فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَجُنودَهُمَا كَانُوا خَاطِئِينَ) (\*) وَقَالَتُ امْرَأَتُ فِرْعَوْنَ قُرَّتُ عَيْنِي لِي وَلَكَ لَا تَقْتُلُوهُ عَسَىٰ أَنْ يَنْفَعَنَا أَوْ نَتَّخِذَهُ وَلَدًا وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ )

2- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص 547

3- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص 456

ص: 98

نکته ها

♣ (التقط)

از ماده «التقاط» در اصل به معنی رسیدن به چیزی بی تلاش و کوشش است و اینکه به اشیاء گم شده ای که انسان پیدا می کند، «لقطه» می گویند نیز به همین جهت است.

♣ (لام) در (لیکون)

«لام عاقبت» است نه «لام علت» و لطافت این تعبیر در همین است که خدا می خواهد قدرت خود را نشان دهد که چگونه این گروه را که تمام نیروهای خود را برای کشتن پسران بنی اسرائیل بسیج کرده بودند وادار می کند که همان کسی را که این همه مقدمات برای نابودی او است چون جان شیرین در برگیرند و پرورش دهند!

♣ (آل فرعون)

نشان می دهد که: نه یک نفر بلکه گروهی از فرعونیان برای گرفتن صندوق از آب شرکت کردند و این شاهد بر آن است که چنین انتظاری را داشتند بر اساس آن خواب فرعون.

♣ فرق «خاطی» و «مخطی»

«راغب» در «مفردات» می گوید: خاطی به کسی اطلاق می شود که بخواهد کاری را بکند که آن را کار خوبی نمی داند هم چنانکه در قرآن فرموده: «إِنْ قَتَلْتَهُمْ كَانَ خِطَاً كَبِيراً» و فرموده: «وَإِنْ كُنَّا لَخَاطِئِينَ»

به خلاف مخطی، که در مورد کسی استعمال می شود که بخواهد کاری را انجام دهد که آن را کار خوبی می داند، ولی صحیح از آب در نمی آید و اسم مصدر آن خطا- به دو فتحه- است و در قرآن آمده: «وَمَنْ قَتَلَ مُؤْمِناً خِطَاً» و معنای جامع بین این دو لفظ عدول از جهت است. (1)

♣ جمله (هُمَّ لَا يَشْعُرُونَ)

آری آن هانمی دانستند که فرمان نافذ الهی و مشیت شکست ناپذیر خداوند بر این قرار گرفته است که این نوزاد را در مهم ترین کانون خطر پرورش دهد و هیچ کس را یارای مخالفت با این اراده و مشیت نیست!

مرحوم طبرسی (ره) این احتمال را بعید نمی داند که تکرار این جمله در آیات قبل و اینجا درباره فرعون برای اشاره به این حقیقت باشد او که تا این اندازه از مسائل بی خبر بود چگونه دعوی الوهیت می کرد؟



- چگونه می خواست با اراده پروردگار و مشیت الهی بجنگد؟

♣ مقدمات حفظ موسی

- ایمان و زیبایی آسیه.

- ازدواج فرعون با آسیه.

- بچه دار نشدن آسیه.

- دستور خود فرعون به انداختن نوزادان پسر در رود نیل. (که در قسمت دهم به آن اشاره کردیم)

- تفریح در ایام بهار در کنار نیل و آرامش و طمأنینه خاصی که فرعون در اثر تفریح در آن ایام داشت.

- ملاحظت و جذابیت خاصی که خداوند در سیمای موسی قرار داده بود.

- علاقه ای که فرعون به آسیه داشت و اصرار او را رد نکرد.

---

1- راغب، مفردات، ماده «خطأ».

ص: 99

- شاید جثه ی بدنی موسی بزرگ تر از سه ماه نشان می داده و سبب شده فرعون و آسیه فکر کنند این پسر سال گذشته به دنیا آمده، با وجود اینکه موسی در شش ماه و چند روزگی

به دنیا آمد تا اثر حاملگی مادرش نمایان نشود و مأمورین از به دنیا آمدن آن خبردار نشوند.

(1)

♣ دیدگاه عرفانی ابن عربی

ایشان در مورد نامیدن موسی توسط آسیه و سخن آسیه که شاید موسی نور چشم آن ها شود

می گوید: (2)

و چون آل فرعون، موسی را در دریا نزد شجره یافتند آسیه او را موسی نامید زیرا (مو) در لغت قبطی به معنی ماء و (سی) در لغت آنان به معنی شجره است.

لذا او را همان طور که در میان آب نزد شجره یافتند موسی نامیدند یعنی یافته شده نزد آب و درخت چه اینکه تابوت در دریا نزد شجر ایستاد.

چون فصوص و فتوحات و دیگر کتب اهل کشف و شهود تفسیر انفسی قرآن کریم است، نیز در تأویل این آیه و بیان شیخ گفته شد که مراد از آل فرعون قوای طبیعی هیولانیه است و شجره جمعیت حیوانیه به اصول و فروع و شعب و أغصان است و ثمره این شجره انسان است که آسیه یعنی طبیعت او را موسی نامیده است که موسی و فرعون خارج حکایتی از موسی و فرعون نفس ناطقه کلیه انسانی و طبیعت جسمانی هیولانی اوست.

عارف رومی بر این مبنا در دفتر سوم مثنوی گوید:

موسی و فرعون در هستی توست باید این دو خصم را در خویش جست

فرعون اراده کرد که او را بکشد، زن او که به نطق الهی گویا بود، زیرا خداوند او را برای کمال خلق کرده بود چنانکه رسول شهادت داد برای او مریم بنت عمران به کمالی که برای مردان است.

رسول فرمود: «کملت من النساء أربع مریم بنت عمران و آسیه امرأه فرعون و خدیجه و فاطمه»؛ و آنکه درباره حضرت مریم شیخ گفته است به کمالی که برای مردان است از این جهت است که خداوند در قرآن فرمود (وَ كَانَتْ مِنَ الْقَانِتِينَ) و نفرمود «من القانتات».

پس زن فرعون، به فرعون در حق موسی گفت، موسی نورچشم من و توست.

در موسی نورچشم آسیه بود به کمالی که برای او حاصل شد و نورچشم فرعون بود به سبب ایمانی که خداوند تعالی به فرعون در هنگام غرق شدنش عطا فرمود؛ و حق تعالی آسیه را طاهر و مطهر قبض نمود که هیچ خبث و پلیدی در او نبود، زیرا خداوند او را قبض نمود در زمانی که ایمان آورد، پیش از آنکه گناهی کسب کند و خداوند او را آیت قرارداد بنا بر عنایتش بر هر کسی که می خواهد تا اینکه هیچ کس از رحمت حق سبحانه مأیوس نشود. (إِنَّهُ لَا يِيَّاسُ مِنْ رُوحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ) (یوسف: 87). پس اگر فرعون، از زمره ی کسانی بود که ناامید بودند، مبادرت به ایمان نمی کرد.

1- از جمله معجزات و کرامات آن حضرت نیز این بوده که در قبل از سه سالگی اعتقاد به وحدانیت خدا و نبوت ابراهیم و. داشته و به این راحتی تکلم کرده و از حضرت زهرا (س) نقل شده است که: رشد حضرت موسی در یک روز، برابر رشد یک ماهه ی دیگر کودکان بوده است. (شیخ صدوق، أمالی، ص 475)

2- حسن زاده آملی، ممد الهمم، صص 548-545

غرض آن جناب این است که خداوند سبحان در این آیه به طور صریح و محکم فرمود که (لَا يَبَاسُ مِنْ رُوحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ) بنابراین کافر چون ناامید از رحمت خداوند است هیچ گاه طلب رحمت از خداوند نمی کند و لو اینکه هزار بار در دریا غرق شود.

و خداوند سبحان در سوره یونس آیه 98 فرمود: (إِنَّ الَّذِينَ حَقَّتْ عَلَيْهِمْ كَلِمَتُ رَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ وَلَوْ جَاءَتْهُمْ كُلُّ آيَةٍ حَتَّى يَرَوْا الْعَذَابَ الْأَلِيمَ) (یونس: 97) و پس از چند آیه فرمود: (وَمَا كَانَ لِنَفْسٍ أَنْ تُؤْمِنَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَيَجْعَلُ الرَّجْسَ عَلَى الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ) (یونس: 100) کفر رجس است که فرعون از آن مبرا شد که ایمان آورد و ایمانش مطابق همین آیه باذن الله بود و مطابق آیه قبل آیس از رحمت حق نبود. پس در حال غرق کافر نبود و خداوند به او فرمود: (الآنَ وَقَدْ عَصَيْتَ قَبْلُ وَكُنْتَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ) (یونس: 91) که در آیه قبل از آن حکایت فرمود که چون غرق او را دریافت گفت: به خدایی که بنی اسرائیل به او ایمان آوردند ایمان آوردم و من از مسلمینم و خداوند در آیه (الآنَ وَقَدْ عَصَيْتَ قَبْلُ) هنگامی که فرعون توجه به حق نمود و به او ایمان آورد، نوع عتابی فرمود و این منافی با صحت ایمان او نیست. پس فرعون مانند ابوجهل کافر اصیل نبود که به هیچ وجه ایمان نیاورده است.

پس موسی آن چنان بود که زن فرعون در مورد وی گفت: (قُرَّتْ عَيْنِي لِي وَ لَكَ لَا تَقْتُلُوهُ عَسَى أَنْ يَنْفَعَنَا) (قصص: 9) او را نکشید شاید به ما نفع برساند و همچنین واقع شد که خداوند به وجود موسی فرعون و زنش را نفع رساند.

در مقام توحید باید این چنین گفت که شیخ گفت و لکن می شود از جانب زن فرعون عذرخواهی کرد که او نمی توانست در مقابل فرعون، اسم خدا را ببرد، لذا نفع را به صورت





خطابه و اقناع به موسی نسبت داد. هرچند که فرعون و زنش آگاه نبودند که او پیغمبری است که هلاک فرعون و آل فرعون بر دست او یعنی موسی است.

• اشعار دیگر شعرای برجسته ایرانی

کلیمکی که به دریا فکند مادر او

ز بیم فرعون، آن بدسرشت دل چو قار

نه بر کشیدش فرعون از آب و از شفقت

به یک زمان ننهادش همی فرو ز کنار

کسی کش از پی ملک ایزد آفریده بود

ز چاه بر گاه آردش بخت یوسف وار (1)

باز موسی را نگر ز آغاز عهد

دایه فرعون و شده تابوت مهد (2)

---

1- ابوحنیفه اسکافی

2- عطار، منطق الطیر، ص 3

زنان درباری همه جمع شدند و کودک را تماشا کردند؛ آنان از اینکه آسیه (ملکه ی مصر) کودکی را به فرزندخواندگی انتخاب کرده بود، خوشحال و مسرور بودند و به او پیشنهاد کردند که بهتر است اسمی برای او انتخاب کنی.

آسیه گفت: نام او را موسی می گذاریم چون این کودک بین آب و درخت پیدا شده است. پس از آن دستور داد تا گهواره ای از طلای مشبک برای او ساخته و از او مراقبت و نگهداری کردند. (1) آسیه همچنان نسبت به فرعون، لطف و محبت می کرد و عواطف و احساسات او را تحریک می کرد تا هوای کشتن موسی را از سر بیرون کند. از طرف دیگر بچه شدیداً گرسنه است و مدتی که بر روی آب بوده، چیزی نخورده.

طبیعی است نوزاد شیرخوار چند ساعت که می گذرد، گرسنه می شود، گریه می کند، بیتابی می کند، باید دایه ای برای او جستجو کرد، بخصوص که ملکه مصر سخت به آن دل بسته و چون جان شیرینش دوست می دارد!

آسیه دستور داد تا دایه ای برای شیر دادن کودک بیاورند، مأموران حرکت کردند و دربه در دنبال دایه می گردند، اما عجیب اینکه پستان هیچ دایه ای را نمی گیرد؛ شاید از دیدن قیافه آن ها وحشت می کند و یا طعم شیرش آنکه با ذائقه او آشنا نیست تلخ و نامطلوب جلوه می کند، گویی می خواهد خود را از دامان دایه ها پرتاب کند این همان تحریم تکوینی الهی بود که همه دایه ها را بر او حرام کرده بود.

در قرآن آمده است:

1- «شیر مادران دیگر را بر موسی حرام کردیم» (2)

ما بر او کردیم هر شیری حرام

هیچ پستانی نگرفت او به کام

پیش از آنکه آید آنجا خواهرش

واقف از احوال گردد یکسرش (3)

کودک لحظه به لحظه گرسنه تر و بیتاب تر می شود پی در پی گریه می کند و سروصدای او در درون قصر فرعون می پیچید و قلب ملکه را به لرزه درمی آورد. مأمورین بر تلاش خود می افزایند. [کودکی که سه ماه در سکوت نزد مادرش شیر می خورد اکنون به گریه درآمده و قصر فرعون را روی سرش می گذارد و معجزه ای دیگر به وقوع می آید و اینکه شیر همه ی زنان شیرده (که دختر به دنیا آورده بودند) به این کودک حرام می شود تا کودک به خاطر وعده ای که خدا به مادرش داده بود که او را به تو باز می گردانیم، تحقق یابد] گویا موسی از پس این صف طویل دایگان، انتظار قدوم مادر محزون و غم دیده ی خود را می کشد.

نکته ها

♣ (حَرْمَنَا)

از تحریم است، که در این آیه به معنای حرام شرعی نیست، بلکه به معنای تحریم تکوینی است و معنایش این است که: ما او را طوری کردیم که از احدی پستان قبول نکرد و از مکیدن پستان زنان امتناع ورزید. (4)

1- راجی قمی، آخرین گفتارها در پایان زندگی، ج 1، ص 110

2- قصص : 12 (و حَرْمَنَا عَلَيْهِ الْمَرَاضِعُ مِنْ قَبْلِ)

3- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص 548

4- طباطبایی، ترجمه المیزان، ج 16، ص 16

ص: 102

بعضی گفته اند این تحریم تکوینی شیرهای دیگران برای موسی به خاطر این بود که خدا نمی خواست از شیرهایی که آلوده به حرام، آلوده به اموال دزدی و جنایت و رشوه و غضب حقوق دیگران است این پیامبر پاک بنوشد، او باید از شیر پاکی همچون شیر مادرش تغذیه کند تا بتواند بر ضد ناپاکی ها قیام کند و با ناپاکان بستیزد.

♣ دیدگاه عرفانی ابن عربی

ایشان در مورد حرام شدن شیر زنان مرضعه بر موسی و رفع اندوه از مادر موسی می گوید:

(1)

چون خداوند، موسی را از فرعون حفظ کرد دل مادر موسی از اندوهی که به او رسیده بود فارغ و آسوده شد. سپس خداوند همه شیرده ها را بر او حرام گردانید تا به پستان مادرش اقبال کرد و مادرش او را شیر داد تا خداوند سرورش را به این شیر دادن به فرزندش کامل گرداند. این چنین است علم شرایع چنانکه در فصوص پیش دانسته شد شیر صورت علم است، که شیر غذای انسان است. علم نیز غذای انسان است و غذا مطلقاً مظهر اسم حی است.

غرض اینکه همان طور که در موسی همه مراضع حرام شد مگر شیر مادرش، همچنین پیروی از شریعت دیگران حرام شده است مگر شریعت خودش. چنانکه خداوند سبحان فرمود: (لِكُلِّ جَعَلْنَا مِنْكُمْ شِرْعَةً وَ مَنَاجَاً) (مائده: 48) پس آن اصلی که موسی از آنجا به این نشئه عنصریه آمده است غذای اوست. که غذا نمی گیرد مگر از اصل خود. چنانکه شاخه درخت



غذا نمی گیرد مگر از اصل خود؛ پس خداوند از این معنی کنایه فرمود که مراضع را بر او حرام گردانیدیم. (یعنی او را شریعتی و علم شریعتی دادیم). چه مادر حقیقی کسی است که او را شیر می دهد- یعنی غذای انسانی و روحانی- نه کسی که او را زاییده است. زیرا مادر ولادت (ام ولادت یعنی مادری که زاییده است) ولد را حمل نموده است بنا بر جهت امانت و فرزند از مادر متکون شد و از دم طمث مادر تغذی کرده است بدون اینکه مادر اراده ای داشته باشد در این تغذی طفل تا اینکه مادر بر فرزند امتنانی نداشته باشد، زیرا آنچه را که جنین تغذی کرد، اگر تغذی به آن نکند و از مادر هم خارج نشود.

هر آینه آن خون کشنده مادر و بیمار کننده اوست. پس جنین بر مادر خود منت دارد از اینکه به آن دم (خون) تغذی کرد و مادر را از ضرری که اگر دم را نگه می داشت و خارج نمی نمود حفظ گردانید و مرضعه این چنین نیست؛ زیرا مرضعه به شیر دادن فرزند قاصد حیات او ابقای اوست. پس خداوند غذا را برای موسی در امّ ولادتش یعنی مادرش قرارداد تا زنی را بر او فضل نباشد مگر مادر زادش تا ایضاً به تربیت فرزندش چشمش روشن شود (یعنی علاوه بر آنکه به فرزندش رسید و خوشحال شد خوشحالی حضانت و تربیت فرزندش را هم بیابد) و نشو نمای فرزندش را در دامن خود مشاهده کند و اندوهگین نشود.

۷ در تورات آمده است: (2)

- موسی به دنیا آمد و زمانی که زیبایی او برای مادرش روشن گشت، سه ماه او را از دید مردم پنهان کرد، اما این پرده پوشی نمی توانست بیش از آن ادامه یابد، پس از نی (گیاه پاپیروس) سبدي ساخت و آن را قیراندود کرد تا آب داخل آن نرود، سپس پسرش را در آن گذاشت و آن را در میان نیزارهای رود نیل رها ساخت. ولی خواهر آن کودک از دور مراقب بود تا ببیند چه بر سر او می آید. (3)



- 1- حسن زاده آملی، ممد الهمم، ص 554
- 2- سفر خروج، اصحاح 2، آیات 1-10
- 3- این مطلب تقریباً با آیات قرآن سازگاری دارد ولی اینکه 3 ماه از دید مردم پنهان داشته و الله اعلم.

ص: 103

- در همین هنگام دختر فرعون (انیسا) برای آب تنی به کنار رودخانه آمد.
- دو کنیز او هم در اطراف رودخانه به گشت پرداختند، دختر فرعون ناگهان چشمش به سبد افتاد، پس یکی از کنیزان را فرستاد تا آن سبد را از آب بگیرد.
- هنگامی که سرپوش سبد را برداشت چشمش به کودکی گریان افتاد و دلش به حال او سوخت و گفت: این بچه باید متعلق به عبرانی ها باشد.
- همان وقت خواهر کودک نزد دختر فرعون رفت و پرسید: «آیا می خواهید بروم و یکی از زنان شیرده عبرانی را بیاورم تا به این کودک شیردهد؟» دختر فرعون (انیسا) پاسخ داد: برو. خواهر کودک به خانه شتافت و مادرش را آورد.
- دختر فرعون به آن زن گفت: «این کودک را به خانه ات ببر و او را شیر بده و برای من بزرگش کن و من برای این کار به تو مزد می دهم.»
- پس آن زن کودک خود را به خانه برد و به شیر دادن و پرورش او پرداخت.

- وقتی کودک بزرگ شد، مادرش او را پیش دختر فرعون برد، دختر فرعون او را به فرزندی قبول کرد و او را موسی علیه السلام (از آب گرفته شده) نامید. (1)

نکته ها

♣ عبریان (موشه) moshe که مشتق شده از مشاه به معنای إنتشل (کشیدن) است و موسی (از آب کشیده یا گرفته شده) نامیده اند. چون او را از نهر و در میان آب و نیزار و درخت گرفتند و آب به زبان عبری (مو) و درخت به زبان عبری (شا) بوده.

1- این مطالب تا حدودی با روایات و قران ناهماهنگ است از آن جهت که: - 1- آسیه همسر فرعون در کنار رود نیل نوزاد را می بیند و از آب می گیرد و نام او را موسی (از آب گرفته می نهد) 2- فرعون دختر نداشت و اصلاً به اذن پروردگار صاحب فرزند نمی شد چراکه وقتی آسیه موسی را می بیند به فرعون می گوید: او را نکشیم شاید فرزند و مایه چشم روشنی ما شود؛ و اصل حکمت ازدواج آسیه یک زن زیبا و مؤمن با فرعون تنها به جهت حفظ و نگهداری موسی و جلوگیری از کشتن او در مراحل مختلف بود نه اینکه از صلب یک کافر که ادعای خدایی می کرد در رحم یک زن باایمان نطفه ای بسته شود. فرعون نیز تنها به جهت کامروایی خود آسیه را دوست داشت چراکه وقتی به ایمان او پی برد و دید همسرش او را تأیید نمی کند و به خدایی قبول ندارد او را نیز همچون ساحران که ایمان آورده بودند از جرگه ی خویش خارج کرد و به شهادت رساند؛ و اینکه در برخی کتب مانند (نهایه الأرب، ج 8، ص 182) ذکر شده دختر فرعون بیماری برص داشت و کاهنان و طبیبان شفای آن را آب دهان موسی دانسته بودند و به فرعون گفته بودند یک نوزاد روی نیل ظاهر می شود و شفای دخترت به دست اوست نیز به خودی خود باطل است

زیرا همان طور که گفتیم فرعون فرزند نداشت و اعتقادی به شفا گرفتن نداشت چون خود را خدا می دانست چه برسد به اینکه آب دهان یک نوزاد شفا باشد و همین مسئله باعث می شد بیشتر به این نوزاد شک کند و نابودش کند؛ بنابراین مطالب بی اساسی که در برخی کتب ذکر شده و هیچ سند معتبری ندارد و با قرآن سازگاری ندارد را نمی توان پذیرفت و باید به سفارش خود اهل بیت ع این روایات را به دیوار کوبید. 3- آسیه با مادر موسی ملاقات کرد و به او پیشنهاد داد تا در قصر بماند و از کودکش مراقبت کند و به او شیر دهد و بدین وسیله یوکابد نیز از زندگی فقیرانه نجات پیدا کرد و در رفاه با همسر و دخترش در قصر زندگی کرد. 4- و گویا هارون برادر کوچک تر موسی ع که حدود 4 سال کوچک تر بوده به اذن الهی به دنیا می آید وهم رکاب برادرش می شود و روزی هر دو به دعوت فرعون می پردازند.

ص: 104

این تصویر نقشه ای از مسیر جریان رود نیل در مصر است





تصویر ازابه ای با چرخ مخصوص بر دیواره یک مقبره که نمونه آن  
در دریای سرخ پیدا شده است



## قسمت نهم: پیگیری کلثوم (خواهر موسی) از ماجراهای قصر فرعون و بازگشتن موسی به آغوش مادرش

کلثوم از فاصله ی زیادی به جستجو پرداخت تا مأموران او را نییند و از ماجرای قصر و اینکه آن ها به دنبال دایه هستند مطلع شد. (1)

در قرآن آمده است:

1- و خواهرش (که بیتابی مأموران را برای پیدا کردن دایه مشاهده کرد) گفت: «آیا شمارا به خانواده ای راهنمایی کنم که می توانند این نوزاد را برای شما کفالت کنند و خیرخواه او باشند؟!» (2)

2- خواهرت (در نزدیکی کاخ فرعون) راه می رفت و می گفت: «آیا کسی را به شما نشان دهم که این نوزاد را کفالت می کند (و دایه خوبی برای او خواهد بود)؟!» (3)

3- و خداوند می فرماید: «ما او را به مادرش بازگردانیم تا چشمش روشن شود و غمگین نباشد و بداند که وعده الهی حق است ولی بیشتر آنان نمی دانند!» (4)

4- «پس تو را به مادرت بازگردانیم تا چشمش به تو روشن شود و غمگین نگردد!...» (5)

گفت آیا ره نمایم بر شما

سوی اهل خانه صاحب و لا

تا بدین کودک شوند ایشان کفیل

نیک خواه او بوند از هر قبیل



پس بگفتند آور او را نک برش

رفت و گفت و برد آنجا مادرش

رد به سوی مادرش کردیم ما

بعد روزی کی تقرّ عینها

نی خورد اندوه و داند آنکه حق

وعده اش حق است و دارد ما صدق

لیک بسیاری ندانستند آن

غرق چون بودند در وهم و گمان (6)

یاد کن وقتی که آمد خواهرت

بر تجسس سوی ایشان یکسرت

و آن چنان بود که چون صندوق را

مادرش افکند در نیل ازقضا

خواهرش رفت از عقب تا بیند آن

در کجا با آب خواهد شد روان

دید رفت اندر سرای شاه او



رفت در پی هم بدان درگاه او

1- اسم خواهر موسی (ع) بر اساس این روایت هست: تُوَفِّيتُ خَدِيجَهُ بَعْدَ أَبِي طَالِبٍ بِأَيَّامٍ وَ لَمَّا مَرَضَتْ مَرَضَهَا الَّذِي تُوَفِّيتُ فِيهِ دَخَلَ عَلَيْهَا رَسُولُ اللَّهِ فَقَالَ لَهَا بِالْكَرِهِ مِنِّي مَا أَرَى مِنْكَ يَا خَدِيجَهُ وَقَدْ يَجْعَلُ اللَّهُ فِي الْكَرِهِ خَيْرًا كَثِيرًا أَمَا عَلِمْتَ أَنَّ اللَّهَ قَدْ زَوَّجَنِي مَعَكَ فِي الْجَنَّةِ مَرِيْمَ بِنْتَ عِمْرَانَ وَ كَلْتُمِ أُخْتَ مُوسَى وَ آسِيَةَ امْرَأَةَ فِرْعَوْنَ (مجلسی، بحارالانوار، ج 19، ص 20، باب 5)

2- قصص : 12 (فَقَالَتْ هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ أَهْلِ بَيْتٍ يَكْفُلُونَهُ لَكُمْ وَ هُمْ لَهُ نَاصِحُونَ )

3- طه: 40 (إِذْ تَمْشِي أُخْتُكَ فَتَقُولُ هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ مَن يَكْفُلُهُ...)

4- قصص : 13 (فَرَدَدْنَاهُ إِلَىٰ أُمِّهِ كَيْ تَقَرَّ عَيْنُهَا وَ لَا تَحْزَنَ وَ لَتَعْلَمَنَّ أَنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَ لَا يَكُنَّ أَكْثَرَهُمْ لَّا يَعْلَمُونَ )

5- طه: 40 (فَرَجَعْنَاكَ إِلَىٰ أُمِّكَ كَيْ تَقَرَّ عَيْنُهَا وَ لَا تَحْزَنَ...)

6- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص : 548

ص: 106

گفت فرعون این مرا باشد پسر

آسیه بگرفت چون جانش ببر

دایه بهرش خواستند از هر مقام

شیر کس راهیچ نگرفت او به کام

خواهرش گفتا شمارا من دلیل



می شوم بر دایه کش گردد کفیل

آسیه گفت از کنی این با تو هم

من بسی از مال و زر احسان کنم

رفت و آگه کرد مادر را ز حال

برد او را سوی ایوان جلال

گفت زان حق بر وسیله خواهرت

باز گرداندم به سوی مادرت

کرده بودم آنکه با او وعده من

که رسانم سوی او بی رنج تن

نیست اندر وعده ما پس خلاف

نی کنم در وعده من با کس خلاف

پس رساندم زود من بر مادرت

دیده تا روشن کند بر منظرت

نه به جرانت شود اندوهناک

هم ننوشی تو به غیر از شیر پاک (1)

بعضی گفته اند: خدمتکاران مخصوص فرعون کودک را با خود از قصر بیرون آورده بودند تا دایه ای برای او جستجو کنند و درست در همین لحظات بود که خواهر موسی از دور برادر خود را دید. هامان (وزیر فرعون) زود متوجه شد و پرسید: آیا او کودک را می شناسد؟ کلثوم در پاسخ گفت: نه منظورم این است که این دایه از دوستان و خدمتگزاران فرعون است و می تواند به خوبی از او مراقبت کند. (2) سرانجام هامان پذیرفت و به او گفت: زود او را حاضر کن! کلثوم به سرعت خود را به مادر مضطرب و منتظرش رساند و او را برای شیر دادن فرزندش دعوت کرد. مادر، مات و مبهوت شد. خدایا چه می شنوم! مگر می شود در مرکز فرماندهی کشتار اطفال، کودکم را در آغوش گیرم و به سلامت شیردهم! خدایا شکرت. مادر سریع از جا بلند شد و راه قصر را در پیش گرفت و گویا در راه، ورد زبانش این است که: خدایا کمکم کن تا بتوانم بر احساسات مادرانه ام فائق آیم و چیزی نگویم که رازم فاش شود! وقتی به قصر فرعون رسید، با توکل قدم در کاخ گذاشت و جلو رفت. مأمورین یوکابد را به نزد آسیه و موسی آوردند، کودک تا بوی مادر را حس کرد، سخت به سینه ی او چسبید و با حرص و ولع شروع به مکیدن پستان مادر کرد؛ و طبق وعده ی خداوند که ما او را به تو باز می گردانیم، پس از سه روز فراق موسی و مادرش پایان یافت.

(\* در حدیثی از امام باقر علیه السلام می خوانیم که فرمود: «سه روز بیشتر طول نکشید که

خداوند نوزاد را به مادرش باز گرداند!» (3)

• شیر خوردن حضرت موسی

گفت که مادرت منم میل به دایگان مکن (4)

شیر چشید موسی از مادر خویش ناشتا

1- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص 456

2- طبرسی، ترجمه ی تفسیر مجمع البیان، ج 18، ص 169

3- قمی، تفسیر قمی، ج 2، ص 134

4- کلیات شمس، ص 688

ص: 107

نکته ها

♣ (تقر عینها)

«قره عین» معادل نور چشم است که در فارسی می گوئیم، کنایه از کسی که مایه سرور و خوشحالی است این تعبیر در اصل از کلمه قر (بر وزن حر) گرفته شده که به معنی سردی و خنکی است و از آنجا که معروف است (و بسیاری از مفسران به آن تصریح کرده اند) اشک شوق همواره خنک و اشک های غم و اندوه داغ و سوزان است، لذا قره عین به معنی چیزی است که مایه خنک شدن چشم انسان می شود، یعنی اشک شوق از دیدگان او فرومی ریزد و این کنایه زیبایی است از سرور و شادمانی»

وقتی فرعون یوکابد را دید و فهمید که موسی شیر او را قبول کرده به او گفت: آیا تو مادر واقعی طفل هستی؟ چرا در میان این همه زن تنها پستان تو را پذیرفت؟

یوکابد گفت ای پادشاه! به خاطر این است که من زنی خوشبو هستم و شیرم بسیار شیرین است تاکنون هیچ کودکی به من سپرده نشده مگر اینکه پستان مرا پذیرفته است! حاضران این سخن را تصدیق کردند و هر کدام هدیه و تحفه گران قیمتی به او دادند! (1) جالب اینکه مأمورین خوشحال شدند که وظیفه پیدا کردن دایه را به خوبی انجام دادند، غافل از اینکه

خدا کلثوم را نزد آن ها فرستاد و فکرشان به انجام مأموریت معطوف بود و بس خداوند نگذاشت که یوکابد احساسات خود را بروز دهد و دشمن بفهمد، شاید هم آسیه فهمید زیرا موسی با اشتیاق فراوان شیر او را می مکید و در آغوش هم خوشحال به نظر می آمدند. ولی چون آسیه مو من بود و از نژاد بنی اسرائیل بود آن را از فرعون مخفی کرد.

[عدم اطلاع دادن آسیه و قانع شدن فرعون و هامان از این سخن نیز معجزه ای دیگر است]

♣ آیا فرعونیان موسی را به مادر سپردند که او را شیر دهد و در خلال این کار، همه روز یا گاه گاه، کودک را به دربار فرعون بیاورد تا ملکه مصر دیداری از او تازه کند؟ آیا کودک را در دربار نگه داشتند و مادر موسی در فواصل معین می آمد و به او شیر می داد؟

خانواده ی فرعون پیشنهاد کردند که یوکابد در قصر بماند و دایگی موسی را به عهده گیرد اما یوکابد عذر آورده و گفت: من دارای شوهر و فرزندان خردسالی هستم که لازم است در کنار آن ها باشم و برایشان مادری کنم، آن ها بدون من نمی توانند نیازهای روزمره ی خود را تأمین کنند

اجازه دهید او را به خانه ی خود برم و همچون جان شیرین از او مراقبت نمایم و پس از اتمام دوره ی شیرخواری او را صحیح و سالم به شما برگردانم.

آسیه که محبت خدایی موسی در اعماق جانش نفوذ کرده بود، حاضر نبود به دوری از کودک رضایت دهد، اما چاره ای نداشت. به ناچار گفت: اشکال ندارد، کودک را به تو می سپارم، ولی باید هرچند روز یک بار، او را به قصر بیاوری تا او را ببینم.



یوکابد که برای خروج از قصر لحظه شماری می کرد، با انبوهی از سفارش ها و توصیه های آسیه از کاخ فرعون خارج شد. او هنوز باور نمی کرد که آنچه دیده و شنیده است، واقعیت دارد

با خود گفت: نکند آنچه دیده و شنیده ام، خواب و خیالی بیش نباشد و بلافاصله دستی به سروصورت کودک و میوه ی دلش کشید و گفت: پس این چیست؟ نه خواب و خیال نیست و این همان وعده و الهام خداوند است که محقق شده است. خدایا! این همه از قدرت توست و تو بر هر چیزی قادری و به وعده ات عمل کردی. از این پس هم مرا یار باش تا بتوانم همچنان این سر تو را مکتوم نگه دارم.

یوکابد چنان غرق در خوشحالی و مسرت شده بود که یارای گام برداشتن نداشت؛ اما همین که به فرعون و کشتار کودکان اندیشید، گام هایش را محکم تر و بلندتر برداشت و سعی کرد که هرچه زودتر از جلو چشمان زهرآلود مأمورین فرعون دور شود. چون اندکی از چشم مأمورین دور شد، عقده های دلش را با اشک زلال چشمانش گشود و به سرعت راهی خانه شد. خانه ای که سه روز در هجران کودک دلبنده او ماتمکده شده بود، با ورود او روشن شد و اهل خانه (عمران و کلثوم)، دور کودک حلقه زده، هرکس به گونه ای شوق و اشتیاق خود را بروز می داد. پس از اینکه دایگی یوکابد قطعی شد، فرعون به خواست آسیه دستور داد تا برای اجرت شیر دادن موسی، روزانه یک دینار به یوکابد بدهند. (1)

آسیه نیز در حدّ توان از اکرام و ارسال هدایا برای دایه ی فرزندخوانده اش دریغ نمی کرد. از آن پس یوکابد به قصر رفت و آمد می کرد تا زمانی که او را از شیر بگیرد. اکرام کودک

و دایه اش از طرف آسیه همچنان ادامه داشت تا این که موسی اندکی بزرگ شد و راه رفتن آموخت.

♣ آیا موسی بعد از پایان دوران شیرخوارگی، به کاخ فرعون منتقل شد یا رابطه خود را با مادر و خانواده نگه می داشت و میان این دو دررفت و آمد بود؟

بعضی گفته اند بعد از دوران شیرخوارگی، او را به فرعون و همسرش آسیه سپرد و موسی در دامن آن دو با دست آن دو پرورش یافت؛ و این جمله که فرعون بعد از مبعوث شدن موسی به نبوت به او گفت: (أَلَمْ نُرَبِّكَ فِينَا وَلِيدًا وَلَبِثْتَ فِينَا مِنْ عُمُرِكَ سِنِينَ): آیا تو را در کودکی در دامن مهر خود پرورش ندادیم؟ و سال هایی از عمرت را در میان ما نبود؟ (2) و نشان می دهد که موسی مدتی در کاخ فرعون زندگی کرده و سال هایی در آنجا درنگ نموده است.

### قسمت دهم: جشنی برای موسی در قصر و خشم دوباره ی فرعون از موسی

در تاریخ و روایات آمده است:

- روزی آسیه برای یوکابد پیغام فرستاد که می خواهم پسرم را ببینم و برای این دیدار روزی را معین کردند. در روز موعود آسیه دستور داد تا همه ی زنان درباری و خدمتکاران هر کدام با هدیه ای به استقبال موسی بروند و

1- سیوطی، الدر المنثور، ج 5، ص 122

2- شعراء: 17



گفت: من در میان شما مأموری می فرستم تا کیفیت و چگونگی استقبال شما از فرزندم را زیر نظر داشته باشد، پس مراقب باشید که کوتاهی نکنید. (1)

- چهره ی شهر تماشایی شده بود و همه به کوچه و خیابان آمده، از همدیگر سؤال می کردند که این کاروان چیست؟ و این هدایا برای چه کسی است؟ گویی همانند یوکابد، به او الهام شده که: اگر امروز این صف طویل استقبال کننده را برای اکرام حجّت خدا بفرستی، ما نیز فردا (آخرت) صف هایی از ملائکه را به استقبال تو می فرستیم.

- وقتی موسی با آن همه احترام و با آن لباس های فاخر و زیبا و بالاتر از همه با آن جذابیت و محبوبیت خدایی وارد شد. آسیه شاد و خوشحال شد و به زنان خدمتکار گفت: او را نزد فرعون ببرید تا او نیز هدیه ای شایسته به وی عطا کند.

- (\*) موسی را بردند و در کنار فرعون گذاشتند، همین که موسی در کنار او نشست، ریش فرعون را گرفت و بازی کرد و تاج او که پر از یاقوت های سرخ بود از سرش افتاد و گفت: «عدوٌّ من اعداء الله! ألا تری ما وعد الله ابراهیم انه سَیَصْرَعُكَ و یَعْلُوكَ» ای دشمن خدا! آیا نمی بینی وعده ی خداوند به ابراهیم خلیل را و آن اینکه به زودی خداوند تو را به زمین خواهد زد و بر تو برتری خواهد جست. (2)

- به هر حال فرعون از این کار موسی به خشم آمد و گفت: «این کودک گویا از تاج و تخت خوشش نمی آید و دشمن من است و می خواهد تاج و تخت را از من بگیرد» و همان دم به دنبال جلادان فرستاد تا بیایند و او را بکشند.

- آسیه متوجه شد و سراسیمه و مضطرب وارد شد و نزدیک فرعون آمد و با کلمات و جملاتی احساسی گفت: مگر نمی بینی که این کودک کی بیش نیست و هنوز خوب و بد را از

هم تشخیص نمی دهد! مگر نه این است که تو او را به من بخشیده ای تا احساس بی فرزندی نکنم! هرچند این جملات اندکی از خشم فرعون را فرونشاند، اما بازهم پذیرفت و گفت: او همه چیز را می داند و آگاهی و اختیار مرتکب این عمل شد.

- آسیه گفت: حال که می گویی عمل او با اختیار و شعور بوده، اجازه بده تا او را امتحان کنیم. به نزدش یک قطعه یاقوت سرخ و یک زغال آتشین سرخ بگذار، اگر او به سراغ یاقوت رفت حرف تو درست است و آگاهی دارد و اگر به سراغ دیگری رفت، حرف من درست است.

- موسی دست به طرف یاقوت سرخ دراز کرد ولی این بار نیز به لطف خدا، جبرئیل دست او را به طرف زغال سرخ برد و او را دردهان گذاشت و نوک زبانش سوخت و ضجه اش بلند شد. [\(3\)](#) ولی این حادثه سبب شد موسی به گونه ای لکنت زبان بگیرد و نتواند روان صحبت کند.

1- طبری، تاریخ طبری، ج 1، ص 235

2- تاریخ طبری، ج 1، ص 236، جالب این است که از جمله معجزات و کرامات آن حضرت نیز این بوده که در قبل از سه سالگی اعتقاد به وحدانیت خدا و نبوت ابراهیم و داشته و به این راحتی تکلم کرده و از حضرت زهرا (س) نقل شده است که: رشد حضرت موسی در یک روز، برابر رشد یک ماهه ی دیگر کودکان بوده است. (شیخ صدوق، أمالی، ص 475؛ دلائل الإمامه، ص 76، ج 17) در این صورت می توان گفت: رشد عقلی حضرت موسی در این سن برابر رشد عقلی فردی بیست ساله بوده است.

3- مجلسی، بحارالانوار، ج 13، ص 56؛ عروسی حویزی، تفسیر نور الثقلین، ج 4، ص

- آسیه از گریه ی کودک ناراحت شد ولی از جهتی با خوشحالی از اینکه با لطف خداوند دوباره جلو کشتن موسی را گرفته بود خطاب به فرعون گفت: حال باور کردی که عمل او از روی آگاهی و اختیار نبود.

صفی علیشاه در شعری تحت عنوان «در بیان کندن موسی ریش فرعون را در کودکی» اینگونه شعر گفته است:

روزی اندر کودکی بر کند او

در کنارش ریش فرعون عدو

گفت این است آنکه گویند از نجوم خصم من گردد به ملک آرد هجوم

بینم او را این نشان در ناصیه

عذر پس ز او خواست در دم آسیه

کاین بود کودک چه داند مهر و کین

پر جواهر دید ریش را چنین

دست افکند این نشان کودک است

ور نه خصمی با تو اش در یاد نیست

آتش از باشد کند دست اندر آن



چون که بیند اشتعال و تاب آن

آتش آوردند و لؤلؤ دربرش

برد کف جبریل سوی آذرش

دردهان برد و زبانش سوخت زان

عقده ماندش بدانسان در زبان

در تکلم بود زان آزار سست

کس نفهمیدی کلامش را درست (1)

نور در ظلمت اوفتاد چنانک

دست موسی به لحيه ی فرعون (2)

• اشعار شعرای برجسته ایرانی در موضوع «امتحان موسی وزغال داغ دردهان نهادن موسی»

ور به بلور اندرون بینی گویی

گوهر سرخ است به کف موسی عمران (3)

همچو موسی این

زمان در طشت آتش مانده ای

طفل و فرعونیت در



پیش و دهان پر اخگر است (4)

پنهان کنی

پیغمبری، در آستین کافری

زان برد موسی آذری

اندر دهان سبحانه (5)

---

1- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص 456

2- ظهیر فاریابی

3- دیوان رودکی، ص 43

4- دیوان عطار، ص 63

5- دیوان عطار، ص 126

ص: 111

دو طشت آورد آن دلبر یکی آتش یکی پر زر

چو زر گیری بود آذر ور آتش بر زنی بردی

بین ساقی سرکش را بکش آن آتش خوش را

چه دانی قدر آتش را که آنجا کودک خردی (1)

هست دو طشت در یکی آتش و آن دگر زر



آتش اختیار کن دست در آن میانه کن (2)

بر زبان عقده ای دارد چو موسی من ز فرعونان

ز رشک آنکه فرعونی خبر یابد ز برهانم (3)

شو چو کلیم هین نظر تا نکنی به طشت زر

آتش گیر دردهان لب وطن زبانه کن (4)

با صد زبان فصاحت هارون نمی خرد

گوشی که از کلیم خرد لکنت زبان (5)

زبان موسی از آتش از آن سوخت

که تا پاس زبان دارد به هنجار (6)

### قسمت یازدهم: جوانی موسی در قصر فرعون

آسیه هرروز بر اسباب تجمل و رفاه موسی می افزود تا آنجا که گفته شده وقتی به سن ده سالگی رسید چهارصد غلام در خدمت او بودند. (7) و به علت رشادت ها و مهارت هایی که موسی کسب کرد، یکی از سرداران جنگی فرعون شد. (8)

به هر حال حدود 67 سال فرعون و آسیه از موسی پذیرایی کردند و موسی در سایه ی محبت و تربیت آسیه در رفاه و آسایش بزرگ شد تا هنگام مهاجرت او فرار او به مدین فرارسید؛ و بعد از دوران شیرخوارگی و در این 67 سال که موسی در دربار فرعون بود، معلوم نیست یو کابد چگونه فرزندش را می دید و دوری او را تحمل می کرد!



♣ قدرت نمایی این نیست که اگر خدا بخواهد قوم نیرومند و جباری را نابود کند لشکریان آسمان و زمین را برای نابودی آن ها بسیج نماید. قدرت نمایی این است که خود آن جباران مستکبر را مأمور نابودی خودشان سازد و آن چنان در قلب و افکار آن ها اثر بگذارد که مشتاقانه هیزمی را جمع کنند که باید با آتشش بسوزند، زندانی را بسازند که باید در آن بمیرند، چوبه داری را بر پا کنند که باید بر آن اعدام شوند! و در مورد فرعونیان

---

1- کلیات شمس، ص 239

2- کلیات شمس، ص 686

3- کلیات شمس، ص 555

4- کلیات شمس، ص 686

5- شبستری، گلشن راز

6- دیوان عطار، ص 382

7- هبوط، ناسخ التواریخ، ص 334؛ رسولی محلاتی، تاریخ انبیاء، ج 2، ص 498

8- نویری، نهاییه الأرب، ج 10، ص 140

ص: 112

زورمند گردنکش نیز چنان شد و پرورش و نجات موسی در تمام مراحل به دست خود آن ها صورت گرفت: قابله موسی از قبطیان بود!

♣ گیرندگان سبد نجات موسی از امواج نیل «آل فرعون» شخص فرعون یا همسرش آسیه بود! و سرانجام کانون امن و آرامش و پرورش موسی قهرمان و فرعون شکن همان کاخ

فرعون بود! و این است قدرت نمایی پروردگار برای به خاک نشانیدن فرعون و عبرت برای فرعونیان آینده.

♣ از آن جهت که موسی آمده است تا بنی اسرائیل را از چنگ فرعون نجات دهد و از اسارت طاغوت و طاغوتیان رهایی بخشد و با خدا آشنا کند لازم است بعد از 67 سال خودش از خوی کاخ نشینی فاصله بگیرد و تا پذیرای وحی و نبوت شود و حکمت تمام این اتفاقات و دور ماندن از بلایا روشن شود که در قسمت های آینده به طور مفصل به آن ها خواهیم پرداخت.

### قسمت دوازدهم: بررسی پیام های قرآنی 2 دسته آیات

1) سوره ی طه: آیات 7-40

(وَلَقَدْ مَنَّا عَلَىكَ مَرَّةً أُخْرَى (\*) إِذْ أَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّكَ مَا يُوحَى (\*) أَنْ اقْذِفِيهِ فِي التَّابُوتِ فَاقْذِفِيهِ فِي الْيَمِّ فَلْيُلْقِهِ الْيَمُّ بِالسَّاحِلِ يَأْخُذْهُ عَدُوٌّ لِي وَعَدُوٌّ لَهُ وَالْقَيْتُ عَلَيْكَ مَحَبَّةٌ مِّنِّي وَ لُتُصْنَعَ عَلَىٰ عَيْنِي (\*) إِذْ تَمْشِي أُخْتُكَ فَتَقُولُ هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ مَن يَكْفُلُهُ فَرَجَعْنَاكَ إِلَىٰ أُمِّكَ كَيْ تَقَرَّ عَيْنُهَا وَلَا تَحْزَنَ... (1))

پیام ها

1- نعمت های الهی از باب امتنان است، نه استحقاق. (وَلَقَدْ مَنَّا)

2- هیچ گاه الطاف خداوند را از یاد نبریم. +(وَلَقَدْ مَنَّا عَلَىكَ مَرَّةً أُخْرَى)

3- گاهی والدین به خاطر فرزند، مشمول لطف خاص می شوند. (أَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّكَ)

4- زن نیز می تواند به مقامی برسد که مورد وحی و الهام الهی قرار بگیرد. (اگرچه این وحی، برای رسالت بشمار نمی رود، اما الهام ساده نیز به حساب نمی آید، زیرا مادر موسی به واسطه ی آن، فرزند خود را تسلیم امواج آب کرد.)

5- در حرکت و نهضت انبیا، زنان نیز ایفای نقش کرده اند. (أُمَّكَ)

6- دریا نیز همچون تمام هستی، تحت امر الهی است. (فَلْيَلْقَهُ الْيَمُّ بِالسَّاحِلِ)

7- تکرار کلمه «عدو» نشانه عمق عداوت طاغوت نسبت به فرستادگان الهی است. (عَدُوِّ لِي وَ عَدُوِّ لَهُ)

8- عدو شود سبب خیر، اگر خدا خواهد. (يَأْخُذُهُ عَدُوُّ لِي وَ عَدُوُّ لَهُ)

1- - ترجمه: «خطاب شد ای موسی به حقیقت به تو عطا گردید آنچه را که درخواست نمودی (\*) و هرآینه حقیقتاً ما بر تو انعام کردیم دفعه دیگر (\*) وقتی به سوی مادر تو وحی نمودیم آنچه وحی گردیده شد (\*) (که کودک خود را) در صندوقی بگذارد و در دریا اندازد امواج دریا او را به ساحل رساند و او را دشمن من و دشمن او می گیرد و دوستی از خودم یعنی دوستی را در دل ها انداختم تا با اراده من پرورده شوی (\*) یاد کن وقتی را که خواهرت در جستجوی تو حرکت نمود و گفت آیا راهنمایی کنم شمارا بر کسی که این (بچه) را کفالت نماید پس تو را به سوی مادرت برگردانیدیم تا اینکه چشمش روشن گردد و غمگین نباشد...»



9- محبوبیت یکی از الطاف الهی است. آنکه دل ها از اوست، محبت نیز از اوست. (مَحَبَّةٌ مِنِّي)

10- اولیای خدا، تحت نظر و تربیت ویژه ی پروردگار قرار دارند. (عَلَى عَيْنِي)

11- در نظام حاکمیت طاغوت، هر کس از طرفداران حق، چه زن و چه مرد، باید نقش مبارزاتی خود را به خوبی انجام دهد. (تَمْشِي أُخْتُكَ)

12- برای دریافت الطاف الهی باید حرکت نمود. (أَوْحِينَا... تَمْشِي أُخْتُكَ)

13- پیشنهاد های حق و منطقی خود را با نرمی و ملاحظت مطرح کنیم. (هَلْ)

14- اسرار را فاش نکنیم. (مَنْ يَكْفُلُهُ) و نگفت: (الی امه)

15- شیر دادن فرزند، کافی نیست، بلکه تکفل کامل مهم است. (يَكْفُلُهُ)

16- خدا به وعده های خویش وفادار است. (إِنَّا رَادُّوهُ إِلَيْكَ فَرَجَعْنَاكَ إِلَى أُمِّكَ)

امام باقر علیه السلام

فرمود: مدّت جدایی فرزند از مادر سه روز بود. (1)

17- سرپرستی مادر، بهترین شرایط برای رشد فرزند است. (لَتُصْنَعَنَّ عَلَيَّ عَيْنِي... فَرَجَعْنَاكَ إِلَى أُمِّكَ)

18- رضایت مادر، جایگاه ویژه ای نزد خدا دارد. (فَرَجَعْنَاكَ إِلَى أُمِّكَ كَيْ تَقَرَّ عَيْنُهَا)

(2) سوره ی قصص : آیات 1-7



(وَ أَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّ مُوسَىٰ أَنْ أَرْضِعِيهِ فَإِذَا خَفَتْ عَلَيْهِ فَأَلْقِيهِ فِي الْيَمِّ وَلَا تَخَافِي وَلَا تَحْزَنِي إِنَّا رَادُّوهُ إِلَيْكَ وَ جَاعِلُوهُ مِنَ الْمُرْسَلِينَ) (\*) فَالْتَقَطَهُ ءَالَ فِرْعَوْنَ لِيَكُونَ لَهُمْ عَدُوًّا وَ حَزَنًا إِنْ فِرْعَوْنَ وَ هَامَانَ وَ جُنُودَهُمَا كَانُوا خَاطِئِينَ (\*) وَ قَالَتْ امْرَأَتُ فِرْعَوْنَ قُرَّتْ عَيْنٌ لِيَّ وَ لَكَ لَا تَقْتُلُوهُ عَسَىٰ أَنْ يَنْفَعَنَا أَوْ نَتَّخِذَهُ وَلَدًا وَ هُمْ لَا يَشْعُرُونَ (\*) وَ أَصْبَحَ فُؤَادُ أُمِّ مُوسَىٰ فَارِعًا إِنْ كَادَتْ لَتُبْدِي بِهِ لَوْ لَا أَنْ رَبَّنَا عَلَىٰ قَلْبِهَا لِتَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ (\*) وَ قَالَتْ لِأُخْتِهِ قُصِيهِ فَبَصُرْتُ بِهِ عَنِ جُنُبٍ وَ هُمْ لَا يَشْعُرُونَ (\*) وَ حَرَمْنَا عَلَيْهِ الْمَرَاضِعَ مِنْ قَبْلُ فَقَالَتْ هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ أَهْلِ بَيْتٍ يَكْفُلُونَهُ لَكُمْ وَ هُمْ لَهُ نَاصِحُونَ (\*) فَرَدَدْنَاهُ إِلَىٰ أُمِّهِ كَيْ تَقَرَّ عَيْنُهَا وَ لَا تَحْزَنَ وَ لَتَعْلَمَنَّ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَ لَا كُنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ (\*) ﴿2﴾

### پیام های آیات 7-10

1- در اضطراب ها و بن بست ها، خداوند بهترین هادی و حامی مؤمنان است. (أَوْحَيْنَا)

2- زن نیز می تواند مورد الهام الهی قرار گیرد. (أَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّ مُوسَىٰ)

### 1- - تفسیر نور الثقلین.

2- - ترجمه: «(هنگامی که مادر به فرمان خدا او را به دریا افکند) خاندان فرعون او را از آب گرفتند تا سرانجام دشمن آنان و مایه اندوهشان گردد! مسلماً فرعون و هامان و لشکریانشان خطا کار بودند. (\*) همسر فرعون (چون دید آن ها قصد کشتن کودک را دارند) گفت: «نور چشم من و توست! او را نکشید شاید برای ما مفید باشد، یا او را به عنوان پسر خود برگزینیم!» و آن ها نمی فهمیدند (که دشمن اصلی خود را در آغوش خویش می پروراند!) (\*) (سرانجام) قلب مادر موسی از همه چیز (جز یاد فرزندش) تهی گشت و اگر دل او را (به وسیله ایمان و امید) محکم نکرده بودیم، نزدیک بود مطلب را افشا کند! (\*) و

(مادر موسی) به خواهر او گفت: «وضع حال او را پیگیری کن!» او نیز از دور ماجرا را مشاهده کرد درحالی که آنان بی خبر بودند. (\*) ما همه زنان شیرده را از پیش بر او حرام کردیم (تا تنها به آغوش مادر بازگردد) و خواهرش (که بیتابی مأموران را برای پیدا کردن دایه مشاهده کرد) گفت: «آیا شمارا به خانواده ای راهنمایی کنم که می توانند این نوزاد را برای شما کفالت کنند و خیرخواه او باشند؟!» (\*) ما او را به مادرش بازگرداندیم تا چشمش روشن شود و غمگین نباشد و بداند که وعده الهی حق است ولی بیشتر آنان نمی دانند! (\*)»

ص: 114

3- نزول مددهای غیبی با بهره گیری از امکانات مادی منافاتی ندارد. شیر دادن و در صندوق گذاردن، منافاتی با توکل ندارد.

4- در هیچ شرایطی نباید شیر مادر را از فرزند دریغ داشت. (أَرْضِعِيهِ)

5- در دستورات الهی اسراری نهفته است که شاید در نظر ابتدایی، معقول نیاید. (فَأَلْقِيهِ فِي الْيَمِّ)

6- در راه اجرای فرمان های الهی، نه از چیزی بترسیم و نه نسبت به مسئله ای نگران باشیم. (لَا تَخَافِي وَلَا تَحْزَنِي) (مادر موسی دو نگرانی داشت: یکی ترس از کشته شدن فرزند و دیگری غم فراق او، که خداوند هر دو راهمان گونه که در آیات بعد خواهیم خواند به نحو احسن جبران فرمود.)

7- آنچه در راه خداوند داده شود، به بهترین وجه بازمی گردد. (فَأَلْقِيهِ ... رَادُّهُ ... جَاعِلُوهُ مِنَ الْمُرْسَلِينَ)



8- مادر موسی به فرمان خداوند فرزندش را رها کرد، خداوند هم او را برگرداند و هم به مقام نبوت رساند.

9- خداوند، اخباری از غیب را در اختیار افرادی که بخواهد قرار می دهد. (جَاعِلُوهُ مِنْ الْمُرْسَلِينَ)

10- فرعون واسطه نجات موسی از دریا شد و سرانجام به دست او در همان دریا غرق گردید.

(فَالْتَقَطَهُ آلُ فِرْعَوْنَ لِيَكُونَ لَهُمْ عَدُوًّا وَحَزَنًا) (آری، خدا می تواند نوزاد بی دست و پا را در دریا حفظ کند، ولی انسان صاحب دست و پا را غرق سازد)

11- خواست انسان در مقابل اراده ی الهی بی اثر است. (لِيَكُونَ لَهُمْ عَدُوًّا وَحَزَنًا) فرعون گمان کرد که هدیه ای برای او رسیده است اما خداوند اراده فرموده بود که دشمنش را در دامان او پیوراند.

12- فرعون وزیر و لشکریانش طرح دادند و عمل کردند، ولی تدبیر خداوند همه ی آن ها را خنثی کرد. (كَانُوا خَاطِئِينَ)

13- طراح، مشاور، آمر و مباشر، همگی در جرم شریک اند. (كَانُوا خَاطِئِينَ)

14- زنان، در امور اجتماعی دارای نقشی موثرند. (قَالَتِ امْرَأَتُ فِرْعَوْنَ) (زن فرعون، رأی فرعون را تغییر داد و شوکت، سلطنت و ثروت فرعون هیچ یک مانع او نشد)

15- با طرح پیشنهاد های صحیح و سریع، از القای طرح های انحرافی جلوگیری کنیم. قبل از آنکه فرعون تصمیم خود را ابراز کند، همسرش راه درست برخورد با مسئله را القا نمود.



(قَالَتِ امْرَأَتُ فِرْعَوْنَ قُرَّتْ عَيْنٌ لِي وَ لَكَ لَا تَقْتُلُوهُ)

16- در بیان پیشنهاد های از کلمات عاطفی و دل نشین استفاده کنیم. (قُرَّتْ عَيْنٌ لِي وَ لَكَ)

17- دل های همه به دست خداست. او می تواند سخت ترین دل ها همچون دل فرعون را نیز نرم سازد.

18- در برخورد با منکرات، ابتدا از راه عاطفه وارد شویم و سپس به امر و نهی پردازیم.

(قُرَّتْ عَيْنٌ لِي وَ لَكَ لَا تَقْتُلُوهُ)

19- از نهی از منکر زبانی، غفلت نوزیم که بسیار کارساز است. (لَا تَقْتُلُوهُ) (زن فرعون با گفتن (لَا تَقْتُلُوهُ) از کشته شدن موسی جلوگیری کرد، چنانکه یکی از برادران یوسف با گفتن (لَا تَقْتُلُوا يُوسُفَ) از کشته شدن یوسف جلوگیری کرد.)

20- طاغوت ها از ابتدایی ترین عواطف انسانی نیز بی بهره اند و نیاز به تذکر دارند. (لَا تَقْتُلُوهُ)

21- فواید امر و نهی را بگوییم تا مردم آسان تر بپذیرند. (لَا تَقْتُلُوهُ عَسَىٰ أَن يَنْفَعَنَا)

ص: 115

22- در نظام طاغوتی، ملاک وضع یا لغو قوانین، هوس ها و منافع شخصی طاغوت هاست. (قانون قتل عام نوزادان پسر، بر اساس منافع شخصی فرعون وضع شد و باز بر پایه امید به منافع آینده در مورد نوزاد آب آورده (حضرت موسی) همین قانون لغو گردید.) (لَا تَقْتُلُوهُ عَسَىٰ أَن يَنْفَعَنَا)





23- برخی انسان ها در ظاهر بسیار بلندپروازند، ولی در باطن اسیر نیازهای درونی خویش هستند. فرعون که ادعا می کرد: (أَنَا رَبُّكُمْ الْأَعْلَى) سرانجام می پذیرد که ممکن است یک نوزاد آب آورده برای او سودمند واقع شود. (عَسَى أَنْ يَنْفَعَنَا)

24- فرعون از فرزند پسر محروم بود، لذا با پذیرش نوزاد از آب آورده، به حقارت و عجز خود بیشتر پی برد.

(تَتَّخِذُهُ وِلْدًا)

25- گاه ایجاد علاقه و محبت میان افراد بر اساس یک خط غیبی است که خود طرفین نیز از آن غافلند.

(وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ)

پیام های آیات: 1-11

1- افشای اسرار از نشانه های سستی و ضعف ایمان است. (لَتُبَدَّىٰ بِهِ لَوْ لَا أَنْ رَبَّنَا عَلَىٰ قَلْبِهَا)

2- آرامش دل ها به دست خداست. (رَبَّنَا عَلَىٰ قَلْبِهَا)

3- از نشانه های ایمان، آرامش خاطر و دل آرام است. (رَبَّنَا... لَتَكُونَنَّ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ)

4- آنچه در نظر الهی مهم است، ایمان است و وزن و مرد تفاوتی ندارند. (لَتَكُونَنَّ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ)

5- در صورتی که باید می فرمود: (من المؤمنات)



6- زنان و دختران نیز باید از تدبیرهای لازم در مسائل اجتماعی برخوردار باشند. (قالتُ  
لأخته قُصیه)

7- در امور حساسیت برانگیز، کارها را به دیگران واگذار کنیم. (لأخته)

در ماجرای موسی حساسیت بر روی مادر بیشتر بود و امکان داشت که مطلب افشا گردد.

8- توکل به خدا به معنای بی تفاوتی در مسائل نیست. باینکه مادر موسی زن باایمانی بود،  
ولی بازهم دخترش را برای تعقیب ماجرا فرستاد. (من المؤمنین ... قالتُ لأخته قُصیه)

9- در برخورد با نظام های طاغوتی و خفقان آور، تعقیب و مراقبت امری ضروری است.  
(قُصیه)

10- برای حفظ اسرار، عادی سازی در رفتار یک امر لازم است. (عن جنب) (خواهر موسی  
از دور صندوق برادر را زیر نظر داشت تا این مراقبت بسیار عادی باشد و سبب حساسیت و  
تحریک دشمن نشود.)

11- مؤمن، مأموریت خود را به دوراز توجه دشمن به انجام می رساند. (وهم لا يشعرون)

12- اگر خداوند نخواهد، تشکیلات عریض و طویلی همچون دستگاه فرعون نیز از تأمین  
غذای یک کودک عاجز می ماند. (حرمانا)

13- ابتدایی ترین کارها مثل مکیدن نوزاد نیز بااراده ی الهی است و اگر او نخواهد، اتفاق  
نخواهد افتاد. (حرمانا)



14- رضاع و سپردن نوزاد به دایه برای شیر دادن، سابقه ای تاریخی و طولانی دارد.

(الْمَرَاضِعُ) وقتی سر

(فَقَالَتْ هَلْ أَدُلُّكُمْ)

ص:116

15- پیشنهاد های خود را در رابطه با چیزی که حساسیت برانگیز است، به طور عادی مطرح

کنیم. (هَلْ أَدُلُّكُمْ)

16- در برابر دشمن باید زیرک بود. (خواهر موسی، نامی از مادر به میان نیاورد و نگفت:

«علی اُمّه»، بلکه آن را به صورت ناشناس ذکر کرد.) (علی اهل بیت)

17- نیازمندی های نوزاد، منحصر در غذا نیست، بلکه او به خانواده و کانون محبت نیز

احتیاج دارد و لذا خواهر موسی سخن از سرپرستی همه جانبه کرد، نه تنها تغذیه. (يَكْفُلُونَهُ)

18- پیشنهاد های خود را به گونه ای مطرح کنیم که مخاطب، آن را به نفع خود بداند.

(يَكْفُلُونَهُ لَكُمْ)

19- کفالتی ارزشمند است که با خیرخواهی و محبت همراه باشد. (يَكْفُلُونَهُ لَكُمْ وَ هُمْ لَهُ

نَاصِحُونَ)

20- وعده های الهی تخلف ندارد خداوند وعده داد که نوزاد را به مادر برگرداند.

(إِنَّا رَادُّوهُ إِلَيْكِ ... فَرَدَدْنَاهُ إِلَى أُمِّهِ)

21- نوزاد، نور چشم مادر است. (كَيْ تَقَرَّ عَيْنُهَا)



22- برای اهل حق، اهداف مهم است، نه عناوین. (فَرَدَدْنَا إِلَىٰ أُمَّهٖ) سرانجام، فرزند به آغوش مادر بازگشت گرچه این بار، مادر به عنوان دایه استخدام شد، ولی عنوان مهم نیست، برگشتن نوزاد مهم است.

23- مادر به واسطه ارتباط عمیق با فرزند، بیشترین نقش را در زندگی او دارد. (إِلَىٰ أُمَّهٖ)

24- عاقبت، سختی ها بسر آمده و فراق به وصال خواهد انجامید. (فَرَدَدْنَا إِلَىٰ أُمَّهٖ كَيْ تَقَرَّ عَيْنُهَا) انسان متکبر به سنگ خورد، راهنمایی و پیشنهاد دیگران، حتی یک فرد ناشناس را نیز به راحتی می پذیرد.

25- اگر خداوند بخواهد، یک فرد، مایه امید و نور چشم دو گروه مخالف (خاندان فرعون و خاندان موسی) می شود. (قُرَّتْ عَيْنٌ لِّي وَلَكَ ... تَقَرَّ عَيْنُهَا)

26- انبساط و شادی، حزن و اندوه، در بینایی انسان تأثیر دارد. (تَقَرَّ عَيْنُهَا) چنانکه در آیه 84 سوره یوسف، می خوانیم: دوری حضرت یوسف، باعث نابینایی حضرت یعقوب گردید. (وَ أَيْضَتَّ عَيْنَاهُ مِنَ الْحُزْنِ)

27- ایمان به خداوند دارای مراحل و درجاتی است. مادر موسی بانویی مؤمنه بود،

(رَبَطْنَا عَلَىٰ قَلْبِهَا لِتَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ)

اما یک مؤمن نیز باید به مرحله یقین و علم عمیق برسد. (لَتَعْلَمَ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ)

28- فلسفه و دلیل بعضی حوادث، درک حقایق و وعده های الهی است. (لَتَعْلَمَ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ)



29- اکثر مردم ظاهربین هستند و درکی از اسرار حکیمانه و نقشه های مدبرانه ی خداوند ندارند.

(أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ)

ص: 117

ص: 118

**گفتار سوم: هجرت موسی از مصر به مدین تا قبل از هجرت ایشان از مدین به مصر (67-  
77 سالگی)**

**اشاره**

ص: 119

ص: 120

**فصل اول: بررسی ماجراهای قتل قبطنی و هجرت موسی به مدین و ازدواجش با دختر شعیب (صفورا) و 10 سال چوپانی در قبال مهریه اش در 16 قسمت**

**«جدول خلاصه قسمت های این داستان»**

اشعار

شاعران

بر



اساس

عنوان

قسمت ها به ترتیب زمان

شماره

صفی

علیشاه

قرآن

و روایات

و

تورات

ورود

موسی به شهر و قتل قبطی

(1

صفی

علیشاه



قرآن

و روایات

پشیمانی

و توبه ی موسی از قتل غیر عمدی

(2

صفی

علیشاه

قرآن

و روایات

و

تورات

تکرار

صحنه ی دیروز در فردا

(3

صفی



علیشاه

قرآن

و روایات

خبر

دادن مؤمن آل فرعون از نقشه

قتل

موسی

(4

صفی

علیشاه

شمس

تبریزی

قرآن

و روایات

و





تورات

فرار

و هجرت موسی از مصر به مدین

(5)

صفی

علیشاه

قرآن

و روایات

مدین

و ایکه و رسالت حضرت شعیب

در

آنجا

(6)

صفی

علیشاه



قرآن

و روایات

پایان

سفر موسی پس از هشت شبانه روز ورودش به مدین و طلب خیر از خداوند

(7

صفی

علیشاه

مولانا

قرآن

و روایات و تورات

اجابت

دعای موسی و داستان رفتن

به

خانه ی شعیب

(8



صفی

علیشاه

قرآن

و روایات و تورات

سخنان

صفورا دختر شعیب با و پدرش

در

مورد موسی

(9)

صفی

علیشاه

قرآن

و روایات و تورات

خواستگاری

شعیب



از

موسی برای

یکی

از دخترانش

(10

سنایی

ناصر خسرو

ص: 121

محیط قمی

شوریده

شیرازی

عباس

زر کلی

محتشم

کاشانی



ابن

یمین

منصور

حلّاج

ظهر

فاریابی

خاقانی

صفای

اصفہانی

عطار

شمس

تبریزی

منوچہری

شہریار

قاآنی



قرآن

و روایات

چوپانی

موسی در مدین

(11)

صفی

علیشاه

سنایی

قرآن

و روایات

دادن

عصای ویژه به موسی توسط شعیب

(12)

مولانا

قرآن



و روایات

ماجرای

گوسفند فراری

(13

مولانا

قرآن

و روایات

ماجرای

موسی و شبان

(14

-

قرآن

و روایات

6

درس آموزنده از هجرت موسی به مدین



(15)

-

قصص

:

14-28

بررسی

پیام های قرآنی 1 دسته آیات

(16)

ص:122

### قسمت اول: ورود موسی به شهر و قتل قبطی

سال ها گذشت و موسی

در میان هاله ای از لطف و محبت خداوند و محیطی امن وامان پرورش یافت، کم کم هنگامی که به سن رشد و بلوغ رسید. (1)

در قرآن آمده است:





1- «و هنگامی که (موسی) نیرومند و کامل شد، حکمت و دانش به او دادیم و این گونه نیکوکاران را جزا می دهیم! (\*)» او به هنگامی که اهل شهر در غفلت بودند وارد شهر شد...»

(2)

به هر حال موسی در آن موقع دید که یکی از آشپزهای فرعون (به نام قانون) می خواهد یک نفر بنی اسرائیلی (به نام سامری) را برای حمل هیزم به بیگاری کشد و او خودداری می ورزد و بر سر همین موضوع با یکدیگر گلاویز شده اند. سامری از موسی کمک خواست تا او را از زورگویی های قانون برهاند. موسی نیز او را از دست آن قبطی نجات داد اما قانون اینک با خود او به منازعه پرداخته بود. موسی می دانست قبطیان از طبقه ی اشراف هستند و همواره به بنی اسرائیل ظلم می کنند از این رو به یاری مظلوم شتافت و مشتی محکم بر سینه ی آن ظالم قبطی زد اما همین یک مشت کار او را ساخت و بر زمین افتاد و مُرد. (نشان می دهد که موسی تنومند و قوی بود)

2- «...ناگهان دو مرد را دید که به جنگ و نزاع مشغول اند یکی از پیروان او بود (و از بنی اسرائیل) و دیگری از دشمنانش، آنکه از پیروان او بود در برابر دشمنش از وی تقاضای کمک نمود موسی مشت محکمی بر سینه ی او زد و کار او را ساخت (و بر زمین افتاد و مرد)» (3)

چون رسید او بر کمال رشد و حد

قد او شد راست هم محکم خرد

حکمت و دانش به او دادیم ما

محسین را می دهیم این سان جزا



شد به شهر اندر زمان غفلتی

ز اهل آن یعنی بدون حاجتی

یافت در جنگ و نزاع آنجا دو مرد

که ز وجهی بودشان باهم نبرد

زان یکی از پیروان دیگر عدو

بود قبطنی جاهد و غالب بر او

پس بوی کرد استغاثه پیروش

آنکه دشمن بود با وی کینه کش

خشم پس بگرفت موسی بر عدو

کشت با مشتش قضا چون بد بر او (4)

---

1- در دوران ما که نهایت عمر حدود 100 سال و حتی کمتر است، دوران اشد بلوغ شاید حدود 20 - 40 سال باشد، ولی در مورد حضرت موسی با توجه به اینکه ایشان 120 سال عمر کردند و از قوای جسمانی بالاتری برخوردار بودند می توان گفت تا 67 سالگی قوای جسمانی عالی داشتند چراکه در آن سن ازدواج کردند.

2- قصص : 14-15 (وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَاسْتَوَىٰ ءَاتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا وَكَذَٰلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ) (\*) وَدَخَلَ الْمَدِينَةَ عَلَىٰ حِينٍ غَفْلَةٍ مِّنْ أَهْلِهَا...



3- قصص : 15 (فَوَجَدَ فِيهَا رَجُلَيْنِ يُقْتَتِلَانِ هَذَا مِنْ شِيعَتِهِ وَ هَذَا مِنْ عَدُوِّهِ فَاسْتَغَاثَهُ الَّذِي مِنْ شِيعَتِهِ عَلَى الَّذِي مِنْ عَدُوِّهِ فَوَكَزَهُ مُوسَى فَقَضَى عَلَيْهِ)

4- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص 548

ص: 123

۷ در تورات آمده است: (1)

- سال ها گذشت و موسی بزرگ شد.

- روزی او به دیدن قوم خود یعنی عبرانی ها رفت، هنگامی که چشم بر کارهای سخت عبری ها دوخته بود، یک مصری را دید که یکی از عبرانی ها را می زند.

- آنگاه به اطراف خود نگاه کرد و چون کسی را ندید مرد مصری را کشت و جسدش را زیر شن ها پنهان نمود.

نکته ها

♣ از آن جهت که موسی آمده است تا بنی اسرائیل را از چنگ فرعون نجات دهد و از اسارت طاغوت و طاغوتیان رهایی بخشد و با خدا آشنا کند لازم است بعد از 67 سال خودش از خوی کاخ نشینی فاصله بگیرد و تا پذیرای وحی و نبوت شود و حکمت تمام این اتفاقات و دور ماندن از بلایا روشن شود و این قتل نیز از روی خوی خشن و جنگ طلب موسی بود و باید از این خوی فرار می کرد نه از چنگال فرعون و باید به اجبار و تحریک مؤمن آل فرعون از مصر به مدین فرار می کرد تا شعیب نبی را ببیند و با خصلت قسط و عدل و ... ایشان آشنا شود و مدتی را چوپانی کند تا متواضع و لطیف شود و ازدواج کند تا دینش

کامل شود و نزد خضر علیه السلام برود تا مقام صبرش آزموده شود و خلاصه آزمایش های فراوان که خداوند قبل از بعثتش او را آزمود و به او در زمان بعثتش گوشزد کرد (و فتناکَ فُتُوناً) (طه: 40) و همه این ها برای این است که موسی جذب نور الهی شود و خود را نبیند همان طور که در وادی مقدس طوی نوری دید و به دنبال آن برای نجات رفت که در قسمت های آینده به طور مفصل به آن ها خواهیم پرداخت.

♣️ فرق میان (حکم) و (علم)

ممکن است این باشد که «حکم» اشاره به عقل و فهم و قدرت بر داوری صحیح است و «علم» به معنی آگاهی و دانشی است که جهل با آن همراه نباشد.

♣️ تعبیر (كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ)

نشان می دهد که موسی به خاطر تقوای الهی اش و به خاطر اعمال نیک و پاکش، این شایستگی را پیدا کرده بود که خداوند پاداش علم و حکمت به او بدهد و روشن است که منظور از این علم و حکمت، وحی و نبوت نیست، زیرا موسی آن روز با زمان وحی و نبوت فاصله زیادی داشت. بلکه منظور همان آگاهی و روشن بینی و قدرت بر قضاوت صحیح و مانند آن است که خدا به عنوان پاک دامنی و درستی و نیکوکاری به موسی داد.

موسی در همان کاخ فرعون که بود رنگ آن محیط را به خود هرگز نگرفت و تا آنجا که در توان داشت به کمک حق و عدالت می شتافت هرچند جزئیات آن امروز بر ما روشن نیست.

♣️ (اشد) از ماده شدت به معنی نیرومند شدن است.

♣ (استوی) از ماده (استواء) به معنی کمال خلقت و اعتدال آن است.

در اینکه میان این دو (اشد و استوی) چه تفاوتی است، مفسران گفتگوهای مختلفی دارند:

## 1- سفر خروج، اصحاح 2، آیات 11-12

ص:124

بعضی گفته اند «بلوغ اشد» آن است که انسان از نظر قوای جسمانی به سر حد کمال برسد که غالباً در سن 18 سالگی است و «استواء» همان اعتدال و استقرار در امر حیات و زندگی است که غالباً بعد از کمال نیروی جسمانی حاصل می شود.

بعضی دیگر «بلوغ اشد» را به معنی کمال جسمی و «استواء» را به معنی کمال عقلی و فکری دانسته اند.

در حدیثی از امام صادق علیه السلام که در کتاب معانی الاخبار نقل شده می خوانیم: اشد 18 سالگی است و استواء زمانی است که محاسن بیرون آید.

♣ این شهر کدام شهر بوده؟

به احتمال قوی پایتخت مصر بوده است و به گفته بعضی از مفسران موسی بر اثر مخالفت هایی که با فرعون و دستگاه او داشت و روزبه روز اوج می گرفت محکوم به تبعید از پایتخت مصر شد، ولی او با استفاده از فرصت خاصی که مردم در حال غفلت بودند وارد پایتخت گردید.

این احتمال نیز وجود دارد که منظور وارد شدن در شهر از قصر فرعون بوده باشد، چرا که معمولاً قصرهای فراعنه را در کنار شهر که بهتر بتوانند راه های ورود و خروجش را کنترل کنند می سازند.

- سیره نویسان می گویند: روزی موسی به همراه فرعون به اسب سواری مشغول بودند در این بین موسی راه را گم کرده وارد شهری بنام منف شد، هنگام ظهر بود و کسی در بازارها دیده نمی شد.

❁ (عَلَى حِينٍ عَفْلَةٍ مِنْ أَهْلِهَا)

موقعی بوده که مردم شهر کسب و کار خود را تعطیل کرده و کسی دقیقاً مراقب اوضاع شهر نبود،

اما اینکه چه موقعی بوده؟

بعضی گفته اند در آغاز شب بوده است که مردم کسب و کار را تعطیل می کنند، گروهی راهی خانه خود می شوند و گروهی نیز به تفریح و سرگرمی و شب نشینی می پردازند، این همان ساعتی است که در بعضی از روایات اسلامی از آن به عنوان «ساعت غفلت» تعبیر شده است.

(\*) در حدیثی از پیامبر صلی الله علیه و آله آمده است که فرمود: «تففلوا فی ساعه الغفله و لو برکعتین خفیفتین»: در ساعت غفلت نماز نافله بجا آورید و لو دو رکعت مختصر باشد؛ و در ذیل این حدیث آمده است: «و ساعه الغفله مابین المغرب و العشاء». (1) و به راستی این ساعت، ساعت غفلت است و بسیاری از جنایات و تبهکاری ها و انحرافات اخلاقی در همین ساعات آغاز شب انجام می شود. نه مردم مشغول کسب و کارند و نه در خواب و استراحت،

بلکه یک حالت غفلت عمومی معمولاً بر شهرها مسلط می شود و رواج کار مراکز فساد نیز در همین ساعت است.

♣ (شیعه)

نشان می دهد که از موسی از همان زمان ارتباط هایی با بنی اسرائیل برقرار کرده بود و گروهی پیرو داشت و احتمالاً آن ها را برای مبارزه با دستگاه جبار فرعون به عنوان یک هسته مرکزی برگزیده بود.

♣ (و کزه) از ماده «وکز» (بر وزن رمز) به معنی مشت کوبیدن است.

1- حر عاملی، وسائل الشیعه، ج 5، ص 249 (باب 20 از ابواب بقیه الصلوات المندوبه).

ص:125

♣ مسلماً موسی در اینجا گناهی مرتکب نشد، بلکه در واقع ترک اولایی از او سر زد که نمی بایست چنین بی احتیاطی کند تا به دردسر و زحمت و رنج بیفتد او در برابر همین ترک اولی از خدا تقاضای عفو کرد و خدا نیز او را مشمول لطفش قرارداد؛ و می دانیم ترک اولی به معنی کاری است که ذاتاً حرام نیست، بلکه موجب می شود که کار خوب تری ترک گردد، بی آنکه عمل خلافی انجام شده باشد.

♣ دیدگاه سید مرتضی

- سید مرتضی علم الهدی (ره) در کتاب تنزیه الانبیاء می فرماید: آیا موسی الزاماً - اگرچه قصد کشتن نداشته باشد - در زدن مُشت متعمد دانسته نمی شود؟ (1)



- پاسخ اول اینکه: خیر؛ آن حضرت لزوماً در زدن مُشت متعمد دانسته نمی شود.

- چگونه می توان زدن مُشت را به عمد دانست در حالی که بنا به آنچه گفته شد؛ غرض حضرت موسی، صرفاً رها کردن آن مظلوم و راندن ستمگر بوده است و کسی که منحصرأقصد دفاع دارد، در آزار رساندن وارد کردن زیانی، قاصد و متعمد نیست.

- هدف آن حضرت صرفاً، رها کردن مظلوم بود، اما این مسئله به زدن مُشت و کُشته شدن ستمگر منجر و منتهی شده است.

- پاسخ دیگر اینکه: خداوند متعال، سزاواری آن قبلی را برای کُشته شدن به سبب کفر وی، به موسی فهمانده بود اما آن حضرت را برای به تأخیر انداختن اجرای حکم تا زمان فراهم شدن امکان، مخیر فرمود؛ و هنگامی که حضرت موسی جسارت او را نسبت به یکی از پیروان خود مشاهده کرد، از سر عمد، قصد کُشتن او را نموده و استجاب تأخیر کُشتن او را ترک کرد.

♣ دیدگاه ابن عربی در مورد قتل قبلی:

- همان طور که خداوند موسی را در نوزادی از غم تابوت نجات داد (تابوتی که موسی در آن بود که به رود نیل افکنده شد) اکنون نیز او را از غم تابوت بدن به واسطه علم الهی که خدا به او عطا فرموده بود نجات یافت؛ و خداوند او را امتحان هایی کرد که فرمود: (وَ فَتَنَّاكَ فَتُونًا) (طه: 40) یعنی او را در چندین جا اختبار و امتحان کرد تا در نفس او صبر بر آنچه خداوند او را بدان مبتلا نمود تحقق یابد؛ و اول چیزی که خداوند او را بدان مبتلا کرد قتل قبلی بود به سبب آنچه خداوند در سر او به او الهام کرد و خداوند او را توفیق داد هر چند که موسی به الهام و توفیق عالم نبود و لکن در او علامت الهام و توفیق بود که در



خود مبالاتی به قتل قبطنی نیافت؛ و چون موسی به الهام و توفیق عالم نبود عمل را به شیطان نسبت داد و گفت: (هَذَا مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ)

ظاهر تعبیر که عدم علم به الهام و توفیق به موسی کلیم دارد بی دغدغه نمی نماید و لکن علم را مراحل بسیار و انسان را اطوار بی شمار است.

خلاصه امر و کوتاه سخن اینکه فعل موسی فعل حق بود که در دست موسی صادر شد. یعنی در این مقام دو نظر است، با نظر اسناد به حق «هَذَا مِنْ عَمَلِ الرَّحْمَنِ» هر چند که موسی کلیم به نظر دوم فرمود: (هَذَا مِنْ عَمَلِ)

1- سید مرتضی، تنزیه الانبیاء، ترجمه ی امیر سلمانی رحیمی، ص 122

ص: 126

الشَّيْطَانِ) کیف کان، سخن شیخ قابل توجیه و تأویل و تصدیق است و گویا خود در پی دفع اعتراض متوهم مذکور برآمده است که می فرماید: باینکه توقف و صبر نکرد تا اینکه امر پروردگارش به قتل بیاید.

این جمله تأکید گفتار اوست که قتل او قبطنی را به الهام و توفیق الهی بود به حدی که حضرت موسی توقف نکرد، یعنی صبر ننمود تا امر پروردگار به قتل قبطنی صادر شود که خداوند به او بگوید این قتل در دست تو به امر من بود نتیجه اینکه فعل، فعل الهی است.

از این رو که باطن نبی معصوم است هر چند که خود بدان شاعر نباشد تا بدان اخبار شود؛ و مطابق با عقیده امامیه است. زیرا دیگر فرق مسلمانان در عصمت نبی حرف هایی ورای این نکته علیا دارند.

این سخنی است که در نبوت سخت استوار است و همین سخن در امامت نیز جاری است.

(1)

### قسمت دوم: پشیمانی و توبه ی موسی از قتل غیر عمدی

بدون شک موسی قصد کشتن مرد فرعونى نداشت و از آیات بعد نیز به خوبی این معنی روشن می شود، نه به خاطر اینکه آن ها مستحق قتل نبودند، بلکه به خاطر پیامدهایی که این عمل ممکن بود برای موسی و بنی اسرائیل داشته باشد.

در قرآن آمده است:

1- ... موسی گفت: «این (نزاع شما) از عمل شیطان بود، که او دشمن و گمراه کننده آشکاری است» (\*) (سپس) عرض کرد: «پرورد گارا! من به خویشتن ستم کردم مرا ببخش!» خداوند او را بخشید، که او غفور و رحیم است! (\*) عرض کرد: «پرورد گارا! به شکرانه نعمتی که به من دادی، هرگز پشتیبان مجرمان نخواهم بود!» (\*) (2)

گفت از شیطان بد این کردار و کار

کان عدو گمراه کننده است آشکار

گفت ای پرورد گار من بخویش

ظلم کردم تو ببخش از لطف بیش

پس بیامرزم پس آمرزید حق

کو غفور است و رحیم از ما سبق



بودش این آثار غفران اله

داشت کز فرعونیان او را نگاه

گفت ای پروردگار ذو المنن

بر هر آنچه انعام فرمودی به من

پس نباشم مجرمان را یار و پشت

بود مجرم آنکه مرد از زخم مشت (3)

نکته ها

♣ لفظ «هذا» اشاره به آن کتک کاری است، که در میان آن دو مخاصم واقع شده و منجر به مرگ آن قبطنی شده بود.

1- حسن زاده آملی، ممد الهمم، ص 552

2- قصص : 15 - 17 (... قَالَ هَذَا مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ عَدُوٌّ مُضِلٌّ مُبِينٌ) (\* قَالَ رَبِّ إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي فَاغْفِرْ لِي فَغَفَرَ لَهُ إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ) (\* قَالَ رَبِّ بِمَا أَنْعَمْتَ عَلَيَّ فَلَنْ أَكُونَ ظَهِيرًا لِلْمُجْرِمِينَ)

3- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص 548

ص:127

♣ چرا موسی صریحاً نفرمود «این عمل شیطان است» بلکه فرمود: «این از عمل شیطان است»؟

با در نظر گرفتن اینکه کلمه «من» ابتدایی است و معنای جنس و یا منشأ بودن را می رساند، این معنا را افاده می کند که: این کتک کاری که در میان آن دو اتفاق افتاده بود، از جنس عملی است که به شیطان نسبت داده می شود و یا از عمل شیطان ناشی می گردد، چون شیطان است که در میان آن دو عداوت و دشمنی افکنده و به کتک کاری یکدیگر وادارشان کرده است و کار بدان جا منجر شد که موسی مداخله کرد؛ و مرد قبطی به دست او کشته شد و موسی دچار خطر و گرفتاری سختی گردید.

آری موسی می دانست که این جریان پنهان نمی ماند و به زودی قبطیان علیه او می شورند؛ و اشراف و درباریان و فرعون از او از هر کسی که در جریان مزبور مداخله داشته، شدیدترین انتقام را خواهند گرفت.

اینجا بود که متوجه شد در آن مشتی که به آن مرد قبطی زد که این کار او را در معرض هلاکت قرارداد، اشتباه کرده و این وقوع در اشتباه را به خدا نسبت نمی دهد، برای اینکه خدای تعالی جز به سوی حق و صواب راهنمایی نمی کند لذا حکم کرد به اینکه این عمل منسوب به شیطان است.

و این عمل (کشتن قبطی) هرچند نافرمانی موسی نسبت به خدای تعالی نبود، برای اینکه اولاً خطا بود نه عمد.

ثانیاً جنبه دفاع از مرد اسرائیلی داشت و مرد کافر و ظالمی را از او دفع کرد ولیکن درعین حال این طور هم نبوده که شیطان در آن هیچ مداخله ای نداشته باشد، چون شیطان همان



طور که از راه وسوسه آدمی را به گناه و نافرمانی خدا وامی دارد، همچنین او را به هر کار مخالف صواب نیز وادار می کند، کاری که گناه نیست، لیکن انجامش مایه گرفتاری و مشقت است، هم چنانکه آدم و همسرش را از راه خوردن آن درخت ممنوع، گرفتار نمود و کار آنان را به آنجا کشانید که از بهشت بیرون شوند. پس در حقیقت جمله (هَذَا مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ) اظهار انزجار موسی است از آنچه واقع شد که آن دو نفر به جان هم افتادند و او ناگزیر به مداخله گردید و کار به کشته شدن قبطی انجامید و خلاصه، انزجار از این گرفتاری سخت و ندامت از آن است.

♣ جمله ی (إِنَّهُ عَدُوٌّ مُّضِلٌّ مُّبِينٌ)

یعنی کاری که از او سر زد نوعی ضلالت است، که به شیطان منسوب است، هرچند که نافرمانی که موجب مؤاخذه است نبود، بلکه صرفاً اشتباه بود، لیکن همین اشتباه هم منسوب به خدا نیست. بلکه منسوب به شیطان است که دشمن و گمراه کننده آشکار است و این واقعه کار اشتباه و از سوء تدبیر او بود، که او را به عاقبت وخیم مبتلا می کرد و به همین جهت وقتی فرعون به وی اعتراض کرد و گفت: (وَفَعَلْتَ فَعَلْتَكِ الْتِي فَعَلْتَ وَ أَنْتَ مِنَ الْكَاْفِرِيْنَ) تو همانی که آن کار را کردی و نعمت و خوبی های مرا در حق خودت کفران نمودی»، در پاسخ فرمود: (فَعَلْتُهَا إِذًا وَأَنَا مِنَ الضَّالِّينَ) من اگر آن کار را کردم، وقتی کردم که از گمراهان بودم» (شعراء: 20)

♣ جمله ی (قَالَ رَبِّ امِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي فَاغْفِرْ لِي فَغَفَرَ لَهُ إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ)

اعترافی از آن جناب نزد پروردگارش است به اینکه: به نفس خود ستم کرده، چون نفس خود را به خطر انداخته بود و از این اعتراف برمی آید که درخواست کرده.

♣ مراد از (فَاعْفِرْ لِي)

خدایا اثر این عمل را خنثی کن و مرا از عواقب وخیم آن خلاص گردان و از شر فرعون و درباریانش نجات بده؛ و این معنا از آیه (وَقَتَلْتَ نَفْسًا فَنَجَّيْنَاكَ مِنَ الْغَمِّ) و کشتی مردی را و ما از اندوهت نجات دادیم. (طه: 40) به خوبی استفاده می شود؛ و این اعتراف به ظلم و درخواست مغفرت، نظیر همان طلب مغفرتی است که قرآن کریم از آدم و همسرش حکایت کرده؛ و فرموده: (قَالَا رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنفُسَنَا وَآن لَمْ تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ) گفتند پروردگارا ما به نفس خود ستم کردیم و اگر تو ما را نیامرزی و رحم نکنی، به طور مسلم از زیانکاران خواهیم بود (اعراف: 2)

(\*) در حدیثی که در (عیون الاخبار) از امام علی بن موسی الرضا علیه السلام در تفسیر این آیات آمده چنین می خوانیم: «منظور از جمله (هَذَا مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ) نزاع و جدال آن دو مرد با یکدیگر بوده که عمل شیطانی محسوب می شده، نه عمل موسی، منظور از جمله (رَبِّ اَنْی ظَلَمْتُ نَفْسِي فَاغْفِرْ لِي) این است که من خود را در آنجا که نباید بگذارم گذاردم، من نباید وارد این شهر می شدم.

منظور از جمله (فَاعْفِرْ لِي) این است که مرا از دشمنانت مستور دار تا بر من دست پیدا نکنند (یکی از معانی غفران پوشانیدن است). (1)

♣ حرف با در جمله (بِمَا أَنْعَمْتَ عَلَيَّ فَلَنْ أَكُونَ ظَهِيرًا لِلْمُجْرِمِينَ)

برای سببیت است و معنایش این است که: پروردگارا به سبب آنچه بر من انعام کردی، این عهد برای تو بر عهده من باشد که هرگز یاور مجرمین نباشم و جمله مورد بحث عهدی است از آن جناب باخدای تعالی.

برای اینکه مراد از جمله (بِمَا أَنْعَمْتَ عَلَيَّ) بنا به گفته این مفسرین - انعام خدا به وی است که: او را در کودکی از شر فرعون حفظ کرد و به مادرش برگردانید و یا به این که توبه اش را از قتل قبلی قبول نمود و او را بخشید.

♣ جمله (رَبِّ بِمَا أَنْعَمْتَ عَلَيَّ فَلَنْ أَكُونَ ظَهِيراً لِلْمُجْرِمِينَ)

عهد و پیمانی است از سوی موسی که دیگر هیچ مجرمی را در جرمش کمک نکند تا شکر نعمت هایی را که به وی ارزانی داشته به جا آورده باشد.

♣ مراد از (نعمت)

با در نظر گرفتن اینکه قیدی به آن نزده - ولایت الهی است زیرا جمله (فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ) (نساء: 69)، شهادت می دهد بر اینکه (الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ) عبارت اند از: نبیین و صدیقین و شهداء و صالحین؛ و این نامبردگان اهل صراط مستقیم اند، که به حکم آیه (اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ، صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ) (حمد: 7)، از ضلالت و غضب خدا ایمن اند و ترتب امتناع از یاری کردن مجرمین، بر انعام به این معنا، ترتب روشنی است، که هیچ خفایی در آن نیست.

♣ مراد از (مُجْرِمِينَ)

امثال فرعون و درباریان اویند، نه امثال آن مرد اسرائیلی که حضرت او را یاری کرد، چون نه یاری کردن موسی از اسرائیلی جرم بود و نه سیلی زدنش به قبطی تا از آن اعمال توبه کند؛ و چگونه ممکن است مرتکب جرم شده

1- عیون الاخبار، طبق نقل تفسیر نور الثقلین، ج 4، ص 119

ص: 129

باشد، باینکه او از اهل صراط مستقیم است که هرگز معصیت خداوند نمی کنند تا گمراه شوند و خداوند در قرآن تصریح کرده بر اینکه آن جناب از مخلصانی بوده، که شیطان راهی به اغوای آنان ندارد و فرموده: (إِنَّهُ كَانَ مُخْلَصًا وَ كَانَ رَسُولًا نَبِيًّا) (مریم: 51)؛ و در همین چند آیه قبل تصریح کرد بر اینکه به او حکم و علم داد و او از نیکوکاران و از متقیان بود و چنین کسی را هرگز تعصب فامیلی و یا غضب بیجا گمراه نمی کند؛ و او را به یاری مجرم در جرمش وانمی دارد.

♣ علت تکرار «قال» در ((قالَ هَذَا مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ)) و ((قالَ رَبُّ أُمَّي ظَلَمْتُ نَفْسِي)) و ((قالَ رَبُّ بِمَا أَنْعَمْتَ عَلَيَّ))؟

به این دلیل است که سیاق در این سه جمله، مختلف است، در جمله اول حکم و قضاوت او را حکایت کرده و در جمله دوم استغفار و دعایش را؛ و در جمله سوم عهد و پیمانش را.

**قسمت سوم: تکرار صحنه ی دیروز در فردا**



در فردای همان روز بازهم موسی مردی دیگر از قبطیان را دید که باهمان مظلوم گلاویز شده و آن مرد مظلوم از موسی استمداد نمود، موسی به طرف او رفت تا از او دفاع کرده و از ظلم ظالم جلوگیری کند.

در قرآن آمده است:

1- «موسی در شهر ترسان بود و هر لحظه در انتظار حادثه ای (و در جستجوی اخبار) ناگهان دید همان کسی که دیروز از او یاری طلبیده بود فریاد می زند و از او کمک می خواهد، موسی به او گفت: «تو آشکارا انسان (ماجر اجو) گمراهی هستی!» (\*) و هنگامی که خواست با کسی که دشمن هردوی آن ها بود درگیر شود و با قدرت مانع او گردد، (فریادش بلند شد)، گفت: «ای موسی می خواهی! مرا بکشی همان گونه که دیروز انسانی را کشتی؟! تو فقط می خواهی جباری در روی زمین باشی و نمی خواهی از مصلحان باشی!» (\*)» (1)

کرد پس در شهر آن شب بامداد

خائف و ترسیده ز امری کو فتاد

منتظر بود او کش آیند از عقب

خون قبطی را کنند از وی طلب

پس به یاری خواندش آن کو خوانده بود

روز بگذشته در آن جنگ و جهود

داشت او با قبطی دیگر نزاع



خواند موسی را به یاری زان صداع

گفت موسی مر ورا زان گیرودار

خود تویی بر گمرهی آشکار

دی به قتل یک نفر گشتی سبب

نک به این مرد وری جنگ و غضب

فتنه انگیزی کنی از بد صفات

نیست عزم هیچ بر صبر و ثبات

پس اراده کرد موسی آن زمان

تا بگیرد آنکه بود از دشمنان

تا ز سبطی دفع شر او کند

گفت ای موسی تو خواهی بی سند

که مرا بکشی میان رهگذر

آن چنان که دی بکشتی یک نفر

می نخواهی تو که باشی در زمین

جز که جباری که جوید جور و کین



1- قصص: 18-19 (فَأَصْبَحَ فِي الْمَدِينَةِ خَائِفًا يَتَرَقَّبُ فَإِذَا الَّذِي اسْتَنْصَرَهُ بِالْأَمْسِ يَسْتَصْرِخُهُ قَالَ لَهُ مُوسَى إِنَّكَ لَغَوِي مُبِينٌ) (\*) فَلَمَّا أَنْ أَرَادَ أَنْ يَبْطِشَ بِالَّذِي هُوَ عَدُوٌّ لَهُمَا قَالَ يَا مُوسَى أَ تُرِيدُ أَنْ تَقْتُلَنِي كَمَا قَتَلْتَ نَفْسًا بِالْأَمْسِ إِنْ تُرِيدُ إِلَّا أَنْ تَكُونَ جَبَّارًا فِي الْأَرْضِ وَمَا تُرِيدُ أَنْ تَكُونَ مِنَ الْمُصْلِحِينَ)

ص: 130

هم نخواهی باشی از شایستگان

که کنند اصلاح بین این و آن

چون که او بشنید این گفتار زفت

هر دو را بر یکدگر بنهاد و رفت (1)

به هر حال موسی متوجه شد که ماجرای دیروز افشاشده است و برای اینکه مشکلات بیشتری پیدا نکند، کوتاه آمد.

آن قبطنی به نزد فرعون آمده و جریان را برای او بازگو کرد. فرعون نیز مأمورین خویش را به دنبال موسی فرستاد و تکرار این عمل را تهدیدی بر وضع خود گرفتند، جلسه مشورتی تشکیل دادند و حکم قتل و اعدام موسی صادر شد ولی هنوز موسی از این ماجرا اطلاع نداشت.

۷ در تورات آمده است: (2)

- روز بعد باز موسی به دیدن هم نژادانش رفت.

- این بار دو نفر عبرانی را دید که باهم گلاویز شده اند.

- جلو رفت و به مردی که دیگری را می زند گفت: «چرا برادر خود را می زنی؟»

- آن مرد گفت: «تو که هستی که بر ما داوری می کنی؟ آیا می خواهی مرا هم بکشی، همان طور که آن مصری را کشتی؟!»

نکته ها

♣ (یتربق)

از ماده «ترقب» به معنی انتظار کشیدن است و موسی در اینجا در انتظار پیامدهای این حادثه بود و نیز در انتظار اخبار آن و این جمله از نظر اعراب خبر بعد از خبر است، هر چند بعضی احتمال داده اند که حال بعد از حال باشد، ولی بسیار بعید است.

♣ (یستصرخ)

از ماده «استصراخ» به معنی یاری طلبیدن است، ولی در اصل به معنی فریاد کشیدن و یا از دیگری تقاضای فریاد زدن هست و این امر معمولاً ملازم با یاری طلبیدن است.

♣ چرا خداوند کلمه «اصبح» را مقید کرد به (فِی الْمَدِیْنَه) و گفت (فَأَصْبَحَ فِی الْمَدِیْنَه خَائِفًا)؟ پاسخ: تا دلالت کند بر اینکه موسی بعد از آن جریان دیگر به سوی قصر فرعون (خانه ای که تا آن روز از عمرش در آنجا زندگی می کرد)، برنگشت و شب را در شهر مصر به سر برد.

♣ کلمه (غوایت)

به معنای خطای از راه راست و صواب است به خلاف «رشد» که به معنی راه راست یافتن است.

1- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص 549

2- سفر خروج، اصحاح 2، آیات 13-14

ص: 131

♣ مراد از (إِنَّكَ لَغَوِيٌّ مَّبِينٌ)

موسی از در توبیخ و سرزنش به او (فرد بنی اسرائیلی) گفت: راستی که تو آشکارا گمراه هستی، (إِنَّكَ لَغَوِيٌّ مَّبِينٌ) که نمی خواهی راه رشد و صواب را پیش گیری و این توبیخ بدین جهت بود که او با مردمی دشمنی و مقاتله می کرد که از دشمنی و کتک کاری با آنان جز شر و فساد بر نمی خاست.

♣ دیدگاه سید مرتضی

سید مرتضی علم الهدی (ره) در این باره می گوید: آیا برای موسی جایز بود که به یکی از پیروان خود که از او کمک خواسته بود، بگوید: (إِنَّكَ لَغَوِيٌّ مَّبِينٌ) و نسبت گمراهی به او دهد؟ [\(1\)](#) و در پاسخ می گوید: قوم موسی مردمی متحجّر و جفاپیشه (ناجوانمرد) بودند؛ و این جمله راهنگامی آن حضرت به آن مرد (از پیروان خود) گفت که با بیم بر جان خود به خاطر گشتن قبطی، در حال گریز از شهر بود، پس همان مرد را دیده که با یکی از فرعونیان در گیر بود و او بار دیگر موسی را به یاری طلبید.



و غرض ایشان این بوده است که تو در طلب آنچه بدان دست نخواهی یافت، نا موفق بوده و خود را برای آنچه از توان تو خارج است، به زحمت می افکنی، پس همچون روز گذشته، آهنگ یاری او را کرد اما او به خاطر کندذهنی و کج فهمی خود، گمان برد که حضرتش قصد کشتن او را دارد.

و گفت: (أُتْرِيدُ أَنْ تَقْتُلَنِي كَمَا قَتَلْتَ نَفْسًا بِالْأَمْسِ إِنْ تُرِيدُ إِلَّا أَنْ تَكُونَ جَبَّارًا فِي الْأَرْضِ وَمَا تُرِيدُ أَنْ تَكُونَ مِنَ الْمَصْلِحِينَ) لذا آن حضرت از کشتن قبطی منصرف شد و بدین ترتیب خبر گذشته شدن قبطی در روز قبل آشکار و (قاتل شناخته) شد.

♣ «ضمیر (قال - گفت) در جمله ی (قال يا موسى أ تُرِيدُ أَنْ تَقْتُلَنِي كَمَا قَتَلْتَ نَفْسًا بِالْأَمْسِ ...) به چه کسی برمی گردد؟ پاسخ: به مرد اسرائیلی، همان کسی که موسی را به کمک می طلبید، برمی گردد؛ برای اینکه مرد اسرائیلی خیال کرده بود موسی با این توبیخ و عتابش بنا دارد او را مانند قبطی دیروز به قتل برساند، لذا از خشم او بیمناک شد و گفت: ای موسی آیا می خواهی مرا بکشی، همان طور که دیروز یک نفر را کشتی؟ از سخن او، قبطی طرف دعوایش فهمید که قاتل قبطی دیروز موسی بوده، لذا به دربار فرعون برگشت و جریان را به وی گزارش داد، فرعون و درباریانش به مشورت نشستند و سرانجام تصمیم بر قتل موسی گرفتند.

♣ (أَنْ يَبْطِشَ بِالَّذِي هُوَ عَدُوٌّ لَهُمَا)

تعریضی است به تورات موجود در عصر نزول قرآن، چون در آن تورات آمده که دو طرف مخاصمه در آن روز اسرائیلی بوده اند این جمله می فرماید که نه موسی خواست خشم بگیرد، بر کسی که هم دشمن مرد اسرائیلی بود وهم دشمن خودش، پس هر دو اسرائیلی

نبوده اند و نیز این جمله تأیید می کند که گوینده جمله «ای موسی می خواهی چنین و چنان کنی» اسرائیلی بوده، نه قبطی، برای اینکه سیاق این جمله سیاق ملامت و شکایت است.

1- سید مرتضی، تنزیه الانبیاء، ص 124.

ص:132

### قسمت چهارم: خبر دادن مؤمن آل فرعون از نقشه ی قتل موسی

در این هنگام یک حادثه غیرمنتظره موسی را از مرگ حتمی رهایی بخشید و آن اینکه مردی از نقطه دوردست شهر (از مرکز فرعونیان و کاخ فرعون) یکی از افراد دربار فرعون، از اخبار جلسه ی مشورت فرعونیان، اطلاع یافت و خود را محرمانه به موسی رسانید.

در قرآن آمده است:

1- (در این هنگام) مردی با سرعت از دورترین نقطه شهر [مرکز فرعونیان] آمد و گفت: «ای موسی! این جمعیت برای کشتن تو به مشورت نشسته اند فوراً از شهر خارج شو، که من از خیرخواهان توأم!». (1)

قتل آن خباز چون بد مشته

تا که او را کشته ز اهل شهر و ده

گفته بد فرعون که بی حجّتی

می نشاید کشت کس را نوبتی



چون نکرد انکار موسی در مقال

قتل قبطی را به نزد آن رجال

پس ببردندی به فرعون این خبر

که ورا کشته است موسی در گذر

مشورت کرد او به اتباع و خواص مردی حکم شد بر قتل موسی در قصاص

آمد ز آخر شهر آن زمان

یعنی از درگاه فرعون از نهان

بود ساعی گفت ای موسی به تو

مشورت کردند این قوم از عتو

که تو را بکشند از روی قصاص

رو برون گفتم ز پندت اختصاص (2)

آن مرد (ظاهراً همان حزقیل نجار، برادر آسیه، مؤمن آل فرعون بود) که از وضع جنایات

فرعون رنج می برد و در انتظار این بود که قیامی بر ضد او صورت گیرد و او به این قیام

الهی پیوندد.





ظاهراً چشم امید به موسی دوخته بود و در چهره او سیمای یک مرد الهی انقلابی را مشاهده می کرد، به همین دلیل هنگامی که احساس کرد او در خطر است با سرعت خود را به او رسانید و موسی را از چنگال خطر نجات داد.

### قسمت پنجم: فرار و هجرت موسی از مصر به مدین

موسی این خبر را کاملاً جدی گرفت، به خیرخواهی این مرد باایمان ارج نهاد و به توصیه او از شهر خارج شد:

در قرآن آمده است:

- 1- قصص : 20 (وَجَاءَ رَجُلٌ مِنْ أَقْصَى الْمَدِينَةِ يَسْعَى قَالَ يَا مُوسَى إِنَّ الْمَلَأَ يَأْتَمِرُونَ بِكَ لِيَقْتُلُوكَ فَاخْرُجْ إِنِّي لَكَ مِنَ النَّاصِحِينَ)
- 2- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص 549

ص: 133

- 1- «موسی از شهر خارج شد درحالی که ترسان بود و هر لحظه در انتظار حادثه ای عرض کرد: «پروردگارا! مرا از این قوم ظالم رهایی بخش!» (\*) و هنگامی که متوجه جانب مدین شد گفت: «امیدوارم پروردگارم مرا به راه راست هدایت کند!» (\*)» (1)

پس برون از شهر شد بی راحله

گرسنه تنها بدون غافله

بود خائف داشت در ره انتظار



کز پیش آیند گفت ای کردگار

ده نجاتم از گروه ظالمین

در پناه خود نگهدارم چنین

پس روان شد سوی مدین او ز راه

ره نماید شادیم گفتا اله

از سه ره کامد به پیشش بی غلط

او سوا کرد اختیار اعنی وسط

زان دوره رفتند آن ها کز عقب

مرو را بودند ساعی در طلب

داشت حق مستور زایشان راه راست

کز وسط می رفت و حق این گونه خواست (2)

۷ در تورات آمده است: (3)

- «هنگامی که خبر کشته شدن آن مصری به گوش فرعون رسید، دستور داد موسی را بگیرند

و بکشند. اما موسی به سرزمین مدیان فرار کرد.»

نکته ها



♣ آمده است که: مرد دانشمندی در میان صحرا برای گروهی درباره موسی و علائم او صحبت می کرد و در این وقت موسی بر آن ها وارد شد و در آن وقت بسیار جوان بود و از قصر فرعون خارج شده بود و اسب خود را ترک کرده بود و پوستینی از خز به تن داشت و بر استری سوار بود، وقتی آن دانشمند او را با آن صفات دید، وی را شناخت و در پیش پای او برخاست و به قدم های او افتاد و او را بوسید، سپس گفت: سپاس خدایی را که قبل از مردنم مرا به دیدار تو مشرف نمود، پیروان او وقتی چنین دیدند آن ها نیز به تبعیت از او سجده شکر به جا آورده و موسی به آن ها گفت: از خدا می خواهم که در فرج شما تعجیل کند، سپس از شهر خارج شد. (4) و به سوی سرزمین «مدین» رفت و از قلمرو مصر و حکومت فرعونیان جدا شد. اما جوانی که در ناز و نعمت بزرگ شده و به سوی سفری می رود که در عمرش سابقه نداشته، نه زاد و نه توشه ای دارد نه مرکب و نه دوست و راهنمایی و پیوسته از این بیم دارد که مأموران فرارسند و او را دستگیر کرده به قتل رسانند، وضع حالش روشن است. آری موسی باید یک دوران سختی و شدت را پشت سر بگذارد و از تارهایی که قصر فرعون بر گرد شخصیت او تنیده بود بیرون آید، در کنار

1- قصص: 21-22 (فَخَرَجَ مِنْهَا خَائِفًا يَتَرَقَّبُ قَالَ رَبِّ نَجِّنِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ) (\*) وَ لَمَّا

تَوَجَّهَ تَلْقَاءَ مَدْيَنَ قَالَ عَسَى رَبِّي أَن يَهْدِيَنِي سَوَاءَ السَّبِيلِ )

2- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص 550

3- سفر خروج، اصحاح 2، آیه 15

4- می گویند: ده سال بعد موسی سوار بر چهارپایی از مدین به سوی مصر می آمد؛ در

نزدیک شهر آن دانشمند با عده ای از همراهانش وی را مشاهده کردند و دریافتند که او

همان موسی بن عمران است که خداوند به رسالت مبعوثش ساخته است آن گروه که مدت ها در انتظار خروج نجات بخش خویش بودند همگی بر طاعت او گردن نهادند.

ص:134

مستضعفان قرار گیرد، درد آن ها را با تمام وجودش احساس کند و آماده یک قیام الهی به نفع آن ها و بر ضد مستکبران گردد. ولی در این راه یک سرمایه بزرگ همراه داشت، سرمایه ایمان و توکل بر خدا!

♣ دیگر سخنی از مادر و پدر و خواهر و خانواده ی موسی نیست. آیا یوکابد دوباره مجبور است فراق فرزندش موسی را تحمل کند؟

♣ دیدگاه ابن عربی در مورد حکمت فرار موسی (1)

سپس چون در تعقیب موسی برآمدند، گریزان بیرون رفت، در ظاهر از ترس کشته شدن و در معنی به علت حب در نجات خود، زیرا حرکت همیشه حییه است و اسباب دیگر که در حقیقت سبب نیستند حجاب ناظر در حرکت حییه می گردند.

غرض این است که سبب واقعی حرکت، حب است جز اینکه به حسب ظاهر، حرکت به اسباب دیگری چون خوف و غضب و چیزهای دیگر، اسناد داده می شود که می گویند مثلاً به علت خوف فرار کرده است و این اسباب ظاهریه که در حقیقت، اسباب نیستند حاجب ناظر در حرکت می گردند یعنی ناظر محجوب می شود و در این حجاب، علت واقعی حرکت را نمی بیند. چنانکه ما فرار از حیوان مفترس را به حسب ظاهر حمل بر خوف می کنیم و حال اینکه خوف، علت حقیقی فرار نیست بلکه حب نجات سبب آن است. پس خوف موسی برای او مشهود و ظاهر بود به سبب آنچه برای او واقع شد، یعنی قتل قبطنی و

این خوف متضمن حب نجات از قتل خودش بود. پس موسی به حسب ظاهر به علت خوف از قتل فرار کرد و در معنی به علت حب نجات از فرعون و عمل فرعون به او گریخت لذا شعیب صلوات الله علیه سبب حرکت موسی را به او تنبیه نمود که به او گفت: (لا تَخَفُ نَجَوْتَ مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ) (قصص : 25)

پس موسی سبب اقرب مشهود خود را در وقت ملاقاتش با شعیب متذکر شد.

آن سبب قریب که این صفت را دارد مانند صورت جسم است برای بشر.

(از آن حیث که سبب اقرب اولاً مشهود است) و حب نجات در سبب اقرب یعنی خوف تضمین شده است. آن چنان که جسد روح مدبر خودش را متضمن است و انبیا صلوات الله علیهم را لسان ظاهر است که با آن لسان ظاهر با عموم اهل خطاب تکلم می کنند و اعتمادشان بر فهم سامع عالم است؛ این گفتار شیخ کانّ دفع دخل مقدری است که اگر کسی بگوید ظاهر گفتار موسی مطابق منطوق تنزیل خوف است و اگر علت، خوف نباشد لازم آید که واقع بر خلاف منطوق تنزیل باشد.

در جواب گفت که انبیا را زبان ظاهری است که به صورت عموم خطاب است و زبان آنان به اعتماد بر فهم سامع عالم متضمن دقایق و حقایقی است و در آن حدیث که فرمود: (انی لأعطی الرجل و غیره احبّ الیّ منه)، إلخ شیخ در این بحث وارد می شود که انبیا در مقام خطاب با مردم معانی را در لباسی تنزل دادند تا کسانی که به فهم نازل هستند از آن عبارت چیزی ادراک کنند.

❁ به تعبیر قیصری در فصوص گذشته کلمات انبیا سفره ای است که هیچ کس از کنار این سفره بی بهره بر نمی خیزد؛ مثلاً نگاه کردن به نوشته قرآن ثواب است و خواندن آن ثواب و

گوش کردن به آن ثواب و هرگاه کسی در این امور به نیابت از کسی ببیند و بشنود و بخواند دو نحوه ثواب می برد؛ و چون انبیاء و رسل ورثه (یعنی ورثه انبیا که علما هستند) «العلماءُ ورثهُ الأنبياء» دانستند که در عالم و در اممشان کسانی هستند که به این مثابه و منزلت از علم

1- حسن زاده آملی، ممد الهمم، صص 555-556 و 560

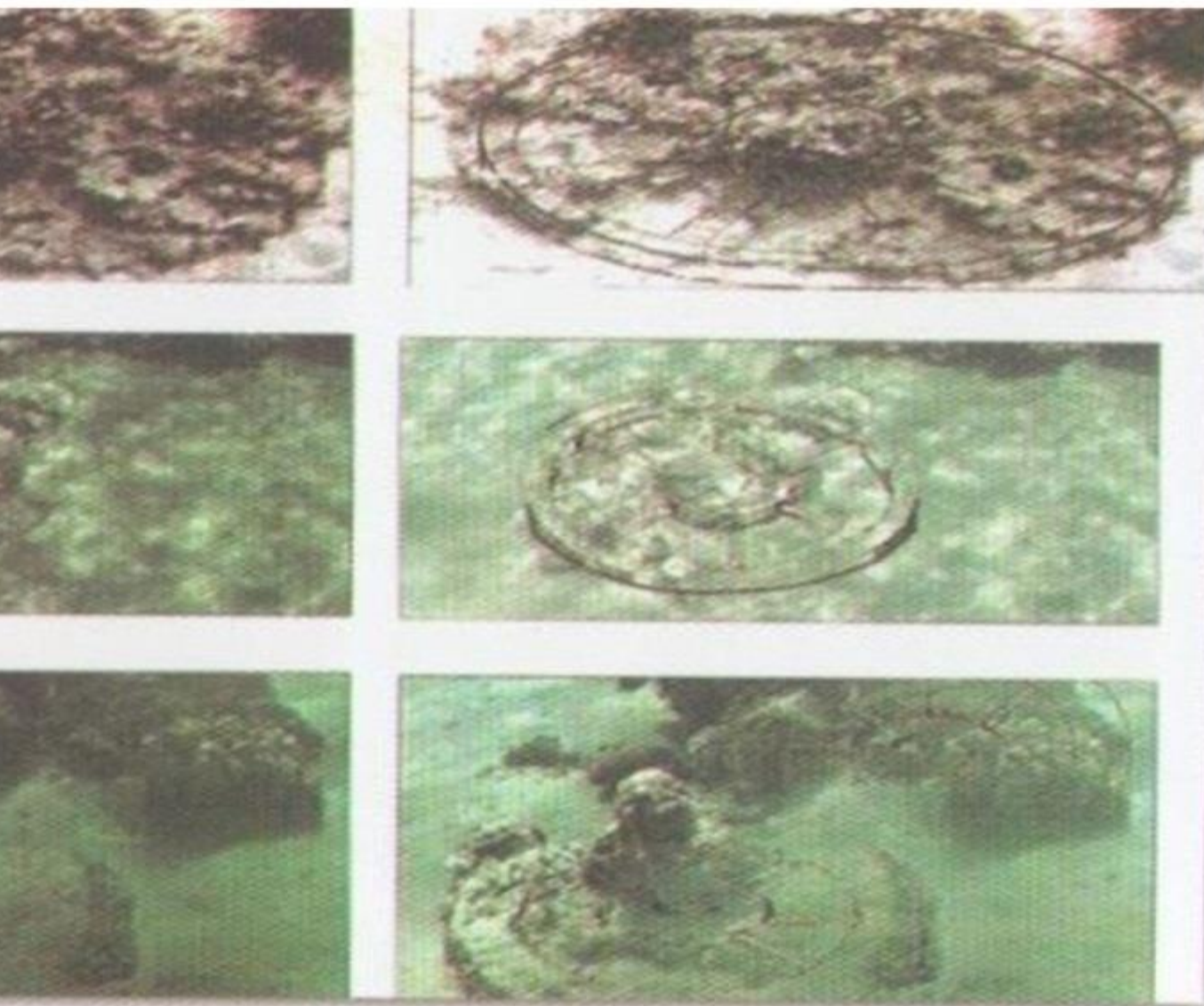
ص:135

می باشند لذا با اتکا به فهم این چنین کسانی که موحد از مردم اند از عبارت کردن از مقاصد به لسان ظاهری که خاص و عام در آن اشتراک دارند سخن گفتند.

♣ پس خاص از آن لسان ظاهر فهم می کنند آنچه را که عامه از آن فهم کردند علاوه بر زیادت که بدین جهت خاص از عامی امتیاز می یابند بنابراین مبلغان اعم از انبیا و رسل ورثه به لسان ظاهر اکتفا کردند این است حکمت قول خداوند که از زبان موسی حکایت فرمود: (فَقَرَّرْتُ مِنْكُمْ لَمَّا خِفْتُكُمْ) (شعراء: 21) و نگفت: «ففررت منكم حبا في السلام ه و العافيه» یعنی به حسب ظاهر که سبب اقرب، خوف است سخن گفت. نه به زبان باطن که فرار برای حب نجات بود.

ص:136

در این نقشه مسیر هجرت موسی از مصر به مدین نمایش داده شده



شش نمونه چرخ اربابه افسران و فرمانده لشکر فرعون در دریا

ص: 137

قسمت ششم: مدین و ایکه و رسالت حضرت شعیب در آنجا

در قرآن آمده است:



1- «و ما به سوی «مدین»، برادرشان «شعیب» را فرستادیم...» (1)

«اصحاب الأیکه» [صاحبان سرزمین های پردرخت قوم شعیب] مسلماً قوم ستمگری بودند!

(\*) (2)

بوده اند اصحاب ایکه ظالمان

ما کشیدیم انتقام از آن کسان

شرح یوم الظله را اندر عذاب

جای خود مذکور سازم در کتاب

ایکه و مدین به راه روشن است

عابرین بینند و آن بس این است (3)

اصحاب ایکه [شهری نزدیک مدین] رسولان (خدا) را تکذیب کردند، (\*) (4) و (نیز) قوم

ثمود و لوط و اصحاب الأیکه [قوم شعیب]، این ها احزابی بودند (که به تکذیب پیامبران

برخاستند)! (\*) (5) و «اصحاب الأیکه» [قوم شعیب] و قوم تبع (که در سرزمین یمن زندگی

می کردند)، هر یک از آن ها فرستادگان الهی را تکذیب کردند وعده عذاب درباره آنان

تحقق یافت! (\*) (6)

نکته ها

♣ مدین کجاست؟



ابن عباس می گوید: مدین فرزند ابراهیم با دختر لوط ازدواج نمود و ثمره این ازدواج نسلی بسیار بود که از آن ها باقی ماند. (7)

(\*) «طبرسی» می گوید: اهل مدین قبیله ای می باشند که به مدین بن ابراهیم منسوب هستند و شعیب فرزند نوبه بن مدین بن ابراهیم هست که به خطیب الانبیاء شهرت یافته است.

مدین از شهرهای شام بود و مردمی تجارت پیشه و مرفه داشت، که در میان آن ها بت پرستی و همچنین تقلب و کم فروشی در معامله کاملاً رایج بود.

«مدین» در مشرق خلیج عقبه قرار داشته و مردم آن از فرزندان اسماعیل بودند و با مصر و لبنان و فلسطین تجارت داشته اند.

در تورات نیز نام «مدیان» آمده، اما به عنوان بعضی از قبائل (و البته اطلاق یک نام بر شهر و صاحبان شهر معمول است) (8)

1- أعراف: 85؛ هود: 84؛ عنكبوت: 36 (وإلى مدین آخاهم شعیباً)

2- حجر: 78 (وإن كان أصحاب الأیكه لظالمین)

3- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص 339

4- شعراء: 176 (كذب أصحاب الأیكه المرسلین)

5- ص: 13 (و ثمود و قوم لوط و أصحاب الأیكه أولئك الأحزاب)

6- ق: 14 (و أصحاب الأیكه و قوم تبع كل كذب الرسل فحق وعید)

7- طبرسی، مجمع البیان، ج 2 و ج 4، ص 687

8- زر کلی، اعلام القرآن، ص 573

«مدین» شهری است در جنوب غربی اردن که امروز به نام «معان» خوانده می شود، در شرق «خلیج عقبه» قرار گرفته.

بعضی نیز اطلاق نام مدین را بر این شهر به خاطر آن می دانند که یکی از فرزندان ابراهیم بنام مدین در این شهر می زیسته است. [\(1\)](#)

♣ «ایکه» (بر وزن ليله) کجاست؟

آبادی معروفی نزدیک مدین است و در مسیر راه مردم حجاز به سوی شام بوده است.

قتاده می گوید: «ایکه» [ایکه به بیشه زاری گفته می شود که دارای درختان انبوهی است و نیز نام قومی است که در آنجا زندگی می کردند]. [\(2\)](#)

«ایکه» در اصل به معنی محلی است که درختان درهم پیچیده دارد که در فارسی از آن به «بیشه» تعبیر می کنیم، سرزمینی که به خاطر داشتن آب و درختان زیاد «ایکه» نام گرفت، قرائن نشان می دهد که آن ها زندگی مرفه و ثروت فراوان داشتند و شاید به همین دلیل غرق غرور و غفلت بودند!

1- آلوسی، روح المعانی، ج 20، ص 51

2- فیروز آبادی، قاموس المحيط، ج 3، ص 293



نمونه فلزی چرخ ارابه مصری در عمق دریای سرخ در محل

ص: 140

نکته ها

♣ (اخاصم)

به طور استعاره به هر کسی که با قومی یا شهری، یا صنعتی و سجیه ای نسبت داشته باشد نیز برادر آن چیز اطلاق می کنند مثلاً می گویند: «اخو بنی تمیم برادر قبیله بنی تمیم» و یا «اخو یثرب برادر یثرب» و یا «اخو الحیا که برادر پشم بافی» و یا «اخو الکریم برادر کرامت».

همچنین به خاطر آن است که نهایت محبت پیامبران را به قوم خود بازگو کند، نه فقط به خاطر اینکه از افراد قبیله و طایفه آن ها بود بلکه علاوه بر آن خیرخواه و دلسوز آن ها همچون یک برادر بود.

شعیب نسبش طبق تواریخ با چندین واسطه به «ابراهیم» می رسد.

تعبیر «اخوهم» در مورد قوم ایکه نیامده و شاید به خاطر اینکه شعیب اصلاً اهل مدین بود و تنها با مردم آنجا خویشاوندی داشت نه با مردم «ایکه»

♣ (\*) امام صادق علیه السلام فرمودند: از میان پیامبران الهی چند نفر اصالتاً عرب بوده اند و آن ها عبارت اند از: هود، صالح، اسماعیل، شعیب که از بکائین است و محمد. (1)

♣ حضرت شعیب

(\*) ابن عباس نقل می کند که: شعیب دویست و چهل و دو سال عمر نمود. (2)

درجایی دیگر آمده است: شعیب در سال 1600 ق.م متولد شد و در سال 1550 ق.م مبعوث شد. (3)

- یعنی آغاز رسالت حضرت شعیب 100 سال قبل از بعثت موسی (1450 ق.م) بوده.

- بنابراین از سال 1460-1450 ق.م حدود 10 سال، موسی در مدین نزد شعیب زندگی کرده است.

- اگر بنا بر روایت ابن عباس شعیب 242 سال عمر کرده باشد، باید در سال 158 ق.م، یعنی 9 سال پس از وفات موسی شعیب از دنیا رفته باشد.

(\*) امام رضا علیه السلام فرمودند: شعیب هر سال به زیارت موسی می آمد و تا زمانی که در منزل او بود مورد اکرام و خدمت خالصانه وی واقع می گشت.

(\*) اکثر روایات می گوید که شعیب بعد از نابودی مردمش همچنان در مدین باقی ماند تا توانست موسی بن عمران را ملاقات نماید. (4)

(\*) و امیرالمؤمنین می فرمایند: شعیب آن قدر به دعوت قومش ادامه داد تا به سن پیری رسید، مدتی بعد او به صورت جوانی خوش سیما مجدداً به سوی قوم خویش مبعوث گردید اما مردم به او گفتند: هنگامی که در سن پیری ما را موعظه می کردی پاسخت نگفتیم حال در هیئت جوانی از ما چه انتظاری خواهی داشت؟! (5)

1- مجلسی، بحار، ج 12، ص 385

2- مجلسی، بحار، ج 12، ص 386

3- المغلوث، اطلس تاریخ انبیاء و الرسل، ص 52

4- المغلوث، اطلس تاریخ انبیاء و الرسل، ص 384

5- المغلوث، اطلس تاریخ انبیاء و الرسل، ص 385

## قسمت هفتم: پایان سفر موسی علیه السلام پس از هشت شبانه روز ورودش به مدین و طلب خیر از خداوند

موسی بدون توشه ی راه و سفر، با پای پیاده، فاصله ی بین مصر و مدین را در هشت شبانه روز پیمود، در این مدت غذای او سبزی های بیابان بود و بر اثر پیاده روی پایش آبله کرده بود. کم کم دورنمای «مدین» در افق نمایان شد و موجی از آرامش بر قلب او نشست، نزدیک شهر رسید، اجتماع گروهی نظر او را به خود جلب کرد، به زودی فهمید این ها شبان هایی هستند که برای آب دادن به گوسفندان اطراف چاه آب اجتماع کرده اند.

در قرآن آمده است:

1- «هنگامی که به (چاه) آب مدین رسید، گروهی از مردم را در آنجا دید که چهارپایان خود را سیراب می کنند و در کنار آنان دو زن را دید که مراقب گوسفندان خویش اند (و به چاه نزدیک نمی شوند موسی) به آن دو گفت: «کار شما چیست؟ (چرا گوسفندان خود را آب نمی دهید؟!)) گفتند: «ما آن ها را آب نمی دهیم تا چوپان ها همگی خارج شوند و پدر ما پیرمرد کهن سالی است (و قادر بر این کارها نیست.)!» (\* موسی برای (گوسفندان) آن دو آب کشید سپس رو به سایه آورد و عرض کرد: «پروردگارا! هر خیر و نیکی بر من فرستی، به آن نیازمندم!» (\*)) (1)

شد به مدین هشت منزل بوده آن

تا به مصر و خارج از فرعونیان

آمد او بر آب مدین در ورود

و آنچه اندر کنار شهر بود



یافت قومی را ز مردم کز شتاب

مر مواشی راهمی دادند آب

بر کناری دید از مردم دو زن

گوسفندان داشته دور آن دو تن

تانایند آن رمه نزدیک آب

یافت ایشان را به عفت در حجاب

رفت موسی کرد از ایشان سؤال

چیست تا مطلوبتان زین اشتغال

گوسفند دور می دارید ز آب

در رمه تا در نریزند از شتاب

می بگفتند آب ندهیم این رمه

تا که فارغ می نکردند این همه

پس بماند هر چه فاضل ز ایشان

بر مواشی ما دهیم از بعد آن

هستمان پیر کهن سالی پدر



نیست قادر تا خود آید در گذر

بالضرورة خواهران آییم ما

تا که بدهیم آب مر اغنام را

با شبانان گفت موسی کز چه باب

این زنان را زودتر ندهید آب

آب ما گفتند ندهیم از به گاه

تو توانی دلو را بر کش ز چاه

آب می ده این دو زن را زودتر

این به استهزا بگفتند آن حشر

---

1- قصص : 23-24 (وَلَمَّا وَرَدَ مَاءَ مَدْيَنَ وَجَدَ عَلَيْهِ أُمَّةٌ مِّنَ النَّاسِ يَسْقُونَ وَوَجَدَ مِنْ دُونِهِمْ  
أُمَّرَاتَيْنِ تَذُودَانِ قَالَ مَا خَطْبُكُمَا قَالَتَا لَا نَسْقِي حَتَّى يُصَدَرَ الرَّعَاءُ وَأَبُونَا شَيْخٌ كَبِيرٌ) (\* فَسَقَى  
لَهُمَا ثُمَّ تَوَلَّى إِلَى الظِّلِّ فَقَالَ رَبِّ إِنِّي لِمَا أَنْزَلْتَ إِلَيَّ مِنْ خَيْرٍ فَقِيرٌ)

ص: 142

آنکه بود آن کار ده مرد قوی

غیرت آمد در نهاد موسوی





بر کشید آن دلو بر چستی ز چاه

داد آب اغنام نسوان را به گاه

کرد پس بر سایه نخلی رجوع

از حرارت یا که از طغیان جوع

گفت پس یا رب ز نیکی ناگزیر

آنچه بفرستی به محتاج فقیر

از تو می خواهم که محتاجم بر آن

خوردنی را گر چه باشد نیم نان (1)

۷ در تورات آمده است: (2)

- روزی موسی در مدین سر چاهی نشسته بود ...

- کاهن مدین (رعوئیل) یا (یترون) هفت دختر جوان داشت، آن ها آمدند تا از چاه آب بکشند و آبشخورها را پر کنند تا گله ی پدرشان را سیراب نمایند. ولی چوپانان آمدند و دختران را کنار زدند تا گله های خود را سیراب کنند ...

- اما موسی جلو رفت و چوپانان را عقب راند و به دختران کمک کرد تا گوسفندانشان را آب دهند.

نکته ها



♣ برای موسی این تبعیض و ظلم و ستم، این بی عدالتی و عدم رعایت حق مظلومان که در پیشانی شهر مدین به چشم می خورد قابل تحمل نبود، او مدافع مظلومان بود و به خاطر همین کار، به کاخ فرعون و نعمت هایش پشت پا زده و از وطن آواره گشته بود، او نمی توانست راه و رسم خود را ترک گوید و در برابر بی عدالتی ها سکوت کند.

می گویند: هنگامی که نزدیک آمد و جمعیت را کنار زد به آن ها گفت شما چه مردمی هستید که به غیر خودتان نمی اندیشید؟ جمعیت کنار رفتند و دلو را به او دادند و گفتند «بسم الله!» اگر می توانی آب بکش...

چرا که می دانستند دلو به قدری سنگین است که تنها با نیروی ده نفر از چاه بیرون می آید، آن ها موسی را تنها گذاردند ولی موسی با اینکه خسته و گرسنه و ناراحت بود، نیروی ایمان به یاری اش آمد و بر قدرت جسمی اش افزود و با کشیدن یک دلو از چاه همه گوسفندان آندورا سیراب کرد.

♣ (تزدان)

از ماده «زود» (بر وزن زرد) به معنی منع کردن و جلوگیری نمودن است، آن ها مراقب بودند که گوسفندانشان متفرق یا آمیخته با گوسفندان دیگر نشود.

♣ (خطب) به معنی کار و مقصود و منظور است.

♣ (یصدر) از ماده «صدر» به معنی خارج شدن از آبگاه است.

♣ (رعاء) جمع «راعی» به معنی چوپان است.

1- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص 550

2- سفر خروج، اصحاح 2، آیات 15 - 16

ص: 143

موسی خسته و گرسنه بود، او در آن شهر غریب و تنها بود و پناهگاهی نداشت، اما درعین حال بیتابی نمی کند، آن قدر مؤدب است که حتی به هنگام دعا کردن صریحاً نمی گوید خدایا چنین و چنان کن، بلکه می گوید: «هر خیری که بر من فرستی به آن نیازمندم» یعنی تنها احتیاج و نیاز خود را بازگو می کند و بقیه را به لطف پروردگار وامی گذارد.

اما کار خیر را بنگر که چه قدرت نمایی می کند؟ چه برکات عجیبی دارد؟ یک قدم برای خدا برداشتن و یک دلو آب از چاه برای حمایت مظلوم ناشناخته ای کشیدن، فصل تازه ای در زندگانی موسی می گشاید و یک دنیا برکات مادی و معنوی برای او به ارمغان می آورد، گمشده ای را که می بایست سالیان دراز به دنبال آن بگردد در اختیارش می گذارد.

### ♣ دیدگاه ابن عربی (1)

موسی به مدین آمد و آن دو دختر را یافت. پس برای آنان آب کشید بدون مزد. سپس به ظل الهی روی آورد (فَقَالَ رَبُّ انِّي لِمَا أَنْزَلْتَ إِلَيَّ مِنْ خَيْرٍ فَقِيرٌ). پس عین عملش را که سقی است عین خیری که خداوند بر وی نازل فرمود قرارداد. پس خویشتن را به فقر الی الله در خیری که نزد خدا هست وصف نمود.

قیصری در شرح گوید: عین سقی را عین خیر قرارداد. زیرا خیر منزل به او نبوت و علوم نبوت بود و آب، صورت علم است.



لذا ابن عباس آیه ی کریمه: (وَ أَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً) را تفسیر کرد که (و آنزلنا من السماء علما) که ماء را به معنی علم گرفت. پس حضرت موسی به علم خود بر آن دو جاریه عین آنچه را که در حقیقت از خدا استفاضه نمود افاضه کرد. هرچند که در صورت ظاهر غیر آن است و دیگر اینکه توفیق و قدرت بدان عمل نبوده است مگر از جانب خداوند.

پس آن را از خداوند استفاضه کرد و بر آن دو جاریه افاضه نمود و باآنکه خداوند سبحان فرمود: (وَ أَنْ لَوْ اسْتَقَامُوا عَلَى الطَّرِيقَةِ لَأَسْقَيْنَهُمْ مَاءً غَدَقًا) (جن: 16)

امام صادق علیه السلام

در بیان آن فرمود: «لأفدناهم علما كثيرا يتعلمونه عن الائمة» چنانکه در مجمع البیان آمده است و در کافی از امام باقر علیه السلام روایت فرمود که طریقت در آیه را به ولایت امیرالمؤمنین علی و اوصیای از ولد او تفسیر فرمود و پس از آن در بیان ماءً غَدَقًا فرمود: «لا شربنا قلوبهم الايمان»؛ و هر دو روایت را فیض در تفسیر صافی آورد.

همچنین قیصری در شرح فرمود: علّت اینکه حضرت موسی، خود را به فقر الی الله در خیری که نزد اوست وصف فرمود این است که: فیض به حسب استعداد فایض می شود و از جمله شروط فیض، خلوّ محل است از منافی فایض بلکه خلوّ محل از کل ما سوی الله هست و از نوع بشری، فقیر تامّ کامل مطلق است.

1- حسن زاده آملی، ممد الهمم، ص 563

ص: 144

قسمت هشتم: اجابت دعای موسی و داستان رفتن به خانه ی شعیب



دو دختر (لیا و صفورا) سریع نزد پدرشان حضرت شعیب رفتند و ماجرا را برایش تعریف کردند.

در قرآن آمده است:

شعیب (ع) یکی از دخترانش را (صفورا) نزد موسی فرستاد و گفت:

1- «برو او را به خانه ی ما دعوت کن تا مزدش را بدهم»

ناگهان یکی از آن دو (دختر) به سراغ او (موسی) آمد درحالی که باحیا گام برمی داشت، گفت:

2- «پدرم از تو دعوت می کند تا مزد آب دادن (به گوسفندان) را که برای ما انجام دادی به تو بپردازد.» (1)

دختران را دید در خانه پدر

آمدند امروز از ره زودتر

زان سبب پرسید گفتند آنچه بود

گفت آری دش کنون در خانه زود

پس یکی زان دختران آمد ز راه

کز حیا در پیش پا بودش نگاه

گفت او را آن یدعوک ابی

تا جزا بدهد ترا از موهبی

مزد آنچه آب دادی تو بما

پس چو آمد سوی او با صد رجا

خواند یکجا قصه خود بر شعیب

از ولادت تا خروجش بی زریب

گفتی او را می مترس ای مجتبی

کز گروه ظالمین گشتی رها

پس ز وجه میهمانی در مقام

نی به مزدی گفت آریدش طعام (2)

برق امیدی در دل موسی جستن کرد گویا احساس کرد واقعه مهمی در شرف تکوین است و با مرد بزرگی روبرو خواهد شد، مرد حق شناسی که حتی حاضر نیست زحمت انسانی، حتی به اندازه کشیدن یک دلو آب بدون پاداش بماند، او باید یک انسان نمونه یک مرد آسمانی و الهی باشد، ای خدای من! چه فرصت گران بهایی؟ در راه برگشت صفورا و موسی به منزل شعیب نبی، صفورا برای راهنمایی به او جلوتر راه رفت ولی در برابر باد قرار گرفت و لباسش را به بالا و پائین می برد که موسی به او گفت: «شما پشت سر من بیایید و هرگاه از مسیر راه منحرف شدم با انداختن سنگ راه را به من نشان دهید؛ زیرا ما پسران یعقوب به پشت زنان نگاه نمی کنیم» و بدین ترتیب به راه خود ادامه دادند تا نزد شعیب رسیدند.



1- قصص: 25 (فَجَاءَتْهُ إِحْدَاهُمَا تَمْشِي عَلَى اسْتِحْيَاءٍ قَالَتْ إِنَّ أَبِي يَدْعُوكَ لِيَجْزِيَكَ أَجْرَ مَا سَقَيْتَ لَنَا...) (ص 550)

2- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص 550

ص: 145

۷ در تورات آمده است: (1)

- هنگامی که دختران به خانه بازگشتند پدرشان پرسید: «چطور شد که امروز این قدر زود برگشتید؟!» دختران گفتند: «یک مرد مصری به ما کمک کرد و چوپانان را کنار زد و برایمان از چاه آب کشید و گلّه را سیراب کرد»

- پدرشان پرسید: «آن مرد حالا کجاست؟ چرا او را با خود نیاوردید؟ بروید و او را دعوت کنید تا با ما غذا بخورد.»

نکته ها

♣ دیدگاه مولانا

ز آخر وهن مرادش نفس توست

کاو به آخر باید و عقلت نخست (2)

«منظور از فرمایش حضرت رسول که فرمود: (اخروا النساء حیث اخرهن الله تعالی) پیغمبر خدا فرمود: زن ها را عقب بیندازید همان طور که خدا آن ها را عقب انداخته، نفس تو است که باید عقب تر از عقل تو باشد.»

در این داستان، شعیب پیامبر خدا که سالیان دراز مردم را در این شهر به خدا دعوت کرده و نمونه ای از حق شناسی و حق پرستی بود، امروز که می بیند دخترانش زودتر از هرروز به خانه بازگشتند جویا می شود و هنگامی که از جریان کارآگاه می گردد تصمیم می گیرد دین خود را به این جوان ناشناس هر که باشد ادا کند.

موسی به خانه شعیب آمد، خانه ای ساده و روستایی، خانه ای پاک و مملو از معنویت، خانه ای که نور نبوت از آن ساطع است و روحانیت از همه جای آن نمایان، پیرمردی باوقار با موهای سفید در گوشه ای نشسته، به موسی خوش آمد گفت.

از کجا می آیی؟ چه کاره ای؟ در این شهر چه می کنی؟ هدف و مقصودت چیست؟ چرا تنها هستی.

و از این گونه سؤالات. موسی ماجرای خود را برای شعیب بازگو کرد.

هنگامی که موسی نزد او [شعیب] آمد و سرگذشت خود را شرح داد؛ گفت:

### 3- «نترس، از قوم ظالم نجات یافتی!» (3)

شعیب گفت: سرزمین ما از قلمرو آن ها بیرون است و آن ها دسترسی به اینجا ندارند، کمترین وحشتی به دل راه مده، تو در یک منطقه امن و امان قرار داری، از غربت و تنهایی رنج نبر، همه چیز به لطف خدا حل می شود.

موسی به زودی متوجه شد استاد بزرگی پیدا کرده که چشمه های زلال علم و معرفت و تقوا و روحانیت از وجودش می جوشد و می تواند او را به خوبی سیراب کند.



شعیب نیز احساس کرد شاگرد لایق و مستعدی یافته که می تواند علوم و دانش ها و تجربیات یک عمر خود را به او منتقل سازد، آری به همان اندازه که شاگرد از پیدا کردن یک استاد بزرگ لذت می برد استاد هم از یافتن یک شاگرد لایق خوشحال است.

- 
- 1- سفر خروج، اصحاح 2، آیات 17 - 20  
 2- مولوی، مثنوی معنوی، دفتر دوم، ص 257  
 3- قصص : 25 (... فَلَمَّا جَاءَهُ وَقَصَّ عَلَيْهِ الْقِصَصَ قَالَ لَا تَخَفْ نَجَوْتَ مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ)  
 ص: 146

♣ (\*) نقل شده است هنگامی که موسی بر شعیب وارد شد، او را بر سر سفره ی غذا دید و شعیب به او گفت: بر سر سفره بنشین و غذایی بخور و موسی با اینکه خیلی گرسنه بود گفت: (أعوذُ بالله) از اینکه این غذا را در برابر کمکی که به دخترانت کردم بخورم، زیرا ما از خاندانی هستیم که عمل آخرت را با هیچ چیزی از دنیا، گرچه پر از طلا باشد، عوض نمی کنیم. آنگاه موسی بر سر سفره نشست و غذا خورد. (1)

### قسمت نهم: سخنان صفورا دختر شعیب با پدرش در مورد موسی

سپس یکی از دختران شعیب زبان به سخن گشود و با این عبارت کوتاه و پرمعنی به پدر پیشنهاد استخدام موسی برای نگهداری گوسفندان کرد...

در قرآن آمده است:

- 1- یکی از آن دو (دختر) گفت: «پدرم! او را استخدام کن، زیرا بهترین کسی را که می توانی استخدام کنی آن کسی است که قوی و امین باشد (و او همین مرد است!)» (2)

زان دو دختر مر پدر را گفت یک

کن اجیر او را پی اغنام نک

آنکه نیکوتر کسی باشد بدین

بهر اجرت کو قوی است و امین (3)

دختری که در دامان یک پیامبر بزرگ پرورش یافته باید این چنین مؤدبانه و حساب شده سخن بگوید و در عبارتی کوتاه و با کمترین الفاظ حق سخن را ادا کند.

شعیب گفت: «نیرومندی او از این جهت است که او به تنهایی سنگ بزرگ را از سر چاه برداشت و با دلو بزرگ آب کشید، ولی امین بودن او را از کجا فهمیدی؟»

دختر جواب داد: او در مسیر راه به من گفت: پشت سر من بیایید تا نگاهم به شما نیافتد و این دلیل عفت و پاکی و امین بودن اوست. (4)

(\*) همین مضمون در روایتی که در تفسیر علی بن ابراهیم نقل شده آمده است که وقتی شعیب از دخترش سؤال کرد قوت این جوان معلوم است که دلو بزرگ را از چاه کشید امانتش از کجا؟ گفت برای اینکه او حاضر نبود پشت سر زنان نگاه کند. (5)

به علاوه از خلال سرگذشت صادقانه ای که برای شعیب نقل کرد نیز قدرت او در مبارزه با قبطیان روشن می شد و هم امانت و درستی او که هرگز با جباران سازش نکرد و روی خوش نشان نداد.



2- قصص : 26 (قَالَتْ إِحْدَاهُمَا يَا أَبْتِ اسْتَأْجِرْهُ إِنَّ خَيْرَ مَنِ اسْتَأْجَرْتَ الْقَوِيُّ الْأَمِينُ)

3- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص 551

4- مجلسی، بحار، ج 13، صص 58-59

5- عروسی حویزی، تفسیر نور الثقلین، ج 4، ص 123

ص:147

### قسمت دهم: خواستگاری شعیب از موسی برای یکی از دخترانش

در قرآن آمده است: شعیب از پیشنهاد دخترش استقبال کرد، رو به موسی نموده چنین گفت:

1- «من می خواهم یکی از این دو دخترم را به همسری تو درآورم به این شرط که هشت سال برای من کار کنی و اگر آن را تا ده سال افزایش دهی، محبتی از ناحیه توست من نمی خواهم کار سنگینی بر دوش تو بگذارم و آن شاء الله مرا از صالحان خواهی یافت»  
(\*)(موسی) گفت: «مانعی ندارد) این قراردادی میان من و تو باشد البته هر کدام از این دو مدّت را انجام دهم ستمی بر من نخواهد بود (و من در انتخاب آن آزادم)! و خدا بر آنچه ما می گوئیم گواه است!» (\*)(1)

گفت خواهم بر تو بنمایم نکاح

زین دو دختر مریکی را بر صلاح

هشت سالم تا مگر باشی اجیر

گر شود ده از تو فضلی شد کثیر

می نخواهم بر تو گیرم هیچ شاق



من بکاری کان بود ما لا یطاق

زود باشد گر خدا خواهد مرا

یابی از شایستگان اندر وفا

گفت این عهدی است بین ما که گشت

هر کدام از این دو مدت که گذشت

پس تعدی یا فزون جویی به من

ناوری از هشت یا ده بی سخن

یعنی آنسان که چو ده سالم گذشت

حق دگر نبود نباشد هم بهشت

بر هر آن چیزی که گوئیم آن اله

کارساز ماست در امر و گواه (2)

به همین روش موسی داماد شعیب شد! پس آنچه امروز در میان ما رایج شده که پیشنهاد پدر و کسان دختر را در مورد ازدواج با پسر عیب می دانند درست نیست، هیچ مانعی ندارد کسان دختر شخصی را که لایق همسری فرزندشان می دانند پیدا کنند و به او پیشنهاد دهند همان گونه که شعیب چنین کرد و در حالات بعضی از بزرگان اسلام نظیر آن دیده شده است؛ و موسی باکمال آرامش در مدین با صفورا ازدواج کرد و به چوپانی و دامداری



پرداخت. (در اصل برایش مصلحت مادّی و معنوی داشت و می توانست در کنار همسر مؤمنش در خدمت پدرخانمش نیز کلاس ببیند و تجربه بی اندوزد) بازهم از مادر موسی به عنوان مادر شوهر یا پدرش خبری نیست!

۷ در تورات آمده است: (3)

1- قصص : 27-28 (قالَ إِنِّي أُرِيدُ أَنْ أُنكِحَكَ إِحْدَى ابْنَتِي هَتَيْنِ عَلَى أَنْ تَأْجُرَنِي ثَمَنِي حُجَجٍ فَإِنْ أَتَمَمْتَ عَشْرًا فَمَنْ عِنْدَكَ وَ مَا أُرِيدُ أَنْ أَشُقَّ عَلَيْكَ سَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّالِحِينَ \*) قَالَ ذَلِكَ بَيْنِي وَ بَيْنَكَ أَيَّمَا الْأَجَلِينَ قَضَيْتُ فَلَا عُدْوَانَ عَلَيَّ وَاللَّهُ عَلَيَّ مَا نَقُولُ وَ كَيْلٌ

2- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص 551

3- سفر خروج، اصحاح 2، آیات 21-22

ص: 148

- موسی دعوت او را قبول کرد و از آن پس در خانه ی آن ها ماند یترون هم دختر خود (صفوره) را به عقد موسی درآورد. صفوره برای موسی پسری زائید و موسی که در آن دیار غریب بود به همین مناسبت او را «جرشون» (غریب) نامید.

نکته ها

♣ (حُجَج)

جمع «حجه» است و «حجه» به معنی یک سال است نظر به اینکه معمول عرب این بود که در هر سال یک حج بجا می آوردند و از زمان ابراهیم به یادگار مانده بود.



♣ آیا از نظر فقهی صحیح است دختری که می خواهد به ازدواج کسی درآید دقیقاً معلوم نباشد بلکه به هنگام اجرای صیغه عقد گفته شود یکی از این دو دختر را به ازدواج تو درمی آورم؟

«پاسخ»: معلوم نیست که عبارت فوق به هنگام اجرای صیغه گفته شده باشد بلکه ظاهر این است که گفتگوی مقدماتی و به اصطلاح «مقاوله» است تا بعد از موافقت موسی، طرفین یکدیگر را انتخاب کنند و صیغه عقد جاری شود.

♣ آیا می توان «مهر» را به صورت مجهول و مردد میان کم و زیاد قرارداد؟

«پاسخ»: از لحن آیه به خوبی برمی آید که مهریه واقعی هشت سال خدمت کردن بوده است و دو سال دیگر مطلبی بوده است موکول به اراده و میل موسی.

♣ آیا می توان «کار و خدمات» را مهریه قرارداد؟ و چگونه می توان با چنین همسری هم بستر گردید درحالی که هنوز زمان پرداخت تمام مهریه او فرانسیده است و حتی قدرت بر پرداخت همه آن یکجا ندارد؟

- «پاسخ»: هیچ دلیلی بر عدم جواز چنین مهری وجود ندارد، بلکه اطلاقات ادله مهر در شریعت ما نیز هر چیزی را که ارزش داشته باشد شامل می شود، این هم لزومی ندارد که تمام مهر را یکجا پردازند، همین اندازه که تمام آن در ذمه شوهر قرار گیرد وزن مالک آن شود کافی است، اصل سلامت و استصحاب نیز حکم می کند که این شوهر زنده می ماند و توانایی بر اداء این خدمت را دارد. چگونه ممکن است خدمت کردن به پدر، مهر دختر قرار داده شود؟ مگر دختر کالایی است که او را به آن خدمت بفروشند؟

مرحوم «محقق حلی» در «شرایع» می گوید: «یصح العقد علی منفعه الحر کتعلیم الصنعه و السوره من القرآن و کل عمل محلل و علی اجاره الزوج نفسه مده معینه» و مرحوم فقیه بزرگوار صاحب جواهر بعد از ذکر این عبارت می گوید: وفاقاً للمشهور. (1)

«پاسخ»: بدون شک شعیب از سوی دخترش در این مسئله احراز رضایت نموده و کالت داشت که چنین عقدی را اجرا کند و به تعبیر دیگر مالک اصلی در ذمه موسی، همان دختر شعیب بود، اما از آنجا که زندگی همه آن ها

---

1- نجفی، جواهر الکلام، ج 31، ص 4

ص: 149

به صورت مشترک و در نهایت صفا و پاکی می گذشت و جدایی در میان آن ها وجود نداشت (همان گونه که هم اکنون در بسیاری از خانواده های قدیمی یا روستایی دیده می شود که زندگی یک خانواده کاملاً به هم آمیخته است) این مسئله مطرح نبود، که ادای این دین چگونه باید باشد، خلاصه اینکه مالک مهر تنها دختر است نه پدر و خدمات موسی نیز در همین طریق بود.

♣ آیا مهریه دختر شعیب مهریه نسبتاً سنگینی بوده، زیرا اگر به حساب امروز کار یک کارگر معمولی را در یک ماه و یک سال محاسبه کنیم و سپس آن را در عدد 8 ضرب نماییم مبلغ زیادی می شود.



«پاسخ»: اولاً این ازدواج یک ازدواج ساده نبود بلکه مقدمه ای بود برای ماندن موسی در مکتب شعیب، مقدمه ای بود برای اینکه موسی یک دانشگاه بزرگ را در این مدت طولانی طی کند و خدا می داند که در این مدت موسی چه ها از «پیر مدین» فراگرفت.

از این گذشته اگر موسی این مدت را برای شعیب کار می کرد، در عوض شعیب نیز تمام زندگی او همسرش را از همین طریق تأمین می نمود، بنابراین اگر هزینه موسی و همسرش را از مزد این کار کم کنیم مبلغ زیادی باقی نخواهد ماند و تصدیق خواهیم کرد مهر ساده و سبکی بوده است!

### قسمت یازدهم: چوپانی موسی در مدین

در قرآن از چوپانی موسی و این 10 سال خدمت او به شعیب نبی چیزی نیامده ولی در روایات به داستان های جالبی اشاره شده که برخی شاعران نیز با الهام از این روایات اشعاری بسیار زیبا سروده اند.

هیچ کس دقیقاً نمی داند در این ده سال که موسی در مدین بود بر او چه گذشت، تنها آزمایش های متعدد الهی و دیدارش با خضر علیه السلام در قرآن ذکر شده؛ اما بدون شک این ده سال از بهترین سال های عمر موسی بود، سال هایی گوارا، شیرین و آرام بخش سال های سازندگی و آمادگی برای یک مأموریت بزرگ. در حقیقت ضرورت داشت که موسی یک دوران ده ساله را در غربت و در کنار یک پیامبر بزرگ بگذراند و شبانی کند تا اگر خوی کاخ نشینی بر فکر و جان او اثر گذاشته است به کلی شستشو شود، موسی باید در کنار کوخ نشینان باشد، از دردهای آن ها آگاه گردد و برای مبارزه با کاخ نشینان آماده شود.



از سوی دیگر موسی باید زمان طولانی برای تفکر در اسرار آفرینش و خودسازی در اختیار داشته باشد، کجا بهتر از بیابان مدین؟ و کجا بهتر از خانه شعیب بود؟

مأموریت یک «پیامبر اولوالعزم» ساده نیست که به آسانی بتوان عهده دار آن شد، بلکه می توان گفت مأموریت موسی بعد از پیامبر اسلام در میان پیامبران از یک نظر از همه سنگین تر بود، مبارزه با بزرگ ترین جباران روی زمین کردن و به اسارت قوم بزرگی پایان بخشیدن و آثار فرهنگ اسارت را از روح آن ها شستشو دادن کار آسانی نیست.

در روایتی است که جابر بن عبدالله انصاری می گوید: ما به رسول خدا عرض کردیم: گویا چوپانی گوسفندان را کرده ای؟ فرمود: «آری مگر پیامبری هست که چوپانی نکرده باشد؟ خداوند همه ی پیامبران را مدتی چوپان کرد و تا

ص:150

آن ها را در مورد چوپانی نیازمود، رهبر مردم نکرد و هدف این بود که آن ها صبر و قار را در عمل بیازمایند تا در رهبری انسان ها با پای آزموده قدم به میدان نهند.» (1)

• اشعار دیگر شعرای برجسته ایرانی

چو کلیم کریم غم پرورد

رخ به مدین نهاد با غم و درد

پوستین را ز روی مزدوری

بر کشید از نهاد رنجوری



کرد ده سال چاکری شعیب

تا گشادند بر دلش در غیب

دست او همچو چشم بینا شد

پای او تاج فرق سینا شد (2)

شبان گشت موسی عمران به کردار نیک

چنان چون شنودی بر این خفته رم (3)

بس است تو را فخر که بر رمه ی ایزد

بسان موسی سالار و سر شبان شده ای (4)

موسی آسا یافتیم ره تا به طور قرب دوست

آیدم چون عار از شاهی شبانی چون کنم (5)

من موسیم وادی فنا طور من است

چون شبان تا کی و پاس گله تا چند کنم (6)

جهان به دور تو ایمن که گرگ را چه گذر

به گله ای که شبان است موسی عمران (7)

یا رب مباد عهد شبان را دگر نصیب



آن گله را که موسی عمران بود شبان (8)

بارعایای تو عیسی ز فلک می گوید

ای خوش آن گله که موسی کندش چوپانی (9)

در جهان عدلت چو موسی تا ید بیضا نمود

گوسفند از گرگ بیند مهربانی شعیب (10)

اگر در وادی اقدس ندای قدس می جویی

چو موسی بایدت کردن به جان ده سال چوپانی (11)

اعجاز موسوی نبود هر کجا کسی

چون شعیب وار به دست شبان دهد (12)

همه فرعون گرگ پیشه شدند

من عصا و شبان نمی یابم (13)

حق به شبان تاج نبوت دهد

ور نه نبوت چه شناسد شبان (14)

---

1- صحیح مسلم، ج 6، ص 125

2- حدیقه سنایی، ص 29



- 3- دیوان ناصر خسرو، ص 210
- 4- دیوان ناصر خسرو، ص 537
- 5- دیوان محیط قمی، ص 94
- 6- دیوان شوریده ی شیرازی، ص 44
- 7- دیوان عباس زرکلی، ص 25
- 8- دیوان محتشم، ص 303
- 9- دیوان محتشم، ص 419
- 10- ابن یمین، ص 175
- 11- دیوان منصور حلاج، ص 184
- 12- دیوان ظهیر فاریانی، ص 22
- 13- دیوان خاقانی، ص 223
- 14- دیوان خاقانی، ص 267

ص:151

نیستی سالک به مقصد کی رسی موسی نه یی

کی توانی گله ی مقصود را چوپان شدن (1)

هر شبان موسی عمران نبود

من دم گرگ شبان خواهم زد (2)

شنیدم که موسی عمران از اول

به پیغمبری اوفتاد از شبانی (3)

موسی ما ناخوانده ای، سوی شعیبی رانده ای

چون عاشق در مانده ای، بر وی چه دندان می کشی (4)

حجابی نیست در طور تجلی، لیکن اینش هست

که محرم جز شبان وادی ایمن نخواهد شد (5)

مه موسی کلیم و خط کهکشانش عصا

انجم گله ی شعیب و فلک دشت مدینا (6)

### قسمت دوازدهم: دادن عصای ویژه به موسی توسط شعیب

روزی موسی به شعیب گفت: یک عدد عصا به من بده تا همراهم باشد. با توجه به اینکه چندین عصا از پیامبران گذشته مانده بود و شعیب آن ها را در جای مخصوصی نگهداری می کرد به موسی گفت: «به آنجا برو یک عصا از میانشان برای خود بردار»

موسی به آن خانه رفت، ناگاه عصای نوح و ابراهیم به طرف او جهید و در دستش قرار گرفت. شعیب گفت: «آن را به جای خود بگذار و عصای دیگری بردار»

موسی آن را به جای خود گذاشت تا عصای دیگری بردارد ولی باز هم همان عصا به سمتش جهید و در دستش قرار گرفت و این کار تا سه بار تکرار شد.

وقتی که شعیب آن منظره ی عجیب را دید به موسی گفت: «همان عصا را برای خود بردار، خداوند آن را به تو اختصاص داده.»



بر شبانی چون روان شد از شعیب

خواست موسی یک عصا ز الهام

غیب داد بر موسی همانا آن عصی

که بسی زو شد عیان آثارها (7)

راه مدین نرفته پیش شعیب

چند گردی به گرد پرده ی غیب

نا بده ساعتی شبان رمه

چون بر آری عصا به روی همه (8)

نکته ها

♣ نام های متعدد عصای موسی

«ما شاء الله» «غیاث» و «علیق» ذکر گردیده است.

---

1- دیوان صفای اصفهانی، ص 95

2- دیوان عطار، ص 279

3- دیوان منوچهری، ص 139

4- کلیات شمس، ص 1275

5- کلیات شهریار، ج 2، ص 122

6- دیوان قاآنی، ص 70

7- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص 551

8- حدیقه ی سنایی، ص 372

ص: 152

♣ کاربردهای مختلف آن عصا

می گویند عصای موسی دو سو سر کج بود و در انتهای آن پایه ای فلزی قرار داشت که در شب های تاریک نوری را از خود به اطراف ساطع می نمود.

عصای موسی آب مورداحتیاج او را از قعر چاه ها بیرون می کشید و هر نوع غذا و میوه ای را بر او از درون خاک بیرون می آورد.

هرگاه دشمنی سدّ راهش می شد دو سر عصایش تبدیل به دو اژدهای مهیب می گشت.

کوه های سخت را می شکافت و راه عبور موسی را باز می کرد و به مانند پلی عبور او را از سطح رودخانه ها ممکن می ساخت.

چنانچه در مسیر او دزدانی به کمین نشسته بودند وی را از وجودشان آگاه می کرد.

گاه به مانند مرکبی صاحب خود را بر پشت می نشاند.

از آن شیر و عسل جاری می گشت و رایحه مطبوعش مشام موسی را می نواخت.

او با عصایش بر شاخه درختان می کوفت تا برگ های آن برای گوسفندانش فروریزد و به وسیله آن چوب دستی حیوانات درنده و خزندگان را از خود دور می ساخت.

روزی شعیب به موسی گفت: هنگامی که گوسفندان را برای چرا می بری به جایی خواهی رسید که راه دو طرفه خواهد شد.

در آن موقع گوسفندان را به طرف سمت چپ هدایت نما چرا که در سمت راست میان کشتزارهای آن منطقه اژدهایی عظیم خفته است.

موسی سفارش شعیب را به خاطر سپرد اما هنگامی که به محل موردنظر رسید نتوانست گوسفندان را از مسیر سمت راست منحرف سازد ناچار به دنبال آن ها رفته و بر اثر خستگی در گوشه ای به خواب رفت. در این هنگام اژدهایی بزرگ به طرف گوسفندان هجوم آورد اما عصای موسی از جا تکان خورده و به مقابله با اژدها پرداخت و آن را از میان برد.

زمانی که موسی از خواب برخاست عصای خود را آغشته به خون دید وقتی چشمش به اژدهای کشته شده افتاد متوجه قدرت الهی که در آن نهفته است، گردید.

(\*) امام باقر علیه السلام در مورد عصای موسی می فرمایند: این همان عصایی است که نزد آدم و شعیب به ودیعت نهاده شده بود و اینک نزد ما اهل بیت است. چوب آن همچنان سبز و تازه است گویا که هم اینک از درخت جدا گشته است و هر زمان که لازم باشد به نطق خواهد آمد و در خدمت قائم آل محمد [همان کاری را انجام می دهد که در زمان موسی بدان مأموریت یافته بود. آن عصا دوشاخه دارد. یکی از آن ها داخل زمین است و دیگری به سوی آسمان و میان آن دو چهل ذراع فاصله است و هر سحر و مگری را که کافران بکار بندند خواهد بلعید. (1)]

همچنین آن عصا از درختان بهشتی هست. (2)



1- کلینی، کافی، ج 1، ص 231.

2- ابن طاووس، سعد السعود، ص 123

ص: 153

### قسمت سیزدهم: ماجرای گوسفند فراری

روزی موسی در صحرا و دامنه ی کوه به چراندن گوسفندها سرگرم بود، یکی از گوسفندها از گله خارج شد و تنها به سوی بیابان دوید، موسی به طرف او رفت تا او را گرفته و برگرداند، موسی به دنبال او بسیار دوید و از گله فاصله ی زیادی گرفت. تا شب شد و سرانجام موسی به گوسفند رسید، باینکه بسیار خسته شده بود به آن گوسفند مهربانی کرد و دست مرحمت بر پشت او کشید و مانند مادر نسبت به فرزندش، او را نوازش داد و ذره ای نامهربانی با او نکرد و به او گفت: «گیرم به من رحم نکردی، ولی چرا به خود ستم نمودی؟»

وقتی که خداوند این صبر و تحمل و مهر را از موسی دید، به فرشتگان فرمود: «موسی شایسته ی مقام پیامبری است» روایت شده: آن روز هوا تابستانی و بسیار گرم بود و آن بز فراری به بالای کوه دوید و موسی او را در بالای کوه گرفت و صورتش را بوسید و دست نوازش بر سر و پشتش کشید و با زبان عذرخواهی به او گفت: «ای بز امروز تو را به زحمت افکندم ولی منظورم حفظ تو از حمله ی گرگ بود» سپس آن را به دوش گرفت و به گله رسانید.

روزی موسی به خدا گفت: «چرا مرا شایسته مقام پیامبری دانستی و هم کلام خود نمودی؟»

خداوند فرمود: «به خاطر مهربانی ات در فلان روز به آن بز» (1)

نکته ها

♣ دیدگاه مولانا

از دوران شبانی موسی درمثنوی مولانا، تنها حکایت گوسفند فراری است که با توصیف حال موسی در تعقیب گوسفند و رحم و شفقت وی برای بیان دلیل برگزیدگی انبیاء روایت می کند.

در اصل داستان موسی در تعقیب آن خسته می شود و قصد می کند، هنگامی که آن را گرفت، چوبش بزند، اما مولوی، موسی را از همان ابتدا با تمام خستگی که دارد، مهربان و صبور توصیف می کند که دلیل ناراحتی اش برای گوسفند بوده است.

گوسفندی از کلیم الله گریخت

پای موسی آبله شد نعل ریخت

در پی او تا به شب در جستجو

و آن رمه غایب شده از چشم او

گوسفند از ماندگی شد سست و ماند

پس کلیم الله گرد از وی فشاند

کف همی مالید بر پشت و سرش

می نواخت از مهر همچون مادرش



نیم ذره طیرگی و خشم نی

غیر مهر و رحم و آب چشم نی

گفت گیرم بر منت رحمی نبود

طبع تو بر خود چرا استم نمود؟

با ملائک گفت یزدان آن زمان

که نبوت راهمی زبید فلان

مصطفی فرمود خود که هر نبی

کرد چوپانیش برنا یا صبی

بی شبانی کردن و آن امتحان

حق ندادش پیشوایی جهان

---

1- لئالی الأخبار، ج 2، ص 153

ص: 154

گفت سائل هم تو نیز ای پهلوان

گفت من هم بوده ام دهری شبان



تا شود پیدا وقار و صبرشان

کردشان پیش از نبوت حق شبان

هر امیری کاو شبانی بشر

آن چنان آرد که باشد موتمر

حلم موسی وار اندر رعی خود

او بجای آرد به تدبیر و خرد

لاجرم حقش دهد چوپانی

بر فراز چرخ مه روحانی

آن چنان که انبیا را زین رعا

بر کشید و داد رعی اصفیا (1)

♣ شرح داستان گریختن گوسفند از کلیم الله و شفقت و مهربانی او (2)

- گوسفندی از گله حضرت موسی بگریخت و موسی به قدری در پی او دوید که نعل کفشش ریخته پایش آبله شد.

- تا شب در جستجوی او بود تا رمه از چشمش غایب شد.

- بالأخره گوسفند خسته شده از رفتار بازماند.



- حضرت کلیم به او رسیده گرد از پشت او پاک نمود به پشت و سر او دست می مالید و چون مادر مهربانی نو از شش می نمود.
- ذره ای خشم و قهر در او دیده نمی شد و همه را مهربانی کرده و اظهار رحم و شفقت می نمود.
- فرمود ای گوسفند گیرم نسبت به من ترحمی نداشتی چرا طبع تو به خودت ستم می کرد.
- در آن وقت بود که خدای تعالی به ملائکه فرمود: این است آنکه زینده نبوت است.
- حضرت رسول (ص ع) فرمود که: هر پیغمبری از بزرگ و کوچک شبانی کرده است.
- بدون شبانی کردن و امتحان در این شغل خداوند پیشوایی جهان را به کسی نداد.
- و برای اینکه صبر و قار آن ها آشکار شود پیش از نبوت حق به آن ها شبانی داده است.
- سائل گفت آیا شما هم شبانی کرده اید؟ فرمود من هم مدتی شبان بوده ام.
- هر امیری که شبانی بشر را آن طور که مأمور است انجام دهد.
- و در شبانی خود چون موسی از خود حلم و قار بروز داده باتدبیر و خرد کار کند.
- البته خدای تعالی چوپانی دیگری که روحانی است در بالای آسمان ها و ماه به او خواهد داد.
- چنانکه انبیا: را از این چوپانی ظاهری بیرون آورده چوپانی اصفیا و پاکان را به آن ها مرحمت فرمود.

– از نظر دکتر زرین کوب: شبانی موسی لازمه اش قیام بر لوازم شریعت بود ...

– ماجرای گوسفند گم شده، حلم و شفقت موسی را که ناشی از خودشکنی و ترک هر گونه عجب و هوی ناشی می شد، وی را نزد حق شایسته نبوت کرد، زیرا انبیاء و اولیاء که (لا خوفٌ علیهم و لا هم یحزنون)

– اشاره به ایشان است، همواره بلای سخت و جفای خلق را با حلم و تحمل استقبال می کرده اند و حمل از هر بی ادب را لازمه ی ادب نفس تلقی می نمودند (3)

1- مولوی، مثنوی معنوی، دفتر ششم، ص 1067

2- نثری، نثر و شرح مثنوی معنوی، ج 6، ص 187

3- زرین کوب، سرنی، ج 2، ص 712

ص: 155

### قسمت چهاردهم: ماجرای موسی و شبان

مولانا در دفتر دوم، داستان موسی و شبان را با عنوان پی در پی در 95 بیت حکایت می کند و این قصه، بیان کننده ی یک تراژدی است که حالت شبان را در آن هنگام که موسی او را به واسطه ی گفتارش به قهر الهی تهدید می کند و انفعال موسی را از عتاب حضرت حق در برمی دارد، این گفت و شنود که در واقع تابلویی مصور را در برابر دیدگان خواننده قرار می دهد، دربردارنده ی نیات بدون گفت بنده در پیشگاه الهی است،

داستان موسی و شبان بیان کننده ی اخلاص عبودیت موسی بر سیاق احکام ظاهر و مرتبه ی رسالت است و حال آنکه شبان در راه خلوص نیت و بی خبر از احکام ظاهری و فقط و فقط



به سائقه ی عشق الهی گام برمی داشت و به مذاق مولانا و صوفیه، این عشق سوزان و پاک  
و بی غش بیشتر مشمول الطاف الهی است. (1)

1) انکار کردن موسی بر مناجات شبان:

دید موسی یک شبانی را به راه

کاو همی گفت ای خدا و ای اله

چارقت دوزم کنم شانه سرت

تو کجایی تا شوم من چاکرت

جامه ات شویم شپش هایت کشم

شیر پیشت آورم ای محتشم

دستکت بوسم بمالم پایکت

وقت خواب آید برویم جایکت

ای فدای تو همه بزهای من

ای به یادت هیهی و هیهای من

این نمط بیهوده می گفت آن شبان

گفت موسی با کی است این ای فلان



گفت با آن کس که ما را آفرید  
این زمین و چرخ از او آمد پدید  
گفت موسی های خیره سر شدی  
خود مسلمان نا شده کافر شدی  
این چه ژاژ است و چه کفر است و فشار  
پنبه ای اندر دهان خود فشار  
گند کفر تو جهان را گنده کرد  
کفر تو دیبای دین را ژنده کرد  
چارق و پا تابه لایق مر تراست  
آفتابی را چنین ها کی رواست  
گر نبندی زین سخن تو حلق را  
آتشی آید بسوزد خلق را  
آتشی گر نامده ست این دود چیست  
جان سیه گشته روان مردود چیست  
گر همی دانی که یزدان داور است





ژاژ و گستاخی ترا چون باور است  
دوستی بی خرد خود دشمنی است  
حق تعالی زین چنین خدمت غنی است  
با که می گویی تو این با عم و خال  
جسم و حاجت در صفات ذوالجلال  
شیر او نوشد که در نشو نماست  
چارق او پوشد که او محتاج پاست  
ور برای بنده اش است این گفت و گو  
آنکه حق گفت او من است و من خود او

---

1- ابراهیمی، شرح تحلیلی اعلام مثنوی، ص 1051

ص: 156

آنکه گفت انی مرضت لم تعد (1)

من شدم رنجور او تنها نشد

آنکه بی یسمع و بی یبصر شده ست



در حق آن بنده این هم ببهده ست

بی ادب گفتن سخن با خاص حق

دل بمیراند سیه دارد ورق

گر تو مردی را بخوانی فاطمه

گر چه یک جنس اند مرد وزن همه

کند تا ممکن است

گر چه خوش خو حلیم و ساکن است

فاطمه مدح است در حق زنان

مرد را گویی بود زخم سنان

دست و پا در حق ما استایش است

در حق پاکی حق آرایش است

لَمْ يَلِدْ لَمْ يُوَلَدْ او را لایق است

والد و مولود را او خالق است

هر چه جسم آمد ولادت وصف اوست

هر چه مولود است او زین سوی جوست



ز آنکه از کون و فساد است و مهین

حادث است و محدثی خواهد یقین

گفت ای موسی دهانم دوختی

وز پشیمانی تو جانم سوختی

جامه را بدرید و آهی کرد تفت

سر نهاد اندر بیابانی و رفت (2)

(2) عتاب کردن حق تعالی با موسی از بهر آن شبان:

وحی آمد سوی موسی از خدا

بنده ی ما را ز ما کردی جدا

تو برای وصل کردن آمدی

نی برای فصل کردن آمدی

تا توانی پا منه اندر فراق

أبغض الأشياء عندي الطلاق (3)

هر کسی را سیرتی بنهاده ام

هر کسی را اصطلاحی داده ام



در حق او مدح و در حق تو ذم  
در حق او شهد و در حق تو سم  
ما بری از پاک و ناپاکی همه  
از گران جانی و چالاکی همه  
من نکردم خلق تا سودی کنم  
بلکه تا بر بندگان جودی کنم  
هندوان را اصطلاح هند مدح  
سندیان را اصطلاح سند مدح  
من نگردم پاک از تسبیحشان  
پاک هم ایشان شوند و در فشان  
ما زبان را ننگریم و قال را  
ما روان را بنگریم و حال را  
ناظر قلبیم اگر خاشع بود  
گر چه گفت لفظ ناخاضع رود  
ز آنکه دل جوهر بود گفتن عرض



پس طفیل آمد عرض جوهر غرض

چند ازین الفاظ و اضمار و مجاز

سوز خواهم سوز با آن سوز ساز

آتشی از عشق در جان بر فروز

سربه سر فکر و عبارت را بسوز

---

1- اشاره به خبری است منسوب به حضرت رسول (ص) که فرمودند خدای تعالی در روز قیامت می گوید ای فرزند آدم من مریض شدم چرا عیادت نمی کردی عرض می کند بار الها چگونه بیمار شوی که پروردگار عالمیانی ندا می رسد آیا ندانستی که فلان بنده ما بیمار بود اگر او را عیادت می کردی مرا در آنجا می یافتی.

2- مولوی، مثنوی معنوی، دفتر دوم، صص 251-252

3- عن معاذ ابن جبل قال: قال رسول الله (ص) «یا معاذ ما خلق الله شیئاً علی وجه الارض احب الیه من العتاق و ما خلق شیئاً علی وجه الارض ابغض الیه من الطلاق» یعنی معاذ بن جبل روایت می کند که رسول خدا فرمود معاذ خدای تعالی چیزی را در زمین نیافریده که نزد او محبوب تر از آزاد کردن باشد و چیزی را در روی زمین نیافریده که در نزد او مبعوض تر از طلاق و جدایی باشد.

ص: 157

موسیا آداب دانان دیگرند



سوخته جان و روانان دیگرند

عاشقان را هر نفس سوزیدنی ست

بر ده ویران خراج و عشر نیست

گر خطا گوید و را خاطی مگو

گر بود پر خون شهید او را مشو

خون شهیدان را ز آب اولی تر است

این خطا از صد ثواب اولی تر است

در درون کعبه رسم قبله نیست

چه غم از غواص را پاچيله نیست

تو ز سرمستان قلاویزی مجو

جامه چاکان را چه فرمایی رفو

ملت عشق از همه دین ها جداست

عاشقان را ملت و مذهب خداست

لعل را گر مهر نبود باک نیست

عشق در دریای غم غمناک نیست (1)

- مولانا می گوید: از آنجایی که هر کس مطابق مقام و مرتبه ی خود، به معرفت حق دست می یابد، پس به تعداد جان آدمیان، راهی به سوی خداست.

- «مولانا نشان می دهد که آن اشارات (إلّا ليعبدون) که در قرآن در باب خلقت جن و انس است؛ در واقع حاکی از وجود فیاض است که بدان گونه به وجود ناقص و متناهی، فرصت و امکان می دهد تا از طریق عبادت به کمال که غایت آن است - بازگشت نی به نیستان - نائل آید» (2) «زیرا خداوند متعال می فرماید: ای انسان، تو را نیافریدم تا از تو بهره گیرم، بلکه تو را آفریدم تا از من بهره مند شوی، بنابراین به جای هر کس و هر چیز به من روی آور» (3)

- شبان داستان مولوی، خداوند را موجودی نیازمند می داند که در مناجات خالصانه ی خویش خواهان خدمت به اوست و موسی او را مورد عتاب قرار می دهد تا آنکه وحی می رسد و برخلاف روایات که در پایان داستان می گویند: «هر کس را به میزان عقل پاداش می دهند» مولانا بحث عشق را مطرح می کند.

- مولانا با اشاره به این حدیث نبوی که: «خداوند به چهره ها و امواتان نمی نگرد، بلکه به دل ها و اعمالتان می نگرد» (4) مقید به آداب ظاهری شریعت بودن و ظاهر بینی در مسائل دینی را رد می کند.

- «مولانا معتقد است که هر کسی که لاف دوستی می زند، از عشق واقعی بهره ندارد؛ زیرا عشق حق، امری است که در حوصله ی آداب و رسوم ظاهری نمی گنجد و در آن شور و حال که نشان اهل طریقت است، بیش از رسم و فال که شعار اهل شریعت محسوب است به کار می آید و قصه ی موسی و شبان معلوم می دارد که قُرب و رضای حق، با پیروی از آداب و رسوم دست نمی دهد بلکه بادل شوریده و عشق مقدّس حاصل می آید» (5) زیرا به

عقیده ی مولوی، تنها عشق است که می تواند سالک مشتاق را به سرمنزل مقصود برساند؛ بنابراین هر دین و مذهبی اگر از روی اخلاص و باور قلبی باشد، نزد خداوند مقبول است.

- «مولانا باآنکه قول اهل تشبیه را رد و نفی می کند، قول موحد را هم تا آن اندازه که نفی صفات را تا حد تعطیل بکشاند، قابل تأیید نمی یابد و هر دو قول تشبیه و موحد را نسبت به پاکی حق، ابتر می داند و طرز تلقی او از تنزیه و

1- مولوی، مثنوی معنوی، دفتر دوم، ص 253

2- نردبان شکسته، ص 293

3- احادیث و قصص مثنوی، ص 199 به نقل از فروزان فر، ص 58

4- احادیث و قصص مثنوی، ص 200 به نقل از فروزان فر، ص 158

5- سر نی، ج 1، ص 51

ص: 158

تشبیه حاکی از قول به توحید شهودی است؛ و پیداست که مولانا خداوند را حقیقت واحده ای می داند» (1) که نیازی به حمد و ثنای انسان کامل و مطابق شرع باشد در برابر مقام خداوند ابتر است و این رحمت حق است که آن ها را می پذیرد.

- دکتر زرین کوب می گوید: مولانا... قول اهل تشبیه را رد و نفی می کند و در این داستان اشارات اهل تشبیه را که از زبان مردم شوریده حال بیان می شود، با نظر قبول و توسع می نگرد و خداوند باآنکه خود را از پاکی و ناپاکی و از تشبیه و تنزیه هر دو برتر است، قول شبان را که بر اوصاف اهل تشبیه مبتنی است، به لطف و قبول نظر می کند؛ زیرا که قول او بر بحث و نظر مبتنی نیست، بلکه بر عشق و تسلیم است و مغلوب نفس نیست.



- مرد شبان، مظهر حال مردم شوریده و ساده دل است که مغلوب حال و توحید شهودی است که به اندازه ی ادراک حاصل از شهود، خدا را یاد می کند و نمی توان قول وی را با میزان کفر و ایمان سنجید و در محدوده ی قیل و قال و تشبیه و تنزیه نمی گنجد و آنچه اهل ملت ها به خاطر آن، یکدیگر را تخطئه می کنند، از دایره ی ذوق او بیرون است (2)

- مولانا مدح و ثنای پیامبر توسط ابوبکر را مانند مدح و ثنای خداوند توسط مرد شبان می داند، یعنی اینکه ما نمی توانیم آن گونه که در شأن و مرتبه ی انبیاء و اولیاست، آنان را ستایش کنیم. بدین گونه مولانا عقیده اش را اثبات می کند که راه وصال به خدا تنها پیروی و انجام ظاهر شریعت نیست، اگرچه ایشان نیز راه حق را می پیمایند، اما راه و روش سوخته جانان و روانان دیگر است.

(3) وحی آمدن موسی را در عذر آن شبان

بعد از آن در سر موسی حق نهفت

رازهایی کان نمی آید به گفت

بر دل موسی سخن ها ریختند

دیدن و گفتن به هم آمیختند

چند بی خود گشت و چند آمد به خود

چند پرید ازل سوی ابد

بعد از این گر شرح گویم ابلهی است



ز آنکه شرح این ورای آگهی است

ور بگویم عقل ها را بر کند

ور نویسم بس قلم ها بشکند

چون که موسی این عتاب از حق شنید

در بیابان در پی چوپان دوید

بر نشان پای آن سرگشته راند

گرد از پرده ی بیابان بر فشاند

گام پای مردم شوریده خود

هم ز گام دیگران پیدا بود

یک قدم چون رخ ز بالا تا نشیب

یک قدم چون پیل رفته بر وریب

گاه چون موجی برافرازان علم

گاه چون ماهی روانه بر شکم

گاه بر خاکی نبشته حال خود

همچو رمالی که رملی برزند



عاقبت دریافت او را و بدید

گفت مژده ده که دستوری رسید

1- سر نی، ج 1، ص 453

2- سر نی، ج 1، ص 453

ص: 159

هیچ آدابی و ترتیبی مجو

هر چه می خواهد دل تنگت بگو

کفر تو دین است و دینت نور جان

ایمنی وز تو جهانی در امان

ای معاف یَفْعَلُ اللهُ ما یشاء

بی محابا رو زبان را برگشا

گفت ای موسی از آن بگذشته ام

من کنون در خون دل آغشته ام

من ز سدره ی منتهی بگذشته ام

صد هزاران ساله ز آن سو رفته ام



تازیانه برزدی اسبم بگشت

گنبدی کرد وز گردون برگذشت

محرم ناسوت ما لاهوت باد

آفرین بر دست و بر بازوت باد

حال من اکنون برون از گفتن است

این چه می گویم نه احوال من است

نقش می بینی که در آینه ای است

نقش توست آن نقش آن آینه نیست

دم که مرد نایی اندر نای کرد

درخور نای است نه درخورد مرد

هان و هان گر حمد گویی گر سپاس

همچو نافر جام آن چوپان شناس

حمد تو نسبت بدان گر بهتر است

لیک آن نسبت به حق هم ابتر است

چند گویی چون غطا برداشتند



کاین نبوده ست آنکه می پنداشتند

این قبول ذکر تو از رحمت است

چون نماز مستحاضه رخصت است

با نماز او بیالوده ست خون

ذکر تو آلوده ی تشبیه و چون

خون پلید است و به آبی می رود

لیک باطن را نجاست ها بود

کان به غیر آب لطف کردگار

کم نگردد از درون مرد کار

در سجودت کاش روگردانی ای

معنی سبحان ربی دانی ای

کای سجودم چون وجودم ناسزا

مر بدی را تو نکویی ده جزا

این زمین از حلم حق دارد اثر

تا نجاست برد و گل ها داد بر



تا بپوشد او پلیدی های ما

در عوض بر روید از وی غنچه ها

پس چو کافر دید کاو در داد و جود

کمتر و بی مایه تر از خاک بود

از وجود او گل و میوه نرست

جز فساد جمله پاکی ها نجست

گفت واپس رفته ام من در ذهاب

حسرتا یا لیتنی کنت تراب (1)

کاش از خاکی سفر نگزیدمی

همچو خاکی دانه ای می چیدمی

چون سفر کردم مرا راه آزمود

زین سفر کردن ره آوردم چه بود

ز آن همه میلش سوی خاک است کاو

در سفر سودی نبیند پیش رو

روی واپس کردنش آن حرص و آز



روی در ره کردنش صدق و نیاز

هر گیا را کش بود میل علا

در مزید است و حیات و در نما

چون که گردانید سر سوی زمین

در کمی و خشکی و نقص و غبین

---

1- اشاره به آیه آخر سوره النبأ که می فرماید *يَوْمَ يَنْظُرُ الْمَرْءُ مَا قَدَّمَتْ يَدَاهُ وَيَقُولُ الْكَافِرُ يَا لَيْتَنِي كُنْتُ تُرَابًا* 78:40 یعنی روزی که به اعمال گذشته خود می نگرد و کافر می گوید کاش من خاک بودم

ص:160

میل روحت چون سوی بالا بود

در تزايد مرجعت آنجا بود

ور نگون ساری سرت سوی زمین

آفلی حق لا یحب الالفین (1)

«وقتی محبت خالصانه، انسان را به جستجوی حق وا می دارد، آداب مترسمان و اهل شریعت نمی تواند این رابطه ی روحانی را توجیه کند. شبان که مظهر اولیای مستور است و معبد خدای او تمام کائنات عالم و فراخنای کوه و صحراست، با انس و عشق، خدا را نیایش می

کند نه با خوف و خشیت ...» (2)؛ به همین دلیل موسی پیامبر خدا که مظهر تقید به شریعت است، به حکم یفعل ما یشاء، چوپان را از هر آداب و رسوم معاف خواند، زیرا پی برد که آنچه او کفر می دانست، دین محض است و نور جان و نه تنها از گمراهی در امان است، بلکه مایه ی ایمنی عالمیان نیز هست.

«چوپان که سیر در بیابان و استغراق در عشق حق او را به کلی از خود ربوده بود، حتی با چنین رخصت و مژده ای که موسی از جانب خدا به او داده بود از آن عالم استغراق بازنیامد و درواقع شبان شوریده حال در آن بیخودی که وی را سر به کوه و بیابان داد، خودی خود را در وجود حق به کلی درباخت» (3)

مولانا از داستان موسی و شبان نتیجه می گیرد که: «تمام آداب و رسوم شریعت و تمام اوراد و تسییحات انسان نسبت به عظمت مقام الهی با آنچه این شبان ساده دل عرضه می کرد، تفاوت ندارد.» (4)؛ بنابراین اگر آدمی سر به سوی تعلقات دنیوی گرداند، جز نقص حاصلی ندارد، اما اگر با هدف مبارزه با نفس و رهایی از خودبینی، روحش را به پرواز درآورد، هر راهی او را به کمال انسانی وصال حق می رساند.

### قسمت پانزدهم: 6 درس آموزنده از هجرت موسی به مدین

1) پیامبران الهی همیشه حامی مظلومان بوده اند.

موسی چه در زمانی که در مصر بود و چه وقتی که به مدین آمده، هر جا صحنه ظلم و ستمی را که می دید ناراحت می شد و به یاری مظلوم می شتافت و اصولاً چرا که یکی از اهداف بعثت انبیاء همین حمایت از مظلومان است.

2) انجام یک کار کوچک برای خدا چه پربرکت است؟



موسی یک دلو آب از چاه کشید و انگیزه ای جز جلب رضای خالق نداشت، اما چقدر این کار کوچک پربرکت بود؟ زیرا همان سبب شد که به خانه شعیب پیامبر بزرگ خدا راه پیدا کند، از غربت رهایی یابد، پناهگاهی مطمئن پیدا کند، غذا و لباس و همسری پاک دامن نصیب او شود و از همه مهم تر اینکه مکتب انسان ساز شعیب آن پیر روشن ضمیر را در مدت ده سال ببیند و آماده رهبری خلق شود.

1- مولوی، مثنوی معنوی، دفتر دوم، ص 254 - 255

2- زرین کوب، سرنی، ج 1، ص 304

3- زرین کوب، نردبان شکسته، ص 295

4- زرین کوب، نردبان شکسته، ص 298

ص: 161

3) مردان خدا هیچ خدمتی - مخصوصاً خدمت زحمتکشان - را بی اجر و مزد نمی گذارند

و به همین دلیل شعیب پیامبر تا خدمت این جوان ناشناس را شنید آرام نگرفت فوراً به سراغ او فرستاد تا مزدش را بدهد.

4) در زندگی موسی همیشه به یاد خدا و متوجه درگاه او بود و حل هر مشکلی را از او می خواست: هنگامی که مرد قبطی را کشت و ترک اولایی از او سر زد فوراً از خدا تقاضای عفو مغفرت کرد و عرض کرد: «پروردگارا! من بر خود ستم کردم مرا ببخش» (قال انی ظَلَمْتُ نَفْسِي فَاغْفِرْ لِي)؛ و به هنگامی که از مصر بیرون آمد، عرض کرد: «خداوندا مرا از قوم ستمکار نجات ده»: (قَالَ رَبِّ نَجِّنِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ) و به هنگامی که متوجه سرزمین مدین شد، گفت: «امیدوارم پروردگارم مرا به راه راست هدایت کند»: (قَالَ عَسَى رَبِّي اَنْ



يَهْدِينِي سَوَاءَ السَّبِيلِ)؛ و هنگامی که گوسفندان شعیب را سیراب کرد و در سایه آرمید عرض کرد: «پروردگارا! هر خیری بر من نازل کنی من نیازمندم»: (فَقَالَ رَبُّ انِّي لَمَا أَنْزَلْتَ إِلَيَّ مِنْ خَيْرٍ فَقِيرٌ)؛ مخصوصاً این دعای اخیر که در بحرانی ترین لحظات زندگی او بود به قدری مؤدبانه و توأم با آرامش و خونسردی بود که حتی نگفت خدایا نیازهای مرا برطرف گردان، بلکه تنها عرض کرد: من محتاج خیر و احسان توأم.

(5) پشتیبانی از مجرمان از بزرگ ترین گناهان است

در فقه اسلامی باب مفصلی پیرامون «اعانت بر اثم» و «معاونت ظلمه» با احادیث فراوانی داریم که نشان می دهد یکی از زشت ترین گناهان یاری ستمکاران و ظالمان و مجرمان است و سبب می شود که انسان در سرنوشت شوم آن ها شریک باشد.

اصولاً ظالمان و ستمگران و افرادی همچون فرعون در هر جامعه ای افراد خاصی هستند و اگر توده ی جمعیت با آن ها همکاری نکنند فرعون ها فرعون نمی شوند این گروهی از مردم زبون و ضعیف و یا فرصت طلب و دنیاپرست هستند که اطراف آن ها را می گیرند و دست و بال آن ها و یا حداقل سیاهی لشکرشان می شوند تا آن قدرت شیطانی را برای آن ها فراهم می سازند.

در قرآن مجید روی این اصل اسلامی و انسانی کراراً تکیه شده است: (وَتَعَاوَنُوا عَلَى الْبُرِّ وَالتَّقْوَىٰ وَلَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ): بر نیکی و تقوی تعاون کنید و به گناه و تعدی هرگز کمک نکنید. (1) و قرآن با صراحت می گوید: (وَلَا تَرْكَبُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا فَتَمَسَّكُمُ النَّارُ): رکون بر ظالمان موجب عذاب آتش دوزخ است. (2)

«رکون» خواه به معنی تمایل قلبی باشد، یا به معنی همکاری ظاهری، یا اظهار رضایت و یا دوستی و خیرخواهی، یا اطاعت که هر یک از مفسران تفسیری برای آن کرده اند و یا مفهومی که جامع همه این ها است و آن اتکاء و اعتماد وابستگی است، شاهد زنده ای بر مقصود ما است.

در حدیثی از امام زین العابدین علی بن الحسین

می خوانیم: به محمد بن مسلم زهری که دانشمندی بود که با دستگاه بنی امیه مخصوصاً هشام بن عبدالملک همکاری می کرد بعد از آنکه او را از اعانت ظالمان بر حذر داشت در سخنان تکان دهنده اش چنین فرمود: «آیا آن ها تو را به جمع خود دعوت نکردند و مرکزیتی به وسیله تو تشکیل ندادند که آسیای ظلم آن ها بر محورش می گردد؟ آیا تو را پلی برای عبور به سوی بلاهای خود قرار ندادند؟ به وسیله تو نردبانی

1- مائده: 2

2- هود: 114

ص: 162

برای ضلالتشان و مبلغی برای گمراهی و جهلشان و رهروی برای راه ننگیشان ساختند و نیز به وسیله تو، علما را زیر سؤال می کشند و قلوب ساده لوحان جاهل را به دام می افکنند... آن ها در مقابل چیزی که از تو گرفتند، چه کم بهایی به تو پرداختند؟! و در برابر آنچه از تویران کردند چه کم آباد نمودند. اندکی درباره خود بیندیش که هیچ کس دلسوز تو جز خودت نیست و همچون یک انسان مسئول به حساب خویش رسیدگی کن» (1)

به راستی این منطق گویا و رسای امام

هر عالم درباری وابسته را می تواند متوجه عاقبت شوم خود کند.

## 6) دو شرط اساسی برای مدیریت صحیح

در جمله کوتاهی که در آیات فوق از زبان دختر شعیب در مورد استخدام موسی آمده بود مهم ترین و اصولی ترین شرایط مدیریت به صورت کلی و فشرده خلاصه شده بود: قدرت و امانت. بدیهی است منظور از قدرت تنها قدرت جسمانی نیست، بلکه مراد قدرت و قوت بر انجام مسئولیت است.

یک پزشک قوی و امین پزشکی است که از کار خود آگاهی کافی و بر آن تسلط کامل داشته باشد. یک مدیر قوی کسی است که حوزه مأموریت خود را به خوبی بشناسد، از انگیزه ها باخبر باشد، در برنامه ریزی مسلط و از ابتکار سهم کافی و در تنظیم کارها مهارت لازم داشته باشد، هدف ها را روشن کند و نیروها را برای رسیدن به هدف بسیج نماید. درعین حال دلسوز و خیرخواه و امین و درستکار باشد. آن ها که در سپردن مسئولیت ها و کارها تنها به امانت و پاکی قناعت می کنند به همان اندازه در اشتباهند که برای پذیرش مسئولیت داشتن تخصص را کافی بدانند. «متخصصان خائن و آگاهان نادرست» همان ضربه را می زنند که درستکاران ناآگاه و بی اطلاع!

اگر بخواهیم کشوری را تخریب کنیم باید کارها را به دست یکی از این دو گروه بسپاریم: مدیران خائن و پاکان غیر مدیر و نتیجه هر دو یکی است! منطق اسلام این است که هر کار باید به دست افرادی نیرومند و توانا و امین باشد تا نظام جامعه به سامان رسد و اگر در علل زوال حکومتها در طول تاریخ بیندیشیم می بینیم عامل اصلی سپردن کار به دست یکی از



دو گروه فوق بوده است. جالب اینکه در برنامه های اسلامی در همه جا علم و تقوا در کنار هم قرار دارد، مرجع تقلید باید «مجتهد» و «عادل» باشد، قاضی و رهبر باید مجتهد و عادل باشد (البته در کنار این دو شرط شرایط دیگری نیز هست اما اساس و پایه، این دو است علم و آگاهی، توأم با عدالت و تقوی).

1- «او لیس بدعائهم ایاک حین دعوک جعلوک قطبا ادار و ربک رحی مظالمهم و جسرا یعبرون علیک الی بلا یاهم سلما الی ضلالتهم داعیا الی عینهم، سالکا سیلهم، یدخلون بک الشک علی العلماء و یقتادون بک قلوب الجهال الیهم! ... فما اقل ما اعطوک فی قدر ما اخذوا منک! و ما ایسر ما عمروا لک فی جنب ما حزبوا علیک! فانظر لنفسک فانه لا ینظر لها غیرک و حاسبها حساب رجل مسئول!» ( تمیمی امدی، تحف العقول، ص 66)

ص: 163

### قسمت شانزدهم: بررسی پیام های قرآنی 1 دسته آیات

1) سوره ی قصص : آیات 14- 28

(وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَاسْتَوَىٰ ءَاتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا وَكَذَٰلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ) (\*) وَدَخَلَ الْمَدِينَةَ عَلَىٰ حِينِ غَفْلَةٍ مِّنْ أَهْلِهَا فَوَجَدَ فِيهَا رَجُلَيْنِ يَقْتَتِلَانِ هَٰذَا مِنْ شِيعَتِهِ وَهَٰذَا مِنْ عَدُوِّهِ فَاسْتَعَاثَهُ الَّذِي مِنْ شِيعَتِهِ عَلَى الَّذِي مِنْ عَدُوِّهِ فَوَكَرَهُ مُوسَىٰ فَقَضَىٰ عَلَيْهِ قَالَ هَٰذَا مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ عَدُوٌّ مُّضِلٌّ مُّبِينٌ (\*) قَالَ رَبِّ إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي فَاغْفِرْ لِي فَغَفَرَ لَهُ إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ (\*) قَالَ رَبِّ بِمَا أَنْعَمْتَ عَلَيَّ فَلَنْ أَكُونَ ظَهِيرًا لِلْمُجْرِمِينَ (\*) فَأَصْبَحَ فِي الْمَدِينَةِ خَائِفًا يَتَرَقَّبُ فَإِذَا الَّذِي اسْتَنْصَرَهُ بِالْأَمْسِ يَسْتَصْرِخُهُ قَالَ لَهُ مُوسَىٰ إِنَّكَ لَغَوِيٌّ مُّبِينٌ (\*) فَلَمَّا أَنْ أَرَادَ أَنْ يَبْطِشَ بِالَّذِي هُوَ عَدُوٌّ لَّهُمَا قَالَ يَا مُوسَىٰ أَتُرِيدُ أَنْ تَقْتُلَنِي كَمَا قَتَلْتَ نَفْسًا بِالْأَمْسِ أَنْ تُرِيدُ إِلَّا



أَنْ تَكُونَ جَبَّارًا فِي الْأَرْضِ وَمَا تُرِيدُ أَنْ تَكُونَ مِنَ الْمُصْلِحِينَ (\*) وَجَاءَ رَجُلٌ مِّنْ أَقْصَا  
 الْمَدِينَةِ يَسْعَى قَالَ يَا مُوسَى أَنْ الْمَلَأَ يَأْتَمِرُونَ بِكَ لِيَقْتُلُوكَ فَاخْرُجْ إِنِّي لَكَ مِنَ النَّاصِحِينَ  
 (\*) فَخَرَجَ مِنْهَا خَائِفًا يَتَرَقَّبُ قَالَ رَبِّ نَجِّنِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ (\*) وَكَمَا تَوَجَّهَ تَلْقَاءَ مَدْيَنَ  
 قَالَ عَسَى رَبِّي أَن يَهْدِيَنِي سَوَاءَ السَّبِيلِ (\*) وَكَمَا وَرَدَ مَاءَ مَدْيَنَ وَجَدَ عَلَيْهِ أُمَّةً مِّنَ النَّاسِ  
 يَسْتَقُونَ وَجَدَ مِنْ دُونِهِمْ امْرَأَتَيْنِ تَذُودَانِ قَالَ مَا خَطْبُكُمَا قَالَتَا لَا نَسْقِي حَتَّى يُصْدَرَ الرِّعَاءُ وَ  
 أَبُوْنَا شَيْخٌ كَبِيرٌ (\*) فَسَقَى لَهُمَا ثُمَّ تَوَلَّى إِلَى الظِّلِّ فَقَالَ رَبِّ إِنِّي لِمَا أَنْزَلْتَ إِلَيَّ مِنْ خَيْرٍ  
 فَقِيرٌ (\*) فَجَاءَتْهُ إِحْدَاهُمَا تَمْشِي عَلَى اسْتِحْيَاءٍ قَالَتْ إِنَّ أَبِي يَدْعُوكَ لِيَجْزِيَكَ أَجْرَ مَا سَقَيْتَ  
 لَنَا فَلَمَّا جَاءَهُ وَقَصَّ عَلَيْهِ الْقِصَصَ قَالَ لَا تَخَفْ نَجَوْتَ مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ (\*) قَالَتْ إِحْدَاهُمَا  
 يَا بْتَ اسْتَجِرْهُ إِنْ خَيْرٌ مِّنْ اسْتَجَرْتَ الْقَوِي الْأَمِينُ (\*) قَالَ إِنِّي أُرِيدُ أَنْ أُنكِّحَكَ إِحْدَى ابْنَتَيَّ  
 هَاتَيْنِ عَلَى أَنْ تَأْجُرَنِي ثَمَنِي حِجَجٍ فَإِنْ أَتَمَمْتَ عَشْرًا فَمِنْ عِنْدِكَ وَمَا أُرِيدُ أَنْ أَشُقَّ عَلَيْكَ  
 سَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّالِحِينَ (\*) قَالَ ذَلِكَ بَيْنِي وَبَيْنَكَ أَيَّمَا الْأَجَلِينَ قَضَيْتَ فَلَا عُدْوَانَ  
 عَلَيَّ وَاللَّهُ عَلَى مَا نَقُولُ وَكِيلٌ (\*) (1)

پیام های آیات 14-17

1- - ترجمه: «و هنگامی که (موسی) نیرومند و کامل شد، حکمت و دانش به او دادیم و  
 این گونه نیکوکاران را جزا می دهیم!» (\*) او به هنگامی که اهل شهر در غفلت بودند وارد  
 شهر شد ناگهان دو مرد را دید که به جنگ و نزاع مشغول اند یکی از پیروان او بود (و از  
 بنی اسرائیل) و دیگری از دشمنانش، آن که از پیروان او بود در برابر دشمنش از وی تقاضای  
 کمک نمود موسی مشت محکمی بر سینه او زد و کار او را ساخت (و بر زمین افتاد و مرد)  
 موسی گفت: «این (نزاع شما) از عمل شیطان بود، که او دشمن و گمراه کننده آشکاری  
 است» (\*) (سپس) عرض کرد: «پروردگارا! من به خویشتم ستم کردم مرا ببخش!» خداوند



او را بخشید، که او غفور و رحیم است! (\*) عرض کرد: «پروردگارا! به شکرانه نعمتی که به من دادی، هرگز پشتیبان مجرمان نخواهم بود!» (\*) موسی در شهر ترسان بود و هر لحظه در انتظار حادثه ای (و در جستجوی اخبار) ناگهان دید همان کسی که دیروز از او یاری طلبیده بود فریاد می زند و از او کمک می خواهد، موسی به او گفت: «تو آشکارا انسان (ماجراجو و) گمراهی هستی!» (\*) و هنگامی که خواست با کسی که دشمن هر دوی آن ها بود درگیر شود و با قدرت مانع او گردد، (فریادش بلند شد)، گفت: «ای موسی می خواهی! مرا بکشی همان گونه که دیروز انسانی را کشتی؟! تو فقط می خواهی جباری در روی زمین باشی و نمی خواهی از مصلحان باشی!» (\*) (در این هنگام) مردی با سرعت از دورترین نقطه شهر [مرکز فرعونیان] آمد و گفت: «ای موسی! این جمعیت برای کشتن تو به مشورت نشسته اند فوراً از شهر خارج شو، که من از خیر خواهان توأم!» (\*) موسی از شهر خارج شد در حالی که ترسان بود و هر لحظه در انتظار حادثه ای عرض کرد: «پروردگارا! مرا از این قوم ظالم رهایی بخش!» (\*) و هنگامی که متوجه جانب مدین شد گفت: «امیدوارم پروردگارم مرا به راه راست هدایت کند!» (\*) و هنگامی که به (چاه) آب مدین رسید، گروهی از مردم را در آنجا دید که چهارپایان خود را سیراب می کنند و در کنار آنان دو زن را دید که مراقب گوسفندان خویش اند (و به چاه نزدیک نمی شوند موسی) به آن دو گفت: «کار شما چیست؟ (چرا گوسفندان خود را آب نمی دهید؟!)) گفتند: «ما آن ها را آب نمی دهیم تا چوپان ها همگی خارج شوند و پدر ما پیرمرد کهن سالی است (و قادر بر این کارها نیست.)!» (\*) موسی برای (گوسفندان) آن دو آب کشید سپس رو به سایه آورد و عرض کرد: «پروردگارا! هر خیر و نیکی بر من فرستی، به آن نیازمندم!» (\*) ناگهان یکی از آن دو (زن) به سراغ او آمد در حالی که با نهایت حیا گام برمی داشت، گفت: «پدرم از تو دعوت می کند تا مزد آب دادن (به گوسفندان) را که برای ما انجام دادی به تو بپردازد.» هنگامی که موسی نزد او [شعیب] آمد و سرگذشت خود را شرح داد، گفت: «نترس، از قوم ظالم نجات



یافتی!» (\* یکی از آن دو (دختر) گفت: «پدرم! او را استخدام کن، زیرا بهترین کسی را که می توانی استخدام کنی آن کسی است که قوی و امین باشد (و او همین مرد است)!» (\*)(شعیب) گفت: «من می خواهم یکی از این دو دخترم را به همسری تو در آورم به این شرط که هشت سال برای من کار کنی و اگر آن را تا ده سال افزایش دهی، محبتی از ناحیه توست من نمی خواهم کار سنگینی بر دوش تو بگذارم و ان شاء الله مرا از صالحان خواهی یافت» (\*)(موسی) گفت: «(مانعی ندارد)، این قراردادی میان من و تو باشد البته هر کدام از این دو مدّت را انجام دهم ستمی بر من نخواهد بود (و من در انتخاب آن آزادم)! و خدا بر آنچه ما می گوئیم گواه است!» (\*))

ص:164

1- اولین شرط پذیرش مسئولیت، بلوغ جسمانی است. (وَلَمَّا بَلَغَ)

2- بلوغ واقعی، تنها به رشد جسمی و نیروی جنسی نیست، بلکه به کمال فکر و عقل نیز وابسته است.

(وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَاسْتَوَى)

3- وعده های الهی، تخلف ناپذیر است. (جَاعِلُوهُ مِنَ الْمُرْسَلِينَ ... وَ لَمَّا بَلَغَ ... آتَيْنَاهُ)

4- نزول الطاف الهی، شرایط مناسب می خواهد. (وَلَمَّا بَلَغَ ... آتَيْنَاهُ)

5- حکمت بر علم مقدم است. (حُكْمًا وَعِلْمًا)

6- لطف به نیکوکاران، سنت الهی است. (وَ كَذَلِكَ)





7- پاداش نیکوکاران، منحصر به آخرت نیست. (وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ)

(بهره مند شدن موسی)

از حکمت و دانش، پاداش الهی در برابر احسان اوست.)

8- مصلح آن جامعه باید گاهی به صورت ناشناس و غیر رسمی، بدون نام و عنوان در میان مردم حاضر شوند.

(دَخَلَ الْمَدِينَةَ عَلَى حِينٍ غَفْلَةٍ مِنْ أَهْلِهَا)

9- حضرت موسی علیه السلام قبل از نبوت نیز دارای یار و پیرو بود. (مِنْ شِيعَتِهِ)

10- گرچه موسی بزرگ شده کاخ فرعون بود، ولی مردم مستضعف به خاطر تفکر و منش، او را حامی و رهبر خود می دانستند. (فَاسْتَاغَاَهُ)

11- دفاع و حمایت از مظلومان، شیوه اولیای الهی است. (فَوَكَّزَهُ مُوسَى)

12- انبیا، افرادی با غیرت، جوانمرد، مظلوم نواز و ظلم ستیز بوده اند. (فَوَكَّزَهُ مُوسَى)

13- مردان خدا در صورت لزوم با دشمن درگیر می شدند و از زور بازو بهره می بردند. (فَوَكَّزَهُ مُوسَى)

14- در دعا، خداوند را با کلمه مبارکه ی «رب» بخوانیم. (قَالَ رَبُّ)

15- هرچند کار خلاف، عمدی نباشد ولی نباید از آثار طبیعی وضعی آن غافل بود.



(ظَلَمْتُ نَفْسِي) (حضرت موسی علیه السلام به قصد نجات یک مؤمن وارد صحنه شد و ناخواسته مرتکب قتل گردید و درواقع گناهکار بحساب نمی آمد، اما این عمل، کار او را دشوار کرد و این یک آفت بود.)

16- افراد صالح حتی در برابر کجی های غیر عمدی نیز بلافاصله استغفار می کنند و از تبعات آن دوری می گزینند. (فَاغْفِرْ لِي) (حضرت موسی علیه السلام با استغفار خود چند چیز را از خداوند درخواست کرد، هم محو آثار اجتماعی کار خود را، هم برطرف شدن نگرانی از آینده را و هم دفع توطئه های انتقام جویانه ی فرعونیان را.)

17- دعای انبیا مستجاب است. (فَغَفَّرَ لَهُ)

18- قدرت جسمی، از نعمت های الهی است. (بِمَا أَنْعَمْتَ عَلَيَّ)

(موسی قدرتی داشت که با یک مشت توانست کافری را از پا در آورد.)

19- شکر نعمت های الهی، دوری از ستم به دیگران است. (بِمَا أَنْعَمْتَ عَلَيَّ فَلَنْ أَكُونَ ظَهِيراً  
لِلْمُجْرِمِينَ)

20- همکاری با گناه کاران نیز گناه است. (فَلَنْ أَكُونَ ظَهِيراً لِّلْمُجْرِمِينَ)

پیام های آیات 18-21

ص:165

1- هر ترسی مذموم نیست، ترس از نرسیدن به اهداف خود و یا دستیابی دشمن به آرزوهایش، ترس پسندیده است. (خَائِفاً يَتَرَقَّبُ)

2- از بازتاب کارها و تصمیمات خود مراقبت کنیم. (يَتَرَقَّبُ)

3- باوجود آنکه موسی در کاخ فرعون زندگی می کرد، ولی با مردم رابطه داشت و در میان آنان به شخصی مصلح شهرت یافته بود. (يَسْتَصْرِخُهُ)

4- اگر درجایی وظیفه تقیه است و باید به خاطر مصالحی اهداف مکتوم بماند، نباید هرروز دست به تحرک و آشوبی زد و عدم رعایت این موضوع، گناه محسوب می شود. (إِنَّكَ لَعَوِيٌّ مُّبِينٌ)

5- خودی های بی توجه را باید توبیخ کرد و نباید به خاطر حزب و گروه، خلاف آنان را نادیده گرفت.

(إِنَّكَ لَعَوِيٌّ مُّبِينٌ)

6- انتقاد از خلاف دوستان، نباید سبب رها کردن و حمایت نکردن از حق آنان شود. (أَرَادَ أَنْ يَبْطِشَ) (بااینکه حضرت موسی علیه السلام در آیه قبل با جمله (إِنَّكَ لَعَوِيٌّ مُّبِينٌ) از یار خود انتقاد کرد، ولی بازهم تصمیم به حمایت از او گرفت)

7- در همه جا موعظه کارساز و کافی نیست، گاهی زور و قدرت لازم است. (أَرَادَ أَنْ يَبْطِشَ)

(«وقار» به معنای وارفتگی و بی حالی نیست، حضرت موسی علیه السلام دو روز پی درپی درگیری خیابانی داشت.)



8- در نظام استکباری، فرعون که نوزادان معصوم را عمداً به قتل می رساند، خدا خوانده می شود! ولی موسی که بدون قصد قتل به دشمن کافر ضربه ای وارد می کند و منجر به مرگ او می شود، جبار معرفی می شود!

(تَكُونُ جَبَّارًا فِي الْأَرْضِ)

9- حضرت موسی علیه السلام در دربار فرعون، عامل نفوذی و طرفدار داشت. (جاءَ رَجُلٌ)

10- کمک به ظالم در هر شکلی حرام است، ولی ورود و نفوذ در دستگاه برای کمک به اهل ایمان کاری پسندیده است. (جاءَ رَجُلٌ) (حضور علی ابن یقظین یکی از یاران امام کاظم در دستگاه ظلم بنی عباس نیز از همین باب بود.)

11- طاغوت ها برای امنیت و آسایش بیشتر خود، در میان مردم و مرکز شهر زندگی نمی کنند. (أَقْصَى الْمَدِينَةِ)

12- در حفظ جان رهبران و نخبگان جامعه، نهایت تلاش خود را بکار ببریم. (يَسْعَى)

13- گاه، خبررسانی به موقع و سوز و سرعت در کار، سرنوشت یک ملت را عوض می کند. (يَسْعَى) (چه بسا که اگر این مرد، اخبار را به موسی نمی رساند و آن حضرت از شهر بیرون نمی رفت، به دست مأموران فرعون کشته می شد.)

14- یک انسان انقلابی مثل موسی، جبهه ی کفر و مهره های آن را به اضطراب و تکاپو می اندازد. (إِنَّ الْمَلَأَ يَأْتَمِرُونَ)

15- اطرافیان طاغوت ها نیز در جرم آن ها شریک هستند. (يَأْتَمِرُونَ بِكَ)



16- افشای توطئه ها و طرح های خائنه واجب است. (يَأْتَمُرُونَ بِكَ)

17- مصلح آن جامعه باید همواره آمادگی هجرت و آوارگی را داشته باشند. (فَخَرَجَ)

18- به هشدارهای دلسوزانه بها دهیم و نصیحت دیگران را بپذیریم. (فَاخْرُجْ - فَخَرَجَ)

19- شجاعت، به معنای در دسترس دشمن قرار گرفتن نیست. (فَخَرَجَ)

20- زندگی انبیا غالباً با آوارگی و سختی همراه بوده است. (فَخَرَجَ)

ص: 166

21- سعی و همت خود را بکار بریم، ولی نتیجه را از خداوند بخواهیم. (فَخَرَجَ... قَالَ رَبُّ نَجِّنِي)

22- دعا باید با تلاش و حرکت همراه باشد. (فَخَرَجَ مِنْهَا... قَالَ رَبُّ نَجِّنِي)

23- رهبران الهی، در همه حالات از خداوند استمداد می کنند. (رَبُّ نَجِّنِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ)، (رَبِّ اَنْى ظَلَمْتُ نَفْسِي فَاغْفِرْ لِي)، (رَبِّ بِمَا اَنْعَمْتَ عَلَيَّ فَلَنْ اَكُونَ ظَهِيْرًا لِّلْمُجْرِمِيْنَ) و (رَبِّ اِنى لَمَّا اَنْزَلْتَ اِلَىَّ مِنْ خَيْرٍ فَكَبِيْرًا)

پیام های آیات 22-24

1- تحرک، هجرت و بکارگیری تاکتیک های متفاوت از لوازم یک انقلاب است. (وَلَمَّا تَوَجَّهَ)



2- اول حرکت کنیم، سپس دعا کنیم و امیدوار باشیم. (وَلَمَّا تَوَجَّهَ ... قَالَ عَسَى رَبِّي أَنْ يَهْدِيَنِي)

3- همواره درصدد انتخاب نزدیک ترین و بهترین راه ها باشیم. (سَوَاءَ السَّبِيلِ)

4- امیدواری، در همه ی حالات پسندیده است. (عَسَى رَبِّي)

5- فراز و نشیب ها، یک سنت الهی در راه تربیت انسان هاست. (وَلَمَّا تَوَجَّهَ ... قَالَ عَسَى رَبِّي)

6- کار خود را با استمداد از پروردگار آغاز کنیم. (وَلَمَّا تَوَجَّهَ ... قَالَ عَسَى رَبِّي أَنْ يَهْدِيَنِي)

7- در محیط های طاغوت زده که زمینه ی انحراف و تصمیمات نابخردانه فراهم است، از خداوند، هدایت بجوییم.

(يَهْدِيَنِي سَوَاءَ السَّبِيلِ)

8- آب ها از منابع ملی هستند، نه اموال شخصی. (مَاءَ مَدْيَنَ ... النَّاسِ يَسْقُونَ)

9- از حیا و ضعف زنان، سوءاستفاده نکنیم. اگر قانون و حمایتی در کار نباشد، بسیاری از مردان، حقوق زنان را نادیده می گیرند. (أُمَّةٌ ... يَسْقُونَ وَجَدَ مِنْ دُونِهِمْ امْرَأَتَيْنِ)

10- حریم میان زن و مرد یک ارزش است که دختران شعیب آن را مراعات می کردند. (وَجَدَ مِنْ دُونِهِمْ امْرَأَتَيْنِ)

11- از موقعیت خود سوءاستفاده نکنیم. (وَجَدَ مِنْ دُونِهِمْ امْرَأَتَيْنِ) (این دوزت، دختران شعیب پیامبر بودند، ولی از مردم نخواستند تا به خاطر پدرشان، راه را برای آنان باز کنند.)



12- دختران پیامبر خدا چوپانی می کنند، ولی هرگز تن به ذلت و گدایی نمی دهند.  
«امْرَأَتَيْنِ تَذُودَانِ»

13- چوپانی، شغل بسیاری از انبیای الهی بوده است. (وَأَبُونَا شَيْخٌ كَبِيرٌ) اگر پدر ما پیر نبود، خودش چوپانی می کرد.

14- مشکلات شخصی، ما را از حمایت دیگران باز ندارد. (قَالَ مَا خَطْبُكُمْ) (موسی

که جانش در خطر و در حال فرار بود، از کمک و حمایت دیگران دست برداشت.)

15- حمایت از زنان یک ارزش انسانی است. (ما خَطْبُكُمْ)

16- گفتگوی مرد با زن در صورت لزوم مانعی ندارد. (ما خَطْبُكُمْ)

17- سعی کنیم در حرف زدن با نامحرم، خلاصه سخن بگوییم. (ما خَطْبُكُمْ)

18- نسبت به آنچه در اطراف ما می گذرد، بی تفاوت نباشیم. (ما خَطْبُكُمْ)

19- کار زن در خارج از منزل اشکالی ندارد، به شرط آنکه:

ص:167

الف: زن در محیط کار، تنها نباشد. (امْرَأَتَيْنِ)

ب: با مردان اختلاطی نداشته باشد. (مِنْ دُونِهِمْ ... لَا نَسْقِي حَتَّى يُصْدِرَ الرِّعَاءُ)

ج: مردی که توان کار داشته باشد، در خانواده نباشد. (أَبُونَا شَيْخٌ كَبِيرٌ)



20- اگر در موضعی غیر عادی قرار داریم، از خود دفع شبهه کنیم. (وَأَبُونَا شَيْخٌ كَبِيرٌ)

21- وقتی پدر و نان آور خانواده از کار می افتد، همه ی فرزندان حتی دختران نیز مسئول هستند. (أَبُونَا شَيْخٌ كَبِيرٌ)

22- در کمک به دیگران، شرطی قرار ندهیم و سریع اقدام کنیم. (فَسَقَى لَهُمَا) حضرت موسی علیه السلام همین که دلیل منطقی آن دوزت را شنید، بدون هیچ گونه پرسش و درخواستی، بی درنگ به رفع خواسته آنان پرداخت.

23- خدمت به مردم را خالصانه انجام دهیم و حل مشکلات خود را از خداوند بخواهیم. (فَسَقَى لَهُمَا ... رَبِّ انی) (موسی گوسفندان آن دو دختر را سیراب کرد، ولی برای رفع گرسنگی خود به جای استمداد از آنان، از خدا کمک طلبید.)

24- همه چیز را از خداوند درخواست نماییم. (رَبِّ انی لِمَا أَنْزَلْتَ إِلَيَّ مِنْ خَيْرٍ فَقِيرٌ)

25- در دعا، برای خداوند تکلیف و مصداق معین نکنیم. (لِمَا أَنْزَلْتَ إِلَيَّ مِنْ خَيْرٍ فَقِيرٌ) (حضرت موسی علیه السلام باینکه گرسنه بود، ولی از خدا، نان و غذا طلب نکرد.)

پیام های آیه ی 25-26

1- مزد کارگر را سریع و بلافاصله پردازیم. (فَجَاءَتْهُ)

2- رفت و آمد زن در بیرون خانه باید بر اساس حیا و عفت باشد.

(تَمْشِي عَلَى اسْتِحْيَاءٍ) حیا، از برجسته ترین کمالات زن در قرآن هست.

3- در دعوت، مرد از مرد وزن از زن دعوت کند. (إِنْ أَبِي يَدْعُوكَ)





4- بدون دعوت، خود را میهمان نکنیم. (إِنْ أَبِي يَدْعُوكَ)

5- کسی که از دامن طاغوت بگریزد، به خانه پیامبر خدا میهمان می شود. (إِنْ أَبِي يَدْعُوكَ)

6- پدر، باید از رفتار فرزندان خود آگاه باشد و در مقابل حرکات آنان عکس العمل مناسب نشان دهد. (إِنْ أَبِي يَدْعُوكَ) (شعیب که دید دخترانش زودتر از روزهای دیگر آمده اند، علت را پرسید و تصمیم به تشکر از موسی گرفت.)

7- غریب نوازی، از صفات بارز پیامبران الهی است. (يَدْعُوكَ)

8- برای خدمات مردم، ارزش قائل شویم. (لِيَجْزِيَكُ)

9- قصد قربت، با قدردانی دیگران منافاتی ندارد. (أَجْرَ مَا سَقَيْتَ) (حضرت موسی علیه السلام کار را برای رضای خدا انجام داد، ولی حضرت شعیب علیه السلام با پرداخت مزد از زحمات او تقدیر کرد.)

10- حوادث را برای خبرگان و اهل تفسیر و تحلیل بازگو نماییم. (قَصَّ عَلَيْهِ الْقِصَصَ)

11- عاقبت اهل ایمان، نجات و رستگاری است. (نَجَوْتُ)

12- دعای انبیا، مستجاب است. (نَجَوْتُ) حضرت موسی علیه السلام دیروز دعا کرد:

ص: 168

(رَبِّ نَجِّنِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ) امروز می شنود: (لَا تَخَفْ نَجَوْتُ مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ)

13- در کنار اولیای خدا بودن، خود یک نوع ایمنی و احساس امنیت است. (نَجَوْتُ)



14- دختران نیز در خانواده بر اساس منطق و حکمت، حقّ پیشنهاد دارند و فرقی با دیگران ندارند.

(قَالَتْ إِحْدَاهُمَا يَا أَبْتِ اسْتَأْجِرْهُ)

15- روابط حسنه میان والدین و فرزندان و آزادی بیان در خانواده، یک ارزش است. (یا أَبْتِ اسْتَأْجِرْهُ)

16- همه ی اعضای خانه پیشنهاد بدهند، ولی تصمیم نهایی با سرپرست خانواده است. (استأجره)

17- زنان عقیفه به دنبال آن اند تا کمتر از منزل خارج شوند. (استأجره) (برای کارهای سخت خارج از منزل، از مرد استفاده شود.)

18- کار، عار نیست، اولیای خدا نیز کار می کرده اند. (استأجرت)

19- در گزینش ها، به بهترین ها توجه کنیم. (خَيْرَ مَنْ اسْتَأْجَرْتَ)

20- برای استخدام، دو عنصر توانایی (تخصّص) و امانتداری (تعهد)، لازم است. (الْقَوِيُّ الْأَمِينُ)

21- توانایی ها و امانتداری ها را باید در شرایط عادی و بدون توجه طرف، شناسایی و احراز کرد. (الْقَوِيُّ الْأَمِينُ)

(غالب افراد با تصنع، تملّق و ریاکاری، واقعیت خود را می پوشانند. امّا حضرت موسی علیه السلام در یک صحنه طبیعی، با یک کار حمایتی و برخورد عقیفانه، خود را نشان داد.)

پیام های آیه ی 27-28

1- اگر کاری بر اساس جوانمردی و ضعیف نوازی انجام شود، علاوه بر اجر معنوی، پاداش دنیوی نیز به دنبال دارد. (قَالَ اَنی اُریدُ اَن اُنکِحَکَ)

(حضرت موسی علیه السلام که تا ساعاتی پیش حتی بر جان خود ایمن نبود، اینک علاوه بر امنیت جانی، صاحب زن وزندگی و کار می شود.)

2- سنت های خوب ازدواج (همچون حضور در منزل دختر و گفتگو با حضور پدرش) را از انبیا بیاموزیم.

(اِنَّ اَبی یَدْعُوکَ ... اَنی اُریدُ اَن اُنکِحَکَ)

3- شناخت داماد پیش از اقدام به ازدواج، امری ضروری است. (فَلَمَّا ... قَصَّ عَلَیْهِ الْقَصَصَ ... قَالَ اَنی اُریدُ اَن اُنکِحَکَ)

(موسی سرگذشت خود را صادقانه به شعیب گفت و او به موسی اطمینان پیدا کرد، آنگاه پیشنهاد دامادی او را برای دخترش مطرح نمود.)

4- اگر از امین بودن، توانایی و علاقمندی به کار جوان مطمئن شدیم. (اَلْقَوِیُّ الْاَمِیْنُ)

5- نداشتن امکانات و مسکن را مانع ازدواج قرار ندهیم. (اُریدُ اَن اُنکِحَکَ)

6- پیشنهاد ازدواج از جانب پدر دختر مانعی ندارد. (اَنی اُریدُ اَن اُنکِحَکَ)



7- رعایت نوبت میان دختران و ازدواج دختر بزرگ تر قبل از کوچکتر، همه جا ضروری نیست. (إِحْدَى ابْنَتِيَّ) حضرت شعیب علیه السلام به موسی علیه السلام گفت: می خواهم یکی از این دو دخترم را به ازدواج تو در آورم و شرط نکرد که دختر اول باشد یا دوم.

8- پدر نباید در امر ازدواج میان دختران، تفاوت بگذارد. (إِحْدَى ابْنَتِيَّ هَاتَيْنِ)

9- دختر و پسر می توانند در هنگام خواستگاری در برابر یکدیگر قرار بگیرند. (هَاتَيْنِ)

ص: 169

10- غریزه ی جنسی را جدی بگیریم. حتی در خانه نبوت، برای سلامت محیط خانه و کار، ابتدا به امر ازدواج اقدام و سپس به استخدام توجه می شود. (أُرِيدُ أَنْ أُنْكَحَكَ ... عَلَى أَنْ تَأْجُرْنِي)

11- ازدواج، با مهریه همراه است. (عَلَى أَنْ تَأْجُرْنِي)

12- لازم نیست مهریه مال و ثروت باشد. حضرت شعیب علیه السلام به موسی گفت: دخترم را به ازدواج تو درمی آورم به شرط آنکه هشت سال برای من کار کنی. (عَلَى أَنْ تَأْجُرْنِي ثَمَانِي حَجَجٍ)

(البته در شریعت اسلام می بایست به فتاوی مراجع تقلید مراجعه کنیم).

13- زمان بندی قراردادها را بر اساس زمان عبادات و امور معنوی قرار دهیم. (ثَمَانِي حَجَجٍ) (به جای هشت سال، فرمود: هشت حج)

14- یکی از راه های ترویج معروف، بزرگداشت اوقات معنوی و (ایام الله) است. (ثمانی حَجَجِ)

15- مقام نبوت، مانع از صحبت پیرامون مقدار مهریه و مال الاجاره نیست. (ثمانی حَجَجِ)

16- مراسم حج، در ادیان گذشته نیز سابقه داشته است. (حَجَجِ)

17- هنگام صحبت برای مهریه، پدر عروس، حداقل مورد قبول را انتخاب کند و پذیرش بیشتر را به اختیار داماد بگذارد. (فَإِنْ أَتَمَّتْ عَشْرًا فَمِنْ عِنْدِكَ) حضرت شعیب علیه السلام به موسی گفت: اگر هشت سال را به ده سال برسانی اختیار با شماست.

18- در میزان مهریه، داماد را در تنگنا قرار ندهید. (فَمِنْ عِنْدِكَ)

19- پدر عروس در امر ازدواج سخت گیری نکند و در پرداخت مهریه، توان داماد را در نظر بگیرد.

(مَا أُرِيدُ أَنْ أَشُقَّ عَلَيْكَ)

20- کسانی که به کارگران و زیردستان خود سخت گیری می کنند، انسان هایی ناصالح هستند.

(سَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّالِحِينَ)

21- داماد باید از ناحیه بستگان جدید، آرامش خاطر داشته باشد. (سَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّالِحِينَ)



22- بدون استمداد از خدا و گفتن انشاء الله، برای آینده وعده ای ندهیم. (إِنْ شَاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّالِحِينَ)

23- اعتماد متقابل داماد و خانواده عروس لازم است. (سَتَجِدُنِي ... مِنَ الصَّالِحِينَ)

24- در عقد ازدواج (به خلاف طلاق)، حضور شهود لازم نیست. (بَيْنِي وَبَيْنَكَ)

25- قراردادها برای خود، اختیاراتی در نظر بگیریم و دست خود را در محورهایی بازگذاریم.

(أَيُّمَا الْأَجَلَيْنِ قَضَيْتُ فَلَا عُدْوَانَ عَلَيَّ)

26- ایمان به خداوند، سلامت قراردادها را بیمه و تضمین می کند. (وَ اللَّهُ عَلَي مَا نَقُولُ وَكِيلٌ)

ص: 170

**فصل دوم: آشنایی با حضرت خضر علیه السلام و داستان دیدار موسی با ایشان در مجمع البحرين در 16 قسمت**

**«جدول خلاصه قسمت های این داستان»**

اشعار شاعران

بر اساس

عنوان قسمت ها به



ترتیب زمان

شماره

–

روایات

مقدمات:

.

نسب حضرت خضر

.

محاسبه ی تقریبی در مورد تفاوت سنّی حضرت موسی با حضرت

خضر

.

خضر مرد عالم و عابدی بود یا نبی؟

.

معرفی ذوالقرنین (پسر خاله ی حضرت خضر)

.



داستان عدم ازدواج خضر نبی

.

ماجرای خوردن آب حیات و زندگی جاودان حضرت خضر و نخوردن

ذوالقرنین از آن آب

.

مراحل حیات حضرت خضر نبی

.

اسناد دیگر در باب زنده بودن خضر نبی

.

راه های توسل و ملاقات با خضر نبی

.

شباهت های امام زمان و خضر نبی

—

روایات

قرار ملاقات موسی و خضر





1

صفی عیشاه

مولانا

عراقی

شمس تبریزی

خاقانی

قرآن و روایات

موسی و یوشع بن نون در

جستجوی حضرت خضر

2

صفی عیشاه

قرآن و روایات

سخنان

و توصیه های حضرت خضر به موسی (قبل از سفر)

صفی عیشاه



مولانا

نظامی

سنایی

حافظ

وحشی بافقی

شمس تبریزی

صباحی بیدگلی

ص: 171

صفای اصفهانی

نظامی

قرآن

جواب موسی به خضر و

تعهداتی که قبل از سفر به او داد

4

صفی علیشاه



قرآن و روایات

آغاز سفر

موسی و خضر و جدا شدن یوشع از

آن ها

5

مولانا

صفی علیشاه

قرآن و روایات

سوراح

کردن کشتی توسط خضر

6

صفی علیشاه

خاقانی

مولانا

قرآن و روایات



قتل کودک توسط

خضر

7

مولانا

صفی عیاشاه

مولانا

قرآن و روایات

ساختن

دیواری که در حال خراب شدن بود توسط خضر

8

صفی عیاشاه

صائب

مولانا

خاقانی

حبیب خراسانی



شمس تبریزی

قرآن و روایات

بیان حکمت سوراخ کردن

کشتی توسط حضرت خضر

9

صفی عیشاه

بیان حکمت کشتن آن طفل توسط حضرت خضر

10

صفی عیشاه

شمس تبریزی

خاقانی

صائب

ظهیر فاریابی

مولانا

بیان حکمت تعمیر دیوار



توسط حضرت خضر

11

-

قرآن و روایات

10 درس مهم

12

-

روایات

توصیه ی حضرت خضر هنگام

جدا شدن از موسی

1

-

روایات

بازگشت موسی نزد هارون

پس از ملاقات با حضرت خضر

14



پاره ای از کتب

دانشمندان یهود

ملاقات «الیاس» و «یوشع

بن لاوی»

15

کهف: 60 – 82

بررسی پیام های قرآنی

1 دسته آیات

16

ص: 172

مقدمه

اشاره



قبل از اینکه به ماجرای داستان خضر و موسی برسیم لازم است با حضرت خضر علیه السلام آشنا شویم، در اینجا تحت 10 عنوان به بررسی ویژگی های این حضرت می پردازیم، از جمله:

- 1) نسب حضرت خضر
- 2) محاسبه ی تقریبی در مورد تفاوت سنی حضرت موسی با حضرت خضر علیه السلام
- 3) خضر مرد عالم و عابدی بود یا نبی؟
- 4) معرفی ذوالقرنین (پسر خاله ی حضرت خضر)
- 5) داستان عدم ازدواج خضر نبی علیه السلام
- 6) ماجرای خوردن آب حیات وزندگی جاودان حضرت خضر علیه السلام و نخوردن ذوالقرنین از آن آب
- 7) مراحل حیات حضرت خضر نبی
- 8) اسناد دیگر در باب زنده بودن حضرت خضر نبی علیه السلام
- 9) راه های توسل و ملاقات با حضرت خضر نبی علیه السلام
- 10) شباهت های امام زمان و خضر نبی و موسی

**1. نسب حضرت خضر نبی علیه السلام**





نسب کامل او بدین قرار است: تالیا (بلیا) بن ملکان... بن عابر بن ارفخشد بن سام بن نوح و بعضی او را خضرون و خلعبا می خوانند و خضر لقب او بوده. زیرا هر کجا گام می نهاده زمین از قدومش سرسبز می شده است.

ولادت خضر در سال 458 بعد از هبوط آدم بوده و 290 سال قبل از تولد موسی خضر علیه السلام به دنیا آمده بوده.

در جای دیگر آمده است: حضرت خضر علیه السلام فرزند آدم است.

حضرت آدم توسط حضرت خضر نبی به خاک سپرده شد و دعای پدر در حق فرزند مستجاب شد و حضرت خضر علیه السلام تا قیامت زنده خواهند بود. (1)

## 2. محاسبه ی تقریبی در مورد تفاوت سنی حضرت موسی علیه السلام با حضرت خضر

موسی در حدود 118 سالگی و خضر که آب حیات نوشیده بود در حدود سن 408 سالگی

$$748 - 458 = 290$$

تفاوت سنی موسی با خضر = ولادت خضر (بعد هبوط) - ولادت موسی (بعد هبوط) (2)

1- آلوسی، تفسیر روح البیان، ج 5، ص 286

2- این تاریخ بعد از هبوط برگرفته از کتاب تاریخ انبیاء آقای عماد زاده است.

## 3. خضر علیه السلام مرد عالم و عابدی بود یا نبی؟

(\*) در جلد اول اصول کافی روایات متعددی نقل شده است که دلالت بر این دارد که: این مرد عالم، پیامبر نبود بلکه دانشمندی همچون «ذو القرنین» و «آصف ابن برخیا» بوده است (1) و مشمول رحمت خاص پروردگار و مأمور به باطن و نظام تکوینی جهان و آگاه از پاره ای از اسرار، بوده.

(\*) از صادقین علیهما السلام روایت گشته است خضر و ذو القرنین به مقام پیامبری نرسیدند بلکه آن ها دو دانشمند متقی و صالح بودند. (2)

- درحالی که از پاره ای دیگر از روایات استفاده می شود او دارای مقام نبوت بود.

امام صادق علیه السلام می فرمایند: خضر از پیامبران مرسل بود و بر هیچ زمین سوخته یا شاخه ای خشک نمی نشست مگر آنکه از آن مکان گیاهی سبز شروع به رویش می کرد. اسم او تالیا (بلیا) بن ملک است... و قرآن نیز در سوره ی کهف از او با صفت عبد، یاد کرده و این ویژگی برای انبیاء ذکر شده. (3) (عَبْدًا مِنْ عِبَادِنَا آتَيْنَاهُ رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنَا وَعَلَّمْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْمًا) که بیانگر مقام عبودیت و علم و دانش خاص او است، یاد شده است لذا ما هم غالباً از وی به عنوان «مرد عالم» یاد کردیم. (بنابراین به احتمال زیاد خضر در ابتدا جزء دانشمندان بود و به خاطر مناجات و عبادت زیاد بعداً پیامبر شد)

لازم است در اینجا نکته ای را یادآور شویم که عبادت ویژه ی خداوند است و دو گونه است:

الف) عبودیت



که مربوط به افعال درون است یعنی: رضا در برابر مشکلات و شکر خداوند در هر حالتی مثلاً امام حسین: در صحرای کربلا با آن شرایط سخت بازهم در سخنان خود گفت: الهی رضا برضاک زیرا در آیات و روایات بسیاری به شکر سفارش شده. (4)

(ب) عابدیت

مربوط به اعمال جوارح و جوانح است یعنی: صلاه و صدقه و صوم و زکات و خمس و عبد و بنده سه مرحله عطا را می بیند:

1- کلینی، اصول کافی، ج 1، باب «ان الأئمه بمن یشبهون فیمن مضی»، ص 210

2- عیاشی، تفسیر عیاشی، ج 2، ص 336

3- مجلسی، بحار الانوار، ج 13، ص 303؛ جزایری، نعمت الله، مجموعه کامل تاریخ انبیاء از آدم تا خاتم، ص 431

4- نمل: 40. (مَنْ شَكَرَ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ رَبِّي غَنِيٌّ كَرِيمٌ) پس هر که سپاس گوید برای خود گفته است و هر که کفران ورزد پروردگار من بی نیاز و کریم است. نساء: 147 (مَا يَفْعَلُ اللَّهُ بِعَذَابِكُمْ إِن شَكَرْتُمْ وَآمَنْتُمْ وَكَانَ اللَّهُ شَاكِرًا عَلِيمًا) چرا خدا شما را عذاب کند اگر سپاسگزار باشید و ایمان آورید؟ در حالی که شکرپذیر و داناست. ابراهیم: 7 (وَإِذِ تَأَذَّنَ رَبُّكُمْ لَئِن شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ وَلَئِن كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ) و پروردگارتان اعلام کرد که اگر مرا سپاس گوید، بر نعمت شما می افزایم و اگر کفران کنید، بدانید که عذاب من سخت است. بقره: 152 (فَاذْكُرُونِي أَذْكُرْكُمْ وَاشْكُرُوا لِي وَلَا تَكْفُرُونِ) پس مرا یاد کنید تا شما را یاد کنم و مرا سپاس گزارید و کفران نعمت نکنید. بقره: 172 (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُلُوا مِن طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ وَاشْكُرُوا لِلَّهِ إِنَّ كُنتُمْ لِيَّاهُ تَعْبُدُونَ) ای اهل ایمان! از

انواع میوه ها و خوردنی های پاکیزه ای که روزی شما کرده ایم بخورید و خدا را سپاس گزارید، اگر فقط او را می پرستید. لقمان: 12 (... وَ مَنْ يَشْكُرْ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ وَ مَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ حَمِيدٌ) و هر که سپاس گزارد تنها به سود خود سپاس می گزارد و هر که ناسپاسی کند [به خدا زیان نمی زند، زیرا] خدا بی نیاز و ستوده است.

ص: 174

الفگذشته انسان و اینکه خداوند او راهستی داده تا در عَدَم نماند و کمالات تامه (اصل هستی) و ناقصه (او را تأمین کرده) و علم ظاهر و باطن داده: طبق آیات الحمد لله رب العالمین، الرحمن الرحیم.

ب- آینده ی انسان و اینکه پاداش را چند برابر می دهد و کیفر را به اندازه ی گناه می دهد: طبق آیه ی مالک یوم الدین.

ج- حال و حاضر عبد که در حال دریافت فیوضات و رحمت الهی است.

#### 4. معرفی ذوالقرنین (پسر خاله ی حضرت خضر)

گفته اند: ذوالقرنین که در قرآن در سه آیه نام او برده شده، [\(1\)](#) پسر خاله ی حضرت خضر علیه السلام بوده (سال 460 بعد از هبوط به دنیا آمده بوده) و 2 سال از حضرت خضر علیه السلام کوچک تر بوده و قبرش در «دومه الجندل» است.

او به توحید دعوت می کرده و از دانشمندان بوده نه پیغمبر.

نام اصلی او «عیاش» بوده و اینکه چرا او را ذوالقرنین نامیده اند سخنان مختلفی آمده که مناسب ترین آن ها این است: او دو قرن (شرق و غرب) دنیا را گرفت و سیر و تماشا و سلطنت کرد.

قرن به معنای قوت است، یعنی صاحب دو قدرت بود و اقتدار عظیمی داشت.

او حدود دو قرن زندگی کرد یک بار ضربتی برطرف راست سرش خورد و مرد و دوباره زنده شد و پس از یک قرن دوباره مرد. در تاج سلطنتش دوشاخ برآمده بود.

عرفا گفته اند به سند قرآن او جامع صورت و معنا و محیط به عالم ناسوت و ملکوت و مسلط بر عوالم غیب و شهود بود.

از امیرالمؤمنین علی علیه السلام پرسیدند: ذوالقرنین که داستان آن در قرآن آمده است، نبی بود یا پادشاه؟ حضرت فرمودند: ذوالقرنین پادشاه بود، او پیامبر نبود، بلکه بنده ای از بندگان خداوند بود که خدا را دوست داشت و خداوند هم او را دوست داشت؛ و در ادامه ی حدیث، امام به این مطلب اشاره می نماید که خضر علیه السلام از سرداران لشکر ذوالقرنین بوده و در پیشاپیش لشکر ایشان حرکت می کرده است و از آب حیات نوشیده است و خود را در آن شست و شو داد.

امام رضا: می فرماید: حضرت خضر علیه السلام از آب حیات نوشیده و تا قیامت زنده خواهند ماند. (2)

در پاره ای روایات آمده است خضر علیه السلام در زمان فریدون زندگی می کرد و از طلایه داران سپاه ذوالقرنین بود. (3)



1- كهف: 83 (وَ يَسْأَلُونَكَ عَنْ ذِي الْقَرْنَيْنِ قُلْ سَأَتْلُوا عَلَيْكُمْ مِنْهُ ذِكْرًا) كهف: 86 (حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ مَغْرِبَ الشَّمْسِ وَجَدَهَا تَغْرُبُ فِي عَيْنٍ حَمِئَةٍ وَ وَجَدَ عِنْدَهَا قَوْمًا قُلْنَا يَا ذَا الْقَرْنَيْنِ إِمَّا أَنْ تُعَذِّبَ وَإِمَّا أَنْ تَتَّخِذَ فِيهِمْ حُسْنًا) كهف: 94 (قَالُوا يَا ذَا الْقَرْنَيْنِ إِنَّ يَأْجُوجَ وَ مَاْجُوجَ مُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ فَهَلْ نَجْعَلُ لَكَ خَرْجًا عَلَىٰ أَنْ تَجْعَلَ بَيْنَنَا وَ بَيْنَهُمْ سَدًّا)

2- بهداروند، حضرت خضر نبی علیه السلام؛ به نقل از وسائل الشیعه، ج 8، ص 458.

3- بیضاوی، انوار التنزیل، ج 2، ص 19؛ مجلسی، بحار الانوار، ج 13، ص 281.

ص: 175

### 5. داستان عدم ازدواج خضر نبی

پدر حضرت خضر علیه السلام به نام (ملکان) پادشاه بوده و خضر تک فرزند او بوده و گویا چون همیشه پدرش او را مشغول عبادت می دید و بیم داشت که مبادا نسل او منقرض شود، برای او همسری انتخاب می کرد و به سویش می فرستاد ولی او پس از مصاحبت با آن زنان آن ها را منصرف می کرد و قسم می داد که راز آن را نگویند.

تا اینکه به او تهمت می زدند که او حالت زنانه دارد و گفته اند روزی پدرش (ملکان) از شنیدن این حرف ها عصبانی شد و او را زندانی کرد. ولی خضر از نزد پدر گریخت و به سوی پسرخاله اش ذوالقرنین رفت و نزد او مشغول کار (رئیس حمل و نقل) شد، ذوالقرنین نیز، خضر را بسیار دوست می داشت. (1)

### 6. ماجرای خوردن آب حیات و زندگی جاودان حضرت خضر علیه السلام و نخوردن ذوالقرنین از آن آب

ذوالقرنین را از حال فرشته ای خبر دادند که زندگی جاوید دارد. (2)

و این گونه امتحان می شود و ذوالقرنین از آن فرشته می پرسد که شرایط زندگی ابدی چیست؟ و آن چشمه حیات کجاست؟

گویا (خضر، پسر خاله اش که از آن آب نوشیده بود یا ابلیس برای وسوسه) به او گفت: در ظلمات است. (3) ذوالقرنین پرسید: ظلمات کجاست؟ جواب داد: در مشرف و روی زمین است و بعد از دیده ی او غایب گردید.

ذوالقرنین پس از تشکیل جلسه ای با علما و پرس و جو از مکان چشمه ی حیات، با فرزند یکی از اوصیای پیغمبران (که جوان بود) و ادعای آگاهی از مکان آن را کرده بود. (4) و با قدرت عظیمی که داشت و با هزار حکیم و دانشمند، تمام شرق را طی 12 سال درنوردید تا به اول ظلمات رسید، از دانشمند آن همراهش پرسید کدام یک از حیوانات نوردیده اش قوی تر است؟ آن ها گفتند: مادیان باکره.

ذوالقرنین دستور داد 6000 مادیان باکره تهیه کنند و در مقابل 6000 دانشمند عالم و خضر را فرماندهی 2000 سوار لشگر کرد و خود در پشت سر آن ها با 4000 نفر لشگر وارد ظلمات شدند

(و به هر نفر یک حیوان ماده ی باکره دادند) و قبلش وصیت کرد تا 12 سال منتظر من بمان و اگر گم شدم و بیرون نیامدم، شما بروید و متفرق شوید؛ و ذوالقرنین دانه ی سرخی به خضر علیه السلام داد که روشنایی او مانند شمع فروزان بود و گفت در وادی ظلمات اگر همدیگر را کم کردید این دانه را بر زمین بینداز و از آن صدای بلندی بیرون می آید که همه می شنوند و یکدیگر را پیدا می کنید و همگی وارد ظلمات شدند و در هر مکانی که خضر از آنجا بار می کرد، ذوالقرنین فرود می آمد. تا اینکه روزی خضر در مکانی، نزدیک رودخانه ای توقف کرد و دانه سرخش را به ته رود انداخت و

1- ابن بابویه، کمال الدین، ص 391

2- آن فرشته شاید ابلیس بوده که در ردیف فرشتگان بود و به او نیز فرمان سجده بر آدم شد ولی او سجده نکرد و از خداوند عمر جاویدان خواست تا بر سر راه آدمیان قرار گیرد و با وسوسه آن ها را از راه مستقیم دور کند و اولین وسوسه اش به حضرت آدم و حوا این بود که از میوه ی فلان درخت بخورند تا عمر جاویدان داشته باشند و با این حرف آن ها وسوسه شدند و خوردند و از بهشت خدا به زمین فرود آمدند و گناهانشان برایشان آشکار شد و توبه کردند ...

3- تعبیر به ظلمات شاید مکان جایی نباشد و همان تیرگی های راه شیطان و راه منحرف باشد، زیرا قرآن راه مستقیم و راه راست را که یکی است به نور و راهای انحرافی که بسیار است را به ظلمات تعبیر کرده

4- او گفته بود در صحیفه ی آدم که از آسمان بر او نازل شد مطالبی خوانده ام که در آنجا نوشته بود و (علم الآدم اسماء کلّ شیء) نام چشمه ها و خیلی مطالب دیگر از جمله چشمه ی «عین الحیوه» در روی زمین را دیدم و در ظلماتی است که انس و جن در آنجا راه نیافته اند و او در مشرق زمین است.

ص: 176

پس از آنکه دانه به ته رود رسید صدایی از آن بلند شد و روشنایی ایجاد کرد و خضر به دنبال روشنایی رفت و چشمه ای را دید که آبش از شیر سفیدتر و از یاقوت صاف تر و از عسل شیرین تر بود. (1)



خضر از آن نوشید و در آن غسل کرد و پس از آن توسط همان دانه راه به سوی اصحابش نشان داده شد و به اصحابش پیوست.

ولی ذوالقرنین به آنجا نرسید ولی پس از چهل شبانه روز وارد سرزمین سرخی شد که سنگریزه هایش مروارید سرخ بود. ذوالقرنین در راه به اصحابش گفت از این ریگ ها برای خود بردارید زیرا بعداً پشیمان خواهید شد. (آن ها زبرجد و جواهرات قیمتی بود)

(\*) «عبدالله بن سلیمان» گوید هنگامی که ذوالقرنین به منطقه ای که در آن سیصد و شصت چشمه بود رسید به هر یک از اصحابش و خضر یک ماهی در نمک را عطا نمود تا آن را داخل چشمه ای زنند و مشخص شود کدام یک از آن چشمه ها دارای آب حیات است و باعث جاودانگی انسان می شود هر یک از یاران ذوالقرنین به دنبال مأموریت خویش رفته و ماهی ها را بعد از شستن در آب نزد وی آوردند اما ماهی خضر به هنگام شستشو زنده گشته و به سرعت از دسترس وی خارج شد. او نیز از آن چشمه نوشیده و داستان خود را در بازگشت برای ذوالقرنین بازگفت؛ و این گونه بود که خضر تا نفخ صور زندگانی جاودانه یافت. (2) و در آن سرزمین سرخ قصری بود به طول یک فرسخ و به تنهایی وارد آن شد و مرغ سیاهی را در قفسی آهنی دید و از آن مرغ پرسید تو که هستی؟ و مرغ به او گفت: «من ذوالقرنینم»

سپس ترسید و قصد فرار داشت که مرغ به او گفت: نترس و به سؤالات من پاسخ بده. مرغ از رذایل اخلاقی: گواهی ناحق، کتمان حق، فراموشی کلمه ی توحید و... سخن گفت و پس از آن ذوالقرنین از قصر بیرون رفت.

سپس با خضر ملاقات کرد و با او در مورد صفات رذیله ی اخلاقی ساعت ها گفتگو کرد و از مصائب و بلاهای زندگی بسیار گریست و از زندگی ابدی و عمر جاویدان در دنیا



منصرف شد و با خضر از وادی ظلمات (کوه قاف) بیرون آمد و به سوی «دومه الجندل» رفت و در همان جا نیز از دنیا رفت. (این داستان در کتاب أمالی شیخ صدوق (ره) نیز نقل شده است.)

### 7. مراحل حیات حضرت خضر

#### 4. مراحل حیات حضرت خضر (3)

الف) مرحله ای که خضر نبی کاملاً پنهان بوده و بر احدی آشکار نگشته بود.

ب) آشکار شدن حضرت خضر برای انبیاء و ائمه ی اطهار.

ج) آشکار شدن حضرت خضر بعد از ظهور حضرت صاحب الزمان که ظهور کامل هست.

### 8. اسناد دیگر در باب زنده بودن حضرت خضر نبی

- ملاقات حضرت خضر نبی با امیرالمؤمنین علی علیه السلام (4)

- ملاقات حاج شیخ حسنعلی اصفهانی (معروف به نخودکی) با حضرت خضر علیه السلام

(5)

- ملاقات آیت الله سید ابوالحسن مولانا با حضرت خضر علیه السلام (6)

---

1- نهری در بهشت با همین ویژگی ها در قرآن داریم / و در روایات نیز نهری به نام کوثر ذکر شده که در آن غسل کرده و توسط پیامبر نوشانده می شود و در بهشت ابدی جوان شده و عمر جاودان پیدا می کنند ...

2- ابن بابویه، کمال الدین، ص 385



- 3- احمدی، داستان هایی از کوه خضر نبی، ص 14.
- 4- کلینی، اصول کافی، ج 1، ص 525، زندگانی حضرت علی علیه السلام ، الغیبه، ص 153؛ احمدی، داستان هایی از کوه خضر نبی، صص 15-17
- 5- مقدادی اصفهانی، نشان از بی نشان ها، ج 1، ص 286؛ احمدی، داستان هایی از کوه خضر نبی، صص 18-20
- 6- افلاکیان خاک نشین، ص 97؛ احمدی، داستان هایی از کوه خضر نبی، صص 20-21

ص:177

- ملاقات سید اعظم (سید فخرالدین حسینی) با حضرت خضر در مکه: (1)

- البته در کتاب «در محضر لاهوتیان» که شرح حال زندگی شیخ جعفر مجتهدی (ره) آمده در چندین بخش، از چله نشینی این عالم ربّانی در کوه خضر (10 روز قبل از ماه رمضان تا آخر ماه رمضان) و کرامات ایشان آمده ولی اینکه ملاقاتی با حضرت خضر داشته اند یا نه نیامده.

- ملاقات عمومی در کوه خضر

ملاقات حاج شیخ محمدتقی بافقی با حضرت خضر (2)

ملاقات مرحوم ابوالقاسم پاینده ی قمی با حضرت خضر (3)

ملاقات آیت الله بنی فضل با حضرت خضر (4)

ملاقات حاج شیخ مرتضی زاهد قمی (برادر شیخ عباس قمی) با حضرت خضر (5)

ملاقات حاج حسین کوه خضری (پسر شیخ محمد کوه خضری، خادم افتخاری کوه خضر) و پدرش با حضرت خضر (6)

ملاقات حاج علی آسایی با حضرت خضر (7)

ملاقات افراد ناشناس دیگر با حضرت خضر (8)

کوه خضر در کلام امیرالمؤمنین علیه السلام

در کتاب «خلاصه البلدان» از کتاب «مونس الحزین» از تألیفات شیخ صدوق (ره) با استناد صحیح از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل می کند: «ای پسر یمانی در اول ظهور (9) خروج نماید، قائم آل محمد از شهری که آن را قم می گویند و مردم را دعوت کند به حق و همه ی خلائق از شرق و غرب به آن شهر قصد کنند و اسلام تازه گردد و هر که از خوف اعداء پوشیده و مخفی باشد ایمن بخواند و چشمه ی آب حیات از آن شهر ظاهر شود. (10)

آبی که هر کس بخورد نمیرد و از آن چشمه ها منفجر شود و از آن موضع رأیت حق ظاهر شود و میراث جمله انبیاء بر پشت زمین به آن باشد.

ای پسر یمانی! این زمین مقدس، پاک است از تمام لوث ها و از خدای تعالی درخواستی که بهترین خلق خود را ساکن او گرداند و دعایش مستجاب شده و حشرونشر مردم در این زمین باشد و بر این زمین، اساس و بنیاد قصری عظیم نمایند، بعد از اینکه بنای قصر محبوس بوده باشد و آن قصر از صاحب شهرت ملک روم باشد؛ و از این زمین،

1- سمرقندی، تذکره الشعراء، صص 186-187؛ عاطفی، بزرگان کاشان، ص 121؛ امامت کاشانی، کشکول امامت، ج 2، صص 110-112؛ احمدی، داستان هایی از کوه خضر نبی، ص 43

2- احمدی، داستان هایی از کوه خضر نبی، ص 43

3- احمدی، داستان هایی از کوه خضر نبی، صص 43-45

4- احمدی، داستان هایی از کوه خضر نبی، صص 45-46

5- احمدی، داستان هایی از کوه خضر نبی، صص 47-46

6- احمدی، داستان هایی از کوه خضر نبی، صص 48-54

7- احمدی، داستان هایی از کوه خضر نبی، صص 55-57

8- احمدی، داستان هایی از کوه خضر نبی، صص 58-64

9- منظور از «اول ظهور» پس از ظهور و قیام حضرت در مکه است. یعنی از اولین اقدامات حضرت پس از ظهور تشکیل ارتش در شهر قم است.

10- شاید منظور از چشمه ی آب حیات، ترویج و احیاء احکام دین مقدس اسلام و مذهب جعفری است که در واقع همان چشمه ی آب حیات است. از عبارت بعدی حدیث می توان متوجه شد که آب حیات در واقع همان مکتب حقیقی اسلام است که میراث انبیاء است. هم اکنون شهر قم، مهم ترین، معتبرترین و بزرگ ترین مرکز ترویج آیین جعفری است.

ص:178

گوسفند ابراهیم خلیل را آورند و قربان کنند و بر این زمین هزار صنم و بُت از اصنام اهل روم بشکنند و بر این زمین ساطع شود و از این زمین رایحه و بوی مُشک شنوند.



حق تعالی بیت العتیق را به این شهر فرستد و بناها و آسیاب ها بر این زمین شود و منازل و مواضع زمین های اینجا، عالی گران بها گردد، چند آنکه زمینی به اندازه ی پوست گاو به پانصد دینار طلا بدهند عمارت آن هفت فرسنگ در هشت فرسنگ باشد و رأیت وی پرچم امام زمان علیه السلام بر این کوه سفید بزنند، (1)

به نزد دهی کهن که در جنب مسجد است و قصری کهن که قصر مجوس است و آن را جمکران خوانند، از زیر یک مناره، آن مسجد بیرون آید.

نزدیک آنجا که آتشخانه ی گبران بود و حضرت امام، سَفَطُی (2) از زر [جعبه ای از طلا] بسته باشد و بر براق سوار شده و با ملائکه مقرب و حاملان عرش، گردش نماید و منطق آدم با او باشد و حلم خلیل الله و حکمت داوود و عصای موسی و خاتم سلیمان و تاج طالوت و بر سر آن نوشته است نام هر پیغمبر وصی او را و نام هر مؤمنی و موحدی.

### 9. راه های توسل و ملاقات با حضرت خضر

علامه مجلسی (ره) می گوید: «در احادیث معتبر منقول است که مسجد سهله محل سکونت خضر است و اخبار بسیار در کتب مزار و غیر آن مذکور است که جمعی از صلحا، آن حضرت را در مسجد سهله و صعصعه و غیر آن ها از اماکن مشرفه ملاقات کرده اند.» (3)

(\* ) امام رضا علیه السلام می فرمایند: هر کجا نامی از خضر برده شود او در همان مکان حاضر خواهد بود، ما صدای او را می شنویم که بر ما سلام می کند و در تمام مراحل حج و همچنین روز عرفه میان حج گزاران به ادای مناسک خویش می پردازد. خداوند او را انیس و همراه قائم آل محمد قرار داده است. (4)

(\*) حضرت رضا علیه السلام فرمودند: خضر به هنگام رحلت پیامبر بر درب خانه ایشان ایستاده و خطاب به امیرالمؤمنین و فاطمه زهرا سلام الله علیها و حسنین علیهما السلام گفت: «السلام علیکم یا اهل البیت کل نفس ذائقه الموت و انما توفون أجورکم یوم القیامه» خداوند را از پس هر رحلتی جانشینی خواهد بود بر او توکل نمایید و برای خود و این حقیر طلب مغفرت کنید. در اینجا امیرالمؤمنین خطاب به حاضرین فرمود: این برادرم خضر است که برای تسلیت گویی نزد شما آمده است. (5)

(\*) «سیف تمار» می گوید با امام صادق علیه السلام و عده ای از شیعیان کنار حجر اسماعیل نشسته بودیم، آن حضرت بعد از آنکه مطمئن شدند جاسوسی در اطرافشان نیست خطاب به ما فرمودند: قسم به خدای کعبه اگر من همراه

---

1- مراد از این کوه سفید، همین کوهی است که مشهور از به کوه خضر و در قم و نزدیک ده جمکران است؛ و غیر از آن کوهی نیست. و به این جهت کوه خضر نامیده اند که برخی مردم خضر نبی علیه السلام را در بالای آن دیده اند. بر فراز آن مسجدی ساخته شده که تاریخ بنای آن به صدها سال قبل مربوط می شود و اجمالاً در این دو قرن اخیر و در دو مقطع تاریخی نسبت به بازسازی، مرمت و توسعه ی آن اقدامات قابل توجهی معمول گردیده. مرحله ی اول مربوط به صد و پنجاه سال پیش (1270 ه.ق)، توسط حاج میرزا علی اصغر خان اتابک اعظم انجام گرفته. مرحله ی دوم مربوط به توسعه ی ساختمان مسجد و فضا سازی اطراف آن در سال (1370 ه.ش) توسط سازمان اوقاف و امور خیریه ی قم آغاز گردید که با دفن 14 شهید گمنام دفاع مقدس در دامنه ی کوه روزبه روز بیشتر می شود.

2- سفت: جامه دان که از برگ یا شاخه ی درخت بافته باشند، سبد، زنبیل، صندوقچه، جعبه، (فرهنگ عمید)

3- علامه مجلسی، حیاة القلوب، ج 1، ص 286؛ احمدی، داستان هایی از کوه خضر نبی، ص 24-25

4- ابن بابویه، کمال الدین، ص 391؛ مجلسی، بحار الأنوار، ج 13، ص 299.

5- ابن بابویه، کمال الدین، ص 391

ص: 179

موسی و خضر بودم بدان ها می فهماندم که دانش و فضل بسیار برتر از آن دو هست چرا که آن ها بر دانش ماکان و گذشته احاطه داشتند اما من بر علم ماکان و ما یکون و آنچه تا قیامت حادث خواهد شد آگاه هستم. [\(1\)](#)

(\*) امام صادق علیه السلام فرمودند: مسجد سهله جایی است که خضر در آن رحل اقامت گشود. [\(2\)](#)

(\*) روایت شده است که خضر و الیاس در مراسم و اجتماعات مختلفی با یکدیگر هستند و با قرائت این دعا از یکدیگر جدا می شوند «بسم الله ماشاءالله، لا قوه الا بالله، ماشاءالله کل نعمه فمن الله، ماشاءالله الخیر کله بید الله عز و جل، لا یصرف السوء الا الله». [\(3\)](#)

### 10. نماز حضرت خضر در شب جمعه

نماز حضرت خضر در شب جمعه [\(4\)](#)

این نماز چهار رکعت است. بعد از هر دو رکعت سلام داده و در هر رکعت بعد از حمد 100 مرتبه ایات 87 و 88 سوره ی انبیاء و 44 و 45 سوره ی غافر را می خوانید: (وَ ذَا النُّونِ إِذْ ذَهَبَ مُغْضَبًا فَظَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ فَنَادَى فِي الظُّلُمَاتِ أَنْ لَّا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي





كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ (\*) فَاسْتَجَبْنَا لَهُ وَنَجَّيْنَاهُ مِنَ الْغَمِّ وَكَذَلِكَ نُجِي الْمُؤْمِنِينَ (\*) (5)  
 (فَسْتَذْكُرُونَ مَا أَقُولُ لَكُمْ وَأَفَوضُ أَمْرِي إِلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ) (\*) فَوَقَاهُ اللَّهُ سَيِّئَاتٍ مَا  
 مَكَّرُوا وَحَاقَ بِآلِ فِرْعَوْنَ سُوءُ الْعَذَابِ (6)

بعد از نماز نیز 100 مرتبه «لا حول و لا قوه الا بالله العلی العظیم» می گوید و سپس حاجات  
 خود را می گوید و انشاء الله که برآورده خواهد شد.

### 11. شباهت های امام زمان و خضر نبی علیه السلام

1. عمر طولانی
2. علم لدنی که از جانب خداوند به هر دو بزرگوار عطا شده است.
3. قضاوت و حکم کردن بدون نیاز به دلیل و بینه و با تکیه بر علم خود.
4. ظهور و شرکت در حکومت آخرالزمان.
5. دستگیری از طالبان واقعی سیر و سلوکِ اِلی الله.
6. مانع نزول بلا بر اهل زمین به عنوان حجت های خداوند.

و شباهت های موسی با امام زمان علیه السلام

- 
- 1- کلینی، کافی، ج 1، ص 260
  - 2- کلینی، کافی، ج 3، ص 494
  - 3- ابن طاووس، مهج الدعوات، ص 463

4- مجلسی، بحار، ج 86، ص 322، روایت 29 / احمدی، داستان هایی از کوه خضر نبی، ص 28-29

5- انبیاء: 87-88 و ذا النون [یونس] را (به یاد آور) در آن هنگام که خشمگین (از میان قوم خود) رفت و چنین می پنداشت که ما بر او تنگ نخواهیم گرفت (اما موقعی که در کام نهنگ فرورفت)، در آن تاریکی ها (ی متراکم) صدا زد: «خداوند!!) جز تو معبودی نیست! منزهی تو! من از ستمکاران بودم!» (\*) ما دعای او را به اجابت رساندیم و از آن اندوه نجاتش بخشیدیم و این گونه مؤمنان را نجات می دهیم! (\*)»

6- غافر: 44-45 و به زودی آنچه را به شما می گویم به خاطرخواهید آورد! من کار خود را به خدا واگذارم که خداوند نسبت به بندگانش بیناست! (\*) خداوند او را از نقشه های سوء آن ها ننگه داشت و عذاب شدید بر آل فرعون وارد شد! (\*)

ص: 180

1. بشارت تولد موسی و امام زمان علیه السلام

2. مخفی ماندن دوران حمل و بارداری مادرانشان

البته شباهت های موسی و نحوه ی حکومتش با پیغمبر خاتم نیز به طور مفصل در بخش جداگانه ای بررسی گردیده.

### قسمت اول: چه شد که خداوند قرار ملاقات موسی و خضر را گذاشت!؟

در حدیثی از «ابن عباس» از «ابی بن کعب» می خوانیم که از رسول خدا چنین نقل می کند: یک روز حضرت موسی علیه السلام در میان بنی اسرائیل مشغول خطابه بود، کسی از او پرسید در روی زمین چه کسی از همه اعلم است؟ موسی گفت کسی عالم تر از خود سراغ

ندارم، در این هنگام به موسی وحی شد که ما بنده ای داریم در «مجمع البحرین» که از تو دانشمندتر است، در اینجا موسی از خدا تقاضا کرد که به دیدار این مرد عالم نائل گردد و خدا راه وصول به این هدف را به او نشان داد. (1)

نظیر این حدیث از امام صادق علیه السلام نیز نقل شده است (2): (موسی در یک اجتماع بزرگ و باشکوه بود، پس از سخنرانی موسی، یک نفر از میان جمعیت، از موسی پرسید، «آیا کسی را می شناسی که از تو عالم تر باشد؟» موسی در ذهن خود گفت: «خداوند هیچ کس را عالم تر از من نیافریده» و در پاسخ به آن فرد، گفت: نه. در این هنگام خداوند به جبرئیل وحی کرد موسی را دریاب که در وادی هلاکت افتاده. خداوند همان دم، به موسی وحی کرد: آری داناتر از تو عبد و بنده ی ما خضر است.

حال بر اساس آیات قرآن و عبارت (و فتناک فتونا): که در هنگام بعثت موسی بیان شده برمی آید که یکی ازمایش های متعدد موسی ملاقات او با خضر بوده و آن هم در همان ده سالی که در مدین بود و چوپانی می کرد و نزد شعیب و همسرش صفورا بود و لازم بود دوره هایی را قبل از بعثت فراگیرد تا قلبش پذیرای وحی الهی شود و اینکه این سخنرانی و مجلسی که در روایات بوده کی بوده دقیقاً معلوم نیست.

نکته ها

♣ آیا نباید پیامبر اولوالعزم و صاحب رسالت دانشمندترین فرد زمان خودش باشد؟

در پاسخ می گوییم: باید دانشمندترین آن ها نسبت به قلمرو مأموریتش، یعنی نظام تشریح باشد و موسی چنین بود، اما همان گونه که در نخستین نکته ها بازگو کردیم قلمرو مأموریت

دوست عالمش قلمرو جداگانه ای بود که ارتباطی به عالم تشریح نداشت و به تعبیر دیگر آن مرد عالم از اسراری آگاه بود که دعوت نبوت بر آن متکی نبود.

(\*) و در حدیثی که از امام صادق علیه السلام نقل شده با صراحت می خوانیم که: موسی از خضر آگاه تر بود یعنی در علم شرع (3) و شاید نیافتن پاسخ برای این سؤال و همچنین سؤال مربوط به نسیان، سبب شده است که بعضی این موسی را موسی بن عمران ندانند و بر شخص دیگری منطبق سازند، اما با حل این مشکل جایی برای آن سخن باقی نخواهد ماند.

1- طبرسی، مجمع البیان، ج 6، ص 481 (بطور تلخیص)

2- عروسی حویزی، نور الثقلین، ج 3، ص 275

3- طباطبایی، المیزان، ج 13، ص 383

ص: 181

(\*) از حدیثی که از امام علی بن موسی الرضا علیه السلام نقل شده نیز این نکته استفاده می شود که قلمرو مأموریت این دو بزرگوار با یکدیگر متفاوت بوده و هر کدام در کار خود از دیگری آگاه تر بود. (1)

بعضی مفسرین عقیده دارند لازم نیست پیامبری که صاحب شریعت است در همه عرصه های دانش بر دیگران تفوق داشته باشد مگر در اصول و فروع دین. (2)

**قسمت دوم: موسی و یوشع بن نون در جستجوی حضرت خضر**

خداوند به موسی فرمود: خضر اکنون در تنگه ی دو دریا (خلیج عقبه و خلیج سوئز) در کنار سنگی عظیم است نزد او برو تا به علمت افزوده شود و بدانی هنوز نسبت به خیلی علوم بی بهره ای.

در قرآن آمده است:

موسی به خداوند عرض کرد: «چگونه به حضور او نائل شوم»؟ خداوند فرمود:

1- «یک عدد ماهی بگیر و در میان زنبیل خود گذار و به سوی تنگه برو در هر جا که آن ماهی را گم کردی، آن عالم آنجاست.» جوانی که همراه موسی تا قسمتی از راه (تا قبل از همراهی موسی و خضر) همراه موسی بوده طبق بسیاری از روایات «یوشع بن نون» بوده که بعدها (پس از وفات موسی) وصی و جانشین موسی بن عمران می شود. موسی به شاگردش یوشع بن نون (3) گفت: «به خاطر بیاور هنگامی که موسی به دوست و همراه خود گفت من دست از طلب بر نمی دارم تا به» مجمع البحرین «برسم هر چند مدتی طولانی به راه خود ادامه دهم» (4)

موسی نیز به همراه یوشع بن نون درحالی که ماهی نمک سوده ای را زاد راه برداشته بودند سفر را آغاز نمودند؛ آن ها وقتی به مکان موردنظر رسیدند مردی را دیدند که به پشت خوابیده است اما وی را نشناختند؛ در همین

1- طبرسی، مجمع البیان، ج 6، ص 480

2- مجلسی، بحارالانوار، ج 13، ص 283

3- یوشع بن نون حدود 120 سال عمر داشته و بعد از وفات حضرت موسی حدود 32 سال مردم را به شریعت موسی دعوت می کرد: یعنی زمانی که همراهی با موسی کرد تا نزد خضر



برود که از او به غلام و شاگرد موسی تعبیر شده. او چهره ای گندمی رنگ با قدی متوسط و سینه ای پهن داشت و قبرش در کوه های افرائیم است. پس از یوشع او به ترتیب حکومت را به پسرش (فینحاس) و او نیز به پسرش (بشیر) و او نیز به پسرش (جبرئیل) و او نیز به پسرش (ابلث) و او نیز به پسرش (اجر) و او نیز به پسرش (قحطان) و او نیز به پسرش (عوق) سپرد. پس از (عوق) سلسله ی یوشع پایان می گیرد و به اولاد بنیامین پسر یعقوب (که برادر تنی یوسف بود) و «نامش به زبان عبری «شاول» و به زبان سریانی «سازل» و به زبان عرب «طالوت» بود می رسد) گفته اند قامت او یک سر و گردن از تمام مردمان عصر بلندتر بوده و بسیار شجاع و جنگجو بوده؛ و در زمان طالوت پادشاه ستمگری به نام «جالوت» (از قبطیان) بود که به دستور حضرت اِشموعیل و با همکاری «حضرت داوود» و فرماندهی خودش (طالوت) با سپاه مقتدر و باایمانی که 313 نفر بودند به جنگ با جالوت می رود. داوود و پسرانش بسیار نیک سیرت و خوش فطرت و پاک طینت بودند و خاندان او بیت نبوت بود. «داوود» یکی از نتیجه های حضرت یعقوب بود و 9 برادر دیگر داشت که به امر خداوند زره حضرت موسی به او می رسد و اندازه ی او می شود و با همان زره به جنگ جالوت می رود و با سنگی که در فلاخن می نهد و به تاج جالوت نشانه گیری می کند، سرانجام او را به درک واصل می کند)نسب او: داوود بن ایشا بن...بن لاوی بن یعقوب است و با 9 یا 10 واسطه به یعقوب نبی می رسد؛ و در سرزمینی بین مصر و شام (احتمالاً در حبرون) متولد شد. او 100 صدسال عمر کرد و چهل سال از عمرش رهبری مردم را به عهده داشت (پسران داوود هشت یا نوزده نفر بودند و هشت نفرشان به نام های: / ساموع / ساخوب / ناتان / سلیمان / بوخیاد / الیشع / نفاغ / یفیغ / بودند و از میان آن ها تنها سلیمان بود که در بیت المقدس به دنیا آمد و مسجدالاقصی را ساخت و صندوق عهد موسی را که حاوی تورات بود در آنجا قرارداد و به سرزمین «تدمر» رفت و قصر باشکوهی در آنجا ساخت و انگشتر پدرش داوود که روی آن اسم اعظم نوشته شده بود به او رسید و در دست می کرد. او در سن 58 سالگی درحالی



که در قصرش به عصایش تکیه زده بود قبض روح شد و تا مدتی همان گونه ایستاده بود تا اینکه به امر خداوند موربانه ای عصایش را می خورد و جسد او به زمین می افتد و مردم از مرگش مطلع می شوند)

4- كهف: 60 (وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِفَتَاهُ لَا أَبْرَحُ حَتَّىٰ أَبْلُغَ مَجْمَعَ الْبَحْرَيْنِ أَوْ أَمْضِيَ حُقُبًا)

ص: 182

لحظه یوشع ماهی نمک سوده را در آب شسته و آن را بر روی تخته سنگی قرارداد آن دو بی توجه به آنکه آب آن رودخانه آب زندگی جاودانه هست از ماهی خود که زنده شده و در آب سرازیر گشته بود، غافل گشتند.

2- «(ولی) هنگامی که به محل تلاقی آن دو دریا رسیدند، ماهی خود را (که برای تغذیه همراه داشتند) فراموش کردند و ماهی راه خود را در دریا پیش گرفت (و روان شد). (\*»

(1)

قصه موسی و خضر آمد به پیش

حق بیان کرد آنچه در قرآن خویش

گفت موسی با جوانمردش که بود

یوشع بن نون در آن هنگام زود

نیستم زایل کنم پیوسته سیر

سوی بحر و بر به کسب علم و خیر



تا رسم بر مجمع البحرين باز

می روم یا من زمانی بس دراز

پس رسیدند از پس رنج قدم

مجمعی را که بدان بین دویم

در کنار بحر کردند آن زمان

ماهی خود را فراموش از مکان

ماهی پخته که گفتش کردگار

ره نماید او تو را بر سوی یار

راه خود بگرفت در دریا چنان

که به سردابه شود مردی روان (2)

آری او به دنبال مرد عالم و دانشمندی می گشت که می توانست حجاب ها و پرده هایی را از جلو چشم موسی کنار زند، حقایق تازه ای را به او نشان دهد و درهای علوم و دانش هایی را به رویش بگشاید.

نکته ها

♣ مجمع البحرين (محل پیوند دو دریا)



به احتمال زیاد منظور محل اتصال خلیج «عقبه» با خلیج «سوئز» است می دانیم دریای احمر در شمال دو پیشرفتگی: یکی به سوی شمال شرقی و دیگری به سوی شمال غربی دارد که اولی خلیج عقبه را تشکیل می دهد و دومی خلیج سوئز را و این دو خلیج در قسمت جنوبی به هم می پیوندند و به دریای احمر متصل می شوند.

چراکه از آیات فوق نیز اجمالاً استفاده می شود موسی راه زیادی را طی نکرده و از شام تا خلیج عقبه راه زیادی نیست هر چند او آماده بود برای رسیدن به این مقصود به همه جا سفر کند.

♣ کلمه (حقب)

به معنی مدت طولانی است که بعضی آن را به «هشتاد سال» تفسیر کرده اند؛ و شاید منظور موسی از ذکر این کلمه این بوده است که من دست از تلاش و کوشش خود برای پیدا کردن گم شده ام برنخواهم داشت، هر چند سال ها به این سیر خود ادامه دهم؛ و قاضی بیضاوی در انوار التنزیل عقیده دارد که منظور از «بحرین» موسی و خضر هستند زیرا که موسی دریای علم ظاهر است و خضر اقیانوس علم باطن. (3)

1- کهف: 61 (فَلَمَّا بَلَغَا مَجْمَعَ بَيْنِهِمَا نَسِيَا حُوتَهُمَا فَاتَّخَذَ سَبِيلَهُ فِي الْبَحْرِ سَرَبًا )

2- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص 439

3- طبرسی، مجمع البیان، ج 15، ص 179

به عقیده ی دکتر زرین کوب: ماجرای موسی و خضر چنانکه بعضی از صوفیه هم خاطر نشان کرده اند، بالضروره متضمّن تفضیل ولایت بر نبوت نیست، بلکه بیانگر حالات عشق و شور و شوق موسی است که در مظهر رهروانی است که از عشق الهی سیراب نمی گردند و همنشینی با خدا را در وجود این ولی مستور می جوید. او صحبت ولی کامل را نه هدف جستجوی خویش بلکه بهانه ای برای طی راه عشق که وصول به صدر مراتب کمال است، می داند و بدین ترتیب موسی مظهر سالک عاشق است.

آه سری هست اینجا بس نهان

که سوی خضری شود موسی دوان

همچو مستسقی کز آبش سیر نیست

بر هر آنچه یافتی بالله مایست

بی نهایت حضرت است این بارگاه

صدر را بگذار صدر توست راه (1)

(\*)

♣ دیدگاه مولانا

مولانا در شعری تحت عنوان «سر طلب کردن موسی، خضر را باکمال نبوت و قربت» برای بیان تفاوت شور و شوق مادّی و معنوی به توصیف روحیه ی موسی برای یافتن خضر می پردازد.



بین چه می گوید ز مشتاقی کلیم

طالب خضرم ز خودبینی بری

در پی نیکو پی سرگشته ای

چند گردی چند جویی تا کجا

آسمانا چند پیمایی زمین

آفتاب و ماه را کم ره زنید

تا شوم مصحوب سلطان ز من

ذاک او امضی و أسری حقا

سال ها چه بود هزاران سال ها

عشق جانان کم مدان از عشق نان (2)

از کلیم حق بیاموز ای کریم

با چنین جاه و چنین پیغمبری

موسیا تو قوم خود را هشته ای

کیقبادی رسته از خوف ورجا

آن تو با توست و تواقف بر این



گفت موسی این ملامت کم کنید

می روم تا مجمع البحرین من

اجعل الخضر لأمری سبیا

سال ها پرم به پروبال ها

می روم یعنی نمی ارزد بدان

خضر مثال و نمونه ی شیخ یا مرد کامل است که صاحب علم لدنی و برخوردار از معارف غیبی است؛ وقتی خضر مثال شیخ و مرد کامل می شود، چشمه ی آب حیوان نیز که آن را در ظلمات می یابد و از آن می نوشد، رمز و مثال علم لدنی و معارف الهی می گردد. مرد کامل کسی است که در ظلمات این دنیا از طریق تزکیه ی نفس و فنای ذات انسانی، نفس الهی خود را تحقق می بخشد و به سرچشمه ی معارف حقیقی که در قلب او گشوده می گردد دست می یابد.

---

1- مولوی، مثنوی معنوی، دفتر سوم، ص 428

2- مولوی، مثنوی معنوی، دفتر سوم، ص 428

ص: 184

بدین ترتیب سالک طریقت، از مجاهده به مشاهده می رسد و شیخ و پیر واصل می گردد و همچون خضر توانایی دستگیری و نجات مریدان و سالکان طریقت را از وادی ظلمانی علایق مادی و گرداب های هایل خواهش های نفسانی به ساحل امن و رستگاری می رساند.



به دنبال پیدا شدن نیاز به تکامل است که طریقت آغاز می شود و برای طی منازل آن وجود راهنما و پیر لازم می آید؛ این راه را به تنهایی و به خودی به ندرت می توان برید؛ خداوند عطای خود را با واسطه ی پیر به سالک مشتاق می رساند

حبذا اسبان رام پیش رو

نه سپس رو نه حرونی را گرو

گرم رو چون جسم موسی کلیم

تا به بحرینش چو پهنای گلیم

هست هفت صدساله راه آن حقب

که بکرد او عزم در سیران حب

همت سیر تنش چون این بود

سیر جانش تا به علیین بود

شهبواران در سباق تاختند

خر بطن در پایگه انداختند (1)

♣ (سرب) (بر وزن جرب) به گونه ای که «راغب» در «مفردات» گوید به معنی راه رفتن در سرایشی است و «سرب» (بر وزن حرب) به معنی راه سرایشی است.



♣ در اینکه آیا این ماهی که ظاهراً به عنوان غذا تهیه کرده بودند ماهی بریان یا نمک زده یا ماهی تازه بوده که معجزه آسا زنده شد و در آب پرید و حرکت کرد، در میان مفسران گفتگو بسیار است.

در پاره ای از کتب تفاسیر نیز سخن از وجود چشمه آب حیات در آن منطقه و پاشیده شدن مقداری از آن بر ماهی و جان گرفتن ماهی، به میان آمده، ولی این احتمال نیز وجود دارد که ماهی هنوز کاملاً نمرده بود، زیرا هستند ماهی هایی که بعد از خارج شدن از آب مدت زیادی به صورت نیمه جان باقی می مانند و اگر در این مدت در آب بیفتند حیات عادی خود را از سر می گیرند.

بعد از مدتی که آن ها به مسیر خود ادامه دادند احساس گرسنگی بر موسی عارض شد و از یوشع خواست تا غذایی را برای خوردن مهیا نماید.

3- «سرانجام موسی و هم سفرش از محل تلاقی دو دریا (مجمع البحرین) گذشتند، طول سفر و خستگی راه، گرسنگی را بر آن ها چیره کرد، در این هنگام موسی به خاطرش آمد که غذایی به همراه آورده اند، به یار هم سفرش گفت: غذای ما را بیاور که از این سفر، سخت خسته شده ایم» (2)

4- یوشع گفت: «ای موسی) به خاطر داری هنگامی که ما (برای استراحت) به کنار آن صخره پناه بردیم، من (در آنجا) فراموش کردم جریان ماهی را بازگو کنم- و فقط شیطان بود که آن را از خاطر من برد- و ماهی به طرز شگفت آوری

1- مولوی، مثنوی معنوی، دفتر ششم، ص 975

2- کهف: 62 (فَلَمَّا جَاوَزَا قَالَ لِفَتْنِهِ ءَاتِنَا غَدَاءَنَا لَقَدْ لَقِينَا مِنْ سَفَرِنَا هَذَا نَصَبًا )

راه خود را در دریا پیش گرفت!» (\*) (موسی) گفت: «آن همان بود که ما می خواستیم!» (آن مردی را که ما در کنار صخره دیدیم همان خضر بوده است) سپس از همان راه باز گشتند، در حالی که پی جویی می کردند. (\*) (1)

روز دیگر چون که آمد چاشتگاه

گفت موسی مرفتی را نزد راه

آن طعام ما برون از بنه

که بسی گشتیم خسته و گرسنه

زین سفر دیدیم افزون رنج ها

تا چه باشد قسم ما از گنج ها

گفت داری تو خیر کردیم جا

چون کنار چشمه بر آن صخره ما

کردم از ماهی فرامش در نهاد

و آن نبرد الا که شیطانم زیاد

کاگهی بدهم تو را ز آن در طلب



راه خود بگرفت در بحر او عجب

هر کجا می رفت می شد راه باز

هم زمین بحر خشک از امتیاز

گفت موسی این است آن چیزی که ما

در پیش بودیم در صبح و مسا

باز پس گشتند بر آثار خویش

از پی آن رفتنی که رفت پیش

تا بدان جایی رسیدند از قدم

که بدان جا رفته بد ماهی به یم

پس رهی دیدند خشک و بس گشاد

اندر آن گشتند وارد ز اعتماد (2)

نکته ها

♣ (غداء)

به غذایی گفته می شود که در آغاز روز یا وسط روز می خورند (صبحانه یا نهار) ولی از تعبیراتی که در کتب لغت آمده است چنین استفاده می شود که در زمان های گذشته «غداء»



را تنها به غذایی می گفتند که در آغاز روز می خوردند (چرا که از «غدوه» گرفته شده که به معنی آغاز روز است)

در حالی که در عربی امروز «غداء» و «تغدی» به معنی نهار و نهار خوردن است.

در این موقع یوشع به یادش آمد که ماهی را بر فراز صخره جا گذاشته است.

♣ جمله (وَمَا أَنسَانِيهِ إِلَّا الشَّيْطَانُ أَنْ أَذْكُرَهُ)

جمله معترضه ای است که در وسط کلام واقع شده، ولی از آنجا که این جمله در حقیقت علت نسیان و فراموشی را بیان می کند در وسط کلام ذکر شده است و این مخصوصاً درباره کسانی که مورد عتاب و خطاب از شخص بزرگ تری واقع می شوند معمول است که علت اصلی را در لابه لای کلام به صورت معترضه ذکر می کند تا کمتر مورد اعتراض قرار گیرند.

♣ در اینجا یک سؤال پیش می آید که مگر پیامبری همچون موسی ممکن است گرفتار نسیان و فراموشی شود که قرآن می گوید (نَسِيًا حُوتَهُمَا) (ماهی شآن را فراموش کردند) به علاوه چرا هم سفر موسی نسیان شخص خودش را به شیطان نسبت می دهد؟

1- كهف: 63-64 (قَالَ أَرَأَيْتَ إِذْ أَوَيْنَا إِلَى الصَّخْرَةِ فَإِنِّي نَسِيتُ الْحُوتَ وَمَا أَنسَنِيهِ إِلَّا الشَّيْطَانُ أَنْ أَذْكُرَهُ وَاتَّخَذَ سَبِيلَهُ فِي الْبَحْرِ عَجَبًا) (\*) قَالَ ذَلِكَ مَا كُنَّا نَبْغِ فَارْتَدَّ عَلَى آثَارِهِمَا قَصَصًا)

2- صفی عیشاه، تفسیر صفی، ص 439

ص: 186

پاسخ این است که مانعی ندارد در مسائلی که هیچ ارتباطی به احکام الهی و امور تبلیغی نداشته باشد یعنی در مسائل عادی در زندگی روزمره گرفتار نسیان شود. (مخصوصاً در موردی که جنبه آزمایش داشته باشد آن گونه که درباره موسی در اینجا گفته اند و بعداً شرح آن را خواهیم گفت)؛ و اما نسبت دادن نسیان هم سفرش به شیطان ممکن است به این دلیل باشد که ماجرای ماهی ارتباط با یافتن آن مرد عالم داشت و از آنجا که شیطان اغواگر است خواسته است با این کار آن ها دیرتر به ملاقات آن عالم دست یابند و شاید مقدمات آن از خود او (یوشع) نیز آغاز گردیده که دقت و اهتمام لازم را در این رابطه به خرج نداده است.

5- هنگامی که موسی و یار هم سفرش به جای اول، یعنی در کنار صخره و نزدیک «مجمع البحرین» بازگشتند. «ناگهان بنده ای از بندگان ما را یافتند که او را مشمول رحمت خودساخته و علم و دانش زیادی تعلیمش کرده بودیم» (1)

بنده پس از عبادم یافتند

با ارادت سوی او بشتافتند

بنده کز ما بدش بخشایشی

داشت اندر ظل فضل آسایشی

دانشی آموختم از خود به او

علم باطن بود آن بی گفتگو (2)

نکته ها

♣ (\*) پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: «هنگامی که موسی، خضر را ملاقات کرد، پرنده ای در برابر آنان قطره ای از آب دریا را با منقارش برداشت و بر زمین ریخت. خضر به موسی گفت: آیا رمز این کار پرنده را دانستی؟ او به ما می آموزد که علم ما در برابر علم خداوند، همانند قطره ای در برابر دریایی بی کران است.» (3)

♣ (وجدا)

نشان می دهد که آن ها در جستجوی همین مرد عالم بودند و سرانجام گمشده خود را یافتند.

♣ (عَبْدًا مِنْ عِبَادِنَا)

(بنده ای از بندگان ما) نشان می دهد که برترین افتخار یک انسان آن است که بنده راستین خدا باشد و این مقام عبودیت است که انسان را مشمول رحمت الهی می سازد و دریچه های علوم را به قلبش می گشاید.

♣ (مِنْ لَدُنَّا)

نشان می دهد که علم آن عالم یک علم عادی نبود بلکه آگاهی از قسمتی از اسرار این جهان و رموز حوادثی که تنها خدا می داند بوده است.

1- کهف: 65 (فَوَجَدَا عَبْدًا مِنْ عِبَادِنَا ءَاتَيْنَاهُ رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنَا وَعَلَّمْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْمًا)

2- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص 440

3- مجلسی، بحار الانوار، ج 13، ص 302 (تفاسیر المیزان، نمونه و درّ المنثور)



♣ (علما)

نکره است و در این گونه موارد معمولاً برای تعظیم می آید، نشان می دهد که آن مرد عالم بهره زیادی از این علم یافته بود.

♣ (رَحْمَةٌ مِنْ عِنْدِنَا)

بعضی آن را به مقام نبوت، بعضی به عمر طولانی تفسیر کرده اند، ولی این احتمال نیز وجود دارد که منظور استعداد شایان و روح وسیع و شرح صدری است که خدا به آن مرد داده بود تا پذیرای علم الهی گردد.

ماهی بریان ز آسیب خضر

زنده شد در بحر گشت او مستقر

یار را با یار چون بنشسته شد

صد هزاران لوح سر دانسته شد

لوح محفوظی است پیشانی یار

راز گونین اش نماید آشکار [\(1\)](#)

• اشعار دیگر شعرای برجسته ایرانی

بحر ظهور و بحر بطون قدم به هم

در من بین که مجمع بحرین اکبرم



موسی و خضر در طلب مجمعی چنین

لب تشنه اند بر لب دریای اخضرم (2)

رهد ماهی جان تو از این حوض

بیاشامد ز بحر بیکران آب

در آن بحری که خضران اند ماهی

در او جاوید ماهی جاودان آب (3)

آن سو که خضر ماهی شد پیش خضر زنده

آن سو که دست موسی چون ماه انور آمد (4)

کشتگان کز کعبه ی جان باز جانور گشته اند

ماهی خضرند گویی کآب حیوان دیده اند (5)

در حریم کعبه ی جان محرمان الیاس وار

علم خضر و چشمه ی ماهی بریان دیده اند (6)

تو چشمه ی حیوانی و من ماهی خضر

هر گه که به تو باز رسم زنده شوم (7)

پدید گشت ز ایوان حوت چشمه ی حور



و یا چشمه ی حیوان به جلوه آمد حوت (8)

1- مولوی، مثنوی معنوی، دفتر ششم، ص 1039

2- دیوان عراقی، ص 211

3- کلیات شمس، ص 155

4- کلیات شمس، ص 342

5- دیوان خاقانی، ص 66

6- دیوان خاقانی، ص 66

7- دیوان خاقانی، ص 601

8- شمیسا، فرهنگ تلمیحات، ص 254

ص:188

نقشه ی زیر، مکان احتمالات قوی در مورد مکان مجمع البحرین (ملاقات خضر و موسی) را

نشان می دهد



ص: 189

**قسمت سوّم: سخنان و توصیه های حضرت خضر علیه السلام به موسی قبل از سفر**

در قرآن آمده است:

1- موسی به او گفت: «آیا از تو پیروی کنم تا از آنچه به تو تعلیم داده شده و مایه رشد و صلاح است، به من بیاموزی؟» (\*)(خضر) گفت: «تو هرگز نمی توانی با من شکیبایی کنی! (\*)(موسی) و چگونه می توانی در برابر چیزی که از رموزش آگاه نیستی شکیبا باشی؟! (\*)(موسی)



گفت: «به خواست خدا مرا شکبیا خواهی یافت و در هیچ کاری مخالفت فرمان تو نخواهم

کرد!» (\*)) (1)

گفت موسی مر ورا اندر زمن

پیروی آیا نمایم از تو من

خود به شرط آنکه از علمت مرا

می بیاموز آنی از رشد و هدا

زانچه آن را بر تو آموزانده اند

سوی تو بر کسب آنم خوانده اند

گفت هرگز استطاعت نبودت

صبر با من آن چنان که زبیدت

گفت چون صابر نباشم گفت زان

که تویی پیغمبر از حکم و بیان

جمله احکامت ز روی ظاهر است

وز حقایق علم و عقلت قاصر است

شاید از من امری آید در ظهور





که ندانی حکمتش یا بی نفور

چون شوی صابر بر آن چیز از نظر

کت بر آن نبود احاطه در خبر

گفت باشد زود که یابی مرا

صابر اندر کار گر خواهد خدا

ناورم عصیان ترا در هیچ کار

گر چه باشد آنچه بینم ناگوار (2)

نکته ها

♣ وقتی خضر به او گوشزد نمود که وی طاقت و تحمل آموخته های وی را ندارد آنگاه از مصائبی که بر محمد و آل محمد وارد آمده است برایش سخن گفت به طوری که گریه و ناله هر دو به آسمان رسید. همچنین از جفا و تکذیبی که در حق پیامبر اتفاق خواهد افتاد وی را آگاه ساخت و تأویل و باطن این آیه را گفت: (دل ها و دیدگان مشرکان را برمی گردانیم تا به مانند اولین بار بازم به معجزات پیامبر ایمان نیاورند) (3) ولی همچنان او را از همراهی با خود نهی می کرد چرا که یقین داشت شکیبایی موسی در برابر آنچه به آن احاطه علمی ندارد غیرممکن خواهد بود. (4)

---



1- كهف: 66 - 69 (قَالَ لَهُ مُوسَىٰ هَلْ أَتَّبِعُكَ عَلَىٰ أَن تُعَلِّمَنِ مِمَّا عَلَّمْتَ رُشْدًا) (\*) قَالَ إِنَّكَ لَن تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا) (\*) وَكَيْفَ تَصْبِرُ عَلَىٰ مَا لَمْ تُحِطْ بِهِ خُبْرًا) (\*) قَالَ سَتَجِدُنِي إِن شَاءَ اللَّهُ صَابِرًا وَلَا أَعْصِي لَكَ أَمْرًا)

2- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص 440

3- انعام: 110 (وَنُقَلِّبُ أَفئِدَتَهُمْ وَأَبْصَارَهُمْ كَمَا لَمْ يُؤْمِنُوا بِهِ أَوَّلَ مَرَّةٍ)

4- در اینجا لازم است به این نکته ی ظریف اشاره کنیم که درست است موسی علم به باطن آن گونه که خضر داشت، نداشت ولی به هر حال موسی فرستاده ی خداوند بود و به او وحی شده بود که نزد خضر برود و یک استاد وقتی بداند این فرد فرستاده ی پروردگار هست بی چون و چرا باید بپذیرد و شاگردش را از سمت خود نراند و در راه تعلیم نیز شکیبایی به خرج بدهد ولی خضر در همان ابتدا با گفتن این جمله که تو صبر نداری، بی صبری خود را بروز داد و از طرفی پس از سه بار از چون و چرا کردن موسی گفت هذا فراق بینی و بینک.

ص: 190

همان گونه که بعداً خواهیم دید، این مرد عالم به ابوابی از علوم احاطه داشته که مربوط به اسرار باطن و عمق حوادث و پدیده ها بوده، درحالی که موسی نه مأمور به باطن بود و نه از آن آگاهی چندانی داشت؛ و در چنین مواردی بسیار می شود که چهره ظاهر حوادث با آنچه در باطن و درون آن ها است متفاوت است، چه بسا ظاهر آن بسیار زننده و یا ابلهانه است، درحالی که در باطن بسیار مقدس، حساب شده و منطقی است. در چنین موردی آن کس که ظاهر را می بیند عنان صبر و اختیار را از کف می دهد و به اعتراض و گاهی به پرخاش برمی خیزد؛ ولی استادی که از اسرار درون آگاه است و چهره باطن را می نگرد با خونسردی به کار خویش ادامه می دهد و به اعتراض و فریاد او گوش نمی دهد، بلکه در

انتظار فرصت مناسبی است که حقیقت امر را بازگو کند، اما شاگرد هم چنان بی تابی می کند، ولی به هنگامی که اسرار برای او فاش شد کاملاً آرام می گیرد.

♣ (رشد)

یعنی علم هدف نیست، بلکه برای راه یافتن به مقصود و رسیدن به خیر و صلاح هست، چنین علمی ارزشمند است و باید از استاد آموخت و مایه افتخار است. «محمد بن علی بن بلال» می گوید: یونس و هشام پیرامون اعلیت موسی و خضر اختلاف نظر داشتند تا آنکه از علی بن موسی الرضا در این مورد توضیح خواستند آن حضرت در پاسخ آن ها فرمودند: موسی بن عمران به نزد خضر آمده و از او خواست تا از دانش و هدایتی که در اختیار دارد وی را نیز بهره مند سازد. می گویند عبدالله بن عباس در کنار چاه «زمزم» نشسته بود و مردم را موعظه می کرد در این هنگام مردی از اهالی شام نزد او آمده و پرسید چرا کسانی که نماز و روزه و حج و زکات را جزء ضروری دین می دانستند کمر به قتل علی بستند؟ ابن عباس از پاسخ دادن طفره رفت. تا آنکه بر اثر اصرار مرد شامی مجبور به پاسخ شد. او در سخنانش گفت: هیچ قلبی نخواهد بود که از اسرار نهفته در سینه خلیفه الله باخبر گردد. مثل او در میان ما به مانند مثل موسی و خضر است چراکه موسی می پنداشت همه چیز بر پایه اقتدار او می چرخد همچنان که دانشمندان شما نیز فکر می کنند به همه چیز تسلط دارند درحالی که این چنین نیست و باوجود دانشی که خداوند به موسی داده بود او به هنگام مواجه با خضر خود را در اختیار وی نهاد تا از علم و درایتش بهره جوید اما شما در مورد امیرالمؤمنین باوجودی که بر توانمندی و فضل و مرتبه والایش آگاهی داشتید حسد ورزیدید و از دروازه علم پیامبر وارد نگشتید و با او به منازعه پرداختید. او هیچ گاه کسی را به درک واصل نگردانید مگر آنکه رضا و خشنودی خداوند را در ورای آن می دید. [\(1\)](#)



1- ابن بابویه، علل الشرائع، ص 64

ص: 191

### قسمت چهارم: جواب موسی به خضر و تعهداتی که قبل از سفر به او داد

از آنجا که شکیبایی در برابر حوادث ظاهراً زننده ای که انسان از اسرارش آگاه نیست کار آسانی نیست بار دیگر آن مرد عالم (خضر) از موسی تعهد گرفت و به او اخطار کرد:

در قرآن آمده است:

1- و «گفت: پس اگر می خواهی به دنبال من بیایی سکوت محض باش، از هیچ چیز سؤال مکن تا خودم به موقع آن را برای تو باز گو کنم!» (1)

گفت پس گر پیروی آری ز من

پس نپرس از من ز چیزی بر علن

تا کنم من بر تو احداث از بیان

ابتدا یعنی مکن تو خود به آن

باید احداث سخن باشد ز من

حکمتش تا کشف سازم بی سخن (2)

نکته ها



♣ تعبیر به (أُحْدِثَ لَكَ مِنْهُ ذِكْرًا)

با توجه به کلمه «احداث» مفهومی این است من خودم آغاز سخن می کنم و برای نخستین بار از روی آن پرده برمی دارم تو سخنی مگو. موسی این تعهد مجدد را سپرد و در معیت این استاد به راه افتاد.

♣ ادب و تواضع نسبت به استاد

الف: موسی شاگردی خود را با اجازه آغاز کرد. (هَلْ)

ب: خود را پیرو استاد معرفی کرد. (اتَّبِعَكَ)

ج: خضر را استاد معرفی کرد. (تُعَلِّمَنِي)

د: خود را شاگرد بخشی از علوم استاد دانست. (مِمَّا)

ه: علم استاد را به غیب پیوند داد. (عُلِّمْتَنِي)

و: تعلیم استاد را اثربخش دانست. (رُشِدًا)

ز: همان گونه که خداوند به تو آموخت تو نیز به من بیاموز. (مِمَّا عُلِّمْتَنِي رُشِدًا)

ح: قول داد که نافرمانی نکند. (دو آیه ی بعد): (لَا أُعْصِي لَكَ أَمْرًا)

ط: کارها و سخنان استاد را فرمان دانست. (لَا أُعْصِي لَكَ أَمْرًا)

ی: برای آینده و پایداری اش وعده نداد و گفت: (إِنْ شَاءَ اللَّهُ)



1- کهف: 70 (قَالَ فَإِنِ اتَّبَعْتَنِي فَلَا تَسْأَلْنِي عَنْ شَيْءٍ حَتَّىٰ أُحْدِثَ لَكَ مِنْهُ ذِكْرًا)

2- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص 440

ص: 192

♣ دیدگاه مولانا «شیخ، مظهر خدا»

عملی که شیخ انجام می دهد، در حقیقت آن فعل به خدا نسبت دارد و در این مرتبه شیخ در ظاهر (خدا) فانی شده و حکم او حکم خداست، به همین دلیل سالکی که با پیری کامل بیعت می کند، در واقع دست در دست حق دارد و باید تسلیم گردد تا به حیات روحانی نائل گردد:

تر برو در سایه ی عاقل گریز

تا رهی ز آن دشمن پنهان ستیز

از همه طاعات اینت بهتر است

سبق یابی بر هر آن سابق که هست

چون گرفتت پیر هین تسلیم شو

همچو موسی زیر حکم خضر رو

صبر کن بر کار خضری بی نفاق

تا نگوید خضر رو هذا فراق



گر چه کشتی بشکند تو دم مزن  
گر چه طفلی را کشد تو مو مکن  
دست او را حق چو دست خویش خواند  
تا یدالله فَوْقَ أَيْدِيهِمْ براند  
دست حق میراندش زنده اش کند  
زنده چه بود جان پاینده اش کند  
هر که تنها نادرا این ره برید  
هم به عون همت پیران رسید  
دست پیر از غایبان کوتاه نیست  
دست او جز قبضه ی الله نیست  
غایبان را چون چنین خلعت دهند  
حاضران از غایبان لا شک به اند  
غایبان را چون نواله می دهند  
پیش مهمان تا چه نعمت ها نهند  
کو کسی که پیش شه بندد کمر

تا کسی که هست بیرون سوی در

چون گزیدی پیر نازک دل مباش

سست و ریزیده چو آب و گل مباش

گر به هر زخمی تو پر کینه شوی

پس کجا بی صیقل آینه شوی (1)

مولوی مدام تسلیم شدن در مقابل پیر، ترک اعتراض بر اعمال او، پرسش از کارهای وی را تکرار کند و بدین صورت به تعلیم آداب سلوک اشاره می کند، زیرا شرط اصلی در سیر و سلوک و تعلیم و تربیت شیخ این است که در خدمت او تسلیم و طاعت و بندگی صرف و به قول معروف (کالمیت بین یدی الغسال) باشند.

با شیخ در هیچ امر و به هیچ روی ستیزگی و خودرأیی نکند، گفته های او را وحی منزل الهی بشناسد. هرچه از استاد می بیند هرچند به حسب ظاهر امر منکر نامشروع و برخلاف عقاید آن ها باشد، بر وی اعتراض و خرده گیری نکنند، هرچه می فرماید هرچند مخالف عقیده و کیش آن ها بنماید، بدان عمل کنند. بلکه در جهتی از ارادت و حسن عقیده در حق شیخ برسند که در وی مطلقاً عیب نبیند و هرچه از او صادر شود، عین خیر و مصلحت بشناسند و چون سالک به این درجه از تسلیم برسد، راه وصول به مقصدش کوتاه می شود و هرچه زودتر و سالم او به سرمنزل مقصود می رسد.





«خضر را علم لدنی است و او را رحمت به عالم داده اند تا به هر کس که لیاقت داشته باشد  
مرحمت کند»

مر سؤال شیخ را داد او جواب

چون جوابات خضر خوب و صواب

آن جوابات سؤالات کلیم

کش خضر بنمود از رب علیم

گشت مشکل هاش حل و افزون زیاد

از پی هر مشکلش مفتاح داد

از خضر درویش هم میراث داشت

در جواب شیخ همت بر گماشت (1)

• اشعار دیگر شعرای برجسته ایرانی

زد به فتراک او چو سوسن دست

خدمتش را چو گل میان در بست

از سر فرخی و پیروزی



کرد از آن خضر دانش آموزی (2)

یا گیر به دست دامن پیر

کای خضر مراد و رهنما شو (3)

ثابت این ره مقیمی بود

هم سفر خضر کلیمی بود (4)

خضر و موسی به پیشگاهش در

لوح تعلیم بر گرفته به بر (5)

قطع این مرحله بی هم‌رهی خضر مکن

ظلمات است بترس از خطر گمراهی (6)

آن می که فروغش شده خضر ره موسی

آتش ز نهاد شجر طور بر آرد (7)

چون موسی پیمبر از بهر خضر انور

کرده سفر به صد پر چون هدهد هوایی (8)

نوح چون گشتش دخیل و خضر را چون شد دلیل شد چو همدم با خلیل و گشت با موسی

چو یار (9)



1- مولوی، مثنوی معنوی، دفتر دوم، ص 327

2- هفت پیکر، ص 744

3- دیوای صفای اصفهانی، ص 107

4- مخزن الأسرار نظامی، ص 105

5- حدیقه سنایی، ص 211

6- دیوان حافظ، ص 307

7- دیوان وحشی، ص 234

8- کلیات شمس، ص 155

9- دیوان صباحی بیدگلی، ص 8

ص: 194

### قسمت پنجم: آغاز سفر موسی و خضر و جدا شدن یوشع از آن ها

از اینجا به بعد می بینیم که قرآن در تمام موارد ضمیر تشبیه به کار می برد که اشاره به موسی و آن عالم است و این نشان می دهد که مأموریت هم سفر موسی، یوشع در آنجا پایان یافت و از آنجا بازگشت و یا به خاطر اینکه او در این ماجرا مطرح نبوده است نادیده گرفته شده، هرچند در حوادث حضور داشته، ولی احتمال اول قوی تر به نظر می رسد.

آن دو تن سفر خویش را آغاز کردند و ابتدا به ساحل دریایی رسیدند در آنجا کشتی مملو از سرنشینی را یافته و همراه آن به سفر خود ادامه دادند.

در قرآن آمده است:

1- «آن دو به راه افتادند تا آنکه سوار کشتی شدند» (1)

### قسمت ششم: سوراخ کردن کشتی توسط خضر

بعد از مدتی آن کشتی به منطقه کم عمقی رسید در این هنگام خضر چند جای کشتی را سوراخ کرد، منفذهای ایجادشده را با گل و تخته پاره هایی چند مسدود نمود.

در قرآن آمده است:

1- «(خضر) کشتی را سوراخ کرد» (2)

عکس العمل موسی نسبت به این کار و جواب خضر به او

از آنجا که موسی از یک سو پیامبر بزرگ الهی بود و باید حافظ جان و مال مردم باشد و امر به معروف و نهی از منکر کند و از سوی دیگر وجدان انسانی او اجازه نمی داد در برابر چنین کار خلافی سکوت اختیار کند تعهدی را که با خضر داشت به دست فراموشی سپرد و زبان به اعتراض گشود...

2- (موسی) گفت: «آیا آن را سوراخ کردی که اهلش را غرق کنی؟! راستی که چه کار بدی انجام دادی!» گفت: «آیا نگفتم تو هرگز نمی توانی با من شکیبایی کنی؟!» (\*)(موسی) گفت: «مرا به خاطر این فراموش کاریم مؤاخذه مکن و از این کارم بر من سخت مگیر!»

(\*) (3)

کرد موسی آن تمام از وی قبول



پس روان گشتند هر سه بی نکول

تا که اندر ساحل دریا سوار

بر سفینه هر سه گشتند آن سه یار

خضر پنهان ز اهل کشتی با تبر

کرد سوراخ آن سفینه بی حذر

لوحی از الواح آن بر کند زود

چند جا سوراخ کشتی را نمود

---

1- كهف: 71 (فَانطَلَقَا حَتَّى إِذَا رَكِبَا فِي السَّفِينَةِ...)

2- كهف: 71 (... خَرَقَهَا...)

3- كهف: 71 - 73 (قَالَ أَخْرَقْتُهَا لِتُغْرِقَ أَهْلَهَا لَقَدْ جِئْتَ شَيْئًا إِمْرًا) (\*) (أَلْ أَلَمْ أَقُلْ إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا) (\*) (قَالَ لَا تُؤَاخِذْنِي بِمَا نَسِيتُ وَلَا تُرْهِقْنِي مِنْ أَمْرِي عُسْرًا)

ص: 195

گفت موسی فلک را کردی تو غرق

اهل آن را تا کنی آیا تو غرق

امری آوردی که بس باشد شنیع



زان عجب تر نیست چیزی بر مطیع

خضر گفت آیا نگفتم در عهد

صبر با من خود تو نتوانی نمود

دید موسی داخل از آن ثقبه آب

در سفینه ناید اندر انقلاب

یافت پس کان معجز است و حکمت است

گر چه آن دور رسوم صورت است

گفت موسی لا تؤاخذنی که من

رفته بود از یادم آن عهد کهن

از تو خواهم عذر اندر اعتراض

سخت بس بر من مگیر از انقباض (1)

نکته ها

♣ (خرق)

همان گونه که راغب در مفردات می گوید- به معنی پاره کردن چیزی از روی فساد است بدون مطالعه و فکر و ظاهر کار این مرد عالم راستی چنین بود.

♣ کلمه ی (امر)

به کار مهم شگفت آور یا بسیار زشت گفته می شود.

بدون شک مرد عالم هدفش غرق سرنشینان کشتی نبود ولی از آنجا که نتیجه این عمل چیزی جز غرق کردن به نظر نمی رسید موسی آن را با «لام غایت» که برای بیان هدف هست بازگو می کند. این درست به آن می ماند که شخصی در خوردن غذا بسیار زیاده روی می کند میگوییم می خواهی خودت را بکشی؟! مسلماً او چنین قصدی را ندارد، ولی نتیجه عملش ممکن است چنین باشد. «امر» (بر وزن شمر) به کار مهم شگفت آور و یا بسیار زشت گفته می شود.

در بعضی از روایات می خوانیم که اهل کشتی به زودی متوجه خطر شدند و شکاف موجود را موقتاً با وسیله ای پر کردند ولی دیگر آن کشتی یک کشتی سالم نبود.

♣ آیا نسیان برای انبیاء امکان دارد؟

جمعی معتقدند که صدور چنین نسیانی از پیامبران بعید نیست چرا که نه مربوط به اساس دعوت نبوت است و نه فروع آن و نه تبلیغ دعوت، بلکه در یک مسئله صرفاً عادی و مربوط به زندگانی روزمره است، آنچه مسلم است هیچ پیامبری در دعوت نبوت و شاخ و برگ آن مطلقاً گرفتار خطا و اشتباه نمی شود و مقام عصمت او را از چنین چیزی مصون می دارد؛ و نیز چه مانعی دارد که عظمت حوادثی همچون شکستن کشتی و کشتن یک نوجوان و تعمیر بی دلیل یک دیوار در شهر بخیلان، او را چنان هیجان زده کند که تعهد شخصی خود را با دوست عالمش به دست فراموشی سپرده باشد؟ این نه از یک پیامبر بعید است و نه با مقام عصمت منافات دارد.

بعضی از مفسران نیز احتمال داده اند که نسیان در اینجا به معنی مجازی - یعنی ترک - بوده باشد،

چراکه انسان هنگامی که چیزی را ترک می کند شبیه آن است که آن را نسیان کرده باشد،

1- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص 441

ص: 196

پس نه انبیا فراموش کارند، نه فراموشی قابل انتقاد و مؤاخذه است و در جمله ی (لَا تُؤَاخِذُنِي بِمَا نَسِيتُ)، مراد از نسیان، رها کردن قرار تبعیت و سکوت، به دلیل کارهایی بود که به نظر موسی خلاف شرع می آمد.

♣ (لَا تُرْهَقْنِي)

از ماده «ارهاق» به معنی پوشاندن چیزی است با قهر و غلبه و گاه به معنی تکلیف کردن آمده است و در جمله بالا منظور این است که بر من سخت مگیر و مرا به زحمت میفکن و به خاطر این کار فیض خود را قطع منما!

♣ دیدگاه مولانا

«موسی مظهر عقل و در مرتبه ی نفس لوّامه است که پس از رسیدن به خضر که در مرتبه ی نفس مطمئنه و مظهر قلب و مایه ی آگاهی است از یوشع که در مرتبه ی نفس اماره و مظهر حس است، جدا می شود، ولی چون هنوز به اخلاق خضر متخلّق نگشته است، در برابر کارهای او چون و چرا می کند»





او در شعری با عنوان «آغاز منور شدن عارف به نور غیب بین» به این مطلب اشاره می کند که: «وقتی عقل موسی در مقابل خضر از رؤیت القاهای غیب در حجاب می ماند پیداست. عقل عادی در آنجا موش کوری خواهد بود که در تیرگی های گودال ماده زندگی می کند»

چون یکی حس در روش بگشاد بند

مابقی حس ها همه مبدل شوند

چون یکی حس غیر محسوسات دید

گشت غیبی بر همه حس ها پدید

هر حسست پیغمبر حس ها شود

تا یکایک سوی آن جنت رود

حس ها با حس تو گویند راز

بی زبان و بی حقیقت بی مجاز

کاین حقیقت قابل تاویل هاست

وین توهم مایه ی تخیل هاست

آن حقیقت را که باشد از عیان

هیچ تاویلی نگنجد در میان



چون که هر حس بنده ی حس تو شد

مر فلک ها را نباشد از تو بد

چون که دعوی رود در ملک پوست

مغز آن کی بود قشر آن اوست

چون تنازع در فتد در تنگ کاه

دانه آن کیست آن را کن نگاه

پس فلک قشر است و نور روح مغز

این پدید است آن خفی زین رو ملغز

جسم ظاهر روح مخفی آمده ست

جسم همچون آستین جان همچو دست

باز عقل از روح مخفی تر بود

حس سوی روح زوتر ره برد

جنبشی بینی بدانی زنده است

این ندانی که ز عقل آکنده است

تا که جنبش های موزون سر کند



جنبش مس را به دانش زر کند  
ز آن مناسب آمدن افعال دست  
فهم آید مر ترا که عقل هست  
روح وحی از عقل پنهان تر بود  
ز آنکه او غیب است او ز آن سر بود  
عقل احمد از کسی پنهان نشد  
روح وحیش مدرک هر جان نشد  
روح وحیی را مناسب هاست نیز  
درنیابد عقل کان آمد عزیز  
که جنون بیند گهی حیران شود  
ز آنکه موقوف است تا او آن شود  
چون مناسب های افعال خضر  
عقل موسی بود در دیدش کدر  
نامناسب می نمود افعال او  
پیش موسی چون نبودش حال او

عقل موسی چون شود در غیب بند

عقل موشی خود کی است ای ارجمند (1)

### قسمت هفتم: قتل کودک توسط خضر

سفر دریایی آن‌ها تمام شد از کشتی پیاده شدند و به راه خود ادامه دادند تا به شهر «ایله» که در سرحد اراضی شام و حجاز واقع بود رسیدند و چند طفل را در راه دیدند که مشغول بازی بودند و از ده خارج می‌شدند در این هنگام دیده موسی بر پسرکی افتاد که چهره‌ای درخشنده همچون ماه دارد (حسیون بن سلاث) و نام مادرش ریال «شاهویه» بود که در میان کودکان دیگر به بازی مشغول است لحظه‌ای بعد خضر در میان حیرت موسی، آن کودک را به سمت دیواری پرت کرد و سر کودک به دیوار کوبیده شد و متلاشی شد و مرد.

در قرآن آمده است:

1- «باز به راه خود ادامه دادند تا اینکه نوجوانی را دیدند و او آن نوجوان را کشت.» (2)

(\*) و امام صادق علیه السلام فرمودند: به کتف پسرکی که خضر او را به قتل رساند نوشته شده بود که وی در زمره کافرین است. (3)

عکس العمل موسی نسبت به این اقدام و جواب خضر به او

در اینجا بار دیگر موسی از کوره دررفت، منظره وحشتناک کشتن یک کودک بی‌گناه، آن‌هم بدون هیچ مجوز، چیزی نبود که موسی بتواند در مقابل آن سکوت کند، آتش خشم در دلش برافروخته شد و گویی غباری از اندوه و نارضایی چشمان او را پوشانید، آن چنان

که بار دیگر تعهد خود را فراموش کرد، زبان به اعتراض گشود، اعتراضی شدیدتر و رساتر از اعتراض نخست، چراکه حادثه وحشتناک تر از حادثه اول بود.

1- مولوی، مثنوی معنوی، دفتر دوم، ص 315

2- کهف: 74 (فَانطَلَقَا حَتَّىٰ إِذَا لَقِيَا غُلَامًا فَقَتَلَهُ...)

3- تفسیر عیاشی، ج 2، ص 335 / البته در صحت سند و متن این روایت باید قدری تأمل کرد چراکه آن کودک سن کمتر از 10 سال داشته و لفظ غلاما زکیا در مورد آن بکار رفته نه نوجوان و پسر زکی به پسر ی که به سن ممیز رسیده باشد گویند یعنی نامحرمان باید در مقابل او از پوشش مناسب استفاده کنند؛ و این سن حدود شش سالگی است و منظور سن بلوغ نیست؛ و جالب است که چنین کودک نوجوانی بر روی کتفش یا هر جای بدنش نوشته شده باشد در زمره کافران است و یعنی در آینده به کفر خواهد گرایید و شاید هم مسلمان بشود و این معلوم نیست. بنابراین این حدیث با توجه به متن روایت نیست بعید است از امام صادق علیه السلام روایت شده باشد. چرا که در سیره ی اهل بیت قصاص قبل از جنایت روا نیست و حتی فرعون که بسیار کفر می ورزید و به کفر نیز می کشانید به تمر پروردگار دستور قتل او صادر نشد بلکه دستور داده شد به موسی با قول لین او را دعوت کند. و بطور کلی در سیره ی پیغمبر و امامان معصوم ما قتل و کشتن بی گناه جایز نیست و گنهکار را هم تا می شود باید هدایت کرد و اینجاست که رفتار حضرت خضر کمی جای تأمل دارد چراکه با توجه به سیره ی پیغمبران حضرت خضر نیز می توانست در حق آن کودک و پدر و مادرش دعا کند تا عاقبت بخیر شوند و بگوید «ربنا لاترغ قلوبنا بعد إذ هدیتنا و هب لنا من لدنک رحمہ إنک أنت الوهاب» تا به کفر نروند مخصوصا دعای یک معصوم و پیغمبر که قطعاً مستجاب است؛ و خداوند نیز رحمتش بر غضبش غلبه دارد. پس

هیچ گاه نمیتوان از شیطان دور ماند و هر لحظه شیطان انسان را تحریک می کند به غضب و خشم و قتل و کینه و حتی اگر در حد یک پیغمبر باشی باید هر لحظه از شر شیطان رجیم به خداوند پناه بری تا دچار خطا نشوی.

ص:198

2- (موسی) گفت: «آیا انسان پاکی را، بی آنکه قتلی کرده باشد، کشتی؟! به راستی کار زشتی انجام دادی!» (\*)(باز آن مرد عالم) گفت: «آیا به تو نگفتم که تو هرگز نمی توانی با من صبر کنی؟!» (\*)(موسی) گفت: «بعد از این اگر درباره چیزی از تو سؤال کردم، دیگر با من همراهی نکن (زیرا) از سوی من معذور خواهی بود!» (\*)(1)

پس برون رفتند از کشتی به گاه

در دهی وارد شدند از گرد راه

با غلامان یک غلامی دید او

سبز خط و مُشک موی و ماه رو

بر کنارش خواند و کشتش بی درنگ

یا به تینی کوفتش یا سر به سنگ

گفت موسی کشتی این نفس زکی

خود تو آیا بی گنه در کودکی



غیر از آنکه کشته نفسی را به خاص

گشته باشد تا بر او اوجب قصاص

ظاهر او از قتل ناحق بود پاک

بی گناه او را چرا کردی هلاک

چیزی آوردی به ظاهر ناپسند

در شریعت نیست جز زشت و نژند

گفت آیا من نگفتم بینت

صبر با من نیست هرگز ممکنت

گفت زین پس گر کنم چیزی سؤال

از تو شاید گیری از من گر ملال

پس مشو با من مصاحب در سخن

آنکه بر عذری رسیدستی ز من

باشی از همراهیم معذور تو

شاید از خود گردی از من دور تو (2)

نکته ها

♣ نوجوانی را که آن مرد عالم در اینجا به قتل رسانید به سرحد بلوغ رسیده بود یا نه؟

(نَفْسًا زَكِيَّةً) (انسان پاک و بی گناه) یعنی بالغ نبوده است. از کلمه ی (غُلَامًا) و (زَكِيَّةً) استفاده می شود که نوجوان به تکلیف نرسیده بود.

(بِغَيْرِ نَفْسٍ) یعنی او بالغ بوده، زیرا تنها قصاص در حق بالغ جایز است، ولی روی هم رفته نمی توان به طورقطع در این زمینه با توجه به خود آیه قضاوت کرد.

♣ (نکر)

به معنی زشت و منکر است؛ و «نُكْرًا» از «امر» شدیدتر است، زیرا در مورد سوراخ کردن کشتی فرمود: (شَيْئًا إِمْرًا)، ولی در مورد کشتن نوجوان فرمود: (شَيْئًا نُكْرًا). دلیل آن هم روشن است، زیرا کار اول او زمینه خطری برای جمعی فراهم کرد که به زودی متوجه شدند و خطر را دفع کردند ولی در اقدام دوم ظاهراً او مرتکب جنایتی شده بود.

1- کهف: 74-76 (...قَالَ أَقْتَلْتَنَفْسًا زَكِيَّةً بِغَيْرِ نَفْسٍ لَقَدْ جِئْتَ شَيْئًا نُكْرًا\*) (قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَكَ إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا\*) (قَالَ إِنْ سَأَلْتَكَ عَنْ شَيْءٍ بَعْدَهَا فَلَا تُصَاحِبْنِي قَدْ بَلَغْتَ مِنْ لَدُنِّي عُذْرًا)

2- صفی عیشاه، تفسیر صفی، ص 440

ص: 199

♣ جمله ی (قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَكَ إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا)





تنها تفاوتی که با جمله گذشته دارد اضافه کردن کلمه «لک» است که برای تأکید بیشتر است یعنی من این سخن را به شخص تو گفتم.

♣ جمله ی (قَالَ إِنْ سَأَلْتُكَ عَنْ شَيْءٍ بَعْدَهَا فَلَا تُصَاحِبْنِي قَدْ بَلَغْتَ مِنْ لَدُنِّي عُذْرًا)

حکایت از نهایت انصاف و دورنگری موسی می کند و نشان می دهد که او در برابر یک واقعیت، هر چند تلخ، تسلیم بود و یا به تعبیر دیگر بعد از سه بار آزمایش برای او روشن می شد که مأموریت این دو مرد بزرگ از هم جدا است و به اصطلاح آبشان در یک جوی نمی رود!

♣ دیدگاه مولانا

آن پسر را کش خضر بپرید حلق

سر آن را درنیابد عام خلق

آنکه از حق یابد او وحی و جواب

هر چه فرماید بود عین صواب

آنکه جان بخشد اگر بکشد رواست

نایب است و دست او دست خداست

پاک بود از شهوت و حرص و هوی

نیک کرد او لیک نیک بدنما (1)

• اشعار دیگر شاعران برجسته ایرانی

هر حرص مرا که طفل وش دید چون غنچه ی گل گلوش ببرید (2)

### قسمت هشتم: ساختن دیواری که در حال خراب شدن بود توسط خضر

سپس آنان به راه خود ادامه دادند تا شبانگاه به قریه ای نصرانی نشین رسیدند.

در قرآن آمده است:

1- «باز به راه خود ادامه دادند تا به مردم قریه ای رسیدند از آنان خواستند که به ایشان غذا دهند ولی آنان از مهمان کردنشان خودداری نمودند، (باین حال) در آنجا دیواری یافتند که می خواست فروریزد و (آن مرد عالم) آن را برپا داشت.» (3)

1- مولوی، مثنوی معنوی، دفتر اول، ص 15 البته اینکه در اشعار و تفاسیر برخی افراد اشاره به بریدن حلق کودک توسط خضر بوده نادرست است زیرا یک کودک نمی گذارد او را سر ببرند و قطعاً فرار می کرد و حضرت خضر نیز دست و پای او را نبسته بوده که بتواند سرش را ببرد و از همه مهم تر در اینجا واژه ی ذبح نیامده بلکه «قتل» آمده پس درست آن است که کودک را به سمت دیواری پرت می کند و سرش متلاشی می شود و می میرد.

2- خاقانی، تحفه العراقین ص 56

3- کهف: 77 (فَانطَلَقَا حَتَّىٰ إِذَا أَتَيَا أَهْلَ قَرْيَةٍ اسْتَطْعَمَا أَهْلَهَا فَأَبَوْا أَن يُضَيِّقُوهُمَا فَوَجَدَا فِيهَا جِدَارًا يُرِيدُ أَن يَنْقَضَ فَأَقَامَهُ...)

ص: 200

نکته ها

♣ این شهر کدام شهر و در کجا بوده است؟

بعضی گفته اند منظور ایله است که امروز به نام بندر ایلات معروف است و در کنار دریای احمر نزدیک خلیج عقبه واقع شده است.

بعضی دیگر معتقدند که منظور شهر «ناصره» است که در شمال فلسطین قرار دارد و محل تولد حضرت مسیح بوده است.

مرحوم «طبرسی» در اینجا حدیثی از امام صادق علیه السلام نقل می کند که تأییدی است بر احتمال اخیر که قبلاً به آن اشاره کردیم؛ و با توجه به آنچه در معنی «مجمع البحرین» گفتیم که منظور محل پیوند «خلیج عقبه» و «خلیج سوئز» است، روشن می شود که شهر «ناصره» و بندر «ایله» به این منطقه نزدیک تر است.

یادآوری این نکته نیز لازم است که «قریه» در لسان قرآن مفهوم عامی دارد و هرگونه شهر و آبادی کفار را نیز شامل می شود، اما در اینجا مخصوصاً منظور شهر است، زیرا در چند آیه بعد تعبیر به «المدینه» شده است.

♣ علت گرسنگی کشیدن در آن قریه؟

گرسنگی بسیار آن ها را واداشت تا در جستجوی طعامی باشند اما هیچ یک از مردم آن منطقه حاضر نشدند خوراکی را در اختیارشان قرار دهند و بدون شک موسی و خضر از کسانی نبودند که بخواهند سربار مردم آن دیار شوند، ولی معلوم می شود زاد و توشه و خرج سفر خود را در اثناء راه از دست داده یا تمام کرده بودند و به همین دلیل مایل بودند

میهمان اهالی آن محل باشند. (این احتمال نیز وجود دارد که مرد عالم عمداً چنین پیشنهادی به آن ها کرد تا درس جدیدی به موسی بیاموزد) و از آنچه بر سر موسی و استادش در این قریه آمد می فهمیم که اهالی آن خسیس و دون همت بوده اند.

♣ در روایتی از پیامبر صلی الله علیه و آله می خوانیم که درباره آن ها فرمود: «کانوا اهل قریه لئام»: آن ها مردم لئیم و پستی بودند. [\(1\)](#) نسبت دادن «اراده» به «جدار» (دیوار) مسلماً مجاز است و مفهومش این است که آن چنان سست شده بود که گویی تصمیم گرفته بود فرود آید».

امام صادق علیه السلام فرمودند: هنگامی که خضر آن دیوار را راست نمود خداوند به موسی وحی فرستاد که من به پاس احسان پدران فرزندانشان را اجر خواهم داد و اگر پدران آن ها به بدی و زشتی میل نمایند تحقیقاً اثر نامطلوب آن فرزندانشان را نیز در بر خواهد گرفت و هر کس به زنا آلوده گردد مطمئن باشد روزی محارم او نیز به زنا گرایش پیدا خواهند کرد و با هر دستی که ببخشی با همان دست باز پس خواهی گرفت. [\(2\)](#)

1- طبرسی، مجمع البیان، ذیل آیه مورد بحث

2- کلینی، کافی، ج 5، ص 553

ص: 201

♣ عکس العمل موسی نسبت به این کار خضر و جواب خضر به او

موسی که قاعدتاً در آن موقع خسته و کوفته و گرسنه بود و از همه مهم تر احساس می کرد شخصیت والای او استادش به خاطر عمل بی رویه اهل آبادی سخت جریحه دار شده و از

سوی دیگر مشاهده کرد که خضر در برابر این بی حرمتی به تعمیر دیواری که در حال سقوط است پرداخته مثل اینکه می خواهد مزد کار بد آن ها را به آن ها بدهد و فکر می کرد حداقل خوب بود استاد این کار را در برابر اجرتی انجام می داد تا وسیله غذایی فراهم گردد، لذا تعهد خود را بار دیگر به کلی فراموش کرد و زبان به اعتراض گشود اما اعتراضی ملایم تر و خفیف تر از گذشته...

2- (موسی) گفت: «(لا اقل) می خواستی در مقابل این کار مزدی بگیری!» (\* ) او (خضر) گفت: «اینک زمان جدایی من و تو فرارسیده اما به زودی راز آنچه را که نتوانستی در برابر آن صبر کنی، به تو خبر می دهم. (\* )» (1)

پس برفتند آن سه یار از آن مقام

بر دهی گشتند وارد وقت شام

خواستند ایشان که تا داخل شوند

بسته بد دروازه نگشودند پند

خواستند از اهل ده نان و نعم

از ضیافتشان ابا کردند هم

یافتند آنجای دیواری بلند

خواست کافتد قائمش کرد ارجمند

داد استحکام با سنگ و گلش



بر فتادند چون که دید او مایلش

گفت موسی اهل این قریه بما

نه طعامی باز دادند و نه جا

راست کردی از چه پس دیوارشان

بی ز مردی آمدی بر کارشان

خواستی گر می گرفتی در مقام

اجرتی کز آن خریم آیا طعام

گفت خضر آمد زمان افتراق

در میان ما و تو هذا فراق

گفته بودی اعتراض از شد سه بار

ترک کن با من دگر صحبت مدار (2)

نکته ها

♣ در واقع موسی فکر می کرد این عمل دور از عدالت است که انسان در برابر مردمی که این قدر فرومایه باشند این چنین فداکاری کند و یا به تعبیر دیگر نیکی خوب است اما در جای خود درست است که در برابر بدی، نیکی کردن، راه و رسم مردان خدا بوده است، اما در آنجایی که سبب تشویق بدکار به کارهای خلاف نشود.



♣ جدایی خضر از موسی به پیشنهاد خود موسی علیه السلام بود که گفت: (إِنْ سَأَلْتُكَ عَنْ شَيْءٍ بَعْدَهَا فَلَا تُصَاحِبْنِي) و زمینه ی آن را با سؤال ها و اعتراض های مکرر و تنها گذاشتن او در ساختن دیوار فراهم کرد؛ البته موسی هم هیچ گونه اعتراضی بر این سخن نکرد، زیرا درست همان مطلبی بود که خودش در ماجرای قبل پیشنهاد کرده بود، یعنی بر خود موسی نیز این واقعیت ثابت گشته بود که آبشان در یک جوی نمی رود. ولی به هر حال خبر فراق همچون پتکی بود که بر قلب موسی وارد شد، فراق از استادی که سینه اش مخزن اسرار بود و مصاحبتش مایه برکت، سخنانش درس بود و رفتارش الهام بخش، نور

1- كهف: 77- 78 (...قَالَ لَوْ شِئْتَ لَتَّخَذْتَ عَلَيْهِ أَجْرًا\*) قَالَ هَذَا فِرَاقُ بَيْنِي وَ بَيْنِكَ سَأَنْبِئُكَ بِتَأْوِيلِ مَا لَمْ تَسْتَطِعْ عَلَيْهِ صَبْرًا)  
2- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص 441

ص: 202

خدا در پیشانی اش می درخشید و کانون قلبش گنجینه علم الهی بود. آری جدا شدن از چنین رهبری سخت دردناک است، اما واقعیت تلخی بود که به هر حال موسی باید آن را پذیرا شود.

♣ مفسر معروف ابو الفتوح رازی می گوید: در خبری است که از موسی پرسیدند از مشکلات دوران زندگی ات از همه سخت تر را بگو، گفت: سختی های بسیاری دیدم (اشاره به ناراحتی های دوران فرعون و گرفتاری های طاقت فرسای دوران حکومت بنی اسرائیل) ولی هیچ یک همانند گفتار خضر که خبر از فراق و جدایی داد بر قلب من اثر نکرد» (1)

♣ (تأویل)



از ماده اول (بر وزن قول) به معنی ارجاع و بازگشت دادن چیزی است، بنابراین هر کار و سخنی را که به هدف اصلی برسانیم تأویل نامیده می شود، همچنین پرده برداشتن از روی اسرار چیزی، نیز یک نوع تأویل است.

♣ دیدگاه مولانا

او با صعود به یک مرتبه، نباید بدان مغرور شد و با پیر نیز نباید مجادله کرد؛ زیرا در این صورت خضر رهنما به تو نیز همانند موسی الفراق می گوید.

بر قرین خویش مفزا در صفت

کان فراق آرد یقین در عاقبت

نطق موسی بد بر اندازه و لیک

هم فزون آمد ز گفت یار نیک

آن فزونی با خضر آمد شقاق

گفت رو تو مکثی هذا فراق

موسیا بسیار گویی دور شو

ور نه با من گنگ باش و کور شو (2)





همچنین در شعری تحت عنوان «وصیت کردن رسول و سلم علی را که چون هر کسی به نوع طاعتی تقرب جوید به حق تو تقرب جوی به نصیحت عاقل و بنده ی خاص تا از همه پیش قدم تر باشی» می گوید:

چون گرفتت پیر هین تسلیم شو

همچو موسی زیر حکم خضر رو

صبر کن بر کار خضری بی نفاق

تا نگوید خضر رو هذا فراق

گر چه کشتی بشکند تو دم مزن

گر چه طفلی را کشد تو مو مکن (3)

### قسمت نهم: بیان حکمت سوراخ کردن کشتی توسط حضرت خضر

در قرآن آمده است حضرت خضر به موسی فرمود:

1- «اما کشتی به گروهی مستمند تعلق داشت که با آن در دریا کار می کردند، من خواستم آن را معیوب کنم زیرا می دانستم در پشت سر آن ها پادشاهی ستمگر است که هر کشتی سالمی را از روی غضب می گیرد» (4)

زودت آگه سازم از تعبیرشان

کز شکیش پس تو باشی ناتوان



- 1- تفسیر ابو الفتوح رازی ذیل آیه مورد بحث
- 2- مولوی، مثنوی معنوی، دفتر دوم، ص 327
- 3- مولوی، مثنوی معنوی، دفتر اول، ص 134
- 4- کهف: 79 (أَمَّا السَّفِينَةُ فَكَانَتْ لِمَسَاكِينَ يَعْمَلُونَ فِي الْبَحْرِ فَأرَدَتْ أَنْ أَعِيبَهَا وَكَانَ وَرَاءَهُمْ مَلِكٌ يَأْخُذُ كُلَّ سَفِينَةٍ غَصْبًا )

ص: 203

ظاهرش دیدی و بودی بی خبر

زانچه در باطن بد از تو مستتر

آن سفینه بود اما در پسند

اندر آن دریا ز محتاجان چند

ده برادر پنج بیمارند و پیر

پنج در بحرند عامل بس فقیر

پس اراده کردم از امر خدا

تا کنم معیوب خود آن فلک را

آنکه باشد پادشاهی در عقب

غاصب و جبار و بی رحم و ادب



می نماید غصب هر جا کشتی ایست

کان بود نو یا که هیچش عیب نیست

کردم آن معیوب تا یابد امان

از شرور غاصبان و ظالمان

صاحبان آن به کلی ناامید

هم نگردند از معاش و از نوید (1)

نکته ها

♣ در پشت چهره ظاهری زننده سوراخ کردن کشتی، هدف مهمی که همان نجات آن از چنگال یک پادشاه غاصب بوده است، وجود داشته، چرا که او هرگز کشتی های آسیب دیده را مناسب کار خود نمی دید و از آن چشم می پوشید، خلاصه این کار در مسیر حفظ منافع گروهی مستمند بود و باید انجام می شد.

♣ کلمه (وراء) (پشت سر) مسلماً در اینجا جنبه مکانی ندارد بلکه کنایه از این است که آن ها بدون اینکه توجه داشته باشند گرفتار چنگال چنین ظالمی می شدند و از آنجا که انسان حوادث پشت سر خود را نمی بیند این تعبیر در اینجا به کاررفته است. «وراء» به هر مکان پنهانی و پوشیده گفته می شود خواه آن مکان روبروی انسان باشد، یا پشت سر او.

آنچه را انسان مشاهده می کند، یک چهره ی ظاهری امور است که چه بسا برای آن، چهره ی باطنی نیز وجود داشته باشد و ظاهر کارهای خضر از دیدگاه حضرت موسی علیه السلام

کار خلاف بود، ولی در باطن آن، راز و رمز و حقیقتی نهفته بود. به علاوه هنگامی که انسان از طرف فرد یا گروهی تحت فشار واقع می شود تعبیر به پشت سر می کند، مثلاً می گوید طلبکاران پشت سر من اند و مرا رها نمی کنند، در آیه 16 سوره ابراهیم می خوانیم: (مِنْ وَرَائِهِ جَهَنَّمُ وَيُسْقَى مِنْ مَاءٍ صَدِيدٍ): گویی جهنم این گنه کاران را تعقیب می کند که از آن تعبیر به «وراء» شده است.

خضر، کشتی را به گونه ای سوراخ نکرد که آب در آن رفته و سبب غرق شود، بلکه آن را معیوب ساخت. چه بسا عیب ها و نواقصی که مصلحت ها در آن است.

بسا شکست کز آن کارها درست شود کلید رزق گدا پای لنگ و دست شل است (2)

(\*)

♣ معیوب کردن کشتی برای آن بود که به دست آن پادشاه ستمگر نیفتد و آن بینوایان، بینواتر نشوند.

1- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص 441

2- صائب تبریزی

ص: 204

♣ اهل بیت گاهی برخی یاران خالص خود را در حضور دیگران نکوهش و عیب جویی می کردند تا مورد سوءظن حکومت ستمگر قرار نگیرند و جانشان سالم بماند. چنانکه امام صادق علیه السلام از زراره انتقاد علنی کرد تا از آزار عباسیان در امان باشد، سپس به او پیام



داد که برای حفظ جان تو چنین کردم. آنگاه این آیه را تلاوت کردند: (أَمَّا السَّفِينَةُ ...) و فرمودند: تو بهترین کشتی این دریایی که طاغوت در پی تو مراقب توست. (1)

♣ کسانی پا به دنیای اسرار گذاشته و به باطن اشیا آگاه می شوند که از مرحله ی ظاهر گذشته باشند، همچون موسی که عالم به شریعت بود و به آن عمل می کرد، در دوره ی همراهی با خضر، به اسرار باطنی نیز آگاه شد.

♣ از تعبیر (مساکین) (مسکینها)

در این مورد استفاده می شود که مسکین کسی نیست که مطلقاً مالک چیزی نباشد، بلکه به کسانی نیز گفته می شود که دارای مال و ثروتی هستند ولی جوابگوی نیازهای آن ها نیست. این احتمال نیز وجود دارد که اطلاق مسکین بر آن ها نه از نظر فقر مالی بوده است بلکه از نظر فقر قدرت بوده و این تعبیر در زبان عرب وجود دارد و باریشه اصلی لغت مسکین که سکون و ضعف و ناتوانی است نیز سازگار است.

(\*) در نهج البلاغه امیرالمومنین علیه السلام می خوانیم: «مسکین ابن آدم ... تؤلمه البقه و تقتله الشرقة و تتنه العرقه»: بیچاره فرزند آدم! ... پشه ای او را آزار می دهد، مختصری آب او را گلوگیر می شود و عرق او را متعفن می سازد (2)

♣ دیدگاه مولانا

«مولانا بر این مسئله که گاه مصلحت ایجاب می کند، انسان خالی از اغراض و پاک و مصلح، عملی را انجام دهد که به ظاهر خلاف مصلحت است و در باطن عین صلاح و حکمت، از حادثه کشتی شکستن خضر سود می جوید و به این ترتیب حکمت ریاضت را



که خود نوعی کشتن و شکستن نفس است، بیان می کند و ریاضت را صلاحی به ظاهر خلاف می داند، زیرا اهل ظاهر زندگی را همین لذایذ و تمتعات حسی می پندارند» پس وظیفه ی سالک تسلیم و ترک بدگمانی در مقابل اعمال پیر و مرشد است، زیرا سالک فقط با بال و پر همت او می تواند، مدارج عالی طریقت را طی نماید و به حقیقت نزدیک شود:

بهر آن است این ریاضت وین جفا

تا بر آرد کوره از نقره جفا

بهر آن است امتحان نیک و بد

تا بجوشد بر سر آرد زر زبید

گر نبودی کارش الهام اله

او سگی بودی دراننده نه شاه

پاک بود از شهوت و حرص و هوا

نیک کرد او لیک نیک بدنما

گر خضر در بحر کشتی را شکست

صد درستی در شکست خضر هست

وهم موسی با همه نور و هنر

شد از آن محجوب، تو بی پر میر (3)



مولانا این شکستگی را راهی به رهایی می داند:

1- تفسیر نور الثقلین

2- نهج البلاغه، کلمات قصار، جمله 419

3- مولوی، مثنوی معنوی، دفتر اول، ص 15

ص: 205

پس خضر کشتی برای این شکست

تا که آن کشتی ز غاصب باز رست

فقر فخری بهر آن آمد سنی

تا ز طماعان گریزم در غنی

گنج ها را در خرابی ز آن نهند

تا ز حرص اهل عمران وارهند [\(1\)](#)

خضر کشتی را برای آن شکست

تا تواند کشتی از فجار رست

چون شکسته می رهد اشکسته شو

امن در فقر است اندر فقر رو [\(2\)](#)



گر خضر در بحر کشتی را شکست

صد درستی در شکست خضر هست

وهم موسی با همه نور و هنر

شد از آن محجوب، تو بی پر مپر (3)

پس سالک نیز باید نفس خود را با ریاضت بشکند و به فقر روی آورد و امنیت را بدین صورت به دست آورد:

• اشعار دیگر شعرای برجسته ایرانی

شکست عشق را از صبر بر خو مومیایی کن

که در کشتی شکستن خضر را درج است حکمت ها (4)

هر کشتی آز من که دریافت

همچون ورق شکوفه بشکافت (5)

یک سهم تو خضر وار شکافت

هفتادوسه کشتی ابتران را (6)

ای موسی بحر آشنا خضر است ما را ناخدا

چون بشکند کشتی ما زودتر به ساحل می رسد (7)





وگر خضری در اشکستی به ناگه کشتی تن را

در این دریا همه جان ها چو ماهی آشنایستی (8)

کشتی شکسته باید در آبگیر خضر

کشتی چو نشکنی تو نه کشتی که لنگری (9)

آن شنیدی که خضر تخته ی کشتی بشکست

تا که کشتی ز کف ظالم جبار برست (10)

### قسمت دهم: بیان حکمت کشتن آن طفل توسط حضرت خضر علیه السلام

حضرت خضر فرمود: آن پسرک چون پدر و مادری مؤمن و صالح داشت من در چهره اش خواندم که به زودی به کفر درخواهد غلتید و با تأثیر روحی که بر پدر و مادرش خواهد گذارد آن ها را نیز به کفر و سرکشی خواهد کشانید و من خواستم بدین وسیله خداوند فرزند شایسته تری را از نظر ایمان و نیکوکاری بدان ها ببخشاید و همین گونه نیز شد چرا که باری تعالی دختری را بدان ها هدیه کرد که از نسل او هفتاد

---

1- مولوی، مثنوی معنوی، دفتر پنجم، ص 759

2- مولوی، مثنوی معنوی، دفتر چهارم، ص 676

3- مولوی، مثنوی معنوی، دفتر اول، ص 15

4- دیوان صائب، ج 1، ص 230

5- تحفه العراقین خاقانی، ص 56



6- دیوان خاقانی، ص 26

7- دیوان حبیب خراسانی، ص 129

8- کلیات شمس، ص 938

9- کلیات شمس، ص 1100

10- کلیات شمس، ص 192

ص:206

پیامبر در میان بنی اسرائیل برای راهنمایی مردم مبعوث گردیدند؛ سپس به بیان راز حادثه دوم یعنی قتل نوجوان پرداخته چنین می گوید:

در قرآن آمده است:

1- «و اما آن نوجوان، پدر و مادرش باایمان بودند و بیم داشتیم که آنان را به طغیان و کفر وادارد! (\*) ازاین رو، خواستیم که پروردگارشان به جای او، فرزندی پاک تر و بامحبت تر به آن دو بدهد! (\*)» (1)

و آن غلام کشته گشته پس بد او

خود شقی والدینش بس نکو

پس بترسیدیم کایشان را رسد

کفر و طغیان از وجود آن ولد

خواستیم آن پس که حق بدهد عوض



نیک تر ز او آن دو را دور از مرض

بہتر از روی ز کاو رحم رفیق

کون او بانظم کون آید بہ وفق

این قدر باشد بہ فہم عامہ خوب

آگہ از باقی است علام الغیوب

حکم شرع این است کاری اشتباہ

گر چہ کشت او آن پسر را بی گناہ

گفتہ بود او خود کہ می ناید بہ راست

امر من با شرع و ظاہر این بجاست

اصلش آن باشد کہ نقاش آرز دود

نقش خود را عیب نبود در وجود (2)

نکتہ ہا

♣ حکمت قتل نوجوان

این است که آن نوجوان کافر و طغیانگر پدر و مادر خود را از راه بدر می برد، به هر حال آن مرد عالم، اقدام به کشتن این نوجوان کرد و حادثه ناگواری را که در آینده برای یک پدر و مادر باایمان در فرض حیات او رخ می داد دلیل آن گرفت.

(\*) در چندین حدیث که در منابع مختلف اسلامی آمده است می خوانیم: (ابدلهما الله به جاریه ولدت سبعین نبیا): خداوند بجای آن پسر، دختری به آن ها داد که هفتاد پیامبر از نسل او به وجود آمدند. (3)

گاهی فرزند، سبب انحراف و کفر والدین می شود، (فَحْشِينَا أَنْ يُرْهَقَهُمَا ...)

گاهی هم والدین فطرت پاک و توحیدی فرزند را به کفر و آیین های انحرافی می کشانند. چنانکه پیامبر اکرم فرمودند: هر فرزندی، به طور فطری خداشناس و مؤمن است، مگر آنکه پدر و مادر او را تغییر دهند. (کلّ مولود یولد علی الفطره حتی یكون ابواه یهودانه و ینصرانه). (4) طبق احادیث، لطف و رحمت خدا مخصوص فرزندان

---

1- كهف: 80 - 81 (وَأَمَّا الْغُلَامُ فَكَانَ أَبَوَاهُ مُؤْمِنِينَ فَحَشِينَا أَنْ يُرْهَقَهُمَا طُغْيَانًا وَ كُفْرًا) (\*)  
فَارَدْنَا أَنْ يُبَدِّلَهُمَا رَبَّهُمَا خَيْرًا مِنْهُ زَكْوَةً وَأَقْرَبَ رُحْمًا)

2- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص 441

3- عروسی حویزی، نور الثقلین، ج 3، صص 286 و 287

4- مجلسی، بحار، ج 3، ص 282

بی واسطه نیست، بلکه در نسل های بعدی هم تأثیر دارد و نیکوکاری اجداد، موجب عنایت خدا به ذریه ی آنان می شود. (1)

(\*) امام صادق علیه السلام فرمود: خداوند به موسی وحی کرد: من فرزندان را به خاطر خوبیِ پدران پاداش می دهم. سپس فرمود: اگر به ناموس مردم خیانت کنید، به ناموس شما خیانت می شود. «کما تدین تدان». (2) یکجا فرزند به خاطر حفظ ایمان والدین کشته می شود و در جای دیگر به خاطر صالح بودن پدر، پیامبری کارگری می کند تا سرمایه به دست فرزند برسد.

♣ (خشینا)

(ما ترسیدیم که در آینده چنین شود ...) تعبیر پر معنایی است. این تعبیر نشان می دهد که این مرد عالم خود را مسئول آینده مردم نیز می دانست و حاضر نبود پدر و مادر باایمانی به خاطر انحراف نوجوانشان دچار بدبختی شوند. ضمناً تعبیر به (خشینا) (ترسیدیم) در اینجا به معنی «ناخوش داشتیم» آمده است، زیرا برای چنین کسی با این علم و آگاهی و توانایی، ترس از چنین موضوعاتی وجود نداشته است؛ و به تعبیر دیگر هدف پرهیز از حادثه ناگواری است که انسان روی اصل محبت، می خواهد از آن اجتناب ورزد.

این احتمال نیز وجود دارد که به معنی «علمنا» (دانستیم) بوده باشد چنانکه از ابن عباس نقل شده است یعنی ما می دانستیم که اگر او بماند چنین حادثه ناگواری در آینده برای پدر و مادرش اتفاق می افتد.

♣ چگونه ضمیر جمع متکلم برای یک فرد آمده است؟

این اولین بار نیست که در قرآن به چنین تعبیری برخورد می کنیم هم در قرآن و هم در سایر کلمات زبان عرب و غیر عرب، اشخاص بزرگ گاهی به هنگام سخن گفتن از خویشتن ضمیر «جمع» به کار می برند، (و در برخی موارد به خاطر آن است که آن ها معمولاً نفراتی در زبردست دارند که به آن ها مأموریت برای انجام کارها می دهند، خدا به فرشتگان دستور می دهد و انسان ها به نفرات زبردست خویش؛ و البته این کار را خود خضر به تنهایی انجام داد و شاید عزرائیل نیز جان آن را گرفت و به کمک خضر آمد و خداوند نیز در اراده ی خضر شریک بود)

♣ (زکاه)

در اینجا به معنی پاکیزگی و طهارت است و مفهوم وسیعی دارد که ایمان و عمل صالح را شامل می شود، هم در امور دینی و هم در امور مادی و شاید این تعبیر پاسخی بود به اعتراض موسی که می گفت تو «نفس زکیه» ای را کشتی، او در جواب می گوید: نه این پاکیزه نبود می خواستیم خدا به جای او فرزند پاکیزه ای به آن ها بدهد!

1- عروسی حویزی، تفسیر نور الثقلین

2- عروسی حویزی، تفسیر نور الثقلین

ص: 208

**قسمت یازدهم: بیان حکمت تعمیر دیوار توسط حضرت خضر علیه السلام**

در قرآن آمده است: حضرت خضر علیه السلام به موسی فرمودند:

1- «و اما آن دیوار، از آن دو نوجوان یتیم در آن شهر بود وزیر آن، گنجی متعلق به آن دو وجود داشت و پدرشان مرد صالحی بود و پروردگار تو می خواست آن ها به حد بلوغ برسند و گنجشان را استخراج کنند. این رحمتی از پروردگارت بود و من آن (کارها) را خودسرانه انجام ندادم. این بود راز کارهایی که نتوانستی در برابر آن ها شکیبایی به خرج دهی! (\*)»

(1) و من مأمور بودم به خاطر نیکوکاری پدر و مادر این دو یتیم آن دیوار را بسازم، مبادا سقوط کند و گنج ظاهر شود و به خطر بیفتد.

و آن جدار اما بود از دو یتیم

زیر آن گنجی است پنهان ای کلیم

بد پدرشان مرد نیکی از خواص

گنج دارد بر یتیمان اختصاص

گر که می افتاد مانا این جدار

می شد از زیرش مگر گنج آشکار

خلق می بردند مال کودکان

خواست پس پروردگار آن را نهان

تا رسند آن هر دو بر رشد و تمیز

گنج را یابند بی حرف و ستیز



زان سبب کردم من این دیوار راست

تا بدانی رمز امری کز خداست

آن سفینه تن بود کاو را شکست

در ریاضت تا ز شر نفس رست

نفس باشد غاصب فلک بدن

از ریاضت تن رهد ز او بی سخن

کشتن نفس است قتل آن غلام

کار قلب از قتل او گردد به کام

شرح آن هر جا مکرر گفته ایم

در معنی بس مفصل سفته ایم

هست نفس مطمئنه آن جدار

کان پس از اماره گردد با تو یار

او چه گردد کشته این ظاهر شود

مستقیم از خضر صاحب سر شود

آنکه گردد از ریاضات زیاد





بی ز حرکت بی ز قوت چون جماد

رسته چون از قوه های طبع پاک

هست نزدیک آنکه تا گردد هلاک

حال او را کرده تعبیر از سند

بر جداری کاو به افتادن رسد

پس نماید دست خضر آن را قوی

بر کمالات و صفات معنوی

این اشارت بس بود در این مقام

هست در تفسیر شرحش بالتمام

این بود تعبیر آن ها از جمیع

که تو در صبرش نبودی مستطیع (2)

نکته ها

♣ اصولاً گنجی را که دوست عالم موسی اصرار بر نهفتنش داشت چه بود؟ وانگهی چرا  
آن مرد باایمان یعنی پدر یتیمان چنین گنجی اندوخته بود؟! بعضی گفته اند که این گنج در  
حقیقت بیش از آنچه جنبه مادی

---

- 1- كهف: 82 (وَأَمَّا الْجِدَارُ فَكَانَ لِغُلَامَيْنِ يَتِيمَيْنِ فِي الْمَدِينَةِ وَكَانَ تَحْتَهُ كَنْزٌ لَهُمَا وَكَانَ أَبُوهُمَا صَالِحًا فَأَرَادَ رَبُّكَ أَنْ يَبْلُغَا أَشُدَّهُمَا وَيَسْتَخْرِجَا كَنْزَهُمَا رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ وَ مَا فَعَلْتَهُ عَنْ أَمْرِي ذَلِكَ تَأْوِيلُ مَا لَمْ تَسْطِعْ عَلَيْهِ صَبْرًا)
- 2- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص 442

ص: 209

داشته جنبه معنوی داشت، این گنج طبق بسیاری از روایات شیعه و اهل تسنن لوحی بوده که بر آن کلمات حکمت آمیزی نقش شده بود.

### ♣ کلمات حکمت آمیز

در میان مفسران گفتگو است: در کتاب کافی از امام صادق علیه السلام چنین نقل شده که فرمود: این گنج طلا و نقره نبود، تنها لوحی بود که چهار جمله بر آن ثبت بود: لا اله الا الله، من ایقن بالموت لم یضحک و من ایقن بالحساب لم یفرح قلبه و من ایقن بالقدر لم یخش الا الله: «معبودی جز الله نیست، کسی که به موت ایمان دارد (بیهوده) نمی خندد و کسی که یقین به حساب الهی دارد (و در فکر مسئولیت های خویش است) خوشحالی نمی کند و کسی که یقین به مقدرات الهی دارد جز از خدا نمی ترسد».

(1)

ولی در بعضی دیگر از روایات آمده لوحی از طلا بود.

(\*) امام صادق علیه السلام می فرمایند: ... و اما گنجی که در زیر آن دیوار قرار داشت در حقیقت طلا و نقره نبود بلکه لوحی از طلا بود که بر آن این جملات نقش بسته بود: عجیب است کسی که به مرگ یقین دارد اما باز به شادی و فرح مشغول است و عجیب است کسی که تقدیر الهی را باور دارد چگونه زانوی غم در آغوش گرفته است و عجیب است کسی

که به برانگیخته شدن در روز قیامت اعتقاد دارد اما بازهم به ستمگری ادامه می دهد و عجیب است کسی که عدم ثبات و دگرگونی دنیا را نظاره گر است اما باز بدان اعتماد می ورزد و باآنکه میان آن دو یتیم و پدر صالحشان هفتاد نسل فاصله افتاده بود اما خداوند به پاس صلاحیت پدرشان آن ها را برای چنین حادثه ای حفظ فرمود. (2)

پیامبر اکرم در روایتی فرمودند: آن گنج، کلماتی حکیمانه بود که بر صحیفه ای از طلا نوشته شده بود. مضمون آن حکمت ها این بود: تعجب از کسی که ایمان به تقدیر الهی دارد، چرا محزون می شود؟! شگفت از کسی که یقین به مرگ دارد، چرا شاد است، یقین به حساب دارد، چرا غافل است، یقین به رزق دارد، چرا خود را به زحمت بیش از اندازه می اندازد و یقین به دگرگونی دنیا دارد، چرا به آن اطمینان می کند؟! (3)

البته به نظر می رسد این ها باهم منافات ندارد: زیرا هدف روایت اول این است که انبوهی از درهم و دینار آن چنان که از مفهوم گنج به ذهن می آید نبوده است؛ و به فرض که ما ظاهر کلمه «کنز» را بگیریم و به معنی اندوخته ای از زر و سیم تفسیر کنیم باز مشکلی ایجاد نمی کند، زیرا آن گنجی ممنوع است که انسان مقدار زیادی از اموال گران قیمت را برای مدتی طولانی اندوخته کند درحالی که در جامعه نیاز فراوان به آن باشد، اما اگر فی المثل برای حفظ مال، مالی که در گردش معامله است، یک یا چند روز آن را در زیرزمین مدفون کنند (آن چنان که در زمان های گذشته بر اثر ناامنی معمول بوده که حتی برای یک شب هم اموال خود را گاهی دفن می کردند) و سپس صاحب آن بر اثر حادثه ای از دنیا برود چنین گنجی هرگز نمی تواند مورد ایراد باشد.

2- ابن بابویه، علل الشرائع، ص 59

3- طبرسی، مجمع البیان، ذیل آیه

ص: 210

♣ دیدگاه عرفانی

«عبدالله بن طیفور دامغانی» واعظ شهر فرغانه می گفت: سوراخ کردن کشتی، کشتن پسرک و بپا داشتن دیوار هر یک اشاره ای است ظریف و حکیمانه به موسی تا افعال پیشین خود را به یاد آورد و خداوند را بر نعمت هایش شکر نماید. برای مثال: سوراخ کردن کشتی اشاره است به گهواره سرگردان او در آب های نیل که خداوند چگونه وی را در میان امواج خروشان حفظ فرمود؛ و کشتن آن پسرک اشاره است به اینکه موسی مردی از قبلیان را که با یکی از مریدان وی جدال می کرد، به قتل رسانید و خود از ترس قصاص در خفا بسر می برد تا آنکه خداوند او را از کینه دشمنان مصون نگاه داشت؛ و مسئله برپاداشتن دیوار در قریه ناصره اشاره به داستان آب کشیدن او برای دختران شعیب است که باوجود گرسنگی بسیار از آن ها تقاضای اجرت ننمود.

• اشعار دیگر شاعران برجسته ی ایرانی

همرهان آب حیوان خضریان آسمان

زندگی هر عمارت گنج های هر خواب (1)

ادریس و جم مهندس، موسی و خضر بنا

روح و فلک مزوق، نوح و ملک دروگر (2)



خضر و دیوار و گنج کردن و بس

دست موسی به گل نیالاید (3)

معمار دین آثار او دین زنده از کردار او

گنجی است آن دیوار او از خضر بنا داشته (4)

پرده ی گنج محال است که ویران ماند

خضر درراه خدا می کند آباد مرا (5)

سعی در تعمیر دیوار یتیمان کن که شد

ایمن از سیل فنا زین رهگذر بنیان خضر (6)

پای دیوار مرا هر برگ کاهی تیشه ای است

خضر تردستی پی تعمیر می باید مرا (7)

دست می شوید ز کار گل به آب زندگی

چون خضر هر کس کند تعمیر دیوار مرا (8)

برنتابد منت تعمیر، دیوار خراب

خضر وقتی کو که بی منت شود معمار ما (9)

بود این دل من ز غایت رنج



دیوار شکسته زیر او گنج

او کرد به کمترین اشارت

دیوار شکسته را عمارت (10)

آنکه که خضر باطن تعمیر کرد دیوار

ای دل تو منهدم کن دیوار ظاهری را (11)

1- کلیات شمس، ص 157

2- دیوان خاقانی، ص 147

3- دیوان خاقانی، ص 706

4- دیوان خاقانی، ص 309

5- دیوان صائب، ج 1، ص 259

6- دیوان صائب، ج 5، ص 2229

7- دیوان صائب، ج 1، ص 76

8- دیوان صائب، ج 1، ص 77

9- دیوان صائب، ج 1، ص 127

10- خاقانی، تحفه العراقین ص 56

11- دیوان ظهیر فاریابی، ص 186

ص: 211

❁ جمله ی (وَمَا فَعَلْتُهُ عَنْ أَمْرِي)

حضرت خضر علیه السلام برای رفع هرگونه شک و شبهه از موسی و برای اینکه به یقین بدانند همه این کارها بر طبق نقشه و مأموریت خاصی بوده است.

(\* صدوق می فرماید: موسی با تمام قدرت اندیشه و مقامی که نزد خداوند داشت نمی توانست حقیقت افعال خضر را درک نماید تا آنکه خضر خود به تأویل اتفاقات پرداخت زیرا که او مجاز نبود در این گونه امور به قیاس و استنباط و استخراج روی آورد و اگر شأن موسی در چنین موردی این گونه باشد پس چگونه است که بعضی از اهل تسنن با روش قیاس به استنباط می پردازند؟! (1)

### ♣ دیدگاه ابن عربی (2)

بر اساس آیه ی (فَتَنَّاكَ فُتُونًا) (طه: 40) خداوند بارها و بارها موسی را مورد آزمایش قرارداد و از این رو که باطن نبی معصوم است هرچند که خود بدان شاعر نباشد تا بدان اخبار شود؛ خضر به موسی قتل غلام را ارائه داد، پس موسی قتل غلام را انکار کرد یعنی منکرش شمرد و به قتل خودش قبلی را متذکر نشد.

پس خضر به او گفت (ما فَعَلْتَهُ عَنْ أَمْرِي) (کهف: 82) یعنی این قتل را من از امر خودم انجام ندادم؛ و به این گفتار موسی را بر مرتبه اش آگاه نمود که او در (نفس الامر واقع، معصوم الحرکه) است هرچند که بدان مشعر نبود؛ و نیز به موسی خرق سفینه را ارائه داد که ظاهر آن هلاکت و تباهی و باطن آن نجات از دست غاصب است. خرق سفینه را برای او در مقابل تابوت قرارداد که در دریا انداخته شد و مطابق بر موسی بود و ظاهر تابوت هلاکت است و باطن او نجات.

غرض شیخ این است که منافات ندارد که انسانی معصوم الباطن و معصوم الحر که باشد و در آگاهی به آن اخبار و انباء و اشعار بخواهد و این افعال خضر راجع به قتل غلام و خرق سفینه و گفتن اینکه از امر خودم این کار را نکرده ام تنبیه موسی باشد به دارا بودن صفت و مقام عصمت.

پس خضر به موسی اقامه جدار بدون اجر را ارائه داد.

موسی او را بر این کار عتاب نمود (که اگر می خواستی بر این کار اجری می گرفتی). پس خضر موسی را یادآوری نمود به سقایه او یعنی آب کشیدن او برای دختران شعیب بدون پاداش و دیگر مسائلی که ما در این کتاب نگفته ایم (و در کشف بدان اطلاع یافتیم هنگامی که به شهود خضر رسیدیم).

قیصری گوید: از شیخ روایت شده است که در کشفی با خضر اجتماع کرد خضر به او گفت من برای موسی بن عمران هزار مسئله از آنچه بر او جاری شده است از اول تولد تا زمان اجتماع بین ما مهیا نمودم، پس موسی بر سه مسئله از آن ها صبر نکرد. حتی اینکه رسول الله آرزو نمود که موسی سکوت می کرد و اعتراض نمی نمود تا خداوند تعالی امر موسی و خضر را بر ایشان حکایت می فرمود.

به روایتی رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «رحمه الله علينا و علی موسی لیته صبر حتی یقصّ علينا من انبائهما» و در روایت دیگر آمده است. «لو صبر اخی موسی لرأی العجب و لکن أخذته من صاحبه دمامه». پس رسول به آن اخبار و حکایت خضر دانا می شد آنچه را که موسی بدان توفیق می یافت، بدون آنکه موسی به آن توفیقات آگاه باشد.



2- حسن زاده آملی، ممد الهمم، صص 553 و 564 و 565

ص:212

غرض این است که حضرت رسول خاتم صلی الله علیه و آله سکوت موسی را در مقابل خضر تمنا کرده بود که اگر موسی سکوت می کرد و خضر آن حقایق را ارائه می داد جناب رسول الله و دیگر طالبان معارف بدان حقایق وقایع آگاهی می یافتند بدون اینکه از آن ها استعلام و اختباری بفرمایند نظیر «دولت آن است که بی خون دل آید به کنار».

بیان غرضی که گفته ایم در صورتی است که عبارت را به صورت مضارع معلوم قرائت کنیم.

یعنی «فیعلم بذلك» که ضمیر فعل، راجع به رسول شود و خود فعل که «یعلم» است عطف بر «یقص». چنانکه علامه قیصری و غیر او بدین وجه خوانده و تفسیر فرموده اند؛ و لکن سیاق عبارت حاکی است که «یعلم» به صیغه مجهول است و مرجع ضمیر منه راجع به موسی است و معنی عبارت این است که: پس از واقعه موسی و خضر دانسته می شود آنچه را که موسی بدان توفیق یافت و بدان عالم نبود چه اگر بدان عالم بود، در مانند آن بر خضر انکار وارد نمی کرد. خضری که خداوند در نزد موسی به نفع او شهادت داد و او را تزکیه و تعدیل نمود. آنکه خداوند فرمود: (آتَيْنَاهُ رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنَا وَعَلَّمْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْمًا) (کهف: 65) باوجود این موسی از تزکیه خداوند خضر را و از آنچه خضر در اتباع موسی مروی را شرط کرد غافل ماند، از روی رحمت به ما آنگاه که امر خدا را فراموش کردیم. یعنی آن غفلت رحمتی است از جانب خداوند به ما که هرگاه حکم خدا را فراموش کردیم ما را به نسیان ما مؤاخذه نمی فرماید؛ و اگر موسی بدان عالم بود خضر به او نمی گفت (مَا لَمْ تُحِطْ بِهِ خُبْرًا



( یعنی خضر به او گفت من بر علمی هستم که برای تو از روی ذوق حاصل نشده است. چنانکه تو بر علمی هستی که من آن را نمی دانم. پس انصاف داد.

♣ چرا در داستان حضرت موسی علیه السلام با حضرت خضر علیه السلام، حضرت خضر مسائلی را می داند که حضرت موسی از آن ها مطلع نیست در صورتی که حضرت موسی پیامبر اولوالعزم است و حضرت خضر نه؟!

پاسخ: گرچه حضرت موسی از پیامبران اولوالعزم و پیشگامان رسالت بود، ولی تعلیم برخی نکات توسط خضر به ایشان و... نقصان مقام علمی آن پیامبر بزرگ محسوب نمی شود، زیرا:

1) در اولین لحظات ملاقات آن ها با یکدیگر، خضر در جواب سلام حضرت موسی علیه السلام می گوید: «السلام علیک یا عالم بنی اسرائیل». [\(1\)](#)

بدین گونه به مقام علمی ایشان اذعان و تصریح می نماید.

2) بر اساس برخی روایات، از جمله حدیثی از امام صادق علیه السلام: حضرت موسی علیه السلام چنین می پنداشت که تمامی علوم و دانسته ها در الواح آسمانی که بر وی نازل شده، وجود دارد و ایشان از همه داناتر است. [\(2\)](#)

3) خداوند متعال، بنا بر حکمت و مصلحت خویش اراده نمود، این تصور را بر طرف کند. از این رو چنین مقدر ساخت که در قالب رویدادی معماگونه، وی را نسبت به صحیح نبودن این گمانه آگاه نماید.



4) حضرت خضر علیه السلام نسبت به برخی امور آگاهی داشت، اما مجموع علوم ایشان نسبت به علوم حضرت موسی علیه السلام کمتر بوده و دانش این نبی اولوالعزم از خضر بیشتر است.

از این روست که امام صادق علیه السلام، حضرت موسی را از حضرت خضر اعلم و آگاه تر دانستند. (3)

1- فیض کاشانی، تفسیر صافی، ج 3، ص 251؛ مجلسی، بحارالانوار، ج 13، صص 278 و 286.

2- فیض کاشانی، تفسیر صافی، ج 3، ص 252؛ مجلسی، بحارالانوار، ج 13، صص 278 و 286.

3- فیض کاشانی، تفسیر صافی، ج 3، ص 252؛ مجلسی، بحارالانوار، ج 13، صص 303 و 309.

ص: 213

به دیگر سخن، از مجموع آیات و روایات مربوط به داستان حضرت موسی و خضر استفاده می‌گردد، علومی نزد خضر وجود داشت (معارف و حقایق مربوط به تکوین و زندگی انسان ها و...) که بر اساس ولایت و رحمت خاص و مطلقه ی الهی نصیب او گردیده بود و این علوم، دخالتی در مسئله ی رسالت و نبوت حضرت موسی علیه السلام نداشته اند و اعتراض حضرت موسی به خضر نیز بر اساس علوم مربوط به ظاهر و شریعت و فروع دینی بود. از این روی خداوند متعال بدین وسیله، پیامبر خویش را با برخی علوم غیبی و حقایق پشت پرده آشنا ساخت و به زبان بنده ای از بندگان خود (خضر) بیان فرمود. (کهف: 65)



5) منشأ علم خضر همان منشأ علم حضرت موسی علیه السلام؛ یعنی تعلیمات الهی و ابلاغ از سوی خداست. از این رو اگر خضر در برخی مصادیق و امور چیزهایی می داند که حضرت موسی از آن مطلع نیست، فضیلت مستقلی برای خضر محسوب نمی شود چه این که تمام این دانش ها از سوی خداست.

6) توجه به نکات پیشین، روشنگر این نکته خواهد بود که آموزش بعضی اسرار از سوی خضر به موسی بیش از آنکه نشان فضیلت و برتری خضر باشد، بیانگر لیاقت ذاتی و شایستگی روحی موسی است تا خداوند او را نسبت به آنچه نمی داند، آگاهی دهد. البته دریافت این رحمت خاص و فیض ویژه ی الهی، نیازمند علل و عوامل (بیرونی و درونی) است و در خصوص حضرت موسی علیه السلام، از راه عامل بیرونی، یعنی خضر تحقق یافت. بدین سبب است که خضر تصریح می دارد که آنچه من گفته ام، از جانب خود نبوده و اراده ی خدا بوده که به وسیله ی من، حقایقی را برایت تبیین نماید. [\(1\)](#)

♣ دیدگاه مولانا

«قصه ی خضر و اینکه موسی با همه ی فر و هنر، نتوانست حکمت اعمال او را درک کند، بیانگر آن است که کار اولیاء را با منطق عادی نمی توان سنجید» زیرا در ورای ظاهر اعمال مردان حق، سری است که جز خاصان حق نمی توانند آن را دریابند.

ما چو کران ناشنیده یک خطاب ما ز هرزه گوینان از قیاس خود جواب

موسی پند نگر فتم کاو

گشت از انکار خضری زرد رو



با چنان چشمی که بالا می شتافت

نور چشمش آسمان را می شکافت

کرده با چشمت تعصب موسیا

از حماقت چشم موش آسیا (2)

♣ آیا واقعاً می توان اموال کسی را بدون اجازه او معیوب کرد به خاطر آنکه غاصبی آن را از بین نبرد؟ و آیا می توان نوجوانی را به خاطر کاری که در آینده انجام می دهد مجازات کرد؟! و آیا لزومی دارد که برای حفظ مال کسی ما مجاناً زحمت بکشیم و بیگاری کنیم؟! آیا ما می توانیم خانه و مال وزندگی هر کس را که یقین داریم در آینده غصب می شود بدون اطلاع او از پیش خود معیوب کنیم تا از خطر برهد آیا به راستی فقها چنین حکمی را می پذیرند؟!

در پاسخ باید گفت: ما در این جهان دارای دو نظام هستیم: «نظام تکوین» و «نظام تشریح»:

گر چه این دو نظام در اصول کلی هماهنگ اند، ولی گاه می شود که در جزئیات از هم جدا می شوند؛ مثلاً خداوند برای آزمایش بندگان آن ها را مبتلابه «خوف» (ناامنی) و «نقص اموال و ثمرات» از بین رفتن نفوس و عزیزان

1- فیض کاشانی، تفسیر صافی، ج 3، ص 257

2- مولوی، مثنوی معنوی، دفتر دوم، ص 199

می کند تا معلوم شود چه اشخاصی در برابر این حوادث صابر و شکیبا هستند. ولی آیا هیچ فقیهی و یا حتی پیامبری می تواند اقدام به چنین کاری بکند یعنی اموال و نفوس و ثمرات و امنیت را از بین ببرد تا مردم آزمایش شوند؟ و یا اینکه خداوند بعضی از پیامبران و بندگان صالح خود را به عنوان هشدار و تربیت در برابر ترک اولی گرفتار مصیبت های عظیم می نمود، همچون مصیبت یعقوب به خاطر کم توجهی به بعضی از مستمندان و یا ناراحتی یونس به خاطر یک ترک اولی کوچک؟ آیا کسی حق دارد به عنوان مجازات و کیفر اقدام به چنین کاری کند؟ و یا اینکه می بینیم گاهی خداوند نعمتی را از انسان به خاطر ناشکری می گیرد.

مثلاً: شکر اموال را بجای نیاورده اموالش در دریا غرق می شود و یا شکرانه سلامتی را بجا نیاورده، خدا سلامت را از او می گیرد، آیا از نظر فقهی و قوانین تشریحی کسی می تواند به خاطر ناشکری اموال دیگری را نابود کند و سلامت را مبدل به بیماری.

نظیر این مثال ها فراوان است و مجموعاً نشان می دهد که جهان آفرینش مخصوصاً آفرینش انسان بر این نظام احسن استوار است که خداوند برای اینکه انسان راه تکامل را بییابد، قوانین و مقرراتی برای او از نظر تکوین قرار داده که تخلف از آن ها عکس العمل های مختلفی دارد، درحالی که از نظر قانون شرع نمی توانیم همه آن ها را در چارچوب این قوانین بریزیم.

فی المثل طبیب می تواند انگشت انسانی را به خاطر اینکه زهر به قلب او سرایت نکند قطع نماید، ولی آیا هیچ کس می تواند انگشت انسانی را برای پرورش صبر و شکیبایی در او یا به خاطر کفران نعمت قطع نماید؟! (درحالی که مسلماً خدا می تواند چنین کاری را بکند چراکه موافق نظام احسن است).

حال که ثابت شد ما دو نظام داریم و خداوند حاکم بر هر دو نظام است، هیچ مانعی ندارد که خداوند گروهی را مأمور پیاده کردن نظام تشریح کند و گروهی از فرشتگان یا بعضی از انسان ها (همچون خضر) را مأمور پیاده کردن نظام تکوین نماید (دقت کنید).

از نظر نظام تکوین الهی: هیچ مانعی ندارد که خداوند حتی کودک نابالغی را گرفتار حادثه ای کند و در آن حادثه جان بسپارد چراکه وجودش در آینده ممکن است خطرات بزرگی به بار آورد، همان گونه که گاهی ماندن این اشخاص دارای مصالحتی مانند آزمایش و امتحان و امثال این ها است و نیز هیچ مانعی ندارد خداوند مرا امروز به بیماری سختی گرفتار کند به طوری که نتوانم از خانه بیرون بروم چراکه می داند اگر از خانه بیرون روم حادثه خطرناکی پیش خواهد آمد و مرا لایق این می داند که از آن خطر برهاند؛ و به تعبیر دیگر گروهی از مأموران خدا در این عالم مأمور به باطن اند و گروهی مأمور به ظاهر، آن ها که مأمور به باطن اند ضوابط و اصول برنامه ای مخصوص به خود دارد همان گونه که مأموران به ظاهر برای خود اصول و ضوابط خاصی دارند.

درست است که خط کلی این دو برنامه هر دو انسان را به سمت کمال می برد و از این نظر هماهنگ اند، ولی گاهی در جزئیات مانند مثال های بالا از هم جدا می شوند.

البته بدون شک در هیچ یک از دو خط هیچ کس نمی تواند خودسرانه اقدامی کند، بلکه باید از مالک و حاکم حقیقی مجاز باشد، لذا خضر با صراحت این حقیقت را بیان کرد و گفت (مَا فَعَلْتُهُ عَنْ



أمری) «من هرگز پیش خود این کار را انجام ندادم» بلکه درست طبق یک برنامه الهی و ضابطه و خطی که به من داده شده است گام برمی دارم؛ و به این ترتیب تضاد برطرف خواهد شد؛ و اینکه می بینیم موسی تاب تحمل کارهای خضر را نداشت به خاطر همین بود که خط مأموریت او از خط مأموریت خضر جدا بود، لذا هر بار مشاهده می کرد گامش برخلاف ظواهر قانون شرع است فریاد اعتراضش بلند می شد، ولی خضر با خونسردی به راه خود ادامه می داد و چون این دو رهبر بزرگ الهی به خاطر مأموریت های متفاوت نمی توانستند برای همیشه باهم زندگی کنند (هذا فراقُ بَیْنِی وَ بَیْنِکَ) را گفت.

### ♣ دیدگاه ابن عربی در مورد حکمت فراق (1)

حکمت فراق اینکه خداوند در حق رسول فرمود: (وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا) (حشر: 7) پس علمای بالله (مثلاً خضر) که قدر رسالت و رسول را می شناسند در نزد این قول می ایستند (یعنی امثال می کنند و از آن تجاوز نمی نمایند) و خضر هم دانست که موسی رسول الله است؛ بنابراین به مواظبت و مراقبت از آنچه از موسی صادر می شود پرداخت تا حق ادب را با رسول یعنی موسی توفیه کند و موسی به او گفته بود (إِنْ سَأَلْتَكَ عَنْ شَيْءٍ بَعْدَهَا فَلَا تُصَاحِبْنِي) پس خضر را از مصاحبت با خودش چنانچه سؤال دفعه سوم واقع شده باشد نهی فرمود.

- خضر گفت (هذا فراقُ بَیْنِی وَ بَیْنِکَ) و موسی به او نگفت نکن (یعنی فراق را به جانبار) و از او طلب صحبت هم نکرد. زیرا موسی به قدر رتبه ای (یعنی رتبه رسالتی) که در آن است عالم بود، رتبه ای که موسی را به نطق آورد که از مصاحبت خضر نهی بنماید، پس موسی ساکت شد و فراق واقع شد. پس بنگر به کمال این دو مرد در علم و در توفیه حق



ادب الهی و به انصاف خضر که در نزد موسی اعتراف نمود که گفت: (أنا علی علم علمیه  
الله لا تعلمه أنت و أنت علی علم علمکه الله لا اعلمه أنا)

پس این اعلام خضر به موسی دوایی (مرهمی) بود برای جراحی که خضر در گفتارش به  
موسی داشت که بدو گفت (وَ كَيْفَ تَصْبِرُ عَلَىٰ مَا لَمْ تُحِطْ بِهِ خُبْرًا) علاوه اینکه خضر عالم  
بود به علو رتبه موسی به داشتن رسالتش و این رتبه برای خضر نبود؛ و در امت محمدیه مثل  
این انصاف خضر از پیغمبر ما نسبت به امتش ظاهر شده است.

در حدیث «إبار نخل» که رسول اکرم صلی الله علیه و آله به اصحابش فرمود: «أنتم أعلم  
بأمور دُنْیَاکُمْ» و شک نیست که علم به شیئی مطلقاً چه جزئی باشد و چه کلی بهتر از جهل  
به آن شیء است. لذا خداوند خویشتن را مدح فرمود به اینکه «إِنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ» پس  
رسول الله اعتراف فرمود که اصحاب او در مصالح دنیا اعلم از او هستند زیرا او را خبره و  
آگاهی به این گونه مصالح دنیا نیست چه اینکه آن علم ذوق و تجربه است و برای دانستن  
این علم فارغ نگردیده است بلکه مشغول به «أهم فالأهم» بود. «فقد نبهتک علی ادب عظیم  
تنتفع به أن استعلمت نفسک فیه» پس من تو را تنبیه کردم بر ادب عظیمی که اگر نفست را  
در آن به کارگیری از آن بهره خواهی برد.

اینکه موسی فرمود: (فَوَهَبْ لِي رَبِّي حُكْمًا) از حکم خلافت را اراده کرد و آنکه فرمود: (وَ  
جَعَلَنِي مِنَ الْمُرْسَلِينَ). رسالت را اراده کرد. پس هر رسولی خلیفه نیست.



پس خلیفه صاحب سیف و عزل ولایت است و رسول، این چنین نیست بلکه وظیفه او بلاغ یعنی رساندن آن چیزی است که بدان ارسال شده است.

پس اگر بر آنچه بدان ارسال شده است قتال کند و آن را به شمشیر حفظ کند پس این شخص خلیفه رسول است. یعنی خلیفه ای است که رسول است.

پس همان طور که هر نبی رسول نیست، همچنین هر رسول نیز خلیفه نیست یعنی به هر رسولی ملک و تحکم عطا نشده است.

### قسمت دوازدهم: 10 درس مهم

1) پیدا کردن رهبر دانشمند و استفاده از پرتو علم او

حتی پیامبر اولوالعزمی همچون موسی این همه راه به دنبال او می رود و این سرمشقی است برای همه انسان ها در هر حد و پایه ای از علم و در هر شرایط و سن و سال.

2) جوهره علم الهی از عبودیت و بندگی خدا سرچشمه می گیرد

چنانکه در آیات فوق خواندیم (عَبْدًا مِنْ عِبَادِنَا ... عَلَّمْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْمًا)

3) همواره علم را برای عمل باید آموخت

چنانکه موسی به دوست عالمش می گوید (مِمَّا عَلَّمْتَ رُشْدًا) (دانشی به من بیاموز که راهگشای من به سوی هدف و مقصد باشد) یعنی من دانش را تنها برای خودش نمی خواهم بلکه برای رسیدن به هدف می طلبم.

4) در کارها نباید عجله کرد

چراکه بسیاری از امور نیاز به فرصت مناسب دارد «الامور مرهونه باوقاتها» به خصوص در مسائل پراهمیت و به همین دلیل این مرد عالم رمز کارهای خود را در فرصت مناسبی برای موسی بیان کرد.

### 5) چهره ظاهر و چهره باطن اشیاء و حوادث

ما نباید در مورد رویدادهای ناخوشایند که در زندگی مان پیدا می شود عجولانه قضاوت کنیم، چه بسیارند حوادثی که ما آن را ناخوش داریم اما بعداً معلوم می شود که از الطاف خفیه الهی بوده است.

این همان است که قرآن در جای دیگر می گوید (عَسَىٰ أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَهُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ وَ عَسَىٰ أَنْ تُحِبُّوا شَيْئًا وَهُوَ شَرٌّ لَّكُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ): ممکن است شما چیزی را ناخوش دارید و آن به نفع شما باشد و ممکن است چیزی را دوست دارید و آن به ضرر شما باشد و خدا می داند و شما نمی دانید! (بقره: 122)

توجه به این واقعیت سبب می شود که انسان با بروز حوادث ناگوار فوراً مأیوس نشود.

در اینجا حدیث جالبی از امام صادق علیه السلام می خوانیم که: امام به فرزند زراره «همان مردی که از بزرگان و فقها و محدثان عصر خود به شمار می رفت و علاقه بسیار به امام و امام هم علاقه بسیار به او داشت» فرمود: به پدرت از قول من سلام برسان و بگو اگر من در بعضی از مجالس از تو بدگویی می کنم به خاطر آن است که دشمنان ما مراقب این هستند که ما نسبت به چه کسی اظهار محبت می کنیم تا او را به خاطر محبتی که ما به او داریم مورد آزار قرار دهند، به عکس اگر ما از کسی مذمت کنیم آن ها از او ستایش می کنند، من اگر گاهی پشت سر تو بدگویی می کنم به خاطر آن

است که تو در میان مردم به ولایت و محبت ما مشهور شده ای و به همین جهت مخالفان ما از تو مذمت می کنند، من دوست داشتم عیب بر تو نهم تا دفع شر آن ها شود،

آن چنان که خداوند از زبان دوست عالم موسی می فرماید (أَمَّا السَّفِينَةُ فَكَانَتْ لِمَسَاكِينٍ يَعْمَلُونَ فِي الْبَحْرِ فَأَرَدْتُ أَنْ أَعِيبَهَا وَكَانَ وَرَاءَهُمْ مَلِكٌ يَأْخُذُ كُلَّ سَفِينَةٍ غَصْبًا...) این مثل را درست درک کن، اما به خدا سوگند تو محبوب ترین مردم نزد منی و محبوب ترین یاران پدرم اعم از زندگان و مردگان تویی، تو برترین کشتی های این دریای خروشان و پشت سر تو پادشاه ستمگر غاصبی است که دقیقاً مراقب عبور کشتی های سالمی است که از این اقیانوس هدایت می گذرد تا آن ها را غصب کند، رحمت خدا بر تو باد در حال حیات و بعد از ممات. (1)

## 6) اعتراف به واقعیت ها و موضع گیری هماهنگ با آن ها

هنگامی که موسی سه بار به طور ناخواسته گرفتار پیمان شکنی در برابر دوست عالمش شد به خوبی دریافت که دیگر نمی تواند با او همگام باشد و باینکه فراق این استاد برای او سخت ناگوار بود در برابر این واقعیت تلخ، لجاجت به خرج نداد و منصفانه حق را به آن مرد عالم داد، صمیمانه از او جدا شد و برنامه کار خویش را پیش گرفت، درحالی که از همین دوستی کوتاه گنج های عظیمی از حقیقت اندوخته بود.

انسان نباید تا آخر عمر مشغول آزمایش خویش باشد و زندگی را تبدیل به آزمایشگاهی برای آینده ای که هرگز نمی آید تبدیل کند، هنگامی که چند بار مطلبی را آزمود باید به نتیجه آن گردن نهد.

## 7) آثار ایمان پدران برای فرزندان

خضر به خاطر یک پدر صالح و درستکار، حمایت از فرزندانش را در آن قسمتی که می توانست بر عهده گرفت، یعنی فرزند در پرتو ایمان و امانت پدر می تواند سعادت مند شود و نتیجه نیک آن عاید فرزند او هم بشود، در پاره ای از روایات می خوانیم آن مرد صالح پدر بلا واسطه یتیمان نبود بلکه از اجداد دورش محسوب می شد (آری چنین است تأثیر عمل صالح) (2)

از نشانه های صالح بودن این پدر همان است که او گنجی از معنویت و اندرزهای حکیمانه برای فرزندان خود به یادگار گذارد.

## 8) کوتاهی عمر به خاطر آزار پدر و مادر

جایی که فرزندی به خاطر آنکه در آینده پدر و مادر خویش را آزار می دهد و در برابر آن ها طغیان و کفران می کند و یا آن ها را از راه الهی به درمی برد مستحق مرگ باشد چگونه است حال فرزندی که هم اکنون مشغول به این گناه است، آن ها در پیشگاه خدا چه وضعی دارند.

## 9) مردم دشمن آن اند که نمی دانند!

بسیار می شود که کسی درباره ما نیکی می کند اما چون از باطن کار خبر نداریم آن را دشمنی می پنداریم و آشفته می شویم، مخصوصاً در برابر آنچه نمی دانیم کم صبر و بی حوصله هستیم، البته این یک امر طبیعی است که انسان در برابر

2- عروسی حویزی، نور الثقلین، ج 3، ص 289

ص: 218

اموری که تنها یکروی یا یک زاویه آن را می بیند ناشکیبا باشد، اما داستان فوق به ما می گوید نباید در قضاوت شتاب کرد، باید ابعاد مختلف هر موضوعی را بررسی نمود.

در حدیثی از امیرالمؤمنین علی می خوانیم: «مردم دشمن آن اند که نمی دانند» (1) بنابراین هر قدر سطح آگاهی مردم بالا برود برخورد آن ها با مسائل منطقی تر خواهد شد و به تعبیر دیگر زیربنای «صبر» آگاهی است! البته موسی از یک نظر حق داشت ناراحت شود، چرا که او می دید در این سه حادثه تقریباً بخش اعظم شریعت به خطر افتاده است:

در حادثه اول مصونیت اموال مردم،

در حادثه دوم مصونیت جان مردم،

و در حادثه سوم مسائل حقوقی،

یا به تعبیر دیگر برخورد منطقی با حقوق مردم، بنابراین تعجب ندارد که آن قدر ناراحت شود که پیمان مؤکد خویش را با آن عالم بزرگ فراموش کند، اما همین که از باطن امر آگاه شد آرام گرفت و دیگر اعتراضی نکرد و این خود بیانگر آن است که عدم اطلاع از باطن رویدادها چه اندازه نگران کننده است.

(10) ادب شاگرد و استاد

در گفتگوهایی که میان موسی و خضر ردوبدل شد نکته های جالبی به چشم می خورد مانند:



1. موسی خود را به عنوان تابع خضر معرفی می کند (اتَّبَعَكَ)
2. موسی بیان تابعیت را به صورت تقاضای اجازه از او ذکر می کند (هَلْ أَتَّبَعُكَ)
3. او اقرار به نیازش به تعلم می کند و استادش را به داشتن علم (عَلَىٰ أَنْ تُعَلِّمَنِي)
4. در مقام تواضع، علم استاد را بسیار معرفی می کند و خود را طالب فراگرفتن گوشه ای از علم او (مما)
5. از علم استاد به عنوان یک علم الهی یاد می کند (علمت)
6. از او طلب ارشاد و هدایت می نماید (رشدا)
7. در پرده به او گوشزد می کند که همان گونه که خدا به تو لطف کرده و تعلیمت نموده، تو نیز این لطف را در حق من کن (تُعَلِّمَنِي مِمَّا عَلَّمْتَنِي)
8. جمله هل اتبعك این واقعیت را نیز می رساند که شاگرد باید به دنبال استاد برود، این وظیفه استاد نیست که به دنبال شاگرد راه بیفتد (مگر در موارد خاص).
9. موسی با آن مقام بزرگی که داشت (پیامبر اولوالعزم العزم و صاحب رسالت و کتاب بود) این همه تواضع می کند یعنی هر که هستی و هر مقامی داری در مقام کسب دانش باید فروتن باشی.
10. او در مقام تعهد خود در برابر استاد، تعبیر قاطعی نکرد بلکه گفت: (سَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ صَابِرًا) «انشاء الله مرا شکیبیا خواهی یافت» که هم ادبی است در برابر پروردگار و هم در مقابل استاد که اگر تخلفی رخ دهد هتک احترامی نسبت به استاد نشده باشد.

11. ذکر این نکته نیز لازم است که این عالم ربانی در مقام تعلیم و تربیت نهایت بردباری و حلم را نشان داد، هر گاه موسی بر اثر هیجان زدگی تعهد خود را فراموش می کرد و زبان به اعتراض می گشود او تنها با خونسردی در لباس استفهام می گفت: «من نگفتم نمی توانی در برابر کارهای من شکیباشی».

1- نهج البلاغه، حکمت 172

ص: 219

### قسمت سیزدهم: توصیه ی حضرت خضر علیه السلام در هنگام جدا شدن از موسی

در روایات آمده است:

(\*) امام صادق علیه السلام فرمودند: موسی هنگامی که قصد کرد از خضر جدا شود از وی خواست تا نصیحتی را بدو گوشزد نماید خضر نیز در پاسخش چنین گفت: از لجاجت پرهیز و بدون احتیاج قدم بسویی بر مدار و دهانت را مگر زمانی که از چیزی تعجب نموده ای به خنده باز مکن و به گناهان خویش پرداز تا از عیب جوئی و گناهان مردم بر حذر باشی. (1)

در «محجّه البیضاء و تفسیر ابو الفتوح» آمده است: و مفسر معروف ابو الفتوح رازی می گوید در خبری است که از موسی پرسیدند از مشکلات دوران زندگی ات از همه سخت تر را بگو، گفت: سختی های بسیاری دیدم (اشاره به ناراحتی های دوران فرعون و گرفتاری های طاقت فرسای دوران حکومت بنی اسرائیل) ولی هیچ یک همانند گفتار خضر که خبر از فراق و جدایی داد بر قلب من اثر نکرد» «تفسیر ابو الفتوح رازی ذیل آیه مورد بحث»!

### قسمت چهاردهم: بازگشت موسی نزد هارون پس از ملاقات با حضرت خضر علیه السلام



از آنجا که موسی بعد از ده سال زندگی مشترک در مدین و چوپانی و شاگردی نزد حضرت شعیب علیه السلام و خضر علیه السلام، آمادگی رسالت را پیدا کرد و در راه برگشت به مصر در وادی مقدس طوی مبعوث شد و از خداوند یاری هارون را در دعوت فرعون طلب کرد؛ لذا بعید نیست زمانی که به مصر می رسد و برادرش را ملاقات می کند از اسرار الهی او امتحاناتش و گفتگوهایش با خضر برای او بگوید تا روح و قلب برادرش نیز آمادگی این دعوت بزرگ الهی را داشته باشد مخصوصاً اینکه قرار است هارون که فصیح تر از موسی سخن می گوید و نوک زبانی صحبت نمی کند همراه موسی با فرعون سخن بگوید.

در روایات آمده است:

«عبدالملک بن سلیمان» گوید: در کتاب یکی از حواریون عیسی نوشته ای را به خط سریانی یافتم که در آن نوشته شده بود، هنگامی که موسی به نزد هارون بازگشت آنچه را که از خضر دیده بود برای وی بازگو کرد. از آن جمله: روزی با خضر در کنار ساحل دریا نشسته بودیم ناگهان پرنده ای در برابر ما بر زمین افتاد و با منقار خویش قطرات آبی را ابتدا به سوی مشرق و سپس به سوی مغرب و بار سوم به سوی آسمان و در مرتبه چهارم بر روی زمین و بالأخره پنجمین قطره را درون دریا انداخت من که از کار آن پرنده تعجب کرده بودم از خضر حکمت آن را سؤال کردم اما او نیز پاسخی نداشت تا آنکه به صیادی رسیدیم او به ما گفت که از راز عمل آن پرنده آگاه است چرا که به زودی پیامبری مبعوث خواهد شد و پیروان او در شرق و غرب جهان پراکنده خواهند شد آن پیامبر به معراج خواهد رفت و بالأخره روزی درون خاک خواهد آرمید و اما راز برگرداندن قطره آب به دریا این است که علم هر دانشمندی در برابر آن پیامبر بسان قطره ای است در برابر دریای بیکران و بعد از آن پیامبر گنجینه دانشش به پسرعمو جانشینش تعلق خواهد داشت موسی می گوید بعد از این جریان ما متوجه شدیم که نباید بر دانش و کمال خویش مغرور باشیم. (2)

1- ابن بابویه، امالی، ص 265

2- مجلسی، بحار، ج 13، ص 312؛ (این روایت از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز نقل شده: بحار، ج 13، ص 302)

ص: 220

### قسمت پانزدهم: داستان ملاقات «الیاس» و «یوشع بن لاوی»

در پاره ای از کتب دانشمندان یهود (1) شبیه داستان خضر و موسی در برخی منابع یهود نقل شده ولی قطعاً به تحریف نام آن‌ها: الیاس و یوشع بن لاوی؛ بیان شده که به آن داستان اشاره می‌کنیم:

«یوشع» از خدا می‌خواهد که با «الیاس» ملاقات کند و چون دعایش مستجاب می‌شود و به ملاقات الیاس مفتخر می‌گردد از وی می‌خواهد که به برخی از اسرار اطلاع یابد، الیاس به وی می‌گوید تو را طاقت تحمل نیست، اما یوشع اصرار می‌ورزد و الیاس درخواست او را اجابت می‌کند، مشروط بر آنکه راجع به هر چه می‌بیند پرسشی نکند و اگر یوشع تخلف ورزد الیاس او را ترک کند، با این قرارداد، یوشع و الیاس هم سفر می‌شوند.

در خلال مسافرت خویش اول به خانه ای وارد می‌شوند که صاحب خانه از آن‌ها گرم پذیرایی می‌کند، خانواده ساکن این خانه از مایملک دنیا تنها یک گاو داشتند که از فروش شیر آن گذران می‌کردند، الیاس دستور می‌دهد که صاحب خانه آن گاو را بکشد و یوشع از این کردار سخت دچار تعجب و شگفتی می‌گردد و از وی علت آن را می‌پرسد، الیاس قرارداد را به وی متذکر شده و او را به مفارقت تهدید می‌کند، لاجرم یوشع دم بر نمی‌آورد.

از آنجا هر دو به قریه دیگری سفر می کنند و به خانه توانگری وارد می شوند، در این خانه الیاس دست به کار گل می شود و دیواری را که در شرف ویرانی بود مرمت می کند.

در قریه دیگری چند نفر از مردم آن ده در محلی اجتماع داشتند و از این دو نفر خوب پذیرایی نمی کنند الیاس ایشان را دعا می کند که همگی ریاست یابند.

در قریه چهارم از آنان پذیرایی گرم می شود، الیاس دعا می کند که فقط یکی از آنان به ریاست برسد! بالأخره «یوشع بن لاوی» طاقت نمی آورد و راجع به چهار واقعه می پرسد، الیاس می گوید:

در خانه اول زوجه صاحب خانه بیمار بود و اگر آن گاو به رسم صدقه قربانی نمی شده آن زن درمی گذشت و خسارتش برای صاحب خانه بیش از خسارتی بود که از ذبح گاو حاصل می گردید.

در خانه دوم زیر دیوار گنجی بود که می بایست برای کودک یтим محفوظ بماند.

برای مردم قریه سوم ریاست همه را خواستم تا کارشان دچار پریشانی و اختلال گردد، برعکس، مردم قریه چهارم زمام کارشان در دست یک نفر قرار می گیرد و امورشان منظم و به سامان می رسد. (2)

1- داستان موسی و این عالم بزرگ در منابع یهود و مسیحیت کتب «عهدین» (تورات و انجیل) نیست، اما از پاره ای از کتب دانشمندان یهود که در قرن یازدهم میلادی تدوین گردیده داستانی نقل شده که شباهت نسبتاً زیادی به سرگذشت موسی و عالم زمانش دارد. هرچند قهرمان آن داستان «الیاس» و «یوشع بن لاوی» است که از مفسران «تلمود» در قرن



سوم میلادی می باشند و از جهات مختلفی نیز با سرگذشت موسی و خضر متفاوت است... البته هرگز نمی خواهیم بگوییم این دو داستان یکی است بلکه منظور این است که داستانی را که دانشمندان یهود نقل کرده اند ممکن است داستان مشابهی باشد و یا تحریفی از سرگذشت اصلی موسی و خضر که بر اثر گذشت زمان ممتد دگرگون شده و به این صورت درآمده است.

2- زرکلی، اعلام القرآن، ص 213

ص: 221

### قسمت شانزدهم: بررسی پیام های قرآنی 1 دسته آیات

1 (سوره ی کهف: آیات 60 - 82)

(وَ إِذِ قَالَ مُوسَى لِفَتَاهُ لَا أَبْرَحُ حَتَّى أَبْلُغَ مَجْمَعَ الْبَحْرَيْنِ أَوْ أَمْضِيَ حُقُبًا) (\*) فَلَمَّا بَلَغَا مَجْمَعَ بَيْنَهُمَا نَسِيَا حُوتَهُمَا فَاتَّخَذَ سَبِيلَهُ فِي الْبَحْرِ سَرَبًا) (\*) فَلَمَّا جَاوَزَا قَالَ لِفَتَاهُ آتِنَا غَدَاءَنَا لَقَدْ لَقِينَا مِنْ سَفَرِنَا هَذَا نَصَبًا) (\*) قَالَ أَرَأَيْتَ إِذْ أَوَيْنَا إِلَى الصَّخْرَةِ فَإِنِّي نَسِيتُ الْحُوتَ وَمَا أَنسَانِيهِ إِلَّا الشَّيْطَانُ أَنْ أَذْكُرَهُ وَاتَّخَذَ سَبِيلَهُ فِي الْبَحْرِ عَجَبًا) (\*) قَالَ ذَلِكَ مَا كُنَّا نَبْغُ فَارْتَدَّ عَلَى آثَارِهِمَا قَصَصًا) (\*) فَوَجَدَا عَبْدًا مِنْ عِبَادِنَا آتَيْنَاهُ رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنَا وَعَلَّمْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْمًا) (\*) فَوَجَدَا عَبْدًا مِنْ عِبَادِنَا آتَيْنَاهُ رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنَا وَعَلَّمْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْمًا) (\*) قَالَ لَهُ مُوسَى هَلْ أَتَّبِعُكَ عَلَىٰ أَنْ تُعَلِّمَنِي مِمَّا عُلِّمْتَ رُشْدًا) (\*) قَالَ إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا) (\*) وَكَيْفَ تَصْبِرُ عَلَىٰ مَا لَمْ تُحِطْ بِهِ خُبْرًا) (\*) قَالَ سَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ صَابِرًا وَلَا أَعْصِي لَكَ أَمْرًا) (\*) قَالَ فَإِنِ اتَّبَعْتَنِي فَلَا تَسْأَلْنِي عَنْ شَيْءٍ حَتَّىٰ أُحْدِثَ لَكَ مِنْهُ ذِكْرًا) (\*) (1)



﴿فَانطَلَقَا حَتَّى إِذَا رَكَبَا فِي السَّفِينَةِ خَرَقَهَا قَالَ أَ خَرَقْتَهَا لُتَغْرَقَ أَهْلُهَا لَقَدْ جِئْتَ شَيْئًا إِمْرًا﴾ (\*) قَالَ أَلَمْ أَقُلْ إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا﴾ (\*) قَالَ لَأَتُؤَاخِذُنِي بِمَا نَسِيتُ وَ لَأُتْرَهِّقُنِي مِنْ أَمْرِي عُسْرًا﴾ (\*) فَانطَلَقَا حَتَّى إِذَا لَقِيَا غُلَامًا فَفَتَلَهُ قَالَ أَ قَتَلْتَ نَفْسًا زَكِيَّةً بِغَيْرِ نَفْسٍ لَقَدْ جِئْتَ شَيْئًا نُكْرًا﴾ (\*) قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَكَ إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا﴾ (\*) قَالَ إِنْ سَأَلْتَكَ عَنْ شَيْءٍ بَعْدَهَا فَلَا تُصَاحِبْنِي قَدْ بَلَغْتَ مِنْ لَدُنِّي عُذْرًا﴾ (\*) فَانطَلَقَا حَتَّى إِذَا أَتَيَا أَهْلَ قَرْيَةٍ اسْتَطَعَمَا أَهْلُهَا فَأَبَوْا أَنْ يُضَيِّفُوهُمَا فَوَجَدَا فِيهَا جِدَارًا يُرِيدُ أَنْ يَنْقُضَ فَأَقَامَهُ قَالَ لَوْ شِئْتَ لَتَّخَذْتَ عَلَيْهِ أَجْرًا﴾ (\*) قَالَ هَذَا فِرَاقُ بَيْنِي وَ بَيْنِكَ سَأُنَبِّئُكَ بِتَأْوِيلِ مَا لَمْ تَسْتَطِعْ عَلَيْهِ صَبْرًا﴾ (\*) (2) ﴿أَمَّا السَّفِينَةُ فَكَانَتْ لِمَسَاكِينَ يَعْمَلُونَ فِي الْبَحْرِ فَأَرَدْتُ أَنْ أَعِيبَهَا وَ كَانَ وراءَهُمْ مَلِكٌ يَأْخُذُ كُلَّ سَفِينَةٍ غَصْبًا﴾ (\*) ﴿أَمَّا الْغُلَامُ فَكَانَ أَبَوَاهُ مُؤْمِنِينَ فَخَشِينَا أَنْ يُرْهِقَهُمَا طُغْيَانًا وَ كُفْرًا﴾ (\*) فَأَرَدْنَا أَنْ يُبَدِّلَهُمَا رَبُّهُمَا خَيْرًا مِنْهُ زَكْوَةً وَ أَقْرَبَ رُحْمًا﴾ (\*) ﴿وَ أَمَّا الْجِدَارُ فَكَانَ لِغُلَامَيْنِ يَتِيمَيْنِ فِي الْمَدِينَةِ وَ كَانَ تَحْتَهُ كَنْزٌ لَهُمَا وَ كَانَ أَبُوهُمَا صَالِحًا فَأَرَادَ رَبُّكَ أَنْ يَبْلُغَا أَشُدَّهُمَا وَ يَسْتَخْرِجَا كَنْزَهُمَا رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ وَ مَا فَعَلْتُهُ عَنْ أَمْرِي ذَٰلِكَ تَأْوِيلُ مَا لَمْ تَسْطِعْ عَلَيْهِ صَبْرًا﴾ (\*) (3)

1- - ترجمه: به خاطر بیاور هنگامی را که موسی به دوست خود گفت: دست از جستجو بر نمی دارم تا به محل تلاقی دو دریا برسم هرچند مدت طولانی به راه خود ادامه دهم! (\*) (ولی) هنگامی که به محل تلاقی آن دو دریا رسیدند، ماهی خود را (که برای تغذیه همراه داشتند) فراموش کردند و ماهی راه خود را در دریا پیش گرفت (و روان شد). (\*) هنگامی که از آنجا گذشتند، (موسی) به یار هم سفرش گفت: «غذای ما را بیاور، که سخت از این سفر خسته شده ایم!» (\*) گفت: «به خاطر داری هنگامی که ما (برای استراحت) به کنار آن صخره پناه بردیم، من (در آنجا) فراموش کردم جریان ماهی را بازگو کنم - و فقط شیطان بود که آن را از خاطر من برد - و ماهی به طرز شگفت آوری راه خود را در دریا



پیش گرفت! (\*)(موسی) گفت: «آن همان بود که ما می خواستیم!» سپس از همان راه بازگشتند، درحالی که پی جویی می کردند. (\*)(در آنجا) بنده ای از بندگان ما را یافتند که رحمت (و موهبت عظیمی) از سوی خود به او داده و علم فراوانی از نزد خود به او آموخته بودیم. (\*)(موسی) به او گفت: «آیا از تو پیروی کنم تا از آنچه به تو تعلیم داده شده و مایه رشد و صلاح است، به من بیاموزی؟» (\*)(موسی) گفت: «تو هرگز نمی توانی با من شکیبایی کنی! (\*)(و چگونه می توانی در برابر چیزی که از رموزش آگاه نیستی شکیبایی باشی؟! (\*)(موسی) گفت: «به خواست خدا مرا شکیبایی خواهی یافت و در هیچ کاری مخالفت فرمان تو نخواهم کرد!» (\*)(خضر) گفت: «پس اگر می خواهی به دنبال من بیایی، از هیچ چیز مپرس تا خودم (به موقع) آن را برای تو بازگو کنم.» (\*)(آن دو به راه افتادند تا آن که سوار کشتی شدند، (خضر) کشتی را سوراخ کرد. (موسی) گفت: «آیا آن را سوراخ کردی که اهلش را غرق کنی؟! راستی که چه کار بدی انجام دادی!» (\*)(

2- - ترجمه: گفت: «آیا نگفتم تو هرگز نمی توانی با من شکیبایی کنی؟!» (\*)(موسی) گفت: «مرا به خاطر این فراموش کاریم مؤاخذه مکن و از این کارم بر من سخت مگیر!» (\*)(باز به راه خود ادامه دادند تا اینکه نوجوانی را دیدند و او آن نوجوان را کشت. (موسی) گفت: «آیا انسان پاکی را، بی آنکه قتلی کرده باشد، کشتی؟! به راستی کار زشتی انجام دادی!» (\*)(باز آن مرد عالم) گفت: «آیا به تو نگفتم که تو هرگز نمی توانی با من صبر کنی؟!» (\*)(موسی) گفت: «بعد از این اگر درباره چیزی از تو سؤال کردم، دیگر با من همراهی نکن (زیرا) از سوی من معذور خواهی بود!» (\*)(باز به راه خود ادامه دادند تا به مردم قریه ای رسیدند از آنان خواستند که به ایشان غذا دهند ولی آنان از مهمان کردنشان خودداری نمودند (باین حال) در آنجا دیواری یافتند که می خواست فروریزد و (آن مرد عالم) آن را برپا داشت. (موسی) گفت: «(لااقل) می خواستی در مقابل این کار مزدی

بگیری!)» (\*) او گفت: «اینک زمان جدایی من و تو فرارسیده اما به زودی راز آنچه را که نتوانستی در برابر آن صبر کنی، به تو خبر می دهم.» (\*)»

3- - ترجمه: «اما آن کشتی مال گروهی از مستمندان بود که با آن در دریا کار می کردند و من خواستم آن را معیوب کنم (چراکه) پشت سرشان پادشاهی (ستمگر) بود که هر کشتی (سالمی) را به زور می گرفت!» (\*) و اما آن نوجوان، پدر و مادرش باایمان بودند و بیم داشتیم که آنان را به طغیان و کفر واداردا! (\*) ازاین رو، خواستیم که پروردگارشان به جای او، فرزندی پاک تر و بامحبت تر به آن دو بدهد! (\*) و اما آن دیوار، از آن دو نوجوان یتیم در آن شهر بود و زیر آن، گنجی متعلق به آن دو وجود داشت و پدرشان مرد صالحی بود و پروردگار تو می خواست آن ها به حد بلوغ برسند و گنجشان را استخراج کنند این رحمتی از پروردگارت بود و من آن (کارها) را خودسرانه انجام ندادم این بود راز کارهایی که نتوانستی در برابر آن ها شکیبایی به خرج دهی!» (\*)»

ص: 222

پیام های آیات 62-70

- 1- برای دریافت علم، باید در مقابل استاد، ادب و تواضع داشت. (هَلْ أَتَّبِعُكَ)
- 2- تواضع نسبت به عالمان و اساتید، از اخلاق انبیاست. (هَلْ أَتَّبِعُكَ)
- 3- کسی که عاشق علم و آموختن است، تلاش و حرکت می کند. (هَلْ أَتَّبِعُكَ)
- 4- مسافرت با عالم و تحمّل سختی ها درراه کسب علم و دانش و رسیدن به رشد و کمال ارزش دارد. (هَلْ أَتَّبِعُكَ)



- 5- طالب علم باید هدف داشته باشد و شخصیت زده نباشد. (عَلَى أَنْ تُعَلِّمَنَّ)
- 6- کارهای الهی گرچه گاهی با معجزه پیش می رود، ولی قانون اصلی، پیمودن مسیر طبیعی است. موسی باید شاگردی کند تا حکمت بیاموزد. (أَنْ تُعَلِّمَنَّ)
- 7- پیامبران اولوالعزم نیز از فراگیری دانش دریغ نداشتند. (عَلَى أَنْ تُعَلِّمَنَّ)
- 8- حضرت خضر، دارای علم لدنی از سوی خدا بود. (عُلِّمْتَ)
- 9- پیمودن راه تکامل و رسیدن به معارف ویژه ی الهی، به معلّم و راهنما نیاز دارد. (تُعَلِّمَنَّ مِمَّا عُلِّمْتَ)
- 10- علم انبیا، محدود و قابل افزایش است. (تُعَلِّمَنَّ مِمَّا)... (اعلم افراد زمان نیز محدودیت علمی دارند.)
- 11- مراتب انبیا در بهره مندی از علم و کمال متفاوت است. (تُعَلِّمَنَّ مِمَّا) ...
- 12- برخورداری از تمام مراتب علم و کمال، شرط نبوت نیست. (تُعَلِّمَنَّ)
- 13- آگاهی به معارف و علوم الهی، تضمین کننده رشد و کمال انسان است. (تُعَلِّمَنَّ مِمَّا عُلِّمْتَ رُشْدًا)
- 14- علم به تنهایی هدف نیست، بلکه باید مایه ی رشد باشد و انسان را به عمل صالح بکشاند و فروتنی آورد، نه غرور و مجادله. پیامبر در تعقیب نمازشان می خواندند: (أَعُوذُ بِكَ مِنْ عِلْمٍ لَا يَنْفَعُ). (1)
- 15- مربّی و معلّم باید از ظرفیت شاگردان آگاه باشد. (إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ)





16- در واگذاری مسئولیت های فرهنگی، باید لیاقت ها شناخته و ضعف ها گوشزد شود.  
(إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ)

17- ظرفیت افراد برای آگاهی ها متفاوت است، حتی موسی تحمل کارهای خضر را ندارد.  
(لَنْ تَسْتَطِيعَ)

18- رشد علمی بدون صبر، میسر نیست. (رُشْدًا... وَ كَيْفَ تَصْبِرُ)

19- بسیاری از مجادلات و کدورت ها، در اثر بی اطلاعی افراد از افکار و اهداف یکدیگر است. (وَ كَيْفَ تَصْبِرُ)

20- آگاهی و احاطه ی علمی، ظرفیت و صبر انسان را بالا می برد. (كَيْفَ تَصْبِرُ عَلَى مَا لَمْ تُحِطْ بِهِ خُبْرًا)

21- با صبر و لطف الهی می توان به رشد و کمال رسید. (إِنْ شَاءَ اللَّهُ صَابِرًا)

22- برای هر کاری که در آینده می خواهیم انجام دهیم، مشیت الهی را فراموش نکرده و (إِنْ شَاءَ اللَّهُ) بگوییم. (سَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ صَابِرًا)

23- خضر معصوم بود، چون موسی تعهد کرد که از دستورهای او نافرمانی نکند. (لَا أَعْصِي لَكَ أَمْرًا)

24- اطاعت از معلّم و صبر در راه تحصیل، ادب و شرط تعلّم است. (سَتَجِدُنِي ... صَابِرًا)

25- تعهد گرفتن در مسائل علمی و تربیتی جایز است. (فَإِنْ أَتَبَعْتَنِي فَلَا تَسْأَلْنِي)

1- - بحار، ج 86، ص 18

ص: 223

26- سؤال کردن، زمان دارد و شتاب زدگی در سؤال، ممنوع است. (فَلَا تَسْئَلْنِي ... حَتَّى أُحَدِّثَ لَكَ)

27- تمام کارهای انبیا، با دلیل، منطق و حکیمانه است. (أُحَدِّثُ لَكَ مِنْهُ ذِكْرًا)

28- استاد و مربی باید از ذهن شاگردان، ابهام زدایی کند. (حَتَّى أُحَدِّثَ لَكَ مِنْهُ ذِكْرًا)

پیام های آیات 71 - 78

1- در آموزش، زمان را از دست ندهید. (فَأَنْطَلِقَا) (حرف «ف» نشانه فوریت است)

2- همراهی افراد، گاهی تا پایان راه نیست. هم سفر اول موسی، در ادامه راه با آنان نبود و موسی و خضر، دونفری به راه افتادند. (فَأَنْطَلِقَا) و نفرمود: (فَأَنْطَلِقُوا)

3- فراگیری علم، محدود به زمان و مکان وسیله ی خاصی نیست. (رَكِبَا فِي السَّفِينَةِ) (در دریا و سوار بر کشتی و در سفر هم می توان آموخت).

4- اگر علم و حکمت کسی را پذیرفتیم باید در برابر کارهایش، حتی اگر به نظر ما عجیب آید، سکوت کنیم. (السَّفِينَةَ خَرَقَهَا)

5- گاهی لازمه ی آموزش، خراب کردن است. (خَرَقَهَا)



6- هنگام خطر، هرکسی خود و منافع خود را می بیند، ولی انبیا به فکر دیگران اند. (لُتْغَرِقَ أَهْلَهَا) و نفرمود: (لتغرقتنا)

7- سوراخ کردن کشتی، به ظاهر هم تصرف بی اجازه در مال دیگری بود، هم زیان و خسارت رساندن بی دلیل به مال و جان خود و دیگران، لذا حضرت موسی علیه السلام اعتراض کرد. (شَيْئاً إِمْرًا)

8- معلّم و استاد می تواند شاگرد خود را مؤاخذه کند. (لَا تُؤَاخِذُنِي)

9- در تعلیم و تربیت نباید کار را بر شاگردان سخت گرفت. (لَا تُرْهَقُنِي مِنْ أَمْرِي عُسْرًا)

10- معلّم و استاد، پس از پذیرش اشتباه و عذرخواهی شاگرد، تعلیم و ارشاد را ادامه دهد. (فَأَنْطَلَقَا)

11- معلّم باید شاگرد را به تدریج با معارف آشنا کند. (فَأَنْطَلَقَا) (موسی گام به گام با اسرار آشنا می شود).

12- مراعات محکّمات، مهم تر از تعهدات اخلاقی است. (أَقْتَلْتَ نَفْسًا زَكِيَّةً) موسی به خاطر اینکه قتل را از منکرات می دانست، نهی از منکر را برخورد لازم دید و نهی کرد و از تعهد اخلاقی که داده بود، دست برداشت.

13- قانون قصاص، در دین موسی نیز بوده است. (أَقْتَلْتَ نَفْسًا زَكِيَّةً بَغَيْرِ نَفْسٍ)

14- اعتراض موسی این بود که چرا نوجوانی را که قاتل نبوده کشتی؟ گاهی آنچه نزد کسی «معروف» است، نزد دیگری «منکر» جلوه می کند. (جِئْتَ شَيْئاً نُكْرًا) پیامبر فرمودند: اگر موسی صبر می کرد، عجایب بیشتری از خضر می دید.



15- اولیای خدا در تحمل علم و ظرفیت، در یک درجه نیستند. (لَنْ تَسْتَطِيعَ)

16- سه بار آزمایش و مهلت دادن، برای شناخت خصلت ها کافی است. (إِنْ سَأَلْتَكَ عَنْ شَيْءٍ بَعْدَهَا)

17- اگر با کسی تضاد فکری داریم و یکدیگر را درک نمی کنیم، بی آنکه مقاومت کنیم از هم جدا شویم.

(فَلَا تُصَاحِبْنِي)

18- اعتراض های موسی به خاطر ابهام هایی بود که در کار خضر می دید و جنبه ی سؤال داشت. (إِنْ سَأَلْتَكَ)

19- درباره ی عملکرد خود، رأی منصفانه بدهیم. (فَلَا تُصَاحِبْنِي) موسی مسئولیت بی صبری خود را بر عهده گرفت.

ص:224

20- وقتی از کسی جدا می شویم، ادب را مراعات کنیم. (فَلَا تُصَاحِبْنِي قَدْ بَلَغْتَ مِنْ لَدُنِّي عُذْرًا)

21- هر جدایی، نشانه ی کینه و عقده و غرور و تکبر نیست. (قَدْ بَلَغْتَ مِنْ لَدُنِّي عُذْرًا)

22- هر دوره ی آموزشی، نیاز به حرکت دارد و تنوع در مکان برای آموزش های جدید، یک ارزش است. (فَأَنْطَلَقَا)



23- ملتی که سقوط اخلاقی کند، از دادن نان به پیامبر اولوالعزم هم خودداری می کند.

(فَأَبَوْا أَنْ يُضَيِّفُوهُمَا) (البته این در صورتی است که آنان را می شناختند).

24- آنان که از مهمانانی غریب پذیرایی نکنند، قابل نکوهش اند. (فَأَبَوْا) ...

25- بی اعتنایی و بی مهری مردم، در کار ما تأثیر منفی نگذارد. (فَأَبَوْا أَنْ يُضَيِّفُوهُمَا)

26- انبیا گاهی در شدت نیاز به سر می بردند. (اسْتَطَعَمَا)

27- گرچه نیازمندان به حداقل قناعت کنند، ولی کرامت انسانی می گوید که در حدّ

ضیافت پذیرایی کنید. (اسْتَطَعَمَا ... يُضَيِّفُوهُمَا)

28- لازم نیست مهمان همیشه آشنا باشد، از مهمان غریب و ابن السبیل هم باید پذیرایی

کرد.

(فَأَبَوْا أَنْ يُضَيِّفُوهُمَا)

1- باید نواقص را اصلاح و تعمیر کرد، نه آنکه هر چیز عیب دار را بی ارزش پنداشت و از

آن دست کشید.

(فَوَجَدَا فِيهَا جِدَاراً ... فَأَقَامَهُ)

2- اولیای الهی اهل کینه و انتقام نیستند. گرچه آنان را مهمان نکردند، ولی خضر به آنان

خدمت کرد.

(فَأَبَوْا أَنْ يُضَيِّفُوهُمَا فَأَقَامَهُ)



3- پیامبران بر مال و جان مردم ولایت دارند که هرگونه تصرف کنند و نیاز به کسب اجازه از مالک ندارند. (فَأَقَامَهُ)

4- همه جا منطق «اول معاش سپس کار» و «اول تأمین سپس تمکین»، درست نیست. پیامبر گرسنه، مجانی کارگری می کند. (فَأَبَوْا ... فَأَقَامَهُ) وقتی نیاز را دیدیم، دست به کار شویم و منتظر دعوت و بودجه و همکار و آیین نامه نباشیم. (جِدَارًا، فَأَقَامَهُ)

5- کار کردن برای خدا بدون گرفتن مزد، عیب نیست. (فَأَقَامَهُ)

6- وقتی کاری را مفید و لازم تشخیص دادیم، به انتقاد این و آن کاری نداشته باشیم. (لَا تَخَذَتْ عَلَيْهِ أَجْرًا)

7- کار کردن و مزد گرفتن و اجیر شدن ننگ نیست. (لَا تَخَذَتْ عَلَيْهِ أَجْرًا)

8- اولیای خدا برای پول کار نمی کنند. (لَوْ شِئْتَ لَا تَخَذْتَ عَلَيْهِ أَجْرًا)

9- هر کس قدر وصال را نداند، گرفتار فراق خواهد شد. (هَذَا فِرَاقٌ)

10- به کوچک ترین انتقادی یاران خود را از دست ندهیم. خضر بعد از چند مرحله فرمود: (هَذَا فِرَاقٌ)

11- هر چه سریع تر ابهام ذهنی دیگران را برطرف کنید. (سَأْنَبُوكَ)

12- با تعلیم حکمت، ظرفیت افراد را افزایش دهیم. (سَأْنَبُوكَ بِتَأْوِيلِ مَا لَمْ تَسْتَطِعْ)

13- حوادث ظاهری، گاهی جنبه ی باطنی هم دارد. (بِتَأْوِيلِ مَا لَمْ تَسْتَطِعْ عَلَيْهِ صَبْرًا)

## پیام های آیات 79-82

1- مراعات نظم در شیوه ی آموزش مهم است. سؤال اول از شکستن کشتی بود، ابتدا پاسخ همین سؤال مطرح می شود. (أَمَّا السَّفِينَةُ)

2- اسرار ناگفته و راز کارها، روزی آشکار می شود. (أَمَّا السَّفِينَةُ)

3- شخص حکیم، هرگز کار لغو نمی کند و اعمالش بر اساس حکمت و مصلحت است.

«گر خضر، در بحر کشتی را شکست صد درستی، در شکست خضر هست (مولوی)» (أَمَّا السَّفِينَةُ)

4- افراد متعهد، باید حافظ حقوق و اموال محرومان باشند. (فَكَانَتْ لِمَسَاكِينٍ)

5- اولیای خدا دلسوز مساکین و محرومان اند. (لِمَسَاكِينٍ)

6- چه بسا کسانی با داشتن سرمایه و کار، بازهم در آمدشان برای مخارجشان کافی نباشد و از نظر قرآن، مسکین محسوب شوند. (لِمَسَاكِينٍ يَعْمَلُونَ)

7- مشارکت در سرمایه و کار، عقد قانونی و در ادیان قبل نیز بوده است. (لِمَسَاكِينٍ يَعْمَلُونَ)

8- باید حاکمان غاصب را از دست یابی به اموال مردم محروم کرد. (أَعْيَبَهَا ... مَلِكٌ يَأْخُذُ)

9- دفع افسد به فاسد جایز و رعایت اهم و مهم لازم است. (أَعْيَبَهَا ... مَلِكٌ يَأْخُذُ)



10- طاغوت ها به کم راضی نیستند. به فقرا و سرمایه های اندک هم رحم نمی کنند. (يَأْخُذُ كُلَّ سَفِينَةٍ)

11- هرچند کار خضر به فرمان خدا بود، (مَا فَعَلْتُهُ عَنْ أَمْرِي) اما برای رعایت ادب، عیب دار ساختن کشتی را به خود نسبت داد. (أَعْيَبَهَا)

12- کار پیامبران معمولاً بر اساس قوانین ظاهری است، اما وظیفه ی خضر، بر اساس واقعیات بود.

(فَأَرَدْتُ أَنْ أَعِيبَهَا ... مَلِكٌ يَأْخُذُ)

13- اولیای خدا کار لغو بی جهت نمی کنند، گرچه در ظاهر خلاف به نظر آید. (أَمَّا الْغُلَامُ)

14- مرگ فرزند، بهتر از آن است که بدعاقبت و موجب فساد و طغیان شود. (يُرْهَقَهُمَا طُغْيَانًا وَ كُفْرًا)

15- خداوند به پدر و مادر باایمان، عنایت خاص دارد. (أَبَوَاهُ الْمُؤْمِنِينَ فَخَشِينَا)

16- گاهی جسم باید فدای فکر بشود. فرزند کشته می شود تا ایمان پدر و مادر محفوظ بماند.

(فَخَشِينَا أَنْ يُرْهَقَهُمَا)

17- باید فتنه ها را پیش بینی کرد و از ریشه خشکاند. (فَخَشِينَا أَنْ يُرْهَقَهُمَا)

18- طغیان و سرکشی زمینه ی کفر است. ((طغیان) قبل از (کفر) آمده است).





19- اراده ی مردان خدا، اراده ی خداست. (فَأَرَدْنَا أَنْ يُبَدِّلَهُمَا)

20- اولیای خدا هم مسئولیت دارند و هم در اندیشه ی آینده ی مردم می باشند. (فَأَرَدْنَا أَنْ يُبَدِّلَهُمَا)

21- گاهی دلیل گرفتار شدن مؤمنین به بعضی ناگواری ها، حفظ ایمان و عقیده خود آنان است.

(يُبَدِّلُهُمَا رَبُّهُمَا خَيْرًا مِنْهُ)

22- اگر خداوند چیزی را از مؤمن گرفت، بهتر از آن را به او می دهد. (يُبَدِّلُهُمَا رَبُّهُمَا خَيْرًا مِنْهُ)

23- از بین رفتن فرزند ناصالح و جایگزینی آن با فرزند صالح، جلوه ای از ربوبیت خداوند است.

(يُبَدِّلُهُمَا رَبُّهُمَا خَيْرًا مِنْهُ)

ص: 226

24- تنها پاکی و صلاح فرزندان کافی نیست، باید نسبت به پدر و مادر مهربان باشند. (زَكَاهٌ وَأَقْرَبَ رُحْمًا)

25- آنچه ارزش است، سلامت، پاکی و محبت به والدین است، نه دختر یا پسر بودن فرزند. (زَكَاهٌ وَأَقْرَبَ رُحْمًا)

26- کودک نابالغ نیز می تواند مالک باشد، اما شرط تصرف در اموال، توانمندی و رشد است.

(كَتَزُّ لَهُمَا، أَنْ يَبْلُغَا أَشُدَّهُمَا)

27- ذخیره سازی ثروت برای فرزندان، جایز است. (كَتَزُّ لَهُمَا وَ كَانَ أَبُوهُمَا صَالِحًا) ولی زراندوزی اگر بدون انفاق باشد ممنوع است.

28- حفظ اموال یتیمان، واجب است. (لِغُلَامَيْنِ يَتِيمَيْنِ)

29- کارهای خوب پدر، در زندگی فرزندان اثر دارد. (أَبُوهُمَا صَالِحًا)

30- خضر، پیامبر بوده است. (مَا فَعَلْتُهُ عَنْ أَمْرِي)

31- گاهی حوادث دارای تحلیل و تفسیر عمیق و در مسیر رشد انسان است. هدف از این دوره ها، رشد موسی بود. (فَأَرَادَ رَبُّكَ، رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ)

32- در برابر خدا باید مؤدبانه سخن گفت. حضرت خضر علیه السلام آنجا که سخن از عیب و نقص است، به خود نسبت می دهد، (فَأَرَدْتُ أَنْ أَعِيبَهَا) و آنجا که محدوده ی کار الهی است، به خدا نسبت می دهد. (فَأَرَادَ رَبُّكَ أَنْ يَبْلُغَا أَشُدَّهُمَا)

33- اراده ی اولیای خدا، اراده خداست. (فَأَرَدْتُ، فَأَرَدْنَا، فَأَرَادَ رَبُّكَ)

ص: 227

**گفتار چهارم: وقایع پس از هجرت حضرت موسی صلی الله علیه و آله از مدین به مصر (77-83 سالگی)**



اشاره

ص: 228

ص: 229

**فصل اول: داستان هجرت موسی از مدین به مصر با خانواده و گوسفندانش و رسیدن به مقام نبوت در وادی مقدس طوی در 11 قسمت**

**«جدول خلاصه قسمت های این داستان»**

اشعار شاعران

بر اساس

عنوان قسمت ها به ترتیب زمان

شماره

–

تورات

اوضاع مصر در نبود موسی

(1

–

تورات



خدا حافظی

با شعیب

(2

صفی

علیشاه

قرآن و روایات و تورات

هجرت موسی و خانواده اش برای رفتن به مصر

(3

صفی

علیشاه

خاقانی

صائب

حافظ

شهریار

حبیب



خراسانی

ظهر

فاریابی

شمس

تبریزی

خواجه

کرمانی

صباحی

بیدگلی

امیر

معزی

اقبال

لاهوری

صفای

اصفہانی



قرآن و روایات

گم کردن راه و رفتن به بیراهه و رسیدن موسی به وادی مقدّس طوی با

دیدن نور

(4)

صفی

علیشاه

مولانا

امام

خمینی

منصور

حلّاج

جامی

صفای

اصفهانى

محمود



شبستری

شمس

تبریزی

قاآنی

عطار

نظیری

نیشابوری

ص: 230

ناصر خسرو

هادی

سبزواری

صائب

منصور

حلّاج

حبیب



خراسانی

خاقانی

وحشی

بافقی

صباحی

بیدگلی

سنایی

قرآن و روایات

و تورات

شنیدن ندای الهی از درون آتش در وادی مقدّس طوی و قدم گذاشتن در

آنجا نبوّت موسی و سخنان خدا با او

(5)

صفی

علیشاه

مولانا





جامی

صائب

شمس

تبریزی

مسعود

سعد

خاقانی

شروانی

فرخی

ناصر خسرو

سنایی

امیر

معزی

حبیب

خراسانی



ذخایری

رازی

خاقانی

بهار

عطار

محتشم

شمس

مغربی

هاتف

اصفہانی

حافظ

محیط

قمی

منصور

حلاج



صباحی

بیدگلی

انوری

ص:231

نظامی

سعدی

صفای

اصفہانی

عراقی

نعمت الله

ولی

خواجه

کرمانی

قرآن و روایات و تورات

نشان



دادن دو معجزه (عصا و ید بیضاء) به موسی در وادی مقدّس

(6)

صفی

علیشاه

شمس

تبریزی

جامی

قرآن و روایات

بیان

علّت این دو معجزه

(رفتن

به سراغ فرعون)

(7)

صفی

علیشاه



قرآن و روایات و تورات

موسی

مشکلات خود

را

به پیشگاه پروردگار عرض می کنند...

(8)

صفی

علیشاه

قرآن و روایات

پاسخ خداوند به درخواست های منطقی موسی

(9)

صفی

علیشاه

مولانا

قرآن و روایات



جمالاتی

که موسی و هارون به امر خدا

باید

به فرعون بگویند

(10

-

قصص : 5-29

طه : 9-44

شعراء : 10-16

نازعات : 15-19

نمل : 7-12

مریم : 5-51

بررسی

پیام های قرآنی

6



دسته آیات

(11)

ص: 232

### قسمت اول: اوضاع مصر در نبود موسی

در تورات آمده است:

– سال ها گذشت و پادشاه مصر مرد، اما بنی اسرائیل همچنان در بردگی به سر می بردند و از ظلمی که به آنان می شد می نالیدند و از خدا کمک می خواستند.

– خداوند ناله ی آنان را شنید و عهد خود را با اجدادشان یعنی ابراهیم و اسحاق و یعقوب به یاد آورد، پس خدا از روی لطف بر ایشان نظر کرد و تصمیم گرفت آن ها را از اسارت و بردگی نجات دهد. (1)

### قسمت دوم: خداحافظی با شعیب

در تورات آمده است:

– موسی نزد پدرزن خود رفت و به او گفت: «می خواهم به مصر بروم و بینم بستگانم زنده اند یا نه»

– یترون گفت: «برو به سلامت» پیش از آنکه موسی سرزمین مدیان را ترک کند، خداوند به او گفت: «به مصر برو، چون کسانی که می خواستند تو را بکشند دیگر زنده نیستند.»

- پس موسی، عصای خدا را در دست گرفت وزن و فرزندان خود را برداشت و آنان را بر الاغ سوار کرده به مصر بازگشت. (2)

### قسمت سوم: هجرت موسی و همسر و فرزندش از مدین به سوی مصر

بدیهی است موسی به این قانع نیست که تا پایان عمر شبانی کند- هر چند محضر شعیب برای او بسیار مغتنم بود- او باید به یاری قوم خود بشتابد که در زنجیر اسارت گرفتارند و در جهل و نادانی و بی خبری غوطه ورنند. او باید به بی عدالتی ها در مصر پایان بخشد، بت ها را بشکند، طاغوتیان را ذلیل و مظلومان را به یاری خدا عزیز کند و یک احساس درونی موسی را به این سفر تشویق می کرد...

به همین دلیل موسی در آخرین سال سکونتش در مدین به شعیب چنین گفت: من ناگزیر باید به وطنم بازگردم و از مادر و خویشانم دیدار کنم، در این مدت که در خدمت تو بودم، در نزد تو چه دارم؟ شعیب برای قدردانی از زحمات موسی گفت: «امسال هر گوسفندی که زائید و نوزاد او ابلق (دورنگ سیاه و سفید) بود مال تو باشد.» (3)

موسی با اجازه ی شعیب هنگام جفت گیری گوسفندان، چوبی را در زمین نصب کرد و پارچه ی دورنگی روی آن افکند، همین پارچه ی دورنگ در روبروی چشم گوسفندان در هنگام انعقاد نطفه، در نوزاد آن ها اثر کرد و آن سال همه ی گوسفندان ابلق شدند ...

1- سفر خروج، اصحاح 2، آیات 23-25

2- سفر خروج، اصحاح 4، آیات 18-21

3- زر کلی، اعلام القرآن، ص 409



پایان سال موسی، خانواده و اثاث و گوسفندان خود را آماده ساخت تا به سوی مصر حرکت کنند؛ سرانجام اثاث و متاع و گوسفندان خود را جمع آوری کرد و بار سفر را بست و عصایش را به دست گرفت و با آن گوسفندان خود را به سوی مصر حرکت داد.

در قرآن آمده است:

1- «هنگامی که موسی مدّت خود را به پایان رسانید و همراه خانواده اش (از مدین به سوی مصر) حرکت کرد» (1)

پس چو موسی هشت مدت را تمام

یافت رخصت از شعیب نیک نام

تا رود در مصر نزد مادرش

هم برادر و اقربا با خواهرش

یا که می شد سوی بیت المقدس آن

از ابی عبدالله است این در بیان (2)

۷ در تورات آمده است:

- موسی و خانواده اش به سوی مصر رهسپار شدند، در بین راه، وقتی استراحت می کردند خداوند بر او ظاهر شد و او را به مرگ تهدید کرد.

- پس صفوره یک سنگ تیز گرفت و پسرش را ختنه کرد و پوست اضافی را جلو پای موسی انداخت و گفت: به سبب ختنه نکردن پسرت نزدیک بود خودت را به کشتن دهی.

- بنابراین خداوند از کشتن موسی چشم پوشید. (3)

نکته ها

♣ از تعبیر به «اهل» که در آیات متعددی از قرآن آمده استفاده می شود که موسی غیر از همسرش در آنجا فرزند یا فرزندی همراه داشت.

روایات اسلامی نیز این معنی را تأیید می کند و در تورات در سفر خروج به آن تصریح شده است، به علاوه همسرش در آن موقع باردار بود.

### قسمت چهارم: گم کردن راه و رفتن به بیراهه و رسیدن موسی به وادی مقدس طوی

راه اصلی مدین به مصر با پای پیاده حدود هشت شبانه روز به طول می انجامید ولی موسی برای گرفتار نشدن در چنگال متجاوزان شام از بیراهه رفته بود و راه را گم کرده بود و اتفاقاً به وادی مقدس طوی رسید ...

ناگهان در جانب راستِ غربی کوه طور که آبرهای تیره سراسر آسمان را فراگرفته بود و همه جا را تاریک کرده بود و رعدوبرق شدیدی از هر سو شنیده می شد با حالت سرگردانی و حیرانی و ناراحتی از اینکه همسرش باردار بود و درد زایمان به سراغش آمده بود، آتشی در اطراف کوه مشاهده کرد ولی این آتش نبود بلکه نور الهی بود...

2- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص 551

3- سفر خروج، اصحاح 4، آیات 24 - 25

ص: 234

موسی به گمان اینکه آتش است، برای پیدا کردن راه و یا برگرفتن شعله ای، به سوی آتش حرکت کرد.

در قرآن آمده است:

1- «و آیا خبر موسی به تو رسیده است؟» (\* ) هنگامی که (از دور) آتشی مشاهده کرد و به خانواده خود گفت: «(اندکی) درنگ کنید که من آتشی دیدم! شاید شعله ای از آن برای شما بیاورم یا به وسیله این آتش راه را پیدا کنم!» (\* ) (1)

آمد آیا بر تو از موسی خبر

آتشی چو از دور دید او در نظر

گفت با اهلش کنید اینجا درنگ

کاتشی دیدم ز دور اسپید رنگ

برف می بارید و شب بس بود تار

سنگ و آهن هر چه زود ناورد نار

رفته بود از برقشان از دست راه



در بیابان نی جداری نی پناه

شد صفورا وضع حملش بس قریب

درد از او بر بود آرام و شکیب

در فکند او سنگ و آهن را ز خشم

دید از دور آتشی را پس به چشم

گفت دیدم آتشی را شعله ساز

اندر این موقع شما مانید باز

تا روم من شاید اندر چاره ای

آرم از آتش همانا پاره ای

رهنمایی یا از آن آرم به دست

مر توان از خوف این شب باز رست (2)

2- و «به خانواده اش گفت: همین جا درنگ کنید، من آتشی دیدم، می روم شاید خبری

برای شما بیاورم، یا شعله ای از آتش تا با آن گرم شوید». (3)

برد اهل و مال خویش آن نیک مرد

همره خود پس شبی تاریک و سرد



راه کم شد وضع حمل زن رسید  
و آن رمه از برف و سرما می رمید  
می نجست از سنگ و آهن هیچ نار  
ماند حیران سخت بر وی گشت کار  
آتشی از جانب طور او بدید  
گفت اهلش را درنگ اینجا کنید  
آتشی دیدم از آن شاید خبر  
بر شما آرم ز ره یابم اثر  
ز آن کسان که نزد آتش واقف اند  
ره پرسم گر که بر ره عارف اند  
بر شما یا ز آتش آرم پاره ای  
گرم تا گردید اندر چاره ای (4)

5- «(به خاطر بیاور) هنگامی را که موسی به خانواده خود گفت: «من آتشی از دور دیدم  
(همین جا توقف کنید) به زودی خبری از آن برای شما می آورم، یا شعله آتشی تا گرم  
شوید.» (5)

---



1- طه: 9-10 (وَهَلْ أَتَتْكَ حَدِيثُ مُوسَىٰ ﴿٩﴾) إِذْ رَأَىٰ نَارًا فَقَالَ لِأَهْلِهِ امْكُثُوا إِنِّي آنَسْتُ نَارًا لَعَلِّي آتِيكُم مِّنْهَا بِقَبَسٍ أَوْ أَجْدُ عَلَى النَّارِ هُدًى) (وَهَلْ أَتَتْكَ حَدِيثُ مُوسَىٰ ﴿٩﴾) إِذْ رَأَىٰ نَارًا فَقَالَ لِأَهْلِهِ امْكُثُوا إِنِّي آنَسْتُ نَارًا لَعَلِّي آتِيكُم مِّنْهَا بِقَبَسٍ أَوْ أَجْدُ عَلَى النَّارِ هُدًى)

2- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص 454

3- قصص: 29 (فَلَمَّا قَضَىٰ مُوسَى الْأَجَلَ وَسَارَ بِأَهْلِهِ آنَسَ مِنْ جَانِبِ الطُّورِ نَارًا قَالَ لِأَهْلِهِ امْكُثُوا إِنِّي آنَسْتُ نَارًا لَعَلِّي آتِيكُم مِّنْهَا بِخَبَرٍ أَوْ جَذْوَةٍ مِنَ النَّارِ لَعَلَّكُمْ تَصْطَلُونَ) 3- مریم: 52 (وَنَادَيْنَاهُ مِنْ جَانِبِ الطُّورِ الْأَيْمَنِ وَقَرَّبْنَاهُ نَجِيًّا) 4- قصص: 46 (وَمَا كُنْتَ بِجَانِبِ الطُّورِ إِذْ نَادَيْنَا...) (فَلَمَّا قَضَىٰ مُوسَى الْأَجَلَ وَسَارَ بِأَهْلِهِ آنَسَ مِنْ جَانِبِ الطُّورِ نَارًا قَالَ لِأَهْلِهِ امْكُثُوا إِنِّي آنَسْتُ نَارًا لَعَلِّي آتِيكُم مِّنْهَا بِخَبَرٍ أَوْ جَذْوَةٍ مِنَ النَّارِ لَعَلَّكُمْ تَصْطَلُونَ) 3- مریم: 52 (وَنَادَيْنَاهُ مِنْ جَانِبِ الطُّورِ الْأَيْمَنِ وَقَرَّبْنَاهُ نَجِيًّا) 4- قصص: 46 (وَمَا كُنْتَ بِجَانِبِ الطُّورِ إِذْ نَادَيْنَا...)

4- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص 551

5- نمل: 7 (إِذْ قَالَ مُوسَى لِأَهْلِهِ إِنِّي آنَسْتُ نَارًا سَآتِيكُم مِّنْهَا بِخَبَرٍ أَوْ آتِيكُم بِشِهَابٍ قَبَسٍ لَعَلَّكُمْ تَصْطَلُونَ)

ص: 235

گفت چون موسی به اهل خود که من

آتشی از دور دیدم بی سخن

زود باشد کاورم از آن خبر

بر شما یا شعله ز آتش مگر

گرم تا گردید شاید زان شما

وا رهید از رنج سرما ز اقتضا

یعنی آرم یا که راهی من به دست

یا که آرم آتشی زان جا که هست (1)

موسی وقتی به نزدیک آن نور رسید، دید آتش عظیمی از آسمان تا درخت عظیمی که در آنجا بود امتداد یافته است.

موسی با دیدن آن منظره ترسید و نگران شد زیرا آتش بدون دودی را دید که از درون درخت سبزی شعله ور بود و لحظه به لحظه شعله ورتر می شد... (در حقیقت آن آتش نبود، بلکه یکپارچه نور بود که نمایی مانند آتش داشت)

در بعضی از روایات آمده که موسی هنگامی که نزدیک آتش رسید دقت کرد دید از درون شاخه سبزی آتش می درخشد و لحظه به لحظه پرفروغ تر و زیباتر می شود با شاخه کوچکی که در دست داشت خم شد تا کمی از آن بگیرد، آتش به سوی او آمد وحشت کرد و عقب رفت! گاه او به سوی آتش می آمد و گاه آتش به سوی او. (2)

نکته ها

♣ (آنست)

از ماده «ایناس» به معنی مشاهده کردن و دیدن توأم با یک نوع آرامش و انس است...

♣ (جذوه)

به معنی قطعه ای از آتش است و بعضی گفته اند به قطعه بزرگی از هیزم گفته می شود...

♣ از جمله (آتیکم منها بخبر) (خبری بیاورم) استفاده می شود که او راه را گم کرده بود،

♣ (تصطلون)

از ماده «اصطلاء» به معنی گرم شدن با آتش است.

از جمله (لَعَلَّكُمْ تَصْطَلُونَ) به دست می آید که شبی بود سرد و ناراحت کننده...

♣ (قبس)

(بر وزن قفس) به معنی مختصری از آتش است که از مجموعه ای جدا می کنند و معمولاً مشاهده آتش در بیابان ها نشان می دهد که جمعیتی گرد آن جمع اند و یا اینکه شعله ای را بر بلندی روشن ساخته اند که کاروانیان در شب راه را گم نکنند.

♣ (امکنوا)

از ماده «مکت» به معنی توقف کوتاه است.

♣ (شهاب)

به معنی نوری است که همچون یک عمود از آتش می درخشد و هر نوری که امتدادی همچون عمود دارد شهاب نامیده می شود و در اصل به همان سنگ های سرگردان آسمانی گفته می شود که به هنگام برخورد به هوای فشرده اطراف زمین بر اثر سرعت سرسام آورش مشتعل می گردد و یک خط عمودی از آتش در هوا ترسیم می کند.

1- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص 535

2- فرهنگ قرآن، ج 12، ص 76، برگرفته از مقاله «سخن گفتن با موسی علیه السلام»

ص: 236





• اشعار دیگر شعرای برجسته ایرانی

موسی از بهر صفورا کند آتش خواهی

و آن شبانی اش هم از بهر صفورا بیند (1)

چو موسیم شجر دهد آتش چه حاجت است

کآتش زنه به وادی ایمن در آورم (2)

موسی چو فسرده ره نوشته

آتش خواه از در تو گشته (3)

مددی گر به چراغی نکند آتش طور

چاره ی تیره شب وادی ایمن چه کنم (4)

یعنی بیا که آتش موسی نمود گل

تا از درخت نغمه ی توحید بشنوی (5)

چشم بد دور جلوه ای دیدم

روشن از نور حق نه از نیران

هر طرف دیدم آتشی کان شب

دید در طور موسی عمران (6)



موسی تیره شب وادی ایمن داند

کز کجا جلوه ی قدس قبسی می آید (7)

آتش موسی عیان شد از درخت گل مگر

کز پی توحید بلبل نغمه ی دیگر گرفت (8)

کلیم وار ز شاخ درخت بلبل را

فروغ آتش گل کرد عاشق دیدار (9)

شب روح ها واصل شود مقصودها حاصل شود

چون روز روشن دل شود هر کوز شب آگاه شد

ای روز چون حشری مگر وی شب شب قدری مگر

یا چون درخت موسی ای کو مظهر الله شد (10)

موسی جان بدید درختی ز نور نار

آن شعله ی درخت و از آن نارم آرزوست (11)

موسی عمران نه به شب دید نور

سوی درختی که بگفتش بیا

رفت به شب بیش زده ساله راه



دید درختی همه غرق ضیا (12)

جمله گل است این ره گر ظاهرش چو خار است

نور از درخت موسی چون نار می نماید (13)

تیره شب را طره چون موسی صفورا تافته

روز را چون کف موسی عمران ساخته (14)

- 
- 1- دیوان خاقانی، ص 77
  - 2- دیوان خاقانی، ص 184
  - 3- دیوان خاقانی، ص 155
  - 4- دیوان حافظ، ص 179
  - 5- دیوان حافظ، ص 301
  - 6- دیوان حافظ، ص 121
  - 7- کلیات شهریار، ج 2، ص 10
  - 8- دیوان حبیب خراسانی، ص 241
  - 9- دیوان ظهیر فاریابی، ص 15
  - 10- کلیات شمس، ص 234
  - 11- کلیات شمس، ص 208
  - 12- کلیات شمس، ص 145
  - 13- کلیات شمس، ص 347
  - 14- دیوان خاجوی کرمانی



آن نخل که طور سخنی کش به بنان دست

نوری که بود رهبر موسی به شجر بر (1)

شد قصه ی من قصه ی موسی که همی جست

از روشنی اندر شب تاریک نشانی (2)

در کهستان چون کلیم آواره شد

نیم سوز آتش نظاره شد (3)

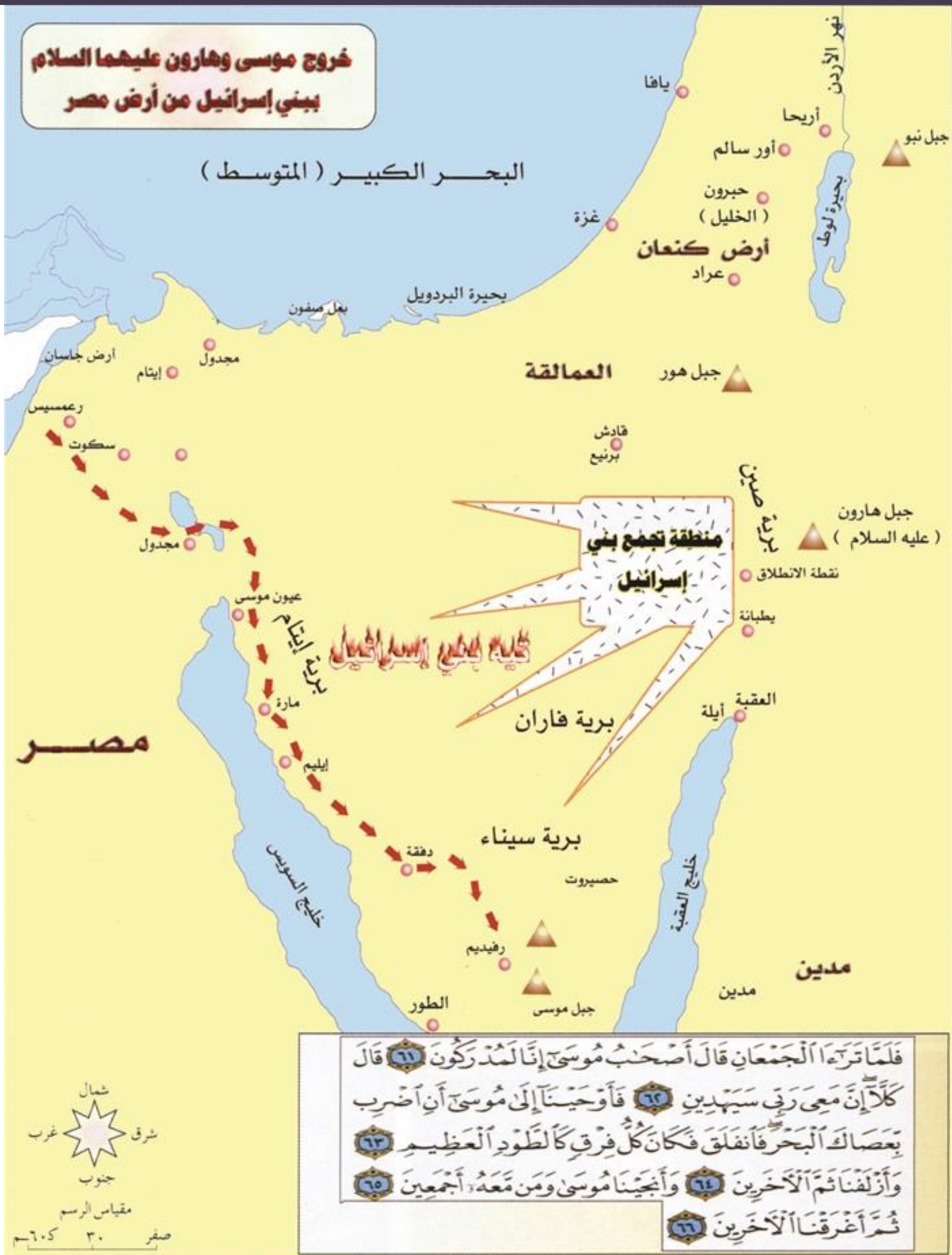
یا بیفروزد از آن شاخ شجر آتش طور

رخ و قد آتش افروخته و شاخ شجر (4)

عالم همگی پرتو آن طلعت زیباست

موسی نظری نیست که روشن قبسی نیست (5)

مکان وحی و بعثت موسی در نقشه ی زیر نشان داده شده:



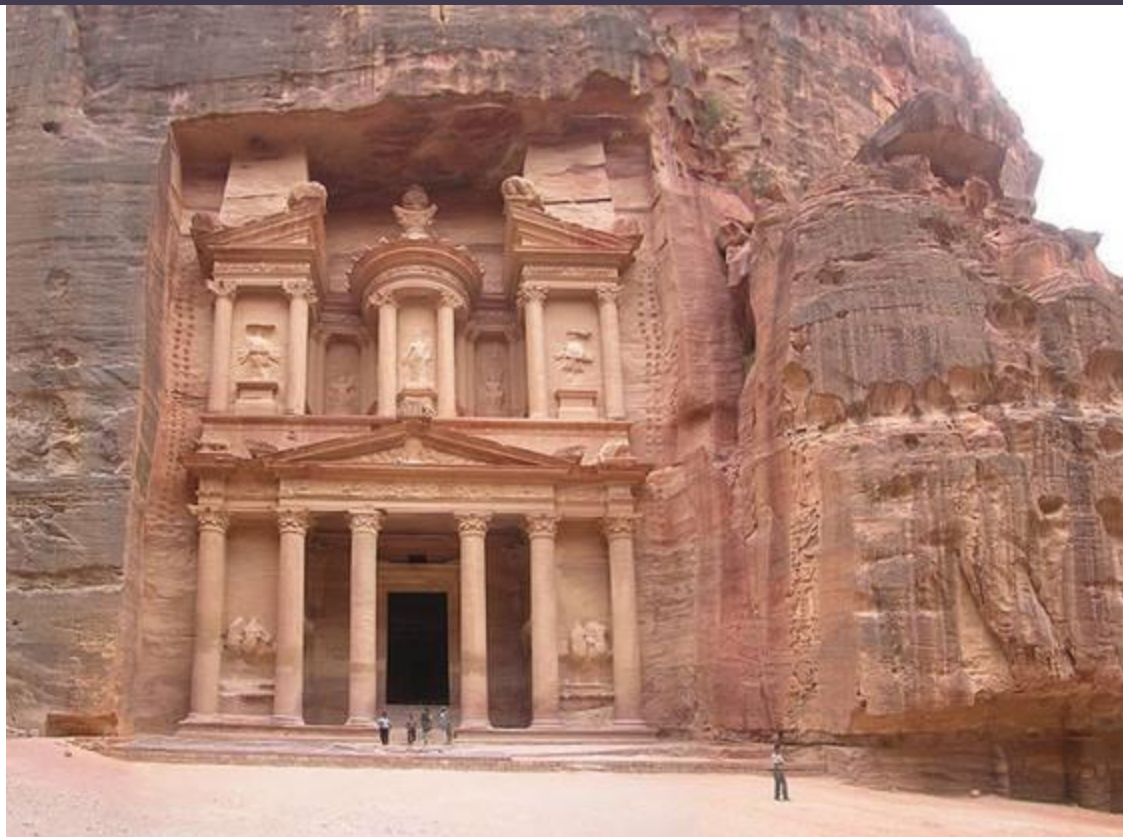


- 1- دیوان صباحی بیدگلی، ص 38
- 2- دیوان امیر معزی، ص 712
- 3- کلیات اقبال لاهوری، ص 297
- 4- دیوان صفای اصفهانی، ص 39
- 5- دیوان صفی علیشاه اصفهانی، ص 11

ص:238

تصاویر جبل موسی علیه السلام





ص: 240

### قسمت پنجم: شنیدن ندای الهی از درون آتش در وادی مقدّس طوی

ناگهان نزد آتش (در سرزمین مقدّس طوی) ندایی برخاست که می گفت: مبارک باد آن کس که در آتش است و کسی که در اطراف آن است و منزّه است خداوندی که پروردگار عالمیان است، ای موسی! من خداوند عزیز و حکیم و پروردگار توأم! کفش هایت را بیرون انداز که تو در سرزمین مقدّس «طوی» هستی! (\*) و من تو را (برای مقام رسالت) برگزیدم اکنون به آنچه بر تو وحی می شود، گوش فراده! (\*) من «الله» هستم معبودی جز من نیست! مرا پرست و نماز را برای یاد من به پادار! (\*) به طورقطع رستاخیز خواهد آمد! می خواهم آن را پنهان کنم تا هر کس در برابر سعی و کوشش خود، جزا داده شود! (\*) پس مبادا





کسی که به آن ایمان ندارد و از هوس های خویش پیروی می کند، تو را از آن بازدارد که  
هلاک خواهی شد!

در قرآن آمده است:

1- «و در این کتاب (آسمانی) از موسی یاد کن، که او مخلص بود و رسول و پیامبری  
والامقام! (\*) ما او را از طرف راست (کوه) طور فراخواندیم و نجواکنان او را (به خود)  
نزدیک ساختیم» (1)

کن به قرآن یاد از موسی که او

هم موحد بود و هم پاک و نکو

بد فرستاده و نبی کردیم ما

مر ورا از وادی ایمن ندا

یعنی از طور آنکه بود آن دست راست

در مقام سر که آن اقرب به ماست

ساختیم از قرب او دارا ز کو

هم ببخشیدیم از رحمت به او

همچو هارون کش برادر بود و یار

هم نبی از جانب پروردگار (2)



2- «آیا داستان موسی به تو رسیده است؟! (\* ) در آن هنگام که پروردگارش او را در

سرزمین مقدس «طوی» ندا داد (و گفت)» (3)

بر تو آیا نامد ای فخر بشر

مر حدیث موسی کامل هنر

چون که او را خواند مر پروردگار

خود به وادی مقدس در دو بار

یا که باشد نام آن وادی طوی

حق در آن فرمود بر موسی ندا (4)

1- مریم: 51-52 (وَ اذْکُرْ فِی الْکِتَابِ مُوسٰی اِنَّهٗ کَانَ مُخْلِصًا وَّ کَانَ رَسُوْلًا نَّبِیًّا) (\* ) وَ نَادٰی نَاهُ

مِنْ جَانِبِ الطُّورِ الْاَیْمَنِ وَّ قَرَّبْنَاهُ نَجِیًّا )

2- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص 450

3- نازعات: 15-16 (هَلْ اَتَّکَ حَدِیْثُ مُوسٰی) (\* ) اِذْ نَادٰهٗ رَبُّهٗ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوٰی )

4- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص 810

ص: 241

3- «هنگامی که نزد آتش آمد، ندایی برخاست که: مبارک باد آن کس که در آتش است

و کسی که در اطراف آن است [فرشتگان و موسی] و منزّه است خداوندی که پروردگار

جهانیان است! (\* ) ای موسی! من خداوند عزیز و حکیمم!» (1)



پس چو موسی آمد او نزدیک نار

شد ندا کرده مرا و از هر کنار

گشته برکت داده و فایز به خیر

آنکه در نارست و گردش بی ز غیر

پاک باشد آن خداوند جهان

تا به تشبیهش نیاری در گمان

پاک یعنی آنکه با چیزی شبیه

سازدش کس هیچ از وجهی وجیه

در تعجب شد کلیم از آن ندا

از کجا گفت آید آیا این صدا

گفت باز اِنّی انا الله الحکیم

من عزیزم من حکیمم ای کلیم (2)

4- «هنگامی که به سراغ آتش آمد، از کرانه راست درّه، در آن سرزمین پربرکت، از میان

یک درخت ندا داده شد که: ای موسی! منم خداوند، پروردگار جهانیان!» (3)

پس چو آمد شد ندا کرده خود او



از یمین وادی اندر جستجو

در مکانی بس مبارک بود شاط

شد ندا کرده در آن خرم بساط

از درختی کان به وادی رسته بود

بود عوسج یا که عناب از نمود

ز او ندا آمد به موسی این چنین

من حقم پروردگار عالمین

شرح آن بگذشت پیش از چندو چون

نیست بر تکرار مان حاجت کنون

ور کسی گوید که تکرار از چه باب

کرده حق این داستان را در کتاب

چند وجه آن راست از روی کلام

سر اصلی را خدا داند تمام

زان یک این باشد که دارد هر سخن

ربط بر قول دگر اندر علن



هم چنانکه گفته گردد در امور  
مال مظلومی ببرد آن کس به زور  
بازگویی بهر صاحب استماع  
داشت آن مظلوم با ظالم نزاع  
بر سر مالی که برد از وی چنان  
نیست زین تکرار چاره در بیان  
چون که گویند این نزاع از بهر چیست  
گویی آن جز بهر مال برده نیست  
باز درجایی دگر گویی که شاه  
داد مظلومان دهد بی اشتباه  
همچو آن مظلوم کو را روبه رو  
خواست وز ظالم گرفت اموال او  
باشد این تکرار ثالث در کلام  
بازگویی نیست ظالم را دوام

---



1- نمل: 8-9 (فَلَمَّا جَاءَهَا نُودِيَ أَنْ بُورِكَ مَنْ فِي النَّارِ وَمَنْ حَوْلَهَا وَسُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ) (\* يَا مُوسَى إِنَّهُ أَنَا اللَّهُ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ)

2- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص 551

3- قصص: 30 (فَلَمَّا أَتَاهَا نُودِيَ مِنْ شَاطِئِ الْوَادِ الْأَيْمَنِ فِي الْبُقْعَةِ الْمُبَارَكَةِ مِنَ الشَّجَرَةِ أَنْ يَا مُوسَى إِنِّي أَنَا اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ)

ص:242

همچو آن ظالم که آن مظلوم را

رنجه کرد افکند ظلم او را ز پا

مال او برد آبروی او بریخت

رشته کارش از آن از هم گسیخت

پس مکرر در مکرر شد کلام

جمله هم بر جا بد از فهمی مقام

نی که خارج از فصاحت باشد آن

این نیابد جز دقیقی نکته دان

وجه دیگر آنکه در انداز و پند

هست تکرار از خردمندان پسند



چون کلامی را مکرر گفت شاه

وقعش افزایش بدل بر اهل جاه

چند وجه دیگر است اندر کلام

مانم از تفسیر گر گویم تمام (1)

5- «هنگامی که نزد آتش آمد، ندا داده شد که: ای موسی! (\*) من پروردگار توأم! کفش هایت را بیرون از که تو در سرزمین مقدّس «طوی» هستی! (\*) و من تو را (برای مقام رسالت) برگزیدم اکنون به آنچه بر تو وحی می شود، گوش فرا ده! (\*) من «الله» هستم معبودی جز من نیست! مرا بپرست و نماز را برای یاد من به پادار! (\*) به طور قطع رستاخیز خواهد آمد! می خواهم آن را پنهان کنم تا هر کس در برابر سعی و کوشش خود، جزا داده شود! (\*) پس مبادا کسی که به آن ایمان ندارد و از هوس های خویش پیروی می کند، تو را از آن بازدارد که هلاک خواهی شد!» (2)

چون که آمد نزد آتش باز دید

از درختی سبز ناری بس سفید

شعله بار از پای تا سر زان درخت

نی کس آنجا در تعجب ماند سخت

مر ندا کرده شد آنگاه از هدی

که من ای موسی تو را باشم خدا



دیوش او رد این بوهم اندر مقام  
که مگر ز ابلیس باشد این کلام  
گفت موسی پس ز عقل مقتدا  
نیستم شک کاین بود قول خدا  
آنکه از هر جانب آید این خروش  
هم هر آن عضوم بر این صوت است گوش  
هست مروی چون که دید آن نخل و نار  
گشت ترسان کرد رو اندر فرار  
آنکه دید از سبزی نخل آن وفی  
می نگردد هیچ آتش منتفی  
هم نه آتش سوخت برگ آن درخت  
از شهود این عجب ترسید سخت  
یا که چون نزدیک می شد او به نار  
سوی دیگر رفتی آتش ز اختیار  
خواست بگریزد شد آتش روبه رو





بانگ از انی أنا لله زد به او

موسیا من باشمت پروردگار

نک ز پانعلین کونین اندر از

شو مجرد جمله از نفس و بدن

وصف خود را کن فنا در وصف من

این است وادی مقدس که طوی است

باید افکند از که نعلینی به پاست

1- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص 535

2- طه: 11-16 (فَلَمَّا أَتَتْهَا نُودِيَ يَمُوسَىٰ (\*) إِنِّي أَنَا رَبُّكَ فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ إِنَّكَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى (\*) وَ أَنَا اخْتَرْتُكَ فَاسْتَمِعْ لِمَا يُوحَىٰ (\*) إِنِّي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدْنِي وَ أقم الصلوة لذكري (\*) إِنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ أَكَادُ أُخْفِيهَا لِتُجْزَىٰ كُلُّ نَفْسٍ بِمَا تَسْعَىٰ (\*) فَلَا يَصُدُّكَ عَنْهَا مَنْ لَّا يُؤْمِنُ بِهَا وَ اتَّبَعَ هَوَاهُ فَتَرْدَىٰ)

ص: 243

عالم روح اینی آن کو برتر است

از علایق که به صورت درخور است

برگزیدم من تو را پس گوش دار



وحی کرده آنچه گشت از کردگار

من خدای برحقم نبود خدای

غیر من پس بندگی کن مرا

دار بر پا بهر یاد من نماز

یاد معبود است واجب در نیاز

باشد آینده قیامت بی گمان

هست نزدیک آنکه مخفی سازم آن

تا هر آن نفسی جزا داده شود

بر هر آنچه اشتابد او از نیک و بد

باز پس باید ندارد زان تو را

آنکه مؤمن نیست در یوم الجزا

گشته تابع بر هوای نفس دون

پس هلاک از وی شوی در آزمون (1)

موسی با شنیدن این ندای روح پرور: «من پروردگار توأم» هیجان زده شد و لذت غیرقابل توصیفی سرتاپایش را احاطه کرد، این کیست که با من سخن می گوید؟ این پروردگار من



است، که با کلمه «ربک» مرا مفتخر ساخته تا به من نشان دهد که در آغوش رحمتش از آغاز طفولیت تا کنون پرورش یافته ام و آماده رسالت عظیمی شده ام.

۷ در تورات آمده است:

- روزی هنگامی که موسی مشغول چرانیدن گله ی پدرزن خود (یترون، کاهن مدیان) بود، گله را به آن سوی بیابان، به طرف کوه حوریب (معروف به کوه خدا) راند.

- ناگهان فرشته ی خداوند چون شعله ی آتش، از میان بوته ای بر او ظاهر شد.

- موسی دید که بوته شعله ور است، ولی نمی سوزد؟ پس نزدیک رفت تا علت را بفهمد.

- وقتی خداوند دید که موسی به بوته نزدیک می شود، از میان بوته ندا داد: موسی! موسی!

- موسی جواب داد: بلی!

- خدا فرمود: بیش از این نزدیک نشو! کفش هایت را از پای درآور زیرا مکانی که در آن ایستاده ای زمین مقدّسی است.

- من خدای اجداد تو: ابراهیم، اسحاق و یعقوب هستم.

- موسی روی خود را پوشاند چون ترسید به خدا نگاه کند.

- خداوند فرمود: من رنج و مصیبت بندگان خود را در مصر دیدم و ناله ی شأن را برای رهایی از بردگی شنیدم. حال آمده ام تا آن ها را از چنگ مصری ها آزاد کنم و ایشان را از مصر بیرون آورده به سرزمین پهناور و حاصلخیزی که در آن شیر و عسل جاری است ببرم،



سرزمینی که اینک قبایل کنعانی، حیّی، اموری، فرزّی، حوی و یبوسی، در آن زندگی می کنند.

- آری ناله های بنی اسرائیل به گوش من رسیده است و ظلمی که مصری ها به ایشان می کنند، از نظر من پنهان نیست، حال تو را نزد فرعون می فرستم تا قوم مرا از مصر بیرون آوری.

1- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص 455

ص:244

- خدا فرمود: «من با تو خواهم بود و وقتی بنی اسرائیل را از مصر بیرون آوردی، در همین کوه مرا عبادت خواهید کرد. این نشانه ای خواهد بود که من تو را فرستاده ام.»

- موسی عرض کرد: «اگر پیش بنی اسرائیل بروم و به ایشان بگویم که خدای اجدادشان مرا برای نجات ایشان فرستاده است و آن ها از من پرسند: نام او چیست؟ به آن ها چه جواب دهم؟»

- خدا فرمود: هستم آنکه هستم! به ایشان بگو «هستم» مرا نزد شما فرستاده است.

- بلی به ایشان بگو: خداوند یعنی خدای اجداد شما، خدای ابراهیم، اسحاق و یعقوب مرا پیش شما فرستاده است.

- این نام جاودانه ی من است و تمام نسل ها مرا به این نام خواهند شناخت.



- سپس خدا به موسی دستور داد: برو تمام رهبران اسرائیل را جمع کن و به ایشان بگو: خداوند خدای اجداد شما، ابراهیم و اسحاق و یعقوب بر من ظاهر شد و فرمود که رفتاری را که در مصر با شما می شود، دیده است و به یاری شما آمده است.

- او وعده داده است که شمارا از سختی هایی که در مصر می کشید آزاد کند و به سرزمینی ببرد که در آن شیر و عسل جاری است، سرزمینی که اینک کنعانی ها، حیتی ها، اموری ها، فرزنی ها حوی ها و یبوسی ها در آن زندگی می کنند.

- آنگاه بزرگان اسرائیل سخن تو را خواهند پذیرفت.

- تو همراه آنان به حضور پادشاه مصر برو به او بگو: خداوند خدای عبرانی ها، بر ما ظاهر شده و دستور داده است که به فاصله ی سه روز راه، به صحرا برویم و در آنجا برای خداوند قربانی کنیم.

- ولی من می دانم که پادشاه مصر اجازه نخواهد داد که بروید مگر اینکه زیر فشار قرار بگیرد

- پس من با قدرت و معجزات خود، مصر را به زانو درمی آورم تا فرعون ناچار شود شمارا رها کند.

- همچنین کاری می کنم که مصری ها برای شما احترام قائل شوند، به طوری که وقتی آن سرزمین را ترک می گوید، تهیدست نخواهید رفت. هر زن اسرائیلی از همسایه و از بانوی خود، لباس و جواهرات خواهد خواست و با آن پسران و دختران خود را زینت خواهد داد به این ترتیب شما مصریان را غارت خواهید نمود. (1)

نکته ها

♣ کلمه (الْأَيْمَن)

یا از «یمن» به معنای مبارک است و یا از «یمین» به معنای جانب راست.

♣ در آغاز آیه، ندا و در پایانش مناجات مطرح شده و این نشانه‌ی مهربانی خداوند است، مثل اینکه مولایی عزیز، برده اش را بلند صدا زند که: «بیا نزد من بنشین تا باهم خصوصی صحبت کنیم».

♣ در قرآن، درباره‌ی گفتگو ارتباط موسی با خداوند هم به «تکلم» تعبیر شده، (كَلَّمَ اللَّهُ مُوسَى تَكْلِيمًا) (نساء: 164) هم به «ندا»، «نادیانه» و هم به نجوی.

1- سفر خروج، اصحاح 3، آیات 1-22

ص: 245

♣ مراد از (قرب)

قرب و نزدیکی مکانی نیست، بلکه قرب مقامی است. (قَرَّبْنَاهُ نَجِيًّا)

♣ (نجی)

به معنی «مناجی» کسی است که با دیگری به نحوی (سخن درگوشی) دارد، در اینجا خداوند نخست موسی را از فاصله دوری صدا زد و بعد که نزدیک شد با او به نجوی پرداخت

(ناگفته پیدا است که خداوند نه زبانی دارد و نه مکانی بلکه ایجاد امواج صوتی در فضا می کند و با بنده ای همچون موسی سخن می گوید)

♣ (مخلص) چه کسی است؟

این مقام همان گونه که اشاره کردیم مقامی است بسیار با عظمت، مقامی است توأم با بیمه الهی از لغزش ها و انحراف ها، مقام نفوذناپذیری در برابر شیطان که جز در سایه جهاد مداوم با نفس و اطاعت مستمر و پیگیر از فرمان خدا به دست نمی آید.

کلمه (مُخْلِصاً) (با کسر لام) به معنای کسی است که فقط برای خداوند کار می کند، ولی ممکن است شیطان در او اثر گذارده و او را به شرک بکشاند.

چه بسیارند کسانی که هنگام عذاب و غرق شدن مخلص هستند، ولی بعد از نجات به شرک می گرایند؛ اما کلمه «مخلص» آن گروه از افراد برگزیده ای هستند که شیطان راه نفوذ بر آنان را ندارد؛ و مسلماً کسی که به چنین مقامی برسد از خطر انحراف و آلودگی مصون خواهد بود چرا که شیطان با تمام اصراری که برای منحرف ساختن بندگان خدا دارد خودش اعتراف می کند که قدرت بر گمراه کردن «مخلصین» ندارد (1)

به گفته تفسیر کشاف «مخلص» کسی است که برای خدا کار می کند و «مخلص» کسی است که خداوند او را برای خود خالص کرده و برگزیده است و غیر خدا در او اثر نمی کند.

برگزیدگی موسی را در آیات دیگر می بینیم: (وَ أَنَا اخْتَرْتُكَ) (طه: 1) من تو را انتخاب کردم

و در جای دیگر آمده: (وَاصْطَنَعْتُكَ لِنَفْسِي) (طه: 41) من تو را برای خودم برگزیدم.

♣️ فرق رسول و نبی

حضرت موسی علیه السلام هم رسول بود و هم نبی. ذکر (نَبِيًّا) در اینجا اشاره به علو مقام و رفعت شأن این پیامبر بزرگ است، زیرا این واژه در اصل از «نُبُوّه» (بر وزن نغمه) به معنی رفعت و بلندی مقام گرفته شده.

الف) در لغت

(رسول) در اصل به معنی کسی است که مأموریت و رسالتی بر عهده او گذارده شده تا آن را ابلاغ کند.

(نبی) بنا بر یک تفسیر به معنی کسی است که از وحی الهی آگاه است و خبر می دهد و بنا بر تفسیر دیگر به معنی شخص عالی مقام است (که ماده اشتقاق هر دو قبلاً بیان شد)

1- حجر: 40؛ ص: 83 (إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمْ الْمُخْلِصِينَ)

ص: 246

ب) در تعبیرات قرآنی و لسان روایات

(رسول) علاوه بر شنیدن صدا، خود فرشته را هم می بیند. (رَسُولًا نَبِيًّا) اما «نبی»، کسی است که صدای فرشته را می شنود، ولی شخص فرشته را نمی بیند.





بعضی معتقدند که «رسول» کسی است که صاحب آئین و مأمور ابلاغ باشد، یعنی وحی الهی را دریافت کند و به مردم ابلاغ نماید، اما «نبی» دریافت وحی می کند ولی موظف به ابلاغ آن نیست، بلکه تنها برای انجام وظیفه خود او است و یا اگر از او سؤال کنند پاسخ می گوید. به تعبیر دیگر «نبی» همانند طبیب آگاهی است که در محل خود آماده پذیرایی بیماران است، او به دنبال بیماران نمی رود، ولی اگر بیماری به او مراجعه کند از درمانش فروگذار نمی کند.

اما رسول همانند طبیبی است سیار و به تعبیری که علی در نهج البلاغه درباره پیامبر اسلام فرموده: طیب دوار بطبه (1)

او به همه جا می رود به شهرها، روستاها، کوه و دشت و بیابان تا بیماران را پیدا کند و به مداوای آن ها پردازد، او چشمه ای است که به دنبال تشنگان می دود نه چشمه ای که تشنگان او را جستجو کنند.

(\* از روایاتی که در این زمینه به ما رسیده و مرحوم کلینی در کتاب «اصول کافی» در باب «طبقات الأنبياء و الرسل» و باب الفرق بین النبی و الرسل، آورده چنین استفاده می شود که «نبی» کسی است که تنها حقایق وحی را در حال خواب می بیند (همانند رؤیای ابراهیم) و یا علاوه بر خواب در بیداری هم صدای فرشته وحی را می شنود.

اما «رسول» کسی است که علاوه بر دریافت وحی در خواب و شنیدن صدای فرشته، خود او راهم مشاهده می کند. (2)

البته آنچه در این روایات وارد شده با تفسیری که گفتیم منافات ندارد چرا که ممکن است مأموریت های متفاوت پیامبر و رسول تأثیر در نحوه دریافت آن ها از وحی داشته باشد و به تعبیر دیگر هر مرحله ای از مأموریت همراه با مرحله ویژه ای از وحی است.

♣ (شاطی) به معنی ساحل و «وادی» به معنی «دره» یا «محل عبور سیلاب»

♣ (ایمن) به معنی راست و صفت است

«شاطی» و «بقعه» به معنی قطعه زمینی است که نسبت به اطرافش مشخص است.

استفاده می شود که موسی این ندا را از سوی درختی که در آنجا بود شنید.

از مجموع این دو تعبیر استفاده می شود که موسی هنگامی که نزدیک شد آتش را در درون درخت مشاهده کرد و این خود قرینه روشنی بود که این آتش یک آتش معمولی نیست، بلکه این نور الهی است که نه تنها درخت را نمی سوزاند بلکه با آن هماهنگ و آشنا است، نور حیات است و زندگی!

1- نهج البلاغه، خطبه 108

2- کلینی، اصول کافی، ج 1، صص 133 و 134

ص: 247

(\*) حضرت فرمودند: منظور از (شاطی الوادِ الایمن) که قرآن ذکر کرده است همان کناره های فرات است منظور از (البُقعه المبارکه) کربلای معلی هست و حقیقت «الشجره» وجود مقدس پیامبر اکرم و نور ساطع از جانب ایشان است. [\(1\)](#)



♣ پیرامون نام درختی که در منطقه طوی از آن آتش به هوا شعله می کشید اختلاف نظر وجود دارد. بعضی آن را درخت عناب می دانند و گروهی دیگر خولان.

♣ تعبیر به (طوی)

یا به خاطر آن است که نام آن سرزمین، سرزمین طوی بوده است، همان گونه که غالب مفسران گفته اند و یا اینکه «طوی» که در اصل به معنی پیچیدن است در اینجا کنایه از آن است که این سرزمین را برکات معنوی از هر سو احاطه کرده بود، به همین جهت در آیه 0 سوره قصص از آن به عنوان (الْبُقْعَةُ الْمُبَارَكَةُ) تعبیر شده است.

«طوی» یا معنی وصفی دارد از ماده «طی» به معنی «پیچیدن» گویی آن سرزمین در قداست و برکت پیچیده شده بود، یا به گفته راغب موسی می بایست راهی طولانی بپیماید تا آماده وحی گردد، ولی خداوند این راه را برای او درهم پیچید و او را به هدف نزدیک ساخت.

از (ابن عباس) روایت شده: آن کوهی که موسی از آن صعود کرد (طور سینا) نامیده شده، چون بر فراز آن کوه درخت زیتون قرار داشت و هر کوهی که درخت مفیدی روی آن باشد، طور سینا و طور سینین نامیده می شود و هر کوهی که درختی روی آن نباشد و یا گیاه مفیدی نداشته باشد (طور) گفته می شود.

♣ «کسی که در آتش است» و «کسی که در اطراف آن» کیست؟

منظور از کسی که در آتش است موسی

بوده که به آن شعله آتش که از میان درخت سبز نمایان شده بوده، آن قدر نزدیک گردیده که گویی در درون آن قرار داشت و منظور از کسی که اطراف آن قرار دارد فرشتگان مقرب پروردگار است که در آن لحظه خاص، آن سرزمین مقدس را احاطه کرده بودند.

و یا اینکه به عکس منظور از کسانی که در آتش اند فرشتگان الهی می باشند و کسی که در گرد آن قرار دارد موسی .

تفسیر سومی که برای این جمله گفته اند این است که منظور از «مَنْ فِي النَّارِ» نور خدا است که در شعله آتش خودنمایی می کرد و منظور از «من حولها» موسی است که نزدیکی آن قرار داشت،

♣ جمله (سبحان الله رب العالمین)

منزه بودن خدا را از هر گونه عیب و نقص و جسمیت و عوارض جسم، روشن می سازد.

بدون شك خداوند قدرت دارد امواج صوتی را در هر چیز بخواهد بیافریند در اینجا در میان درخت ایجاد کرد، چرا که می خواهد با موسی سخن بگوید و موسی جسم است و دارای گوش و نیازمند به امواج صوتی، البته بسیاری اوقات پیامبران از طریق الهام درونی وحی را می گرفتند و گاه در خواب، ولی گاهی نیز از طریق شنیدن امواج صوتی بوده است و به هر حال به هیچ وجه جای این توهم نیست که برای خدا جسمی قائل شویم.

♣ «ای موسی من خداوند عزیز و حکیم» (1)

برای این بود که هرگونه شک و تردید از موسی، برطرف شود و بداند که این خداوند عالمیان است که با او سخن می گوید نه شعله آتش یا درخت، خداوندی که «شکست ناپذیر» و «صاحب حکمت و تدبیر» است.

موسی از کجا یقین پیدا کرد که این ندا، ندای الهی است و نه غیر آن؟

در پاسخ این سؤال می توان گفت که توأم بودن این صدا با یک اعجاز روشن یعنی درخشیدن آتش از درون شاخه درخت سبز، گواه زنده ای بود که این یک امر الهی است.

البته این سؤال را که در مورد سایر پیامبران نیز قابل طرح است از دو راه می توان پاسخ داد:

اینکه در آن حالت یک نوع مکاشفه باطنی و احساس درونی که انسان را به قطع و یقین کامل می رساند و هرگونه شک و شبهه را زایل می کند به پیامبران دست می دهد.

اینکه آغاز وحی ممکن است با مسائل خارق عادت می توأم باشد که جز به نیروی پروردگار ممکن نیست، همان گونه که موسی آتش را از میان درخت سبز مشاهده کرد و از آن فهمید که مسئله یک مسئله الهی و اعجاز آمیز است.

این موضوع نیز لازم به یادآوری است که شنیدن سخن خدا، آن هم بدون هیچ واسطه، مفهومی نیست که خداوند، حنجره و صوتی دارد بلکه او به قدرت کامله اش امواج صوت را در فضا خلق می کند و به وسیله این امواج با پیامبرانش سخن می گوید و از آنجا که آغاز نبوت موسی به این گونه انجام یافت لقب «کلیم الله» به او داده شده است.

(\*) و در روایت ابن سلام از پیامبر درباره علت نام گذاری وادی مقدّس پرسش شده، آن حضرت می فرماید: مقدّس بودن آن وادی به جهت تزکیه و تقدیس روح ها در آن مکان و ارسال ملائکه در آنجا وقوع تکلم خداوند با موسی است. (2)

♣ (فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ)

او مأمور شد تا کفش خود را از پای درآورد، چرا که در سرزمین مقدسی گام نهاده، سرزمینی که نور الهی بر آن جلوه گر است، پیام خدا را در آن می شنود و پذیرای مسئولیت رسالت می شود، باید با خضوع و تواضع در این سرزمین گام نهد.

البته در این خصوص باید گفت: آراء مفسران در این باره متفاوت است:

اینکه کفش او از جنس پوست خر مرده یا حیوان مرده بوده که این قول را باید حمل بر تقیّه نمود. (3)

اینکه از جنس گاو تذکیه شده بوده، اما امر به درآوردن کفش به جهت درک برکت و تقدّس آن وادی بوده است.

پابرهنه شدن از نشانه های تواضع و بندگی است.

موسی از بیم نجاسات و از ترس گزند حشرات کفش به پا داشت و خداوند با این امر او را از طهارت موضع و امنیت آن اطمینان داد.

1- نمل: 9 (یا مُوسَى إِنَّهُ أَنَا اللَّهُ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ)

2- جزایری، قصص الأنبياء (قصص قرآن)، ص 354

3- (علل الشرائع) با استناد به امام صادق علیه السلام می نویسد: خداوند عزّ و جلّ به موسی فرمود: (نعلین خود را برکن) چون جنس آن از پوست حیوان مرده بود.

ص: 249

این امر به معنای فراغ قلب از حب اهل و مال بوده است.

مراد از این امر فراغت قلب او از ذکر هر دو جهان بوده است.

بعضی دیگر از روایات که اشاره به تأویل آیه و بطون آن دارد می گوید: (فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ أَي خُوفِيكَ): خوفك من ضیاع اهلک و خوفك من فرعون: «منظور از فاخلع نعلیک این است که دو ترس وحشت را از خود دور کن، خوف از اینکه خانواده ات که مورد علاقه تو است در این بیابان از بین برود و خوف از فرعون!»

(\*) در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام مطلب جالبی در رابطه با این فراز زندگی موسی نقل شده آنجا که می فرماید: «كُنْ لِمَا لَا تَرْجُو أَرْجَى مِنْكَ لِمَا تَرْجُوا، فَإِنَّ مُوسَى بِنِ عِمْرَانَ خَرَجَ لِيَقْبَسَ لَأَهْلِهِ نَارًا فَرَجَعَ إِلَيْهِمْ وَهُوَ رَسُولُ نَبِيٍّ»: نسبت به چیزهایی که امید نداری بیش از چیزهایی که امید داری، امیدوار باش! چرا که موسی بن عمران به دنبال یک شعله آتش رفت، اما با مقام نبوت و رسالت بازگشت!» (1)

اشاره به اینکه بسیار می شود که انسان به چیزی امیدوار است اما به آن نمی رسد ولی چیزهای مهم تری که امیدی نسبت به آن ندارد به لطف پروردگار برای او فراهم می شود!

همین معنی از امیر مؤمنان علی نیز نقل شده است. (2)

در مورد قول اول و دوم:



این سخن علاوه بر اینکه در حد خود سخن بعیدی به نظر می رسد، چراکه دلیلی نداشت موسی از چنان پوست و کفش آلوده ای استفاده کند، مورد انکار بعضی از روایات دیگر قرار گرفته است و آن روایتی است که از ناحیه مقدس امام زمان (ارواحنا له الفداء) نقل شده که شدیداً این تفسیر را نفی می کند. (3)

(\* صاحب کتاب (احتجاج) می نویسد: سعد بن عبدالله از حضرت مهدی علیه السلام سؤال کرد: به چه جهت خداوند به موسی فرمان داد نعلین خود را بکنند؟ فقهای شیعه و سنی معتقدند که جنس نعلین او از پوست مردار بوده، آن حضرت فرمود: هر کس چنین چیزی بگوید به آن حضرت تهمت زده و در امر نبوت او جاهل است، چون امر از دو حال خارج نیست: یا نماز موسی در آن نعلین جایزه بوده و یا جایز نبوده، اگر جایز بوده که پوشیدن آن نعلین در آن بقعه مبارکه نیز اشکالی نداشته، اگرچه که آن وادی مقدس و مطهر بوده، (اما از مقام حضور در نماز بالاتر نبوده) و یا نماز موسی در آن پوشش جایز نبوده که در این صورت بر نبی خدا واجب است حلال و حرام را بشناسد و اگر کسی بگوید: موسی علمی به آن نداشته عین کفر است.

راوی می پرسد: ای مولای من شما مرا از تأویل آن باخبر کنید، فرمود: موسی در بیابان مقدس طوی بود و عرضه داشت: خدایا من محبت خود را خالص برای تو کردم و قلبم را از غیر تو شستشو دادم، درحالی که محبت شدیدی نسبت به خانواده اش داشت، لذا خداوند تبارک و تعالی فرمود: (فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ)، یعنی محبت آن ها را از قلبت بیرون کن تا محبت تو قلبت خالص برای من باشد و به محبت غیر اشتغال نداشته باشی.

همچنین در تورات کنونی سفر خروج فصل سوم نیز همان تعبیری که در قرآن وجود دارد دیده می شود.



1- طبرسی، مشکاه الانوار فی غرر الاخبار، ج 1، ص 227؛ مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، ج 13، ص 374

2- قمی، سفینه البحار، ج 1، ص 513

3- عروسی حویزی، تفسیر نور الثقلین، ج 3، ص 373

ص: 250

پس از بیان مهم ترین اصل دعوت انبیاء که مسئله توحید است موضوع عبادت خداوند یگانه به عنوان یک ثمره برای درخت ایمان و توحید بیان شده و به دنبال آن دستور به نماز، یعنی بزرگ ترین عبادت و مهم ترین پیوند خلق با خالق و مؤثرترین راه برای فراموش نکردن ذات پاک او داده شده.

این سه دستور با فرمان رسالت که در آیه قبل بود و مسئله معاد که در آیه بعد است یک مجموعه کامل و فشرده از اصول و فروع دین را بازگو می کند که با دستور به استقامت که در آخرین آیات مورد بحث خواهد آمد از هر نظر تکمیل می گردد؛ و از آنجا که بعد از ذکر «توحید» و شاخ و برگ های آن، دومین اصل اساسی مسئله «معاد» است.

در آیه بعد اضافه می کند: «رستاخیز به طور قطع خواهد آمد، من می خواهم آن را پنهان کنم تا هر کس در برابر سعی و کوشش هایش جزا ببیند»

جالب اینکه در اینجا جمله (لَا يُؤْمِنُ) به صورت صیغه مضارع و جمله (وَ اتَّبَعَ هَوَاهُ) به صورت صیغه ماضی است و در حقیقت اشاره به این نکته است که عدم ایمان منکران قیامت از پیروی هوای نفس سرچشمه می گیرد، گویی می خواهند آزاد باشند و هر چه دلشان

خواست انجام دهند پس چه بهتر که انکار قیامت کنند تا بر آزادی هوس هایشان خدشه ای وارد نشود!

♣ بررسی مرحله ی مقام فنا و بقا در عرفان و این قسمت از داستان موسی

هنگامی که خداوند اراده فرماید کسی هدایت شود و به او راه یابد، مقدمات کار از جهت ابتلاء و توجه برای او را فراهم می کند. داستان حضرت موسی و جریان کار او در این مورد بهترین شاهد است. حضرت موسی پس از ده سال خدمت کردن نزد حضرت شعیب و چوپانی کردن در قبال مهریه همسرش صفورا، تصمیم به ترک مدین و برگشت به سرزمین مصر برای دیدن مادر و پدر و برادر و خواهر و خانواده اش می گیرد که در راه برگشت از مدین به مصر مجبور می شود از بیراهه ها و گردنه ی کوه ها عبور کند. در طریق یک شب ظلمانی و تاریک، راه را گم می کند و با سرمای سخت رو به رو شده، گوسفندانش متفرق و مدت حمل عیال او نیز به پایان می رسد، در این موقع او از خود می گذرد و برای نجات همسر و فرزندانش به این فکر می افتد که از هر چیز بیشتر به آتش احتیاج دارم برای روشن کردن و هم گرم کردن همسر و فرزندش.

این مرحله که فنای عملی موسی بود در عرفان قابل تعریف است و ما از زبان دو عارف نامدار به نام «قشیری» و «ابوسعید» به این مسئله می پردازیم:

### 1. فنا و بقا در ترجمه رساله قشیریه

«قشیری» می گوید، فنا در واقع به معنای پاک شدن از صفات مذموم و ناپسند انسانی است و در مقابل بقا یعنی دریافت صفات پسندیده و حفظ آن ها. هر دو مفهوم توأمان اند و به محض اینکه سالک مصمم به رفع صفات نکوهیده وجود خویش شود، صفات پسندیده جایگزین

آن می گردد و بالعکس هر که صفات ناپسند در وی بقا یابد صفات نیکوی وی فنا می یابد. در این میانه آنچه از صفات که در اختیار بنده است به سه دسته تقسیم می شوند: افعال، اخلاق و احوال؛ بنابراین از آنجا که سالک به محض آنکه به خوی های پسندیده روی کند، صفات مذموم خویش را با تلاشش نفی می کند و در عین حال از خداوند نیز برای انجام این فریضه خطیر یاری می جوید و اندک اندک از نفسانیات تهی می گردد و وجود او انباشته از نور معرفت الهی می شود و به محض اینکه فنا، خوی های بد را از او گرفت به مقام صدق و جوانمردی می رسد.

ص: 251

باید به آنچه قشیری در این باره گفته است بیفزاییم که منظور او از این نوع فنا و بقا، در واقع فنای صفات است و بقای بدان، نه آنچه در معنای خاص به عنوان آخرین مقام از مقامات عرفانی می شناسیم،

در ادامه می افزاید، هر کس از سالکان که از این درجه از فنا و بقا فراتر رود و همه چیز را در ید قدرت خداوند ببیند و از ماسوا ببرد «گویند از گردش زمانه فانی گشت و از خلق و چون از پندار وجود آثار خلق فانی گشت و بدانست کی با ایشان هیچ چیز نیست به صفات حق باقی شد.» (1)

در ادامه اگر سالک همچنان به مسیر تزکیه نفس خویش ادامه دهد، نور حقیقت، وجود وی را روشن خواهد ساخت تا بدان جا که نه از ماسوی و نه از خویش دیگر اثری نمی یابد. به بیان دیگر او وجود خود را هم در زمره ی اغیار می شمرد و در نتیجه به نیستی میل می نماید اما این نیستی صرفاً نیستی وجودی است زیرا با نفی وجود خویش به اثبات وجود و هستی الهی دست می یابد و خواهان ذوب خویشتن در هستی مطلق خواهد شد.

## 2. تفاوت مفهومی میان فنا و بقا در زبان علم با زبان حال در کشف المحجوب

### 1. در زبان علم:

«هجویری» آن را به سه شاخه تقسیم می نماید: «یکی بقایی که طرف اول وی اندر فناست و طرف آخر اندر فنا چون این جهان که در ابتدا نبود و در انتها نباشد و اندر وقت هست و دیگر بقایی که هرگز نبود و بوده گشت و هرگز فانی نشود و آن بهشت است و دوزخ و آن جهان و اهل آن و سه دیگر بقایی که آن هرگز نبود که نبود و هرگز نباشد که نباشد و آن بقای حق است و صفات وی، جلّ جلاله، لم یزل و لا یزاله، وی با صفاتش قدیم است و مراد بقای وی دوام وجود وی است. «تعالی الله عما یقول الظالمون» کش را اندر اوصاف وی با وی مشارکت نیست.» بنابراین علم فنا به معنای آگاهی از فانی بودن دنیاست و علم بقا، آگاهی بر باقی بودن و جاودانگی عقبی است. (2)

### 2. در زبان حال:

هجویری می گوید: «بقای حال و فنای آن، آن بود که چون جهل فانی شود، لامحاله علم باقی ماند، چون بنده علم و طاعت خود را حاصل گردانید و نیز غفلت فانی شود به بقای ذکر؛ یعنی بنده چون به حق عالم گردد و به علم وی باقی شود از جهل بدو فانی شود و چون از غفلت فانی شود به ذکر وی باقی شود و این اسقاط اوصاف مذموم باشد به قیام اوصاف محمود»؛ و آنکه به مقام مشاهده و فنا و بقا در ذات خداوند می رسد از همه ی علوم و دانش ها، شنیدنی ها، دیدنی ها وسیله ها بی نیاز می شود و خودش همه، درک و دریافت و مشاهده خواهد شد تا بدان جا که همه خویشت را نیز فراموش کرده و در صفات خداوند محو می شود، چنین سالکانی دیگر ره یافته شده اند و به نهایت سیر انسانی خویش در سلوک دست یافته اند؛ بنابراین نیازی به ادای معانی و یا تفکیکشان و جدل درباره آن ها ندارند.

بنابراین «هجویری» تأکید می کند که در این مرحله بنده نه تنها از خود، بلکه از همه مقامات و حالاتی که تا پیش از این گذرانده است، رها می شود. همه صفات او محو نابود می شوند اما در عوض در اوصاف الهی غوطه ور می شود.

1- هجویری؛ کشف المحجوب، صص 108-109

2- هجویری؛ کشف المحجوب، ص 360

ص: 252

به بیان دیگر اوصاف او در سیری تکاملی بدل به اوصاف خداوند می گردد؛ پس در عین وجود صفت از صفت رهایی می یابد. از اختیار او در برابر اختیار مطلق خداوند خبری نیست و خداوند اراده بر فنای صفات وی می کند تا بدان جا که به آن ذره ای بدل می شود که در ازل بوده است. در چنین حالی سخن او، سخن حق و فعل او فعل حق و اختیار او اختیار حق است. بنده همه، او شده است و خود هیچ نیست. (1) و یکی از نکات مهمی که هجویری ما را بدان توجه می دهد، این است که فنای بنده، فنای ذاتی نیست؛ بلکه فنای صفتی است، یعنی بنده از صفاتی که به هر شکلی موجب حجاب او می شوند، رهایی می یابد و در صفاتی باقی می شود که همه کشف است. (2)

. فنا و بقا در اسرار التوحید

تصوف ابوسعید، در تمام مراحل سلوک مبتنی بر یک اصل است، آن اصل مهم و کلیدی که در هر مرحله وسعت و توان بیشتری می یابد، چیزی نیست جز: فراموش کردن خویش و خالی کردن درون از وجود هر چه جز خدا است. آدمی در این مرحله به اوج و کمال خویش می رسد؛ در واقع راه رسیدن به شادی حقیقی در سلوک او این است که قلب انسان از همه

خواست ها و آرزو ها خالی شود. «نفی خویشان» و «خودهیچ باوری» از آموزه هایی است که ابوسعید با آن، هر مشکلی را حل می کند. از دید او، همه موانع، تنها، به این عامل بسته اند. سالک از آن زمانکه قدم در راه حق می گذارد تا بدان جا که به محو فنا می رسد همواره باید پرده ای از پرده های خودبینی و خود اندیشی و خود خواهی را از میان بردارد. اگر از خود رها شدی رستی و اگر نه تلاش ها و عبادت های و چندین ساله نیز، راه به جایی نمی برد. اینکه فرد، وجود خود را از خود و هر چه جز خدا خالی کند؛ یعنی راه را برای جانشینی خدا در قلبش گشوده است. در طی مراحل هرچه بیشتر از خود بیرون می شود، بیشتر خدا در اندرون او جا می گیرد.

بوسعید در این راستا می گوید: «حجاب میان بنده و خدای آسمان و زمین نیست. عرش و کرسی نیست، پنداشت و منی تو حجاب است. از میان برگیر و به خدای رسیدی.» (3) از دید او، از شروط اولیه ورود به حلقه بوسعید این بود که فرد ابتدا از منی خویش رهایی یابد. در این راه، دادن مال و ترک مقام کافی نبود؛ بلکه آنچه از رسوبات بازمانده زندگی پیشین نیز وجود داشت، می بایست از میان برداشته شود.

ابوسعید حتی تا آنجا پیش می رود که می گوید خود را دیدن و پیرو هوا بودن، در عین شرک است و آن طاغوتی که انسان باید با آن مبارزه کند و بجنگد خود فرد است نفس از آنجا مشرک است که جز خدا را می خواهد. خدا واحد است این وحدانیت ایمان است؛ اما دو بودن و القای این دوگانگی که جز خدا را باید و خواسته ها و تمایلات را پیش چشم فرد آوردن این از منی فرد است از خواست نفس است؛ بنابراین آنکه به شرک فرا می خواند نفس است؛ پس طاغوت اعظم اوست باید با او مبارزه کرد.



«شیخ ما گفت: مسلمانی کردن دادن بود، حکم های ازلی را. «الاسلام أن تموت عنك نفسك.» (4)

1- هجویری؛ کشف المحجوب، صص 361-362 و صص 414 و 547 و 554

2- هجویری؛ کشف المحجوب، ص 364

3- ابن منور میهنی، اسرار التوحید فی مقامات الشیخ ابی سعید، ص 287

4- ابن منور میهنی، اسرار التوحید فی مقامات الشیخ ابی سعید، صص 285, 286, 289،

290, 294, 304 و 306

ص: 253

♣ دیدگاه مولانا

مولانا از مکالمه ی خداوند با موسی هنگام بعثت، ندای (إِنِّي أَنَا اللَّهُ) را در دو موضع به کار می گیرد:

1) هرگاه حق تعالی، بر اولیاء و انبیاء تجلی می کند، آنان به عالم غیب و ضمائر آگاه می گردند، بدین دلیل کسی توانایی فریب آن ها را ندارد.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز در جواب منافقانی که با ساخت مسجد ضرار، قصد فریب او را داشتند فرمودند: من صدای حق را با گوش جان می شنوم، آنچنانکه موسی کلیم الله بدون واسطه پیام حق را دریافت کرد و جودش نورانی شد.

گفت پیغمبر که آواز خدا



می رسد در گوش من همچون صدا

مهر در گوش شما بنهاد حق

تا به آواز خدا نارد سبق

نک صریح آواز حق می آیدم

همچو صاف از درد می پالایدم

همچنان که موسی از سوی درخت

بانگ حق بشنید کای مسعود بخت

از درخت امی آنا الله می شنید

با کلام انوار می آمد پدید (1)

(2) معشوق مولوی، مرد خدا و کعبه ی مقصود او، انسان کامل است.

او مردان حق را از این جهت که مظاهر حق اند از جهت اتحاد ظاهر، مظهر پرستش عاشقانه

می کند و باهمین جسم خاکی، همچون درخت موسی که جلوه ی نور الهی است، از این رو

که در هیکل بشری شعشعه ی نور جلال می بیند، عشق می ورزد. (2)

بنابراین مولانا این مطلب را از زبان سبطی به قبطی به تمام آدمیان اندرز می دهد که: اگر

آدمی نفس را ریاضت دهد، با اخلاص به دین موسی روی آورده و آنگاه تمام شاخ و برگ

های وجودش ندای حق سر می دهد و لفظ من و تو هم حق می شود.





گفت بنما جزو جزو از فوق و پست

آن چنان که پیش تو آن جزو هست

بعد از آن بر رو بر آن امرودین

که مبدل گشت و سبز از امر کن

چون درخت موسوی شد این درخت

چون سوی موسی کشانیدی تو رخت

آتش او را سبز و خرم می کند

شاخ او انی أنا الله می زند

زیر ظلش جمله حاجات روا

این چنین باشد الهی کیمیا

آن منی و هستی ات باشد حلال

که در او بینی صفات ذوالجلال

شد درخت کثر مقوم حق نما

اصله ثابت و فرعه فی السما (3)



و هرگاه آدمی مورد عنایت حق قرار گیرد درحالی که برای هدفی دنیوی تلاش می کند،  
به اهداف عالی نائل می گردد:

1- مولوی، مثنوی معنوی، دفتر دوم، ص 300

2- همایی، مولوی نامه، ج 2، ص 775

3- مولوی، مثنوی معنوی، دفتر چهارم، ص 712

ص: 254

رفت موسی کآتش آرد او به دست

آتشی دید او که از آتش برست (1)

مولانا اشاره می کند: مردان حق و اولیاء، ظاهری همچون دیگر مردمان دارند، در حالی که  
از عشق حق، مانند درخت موسی نورانی هستند.

همچو موسی بود آن مسعود بخت

کاتشی دید او به سوی آن درخت

چون عنایت ها بر او موفور بود

نار می پنداشت و آن خود نور بود

مرد حق را چون بینی ای پسر

تو گمان داری بر او نار بشر



توز خود می آیی و آن در تو است

نار و خار ظن باطل این سو است

او درخت موسی است و پر ضیا

نور خوان نارش مخوان باری بیا

نه فطام این جهان ناری نمود

سالکان رفتند و آن خود نور بود

پس با آنکه شمع دین بر می شود

این نه همچون شمع آتش ها بود

این نماید نور و سوزد یار را

و آن به صورت نار و گل زوار را

این چو سازنده ولی سوزنده ای

و آن گه وصلت دل افروزنده ای

شکل شعله ی نور پاک سازوار

حاضران را نور و دوران را چو نار (2)

شرح: (3)



- این میهمان خوشبخت چون موسی بود که از شجره مبارکه آتشی دید.
  - چون عنایت حق شامل حالش بود آنچه را نار می پنداشت نور مطلق بود.
  - بلی توفتی مرد حق را می بینی او را بشری مثل خود می پنداری این همان نار دیدن است.
  - تو چون از وجود خود حرکت کرده و می خواهی به سوی او بروی آن نار بودن و بشریت در تو است نار و خار و گمان باطل همگی این طرف و در وجود تو است.
  - آن مرد حق چون درخت موسی است و پر از نور و روشنی است پس بیا و او را نور بخوان نه نار.
  - آیا نه این است که ترک لذایذ این جهان بد بنظر رسیده و چون نار می ماند؟ ولی اهل سلوک این راه را رفتند و دیدند که او نور و روشنی و خوشی بود.
  - پس باآنکه شمع دین که افروخته می شود مثل سایر آتشفشانها نیست.
  - این آتش ها نور می نماید ولی یاران را می سوزاند و آن آتش به صورت آتش است ولی برای کسانی که به زیارتش می روند گل است.
  - این آتش می نماید که سازش دارد ولی می سوزاند و آن آتش در موقع وصال دل ها را روشن می سازد.
  - شعله نور پاک و سازگار است برای آنانکه در محضر او بوده و به او نزدیکند نور و برای کسانی که از او دورند نار است.
-

- 1- مولوی، مثنوی معنوی، دفتر اول، ص 125
- 2- مولوی، مثنوی معنوی، دفتر سوم، ص 532 - 533
- 3- نثری، نثر و شرح مثنوی معنوی، ج 3، ص 271-272

ص:255

مولوی معتقد است: «میان شمع هایی که خلق جهان به آن دل می بندند تا از طریق آن به حقیقت برسند، تنها یک شمع حقیقی است که مایه ی هلاک جاوید نمی شود و سبب حیات مجدد و پیروزی در راه وصول به حقیقت می گردد و آن شمع حق و عشق حقیقی است که هستی فرد را می سوزاند تا هستی الهی سر بر آورد» [\(1\)](#)

از این رو تمام مذاهب در دنیا همچون پروانگان آرزوی وصال به شعله شمع حقیقی را دارند. به همین دلیل به هر دین و آیین روی می آورند.

پس «ای خدای کریم، آن گونه که بندگان خاص خود را به سوی شعله ی محبت خود می کشانی گوش ما را بگیر و به آن سو بکشان تا پروانه ی وجودمان گرد شمع های دروغین طواف نکند.» [\(2\)](#)

همچنین هر قوم چون پروانگان

گرد شمعی پر زنان اندر جهان

خویشتن بر آتشی برمی زنند

گرد شمع خود طوافی می کنند



بر امید آتش موسی بخت

کز لهییش سبزتر گردد درخت

فضل آن آتش شنیده هر رمه

هر شرر را آن گمان برده همه

چون بر آید صبحدم نور خلود

وا نماید هر یکی چه شمع بود

هر که را پر سوخت ز آن شمع ظفر

بدهدش آن شمع خوش هشتاد پر

جوق پروانه ی دو دیده دوخته

مانده زیر شمع بد پر سوخته

می طپد اندر پشیمانی و سوز

می کند آه از هوای چشم دوز

شمع او گوید که چون من سوختم

کی ترا برهانم از سوز و ستم

شمع او گریان که من سر سوخته



چون کنم مر غیر را افروخته (3)

شرح: (4)

- هر قومی در جهان چون پروانگان گرد شمعی پر می زنند.
  - هر یک خود را به آتشی زده گرد شمع خود طواف می کند.
  - آری هر یک به خیال آتش موسی که از لهیب آن درخت خشک سبز و تر می گردد خود را به آتش می زنند.
  - فضیلت آن آتش را هر طایفه شنیده و هر شراره ای را گمان می برند که او است.
  - وقتی صبح شد و نور ابدیت آشکار گردید معلوم، خواهد شد که هر یک بگرد چه شمعی طواف می کردند.
  - در آن وقت هر کس که از آن شمع مقدس پرش سوخته آن شمع خدایی هشتاد پر به او عطا خواهد کرد.
  - ولی گروه پروانگان پرشان سوخته و چشمشان دوخته وزیر شمع بد افتاده اند.
  - در آتش پشیمانی می سوزد و آه می کشد.
  - شمع به او می گوید من که خودم سوختم چگونه می توانم تو را از سوختن نجات دهم.
  - آری شمع او گریان است که من سر سوخته چگونه دیگری را روشن توانم کرد.
-

- 1- پور نامداریان، در سایه آفتاب، ص 241
- 2- پور نامداریان، در سایه آفتاب، ص 241
- 3- مولوی، مثنوی معنوی، دفتر پنجم، ص 743
- 4- نثری، نثر و شرح مثنوی معنوی، ج 5، ص 23

ص:256

- دشواری ها و سختی هایی که سالک در راه رسیدن به حقیقت متحمل می شود و مقامات پرخطری که طی می کند، در واقع گنج رحمتی است که او را در رسیدن به کمال یاری می کند و پاک و مصفایش می سازد و او که باخدای خویش و به امید رسیدن به اوست، از این «مقامات وحش» نمی گریزد، چرا که این مشکلات در نظر او همچون ناری است که موسی بر درخت می بیند، اما آن نار نور می شود بنابراین دیده ای حقیقت بین و تلاشی همچون تلاش و حرکت موسی لازم است تا بحر حقیقت را خس و خاشاک نپوشاند و نور حقیقت بر دل ها متجلی گردد (1)

پس ای سالک اگر تو هم می خواهی که نار وجودت به نور تبدیل شود، مقامات مشکل ریاضت را طی کن و همچون طالبان حق که در سحرگاه به خدا می نالند و شب را زمان قرب به حق می دانند، چون در آن زمان به خدا نزدیک ترند و سختی شب زنده داری نزد ایشان به دل نشینی حوران بهشتی است، بهره گیر و باخدا راز و نیاز کن:

از مقامات وحش روزین سپس

هیچ نگریزیم ما با چون تو کس

موسی آن را نار دید و نور بود





زنگیی دیدیم شب را حور بود

بعدازاین ما دیده خواهیم از تو بس

تا نپوشد بحر را خاشاک و خس (2)

شرح: (3)

- ما دیگر بعدازاین با بودن چون تو کسی از جاهای ترس آور گریزان نخواهیم شد.

- موسی چنین جایی را آتش دید در صورتی که نور بود ما هم شب را زنگیی دیدیم درحالی که حوری بود.

- بعدازاین ما از تو فقط چشم می خواهیم تا دریا را خار و خس نتواند از دیده ما پنهان کند.

• اشعار دیگر شعرای برجسته ایرانی

حضرت امام خمینی (ره): جلوه حضرت حق را چون موسی در کوه طور می توان نگریست و پوشیدگی مستوری جمال حق از جانب ماست و اگر دیده حق بین باشد همه جا مانند کوه طور خداوند تجلی می کند.

عیب از ماست اگر دوست ز ما مستور است

دیده بگشای که بینی همه عالم طور است (4)

ایمنی نیست در این وادی ایمن ما

را من در این وادی ایمن شجری می جویم (5)



موسی اگر ندید به شاخ شجر رخس

بی شک درخت معرفتش را ثمر نبود (6)

مرا همت چو طور آمد ارادت وادی اقدس

درخت آتشین عشق است و من موسی بن عمرانم (7)

بستان ز شکوفه پر از اسرار تجلی است

بشکفته گل از شاخ شجر آتش موسی است (8)

سرایت کرد در طور مالک

به سر سینه ی سینای سالک

---

1- پور خالقی چتر رودی، فرهنگ قصه های پیامبران، ص 300

2- مولوی، مثنوی معنوی، دفتر ششم، ص 1025

3- نثری، نثر و شرح مثنوی معنوی، ج 6، ص 135

4- نثری، نثر و شرح مثنوی معنوی، ج 6، ص 52

5- دیوان امام خمینی، مجموعه اشعار، ص 169

6- دیوان امام خمینی، مجموعه اشعار، ص 107

7- دیوان منصور حلاج، ص 160

8- دیوان جامی، ص 224

ص: 257



ز سمت السیر این وادی ایمن

درختی گشت پیدا سبز و روشن

به دیدارش نمودی آتش از دور

چو شد نزدیک تر شد جلوه ی نور

ز بیخ و اصل و شاخ و برگ ناگاه

تکلم کرد بر اینی آنا الله (1)

شنید انا انا الله از درخت خویش چون موسی

فضای سینه ام سینای اسرار است پنداری

چنان سوزد ز سودای غم عشق تو کز تابش

دل من در میان شعله ی ناراست پنداری (2)

ره دور و دراز است آن رها کن

چو موسی یک زمان ترک عصا کن

در آور وادی ایمن که ناگاه

درختی گویدت اینی انا الله ...

دلی کز معرفت نور و صفا دید



زهر چیزی که دید اول خدا دید

بود فکر نکو را شرط تجرید

پس آنکه لمعه ای از برق تأیید (3)

ز شاهد بر دل موسی شرر شد

شرابش آتش و شمعش شجر شد

شراب و شمع و شاهد جمله حاضر

مشو غافل ز شاهد بازی آخر

شراب و شمع جان انوار اسراست

ولی شاهد همان آیات کبراست (4)

نگر به موسی عمر آنکه از بر مادر

به مدین آمد وزان راه گشت او مولا (5)

درخت و آتشی دیدم ندا آمد که جانانم

مرا می خواند آن آتش مگر موسی عمرانم (6)

مدینه ای چو مداین زرین و شاه گزین

گزید جای در او چون شعیب در مدین (7)



هر دو عالم چیست؟ رو نعلین بیرون کن ز پای

تا رسی آنجا که نام و نور و نار نیست

چون رسی آنجا نه تو، مانی و نه غیر تو هم

پس چه ماند هیچ، کآنجا هیچ غیر از یار نیست (8)

به راه چشم شنود از درخت قول خدای

که «من خدای جهانم» به طور بر موسی (9)

موسی ای نیست که دعوی أنا الحق شنود

ورنه این زمزمه اندر شجری نیست که نیست (10)

افروخت شمع طور ز بیتابی کلیم

کاری که صبر کرد تقاضا نمی کند (11)

ما سایه پرور شجر طور نیستیم

در آفتاب روی تجلی نشسته ایم (12)

درخت آتشین عشق است اندر وادی ایمن

آنا الله بشنوی از وی اگر موسی عمرانی (13)



- 1- دیوان صفای اصفهانی، ص 325
- 2- دیوان صفای اصفهانی، ص 277
- 3- دیوان شیخ محمود شبستری، ص 13
- 4- دیوان شیخ محمود شبستری، ص 42
- 5- کلیات شمس، ص 128
- 6- کلیات شمس، ص 547
- 7- دیوان قاآنی، ص 628
- 8- دیوان عطار، ص 212
- 9- دیوان ناصر خسرو، ص 489
- 10- دیوان حاج ملاهادی سبزواری، ص 290
- 11- دیوان صائب، ج 4، ص 2023
- 12- دیوان صائب، ج 5، ص 2827
- 13- دیوان منصور حلاج، ص 198

ص:258

شد فروزان بر فراز طور نار موسوی

نفس رحمان گشت بر عرش ولایت مستوی

آتش سینا تجلی کرد در طور وجود

گفت آنا الحق آشکارا از درخت معنوی (1)

من یافتم ندای آنا الله کلیم وار



تا نار دیدم از شجر اخضر سخاش (2)

چهار حد بساط از فروغ طلعت او

ز نور طور تولا شناختن نتوان (3)

• اشعار شعرای ایرانی در مورد «در آوردن نعلین»

موسی استاده و گم کرده ز بهشت نعلین

أرنی گفتنش از بهر تجلی شنوند

بهر وایافتن گم شده نعلین کلیم

والضحی خواندن خضر از در طاها شنوند (4)

نعلین هر دو کون کشیده ز پای سعی

موسی صفت به طور مناجات می رود (5)

یا به حرمت نه در این وادی که موسی حد نداشت

گرد نعلین از تجلیگاه طور انگیختن (6)

این کیست این، این کیست این، شیرین و زیبا آمده

سرمست و نعلین در بغل در خانه ی ما آمده (7)

بکن ای موسی جان خلع نعلین



که اندر گلشن جان نیست خاری (8)

همی ترسم که بگریزی ز گوشه

بر آ بالا برون انداز نعلین (9)

چون که کلیم حق بشد سوی درخت آتشین

گفت من آب کوثرم، کفش برون کن و بیا

هیچ مترس ز آتشم، آنکه من آبم و خوشم

جانب دولت آمدی، صدرتر است مرحبا (10)

چون کلیم الله نعلین دو عالم خلع کن

تا ز رود نیل ساغر بخشدت پروردگار (11)

ز نعلینت مشرف فرق عرش و تارک کرسی

برهنه پای موسی، رفت اگر در سینه ی سینا (12)

چون شود سیمرغ جانش آشکار

موسی از وحشت شود موسیچه وار

رفت موسی بر ساط آن جناب

خلع نعلین آمدش از حق خطاب





چون به نزدیک او شد از نعلین دور

گشت در وادی المقدس غرق نور (13)

موسی نعلین کند در میقات

تا که بگیرد به کف نعال محمد

نعمت دنیا نه بلکه جنت مأوا

لقمه ای از سفره ی نوال محمد

---

1- دیوان میرزا حبیب خراسانی، ص 245

2- دیوان خاقانی، ص 179

3- دیوان فرخی، ص 315

4- دیوان خاقانی، ص 80

5- دیوان جامی، ص 324

6- دیوان وحشی بافقی، ص 97

7- کلیات شمس، ص 854

8- کلیات شمس، ص 997

9- کلیات شمس، ص 720

10- کلیات شمس، ص 67

11- دیوان صائب، ج 1، ص 3616

12- دیوان صباحی بیدگلی، ص 5



13- دیوان عطار، ص 19

ص: 259

آتش طور و درخت نبد جز

لمعه ای از جلوه ی جلال محمد (1)

آتش از کوه طور پیدا شد

موسی از شوق یار شیدا شد

بی شراب و پیاله رفت از دست

می نخورده به بوی می شد مست

ماه او در تجلی از مطلع

گفت بگذار هر دو کون إخلع (2)

♣ عکس العمل موسی کلیم الله پس از رسیدن به بقا و نور الهی

از انس و قرب به حق، وحشت و اضطراب از دل حضرت موسی علیه السلام به در می رود

از دیدن نور حق و شنیدن صدای حق، سرور و شغفی زاید الوصف به او دست می دهد.

در سلوک نیز گاه گاهی از این نوع جلوات برای سالکین پیش می آید إلا اینکه جا و نوع

آن فرق می کند.

از همین جلوات است که سالک یک باره از غیر بیگانه و با حق انس حاصل می کند، از همه می برد و به او روی می آورد.

خواجه عبدالله انصاری می گوید: برق اولین جلوه ای است که برای سالک پیش می آید و موجب می گردد که او در وادی محبت قرار گیرد. برق برای سالک به منزله ی اذن دخول به مقام محبت و جد به منزله ی زاد است برای او. سالک ابتدا به برق می رسد بعد به وجد.

(3)

و برق بر سه درجه است:

درجه اول: آن نوری است که از چشم امید سالک ساطع است. این نور رنج بسیار را در نزد او کم کرده و تلخی احکام را به کام سالک شیرین می سازد. وقتی سالک واجد محبت می گردد آنچه از جانب خداوند متعال به او می رسد اگر هم ناچیز و قلیل باشد بسیار به نظر او می آید. مشکلی برای او پیش آید اگر هم سخت و صعب باشد، آسان به نظر می رسد. اگر احکام و اوامر خداوند به کام دیگران تلخ و ناگوار است، به کام او شیرین و گوار است. این حالات از جهت محبتی است که سالک نسبت به حق حاصل نموده است.

درجه دوم: برقی است که از جانب وعید خداوند به سالک روی می آورد. این برق از آن جهت است که سالک بدان تحذیر گردد. این برق دور را در نظر سالک نزدیک، سالک را از خلق دور و او را راغب می سازد که در تطهیر باطن بکوشد.

درجه سوم: برقی است که لطفاً از جانب خداوند به سالک می رسد، سالک به مفهوم فقر برسد از این برق برخوردار است. این برق، ابر سرور در دل سالک ایجاد نموده، از آن ابر قطرات طرب و شادی همواره ریزان است. نهرها از آن جاری است که مایه ی مباحثات و

افتخار سالک است (منظورش تراوش افکار عالیه است از سالک که موجب سرور و نشاط خاطر و سبب افتخار و مباهات اوست). شادی و سرور سالک از لذات و تمتعات دنیوی نیست مشتبهات نفسانی، او را کامیاب نمی کنند. شور و شوق او از اشراق است و غم نگار مایه سرور است؛ و آنچه تنها به سالک بسط می دهد و او را خرم و

1- دیوان میرزا حبیب خراسانی، ص 218

2- دیوان سنایی

3- بینا، مقامات معنوی، بخش احوال، ص 104

ص: 260

خوشحال نگاه می دارد اشراق و افاضاتی است که از جانب حق به او می رسد. هر دم که سالک به اشراق رسد و از وطن مألوف خود یاد کند به او نشاط و سروری تازه دست می دهد. (1)

♣ دستور (فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ) و ارتباطی آن با فنا

مفسران گفته اند او مأمور شد تا کفش خود را از پای درآورد، چراکه در سرزمین مقدسی گام نهاده، سرزمینی که نور الهی بر آن جلوه گر است، پیام خدا را در آن می شنود و پذیرای مسئولیت رسالت می شود، باید با خضوع و تواضع در این سرزمین گام نهاد، این است دلیل بیرون آوردن کفش از پا.

و شاید این امر به معنای فراغ قلب از حب اهل و مال بوده است و شاید مراد از این امر فراغت قلب او از ذکر هر دو جهان بوده است. بعضی دیگر از روایات که اشاره به تأویل آیه و بطون

آن دارد می گوید: (فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ) ای خوفیک: خوفک من ضیاع اهلک و خوفک من فرعون: «منظور از فاخلع نعلیک این است که دو ترس وحشت را از خود دور کن، خوف از اینکه خانواده ات که موردعلاقه تو است در این بیابان از بین برود و خوف از فرعون!»

در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام مطلب جالبی در رابطه با این فراز زندگی موسی نقل شده آنجا که می فرماید: (كُنْ لِمَا لَا تَرْجُو أَرْجَى مِنْكَ لِمَا تَرْجُو، فَإِنَّ مُوسَى بِنَ عِمْرَانَ خَرَجَ لِيَقْبَسَ لِأَهْلِهِ نَارًا فَرَجَعَ إِلَيْهِمْ وَهُوَ رَسُولٌ نَبِيٌّ): نسبت به چیزهایی که امید نداری بیش از چیزهایی که امید داری، امیدوار باش! چرا که موسی بن عمران به دنبال یک شعله آتش رفت، اما با مقام نبوت و رسالت بازگشت!

اشاره به اینکه بسیار می شود که انسان به چیزی امیدوار است اما به آن نمی رسد ولی چیزهای مهم تری که امیدی نسبت به آن ندارد به لطف پروردگار برای او فراهم می شود! و همین معنی از امیر مؤمنان علی نیز نقل شده است. (2) بنابراین همان طور که قبلاً به معنای فنا پرداختیم می توانیم همان ترک تعلقات و رسیدن به خدا و بقا را در این حرکت و دستور خداوند به صورت عملی ببینیم.

### قسمت ششم: نشان دادن دو معجزه (عصا و ید بیضاء) به موسی در وادی مقدس

در قرآن آمده است:

1- «و آن چیست در دست راست تو، ای موسی؟! (\*) گفت: «این عصای من است بر آن تکیه می کنم، برگ درختان را با آن برای گوسفندانم فرومی ریزم و مرا با آن کارها و نیازهای دیگری است. (\*) گفت: «ای موسی! آن را بیفکن.» (\*) پس موسی آن (عصا) را افکند، که ناگهان ازدهایی شد که به هر سو می شتافت. (\*) گفت:»:



1- بینا، مقامات معنوی، بخش احوال، صص 105-106

2- قمی، سفینه البحار، ج اول، ص 513

ص: 261

آن را بگیر و نترس، ما آن را به صورت اولش بازمی گردانیم. (\*) و دست را به گریبان  
ببر تا سفید و بی عیب بیرون آید این نشانه دیگری (از سوی خداوند) است. (\*) تا از نشانه  
های بزرگ خویش به تو نشان دهیم. (\*)» (1)

چیست ای موسی تو را بر دست راست

گفت موسی تکیه گاه من عصاست

مر فروریزم بدان برگ از شجر

از برای گوسفند آنگاه خور

هست حاجت های دیگر هم بدان

بهر من در این عصا از هر نشان

گفت ای موسی بینداز این عصا

چون فکند او گشت در دم ازدها

می شتایید از هر آن سو چون شتر



هر کسی از دیدنش بد زهره بر

زیر پایش نرم گشتی سنگ سخت

تا به ریشه بلع کردی هر درخت

چون که موسی دید آن جنبنده نیز

رو نهاد از دیدن او بر گریز

قال خذها لا تخف باشد که زود

بدهمش بر هیئت اول نمود

مطمئن شد زان خطاب و رفت پیش

بر گرفتش شد همان بر شکل خویش

هست مروی کرد چون موسی فرار

ز اژدها گفتش پس آن دم کرد گار

که گریزی از عصای خود چرا

این همان باشد که بودت متکا

تا بدانی جز به حق در هر نمط

تکیه کردن نیست جز نقص و غلط



بر فرو بر پهلوی خود دست خویش

پس برون آید سفید آن نی چو پیش

هم بغیر سوء یعنی از برص

باشد آنت آیت دیگر به نص

تا که بنمائیمت از آیات خویش

معجزاتی کان بزرگ آید به پیش (2)

2- «و عصایت را بیفکن! هنگامی که (موسی) به آن نگاه کرد، دید (با سرعت) همچون ماری به هر سو می دود (ترسید و) به عقب برگشت و حتی پشت سر خود را نگاه نکرد- ای موسی! نترس، که رسولان در نزد من نمی ترسند! (\*) مگر کسی که ستم کند سپس بدی را به نیکی تبدیل نماید، که (توبه او را می پذیرم و) من غفور و رحیمم! (\*) و دستت را در گریبان داخل کن هنگامی که خارج می شود، سفید و درخشنده است بی آنکه عیبی در آن باشد...» (3)

می بیند از این عصا را چون فکند

جنبُ جو کرد او چو ماری پر گزند

حیه ای باریک و چست و تیزرو

خوفناک و پر نهیب از راه و دو





یا به چالاکی و چستی بود جان

اژدها در جثه و شکل و توان

بود یا جان چون فکندش در زمین

اندک اندک گشت ثعبانی مبین

1- طه: 17-23 (وَمَا تَلْكَ بِيَمِينِكَ يَمْوَسَىٰ) (\* قَالَ هِيَ عَصَايَ أَتَوَكَّؤُا عَلَيْهِا وَ أَهْشُبْهَا عَلَىٰ غَنَمِي وَ لِي فِيهَا مَارِبٌ أُخْرَىٰ) (\* قَالَ أَلْقَهَا يَمْوَسَىٰ) (\* فَأَلْقَتْهَا فإِذَا هِيَ حِيَّةٌ تَسْعَىٰ) (\* قَالَ خُذْهَا وَ لَا تَخَفْ سَنُعِيدُهَا سِيرَتَهَا الْأُولَىٰ) (\* وَ اضْمُمْ يَدَكَ إِلَىٰ جَنَاحِكَ تَخْرُجْ بَيْضَاءَ مِنْ غَيْرِ سُوءٍ ءآيَةٌ أُخْرَىٰ) (\* لِنُرِيكَ مِنْ ءآيَاتِنَا الْكُبْرَىٰ )

2- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص 455

3- نمل: 10-12 (وَ أَلْقِ عَصَاكَ فَلَمَّا رءَاهَا تَهْتَزُّ كَأَنَّهَا جَانٌّ وَلِي مُدْبِرًا وَ لَمْ يُعَقِّبْ يَمْوَسَىٰ لَّا تَخَفْ إِنِّي لَّا يَخَافُ لَدَى الْمُرْسَلُونَ) (\* إِلَّا مَنْ ظَلَمَ ثُمَّ بَدَّلَ حُسْنًا بَعْدَ سُوءٍ فَإِنِّي غَفُورٌ رَّحِيمٌ) (\* وَ أَدْخِلْ يَدَكَ فِي جَيْبِكَ تَخْرُجْ بَيْضَاءَ مِنْ غَيْرِ سُوءٍ...)

ص: 262

موسی از وی رو بگرداند ای عجب

وز توهم برنگشت اندر عقب

نک مترس ای موسی از غیر این ز من

می نترسند انبیا در پیش من



لیک بر خود هر ستم کرد از زلل

و آن بدی پس کرد بر نیکی بدل

شد پشیمان گشت تائب در زمان

پس منم آمرزگار و مهربان

غفلت اینی گر که سر زد ز انبیا

باز نادم گشت و راجع سوی ما

پس به اطمینان کنم خوفش بدل

جز نکویی نبودش تا در عمل

هم در آوردست خود را در بغل

تا سفید آید برون دور از خلل

باشد اینی عاری از نقص و برص

وین دو باشد از نه آیات اخص (1)

3- «عصایت را بیفکن!» هنگامی که (عصا را افکند و) دید همچون ماری با سرعت حرکت می کند، ترسید و به عقب برگشت و حتی پشت سر خود را نگاه نکرد! ندا آمد: «برگرد و نترس، تو در امان هستی!» (\*) دستت را در گریبان خود فروبر، هنگامی که خارج می شود



سفید و درخشنده است بدون عیب و نقص و دست هایت را بر سینه ات بگذار تا ترس و

وحشت از تو دور شود...» (2)

از خدا آن دم به موسی شد ندا

که بیفکن ای کلیم از کف عصا

پس چو موسی در فکند آن راز کف

گشت ماری می دوید از هر طرف

بود در سرعت بسان تیره مار

لیک در جثه چو ثعبان بی قرار

منهزم شد موسی از دیدار او

پشت کرد و باز ناگرداند رو

موسیا پیش آ مترس از حیّه هین

چون که می باشی تو نیز از آمنین

دست خود را بر گریبان بر فرو

تا سفید آید برون من غیر سو

دست ها کن جمع سوی خویش باز



زانچه ترسیدی ز حیّه ز اهتزاز

جمع کن یعنی ز خشیت نفس را

نزد خصم آن گه که اندازی عصا

آنکه خوفت موجب نقصان شود

چون عصا اندازی و ثعبان شود (3)

۷ در تورات آمده است: (4)

- آنگاه موسی به خداوند گفت: «اگر بنی اسرائیل مرا نپذیرند و سخنان مرا باور نکنند و بگویند: چگونه بدانیم که خداوند بر تو ظاهر شده است؟ من به آنان چه جواب دهم؟»

- خداوند از موسی پرسید: در دستت چه داری؟

- جواب داد: عصا.

- خداوند فرمود: آن را روی زمین بینداز.

1- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص 455

2- قصص: 31-32 (وَأَنْ أَلْقِ عَصَاكَ فَلَمَّا رَءَاهَا تَهْتَزُّ كَأَنَّهَا جَانٌّ وَلِي مُدَبِّرًا) وَلَمْ يُعَقِّبْ يَامُوسَى أَقْبِلْ وَلَا تَخَفْ إِنَّكَ مِنَ الْآمِنِينَ (\*) اسْلُكْ يَدَكَ فِي جَيْبِكَ تَخْرُجُ بَيْضًا مِنْ غَيْرِ سُوءٍ وَاضْمُمْ إِلَيْكَ جَنَاحَكَ مِنَ الرَّهْبِ

3- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص 552



4- سفر خروج، اصحاح 4 آیات 1-9

ص:263

- وقتی موسی عصا را بر زمین انداخت ناگهان عصا تبدیل به ماری شد و موسی از آن فرار کرد.

- خداوند فرمود: دستت را دراز کن و دمش را بگیر.

- موسی دست خود را دراز کرد و دم مار را گرفت و مار دوباره به عصا تبدیل شد.

- آنگاه خداوند فرمود: این کار را بکن تا سخنان تو را باور کنند و بدانند که خداوند، خدای اجدادشان ابراهیم، اسحاق و یعقوب بر تو ظاهر شده است.

- سپس خداوند فرمود: دستت را داخل ردایت ببر.

- موسی دستش را داخل ردایش برد و همین که آن را بیرون آورد، دید که دستش بر اثر جذام مثل برف سفید شده است.

- خداوند گفت: حالا دستت را دوباره داخل ردایت ببر.

- وقتی موسی بار دیگر دستش را داخل ردایش برد و آن را بیرون آورد، دید که دستش دوباره صحیح و سالم است.

- آنگاه خداوند به موسی فرمود: «اگر چنانچه مردم معجزه ی اوّل را باور نکردند دوّمی را باور خواهند کرد. اما اگر پس از این دو معجزه باز سخنان تو را قبول نکردند، آنگاه از آب رود نیل بردار و روی خشکی بریز آب تبدیل به خون خواهد شد.» همچنین خداوند فرمود:

«وقتی به مصر رسیدی، نزد فرعون برو و معجزاتی را که به تو نشان داده ام در حضور او ظاهر کن ولی من قلب فرعون را سخت می سازم تا بنی اسرائیل را رها نکند.»

- به او بگو که خداوند می فرماید: اسرائیل پسر ارشد من است؛ بنابراین به تو دستور می دهم بگذاری او از مصر خارج شود و مرا عبادت کند، اگر سرپیچی کنی، پسر ارشد تو را خواهم کشت. (1)

نکته ها

♣ سؤال ساده ی خداوند «چه چیز در دست راست تو است ای موسی؟!» که توأم با لطف و محبت است علاوه بر اینکه موسی را که طبعاً در آن حال غرق طوفان های روحانی شده بود آرامش بخشید، مقدمه ای بود برای بازگو کردن یک حقیقت بزرگ.

از آنجا که موسی مایل بود سخنش را با محبوب خود که برای نخستین بار در را به روی او گشوده است ادامه دهد و نیز از آنجا که شاید فکر می کرد تنها گفتن این عصای من است کافی نباشد، بلکه منظور بازگو کردن آثار و فواید آن است، اضافه کرد: «من بر آن تکیه می کنم.» و برگ درختان را با آن برای گوسفندانم فرومی ریزم.

♣ (أهشُّ)

از ماده «هش» (بفتح هاء) به معنی زدن بر برگ درختان و ریختن آن است.

♣ (مآربُ)

جمع «ماربه» به معنی حاجت و نیاز و مقصد است.



1- سفر خروج اصحاح 4، آیات 21-23

ص: 264

♣ دیدگاه مولانا

اسم هر چیزی تو از دانا شنو

سر رمز علم الاسما شنو

اسم هر چیزی بر ما ظاهرش

اسم هر چیزی بر خالق سرش

نزد موسی نام چوبش بد عصا

نزد خالق بود نامش اژدها (1)

♣ اشعار شعرای ایرانی در مورد لقب «کلیم الله»

کی لذت کلام چشی گر نه چون کلیم

با دوست یک دو حرف بگویی و بشنوی (2)

می شنیدی ندای حق و جواب

باز دادی چنانکه داد کلیم (3)

هر که راه گفتگو در پرده ی اسرار یافت



چون کلیم از لنت رانی لذت دیدار یافت (4)

تعجلی کرد بر موسی ابن لاوی

حق از نور علی در کوه سینا (5)

بررسی نکته های معجزه ی اوّل: تبدیل عصا به مار

از آنجا که مأموریت رسالت آن هم در برابر ظالم و جباری همچون فرعون نیاز به قدرت و قوت ظاهری و باطنی و سند حقانیت محکم دارد، در اینجا به موسی دستور داده شد «عصایت را بیفکن»

♣ (تسعی)

از ماده «سعی» به معنی راه رفتن سریع است که به مرحله دویدن نرسد.

♣ (جان)

از همان «جن» به معنی موجود ناپیدا است، زیرا مارهای کوچک و باریک غالباً به صورت مخفیانه و ناپیدا در لابه لای علف ها و شیارهای باریک زمین حرکت می کنند و خود را مخفی می دارند.

این احتمال نیز وجود دارد که عصا در آغاز کار تبدیل به مار کوچکی شد و در مراحل بعد تبدیل به اژدهایی عظیم! و سابقاً گفته ایم این تفاوت تعبیرها ممکن است بیانگر حالات مختلف آن مار باشد که در آغاز کوچک بود و بعد به صورت اژدهایی عظیم درمی آمد،



این احتمال نیز وجود دارد که موسی نخستین بار که در وادی طور آن را دید به صورت کوچک تری بود و در مراحل بعد بزرگ تر.

♣ (سیره)

آن چنان که راغب در مفردات می گوید: به معنی حالت باطنی است اعم از اینکه غریزی باشد یا اکتسابی، بعضی نیز آن را در اینجا به معنی هیئت و صورت تفسیر کرده اند.

1- مولوی، مثنوی معنوی، دفتر اول، ص 58

2- دیوان جامی، ص 701

3- دیوان ناصر خسرو، ص 307

4- دیوان صائب، ج 2، ص 679

5- دیوان صفی علیشاه اصفهانی، ص 69

ص: 265

♣ استثنای جمله «ای موسی! نترس، که رسولان در نزد من نمی ترسند! مگر کسانی که ستم کرده اند و سپس در مقام توبه و جبران برآیند و بدی را تبدیل به نیکی کنند که من غفور و رحیم»، توبه آن ها را پذیرا می شوم و به آنان نیز امنیت می بخشم چگونه با جمله قبل ارتباط دارد؟

اینکه در ذیل آیه گذشته محذوفی وجود دارد و آن اینکه: غیر پیامبران در امان نیستند، سپس استثناء کرده می گوید: مگر کسانی که بعد از ظلم و گناه توبه و اصلاح کنند که آن ها نیز مشمول امنیت الهی هستند.

اینکه استثناء از خود جمله مزبور باشد و ظلم اشاره به ترک اولایی که گاهی از پیامبران سر می زند و با مقام عصمت منافات ندارد، یعنی اگر پیامبران ترک اولایی انجام دهند، آن ها نیز در امنیت نیستند و خداوند بر آن ها سخت می گیرد همان گونه که درباره «آدم» و «یونس» در آیات قرآن آمده است.

مگر آن دسته از پیامبران که به زودی متوجه ترک اولی خویش شوند و به دامان پرمهر پروردگار در آیند و با اعمال صالح و حسنات خود آن را جبران کنند، چنانکه در مورد موسی در داستان کشتن آن مرد قبطی آمده است که موسی به ترک اولی خود اعتراف کرد و عرض نمود: (رَبِّ اِنِّی ظَلَمْتُ نَفْسِی فَاغْفِرْ لِی): (پروردگارا من بر خویشتم ستم کردم و مرا ببخش) (قصص: 16).

♣ مسئله ی ترس موسی با شجاعتی که در موسی سراغ داریم و عملاً در طول عمر خود به هنگام مبارزه با فرعونیان به ثبوت رسانید، به علاوه از شرایط کلی انبیاء است چگونه سازگار است؟

طبیعی هر انسانی است - هر قدر هم شجاع و نترس باشد - که اگر ببیند ناگهان قطعه چوبی تبدیل به مار عظیمی شود و سریعاً به حرکت در آید، موقتاً متوحش می شود و خود را کنار می کشد، مگر آنکه در برابر او این صحنه بارها تکرار شود، این عکس العمل طبیعی هیچ گونه ایرادی بر موسی نخواهد بود؛ و با آیه 9 احزاب که می گوید: (الَّذِينَ يَبُلِّغُونَ رِسَالَاتِ اللَّهِ وَيَخْشَوْنَهُ وَلَا يَخْشَوْنَ أَحَدًا إِلَّا اللَّهَ): «کسانی که ابلاغ رسالت های الهی می کنند و از او می ترسند و از هیچ کس جز او ترسی ندارند» منافاتی ندارد، این یک وحشت طبیعی زودگذر و موقتی در برابر یک حادثه کاملاً بی سابقه و خارق عادت است.



(\* بعضی نیز احتمال داده اند که موسی هنگامی که عصا تبدیل به مار شد دست خود را گشود تا از خویشتن دفاع کند اما خداوند به او دستور داد دستت را جمع کن و ترس نیازی به دفاع نیست!

(\* شاید چون روزی که موسی این عصا را برای خود انتخاب کرد تا هنگام خستگی بر آن تکیه کند و برای گوسفندان برگ های درختان را بریزد باور نمی کرد که در درونش چنین قدرت بزرگی به فرمان خدا نهفته باشد و این عصای ساده چوپانی کاخ های بیدادگران را به لرزه درآورد و چنین است موجودات این جهان که گاه در نظر ما کوچک اند اما استعدادهای بزرگی در درون نهفته دارند که به فرمان خدا آشکار می گردد.

این درواقع درسی است به همه انسان ها که در این جهان هیچ چیز را ساده نپندارند، ای بسا موجودات یا افرادی که ما با دیده حقارت به آن ها می نگریم قدرت های عظیمی در دل نهفته داشته باشند که ما از آن بی خبریم.

به هر حال موسی می بایست به این حقیقت آشنا شود که در محضر پروردگار امنیت مطلق حکم فرما است، آنجا جای ترس و خوف نیست؛ و بدون شک پیامبران برای اثبات ارتباط خود با خدا نیاز به معجزه دارند و گرنه هر کس می تواند دعوی پیامبری کند، بنابراین شناخت پیامبران راستین از دروغین جز از طریق معجزه میسر نیست، این معجزه می تواند

ص: 266

در محتوای خود دعوت و کتاب آسمانی پیامبر باشد و نیز می تواند امور دیگری از قبیل معجزات حسی و جسمی باشد بعلاوه معجزه در روح خود پیامبر نیز مؤثر است و به او قوت قلب و قدرت ایمان و استقامت می بخشد.



به هر حال موسی

پس از دریافت فرمان نبوت باید سند آن راهم دریافت دارد.

♣ دیدگاه مولانا

مولانا بهترین راه القای اندیشه های ژرف عرفانی خود را، استفاده از تمثیل می داند تا آن ها را حسی کند و بدین روش مخاطبان اندیشه هایش را بهتر درک کنند؛ و می گوید: «دم مردان حق (موسی حسام الدین...) دم مسیحایی است که به واسطه ی عنایت حق بر نفوس گمراه نفوذ می یابد.» (1) و ازدهای نفس را رام می کند.

بنابراین موسی، مظهر مرد حق و عصا مظهر نفس اماره است:

ازدها گشته ست آن مار سیاه

آنکه کرمی بود افتاده به راه

ازدها و مار اندر دست تو

شد عصا ای جان موسی مست تو

حکم خذها لا تخف دادت خدا

تا به دستت ازدها گردد عصا (2)

]



♣ همچنین مولانا در (تفسیر فَأَوْجَسَ فِي نَفْسِهِ خِيفَةً مُوسَى قُلْنَا لَا تَخَفْ إِنَّكَ أَنْتَ الْأَعْلَى)  
می گوید:

گفت موسی سحر هم حیران کنی است

چون کنم کاین خلق را تمییز نیست

گفت حق تمییز را پیدا کنم

عقل بی تمییز را بینا کنم

گر چه چون دریا بر آوردند کف

موسیا تو غالب آیی لا تخف

بود اندر عهد خود سحر افتخار

چون عصا شد مار آن ها گشت عار

هر کسی را دعوی حسن و نمک

سنگ مرگ آمد نمک ها را محک

سحر رفت و معجزه ی موسی گذشت

هر دو را از بام بود افتاد طشت

بانگ طشت سحر جز لعنت چه ماند



بانگ طشت دین به جز رفعت چه ماند  
چون محک پنهان شده ست از مرد وزن  
در صف آای قلب و اکنون لاف زن  
وقت لاف است محک چون غایب است  
می برندات از عزیزی دست دست  
قلب می گوید ز نخوت هر دم  
ای زر خالص من از تو کی کم  
زر همی گوید بلی ای خواجه تاش  
لیک می آید محک آماده باش  
مرگ تن هدیه ست بر اصحاب راز  
زر خالص را چه نقصان است گاز  
قلب اگر در خویش آخر بین بدی  
آن سیه کاخر شد او اول شدی  
چون شدی اول سیه اندر لقا  
دور بودی از نفاق و از شقا



کیمیای فضل را طالب بدی

عقل او بر زرق او غالب بدی

چون شکسته دل شدی از حال خویش

جابر اشکستگان دیدی به پیش

عاقبت را دید و او اشکسته شد

از شکسته بند در دم بسته شد

---

1- شعبانی، دلیل آفتاب، ص 234

2- مولوی، مثنوی معنوی، دفتر دوم، ص 275

ص: 267

فضل مس ها را سوی اکسیر راند

آن زر اندود از کرم محروم ماند

ای زر اندوده مکن دعوی بین

که نماند مشتری ات اعمی چنین

نور محشر چشمشان بینا کند

چشم بندی ترا رسوا کند



بنگر آن ها را که آخر دیده اند

حسرت جان ها و رشک دیده اند

بنگر آن ها را که حالی دیده اند

سر فاسد ز اصل سر بریده اند

پیش حالی بین که در جهل است و شک

صبح صادق صبح کاذب هر دو یک

صبح کاذب صد هزاران کاروان

داد بر باد هلاکت ای جوان

نیست نقدی کش غلط انداز نیست

وای آنجان کش محک و گاز نیست (1)

مولانا در یکجا، درخت تن را به عصای موسی تشبیه می کند، تن را که نمود مادی و مظهر خارجی نفس و علایق آن است، باید همچون عصای موسی بر زمین ذلت و ریاضت افکند تا شاید علایق نفس تبدیل گردد و الهی شود. چون عصای موسی از صورت چوبی برای برگ افشانی و غذا دادن به بره های امیال و خواهش های حیوانی بیرون آید و مظهر معجزات و قدرت الهی گردد. (2)

کامدش پیغام از وحی مهم





که کژی بگذار اکنون فاستقم

این درخت تن عصای موسی است

کامرش آمد که بیندازش ز دست

تا بینی خیر او شر او

بعد از آن بر گیر او را ز امر هو

پیش از افکندن نبود او غیر چوب

چون به امرش برگرفتی گشت خوب (3)

مولانا در تبیین حجت برای منکران آخرت که چون ندیده ام، پس وجود ندارد، مثل می آورد که حضرت موسی نیز پیش از نبوت، عصایش را ابزار کار می دید؛ اما زمانی که به تکامل روحی رسید و چشم بصیرت او بینا گردید، توانست حقیقت را درک کند که آن نشان پیامبری وی وسیله ای از جانب حق برای دفع کافران است. پس چشم باطن است که می تواند حقیقت را ببیند و اگر چشم ظاهر قادر به دیدن حقیقت نیست، دلیل بر نبودن نیست:

مر عصا را چشم موسی چوب دید

چشم غیبی افعی و آشوب دید

چشم سر با چشم سر در جنگ بود

غالب آمد چشم سر حجت نمود



چشم موسی دست خود را دست دید

پیش چشم غیب نوری بد پدید (4)

«به عقیده ی مولانا به این دلیل که لیاقت در سایه ی روحی پاک تر از باران و عمری تلاش به دست می آید، همه کس لایق و شایسته اسرار حق و امین مخزن افلاک نیست، دست باید دست موسی باشد تا لایق عصایی معجزه گر شود و گرنه هر دستی چنان عصایی را لمس نمی کند.» (5)

کان نفس خواهد ز باران پاک تر

وز فرشته در روش دراک تر

---

1- مولوی، مثنوی معنوی، دفتر چهارم، ص 629

2- پور نامداریان، داستان پیامبران در غزلیات شمس، ص 61

3- مثنوی معنوی، دفتر چهارم، ص 712

4- مثنوی معنوی، دفتر پنجم، ص 909

5- پور خالقی چتر رودی، فرهنگ قصه های پیامبران، ص 306

ص: 268

عمرها بایست تا دم پاک شد

تا امین مخزن افلاک شد

خود گرفتگی این عصا در دست راست

## دست را دستان موسی از کجاست؟ (1)

مولانا در دفتر پنجم با بهره گیری از ویژگی عصای موسی به بیان تفاوت ظاهر و باطن اعمال می پردازد و عصای موسی را به حروف مقطعه قرآن تشبیه می کند که مایه ی آگاهی است؛ یعنی هر کسی که به اسرار حروف مقطعه واقف شود، می تواند اعجاز کند و حروف دیگر قرآن، اگرچه در ظاهر شبیه آن حروف هستند اما آن چنان کارایی ندارند.

مردان حق و ریاکاران نیز باهم تفاوت دارند، همان طور که عصای موسی به ظاهر مثل دیگر عصاها بود، اما فقط مرد واصل به حق است که می تواند آن را به اژدها بدل کند:

این الم و حم این حروف

چون عصای موسی آمد در وقوف

حرف ها ماند بدین حرف از برون

لیک باشد در صفات این زبون

هر که گیرد او عصایی ز امتحان

## کی بود چون آن عصا وقت بیان (2)

• اشعار دیگر شاعران برجسته ایرانی

منور چون رخ موسی مبارک چون گه سینا

مشعشع چون ید بیضا مشرح چون دل عمران



یکی ساعت عصا باشد یکی ساعت بود ثعبان

بدو گفتم که ای موسی به دست چیست آن گفت زهر ذره جدا صد نقش گوناگون پدید  
آید

این

که هرچه بوهریره را بیاید هست در انبان

به دست من بود حکمش، به هر صورت بگردانم

کنم زهراب را دارو کنم دشوار را آسان

زنم گاهیش بر دریا بر آرم گرد از دریا زنم گاهش

بر سنگی بجوشد چشمه ی حیوان

گه آب نیل صافی را به دشمن خون نمودم من

نمودم سنگ خاکی را به عامه گوهر و مرجان (3)

جانا تویی کلیم و منم چون عصای تو

گه تکیه گاه خلقم و گه ازدهای تو

در دست فضل و رحمت تو یارم و عصا

ماری شوم چو افکندم اصطفای تو (4)



منکر مباش بنگر اندر عصای موسی

یک لحظه آن عصا بد یک لحظه اژدها شد

چون اژدهاست غالب لب را نهاده بر لب

کو خورد عالمی را و آن گه همان عصا شد (5)

سحر دشمن همه باطل کنی از تیغ مگر

دشمن و تیغ تو را قصه ی فرعون و عصاست (6)

گشت اژدهای جان من این اژدهای چرخ

ور چه صلاح رهبر من بود چون عصا

بر من نهاد روی و فروبرد سربه سر

نیرنگ سحر خاطر و طبعم چو اژدها (7)

گر موسی آنکه معجزش بود

از چوب فکنده مار بنمود (8)

---

1- مولوی، مثنوی معنوی، دفتر دوم، ص 187

2- مثنوی معنوی، دفتر پنجم، ص 787

3- کلیات شمس، ص 695-696



- 4- کلیات شمس ، ص 837
- 5- کلیات شمس ، ص 341
- 6- دیوان مسعود سعد، ص 73
- 7- دیوان مسعود سعد ، ص 1
- 8- خاقانی شروانی (تحفه العراقین)، ص 226

ص:269

اژدها کردار پیچان در کف رادش کمند

چون عصای موسی اندر دست موسی گشته مار (1)

چونان که عصا هرگز از آن سان که شنودی

ثعبان نشدی به کف موسی عمران (2)

جادوی آزر را به طبع کریم

خورد جود تو چون عصای کلیم (3)

اندر کف مبارک او نی صدف شده است

زان سان که چوب در کف موسی شد اژدها (4)

گر عصا در دست موسی پیکر ثعبان بود

گاه نصرت در کف تو تیغ چون ثعبان بود



چوب کم باشد ز آهن لیک اندر معجزات

تیغ تو همچون عصای موسی عمران بود (5)

کلک تو باد در کف راد تو چون صدف

زان سان که بود در کف موسی عصا چو مار (6)

سخن ز رمح تو راندم که ناگهان قلمم

چو چوب موسی عمران گذشت هیکل مار (7)

عصا بر گرفتن نه معجز بود

همی اژدها کرد باید عصا (8)

مده جام فرعونیم کز تو زهد

چو فرعونیان ز اژدها می گریزم (9)

گریزد ز شکل عصا مار و گوید

عصا شکلم و از عصا می گریزم (10)

اژدهای خانه ام در خوردن فرعون جهل

چون عصای موسوی پیچان و من موسی او (11)

صد هزاران چیز داند شد به قطع



آن عصا کو لایق ثعبان بود

آن عصا کو سحره ی فرعون خورد

نی عصای موسی عمران بود

آن عصا آنجا یدالله بود و بس

و آن نفس بی شک دم رحمان بود (12)

بررسی نکته های معجزه ی دوّم: ید بیضاء

♣ مشاهده این خارق عادات عجیب، در آن شب تاریک و در آن بیابان خالی، موسی را سخت تکان داد و برای اینکه آرامش خویش را بازیابد دستور دیگری به او داده شد و خداوند فرمود: «دستت را در گریبان داخل کن و هنگامی که خارج می شود، نورانی و درخشنده است بی آنکه عیبی در آن، وجود داشته باشد» و «دست هایت را بر سینه ات بگذار تا قلبت آرامش خود را بازیابد» و بعضی نیز گفته اند این جمله کنایه از لزوم قاطعیت و عزم راسخ در ادای مسئولیت رسالت و عدم ترس و وحشت از هیچ مقام و هیچ قدرت است.

همچنین معجزه نخستین آیتی از وحشت بود، سپس به او دستور داده می شود که به سراغ معجزه دیگرش برود که آیتی از نور و امید است و مجموع آن دو ترکیبی از «انذار» و «بشارت» خواهد بود.

1- دیوان فرخی، ص 177

2- دیوان ناصر خسرو، ص 399





- 3- حدیقه سنایی، ص 536
- 4- دیوان امیر معزی، ص 49
- 5- دیوان امیر معزی، ص 168
- 6- دیوان امیر معزی، ص 193
- 7- دیوان حبیب خراسانی، ص 269
- 8- ذخایری رازی
- 9- دیوان خاقانی، ص 221
- 10- دیوان خاقانی، ص 221
- 11- دیوان بهار، ص 432
- 12- دیوان عطار، ص 243

ص:270

♣ (من غیر سوء)

اشاره به این است که این سفیدی، سفیدی ناشی از بیماری برص نیست، بلکه نورانیت و درخشندگی و سفیدی جالبی است که خود بیانگر وجود یک معجزه و امر خارق عادت است.

♣ تعبیر (جناح)

(بال) بجای دست، تعبیر زیبایی است که شاید هدف از آن تشبیه حالت آرامش انسان به حالت پرنده ای باشد که به هنگام مشاهده امر وحشتناک بال و پر می زند اما وقتی آرامش خود را بازیافت بال و پر خود را جمع می کند.

و کلمه جناح را نیز برخی به معنی دست و برخی به معنی بازو برخی به معنی خود شخص گرفته اند یعنی: مقصود این است که موسی به اجرا فرمان خداوند مصمم تر و جدی تر شود و ترس و وحشت او را دچار سستی نگرداند بلکه پایداری و استقامت ورزد. نه اینکه دستش را بر روی سینه بگذارد.

بعید نیست که «جناح» به معنی بازو باشد و همان طوری که گاهی بازو بجای خود شخص بکار رفته است، مثل: (سَنَشُدُّ عَضُدَكَ بِأَخِيكَ) «به زودی بازویت را [یعنی خودت را] به برادرت تقویت می کنم» (قصص: 5) در اینجا هم جناح به معنی خود شخص بکار رفته است.

درعین حال ممکن است جناح به معنی دست باشد و همان طوری که گاهی منظور از «ید» (دست) «یدان» (دو دست) است، منظور از جناح هم دو جناح یعنی دو دست هست.

زیرا گاهی مقصود از «دست ها» خود شخص است. مثل: «لبيك و الخير بين يديك» که مقصود این نیست که خیر بین دو دست توست. بلکه منظور این است که خیر پیش توست و مثل: (ذَلِكَ بِمَا قَدَّمْتَ يَدَاكَ) (حج 10) که مقصود این است که آنچه می بینی به واسطه کارهایی است که در زندگی دنیا انجام داده ای. [\(1\)](#)

♣ دیدگاه مولانا

در مورد بازتاب ید بیضا معجزه ی روشن و نورانی موسی در مثنوی: مولانا مسائلی مانند تزکیه نفس، نارسایی عقل جزئی، ریاضت، مقام والای اولیاء، رفض اسباب را با آن داستان تبیین می نماید.



مردان حق با تزکیه ی نفس، قلوب خود را از کدورت تعلقات حسی و مادی پاک و صاف می کنند تا جایی که صفای قلب آن ها پذیرای نقوش بی عدد و لایتناهی می گردد.

این احاطه ی نورانی که قلب عارف به کائنات عالم پیدا می کند؛ او را در مرتبه ای قرار می دهد که همچون آینه سینه ی موسی می شود که صورت بی صورت غیب (حقیقت عالم هستی) از آینه ی دلش بر دست های در گریبانش تافت و آن را منور ساخت.» (2)

آن صفای آینه وصف دل است

کاو نقوش بی عدد را قابل است

---

1- طبرسی، ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج 18، ص 194

2- زرین کوب، سرّنی، ج 2، ص 63

ص: 271

صورت بی صورت بی حد غیب

ز آینه ی دل تافت بر موسی ز جیب

گر چه آن صورت نگنجد در فلک

نه به عرش و فرش و دریا و سمک

ز آنکه محدود است و معدود است آن

آینه ی دل را نباشد حد بدان (1)

مولانا بدین وسیله نشان می دهد که: بر آنچه عقل جزوی وابسته به حس، القا می کند، اعتماد تام نباید کرد، زیرا در واقع هرچه ناشی از تعلیم و دفتر و کتاب است تا لب گور بیشتر با انسان نیست و مادام که انسان سخره ی استاد و شاگرد و کتاب است، جز خیال حرص و شهوت از علم، حاصلی ندارد و چیزی که مایه ی نجات می شود، علمی است که موسی از طریق وحی حاصل کرد و فروغ آن را در جیب و گریبان یافت و به مرتبه ی اشراق یقین نائل آمد. اما علمی که از کتاب حاصل آید مایه ی یقین قطعی نیست و از همین روست که نیل نجات از آن حاصل نمی شود (2)

پیش بینی این خرد تا گور بود

و آن صاحب دل به نفخ صور بود

این خرد از گور و خاکی نگذرد

وین قدم عرصه ی عجایب نسپرد

زین قدم وین عقل رو بیزار شو

چشم غیبی جوی و برخوردار شو

همچو موسی نور کی یابد ز جیب

سخره ی استاد و شاگرد کتاب

زین نظر وین عقل ناید جز دوار

پس نظر بگذار و بگزین انتظار (3)



مولانا بار دیگر به این نکته اشاره دارد که: راه دریافت علوم باطنی افزایش محفوظات کتابی نیست، بلکه صیقل دادن به قلب است، در این صورت دست نورانی از گریبان بیرون می آید که حتی نورش از ماه آسمان هم برتر می شود:

ور بخوانی صد صحف بی سخته ای

بی قدر یادت نماند نکته ای

ور کنی خدمت نخوانی یک کتاب

علم های نادره یابی ز جیب

شد ز جیب آن کف موسی ضو فشان

کآن فزون آمد ز ماه آسمان

کآنکه می جستی ز چرخ با نهیب

سر بر آورده ست ای موسی ز جیب

تا بدانی کآسمان های سمی

هست عکس مدرکات آدمی

نی که اول دست یزدان مجید

از دو عالم نورخان تر عقل آفرید (4)

«مولوی در عین اینکه برای افاضه ی عطایای حق تعالی به حسب ظاهر قابلیت را شرط نمی داند، تأثیر ریاضت های جسمانی را در تحصیل کمال نفسانی معتقد است و کوشش و مجاهدت را از این جهت که مقدمه ی حصول استعداد و قابلیت فیض الهی است، لازم و بهتر می داند» (5) می گوید: هرگاه آدمی تعلق به جسم را رها کرده باشد، «نور حق چون نور موسی از جیب سر برمی آورد و قلب ها را صاف و آینه وار تجلی گاه نور ایزدی می گرداند.» (6)

- 1- مولوی، مثنوی معنوی، دفتر اول، ص 155
- 2- زرین کوب، سرّنی، ج 1، ص 528
- 3- مولوی، مثنوی معنوی، دفتر چهارم، ص 700
- 4- مولوی، مثنوی معنوی، دفتر ششم، ص 1009
- 5- همایی، مولوی نامه، ج 1، ص 542
- 6- پور خالقی چتر رودی، فرهنگ قصه های پیامبران، ص 313

ص: 272

سیری از حق است لیک اهل طبع

کی رسد بی واسطه ی نان در شبع

لطف از حق است لیکن اهل تن

در نیابد لطف بی پرده ی چمن

چون نماند واسطه ی تن بی حجاب



همچو موسی نور مه یابد ز جیب

این هنرها آب راهم شاهد است

کاندرونش پر ز لطف ایزد است (1)

امور مادی است، حاصلی جز تاریکی و بی خبری ندارد، اما زمانی که به عالم معنا برده شود، محرم اسرار غیب می گردد.

بدین جهت «مولانا به آن کس از اولیاء حق که حسّ ظاهر را هرگز به جای حسّ باطن نمی خرد و جانش از آفتاب معرفت نورانی گشته است، می گوید که چون تو رخت حس های خویش را به قلمرو غیب برده ای، حال تو حال انبیاست، پس مانند حضرت موسی علیه السلام ید بیضای خویش را نشان بده و نوری را که از غیب جانت می تابد بنمای.» (2)

پنج حسی هست جز این پنج حس

آن چو زر سرخ و این حس ها چو مس

اندر آن بازار کایشان ماهرند

حس مس را چون حس زر کی خرنند

حس ابدان قوت ظلمت می خورد

حس جان از آفتابی می چرد

ای بیرده رخت حس ها سوی غیب



### (3) دست چون موسی برون آور ز جیب

همچنین هر پنج حس چون نایزه

بر مراد و امر دل شد جایزه

هر طرف که دل اشارت کردشان

می رود هر پنج حس دامن کشان

دست و پا در امر دل اندر ملأ

### (4) همچو اندر دست موسی آن عصا

مولانا برای بیان لزوم توجه و عنایت مردان حق بر آدمی که آن را در وجود مرید خویش  
ممثل می یابد، از وی می خواهد تا با سخنان خود که همچون ید بیضای موسی روشن کننده  
و نشان دهنده ی راه حق هستند، او را هدایت کند و او را از تاریکی جهل برهاند، می گوید:

هین ید بیضا نما ای پادشاه

صبح نو بگشا ز شب های سیه

دوزخی افروخت بر وی دم فسون

### (5) ای دم تو از دم دریا فزون





فعل حق که در تمام اشیاء و اعیان عالم بر وفق مشیت ازلی و بدون توقّف بر اسباب تصرّف می کند، به قابلیت و استعداد قوا مربوط و مشروط نمی شود؛ زیرا قابلیت هم خود از مقوله ی اسباب محسوب است و مولانا که در مقابل قدرت و اراده

1- مولوی، مثنوی معنوی، دفتر پنجم، ص 738

2- زرین کوب، سرّنی، ج 1، ص 157

3- مولوی، مثنوی معنوی، دفتر دوم، ص 183

4- مولوی، مثنوی معنوی، دفتر اول، ص 159

5- مولوی، مثنوی معنوی، دفتر دوم، ص 275

ص: 273

فائقه ی خداوند تمام اسباب را نفی می کند، البته قابلیت را نمی تواند بپذیرد، چون اگر قابلیت شرط فعل حق بود هیچ چیز از عدم به وجود نمی آمد از آنکه در عالم عدم، معدومات مساوی هستند و هیچ معدومی بر معدوم دیگر رجحان ندارد. [\(1\)](#)

چاره آن دل عطای مبدلی است

داد او را قابلیت شرط نیست

بلکه شرط قابلیت داد اوست

داد لب و قابلیت هست پوست

این که موسی را عصا ثعبان شود



همچو خورشیدی کفش رخشا شود

صد هزاران معجزات انبیاء

کان نگنجد در ضمیر و عقل ما

نیست از اسباب تصریف خداست

نیست ها را قابلیت از کجاست؟ (2)

مولانا در ذیل عنوان «وحی کردن حق تعالی به موسی که چرا به عیادت من نیامدی» از ماجرای ید بیضا چنین یاد می کند: و می گوید: چون ولی از صفات خود، به کلی پاک و تُهی می گردد، آنگاه اوصاف الهی، جانشین اوصاف بشری می شود، حاصل اتحاد آن است که تمیز و تفاوت، از میان برخیزد و در نتیجه، گاه بنده ی کامل به زبان خدا سخن می گوید و فعل او منتسب به خداست و گاهی نیز قول و فعل حق، بدو نسبت می گیرد.

مثال انتساب فعل بنده به حق، این حدیث است: «خدای عزوجل در روز قیامت می گوید: ای فرزند آدم بیمار شدم، حال مرا نپرسیدی؟» (3) که صوفیان به این مرتبه یعنی ظهور حق به صفات بنده «قرب الفرائض» می نامند. (4)

مولانا پس از آنکه مقام اولیاء نزد حق را توصیف می کند، لزوم پیوستن به اولیاء و پیروی از آن ها را گوشزد می کند و جدایی از آنان را مایه ی هلاکت می داند.

آمد از حق سوی موسی این عتاب

کای طلوع ماه دیده توز جیب



مشرقت کردم ز نور ایزدی

من حقم رنجور گشتم نامدی

گفت سبحانا تو پاکی از زیان

این چه رمز است این بکن یا رب بیان

باز فرمودش که در رنجوریم

چون نپرسیدی تو از روی کرم

گفت یا رب نیست نقصانی تو را

عقل گم شد این سخن را برگشا

گفت آری بنده خاص گزین

گشت رنجور او منم نیکو بین

هست معذوریش معذوری من

هست رنجوریش رنجوری من

هر که خواهد هم نشینی خدا

تا نشیند در حضور اولیا

از حضور اولیا گر بسکلی



تو هلاکی ز آنکه جزوی بی کلی

هر که را دیو از کریمان و ابرد

بی کسش یابد سرش را او خورد

یک به دست از جمع رفتن یک زمان

مکر دیو است بشنو نیکو بدان (5)

---

1- زرین کوب، سرّنی، ج 2، ص 728

2- مولوی، مثنوی معنوی، دفتر پنجم، ص 757

3- فروزان فر، احادیث و قصص مثنوی، صص 157-198

4- فروزان فر، شرح مثنوی شریف، ج 2، ص 795

5- مولوی، مثنوی معنوی، دفتر دوم، صص 270-269

ص: 274

• اشعار دیگر شاعران برجسته ی ایرانی

در ضمیرش بود مکنونات غیب

زان بر آوردی ید بیضا ز جیب (1)

موسی کلیم است که دارد ید بیضا

عیسی است کزو زنده شود هر که بمرده است (2)



ز دامان نسیم صبح پیدا شد دم عیسی

ز جیب روشن فجر آشکارا شد کف موسی (3)

با رخ تو بیهوده است بوالعجبی چشم تو

با کف موسی که را دست دهد جادویی (4)

این همه شعبده ی خویش که می کرد اینجا

سامری پیش عصا و ید بیضا می کرد (5)

با ید بیضا کلیم گشت ز خود بی خبر

کرد تجلی به طور چو ایزدی روی دوست (6)

موسی صفت به نور تجلی فنا شوم

و آن گه به هر نفس ید بیضا بر آورم (7)

گفتم کف موسی مگر از جیب قبطی شد به دریا

یوسف صدیق سر بر زد ز کحلی پیرهن (8)

زهی به تقویت دین نهاده صد انگشت

مآثر ید بیضاست دست موسی را (9)

ای دست تو منور چون موسی پیمبر



خواهم که دست موسی در آستین نباشد (10)

چو گرد سینه ی خود طواف کردیم

ید بیضا ز جیب جان بر آریم (11)

از نعمت فرعون چه موسی کف و لب شست

دریای کرم داد مر او را ید بیضا (12)

ز جیب خویش بجو مه چو موسی عمران

نگر به روزن خویش بگو سلام سلام (13)

به شعر خاطر عطار همدم عیسی است

از آنکه هست چو موسی اش صد ید بیضا (14)

اندر این صورت و آن صورت بس فکرت تیز

از پی بحث و تفکر ید بیضا بنمود (15)

زرد قصب خاک به رسم جهود

کاب چو موسی ید بیضا نمود (16)

گاه بی دستان ید بیضا برو نآرد ز جیب

گاه بی افسون عصا بر صورت مار آورد (17)



نور خواهی به دست موسی وار

دست در گرد جیب خویش بر آر (18)

برقی چو دست موسی عمران به فعل و نور

آرد همی پدید ز جیب هوا صبا (19)

---

1- منطق الطیر عطار، ص 26

2- دیوان شمس مغربی، ص 29

3- دیوان هاتف اصفهانی، ص 30

4- دیوان سنایی، ص 1021

5- دیوان حافظ، ص 89

6- دیوان محیط قمی، ص 28

7- دیوان منصور حلاج، ص 109

8- دیوان صباحی بیدگلی، ص 23

9- دیوان انوری، ج 1، ص 2

10- کلیات شمس، ص 364

11- کلیات شمس، ص 585

12- کلیات شمس، ص 84

13- کلیات شمس، ص 655

14- کلیات شمس، ص 1260

15- کلیات شمس، ص 324



16- مخزن الاسرار نظامی، ص 42

17- دیوان امیر معزی، ص 175

18- حدیقه سنایی، ص 372

19- دیوان مسعود سعد، ص 1

ص: 275

سوخت صد عجل خوار از برق تیغ آبدار

چون عیان شد ذوالفقار شه چو دست موسی (1)

عالم به چشم من دل فرعون گشته است

صبح امید از آن ید بیضایم آرزوست (2)

در دیده ی روشن گهران هر ورق گل

از نور تجلی ید بیضای کلیم است (3)

بر آرد ز جیب فلک دست موسی

زر سامری نقد میزان نماید (4)

بیضای دست موسی سر زد ز آستینش

عشق آتش مثالی است دل طور بی مثالش (5)

بهر دفع جادویی های شب فرعون کیش





موسی صبح از بغل بیرون ید بیضا کند (6)

ید بیضا که شنیدی بود از طلعت تو

لقمه ی نور که در دست کلیم افتاده است (7)

به دستتاری ما ناید آن مسیح نفس

اگر بود ید بیضا در آستین ما را (8)

کو آتشی در دل که من چون دست در جیب آورم

از پرتو گرایش آدم ید بیضا برون (9)

بگشای از دلش ای موسی عهد، آب خضر

به عصایی که تو را در ید بیضا بینند (10)

لمعه ای از آفتاب ذوالفقارش شد پدید

عارفان تمثیل نورش بر ید بیضا زدند (11)

بلاغت ید بیضای موسی عمران

به کید سحر چه ماند که ساحران سازند (12)

سحر سخنم در همه آفاق ببرند

لیکن چه زند با ید بیضا که تو داری (13)



گرچه خواجو به یقین شعر تو سحر است

هیچ قدرش نبود با ید بیضای کلیم (14)

آیتش هست ز دستش، ید بیضای کلیم

نفخه ای از دم قدسش، دم روح الله (15)

چون به کوی اندر خرامد آن چنان تابد ز لطف

پای آن بت ز آستان، چون دست موسی ز آستین (16)

جام بلور از جوهرش سقلاب و روم اندر برش

با نور موسی پیکرش در کف بیضا داشته (17)

ید بیضای کلیم است که دارد به بغل

دل وارسته که در سینه ی چنان سیناست (18)

گلزار شود همچو جهودان عبا پوش

کهسار چو موسی بنماید ید بیضا (19)

به دست اوست سنایی که بود در گه طور

به پای اوست شعاعی که در کف موسی (20)



- 1- دیوان حبیب خراسانی، ص 245
- 2- دیوان صائب، ج 2، ص 960
- 3- دیوان صائب، ج 2، ص 1048
- 4- دیوان خاقانی، ص 103
- 5- دیوان صفای اصفهانی، ص 55
- 6- دیوان بهار، ص 376
- 7- دیوان جامی، ص 216
- 8- دیوان محتشم، ص 12
- 9- دیوان محتشم، ص 205
- 10- دیوان عراقی، ص 201
- 11- دیوان نعمت الله ولی ص 588
- 12- دیوان قصاید سعدی، ص 19
- 13- دیوان غزلیات سعدی، ص 467
- 14- دیوان خاجوی کرمانی، ص 322
- 15- دیوان محیط قمی، ص 66
- 16- دیوان سنایی، ص 548
- 17- دیوان خاقانی، ص 303
- 18- دیوان صفای اصفهانی، ص 34
- 19- دیوان امیر معزی، ص 34
- 20- دیوان ایرج میرزا، ص 53

## قسمت هفتم: بیان علت این دو معجزه (رفتن به سراغ فرعون)

تا اینجا موسی به مقام نبوت رسیده و معجزات زیادی دریافت داشته است، ولی از این به بعد فرمان رسالت به نام او صادر می شود، رسالتی بسیار عظیم و سنگین رسالتی که از ابلاغ فرمان الهی به زورمندترین و خطرناک ترین مردم محیط شروع می شود و برای اینکه خداوند به موسی لطف بیشتری کند و به منحرفان امکان بیشتری برای هدایت دهد، می گوید:

1- معجزات تو منحصر به این دو نیست، بلکه «...این (دو معجزه) در زمره معجزات نه گانه ای است که تو با آن ها به سوی فرعون و قومش فرستاده می شوی آنان قومی فاسق و طغیانگرند!» (1)

این دو پس باشند دو حجّت به کار

سوی فرعون و گروه از کردگار

آنکه ایشانند قومی فاسقین

رفته بیرون ز امر حق وز راه دین (2)

سوی فرعون و گروهش برنشان

چون که ایشانند قومی فاسقان (3)

3- «به سوی فرعون برو که طغیان کرده است!» (4)

رو سوی فرعون بگذشته ز حد



گو که داری رغبت آیا هیچ خود (5)

رو به این دو معجزه بهر رشد

جانب فرعون بگذشته ز حد (6)

4- و «به خاطر بیاور هنگامی که پروردگارت موسی را ندا کرد که به سراغ آن قوم ستمگر برو (\*) همان قوم فرعون، آیا آن ها از ظلم و ستم و مخالفت فرمان پروردگار پرهیز نمی کنند» (7)

یاد کن فرمود موسی را ندا

چون به نزدیک شجر رب الوری

که توجه کن به قوم ظالمین

قبطیان کایا نترسند از یقین (8)

ای کلیم عشق بر فرعون هستی حمله بر

بر سر او تو عصای محو موسی وار زن

عقل از بحر هوس ها دار داری می کنی

زود چشمش را ببند و بهر او تو دار زن (9)

پی هدایت فرعونیان ظلمت رو

به نور خویش قوی داشت دست موسی را (10)

آری برای اصلاح یک محیط فاسد و ایجاد یک انقلاب همه جانبه باید از سردمداران فساد و ائمه کفر شروع کرد از آن ها که در تمام ارکان جامعه نقش دارند، خودشان و یا افکار و اعوان و انصارشان همه جا حاضرند، آن هایی که تمام سازمان های تبلیغاتی و اقتصادی و سیاسی را در قبضه خود گرفته اند که اگر آن ها

1- قصص : 32 (فَذَانِكَ بُرْهَانَانِ مِنْ رَبِّكَ إِلَى فِرْعَوْنَ وَ مَلَائِهِ إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا فَاسِقِينَ) 2-

نمل: 12 (فِي تِسْعِ آيَاتٍ إِلَى فِرْعَوْنَ وَ قَوْمِهِ إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا فَاسِقِينَ)

2- صفی عیشاه، تفسیر صفی، ص 552

3- صفی عیشاه، تفسیر صفی، ص 535

4- طه: 24؛ نازعات: 17 اذْهَبْ إِلَى فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَى

5- صفی عیشاه، تفسیر صفی، ص 810

6- صفی عیشاه، تفسیر صفی، ص 455

7- شعراء: 10- 11 (وَ إِذْ نَادَى رَبُّكَ مُوسَى أَنْ ائْتِ الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ) (\* قَوْمَ فِرْعَوْنَ أَلَا

يَتَّقُونَ)

8- صفی عیشاه، تفسیر صفی، ص 522

9- کلیات شمس، ص 741

10- دیوان جامی، ص 12

ص: 277

اصلاح شوند و یا در صورت عدم اصلاح ریشه کن گردند می توان به نجات جامعه امیدوار بود و گرنه هرگونه اصلاحی بشود. سطحی و موقتی و گذرا است.

نکته ها

### ♣ تسع آیات

از ظاهر این آیه چنین استفاده می شود که این دو معجزه جزء نه معجزه معروف موسی بوده است و در بحث مشروحاتی که در تفسیر سوره اسراء آیه 101 داشتیم چنین نتیجه گرفتیم که 5 معجزه دیگر عبارت اند از: «طوفان»، «آفات گیاهان»، «ملخ خوراکی»، «فزونی قورباغه»، «دگرگون شدن رنگ رود نیل به شکل خون»

و 2 معجزه دیگر «خشک سالی» و «کمبود انواع میوه ها» بود که در آیه 10 سوره اعراف به آن اشاره شده است.

### ♣ (إِنَّهُ طَغَى)

در کلمه «طغیان» همه چیز جمع است، آری طغیان و تجاوز از حدود مرز در تمام ابعاد زندگی و به همین جهت به این گونه افراد «طاغوت» گفته می شود که از همین ماده گرفته شده است.

روح طغیان و گردنکشی در برابر فرمان حق، عصاره همه این انحرافات و جامع تمام آن ها است. ضمناً روشن می شود که هدف انبیاء در درجه اول مبارزه با طاغوت ها و مستکبران است و این درست برخلاف تحلیلی است که مارکسیست ها درباره مذهب دارند و آن را در خدمت طغیانگران و استعمار پیشگان می دانند.

ممکن است گفتار آن ها درباره مذاهب ساختگی تخدیری صحیح باشد، ولی تاریخ انبیای راستین با صراحت تمام، پندارهای واهی آن ها را در مورد مذاهب آسمانی صد در صد نفی می کند، مخصوصاً قیام موسی بن عمران شاهد گویایی است در این رابطه.

♣ ظلم نیز معنی جامع و گسترده ای دارد: و شرک یکی از مصادیق بارز آن است، (1)

و استثمار و استعباد بنی اسرائیل با آن همه زجر و شکنجه نیز مصداق دیگری از آن هست، از این گذشته آن ها با اعمال خلافشان قبل از هر کس بر خودشان ستم می کردند و به این ترتیب می توان هدف دعوت انبیاء را در مبارزه با ظلم و ستم در تمام ابعاد خلاصه کرد!

### قسمت هشتم: موسی مشکلات خود را به پیشگاه پروردگار عرض می کند

در قرآن آمده است موسی فرمود:

1- عرض کرد: «پروردگارا! من یک تن از آنان را کشته ام می ترسم مرا به قتل برسانند! (\* ) و برادرم هارون زبانش از من فصیح تر است او را همراه من بفرست تا یاور من باشد و مرا تصدیق کند می ترسم مرا تکذیب کنند!» (\* ) (2)

1- لقمان: 13 (وَ إِذْ قَالَ لُقْمَانُ لِابْنِهِ وَ هُوَ يَعِظُهُ يَا بُنَيَّ لَا تُشْرِكْ بِاللَّهِ إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ)  
2- قصص: 33-34 (قَالَ رَبِّ إِنِّي قَتَلْتُ مِنْهُمْ نَفْسًا فَأَخَافُ أَنْ يَقْتُلُونِ) (\* ) وَ أَخِي هَارُونُ هُوَ أَفْصَحُ مِنِّي لِسَانًا فَأَرْسَلْهُ مَعِيَ رِدْءًا يُصَدِّقُنِي إِنِّي أَخَافُ أَنْ يُكَذِّبُونِ )

ص: 278

گفت ای پروردگار از پیش تر





کشته ام من زین جماعت یک نفر

می ترسم که کشندم در قصاص

آنکه بد فرعون را او عبد خاص

هست هارون افصح از من در لسان

با من او را پس فرست آنجا روان

تا که باشد در مکاره پشت من

هم کند تصدیقم اندر انجمن

آنکه می ترسم من از تکذیب قوم

تا رسد از قبطیان خشم و لؤم (1)

2- (موسی) عرض کرد: پروردگارا! از آن بیم دارم که مرا تکذیب کنند، (\*) و سینه ام

تنگ شود و زبانم به قدر کافی گویا نیست (برادرم) هارون را نیز رسالت ده (تا مرا یاری

کند) (\*) و آنان (به اعتقاد خودشان) بر گردن من گناهی دارند می ترسم مرا بکشند (و این

رسالت به پایان نرسد) (\*) (2)

گفت من می ترسم ای پروردگار

که ندارندم به گفتار استوار

سینه ام تنگ آید از تکذیبشان



هم نبگشاید مرا عقده زبان

پس به هارون کن روان جبریل نیک

در نبوت تا شود با من شریک

جرمی ایشان راست بر من بی غرض

ترسم از آنکه کشندم در عوض (3)

3- (موسی) گفت: «پرورد گارا! سینه ام را گشاده کن (\*) و کارم را برایم آسان گردان! (\*)»  
و گره از زبانم بگشای (\*) تا سخنان مرا بفهمند! (\*) وزیری از خاندانم برای من قرار ده ...  
(\*) برادرم هارون را! (\*) با او پشتم را محکم کن (\*) و او را در کارم شریک ساز (\*) تا  
تو را بسیار تسبیح گویم (\*) و تو را بسیار یاد کنیم (\*) چراکه تو همیشه از حال ما آگاه  
بوده ای! (\*) (4)

1- صفی عیشاه، تفسیر صفی، ص 552

2- شعراء: 12-14 (قَالَ رَبِّ إِنِّي أَخَافُ أَنْ يُكَذِّبُونُ) (\*) وَيَضِيقُ صَدْرِي وَلَا يَنْطَلِقُ لِسَانِي  
فَأَرْسِلْ إِلَيَّ هَارُونَ (\*) وَلَهُمْ عَلَى ذَنْبٍ فَأَخَافُ أَنْ يَقْتُلُونِ)

3- صفی عیشاه، تفسیر صفی، ص 522

4- طه: 25-35 (قَالَ رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي) (\*) وَيَسِّرْ لِي أَمْرِي (\*) وَاحْلُلْ عُقْدَةً مِّنْ  
لِّسَانِي (\*) يَفْقَهُوا قَوْلِي (\*) وَاجْعَلْ لِي وَزِيرًا مِّنْ أَهْلِي (\*) هَارُونَ أَخِي (\*) اشْدُدْ بِهِ أَزْرِي  
(\*) وَأَشْرِكْهُ فِي أَمْرِي (\*) كَيْ نُسَبِّحَكَ كَثِيرًا (\*) وَنَذْكُرَكَ كَثِيرًا (\*) إِنَّكَ كُنْتَ بِنَا  
بَصِيرًا)



ص: 279

با خود اندیشید موسی کز عناد

من چسان با وی توانم ایستاد

با چنین لکنت که دارم بر زبان

او توانا من فقیر و ناتوان

گفت یا رب شرح صدرم ده که تا

گنجد اندر سینه ام اسرارها

طاقت و صبرم شود یعنی فزون

مر توانم کرد کافر را زبون

نزد سختی ها نکردم تنگ دل

وز مهم خود نمانم منفعل

هم تو آسان ساز بر من کار من

هم رسان بر فهمشان گفتار من

از زبانم عقده بگشا تا کنند

فهم گفتارم به وجهی دلپسند



گفت زان یا رب تو بگشا این گره

بهر گفتار از زبانم یکسره

هم مرا گردان وزیری ز اهل من

تا که باشد پشت من در هر محن

هست هارونم برادر زان مرا

پشت محکم ساز در این ماجرا

تا که اندر کار من باشد شریک

ز او به نبینم یار نیک

کی نسبحک و تذکرک کثیر

انک کنت بنا ربی بصیر (1)

۷ در تورات آمده است:

- موسی گفت: «خداوندا من هرگز سخنور خوبی نبوده ام نه در سابق و نه در اکنون که با من سخن گفته ای، بلکه لکنت زبان دارم.»

- خداوند فرمود: کیست که زبان به انسان داده است؟

- گنگ و کرو بینا و نابینا را چه کسی آفریده است؟ آیا نه من که خداوند هستم؟

- بنابراین برو من به تو قدرت بیان خواهم داد و هر آنچه باید بگویی به تو خواهم آموخت. اما موسی گفت: خداوندا تمنا می کنم کس دیگری را جای من بفرست. پس خداوند بر موسی خشمگین شد و فرمود: «برادرت هارون سخنور خوبی است و اکنون می آید تا تو را ببیند و از دیدنت خوشحال خواهد شد. آنچه را که باید بیان کنی به هارون بگو تا از طرف تو بگوید. من به هر دو شما قدرت بیان خواهم بخشید و به شما خواهم گفت که چه باید کرد. او در برابر مردم سخنگوی تو خواهد بود و تو برای او چون خدا خواهی بود و هرچه را که به او بگویی بیان خواهد کرد. این عصا را نیز همراه خود ببر تا با آن معجزاتی را که به تو نشان دادم ظاهر سازی.» (2)

1- صفی علیشاه، تفسیر صفی، صص 456-455

2- سفر خروج، اصحاح 4 آیات 10 - 17

ص: 280

نکته ها

♣ (فَأَرْسِلْ إِلَى هَارُونَ)

حاکی از تعلل و شانه خالی کردن از مسئولیت نیست: (فَأَرْسِلْ إِلَى هَارُونَ) - یعنی ملک و حی خود را نزد هارون هم بفرست تا او یاور من در تبلیغ رسالت باشد و این تعبیر، تعبیری است شایع، وقتی کسی دچار بلایی شده باشد و یا امری بر او مشکل شده باشد، اطرافیان به وی می گویند بفرست نزد فلانی، یعنی از او کمک بطلب و او را یاور خود بگیر. پس جمله مورد بحث جمله ای است متفرع بر جمله «من می ترسم»؛ و در حقیقت جمله «من می ترسم» و فروعاتی که بر آن متفرع شده از قبیل دل تنگی و گیر کردن زبان، مقدمه بوده برای همین

که در جمله مورد بحث رسالت را برای هارون درخواست کند تا در کار رسالتش شریک و یاور باشد.

آری منظور از این مقدمه این بوده که رسالت و مأموریتش با تصدیق هارون و یاری او بهتر و سریع تر انجام شود، نه اینکه خواسته باشد از زیر بار سنگین رسالت شانه خالی کند.

ادله ای که بر این معنا دلالت می کند این است که:

جمله (فأرسل)، بین سه جمله اول و جمله چهارم یعنی (لَهُمْ عَلَيَّ ذَنْبٌ) قرار گرفته چون این قرار داشتن اعلام می کند که با جمله چهارم ارتباطی دارد؛ و اگر سخنان موسی از باب تعلل و شانه خالی کردن بود، می بایستی جمله: «فأرسل» آخر همه جملات درآید، نه ماقبل آخر (1)؛ و خلاصه ترجمه آیه بنا بر وجه اول که مختار ما و روح المعانی است، این است که «موسی گفت: پروردگارا من می ترسم تکذیبم کنند و در نتیجه حوصله ام سر آید و زبانم کند شود، پس بفرست نزد هارون، چون علاوه بر ترس از تکذیب، فرعونیان خونی از من طلب دارند و به زعم ایشان من قاتلم» و بنابراینکه، تعلل باشد این می شود «پروردگارا من می ترسم تکذیبم کنند و در نتیجه حوصله ام سر آید و زبانم کند شود و فرعونیان خونی از من طلب دارند و به زعم ایشان من قاتلم پس بفرست نزد هارون».

♣ از آن روشن تر آیه (قَالَ رَبِّ إِنِّي قَتَلْتُ مِنْهُمْ نَفْسًا فَأَخَافُ أَنْ يَقْتُلُونِ وَأَخِي هَارُونُ هُوَ أَفْصَحُ مِنِّي لِسَانًا فَأَرْسَلْهُ مَعِيَ رِدْءًا يُصَدِّقُنِي إِنِّي أَخَافُ أَنْ يُكَذِّبُونِ) (2) هست که به صراحت می فهماند: منظور موسی از این سخنان تعلل نبوده، بلکه می خواسته کار دعوتش صحیح تر و راهش به هدف نزدیک تر شود.

آری موسی به یاد حادثه مهم زندگی اش در مصر افتاد، حادثه کشتن مرد قبطی و بسیج نیروهای فرعون برای تلافی خون او، گرچه موسی به خاطر حمایت مظلومی با این ظالم گلاویز شده بود ولی این ها در منطق فرعون معنی نداشت او هنوز هم تصمیم دارد اگر موسی را پیدا کند بدون چون و چرا به قتل برساند و درست است که موسی در آن شب تاریک. در آن وادی مقدس که این تقاضاها را از خدا به هنگام دریافت فرمان رسالت می کند بیش از ده سال از وطن خود دور مانده بود، ولی قاعدتاً ارتباطش به طور کامل از برادرش در این مدت قطع نشده بود که با این صراحت و روشنی از او سخن می گوید و از درگاه خدا تقاضای شرکت او در این برنامه بزرگ می کند.

1- آلوسی، روح المعانی، ج 19، ص 65

2- قصص : 33 و 34 گفت پروردگارا من کسی را از ایشان کشته ام، می ترسم مرا بکشند و برادرم هارون از من زبانی فصیح تر دارد، پس بفرست نزد او تا وزیر من باشد و مرا تصدیق کند، چون من می ترسم ایشان مرا تکذیب کنند.

ص: 281

♣ (وزیر)

از ماده «وزر» در اصل به معنی بار سنگین است و از آنجا که وزیران بسیاری از بارهای سنگین را در کشورداری بر دوش دارند این نام بر آن ها گذارده شده است؛ و نیز کلمه وزیر به معاون و یاور اطلاق می شود.

اما اینکه موسی تقاضا می کند که این وزیر از خانواده او باشد دلیلش روشن است، چرا که هم شناخت بیشتری نسبت به او خواهد داشت و هم دلسوزی فراوان تر، چه خوب است که

انسان بتواند با کسی همکاری کند که پیوندهای روحانی و جسمانی آنان را به هم مربوط ساخته است.

♣ (افصح)

از ماده «فصیح» در اصل به معنی خالص بودن چیزی است و به سخن خالص و گویا که خالی از هرگونه زوائد باشد فصیح گفته می شود و «ردء» به معنی معین و یاور است.

♣ (فَأَرْسِلْ إِلَى هَارُونَ)

در حقیقت تقدیری دارد و در تقدیر چنین است (فارسل جبرئیل الی هارون).

نخستین سرمایه برای یک رهبر انقلابی، سینه گشاده، حوصله فراوان استقامت و شهامت و تحمل بار مشکلات است و به همین دلیل در حدیثی از امیر مؤمنان علی 7 می خوانیم: «آله الریاسه سعه الصدر»: «وسیله رهبری و ریاست سینه گشاده است» (1)

درست است که داشتن سرمایه شرح صدر، مهم ترین سرمایه است ولی کار سازی این سرمایه در صورتی است که قدرت اراده و اظهار آن به صورت کامل وجود داشته باشد، به همین دلیل، موسی بعد از تقاضای شرح صدر و برطرف شدن موانع، تقاضا کرد خداوند گره از زبانش بردارد.

(\*) شیخ صدوق می گوید: از امام باقر علیه السلام روایت شده دعای موسی که فرمود: (وَاحْلُلْ عُقْدَةً مِنْ لِسَانِي) به جهت این بود که موسی می گفت: خدایا من شرم دارم که با همین زبانی که با تو تکلم کرده ام با غیر تو سخن بگویم و شرم و حیا مانع از گفتگو با غیر توست و این حالت باعث گرفتگی در زبان من گشته، تو خود به فضلت این عقده را بگشای



و اینکه از خداوند تقاضا کرد هارون برادرش را نیز وزیر او قرار دهد، برای این بود که هارون به جای او سخن بگوید و احتیاج نباشد که او با زبانی که با خداوند تکلم کرده بود با فرعون سخن بگوید.

♣ (یفقهوا قولی)

جمله «تا سخنان مرا درک کنند» (2) در حقیقت، آیه قبل را تفسیر می کند و از آن، روشن می شود که منظور از گشوده شدن گره زبان، این نبوده است که زبان موسی

به خاطر سوختگی در دوران طفولیت یک نوع گرفتگی داشته (آن گونه که بعضی از مفسران از ابن عباس نقل کرده اند)

بلکه منظور گره های سخن است که مانع درک و فهم شنونده می گردد، یعنی آن چنان فصیح و بلیغ و رسا و گویا سخن بگویم که هر شنونده ای منظور مرا به خوبی درک کند.

1- نهج البلاغه، کلمات قصار، حکمت 176

2- طه: 28 (يَفْقَهُوا قَوْلِي)

ص: 282

♣ (آزَر)

در اصل، از ماده «آزار» به معنی لباس گرفته شده است، مخصوصاً به لباسی گفته می شود که بند آن را بر کمر گره می زنند، به همین جهت گاهی این کلمه به کمر، یا قوت و قدرت نیز اطلاق شده است.

♣ (تسیح)

به معنی پیراستن خداوند از تهمت «شرک و نقایص امکانی» هست و نیز روشن است که منظور موسی آن نبوده که جمله «سبحان الله» را پشت سر هم تکرار کند، بلکه هدف پیاده کردن حقیقت آن در جامعه آلوده آن زمان بوده است، بت ها را برچیند، بت خانه ها را ویران کند، مغزها را از افکار شرک آلود بشوید و نقایص مادی و معنوی را برطرف سازد و به دنبال آن، ذکر خدا، یاد او، یاد صفات او را در دل ها زنده کند و صفات الهی را در سطح جامعه پرتوافکن سازد.

♣ تکیه بر کلمه «کثیرا» نشان می دهد که می خواهد آن را همگانی و عمومی سازد و از اختصاص به دایره محدودی درآورد.

♣ شرایط رهبری انقلاب

بدون شک دگرگونی بنیادی در نظام جوامع بشری و تغییر ارزش های مادی و شرک آلوده به ارزش های معنوی و انسانی، مخصوصاً در آنجا که راه آن از میان قلمرو فراعنه و خودکامگان می گذرد، کار ساده ای نیست، نیاز به آمادگی روحی و جسمی، قدرت تفکر و نیروی بیان، روشنی راه مددهای الهی و داشتن یار و یاور مورداطمینان و قدرتمند دارد.

این ها همان اموری است که موسی در تقاضاهای نخستین خود در همان آغاز رسالت بزرگ، از خدای خود خواست.

این ها خود بیانگر آن است که موسی حتی قبل از نبوت، روحی بیدار و آماده داشت و نیز روشنگر این حقیقت است که به ابعاد مسئولیتش به خوبی واقف بود و می دانست در آن

شرایط خاص باید با چه ابزاری به میدان آید تا توانایی مبارزه با نظام های فرعونی داشته باشد.

و این الگویی است برای همه رهبران الهی در هر عصر و زمان و برای همه رهروان این راه.

♣ برای هر کار برنامه وسیله لازم است

درس دیگری که این فراز زندگی موسی به ما می دهد این است که حتی پیامبران با داشتن آن همه معجزات برای پیشرفت کار خود، از وسایل عادی، کمک می گرفتند، از بیان رسا و مؤثر از نیروی فکری و جسمی معاونان.

بنا نیست که ما در زندگی همیشه در انتظار معجزه ها باشیم، باید برنامه وسایل کار را آماده کرد و از طرق طبیعی به پیشروی ادامه داد و آنجا که کارها گره می خورد باید در انتظار لطف الهی بود!

در حقیقت موسی چهار مشکل بزرگ بر سر راه این مأموریت بزرگ می دید و از خدا تقاضای حل آن ها را کرد (مشکل تکذیب- مشکل ضیق صدر- مشکل عدم فصاحت کافی- و مشکل قصاص).

ضمناً روشن شد که موسی ترسی برای شخص خود نداشت بلکه از این بیم داشت که قبل از رسیدن به مقصد از پای در آید، لذا از خداوند تقاضای نیروی بیشتر برای این مبارزه می کند.



نوع وسیله ای که موسی در این زمینه از خداوند تقاضا کرد، شاهد گویای این حقیقت است، او تقاضای شرح صدر (روح وسیع و گشاده) کرد و همچنین تقاضای گشوده شدن هر گونه عقده از زبانش و مأموریت دادن به برادرش هارون برای شرکت در این کار بزرگ.

### قسمت نهم: پاسخ خداوند به درخواست های منطقی موسی

در قرآن آمده است:

1- فرمود: «چنین نیست، (آنان کاری نمی توانند انجام دهند)! شما هر دو با آیات ما (برای هدایتشان) بروید ما با شما هستیم و (سخنانتان را) می شنویم!» (1)

قال کلاً فاذهبا بآياتنا

مستمع مائیم آنجا با شما

هر دو با اعجاز ما آن سو روید

با شمایم من بهر گفت و شنید

نیست از ما هیچ یعنی در نهران

غالب آرم هر دو را بر قبطیان (2)

2- خداوند فرمود: ای موسی! آنچه را خواستی به تو داده شد! (\*) و ما بار دیگر تو را مشمول نعمت خود ساختیم ... (\*) (بار اول) آن زمان (بود) که به مادرت آنچه لازم بود الهام کردیم ... (\*) که: «او را در صندوقی بیفکن و آن صندوق را به دریا بینداز تا دریا آن را به ساحل افکند و دشمن من و دشمن او، آن را برگیرد!» و من محبتی از خودم بر تو افکندم تا

در برابر دیدگان [علم] من، ساخته شوی (و پرورش یابی!)! (\*) در آن هنگام که خواهرت (در نزدیکی کاخ فرعون) راه می رفت و می گفت: «آیا کسی را به شما نشان دهم که این نوزاد را کفالت می کند (و دایه خوبی برای او خواهد بود)!» پس تو را به مادرت بازگردانیم تا چشمش به تو روشن شود و غمگین نگردد! و تو یکی (از فرعونیان) را کشتی اما ما تو را از اندوه نجات دادیم! و بارها تو را آزمودیم! پس از آن، سالیانی در میان مردم «مدین» توقف نمودی سپس در زمان مقدر (برای فرمان رسالت) به اینجا (وادی مقدس طوی) آمدی، ای موسی! (\*) و من تو را برای خودم ساختم (و پرورش دادم)! (\*) (3)

قال قد اوتیت سؤلک یا کلیم

منت ما بر توزین باشد عظیم

آنچه گفתי شد برآورده تمام

بر تو زان منت نهادیم ای همام

وحی چون کردیم سوی مادرت

کافکند از خوف در بحر اندرت

چون که می گشتند آن فرعونیان

تا که جویند از تو درجایی نشان

دیده بد در خواب فرعون عنود

کز محله آل اسرائیل زود

آتشی آمد سر او قصر او

سوخت یکجا شد در آن آتش فرو

1- شعراء: 15 (قَالَ كَلَّا فَاذْهَبَا بَايَاتِنَا إِنَّا مَعَكُمْ مُسْتَمِعُونَ)

2- صفی عیشاه، تفسیر صفی، ص 522

3- طه: 36-41 (قَالَ قَدْ أُوتِيتَ سُؤْلَكَ يَا مُوسَى) (\*) وَ لَقَدْ مَنَّا عَلَيْكَ مَرَّةً أُخْرَى (\*) إِذِ  
 أَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّكَ مَا يُوحَى (\*) أَنْ اقْذِفِيهِ فِي التَّابُوتِ فَاقْذِفِيهِ فِي الْيَمِّ فَلْيُلْقِهِ الْيَمُّ بِالسَّاحِلِ  
 يَأْخُذْهُ عَدُوٌّ لِيٍّ وَعَدُوٌّ لَهُ وَ أَلْقَيْتُ عَلَيْكَ مَحَبَّةً مِّنِّي وَ لَتُصْنَعَ عَلَيَّ عَيْنِي (\*) إِذِ تَمْشِي أُخْتُكَ  
 فَتَقُولُ هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ مَن يَكْفُلُهُ فَرَجَعْنَاكَ إِلَىٰ أُمِّكَ كَيْ تَقَرَّ عَيْنُهَا وَ لَّا تَحْزَنَ وَ قَتَلْتَ نَفْسًا  
 فَجَئْنَاكَ مِنَ الْغَمِّ وَ فَتَنَّاكَ فُتُونًا فَلَبِثْتَ سِنِينَ فِي أَهْلِ مَدْيَنَ ثُمَّ جِئْتَ عَلَيَّ قَدَرًا يَا مُوسَى (\*)  
 وَ اصْطَنَعْتُكَ لِنَفْسِي )

ص: 284

کاهنان گفتند در تعبیر آن

زاده گردد طفلی از یعقوبیان

که هلاک تو بود بر دست او

قبطیان کردند صید شست او

زان سبب هر طفل کامد در وجود

گر پسر بود از شما کشتند زود



چون تولد یافتی تو مادرت  
مضطرب گشت از جفای کافرت  
چون که آن فرعونیان در جستجو  
آمدند اندر سرای از چارسو  
ما فرستادیم بر شکل بشر  
از ملائک سوی امت یک نفر  
گفت موسی را به صندوقی گذار  
پس ورا در رود نیل اندر سپار  
باید اندازد یم اندر ساحلش  
تا فرا گیرد عدوی قاتلش  
آنکه باشد دشمن من خصم او  
پس چنین کرد آن زن از خوف عدو  
بود نهری جاری از دریای نیل  
بر سر او باغ فرعون محیل  
برد آن صندوق را آب اندر آن



آمد آن بر خشم فرعون از مکان  
بر گرفتند و درش کردند باز  
کودکی دیدند در وی دلنواز  
مهری از اوشان به قلب اندر فتاد  
بر تو بر دل ها فکندم این و داد  
تخم مهرت را به دل ها کاشتیم  
هر کست را بر محبت داشتیم  
زوجه فرعونت اندر پیش خود  
پرورش می داد زان مهرش که بد  
تخم مهرت را به دل ها کاشتیم  
هر کست را بر محبت داشتیم  
یاد کن وقتی که آمد خواهرت  
بر تجسس سوی ایشان یکسرت  
و آن چنان بود که چون صندوق را  
مادرش افکند در نیل از قضا





خواهرش رفت از عقب تا بیند آن

در کجا با آب خواهد شد روان

دید رفت اندر سرای شاه او

رفت در پی هم بدان درگاه او

گفت فرعون این مرا باشد پسر

آسیه بگرفت چون جانش ببر

دایه بهرش خواستند از هر مقام

شیر کس راهیچ نگرفت او به کام

خواهرش گفتا شمارا من دلیل

می شوم بر دایه کش گردد کفیل

آسیه گفت از کنی این با تو هم

من بسی از مال وزر احسان کنم

رفت و آگه کرد مادر راز حال

برد او را سوی ایوان جلال

گفت زان حق بر وسیله خواهرت



باز گرداندم به سوی مادرت  
کرده بودم آنکه با او وعده من  
کت رسانم سوی او بی رنج تن  
نیست اندر وعده ما پس خلاف  
نی کنم در وعده من با کس خلاف  
پس رساندم زود من بر مادرت  
دیده تا روشن کند بر منظرت  
نه به هجرانت شود اندوهناک  
هم ننوشی تو بغیر از شیر پاک  
قبطی کشتی رهاندیمت ز غم  
آزمودیمت به فتنه زان الم  
شرح قتل قبطی و خوفش به نص  
گویم از تفصیل در سوره قصص  
ص: 285

پس به مدین سال ها کردی درنگ



نامد اندر امتحان پایت به سنگ

و فتناک فتون یعنی شدی

خالص از محنت کت از پی آمدی

ز امتحان ها آمدی نیکو برون

زان فزودی جمله بر صبر و سکون

تا رسیدی تو به اندازه کمال

اندر این وادی شدی فرخنده حال

بشنو از ما خطاب از برتری

یابی این سان رتبه پیغمبری

برگزیدیمت ز بهر حب خویش

بود این فضلی دگر ز اندازه بیش

بهر خود یعنی ز بهر طاعتم

هم به خلقان بر اقامه حجتم

وحی می بود انبیا را در نهان

با تو من کردم تکلم بالعیان



وین تو را باشد نشان اختصاص

همچو بر درگاه سلطان میر خاص (1)

1- و فرمود: «به زودی بازوان تو را به وسیله برادرت محکم (و نیرومند) می کنیم و برای شما سلطه و برتری قرار می دهیم و به برکت آیات ما، بر شما دست نمی یابند شما و پیروانتان پیروزید!» (2)

گفت بازوی تو را بی خوف و بیم

بر برادر زود ما قوت دهیم

هم بگردانیمتان بر دشمنان

ما مسلط از براهینی عیان

پس رسند ایشان نه هرگز بر شما

مر زبانی را به آیت های ما

خود شما وان کس که کرده پیروی

مر شمارا غالب آیند از نوی (3)

درواقع در این لحظات حساس و سرنوشت ساز که موسی برای نخستین بار بر بساط میهمانی خداوند بزرگ گام می نهاد هر چه لازم داشت یکجا از او درخواست کرد و او نیز مهمانش را بی نهایت گرمی داشت و همه خواسته های او را در یک جمله کوتاه با ندایی حیات



بخش اجابت کرده بی آنکه در آن قید و شرط یا چون و چرایی کند و با تکرار نام موسی که هر گونه ابهامی را از دل می زداید آن را تکمیل فرموده و چه شوق انگیز و افتخار آفرین است که نام بنده در گفتار مولی تکرار گردد.

نکته ها

♣ کلمه (فِتْن)

در اصل به معنای این است که طلا را در آتش کنند و خوبی و بدی جنس آن را معلوم سازند و گاهی در آزمایش به کار می رود، مانند (وَفْتَنَّاكَ فُتُونًا) (طه: 40)

آنگاه با کلمه فتنه معامله کلمه بلاء را کردند، که هر دو راهم در شدت و هم در رخایی که آدمی به آن می رسد استعمال نمودند ولی ظهور آن دو استعمالشان در شدت بیشتر است،

که در آیه (وَنَبَلُّوكُمُ بِالشَّرِّ وَالْخَيْرِ فِتْنَةً): شمارا به خیر و شر می آزمایشیم، آزمودنی) (انبیاء: 5) هر دو در هر دو معنا به کاررفته، این بود آن مقدار از کلام راغب که مورد حاجت ما بود.

(4)

1- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص 456

2- قصص: 35 (قَالَ سَنَشُدُّ عَضُدَكَ بِأَخِيكَ وَنَجْعَلُ لَكُمَا سُلْطٰنًا فَلَا يَصِلُونَ إِلَيْكُمَا بِآيٰتِنَا أَنْتُمَا وَمَنِ اتَّبَعَكُمَا الْغٰلِبُونَ)

3- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص 552

4- راغب اصفهانی، مفردات، ماده «فتن»

ص: 286

♣ مراد از (قدر)

به احتمال زیاد مقدار باشد و منظور از آن مقدار علم و عمل و تجربه ای باشد که از ابتلائات وارده در نجاتش از غم و خروجش از مصر و ماندنش در اهل مدین به دست آورده، (و معنا این باشد که آنگاه با مقداری علم و تجربه آمدی).

♣ جمله (وَقَتَلْتَ نَفْسًا فَنَجَّيْنَاكَ مِنَ الْغَمِّ ... يَا مُوسَى)

ممکن است مجموع یک منت باشد و آن این باشد که: به چند بلاء پشت سر هم مبتلا شد تا با مقداری از کمال که کسب کرده و به فعلیت رسانده بود به مصر بازگشت. (1) آیه شریفه که منت خدا بر موسی را می شمرد با ندای موسی ختم شد تا احترام بیشتری از او شده باشد.

♣ از کلمه ی «كَلَّا» استفاده می شود که عمل موسی قتل عمد نبوده است و گرنه خداوند به قاتل عمدی نمی فرماید: طوری نیست به تو اطمینان حمایت می دهم.

♣ (اصطناع)

از ماده «صنع» به معنی «اصرار و اقدام مؤکد برای اصلاح چیزی است»

(آن گونه که راغب در مفردات گفته است) یعنی تو را از هر نظر اصلاح کردم گویی برای خودم می خواهم و این محبت آمیزترین سخنی است که خداوند در حق این پیامبر بزرگ فرمود و به گفته بعضی شبیه سخنی است که حکما گفته اند «إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى إِذَا أَحَبَّ عَبْدًا تَفَقَّدَهُ كَمَا يَتَفَقَّدُ الصَّدِيقَ صَدِيقَهُ»: «خداوند هنگامی که بنده ای را دوست دارد آن چنان از او تفقد می کند که دوست مهربان نسبت به دوستش».



قسمت دهم: جملاتی که موسی و هارون به امر خدا باید به فرعون بگویند

در قرآن آمده است:

1- «و ما از رحمت خود، برادرش هارون را- که پیامبر بود- به او بخشیدیم.» (2)

2- «(اکنون) تو برادرت با آیات من بروید و در یاد من کوتاهی نکنید! (\*) به سوی فرعون بروید که طغیان کرده است! (\*) اما به نرمی با او سخن بگویید شاید متذکر شود، یا (از خدا) بترسد!» (3)

اذهب انت و اخوک یا کلیم

با همه آیات ما بی خوف و بیم

رو به مصر آور تو با عزم درست

هم نه در پیغام ما باشند سست

رو تو با او سوی فرعون حرون

که ز حد خویش رفتست او برون

پس به او گوید گفتاری به نرم

مر بترسند پند گیرد یا ز شرم (4)

3- «به سراغ فرعون بروید و بگویید: ما فرستاده پروردگار جهانیان هستیم (\*) بنی اسرائیل

را با ما بفرست!» (5)



- 1- طباطبایی، ترجمه المیزان، ج 14، ص 211
- 2- مریم: 53 (وَ هَبْنَا لَهُ مِنْ رَحْمَتِنَا أَخَاهُ هَارُونَ نَبِيًّا)
- 3- طه: 42-44 (اذْهَبْ أَنْتَ وَ أَخُوكَ بَايَاتِي وَ لَأَ تَنِيَا فِي ذِكْرِي) (\*) (اذْهَبَا إِلَى فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَى) (\*) (فَقُولَا لَهُ قَوْلًا لَيْنًا لَعَلَّهُ يَتَذَكَّرُ أَوْ يَخْشَى)
- 4- صفی عیشاه، تفسیر صفی، ص 457
- 5- شعراء: 16 - 17 (فَأْتِيَ فِرْعَوْنَ فَقُولَا إِنَّا رَسُولُ رَبِّ الْعَالَمِينَ) (\*) (أَنْ أَرْسِلَ مَعَنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ)

ص: 287

مر به فرعون اندر آید آن نفس

ما رسولیم از خدا گوید پس

نک فرست از حکم رب العالمین

آل اسرائیل را با ما یقین

تا بریم آن قوم را از این مکان

در فلسطین مسکن آباشان (1)

4- و به او بگو: «آیا می خواهی پاکیزه شوی؟! (\*)» و من تو را به سوی پروردگارت هدایت

کنم تا از او بترسی (و گناه نکنی)؟! (\*) (2)

رو سوی فرعون بگذشته ز حد





گو که داری رغبت آیا هیچ خود

پاک کردی ره نمایم من تو را

سوی ربت پس بترسی از خدا (3)

نکته ها

♣ سردسته ی ظالمان

فرعون عامل تمام بدبختی های این سرزمین پهناور او است و تا او اصلاح نشود هیچ کاری ساخته نیست، چرا که عامل پیشرفت یا عقب افتادگی، خوشبختی یا بدبختی یک ملت، قبل از هر چیز، رهبران و سردمداران آن ملت است و لذا باید هدف گیری شما قبل از همه به سوی آن ها باشد.

♣ صدور حکم نبوت هارون

درست است که هارون در آن موقع در آن بیابان حاضر نبود و به طوری که مفسران گفته اند خداوند او را از این ماجرا آگاه ساخت و او به استقبال برادرش موسی برای انجام این مأموریت به بیرون مصر آمد، ولی به هر حال هیچ مانعی ندارد که دو نفر مخاطب قرار گیرند و مأموریت برای انجام کاری پیدا کنند، در حالی که تنها یکی حاضر باشد و در تعبیرات فارسی روزانه نیز از این نمونه بسیار داریم،

مثل اینکه میگوییم: «تو برادرت که فردا از سفر می آید نزد من آید».

♣ دعوت فرعون را با ملایم ترین و خیرخواهانه ترین تعبیر



به او بگو: آیا میل داری پاک و پاکیزه شوی؟ (البته پاکیزگی مطلق که هم شامل پاکیزگی از شرک و کفر می شود و هم از ظلم و فساد) این تعبیر اشاره لطیفی به این حقیقت است که رسالت انبیا برای پاک سازی انسان ها و بازگرداندن طهارت فطری نخستین به آن ها است.

در ضمن نمی گوید: من تو را پاک کنم، بلکه می گوید: «پاکی را پذیرا شوی!» و این نشان می دهد که پاک شدن باید به صورت خودجوش باشد نه تحمیل از برون.

1- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص 522

2- نازعات: 18-19 (فَقُلْ هَلْ لَّكَ إِلَىٰ أَنْ تَزَكَّىٰ) (\* وَ أَهْدِيكَ إِلَىٰ رَبِّكَ فَتَخْشَىٰ)

3- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص 810

ص: 288

پس برای نفوذ در قلوب مردم (هرچند افراد گمراه و بسیار آلوده باشند) نخستین دستور قرآن برخورد ملایم و توأم با مهر و عواطف انسانی است و توسل به خشونت مربوط به مراحل بعد است که برخوردهای دوستانه اثر نگذارد.

هدف آن است که مردم جذب شوند، متذکر شوند و راه را پیدا کنند یا از عواقب شوم کار بد خود بترسند.

هر مکتبی باید جاذبه داشته باشد و بی دلیل، افراد را از خود دفع نکند سرگذشت پیامبران و ائمه دین به خوبی نشان می دهد که آن ها هرگز از این برنامه در تمام طول عمرشان انحراف پیدا نکردند.



آری ممکن است، هیچ برنامه محبت آمیزی در دل سیاه بعضی اثر نگذارد و راه منحصرأً توسل به خشونت باشد، آن در جای خود صحیح است، اما نه به عنوان یک اصل کلی و برای آغاز کار، برنامه نخستین محبت است و ملایمت و این همان درسی است که آیات فوق به روشنی به ما می گوید.

جالب اینکه در بعضی از روایات می خوانیم: حتی موسی مأمور بود، فرعون را با بهترین نامش صدا کند، شاید در دل تاریک او اثر بگذارد.

(\*) «ابو عمیر» می گوید: از امام کاظم علیه السلام پیرامون آیه (اَذْهَبَا إِلَىٰ فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَىٰ فَقَوْلَا لَهُ قَوْلًا لِّينًا لَعَلَّهُ يَتَذَكَّرُ أَوْ يَخْشَىٰ) توضیح خواستم، آن حضرت در پاسخ فرمودند: (لینا) به آن معناست که او را با کنیه اش یعنی ابو مصعب صدا زنید چراکه اسم اصلی او «ولید بن مصعب» هست و (یتذکر او یخشی) به آن معناست که خداوند به خوبی می دانست فرعون جز در مواردی که عذاب و سختی را در مقابل چشم خویش ببیند در بقیه موارد متذکر نخواهد بود و ترسی نیز بر او غالب نخواهد گشت و به همین خاطر است که او به هنگام غرق شدن لب به اقرار توحید گشود. [\(1\)](#)

♣ اهمیت ارتباط کلامی و زبانی سالم در دین اسلام

قبل از اینکه انسان بخواهد با دیگران ارتباط کلامی و زبانی داشته باشد، لازم است یک سری خصوصیات فردی را داشته باشد تا بتواند به راحتی با دیگران ارتباط برقرار کند و این ارتباط منشأ نفوذ کلام او در مخاطب گردد. چراکه هدف از برقراری ارتباط، رابطه عمل متقابل فی مابین هست.



حضرت علی علیه السلام می فرمایند: «به راستی که به نرمی سخن گفتن و آشکار کردن سلام نوعی عبادت است» (2)

پس هنگامی که می توان در کمال آرامش و متانت و نرمی حرف زد، چرا داد و فریاد و عصبانیت؟! مهم تر اینکه اگر سخن و جملات خوب باشد ولی با صدای بلند و فریاد بیان شود، شبیه به صدای الاغ است.

چرا که در سفارش های لقمان حکیم به فرزندش آمده: «و در سخن گفتنت نیز رعایت اعتدال نما و از صدای خود بکاه و فریاد مزین» (وَ اغْضُضْ مِنْ صَوْتِكَ) (چرا که زشت ترین صداها صدای خران است) (إِنَّ أَنْكَرَ الْأَصْوَاتِ لَصَوْتُ الْحَمِيرِ) (لقمان: 19)

در حدیث می خوانیم: در دعوت مردم به سوی خداوند و تلاوت قرآن، بلند کردن صدا اشکال ندارد. (3)

1- ابن بابویه، علل الشرائع، ص 67

2- محمدی ری شهری، میزان الحکمه، ج 7، ص 17.

3- عروسی حویزی، تفسیر نور الثقلین

ص: 289

♣ انواع لحن کلامی سالم در قرآن:

1) قول معروف (خوش و نیک): (1)

7) قول سدید (استوار): (2)



(9) قول بلیغ (رسا): (3)

(10) قول لّین (نرم): (4)

(11) قول میسور (آرام و نرم): (5)

(12) قول کریم (گرامی): (6)

(13) قول حسن: (7)

♣ دیدگاه مولانا

او بی آنکه از هارون نامی بیاورد، به همراهی او با موسی اشاره می کند که برای ارشاد فرعون باید بنا به سفارش خداوند با او به نرمی سخن بگویند، بدین گونه به همه آدمیان سفارش می کند، با کسانی که حرف حق را نمی فهمند باید مدارا کرد:

موسیا در پیش فرعون ز من

نرم باید گفت قَوْلًا لینا

آب اگر در روغن جوشان کنی

دیگدان و دیگ را ویران کنی

نرم گولیکن مگو غیر صواب

وسوسه مفروش در لین الخطاب (8)



♣ ذکر (هدایت) بعد از «پاک شدن»

- 1- بقره: 235 (وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِيمَا عَرَّضْتُمْ بِهِ مِنْ خِطْبَةِ النِّسَاءِ أَوْ أَكْنُتُمْ فِي أَنْفُسِكُمْ عِلْمَ اللَّهِ أَنْكُمْ سَتَدْرُكُونَهُنَّ وَلَكِنْ لَا تُوعِدُوهُنَّ سِرًّا إِلَّا أَنْ تَقُولُوا قَوْلًا مَعْرُوفًا وَلَا تَعْزَمُوا عُقْدَةَ النِّكَاحِ حَتَّى يَبْلُغَ الْكِتَابُ أَجَلَهُ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا فِي أَنْفُسِكُمْ فَاحْذَرُوهُ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ عَفُورٌ حَلِيمٌ) (2) نساء: 5 (وَلَا تُؤْتُوا السُّفَهَاءَ أَمْوَالَكُمُ الَّتِي جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ قِيَامًا وَارْزُقُوهُمْ فِيهَا وَاكْسُوهُمْ وَقُولُوا لَهُمْ قَوْلًا مَعْرُوفًا) (3) نساء: 8 (وَإِذَا حَضَرَ الْقِسْمَةَ أُولُو الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينُ فَارْزُقُوهُمْ مِنْهُ وَقُولُوا لَهُمْ قَوْلًا مَعْرُوفًا) (4) أحزاب: 32 (يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ لَسْتُنَّ كَأَحَدٍ مِنَ النِّسَاءِ إِنْ اتَّقَيْتُنَّ فَلَا تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ فَيَطْمَعَ الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ وَقُلْنَ قَوْلًا مَعْرُوفًا) (5) نساء: 5 (وَلَا تُؤْتُوا السُّفَهَاءَ أَمْوَالَكُمُ الَّتِي جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ قِيَامًا وَارْزُقُوهُمْ فِيهَا وَاكْسُوهُمْ وَقُولُوا لَهُمْ قَوْلًا مَعْرُوفًا) (6) نساء: 8 (وَإِذَا حَضَرَ الْقِسْمَةَ أُولُو الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينُ فَارْزُقُوهُمْ مِنْهُ وَقُولُوا لَهُمْ قَوْلًا مَعْرُوفًا)
- 2- أحزاب: 70 (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَقُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا) (8) نساء: 9 (وَلِيَخْشَ الَّذِينَ لَوْ تَرَكَوْا مِنْ خَلْفِهِمْ ذُرِّيَّتَهُ ضِعَافًا خَافُوا عَلَيْهِمْ فَلْيَتَّقُوا اللَّهَ وَلْيَقُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا)
- 3- نساء: 63 (أُولَئِكَ الَّذِينَ يَعْلَمُ اللَّهُ مَا فِي قُلُوبِهِمْ فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ وَعِظْهُمْ وَقُلْ لَهُمْ فِي أَنْفُسِهِمْ قَوْلًا بَلِيغًا)
- 4- طه: 44 (فَقُولَا لَهُ قَوْلًا لَيْنًا لَعَلَّهُ يَتَذَكَّرُ أَوْ يَخْشَى)
- 5- إسرائ: 28 (وَإِمَّا تُعْرِضَنَّ عَنْهُمْ ابْتِغَاءَ رَحْمَةٍ مِنْ رَبِّكَ تَرْجُوهَا فَقُلْ لَهُمْ قَوْلًا مَيْسُورًا)
- 6- إسرائ: 23 (وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا إِمَّا يَبُلُغَنَّ عِنْدَكَ الْكِبَرَ أَحَدُهُمَا أَوْ كِلَاهُمَا فَلَا تَقُلْ لَهُمَا أُفٍّ وَلَا تَنْهَرهُمَا وَقُلْ لَهُمَا قَوْلًا كَرِيمًا)

7- فصلت: 33 (وَمَنْ أَحْسَنُ قَوْلًا مِّمَّنْ دَعَا إِلَى اللَّهِ وَعَمِلَ صَالِحًا وَقَالَ إِنَّنِي مِنَ الْمُسْلِمِينَ)  
 (14) بقره: 83 (وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ لَا تَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا وَذِي  
 الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَقُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ ثُمَّ تَوَلَّيْتُمْ إِلَّا  
 قَلِيلًا مِّنْكُمْ وَأَنْتُمْ مُّعْرِضُونَ)

8- مولوی، مثنوی معنوی، دفتر چهارم، ص 722

ص: 290

دلیل بر این است که باید در آغاز شستشویی کرد سپس به کوی دوست گام نهاد.

♣ تعبير به (ربك)

(پروردگارت) بجای پروردگار ما، در حقیقت تأکید بر این نکته است که تو را به سوی کسی می برم که مالک و مربی و پرورش دهنده تو است، چرا از مسیر سعادت می گریزی؟! تو پروردگاری داری و این ها نمایندگان پروردگار اویند. ضمناً به طور کنایه به او فهمانده باشند که ادعای ربوبیت از هیچ کس صحیح نیست و مخصوص خدا است.

♣ (خشیه)

و خدا ترسی نتیجه هدایت به سوی خدا است، آری ثمره درخت هدایت و توحید همان احساس مسئولیت در برابر خداوند بزرگ است، چرا که هرگز خشیت بدون معرفت حاصل نمی شود و لذا در آیه 28 سوره فاطر می خوانیم: (إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ) تنها علما و ارباب معرفت از خدا می ترسند.

♣ فرق میان «یتذکر» و «یخشی»

اگر با سخن نرم و ملایم با او روبرو شوید و درعین حال مطالب را با صراحت و قاطعیت بیان کنید یک احتمال این است که او دلایل منطقی شمارا از دل بپذیرد و ایمان آورد احتمال دیگر اینکه لااقل از ترس مجازات الهی در دنیا یا آخرت و بر باد رفتن قدرتش، سر تسلیم فرود آورد و با شما مخالفت نکند. البته احتمال سومی نیز وجود دارد و آن اینکه نه متذکر شود و نه از خدا بترسد، بلکه راه مخالفت و مبارزه را پیش گیرد که با تعبیر (لعل) (شاید) به آن اشاره شده است؛ و در این صورت نسبت به او اتمام حجت شده است و در هیچ حال اجرای این برنامه بی فایده نیست.

#### ♣ هدایت عاطفی فرعون

بعد هدایت عقلی و منطقی از طریق نشان دادن معجزه بزرگ و این مؤثرترین راه تبلیغ است که نخست از طریق خیرخواهی و محبت در عواطف طرف نفوذ کنند سپس به طرح استدلال و بیان حجت پردازند.

#### ♣ جمله (فأتیا)

نشان می دهد که باید به هر قیمتی هست با خود او تماس بگیرید.

#### ♣ تعبیر به (رسول) به صورت مفرد

بااینکه هر دو پیامبر بودند- اشاره به یگانگی وحدت دعوت آن ها است، گویی آن ها دو روح اند در یک بدن، با یک برنامه و یک هدف.

راغب در مفردات می گوید: «رسول» از کلماتی است که هم بر «مفرد» و هم بر «جمع» اطلاق می گردد، هرچند گاهی آن را جمع می بندند و «رسل» می گویند بعضی نیز آن را



مصدر و به معنی رسالت دانسته اند و می دانیم در مصدر تشبیه و جمع نیست. در لسان العرب می خوانیم: (الرسول به معنی الرساله)

♣ درست است که دعوت موسی تنها برای نجات بنی اسرائیل از چنگال فرعونیان نبوده، بلکه به گواهی سایر آیات قرآن به منظور نجات خود فرعون و فرعونیان از چنگال شرک و بت پرستی نیز بوده است، ولی اهمیت این موضوع و

ص: 291

ارتباط منطقی آن با موسی سبب شده است که او مخصوصاً انگشت روی این مسئله بگذارد چرا که استثمار و به بردگی کشیدن بنی اسرائیل با آن همه شکنجه و آزار مطلبی نبوده است که قابل توجیه باشد.

### قسمت یازدهم: بررسی پیام های قرآنی 6 دسته آیات

1) سوره ی قصص : آیات 5-29

(فَلَمَّا قَضَىٰ مُوسَى الْأَجَلَ وَسَارَ بِأَهْلِهِ آنَسَ مِنْ جَانِبِ الطُّورِ نَارًا قَالَ لِأَهْلِهِ امْكُثُوا إِنِّي آنَسْتُ نَارًا لَّعَلِّي آتِيكُم مِّنْهَا بِخَبَرٍ أَوْ جَذْوَةٍ مِّنَ النَّارِ لَعَلَّكُمْ تَصْطَلُونَ) (\*) فَلَمَّا أَتَتْهَا نُودِيَ مِنَ شَطِئِ الْوَادِ الْأَيْمَنِ فِي الْبُقْعَةِ الْمُبَارَكَةِ مِنَ الشَّجَرَةِ أَنْ يَا مُوسَى إِنِّي أَنَا اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ (\*) وَ أَنْ أَلْقِ عَصَاكَ فَلَمَّا رَءَاهَا تَهْتَزُّ كَأَنَّهَا جَانٌّ وَلَّى مُدْبِرًا وَلَمْ يُعَقِّبْ يَا مُوسَى أَقْبِلْ وَ لَا تَخَفْ إِنَّكَ مِنَ الْأَمِينِ (\*) اسْلُكْ يَدَكَ فِي جَيْبِكَ تَخْرُجْ بَيْضًا مِنْ غَيْرِ سَوْءٍ وَ اضْمُمْ إِلَيْكَ جَنَاحَكَ مِنَ الرَّهْبِ فَذَانِكَ بُرْهَانٌ مِنْ رَبِّكَ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَ مَلَائِهِ إِنْ هُمْ كَانُوا قَوْمًا فَسْقِينَ (\*) قَالَ رَبِّ إِنِّي قَتَلْتُ مِنْهُمْ نَفْسًا فَأَخَافُ أَنْ يَقْتُلُونِ (\*) وَ أَخِي هَارُونَ هُوَ أَفْصَحُ مِنِّي لِسَانًا فَأَرْسَلْهُ مَعِيَ



رَدءًا يُصَدِّقُنِي إِنِّي أَخَافُ أَنْ يُكَذِّبُونِ (\*) قَالَ سَنَشُدُّ عَضُدَكَ بِأَخِيكَ وَنَجْعَلُ لَكُمَا سُلْطٰنًا  
فَلَا يَصِلُونَ إِلَيْكُمَا بِآيٰتِنَا أَنْتُمَا وَمَنِ اتَّبَعَكُمَا الْغٰلِبُونَ (\*) (1)

پیام ها

1. مؤمن، به شرط و قرارداد خود، وفادار است. (قَضَىٰ مُوسَى الْأَجَلَ)
2. زن و فرزند نباید مانع حرکت، هجرت و انجام مسئولیت ها شوند، چنانکه مرد هم نباید آن ها را رها کند، بلکه باید در کنار و همراه یکدیگر باشند. (سَارَ بِأَهْلِهِ)
3. درجایی که اطمینان خاطر نداریم، خانواده خود را نبریم. (امْكُتُوا) دیدن آتش، به قرینه جمله ی (انی آنست ناراً)، مخصوص حضرت موسی علیه السلام بوده و برای آن حضرت مبهم بوده است، لذا از خانواده اش خواست که در همان جا منتظر بمانند تا خود تنها به نزد آتش رود و برگردد.
4. هر کجا که به تحقق قول خود مطمئن نیستیم، وعده ی قطعی ندهیم. (لَعَلِّي آتِيكُمْ... لَعَلَّكُمْ تَصْطَلُونَ) (کلمه ی «لعل» به معنای شاید است، یعنی شاید خبری بیاورم یا شاید قطعه آتشی برای گرم شدن بیاورم).
5. مرد، مسئول رفع نیازمندی های همسر و خانواده خود است. (لَعَلَّكُمْ تَصْطَلُونَ)

1- ترجمه: «هنگامی که موسی مدّت خود را به پایان رسانید و همراه خانواده اش (از مدین به سوی مصر) حرکت کرد، از جانب طور آتشی دید! به خانواده اش گفت: «درنگ کنید که من آتشی دیدم! (می روم) شاید خبری از آن برای شما بیاورم، یا شعله ای از آتش تا با آن گرم شوید!» (\*) هنگامی که به سراغ آتش آمد، از کرانه راست درّه، در آن سرزمین



پربرکت، از میان یک درخت ندا داده شد که: «ای موسی! منم خداوند، پروردگار جهانیان! (\* عصایت را بیفکن!» هنگامی که (عصا را افکند و) دید همچون ماری با سرعت حرکت می کند، ترسید و به عقب برگشت و حتی پشت سر خود را نگاه نکرد! ندا آمد: «برگرد و نترس، تو در امان هستی!» (\* دست را در گریبان خود فروبر، هنگامی که خارج می شود سفید و درخشنده است بدون عیب و نقص و دست هایت را بر سینه ات بگذار تا ترس و وحشت از تو دور شود! این دو [معجزه عصا و ید بیضا] برهان روشن از پروردگارت به سوی فرعون و اطرافیان اوست، که آنان قوم فاسقی هستند!» (\* عرض کرد: «پروردگارا! من یک تن از آنان را کشته ام می ترسم مرا به قتل برسانند!» (\* و برادرم هارون زبانش از من فصیح تر است او را همراه من بفرست تا یاور من باشد و مرا تصدیق کند می ترسم مرا تکذیب کنند!» (\* فرمود: «به زودی بازوان تو را به وسیله برادرت محکم (و نیرومند) می کنیم و برای شما سلطه و برتری قرار می دهیم و به برکت آیات ما، بر شما دست نمی یابند شما و پیروانتان پیروزید!» (\*))

ص: 292

6. برای رسیدن به مقامات عالی عرفان، لازم نیست با زن و فرزند متارکه کنیم، بلکه می توان به طور عادی و طبیعی و ساده زندگی کرد و به بالاترین درجات عرفان نیز رسید.

(سَارَ بِأَهْلِهِ ... قَالَ لِأَهْلِهِ ... لَعَلَّكُمْ تَصْطَلُّونَ)

7. بعضی مکان ها دارای قداست هستند. (الْبُقْعَةُ الْمُبَارَكَةُ)



8. در جایی که زمینه ی تعجب وجود دارد، باید تأکید بیشتری کرد. (موسی که بری اولین بار صدایی از درخت می شنود، تعجب می کند و لذا کلام خداوند با (اِنِّی و اَنَا) همراه تأکید آمده است.) (اِنِّی اَنَا)

9. برای ناشناس، خود را معرفی کنیم و به جز نام، برخی ویژگی ها را بگوییم. (اِنِّی اَنَا اللهُ رَبُّ الْعَالَمِیْنَ)

10. خداوند برای اجرای اراده خود، فکرها و دیدها را در مسیر خاصی قرار می دهد. موسی در پی به دست آوردن آتشی برای پیدا کردن راه و گرم شدن خانواده اش، به آن سوی کشیده شد، ولی هدف خداوند چیز دیگری بود. (آتِیْكُمْ مِنْهَا بِخَبْرٍ ... اِنِّی اَنَا اللهُ)

11. خداوند از هر چیز می تواند معجزه ای بیافریند. (اَلْقِ عَصَاكَ)

12. برای انجام مأموریت های بزرگ، باید برنامه را قبلاً تمرین و تکرار کرد. (اَلْقِ عَصَاكَ)

(حضرت موسی می بایست ابتدا خود، معجزه را ببیند تا بتواند آن را در برابر دیگران تکرار نماید.)

13. انبیا در جنبه ی بشری، همچون سایر انسان ها نسبت به اموری، دغدغه و ترس داشته اند. (لَا تَخَفْ)

14. همراه با نمود قهر، نمودی از لطف نیز ضروری است. (تَهْتَرُ كَأَنَّهُا جَانٌّ ... تَخْرُجُ بَيِّضًا مِنْ غَيْرِ سُوءٍ)

(در کنار مار ترسان، دست درخشان لازم است)



15. معجزات الهی، نقصان و عوارض سویی ندارد. (مِنْ غَيْرِ سُوءٍ)
16. ارشاد و دعوت باید پشتوانه منطقی و الهی داشته باشد. (بُرْهَانَانِ مِنْ رَبِّكَ)
17. مار شدن عصا و سفید شدن دست، نشانه ای از تشویق و تنبیه، انذار و بشارت است که دو عنصر اساسی در زمینه تربیت است. (بُرْهَانَانِ مِنْ رَبِّكَ)
18. برای اصلاح جامعه، باید ابتدا به سراغ ریشه ها و سرچشمه های فسق و فساد رفت. (إِلَى فِرْعَوْنَ وَ مَلَائِهِ)
19. قانون قصاص، سابقه ای طولانی دارد. (قَتَلْتُ مِنْهُمْ نَفْسًا فَأَخَافُ أَنْ يَقْتُلُونِ)
20. در پذیرش مسئولیت، موانع را مطرح و ارزیابی کنیم. (فَأَخَافُ أَنْ يَقْتُلُونِ)
21. اقرار به کمالات دیگران، خود یک کمال و ارزش است. (هُوَ أَفْصَحُ مِنْنِي)
22. حضرت موسی علیه السلام با این که پیامبر اولوالعزم بود، به کمال برادرش اقرار کرد.
23. بیان روان، از عوامل موثر در جذب افراد و تبلیغ موفق است. (هُوَ أَفْصَحُ)
24. برای ارشاد و دعوت به حق، از بهترین ها استفاده کنیم. (هُوَ أَفْصَحُ)
25. هر نیرویی را در جای خود بکار بگیریم. (هُوَ أَفْصَحُ) (هارون دارای بیانی شیوا بود و در این مأموریت تبلیغی، سخن رسا نقش اساسی داشت، لذا حضرت موسی از خداوند همراهی او را درخواست کرد.)



26. لازم نیست که مسئولین، در همه ی کمالات، برترین باشند، بلکه باید من حیث المجموع لایق باشند.

(هُوَ أَفْصَحُ مَنِّي) (باینکه مسئول اصلی موسی بود، ولی در بعضی جهات هارون قوی تر بود).

ص: 293

27. گاهی برای رفع مشکلات، بایستی خود اقدام به پیشنهاد و ارائه راهکار به مسئول مربوطه نمود.

(أَخِي هَارُونَ ... فَأَرْسَلُهُ)

28. دغدغه ی برنامه ریزی و آینده نگری، با ترس و وحشت متفاوت است. (إِنِّي أَخَافُ أَنْ يُكَذَّبُونِ)

29. در یک رسالت الهی، نفر دوم را نیز باید خداوند تعیین فرماید. (سَنَشُدُّ عَضُدَكَ بِأَخِيكَ) همان گونه که ما معتقدیم جانشین پیامبر را نیز باید خدا تعیین کند.

30. ایمان و حمایت بستگان، در پشت گرمی مبلغ و تأثیرگذاری او در دیگران، بسیار موثر است.

(أَخِي ... يُصَدِّقُنِي)

31. دعا و درخواست انبیا مستجاب است. (فَأَرْسَلُهُ مَعِيَ ... سَنَشُدُّ عَضُدَكَ) حضرت موسی علیه السلام از خداوند درخواست کرد تا برادرش هارون را همراه و یاور او قرار دهد و خداوند آن را اجابت کرد.



32. بهترین نوع برادری، برادری در تأیید حق و بازوی یکدیگر بودن در مسیر خداوند است.

(سَنَشُدُّ عَضُدَكَ بِأَخِيكَ)

33. پیروزی انبیا، در سایه ی آیات الهی محقق می شود. (فَلَا يَصِلُونَ إِلَيْكُمَا بِآيَاتِنَا)

34. حتی انبیا به امید و اطمینان خاطر نیاز دارند. خداوند به موسی و هارون و پیروانشان

و عده ی پیروزی داد و آنان را امیدوار کرد. (أَنْتُمْ وَمَنْ اتَّبَعَكُمَا الْغَالِبُونَ)

(2) سوره ی طه: آیات 44-9

(وَ هَلْ آتَاكَ حَدِيثُ مُوسَىٰ ﴿١﴾ إِذْ رَأَىٰ نَارًا فَقَالَ لِأَهْلِهِ امْكُثُوا إِنِّي آنَسْتُ نَارًا لَّعَلِّي آتَيْتُكُم مِّنْهَا بِقَبَسٍ أَوْ أَجْدٍ عَلَىٰ النَّارِ هُدًى ﴿٢﴾ فَلَمَّا أَتَتْهَا نُودِيَ يَمُوسَىٰ ﴿٣﴾ إِنِّي أَنَا رَبُّكَ فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ إِنَّكَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى ﴿٤﴾ وَ أَنَا اخْتَرْتُكَ فَاسْتَمِعْ لِمَا يُوحَىٰ ﴿٥﴾ إِنِّي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدْنِي وَ أَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي ﴿٦﴾ إِن السَّاعَةَ آتِيَةٌ أَكَادُ أُخْفِيهَا لِتُجْزَىٰ كُلُّ نَفْسٍ بِمَا تَسْعَىٰ ﴿٧﴾ فَلَا يَصُدُّكَ عَنْهَا مَنْ لَّا يُؤْمِنُ بِهَا وَ اتَّبَعَ هَوَاهُ فَتَرْدَىٰ ﴿٨﴾ وَ مَا تَلَكَ بِيَمِينِكَ يَمُوسَىٰ ﴿٩﴾ قَالَ هِيَ عَصَايَ أَتَوَكَّوْا عَلَيْهَا وَ أَهْسُبْ بِهَا عَلَىٰ غَمِّي وَ لِي فِيهَا مَارِبٌ أُخْرَىٰ ﴿١٠﴾ قَالَ أَلْقِهَا يَمُوسَىٰ ﴿١١﴾ فَالْقَتْهَا فإِذَا هِيَ حِيَّةٌ تَسْعَىٰ ﴿١٢﴾ قَالَ خُذْهَا وَ لَا تَخَفْ نُعِيدُهَا سِيرَتَهَا الْأُولَىٰ ﴿١٣﴾ وَ اضْمُمْ يَدَكَ إِلَىٰ جَنَاحِكَ تَخْرُجُ بَيضًا مِّنْ غَيْرِ سُوءٍ آيَهُ أُخْرَىٰ ﴿١٤﴾ لَنُرِيكَ مِنْ آيَاتِنَا الْكُبْرَىٰ ﴿١٥﴾ اذْهَبْ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَىٰ ﴿١٦﴾ قَالَ رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي ﴿١٧﴾ وَ يَسِّرْ لِي أَمْرِي ﴿١٨﴾ وَ احْلُلْ عُقْدَةً مِّنْ لِّسَانِي ﴿١٩﴾ يَقْفَهُوا قَوْلِي ﴿٢٠﴾ وَ اجْعَلْ لِي وَزِيرًا مِّنْ أَهْلِي ﴿٢١﴾ هَارُونَ أَخِي ﴿٢٢﴾ اشْدُدْ بِهِ أَزْرِي ﴿٢٣﴾ وَ اشْرِكْهُ فِي أَمْرِي ﴿٢٤﴾ كِي نُسَبِّحَكَ كَثِيرًا ﴿٢٥﴾ وَ نَذْكُرَكَ كَثِيرًا ﴿٢٦﴾ إِنَّكَ كُنْتَ بِنَا بَصِيرًا ﴿٢٧﴾ قَالَ قَدْ أُوتِيتَ سُؤْلَكَ يَا مُوسَىٰ ﴿٢٨﴾ وَ لَقَدْ مَنَّا عَلَيْكَ مَرَّةً أُخْرَىٰ ﴿٢٩﴾ إِذْ أَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّكَ مَا يُوحَىٰ ﴿٣٠﴾ أَنْ اقْذِفِيهِ فِي التَّابُوتِ فَاقْذِفِيهِ فِي



الْأَيْمِ فَلْيَلْقِهِ الْإِيمُ بِالسَّاحِلِ يَا خُذْهُ عَدُوُّ لِي وَعَدُوُّ لَكَ وَالْأَقْبِتْ عَلَيْكَ مَجِبَهُ مِنِّي وَ لَتُصْنَعَ عَلَيَّ عَيْنِي (\*) إِذْ تَمْشِي أُخْتِكَ فَتَقُولُ هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ مَنْ يَكْفُلُهُ فَرَجَعْنَاكَ إِلَىٰ أُمِّكَ كَيْ تَقَرَّ عَيْنُهَا وَلَا تَحْزَنَ وَقَتَلْتَ نَفْسًا فَنَجَّيْنَاكَ مِنَ الْغَمِّ وَفَتَنَّاكَ فُتُونًا فَلَبِثْتَ سِنِينَ فِي أَهْلِ مَدْيَنَ ثُمَّ جِئْتَ عَلَيَّ قَدَرًا يَا مُوسَىٰ (\*) وَاصْطَنَعْتُكَ لِنَفْسِي (\*) اذْهَبْ أَنْتَ وَأَخُوكَ بِآيَاتِي وَلَا تَنِيَا فِي ذِكْرِي (\*) اذْهَبَا إِلَىٰ فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَىٰ (\*) ﴿1﴾

1- ترجمه: و آیا خبر موسی به تو رسیده است؟ (\*) هنگامی که (از دور) آتشی مشاهده کرد و به خانواده خود گفت: «(اندکی) درنگ کنید که من آتشی دیدم! شاید شعله ای از آن برای شما بیاورم یا به وسیله این آتش راه را پیدا کنم!» (\*) هنگامی که نزد آتش آمد، ندا داده شد که: «ای موسی! (\*) من پروردگار توأم! کفش هایت را بیرون آر، که تو در سرزمین مقدس «طوی» هستی! (\*) و من تو را (برای مقام رسالت) برگزیدم اکنون به آنچه بر تو وحی می شود، گوش فراده! (\*) من «الله» هستم معبودی جز من نیست! مرا پرست و نماز را برای یاد من به پادار! (\*) به طورقطع رستاخیز خواهد آمد! می خواهم آن را پنهان کنم تا هر کس در برابر سعی و کوشش خود، جزا داده شود! (\*) پس مبادا کسی که به آن ایمان ندارد و از هوس های خویش پیروی می کند، تو را از آن بازدارد که هلاک خواهی شد! (\*) و آن چیست در دست راست تو، ای موسی؟! (\*) گفت: «این عصای من است بر آن تکیه می کنم، برگ درختان را با آن برای گوسفندانم فرومی ریزم و مرا با آن کارها و نیازهای دیگری است. (\*) گفت: «ای موسی! آن را بیفکن.» (\*) پس موسی آن (عصا) را افکند، که ناگهان ازدهایی شد که به هر سو می شتافت. (\*) گفت: «آن را بگیر و نترس، ما آن را به صورت اولش بازمی گردانیم. (\*) و دستت را به گریبان بیا تا سفید و بی عیب بیرون آید این نشانه دیگری (از سوی خداوند) است. (\*) تا از نشانه های بزرگ خویش به



تو نشان دهیم. (\*) اینک به سوی فرعون برو، که او طغیان کرده است.» (\*) (موسی) گفت: «پروردگارا! سینه ام را گشاده کن (\*) و کارم را برایم آسان گردان! (\*) و گره از زبانم بگشای (\*) تا سخنان مرا بفهمند! (\*) و وزیری از خاندانم برای من قرار ده ... (\*) برادرم هارون را! (\*) با او پشتم را محکم کن (\*) و او را در کارم شریک ساز (\*) تا تو را بسیار تسبیح گویم (\*) و تو را بسیار یاد کنیم (\*) چرا که تو همیشه از حال ما آگاه بوده ای!» (\*) فرمود: «ای موسی! آنچه را خواستی به تو داده شد! (\*) و ما بار دیگر تو را مشمول نعمت خود ساختیم ... (\*) آن زمان که به مادرت آنچه لازم بود الهام کردیم ... (\*) که: «او را در صندوقی بیفکن و آن صندوق را به دریا بینداز تا دریا آن را به ساحل افکند و دشمن من و دشمن او، آن را برگیرد!» و من محبتی از خودم بر تو افکندم تا در برابر دیدگان [علم] من، ساخته شوی (و پرورش یابی)! (\*) در آن هنگام که خواهرت (در نزدیکی کاخ فرعون) راه می رفت و می گفت: «آیا کسی را به شما نشان دهم که این نوزاد را کفالت می کند (و دایه خوبی برای او خواهد بود)!» پس تو را به مادرت بازگردانیم تا چشمش به تو روشن شود و غمگین نگردد! و تو یکی (از فرعونیان) را کشتی اما ما تو را از اندوه نجات دادیم! و بارها تو را آزمودیم! پس از آن، سالیانی در میان مردم «مدین» توقف نمودی سپس در زمان مقدر (برای فرمان رسالت) به اینجا آمدی، ای موسی! (\*) و من تو را برای خودم ساختم (و پرورش دادم)! (\*) (اکنون) تو و برادرت با آیات من بروید و در یاد من کوتاهی نکنید! (\*) به سوی فرعون بروید که طغیان کرده است! (\*) اما به نرمی با او سخن بگوید شاید متذکر شود، یا (از خدا) بترسد! (\*)»

ص: 294

پیام های آیات 9-15



1. در نقل حقایق تاریخی، ابتدا مخاطبان خود را تشنه ی شنیدن کنیم، سپس ماجرا را برای آن ها بیان نماییم. (هَلْ أَتَاكَ)

2. سؤال کردن، شیوه ای مناسب برای تبلیغ و تربیت است. (هَلْ أَتَاكَ)

3. بیان تاریخ، ارائه یک موعظه تجربی وسیله ای برای عبرت است و دل و خاطر پیامبر را تسلی می دهد.

(حَدِيثُ مُوسَى) (در فرهنگ قرآن، حدیث به معنای تاریخ است، نه حادثه ی جدید).

4. گاهی انسان، نور الهی را به صورت نار می بیند. (إِذْ رَأَى نَاراً)

5. زنان، دوشادوش مردان در چشیدن ناگواری ها سهیم بوده اند. (لِلْأَهْلِ)

6. از حوادث تلخ نهراسید، چراکه گاهی از دل حوادث به ظاهر ناگوار، لطف خداوند ظاهر می شود. (إِذْ رَأَى نَاراً)

7. مرد، متکفل تأمین رفاه خانواده خویش است. (لَعَلِّي آتِيكُمْ مِنْهَا بِقَبَسٍ)

8. چه بسا انسان به قصد کاری گام برمی دارد، اما به نتیجه دیگری می رسد. (آتِيكُمْ مِنْهَا بِقَبَسٍ ... نُودِيَ)

رفت موسی کآتشی آرد به دست آتشی دید او که از آتش برست

9. همین که اراده ی خداوند بر تحقق چیزی تعلق گرفت، تمام وسایل به خدمت آن هدف درمی آیند. (تاریکی شب، بارداری همسر، گم کردن راه، دیدن آتش، همه مقدمه جذب موسی و ارائه وحی و نبوت به او در میعاد گاه الهی شد).



10. هر کجا که ناباوری احساس می شود، باید تأکید بیشتری کرد. (إِنِّي أَنَا رَبُّكَ+)
11. آثار قداست و معنویت کار باید در ظاهر افراد نیز پیدا باشد. (فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ)
12. رابطه ی عمیق با خداوند، در گرو دل کندن از وابستگی هاست. (فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ)
13. برای دریافت مسئولیت، فروتنی از ابتدایی ترین لوازم است. (فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ)
14. بعضی از مکان ها دارای قداست خاصی هستند. (فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ إِنَّكَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ)  
(پابرنه شدن و بیرون آوردن کفش، از آداب ورود به مکان های مقدس است)
15. پیام های مقدس، در مکان های مقدس نازل می شوند. (نُودِي ... بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ)
16. پذیرش مسئولیت های آسمانی در دل پاک طبیعت، همچون کوه طور، وادی مقدس طوی و غار حرا بوده است. (نُودِي ... بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طَوِي)

ص: 295

17. پیامبران، از جانب خداوند منصوب می شوند، نه از طرف مردم. (أَنَا اخْتَرْتُكَ)
18. باید کلمات وحی را با تمام وجود و با جان و دل شنید. (فَاسْتَمِعْ) نه «فاسمع».
19. از آداب گفتگو، معرفی خود است. (إِنِّي أَنَا اللَّهُ)
20. در نظام الهی، شناخت، اساس عمل است. (إِنِّي أَنَا اللَّهُ فَاعْبُدْنِي)



21. شناخت اصول دین، بر انجام فروع دین مقدم است. (لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدْنِي) توحید نظری مقدم بر توحید عملی است. (إِنِّي أَنَا اللَّهُ فَاعْبُدْنِي)

22. عبادت باید خالصانه باشد. ارزش عبادت به میزان خلوص آن است. (فاعبُدْنِي)

23. توحید در رأس همه عقاید و نماز در رأس همه عبادات است. (لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا، فَاعْبُدْنِي وَ أَقِمِ الصَّلَاةَ)

24. نماز، اولین دستور کار و برنامه ی عملی انبیاست. (أَقِمِ الصَّلَاةَ)

25. نماز، در ادیان دیگر نیز بوده است. (أَقِمِ الصَّلَاةَ)

26. هدف از اقامه نماز، تنها رعایت قالب آن نیست، بلکه توجه به قلب آن، یعنی احساس حضور است.

(أَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي)

27. توجه به قیامت، سبب برپایی نماز می شود. (أَقِمِ الصَّلَاةَ إِنْ السَّاعَةَ آتَيْتَهُ) در قیامت از نماز می پرسند.

28. برپایی نماز به خاطر یاد اوست، (أَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي) و یاد او موجب آرامش دل هاست.

(أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ) چنانکه یاد ما از خدا، سبب یاد خدا از ماست. (فَاذْكُرُونِي أَذْكَرُكُمْ)

29. توحید و معاد، اولین پیام های الهی برای بشر است. (لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا، السَّاعَةَ آتَيْتَهُ)

30. از زمان وقوع قیامت، هیچ کس به جز خدا آگاه نیست. (أَكَادُ أُخْفِيهَا)
31. برپایی قیامت حتمی است، «إِنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ» اما زمانش مخفی است. (أُخْفِيهَا)
32. هر آگاهی و دانستنی مفید نیست. (أَكَادُ أُخْفِيهَا) ندانستن زمان وقوع قیامت دارای حکمت و لطفی است. زیرا انسان در عمل آزاد بوده و گرفتار هیجان و ترس نیست. کسی که ساعت آمدن میهمان را نمی داند، دائماً آمادگی خود را حفظ می کند.
33. با پنهانی زمان قیامت است که پاداش مردم بر اساس واقعیات و به اندازه تلاش و کوشش آن ها خواهد بود. (أُخْفِيهَا ... لَت جزی)
34. پاداش و کیفر دنیوی کامل نیست. (إِنَّ السَّاعَةَ ... لَتَجْزَى)
35. در قیامت، اجرای قانون و پاداش و کیفر در حق همه یکسان است. (كُلُّ نَفْسٍ)
36. پاداش بر اساس سعی و تلاش است، خواه به انجام برسد، یا نرسد. (لَتَجْزَى - بِمَا تَسْعَى)

## پیام های آیات 16-24

1. تنها اعتقاد و عمل به اصول و فروع کافی نیست، بلکه صلابت در برابر مخالفان نیز لازم است.

(لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدْنِي فَلَا يُصَدِّقُكَ)



2. افراد بی ایمان درصدد بازداشتن شما از راه حق هستند. توطئه و کارشکنی آنان، درراه و روش شما خللی وارد نسازد. (فَلَا يَصُدُّنَكَ)

3. سرچشمه انکار معاد، پیروی از هوای نفس است. (مَنْ لَا يُؤْمِنُ بِهَا وَ اتَّبَعَ هَوَاهُ)

4. ایمان به معاد، بهترین عامل برای کنترل هوی پرستی است. (مَنْ لَا يُؤْمِنُ بِهَا وَ اتَّبَعَ هَوَاهُ)

5. نتیجه هوی پرستی سقوط است، گرچه آن شخص پیامبر باشد. (فَتَرْدِي)

6. سازش با کفار و افراد بی ایمان، مایه ی هلاکت است. (فَلَا يَصُدُّنَكَ ... فَتَرْدِي)

7. کافران و هواپرستان درصدد بازداشتن مؤمنان از نمازند. (أَقِمِ الصَّلَاةَ ... فَلَا يَصُدُّنَكَ عَنْهَا)

8. خداوند برای قدرت نمایی خود، حتی از نزدیک ترین و ساده ترین ابزارها نیز استفاده می کند.

(وَ مَا تَلِكُ بِيَمِينِكَ يَا مُوسَى)

9. با بهره برداری از ابزارهای چندمنظوره می توان از حجم کمتر استفاده ی بیشتری برد.

(أَتَوَكَّلُ عَلَيْهَا وَ أَهْشُ بِهَا)

10. تکیه بر عصا و ابزار مادی، با توکل بر خداوند منافاتی ندارد. (أَتَوَكَّلُ عَلَيْهَا)

11. چوپانی شغل اکثر انبیا بوده است. (أَهْشُ بِهَا عَلَي غَنَمِي)



12. تمرین، تجربه و آمادگی قبل از دعوت ضروری است. موسی که می خواهد در برابر فرعون عصا را بیفکند تا اژدها شود، باید خودش قبلاً صحنه را دیده باشد. (فَأَلْقَاهَا فَإِذَا هِيَ حَيَّةٌ تَسْعَى)

13. دست قدرت الهی باز است و هر لحظه با هر وسیله که بخواهد می تواند قدرت نمایی کند. (اضْمُمْ يَدَكَ)

14. هر چه تکبر و لجابت مخاطب بیشتر باشد، معجزه های بیشتری ارائه شود. (آیة اُخْرَى) (برای فرعون ها، چند معجزه لازم است.)

15. کسی که بنا دارد طاغوت را به حق دعوت کند، باید خودش آثار حق را دیده باشد. (لُنْرِيكَ مِنْ آيَاتِنَا الْكُبْرَى)

16. معجزات انبیا، گوشه ای از آیات الهی است. (مِنْ آيَاتِنَا)

17. اولین مأموریت انبیا، مبارزه با طاغوت هاست. (اَذْهَبْ)

18. همیشه نباید منتظر آمدن مردم بود، گاهی لازم است حتی پیامبران برای هدایت حاکمان حرکت کنند.

(اَذْهَبْ إِلَى فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَى)

19. برای اصلاح جامعه، باید به سراغ سرچشمه و ریشه ی فتنه و فساد رفت. (اَذْهَبْ إِلَى فِرْعَوْنَ)



20. دین از سیاست جدا نیست، موسی برای اصلاح حکومت حرکت کرد. (اَذْهَبْ إِلَى فِرْعَوْنَ)

21. مبارزه با طاغوت یک تکلیف الهی است، نه یک نمایش سیاسی. (اَذْهَبْ)

22. سرچشمه‌ی همه انکارها، طغیان و گردنکشی در مقابل حق است. (إِنَّهُ طَغَى)

23. طغیان فرعون در ادعای ربوبیت، ایجاد وحشت، تفرقه و برده کشی مردم بود.

24. کسانی می‌توانند با طاغوت مبارزه کنند که باایمان، عبادت و صلابت خود را ساخته باشند.

(فَاعْبُدْنِي ... أَقِمِ الصَّلَاةَ ... فَلَا يَصُدُّكَ ... اَذْهَبْ إِلَى)

ص: 297

پیام‌های آیات 25 تا 4

1. سعه‌ی صدر اولین شرط موفقیت در هر کاری است. (رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي)

2. به جای ترس و فرار از مسئولیت، امکانات و مقدمات و ابزار آن را از خداوند بخواهیم. (رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي)

3. دعا قبل از هر کاری، رمز توکل و مایه‌ی دفع خطرات و آفات راه است، هرچند دعا خود نیز عبادت و اعلام نیاز به شمار می‌رود. (رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي)





4. ارشاد و تربیت مردم و مبارزه با طاغوت‌ها، بستگی تام به صبر و حوصله‌ی مربی و مجاهد دارد.

(رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي)

5. رسالت، با تندی و خشونت سازگار نیست. کار بزرگ، روح بزرگ می‌خواهد. (رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي) (موسی در یک درگیری، یک نفر را با مشت کشته بود، از این روی از خداوند طلب شرح صدر کرد).

6. دعای انبیا در قرآن، با اسم (رَبِّ) است. (رَبِّ)

7. دریافت الطاف الهی، روح و سینه‌ای گشاده لازم دارد. (رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي)

8. با سعه‌ی صدر کارها آسان می‌شود. (رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي وَ يَسِّرْ لِي اَمْرِي)

9. ساده‌گویی و بیان روان، کمال است. (وَ احْلِلْ عُقْدَهُ مِنْ لِسَانِي)

10. در هدایت و بسیج کردن مردم و روحیه‌دادن به نیروها و ارباب و تضعیف روحیه‌ی طاغوت، زبان گویا بسیار مهم است. (وَ احْلِلْ عُقْدَهُ مِنْ لِسَانِي)

11. اصل، فهمیدن مردم است، نه اصطلاحات زیبا. (يَفْقَهُوا قَوْلِي)

12. شرط موفقیت در تبلیغ آن است که مردم حرف مبلغ را خوب بفهمند.

13. در تبلیغ باید از هر وسیله‌ای که شناخت مردم را عمیق‌تر می‌کند استفاده کرد. (يَفْقَهُوا قَوْلِي)



14. مبارزه با طاغوتی مثل فرعون به تنهایی ممکن نیست. (اجْعَلْ لِي وَزِيرًا)
15. هر چه کار مهم تر باشد، انتخاب وزیر و همراه نیز حسّاس تر است، وزیر موسی را باید خداوند تعیین فرماید. (اجْعَلْ لِي وَزِيرًا)
16. اگر همکار انسان از اهل خود او باشد بهتر است. (مِنْ أَهْلِي)
17. رهبری و مدیریت باید متمرکز در شخص واحد باشد و دیگران با او همکاری کنند. (اشدّدْ بِهِ أَرْزِي، أَشْرِكُهُ فِي أَمْرِي)
18. همکاری مایه پیشرفت امور است که همفکر و همراه باشد، نه در مقابل. (أَشْرِكُهُ فِي أَمْرِي)
19. تسبیح واقعی، در فضای مبارزه با طاغوت است. (إِنَّهُ طَغَى، كَيْ نُسَبِّحَكَ)
20. فلسفه ی حکومت و قدرت، برپایی و ارتقای معنویت در جامعه است. (اشدّدْ بِهِ أَرْزِي كَيْ نُسَبِّحَكَ كَثِيرًا وَ نَذْكُرَكَ كَثِيرًا)
21. وظیفه ی انبیا، تنزیه خداوند از شرک، اوهام و خرافات است. (نُسَبِّحَكَ)
22. مسئولیت زیاد، تسبیح زیاد لازم دارد. (نُسَبِّحَكَ، كَثِيرًا)
23. ابتدا خداوند را از هر عیب و نقصی تنزیه کنیم، سپس به ذکر و شکر او پردازیم. (نُسَبِّحَكَ، نَذْكُرَكَ)



24. آنچه ارزش دارد ذکر کثیر است و گرنه هر انسانی هنگام خطر و گرفتاری یاد خدا می کند. (نَذْكُرُكَ كَثِيرًا)

ص: 298

پیام های آیات 5 - 7

1. انبیا، همیشه خود را در محضر الهی می دیدند و به اراده و مصلحت او راضی بودند. (إِنَّكَ كُنْتَ بِنَا بَصِيرًا)

2. باینکه خداوند به همه چیز آگاه است، ولی بازهم دعا و درخواست از او مطلوب است.

(رَبِّ اشْرَحْ ... إِنَّكَ كُنْتَ بِنَا بَصِيرًا)

3. اگر درخواست، صحیح و بجا و دعا خالصانه باشد، استجاب قطعی است. (قَدْ أُوتِيتَ)

4. عطای الهی حکیمانه و بر اساس بصیرت است. (بِنَا بَصِيرًا ... أُوتِيتَ سُؤْلَكَ)

5. کسی را که منصوب و مأمور انجام کاری می کنیم، ابزار کار و خواسته های او را نیز تأمین کنیم.

(اِذْهَبْ إِلَى فِرْعَوْنَ ... رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي ... وَزِيْرًا مِنْ أَهْلِي ... قَدْ أُوتِيتَ)

6. نعمت های الهی از باب امتنان است، نه استحقاق. (وَلَقَدْ مَنَّا)

7. هیچ گاه الطاف خداوند را از یاد نبریم. (وَلَقَدْ مَنَّا عَلَيْكَ مَرَّةً أُخْرَى)

پیام های آیات 40 - 44



1. نگرانی از بازتاب کارها، به اخلاص و عصمت ضربه نمی زند. (فَنَجِّنَاكَ مِنَ الْغَمِّ) (موسی یک قطبی را بدون تعمد کشته بود و اگرچه گناهی نداشت، ولی نگران و غمگین بود).
2. مردان خدا آزمایش های سختی را در پیش روی دارند. (فَتَنَّاكَ فُتُونًا)
3. انبیا نیز باید مزه ی حوادث سخت را بچشند لذا بعد از سال ها زندگانی در کاخ، اینک چوپانی در بیابان شروع می شود. (فَلَبِثْتَ سِنِينَ فِي أَهْلِ مَدْيَنَ)
4. پشت سر گذاردن مراحل سخت، مقدمه ی رسیدن به مقام الهی و معنوی است.  
(فَتَنَّاكَ ... ثُمَّ جِئْتَ عَلَيَّ قَدَرٍ يَا مُوسَى)
5. مسئولیت ها، توفیقات و الطاف الهی، دارای زمان بندی و حساب شده است. (جِئْتَ عَلَيَّ قَدَرٍ يَا مُوسَى)
6. برای اهداف بزرگ باید افرادی را تربیت کرد. (وَاصْطَنَعْتُكَ لِنَفْسِي)
7. خداوند برای انبیا برنامه های خاصی دارد. (وَاصْطَنَعْتُكَ لِنَفْسِي)
8. ابتدا خودسازی، آنگاه جامعه سازی. (اصْطَنَعْتُكَ ... اذْهَبْ)
9. اگر به عنوان مدیر، کسی را برای کاری اعزام می کنیم، بکوشیم که روحیه او مالا مال از عشق و احساس غرور و دلگرمی باشد. (اصْطَنَعْتُكَ لِنَفْسِي ... اذْهَبْ)
10. گاهی باید دیگران را احضار کرد، (وَآتُونِي مُسْلِمِينَ) و گاهی باید خود به طرف آنان رفت. (اذْهَبْ)



11. در بعضی مراحل، نباید پیک ها و پیام برها یک نفر باشد. (اَذْهَبْ أَنْتَ وَ أَخُوكَ)

12. مبلغ باید به ابزار ارشاد مجهز باشد. (بِآيَاتِي)

13. مبلغ باید شجاع و مصمم و نفوذناپذیر باشد. (وَلَا تَنِيَا فِي ذِكْرِي) تا مبادا کاخ و قدرت و هیبت طاغوت، او را در انجام مأموریت مرعوب کند و از یاد خدا غافل شده و دست از صراحت لازم بردارد.

14. رمز موفقیت انسان، توجه کامل و دائم به خداوند است. (لَا تَنِيَا فِي ذِكْرِي)

15. تبلیغ، ارشاد، امر به معروف و نهی از منکر، ذکر و یاد خداست.

(اَذْهَبْ أَنْتَ وَ أَخُوكَ بِآيَاتِي وَ لَا تَنِيَا فِي ذِكْرِي)

16. یکی از بزرگ ترین اهداف و خدمات انبیا، مبارزه با طاغوت و برداشتن موانع راه خداپرستی است. (اَذْهَبْ إِنَّهُ طَغَى)

17. گام اول در امر به معروف و نهی از منکر، بیان نرم است. (فَقُولَا لَهُ قَوْلًا لَيِّنًا)

ص: 299

18. امیدها در نرمی است و انتظاری از خشونت نمی رود. (قَوْلًا لَيِّنًا لَعَلَّهُ يَتَذَكَّرُ)

19. شروع تربیت و ارشاد باید از طریق گفتگوی صمیمانه باشد. (فَقُولَا لَهُ قَوْلًا لَيِّنًا)

20. حتی با سرکش ترین افراد نیز باید ابتدا با نرمی و لطافت سخن گفت.

21. هرگز از هدایت دیگران مأیوس نشوید. (لَعَلَّهُ يَتَذَكَّرُ)



22. وظیفه ی پیامبر تذکر و ارشاد است. (يَتَذَكَّرُ أَوْ يَخْشَى)

(سوره نازعات: آیات 15-19)

(هَلْ أَتَتْكَ حَدِيثُ مُوسَىَ (\*) إِذْ نَادَتْهُ رَبُّهُ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى (\*) اذْهَبْ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَىٰ (\*) فَقُلْ هَلْ لَكَ إِلَىٰ أَنْ تَزَكَّىٰ (\*) وَأَهْدِيكَ إِلَىٰ رَبِّكَ فَتَخْشَىٰ (\*) (1))

پیام ها

1. آغاز سخن با سؤال، شوق شنیدن را در افراد زیاد می کند. (هل أتاك)
2. نقل سرگذشت پیامبران پیشین برای پیامبران بعدی، عامل تقویت روحیه است (هل أتاك حدیث موسی)
3. رهبران الهی قبل از مبارزه با طاغثت ها، ارتباط خود را با خداوند، محکم می کردند. (إذ ناداه رَبُّهُ...إذهب إلى فرعون إنه طغى)
4. برخی سرزمین ها مورد احترام و قداست هستند. (الواد المقدس طوى)
5. انبیاء سردمداران مبارزه با طاغوتند. (إذهب إلى فرعون إنه طغى)
6. در نهی از منکر به سراغ ریشه ها بروید (إذهب إلى فرعون)
7. از هدایت هیچ کس حتی فرعون مایوس نباشید و لااقل سخن حق را به او ابلاغ کنید تا اتمام حجت شده باشد. (إذهب إلى فرعون...فقل هل لك إلى أن تزكى)
8. در نهی از منکر، حتی با طاغوت ها، آرام سخن بگویید. (إنه طغى فقل هل لك ...)



9. با سؤال فطرت ها را بیدار کنید. (هل لك إلى أن تزكى)
10. در شیوه ی تبلیغ، لحن عاطفی و نرمش در گفتار را فراموش نکنید. (هل لك)
11. هدف دعوت انبیاء، تزکیه ی انسان هاست. (هل لك إلى أن تزكى)
12. در دعوت و تبلیغ مردم از کلماتی استفاده کنید که همه ی انسان ها بپذیرند و پسندند. (دعوت به پاکی و دوری از ناپاکی) (إلی أن تزكى)
13. اگر به تزکیه تمایلی نباشد، تلاش انبیاء بی ثمر است. (تزكى و أهدیک إلی ربك)
14. در مکتب انبیاء برای مبارزه با طاغوت ها، ابتدا آن ها را موعظه می کنند. (إنه طغی... تزكى و أهدیک إلی ربك)
15. نشانه ی هدایت پذیری، خوف و خشیت است. (أهدیک... فتخشی)
16. پیامبران مردم را به سوی خدا دعوت می کردند نه خود. (إلی ربك)

---

1- ترجمه: «آیا داستان موسی به تو رسیده است؟! (\*). در آن هنگام که پروردگارش او را در سرزمین مقدّس «طوی» ندا داد (و گفت): (\*). به سوی فرعون برو که طغیان کرده است! (\*). و به او بگو: «آیا می خواهی پاکیزه شوی؟! (\*). و من تو را به سوی پروردگارت هدایت کنم تا از او بترسی (و گناه نکنی)؟! (\*).»



17. طغیان همراه با بی باکی است. (خداوند می فرماید: به سراغ فرعون طغیانگر برو درباره ی تزکیه و خشیت با او سخن بگو: یعنی او ناپاک و جسور است.) (إنه طغی... أن تزکی...فتخشی)

18. ریشه ی طغیان، نداشتن تزکیه اخلاقی است. (إنه طغی... إلى أن تزکی)

19. إصلاح افراد بستگی به اراده و اختیار خود آنان دارد. (هل لك إلى أن تزکی)

20. در برابر فرعون که می گفت: (أنا ربکم الأعلى)، حضرت موسی می گوید: (أهدیک إلى ربک)

(1) سوره ی شعرا: آیات 10-17

(وَإِذْ نَادَى رَبُّكَ مُوسَىٰ أَنْ أَنْتِ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ) (\*) قَوْمَ فِرْعَوْنَ أَلَا يَتَّقُونَ (\*) قَالَ رَبِّ إِنِّي أَخَافُ أَنْ يُكَذِّبُون (\*) وَيَضِيقُ صَدْرِي وَلَا يَنْطَلِقُ لِسَانِي فَأَرْسِلْ إِلَيَّ هَرُونَ (\*) وَ لَهُمْ عَلَيَّ ذَنْبٌ فَأَخَافُ أَنْ يَقْتُلُون (\*) قَالَ كَلَّا فَادْهَبَا بِآيَاتِنَا إِنَّا مَعَكُمْ مُسْتَمِعُونَ (\*) فَأَتِيَا فِرْعَوْنَ فَقُولَا إِنَّا رَسُولُ رَبِّ الْعَالَمِينَ (\*) أَنْ أَرْسِلْ مَعَنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ (1)

پیام ها

1. تاریخ انبیا نباید فراموش شود. ((إِذْ)) یعنی یاد کن آن زمان را)

2. هم هدف و سیره انبیا به هم شباهت دارد وهم برخوردهای مخالفان انبیا یکسان است؛ بنابراین آشنایی با تاریخ آنان می تواند راهگشای پیامبر اسلام باشد. (وَإِذْ نَادَى رَبُّكَ)

3. فرستادن پیامبران به سوی مردم، از شئون ربوبیت است. (نادی رَبُّكَ)



4. مبارزه با طاغوت، در رأس برنامه های انبیا قرار دارد. (اِنَّتِ الْقَوْمَ الظَّالِمِینَ)
5. در نهی از منکر، گاهی باید به استقبال خطر رفت. (اَنْ اِنَّتِ الْقَوْمَ الظَّالِمِینَ)
6. قیام انبیا، بر اساس معیار است، نه کینه و انتقام. (الْقَوْمَ الظَّالِمِینَ)
7. فراموش کردن خدا و پیروی از طاغوت، بزرگ ترین ظلم است. (الْقَوْمَ الظَّالِمِینَ)
8. برای نهی از منکر به سراغ سرچشمه های فساد بروید. (قَوْمَ فِرْعَوْنَ)
9. طاغوت ها، بدون یاری مردم قدرتی ندارند. (قَوْمَ فِرْعَوْنَ)
10. بی تقوایی مردم، زمینه ی رشد طاغوت هاست. (اَلَا یَتَّقُوْنَ)
11. هدایت مردم، بار سنگینی است که به امداد الهی نیاز دارد. (رَبِّ اَنِّیْ اَخَافُ)
12. ظرفیت افراد حتی پیامبران محدود است. (جز خداوند، همه کس و همه چیز محدودند).  
(یَضِیقُ صَدْرِیْ)
13. به هنگام پذیرش مسئولیت لازم است انسان نقاط ضعف خود را بیان کند. (یَضِیقُ  
صَدْرِیْ)

---

1- ترجمه: (به خاطر بیاور) هنگامی را که پروردگارت موسی را ندا داد که به سراغ قوم ستمگر برو ... (\*) قوم فرعون، آیا آنان (از مخالفت فرمان پروردگار) پرهیز نمی کنند؟! (\*) (موسی) عرض کرد: «پروردگارا! از آن بیم دارم که مرا تکذیب کنند، (\*) و سینه ام تنگ شود و زبانم به قدر کافی گویا نیست (برادرم) هارون را نیز رسالت ده (تا مرا یاری



کند!) (\* و آنان (به اعتقاد خودشان) بر گردن من گناهی دارند می ترسم مرا بکشند (و این رسالت به پایان نرسد!) (\* فرمود: «چنین نیست، (آنان کاری نمی توانند انجام دهند!) شما هر دو با آیات ما (برای هدایتشان) بروید ما با شما هستیم و (سخناتان را) می شنویم! (\* به سراغ فرعون بروید و بگویید: ما فرستاده پروردگار جهانیان هستیم (\* بنی اسرائیل را با ما بفرست!» (آن ها به سراغ فرعون آمدند) (\*))

ص:301

14. صراحت و صداقت، از صفات بارز انبیا است. (يَضِيقُ صَدْرِي)

15. رهبری، هدایت، تبلیغ و ارشاد، به سعه ی صدر نیاز دارد. (وَيَضِيقُ صَدْرِي)

16. در نهی از منکر و مبارزه، گاهی باید چند نفری حرکت کرد. (فَاذْهَبَا)

17. نقاط ضعف را جبران کنید، ولی از زیر بار مسئولیت، شانه خالی نکنید.

(يَضِيقُ صَدْرِي وَ لَا يَنْطَلِقُ لِسَانِي فَأَرْسِلْ إِلِي هَارُونَ) پذیرش یا اعطای مسئولیت های بزرگ باوجود ضعف ها و کمبودهای قابل جبران، مانعی ندارد.

18. افراد سالم و بی غرض، انسان های شایسته ی دیگر را برای قبول مسئولیت های بزرگ معرفی می کنند.

(فَأَرْسِلْ إِلِي هَارُونَ)

19. سوابق افراد، در موفقیت آنان موثر است. (وَلَهُمْ عَلَيَّ ذَنْبٌ)



20. قانون قصاص، سابقه ای بس طولانی دارد. (و لَهُمْ عَلَيَّ ذَنْبٌ فَأَخَافُ أَنْ يَقْتُلُونِ) (شهادت، آرزوی پیامبران است ولی ترس و نگرانی آنان برای این بود که شاید به اهداف مقدس خود نرسند.)

21. مدیریت تبلیغی به چند مسئله ی مهم نیازمند است، از جمله: بررسی اوضاع اجتماعی، آینده نگری و فراهم کردن زمینه های موثر تبلیغ. (أَخَافُ لَهُمْ عَلَيَّ ذَنْبٌ - فَأَرْسِلْ إِلَى هَارُونَ)

22. در بیان حق، نه از کمی طرفداران حق بترسید و نه از زیادی مخالفان حق. (فَاذْهَبَا)

23. پیشنهاد مفید و مناسب را خدا هم می پذیرد. (فَأَرْسِلْ إِلَى هَارُونَ ... فَاذْهَبَا)

24. دلداری و کمک به کسانی که نگرانی دارند، کاری الهی است. (أَنَا مَعَكُمْ)

25. خداوند پشتیبان انبیا است. (أَنَا مَعَكُمْ)

26. آگاهی دقیق و لحظه به لحظه در مأموریت های مهم، یک ضرورت است. (أَنَا مَعَكُمْ مُسْتَمْعُونَ)

27. معجزات پیامبران، ابزار ارشاد و هدایت و ره توشه ی آنان برای امت هاست. (بِآيَاتِنَا)

28. خداوند بر جزئیات کارهای ما آگاه است. (مُسْتَمْعُونَ) خداوند همه جا حاضر و ناظر است.

29. برای مبارزه با نظام های تشکیلاتی و فاسد، اول به سراغ سرچشمه ها بروید. (فَاتِيَا فِرْعَوْنَ)



30. در تبلیغ و دعوت دیگران به حق، صراحت و صلابت داشته باشید. (أنا رَسُولُ رَبِّ الْعَالَمِينَ)

31. فرستادن پیامبر برای مردم، از شئون ربوبیت خداوند است. (رَسُولُ رَبِّ)

32. تمام هستی، نوعی رشد دارند. (رَبُّ الْعَالَمِينَ)

33. تمام هستی در تحت تدبیر اوست. (رَبُّ الْعَالَمِينَ)

34. همه ی انبیا یک هدف دارند. أنا رَسُولُ و نفرمود: (أنا رسولا)

35. در برابر کسی که می گوید: (أنا رَبُّكُمُ الْأَعْلَى) (نازعات: 24) باید گفت: (رَبُّ الْعَالَمِينَ).

36. اگر در یک زمان دو پیامبر مبعوث شوند، رهبری با یکی از آن هاست. (أنا رَسُولُ)

37. آزاد کردن مردم از اسارت طاغوت ها، در رأس برنامه های انبیا قرار دارد. (أَرْسِلْ مَعَنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ)

ص: 302

(5) سوره ی نمل: آیات 7-12

(إِذْ قَالَ مُوسَىٰ لَأَهْلِهِ إِنِّي آنَسْتُ نَارًا سَاتِيكُمْ مِنْهُ اِخْبِرْ أَوْ آتِيكُمْ بِشِهَابٍ قَبَسٍ لَعَلَّكُمْ تَصْطَلُونَ) (\*) فَلَمَّا جَاءَهَا نُودِيَ أَنْ بُورِكَ مَنْ فِي النَّارِ وَمَنْ حَوْلَهَا وَسَبَّحَانَ اللَّهُ رَبَّ الْعَالَمِينَ (\*) يَا مُوسَىٰ إِنَّهُ أَنَا اللَّهُ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (\*) وَآلَقِ عَصَاكَ فَلَمَّا رَءَاهَا تَهْتَزُّ كَأَنَّهَا جَانٌّ وَلَّى مُدْبِرًا وَكَمْ يُعَقِّبُ يَا مُوسَىٰ لَآ تَخَفْ إِنِّي لَأَخَافُ لَدَى الْمُرْسَلُونَ (\*) أَلَا مَنْ ظَلَمَ ثُمَّ بَدَّلَ حُسْنًا بَعْدَ



سُوءٍ فَاِنِّي غَفُورٌ رَّحِيمٌ (\*) وَ اَدْخَلَ يَدَكَ فِي جَيْبِكَ تَخْرُجُ بَيْضَاءَ مِنْ غَيْرِ سُوءٍ فِي تِسْعِ  
 ءَايَاتٍ اِلَى فِرْعَوْنَ وَ قَوْمِهِ اِنْ هُمْ كَانُوْا قَوْمًا فٰسِقِيْنَ (\*) (1)

پیام ها

1. داستان موسی قابل ذکر و مایه ی تذکر است و نباید فراموش شود. (اِذْ قَالَ)
2. گاهی در مسیر کمک به همسر و خانواده، الطاف ویژه ای پیدا می شود. (آتِيكُمْ بِشِهَابٍ... نُودِي)
3. مرد، مسئول اداره امور زندگی همسر است. (آتِيكُمْ بِشِهَابٍ قَبَسٍ لَعَلَّكُمْ تَصْطَلُونَ)
4. انبیا زندگی عادی داشتند. (آتِيكُمْ بِشِهَابٍ قَبَسٍ لَعَلَّكُمْ تَصْطَلُونَ)
5. ما مأمور به ظاهریم، الطاف خفیه کار خداست. (فَلَمَّا جَاءَهَا نُودِيَ)
6. سخن خداوند با موسی، گرفتن پیام رسالت و نمایش معجزات و بعثت سایر انبیا در آن منطقه رمز برکت است. (بُورِكَ مَنْ فِي النَّارِ وَمَنْ حَوْلَهَا)
7. نداهای الهی به پیامبران را وهم و خیال نپنداریم (در کنار کلمه ی (نُودِيَ)، (سبحان الله) آمده، یعنی خداوند منزّه است از این که این ندا وهم و خیال وسوسه باشد).
8. بعثت انبیا از شئون ربوبیت الهی است. (نُودِيَ رَبُّ الْعَالَمِينَ)
9. لازمه ی ربوبیت، عزّت و حکمت است. (رَبُّ الْعَالَمِينَ ... الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ)
10. ندای آسمانی باید با نشانه ای همراه باشد تا اثر کند. (نُودِيَ ... اَلْقِ عَصَاكَ)

11. ابزار معجزه، وسایل عادی است. (عَصَاكَ)
12. قبل از ارشاد دیگران، باید از علم و تجربه و رشد کافی برخوردار بود.
13. (موسی در اینجا معجزه را می بیند تا در کاخ فرعون با قدرت سخن گوید). (رآها)
14. انبیا تحت تربیت پروردگارند و خداوند آن ها را امرونی می کند. (لَا تَخَفُ)
15. کسی که خدا را حاضر بداند و خود را در محضر او ببیند، نمی ترسد. (لَا يَخَافُ لَدَى الْمُرْسَلُونَ)
16. الخائن خائف. کسی که ظلم کند باید بترسد، مگر آنکه گناهش را جبران کند زیرا خداوند بخشنده است.
- (لَا يَخَافُ ... إِلَّا مَنْ ظَلَمَ)
17. تبدیل گناه به خوبی، غیر از محو گناه یا عفو گناه یا انجام خوبی بعد از بدی است مثل آنکه وسایل گناه را در اختیار نیکوکاران قرار دهد. (بَدَّلَ حُسْنًا)

---

1- ترجمه: «(به خاطر بیاور) هنگامی را که موسی به خانواده خود گفت: «من آتشی از دور دیدم (همین جا توقف کنید) به زودی خبری از آن برای شما می آورم، یا شعله آتشی تا گرم شوید.» (\*) هنگامی که نزد آتش آمد، ندایی برخاست که: «مبارک باد آن کس که در آتش است و کسی که در اطراف آن است [فرشتگان و موسی] و منزّه است خداوندی که پروردگار جهانیان است! (\*) ای موسی! من خداوند عزیز و حکیمم! (\*) و عصایت را بیفکن! هنگامی که (موسی) به آن نگاه کرد، دید (با سرعت) همچون ماری به هر سو می



دود (ترسید و) به عقب برگشت و حتی پشت سر خود را نگاه نکرد- ای موسی! نترس، که رسولان در نزد من نمی ترسند! (\*) مگر کسی که ستم کند سپس بدی را به نیکی تبدیل نماید، که (توبه او را می پذیرم و) من غفور و رحیم! (\*) و دستت را در گریبانت داخل کن هنگامی که خارج می شود، سفید و درخشنده است بی آنکه عیبی در آن باشد این در زمره معجزات نه گانه ای است که تو با آن ها به سوی فرعون و قومش فرستاده می شوی آنان قومی فاسق و طغیانگرند! (\*)»

ص:303

18. بخشش خداوند، پس از عمل نیک انسان و جبران گناه است. «بَدَّلَ حُسْنًا ... فَإِنِّي غَفُورٌ رَحِيمٌ»

19. قهر و مهر، بیم و امید، در کنار هم لازم است. (دست نورانی در کنار اژدها) (جَانُّ ... يِيضَاءُ)

20. برای بعضی، یک استدلال و تذکر و معجزه کافی نیست. (تَسْعَ آيَاتٍ)

(6) سوره مریم: آیات 51 - 5

(وَ اذْكُرْ فِي الْكِتَابِ مُوسَى إِنَّهُ كَانَ مُخْلَصًا وَ كَانَ رَسُولًا نَبِيًّا \*) وَ نَادَيْنَاهُ مِنْ جَانِبِ الطُّورِ الْأَيْمَنِ وَ قَرَّبْنَاهُ نَجِيًّا \*) وَ هَبْنَا لَهُ مِنْ رَحْمَتِنَا أَخَاهُ هَارُونَ نَبِيًّا \*) ((1))

پیام ها

1. یاد بزرگان، آثار تربیتی و الگویی دارد. (وَ اذْكُرْ)



2. آشنایی با تاریخ انبیا و مجاهدت های آنان، سنت های الهی و مدد های غیبی، زمینه ی کسب تجربه ها و عبرت ها و عامل دلگرمی است. (خصوصاً تاریخ پرماجرای موسی که صدها آیه را به خود اختصاص داده است) (وَ اذْکُرْ)

3. ارزش های معنوی ملاک بزرگداشت است. (وَ اذْکُرْ ... إِنَّهُ کَانَ مُخْلِصاً)

4. خلوص، زمینه ی دست یابی به رتبه های معنوی است. (مُخْلِصاً ... رَسُوْلًا نَبِیًّا)

5. انبیا معصومند و شیطان در آنان نفوذی ندارد. (مُخْلِصاً)

6. خداوند، افرادی را برای اتمام رسالت خالص کرده است. چنانکه در آیه ی 45 سوره ص نیز می خوانیم:

(إِنَّا اٰخِلَصْنَاهُمْ) ... (کَانَ مُخْلِصاً)

7. خداوند متعال با لطف و مهربانی، انبیا را گام به گام به خود نزدیک می کند. (نَادِیْنَاهُ ... قَرَّبْنَاهُ)

8. مقام قرب و نجوی، بالاترین مقام هاست. حضرت علی 7 می فرماید: (اذا اشتغل اهل الجنة بالجنة اشتغل اهل الله بالله) آنگاه که اهل بهشت از نعمت های بهشت بهره می برند، اهل الله به خدا مشغول اند (و با او راز و نیاز می کنند) «(وَ قَرَّبْنَاهُ نَجِیًّا) و خداوند بعضی مطالب را با انبیا نجوا کرده و محرمانه می گوید. (نَجِیًّا)

9. دعای انبیا مستجاب است. موسی از خداوند خواست برادرش هارون را وزیر او قرار دهد. (وَ اجْعَلْ لِي وَزِيْرًا مِنْ اَهْلِي. هَارُوْنَ اَخِي. اَشْدُدْ بِهٖ اُزْرِي) (طه: 29-1) خداوند نیز با درخواست او موافقت کرد. (وَ هَبْنَا لَهُ ... هَارُوْنَ نَبِیًّا)





10. همکار خوب، یکی از الطاف الهی است. (وَهَبْنَا لَهُ مِنْ رَحْمَتِنَا ... هَارُونَ نَبِيًّا)

11. در یک زمان ممکن است پیامبران متعددی حضور داشته باشند. (وَهَبْنَا لَهُ مِنْ رَحْمَتِنَا ... هَارُونَ نَبِيًّا)

12. مقام نبوت مانع پیروی یک پیامبر از پیامبر دیگر نیست. (وَهَبْنَا لَهُ ... هَارُونَ نَبِيًّا)

---

1- ترجمه: «در این کتاب (آسمانی) از موسی یاد کن، که او مخلص بود و رسول و پیامبر والامقامی. (\*)» ما او را از طرف راست (کوه) طور فراخواندیم و او را نزدیک ساختیم و با او سخن گفتیم. (\*) و ما از رحمت خود برادرش هارون را که پیامبر بود به او بخشیدیم. (\*)»

ص:304

ص:305

## فصل دوم: داستان آغاز دعوت موسی و هارون در 16 قسمت

### «جدول خلاصه قسمت های این داستان»

شماره

قسمت ها به ترتیب زمان

بر اساس

اشعار شاعران



1.

شجره نامه ی هارون

تورات

–

2.

دیدار موسی و هارون در

ساحل رود نیل و

همراهی هارون با موسی

در دعوت فرعون

روایات و تورات

صفی علیشاه

مولانا

ناصر خسرو

سنایی

شمس تبریزی



3.

اظهار نگرانی های مجدد موسی

و هارون قبل از رفتن

به نزد فرعون و پیام

خداوند به آن ها

قرآن و روایات و تورات

صفی علیشاه

4.

مکالمات موسی و فرعون

در اولین دیدارشان بعد از 10 سال

(قبل از دیدن معجزات

موسی)

قرآن و روایات

صفی علیشاه

مولانا



5.

دعوت فرعون و فشار های

مجدد فرعون به بنی اسرائیل

تورات

–

6.

شکایت موسی از فرعون

نزد پروردگار و

دلدارای وعده ی نجات

بر بنی اسرائیل

تورات

–

7.

مبارزه

عملی موسی



(بینات

یا معجزاتش را به فرعون و اطرافیان‌ش نشان می دهد)

قرآن و تورات

صفی عیشاه

مولانا

.8

عکس العمل اوّل فرعون

در مقابل معجزات

و اعتراف فرعون به

بزرگی آسیه

روایات

مولانا

.9

عکس العمل دوم فرعون

در مقابل معجزات



و تحت تأثیر قرار گرفتن

فرعون از هامان

و منصرف شدنش از ایمان

به خدای موسی

قرآن

صفی عیشاه

مولانا

.10

عکس العمل اطرافیان

فرعون نسبت به سخن فرعون

قرآن

صفی عیشاه

.11

عکس العمل موسی به سخن

های فرعون و اطرافیانش



قرآن

صفیٰ عیاشاه

.12

جواب های اطرافیان

فرعون به موسیٰ

قرآن

صفیٰ عیاشاه

.13

نتیجه مشورت درباریان

با یکدیگر

قرآن

صفیٰ عیاشاه

.14

ص:306

بازگو کردن پیشنهاد



درباریان به موسی و هارون توسط فرعون

قرآن

صفی علیشاه

مولانا

.15

پایان مجلس فرعون

روایات

-

.16

بررسی پیام های قرآنی

9 دسته آیات

اعراف: 10-112

طه: 45-59

شعراى: 7-17

دخان: 17-21





قصص: 6-7

نازعات: 2-20

یونس: 75-78

فرقان: 5-6

نمل: 1-14

-

ص: 307

### قسمت اول: شجره نامه ی هارون

در تورات آمده است:

- هارون با الیشابع دختر عمیناداب و خواهر نحشون، ازدواج کرد.

- فرزندان او عبارت بودند از: (ناداب، ابیهو، العازار، ایتامار)

- العازار با یکی از دختران فوتی ئیل ازدواج کرد و صاحب پسری به نام فینحاس شد. (1)

### قسمت دوم: دیدار موسی و هارون در ساحل رود نیل و همراهی هارون با موسی در دعوت

فرعون

در روایات آمده است:

(\*) «ثعلبی» می گوید: گروهی از باستان شناسان روایت کرده اند: خداوند به هارون وحی فرستاد که برای استقبال از برادرش به طور ناشناس به کنار ساحل رود نیل برود و آن روز مصادف با اول ذی حجه و اولین روز هفته بود و ضمناً روزی بود که نیل در قرق شیرهای پرورش یافته فرعون قرار داشت؛ او این شیرها را برای حفاظت در اطراف قصر خویش رها کرده بود و کسانی که از راهی غیر از مسیر اصلی منتهی به قصر، می خواستند به آنجا نفوذ نمایند طعمه شیرهای درنده او می شدند؛ اما در آن روز بر حسب تصادف هنگامی که موسی و برادرش قصد حرکت به سوی قصر فرعون را داشتند با این شیرها مواجه گشتند و هیبت آن دو باعث شد تا شیرها به داخل بیشه پناه برند.

(\*) امام باقر علیه السلام می فرمایند: فرعون تعدادی شیر درنده را در قفس نگاه می داشت و هرگاه بر کسی خشم می گرفت او را در میان قفس آن ها می انداخت. روزی که موسی قصد ورود به قصر او را داشت فرعون آن شیرها را به سوی وی رها نمود اما با کمال تعجب مشاهده کرد که آن ها در برابر موسی کرنش نموده اند و هنگامی که او به نزد فرعون رسید عده ای از اطرافیان با توطئه قبلی قصد کشتن پیامبر خدا را داشتند اما به امر الهی جبرئیل بر آن ها تاخته و از آن میان شش تن را به هلاکت رسانید. (2)

مأمورین از حادثه بوجود آمده شگفت زده شدند و جریان را به اطلاع دربار رسانیدند.

(\*) سدی می گوید: موسی شبانه وارد مصر گردید و به عنوان مهمانی ناخوانده به منزل مادرش رفت و بعد از معرفی خود از هارون خواست او را تا قصر فرعون همراهی کند اما مادر موسی از آن دو خواست تا داخل قصر نشوند چراکه در آن صورت مرگشان حتمی خواهد بود.

شب از نیمه می گذشت که آن دو به پشت دروازه قصر رسیدند آن ها مدت 7 روز پشت دروازه کاخ به انتظار نشستند تا اینکه نگهبان درب اصلی از آن ها پرسید آیا می دانید به درب خانه چه کسی ایستاده اید؟ موسی گفت: بلی آن خانه متعلق به پروردگار جهانیان است و ساکنین آن همگی بندگان اویند. نگهبان که از نحوه کلام موسی تعجب کرده بود مهتران خویش را از آن باخبر ساخت و چیزی نگذشت که خبر ورود موسی و هارون و اتفاقات پیش آمده به گوش فرعون رسید.

1- سفر خروج، اصحاح 6، آیات 14 - 27

2- طبرسی، مجمع البیان، ج 4 وج 7، ص 395

ص: 308

گفت در قرآن خداوند کریم

ما فرستادیم موسی کلیم

پس برانگیزاندم از من بعدشان

آن رسل یعنی که آمد در بیان

موسی عمران به آیاتی ز ما

جانب فرعون و قومش بر ملأ

ظلم پس کردند بر آیات دین

پس نگر پایان کار مفسدین

جانب مدین ز مصر او چون گریخت

بعد قتل قبطیی کش خون بریخت

ماند بر ده سال نزدیک شعیب

جانش تا شد صاحب اسرار غیب

بعد از آن برگشت با پیغمبری

بهر دعوت سوی مصر از برتری (1)

رفت موسی ز همان جا سوی مصر

دید هارون را مگر در کوی مصر

گفت با او حال را از بیش و کم

وحی ایشان را شد آنجا بازهم

که روید اکنون به فرعون از قرار

کان شده طاغی بسی بر کردگار (2)

۷ در تورات آمده است:



- خداوند به هارون فرمود تا به پیشواز برادرش موسی به صحرا برود؛ و هارون به سوی کوه حوریب که به کوه خدا معروف است به پیشواز برادر و همسر برادرش رفت.

- وقتی همدیگر را دیدند روبوسی کردند و موسی در صحبت هایش به هارون دستوراتی را که خداوند به او داده بود را بازگو کرد و در مورد معجزه ی عصا نیز به او گفت.

- موسی و هارون به مصر رسیدند و بزرگان بنی اسرائیل را جمع کردند و هارون دستورات خدا را به آن ها ابلاغ کردند و موسی معجزات را به آن ها نشان داد و مردم بنی اسرائیل آندورا به عنوان فرستاده ی خداوند قبول کردند؛ و از اینکه خداوند برای نجاتشان راه چاره ای قرار داده، رو به زمین افتاده و خدا را سپاس گفتند. (3)

نکته ها

#### ♣ دیدگاه مولانا

در نظر مولانا هارون برادر و یار همیشه همراه موسی است و به عنوان کسی است که در فصاحت و زبان آوری تواناست و مولانا، موسی و هارون را مظهر اتحاد و یگانگی یاد می کند، بدین صورت که اگر روح ها متحد و یگانه شوند و یاد آرند که یک هستی مطلق دارند، مانند موسی و هارون بر روی زمین با یکدیگر سازگار خواهند بود:

چون شناسد جان من جان ترا موسی

یاد آرند اتحاد ما جری

و هارون شوند اندر زمین



مختلط خوش همچو شیر و انگبین

- 1- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص 257
- 2- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص 457
- 3- سفر خروج، اصحاح 4، آیات 27-31

ص:309

چون شناسد اندک و منکر شود

منکری اش پرده ی ساتر شود

بس شناسایی بگردانید رو

خشم کرد آن مه ز ناشکری او

زین سبب جان نبی را جان بد

ناشناسا گشت و پشت پای زد (1)

مولانا حکایت مارگیر را برای استدلال تمثیلی تشبیه فرعون به نفس که با داشتن امکانات باعث مرگ بسیاری می شود را نقل کرده و با تشبیه نفس آدمی به فرعون و راه موسی و هارون، به راه نجات و رستگاری هشدار می دهد که نفس آدمی حکم اژدهای افسرده را دارد که نباید فریب سکون و آرامش او را خورد؛ زیرا به محض اینکه ساز و آلت بیابد، راه نجات و هدایت انسان را تهدید می کند.



نفست اژدرهاست او کی مرده است؟

از غم بی آلتی افسرده است

گر بیابد آلت فرعون او

که به امر او همی رفت آب جو

آن گه او بنیاد فرعونی کند

راه صد موسی و صد هارون زند (2)

و می گوید در مقابل چنین اژدهایی:

هر خسی را این تمنا کی رسد

موسی باید که اژدرها کشد

صد هزاران خلق ز اژدرهای او

در هزیمت کشته شد از رأی او (3)

مولانا توجه به حق را نیازمند کششی از جانب حق می داند و می گوید: مال و قدرت فرعون

ناشی از قهر الهی بود تا باعث اشتغال او به دنیا و دوری از حق گردد:

ترس و عشق تو کمند لطف ماست

زیر هر یارب تو لیبک هاست



جان جاهل زین دعا جز دور نیست

ز آنکه یارب گفتنش دستور نیست

بر دهان و بر دلش قفل است و بند

تا ننالد باخدا وقت گزند

داد مر فرعون را صد ملک و مال

تا بکرد او دعوی عز و جلال

در همه عمرش ندید او درد سر

تا ننالد سوی حق آن بد گهر

داد او را جمله ملک این جهان

حق ندادش درد و رنج و اندهان

درد آمد بهتر از ملک جهان

تا بخوانی مر خدا را در نهان

خواندن بی درد از افسردگی است

خواندن با درد از دل بردگی است (4)

---





- 1- مولوی، مثنوی معنوی، دفتر چهارم، ص 723
- 2- مولوی، مثنوی معنوی، دفتر سوم، ص 388
- 3- مولوی، مثنوی معنوی، دفتر سوم ص 389
- 4- مولوی، مثنوی معنوی، دفتر سوم ص 352

ص:310

مولانا در شعری تحت عنوان «تشبیه فرعون و دعوی الوهیت او بدان شغال که دعوی طاووسی می کرد» علت تکبر و برتری جویی فرعون را ناشی از ستایش های مبالغه آمیز خلق می داند.

ملک و مال و بی دردی فرعون را متکبر و مغرور کرد و ستایش های مبالغه آمیز مردم نیز او را فریفتند و ظواهر دنیوی برای مدتی کوتاه همچون ماری خوش خط و خال او را افسون کرد و سرانجام چون ازدهایی شد و او را بلعید؛ و فرعون که غرق جاه و مال شده بود و تمجیدهای مردم او را مغرور ساخته بود و خود را خدای برتر می دانست هنگامی که در برابر طاووسان واقعی (موسی و هارون) قرار گرفت، زشتی صورت و سیرتش هویدا شد. مولانا موسی و هارون را مردان حق می داند که محکی هستند تا زشتی سیرت فرعون صفتان و مدعیان را رسوا کنند.

همچو فرعونی مرصع کرده ریش

برتر از عیسی پریده از خریش

او هم از نسل شغال ماده زاد



در خم مالی و جاهی در فتاد

هر که دید آن جاه و مالش سجده کرد

سجده ی افسوسیان را او بخورد

گشت مستک آن گدای ژنده دل

از سجود و از تحیرهای خلق

مال مار آمد که در او زهرهاست

و آن قبول و سجده ی خلق اژدهاست

های ای فرعون ناموسی مکن

تو شغالی هیچ طاووسی مکن

سوی طاووسان اگر پیدا شوی

عاجزی از جلوه و رسوا شوی

موسی و هارون چو طاووسان بدند

پر جلوه بر سر و رویت زدند

زشتی ات پیدا شد و رسوایی ات

سرنگون افتادی از بالای ات



چون محک دیدی سیه گشتی چو قلب

نقش شیری رفت و پیدا گشت کلب

ای سگ گرگین زشت از حرص و جوش

پوستین شیر را بر خود میپوش

غره ی شیرت بخواهد امتحان

نقش شیر و آن گه اخلاق سگان (1)

همان گونه که صبغه الله که همان «صدق و تقوی و یقین» است که تا ابد باقی می ماند، رنگ شک و کفران نیز هرگاه در وجود کسی باشد؛ اگرچه جسم او مانند فرعون فانی شود اما سیه رویی او باقی می ماند:

رنگ باقی صِبْغَةَ الله است و بس

غیر آن بر بسته دان همچون جرس

رنگ صدق و رنگ تقوی و یقین

تا ابد باقی بود بر عابدین

رنگ شک و رنگ کفران و نفاق

تا ابد باقی بود بر جان عاق



چون سیه رویی فرعون دغا

رنگ آن باقی و جسم او فنا

برق و فر روی خوب صادقین

تن فنا شد و آن بجا تا یوم دین

زشت آن زشت است و خوب آن خوب و بس

دائم آن ضحاک و این اندر عبس (2)

---

1- مولوی، مثنوی معنوی، دفتر سوم، ص 377

2- مولوی، مثنوی معنوی، دفتر ششم، ص 1130

ص: 311

مولانا معتقد است: اضداد در هستی لازم و ملزوم اند و اقتضای کمال الهی آن است که افرادی چون فرعون در دنیا باشند، زیرا تا فرعون نباشد، جهنمی وجود نخواهد داشت:

من عصایم در کف موسی خویش

موسیم پنهان و من پیدا به پیش

بر مسلمانان پل دریا شوم

باز بر فرعون از درها شوم



این عصا را ای پسر تنها مبین

که عصا بی کف حق نبود چنین

موج طوفان هم عصا بد کاو ز درد

طنطنه ی جادو پرستان را بخورد

گر عصاهای خدا را بشمرم

زرق این فرعونیان را بر درم

لیک زین شیرین گیاه زهر مند

ترک کن تا چند روزی می چرند

گر نباشد جاه فرعون و سری

از کجا یابد جهنم پروری

فربهش کن آن گهش کش ای قصاب

ز آنکه بی برگ اند در دوزخ کلاب

گر نبودی خصم و دشمن در جهان

پس بمردی خشم اندر مردمان [\(1\)](#)

• اشعار دیگر شاعران برجسته ایرانی



واندر حریر سبز و ستبرق ها

سیب و بهی چو موسی و هارون است (2)

تا بگوید ز موسی و هارون

آل عمران و حوت با ذوالنون (3)

دو رونده چو اختر و گردون

دو برادر چو موسی و هارون (4)

در اجزای من خوش در آمیخته

به خویشی چو موسی و هارون من (5)

**قسمت سوّم: اظهار نگرانی های مجدد موسی و هارون قبل از رفتن به نزد فرعون و پیام خداوند به آن ها**

در قرآن آمده است:

1- «و ما به موسی کتاب (آسمانی) دادیم و برادرش هارون را یاور او قراردادیم (\*) و گفتیم: «به سوی این قوم که آیات ما را تکذیب کردند بروید!» (اما آن مردم به مخالفت برخاستند) و ما به شدت آنان را درهم کوبیدیم! (\*)» (6)

ما یقین دادیم موسی را کتاب

یار او کردیم هارون ز انتساب



تا که باشد یار او ز اسرارها

هم برادر هم ممد در کارها

پس بگفتیم این زمان باید روید

سوی قوم قبطیان سخت و شدید

---

1- مولوی، مثنوی معنوی، دفتر چهارم، ص 603

2- دیوان ناصر خسرو، ص 118

3- حدیقه سنایی، ص 421

4- حدیقه سنایی، ص 250

5- کلیات شمس، ص 283

6- فرقان: 35-36 (وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ وَجَعَلْنَا مَعَهُ أَخَاهُ هَارُونَ وَزِيرًا) (\* فَفَلْنَا اذْهَبَا

إِلَى الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا ...)

ص: 312

آن چنان قومی که بر آیات ما

کرده تکذیب و برون اند از ولا

وازدند آن قوم سر زایشان به گاه

پس نمودیم آن جماعت را تباه (1)

2- (موسی و هارون) گفتند: «پروردگارا! از این می ترسیم که بر ما پیشی گیرد (و قبل از بیان حق، ما را آزار دهد) یا طغیان کند (و نپذیرد!)» (\*) فرمود: «نترسید! من با شما هستم (همه چیز را) می شنوم و می بینم! (\*) به سراغ او بروید و بگویید: «ما فرستادگان پروردگار توایم! بنی اسرائیل را با ما بفرست و آنان را شکنجه و آزار مکن! ما نشانه روشنی از سوی پروردگارت برای تو آورده ایم! و درود بر آن کس باد که از هدایت پیروی می کند! (\*)» به ما وحی شده که عذاب بر کسی است که (آیات الهی را) تکذیب کند و سرپیچی نماید!»  
 (\*)» (2)

می بگفتند ای خدا ترسیم ما

که کند ما را عقوبت آن دغا

پیش از آن کاظهار آیاتی کنیم

یا به نرمی در سخن راهی زنیم

کلامی بر تو گوید بی ادب

یا به طغیان آید افزون از غضب

حق تعالی گفت هستم با شما

بشنوم بینم نترسد از دغا

لحظه من از شما غافل نیم

از که ترسد آنکه داند با وی ام





پس نگوییدش چو رفتید از قبول

سوی او مائیم از ربت رسول

پس تو بفرست آل اسرائیل را

همره ما در مکان قبل ما

کن رها این قوم را از بندگی

در مقام خود ز بهر زندگی

کوست بیت المقدس اندر ارض شام

مسکن مألوف آباء کرام

هم مکن تکلیفشان در امر شاق

که بر ایشان آن بود ما لا یطاق

این جماعت مر پیمبرزاده اند

بر تو خط بندگی کی داده اند

ما رسولان حقیم از حجتی

آمدیم از وی تو را با آیتی

مر سلامت بر کسی بر اهتداست



که نماید پیروی بر راه راست

وحی کرده شد به ما از کردگار

که بود آن را عذاب بی شمار

که کند تکذیب بر پیغمبران

یا که اعراض از نبین در عیان (3)

۷ در تورات آمده است:

- وقتی خداوند در سرزمین مصر با موسی سخن گفت، به او فرمود: «من خداوند هستم، پیغام مرا به فرعون برسان»

1- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص: 517

2- طه: 45-48 (قَالَ رَبَّنَا إِنَّنا نَخَافُ أَنْ يَفْرُطَ عَلَيْنَا أَوْ أَنْ يَطْغَى) (\*) قَالَ لَا تَخَافَا إِنَّنِي مَعَكُمَا أَسْمَعُ وَأَرَى) (\*) فَأْتِيَاهُ فَقُولَا إِنَّا رَسُولَا رَبِّكَ فَأَرْسِلْ مَعَنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ وَلَا تُعَذِّبْهُمْ قَدْ جِئْنَاكَ بَابِئِهِ مِّنْ رَبِّكَ وَالسَّلَامُ عَلَيَّ مَنِ اتَّبَعَ الْهُدَى) (\*) إِنَّا قَدْ أُوْحِيَ إِلَيْنَا أَنَّ الْعَذَابَ عَلَيَّ مَنِ كَذَّبَ وَتَوَلَّى

3- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص 457

ص: 313

- اما موسی به خداوند گفت: «من سخنور خوبی نیستم چگونه انتظار داشته باشم، پادشاه مصر به سخنانم گوش دهد؟»



- خداوند به موسی فرمود: تو فرستاده ی من نزد فرعون هستی و برادرت هارون سخنگوی توست.

- هرچه به تو می گویم به هارون بگو تا آن را به فرعون بازگوید و از او بخواهد تا قوم اسرائیل را رها کند

- ولی باآنکه من قلب فرعون را سخت می سازم، به طوری که با معجزات زیادی که در مصر ظاهر می کنم، او باز به سخنانتان گوش نخواهد داد. اما من با ضربه ای مهلک مصر را به زانو درخواهم آورد و قوم خود بنی اسرائیل را از مصر بیرون خواهم آورد. وقتی قدرت خود را به مصری ها نشان دادم و بنی اسرائیل را از مصر بیرون آوردم آنگاه مصری ها خواهند فهمید که من خداوند هستم.

- پس موسی و هارون آنچه را که خداوند فرموده بود انجام دادند. (1)

نکته ها

♣ (يفرط)

از ماده «فرط» (بر وزن شرط) به معنی پیش افتادن است؛ و به همین جهت به کسی که قبل از همه وارد آبگاہ می شود، «فارط» می گویند.

(\*) در سخنان امام علی علیه السلام

که در برابر قبرهای مردگان، پشت دروازه کوفه فرمود می خوانیم: «أنتم لنا فرط سابق» شما پیشگامان این قافله بودید و قبل از ما به دیار آخرت شتافتید. (2)

♣ چرا موسی با آن همه وعده های الهی دچار تردید و دلهره شد؟!

موسی و هارون از این معنی نگران بودند که ممکن است این مرد قلدر و زورمند مستکبر که آوازه خشونت و سرسختی او همه جا پیچیده بود قبل از آنکه موسی و هارون ابلاغ دعوت کنند، پیش دستی کرده، آن ها را از بین ببرد. به هر حال موسی و برادرش از دو چیز بیم داشتند:

نخست آنکه فرعون قبل از آنکه سخنانشان را بشنود شدت عمل به خرج دهد، یا بعد از شنیدن بلافاصله و بدون مطالعه دست به چنین اقدامی بزند و در هر دو حال مأموریت آن ها به خطر بیفتد و ناتمام بماند.

این مأموریت به راستی مأموریت بسیار سنگینی بود، موسی که ظاهراً یک چوپان است، می خواهد تنها با برادرش به جنگ مرد قلدر و زورمند و سرکشی برود که بزرگ ترین قدرت های آن زمان در اختیار او بوده است و تازه مأموریت دارد اولین دعوت را از خود فرعون شروع کند، نه اینکه نخست به سراغ دیگران برود و لشگر و یار و یاور فراهم آورد، بلکه باید نخستین جرقه را بر قلب فرعون بزند، این به راستی مأموریت بسیار پیچیده و فوق العاده مشکلی بوده است، به علاوه ما می دانیم که علم و آگاهی مراتبی دارد، بسیار می شود انسان چیزی را یقیناً می داند، اما مایل است به مرحله

1- سفر خروج، اصحاح 7، آیات 1-6

2- نهج البلاغه، کلمات قصار، شماره 130

علم الیقین و اطمینان عینی برسد، همان گونه که ابراهیم با ایمان قاطعش نسبت به معاد از خدا تقاضا کرد صحنه ای از زنده شدن مردگان را در این جهان با چشم خود ببیند تا اطمینان خاطر بیشتری پیدا کند.

♣ (أنا مَعَكُمْ) (ما با شما هستیم) ممکن است اشاره به این باشد که در تمام جلسات و میدان هایی که شما با این گروه جبار و طغیانگر روبرو هستید، ما حضور داریم و سخنان همه شمارا می شنویم و شما دو برادر را یاری کرده بر آن ها پیروز می کنیم.

اینکه بعضی گمان کرده اند چون کلمه «مع» دلیل بر حمایت و مساعدت است و این شامل فرعونیان نمی شود اشتباه است، بلکه این کلمه به معنی حضور دائم پروردگار در همه صحنه ها است او حتی با گنه کاران و حتی با موجودات بی جان همه جا بوده و هست و جایی از او خالی نیست.

♣ تعبیر به (استماع)

گوش دادن توأم با توجه است، نیز تأکیدی است بر این واقعیت.

(\*) در روایات آمده است هنگامی که موسی قصد ورود به قصر فرعون را داشت با خداوند چنین به راز و نیاز پرداخت: بار خدایا به کمک تو شرور و آسیب های احتمالی فرعون را به خودش برگردان و از ستم ورزی های او به تو پناه می جویم. خداوند نیز ترس از هیبت پیامبرش را در دل فرعون جای داد. (1)

♣ چگونگی پیاده کردن دعوت موسی و هارون در حضور فرعون در 5 جمله کوتاه و قاطع و پرمحتوا

یکی مربوط به اصل مأموریت است و دیگری بیان محتوای مأموریت و سومی دلیل و سند و چهارمی تشویق پذیرندگان و سرانجام تهدید مخالفان.

- «شما به سراغ او بروید و به او بگوئید ما فرستادگان پروردگار توایم» (2)

- «بنی اسرائیل را همراه ما بفرست و آن ها را اذیت و آزار مکن» (3)

- به او بگوئید «ما نشانه ای از پروردگارت برای تو آورده ایم» (4)

- سپس به عنوان تشویق مؤمنان اضافه می کنند «درود بر آن ها که از هدایت پیروی می کنند» (5)

- سرانجام عاقبت شوم سرپیچی از این دعوت را نیز به او بفهمانید و بگوئید «به ما وحی شده است که عذاب الهی دامن کسانی را که تکذیب آیاتش کرده و از فرمانش سرپیچی نمایند خواهد گرفت»! (6)

- ممکن است توهم شود که ذکر این جمله با گفتار ملایمی که به آن مأمور بودند تناسب ندارد، ولی این اشتباه است، چه مانعی دارد که یک طیب دلسوز با لحن ملایم به بیمارش بگوید، هر کس از این دارو استفاده کند نجات می یابد و هر کس نکند مرگ دامانش را خواهد گرفت.

1- مجلسی، بحار، ج 13، ص 132

2- شعراء: 16 (فَاتِيَا فِرْعَوْنَ فَقُولَا إِنَّا رَسُولُ رَبِّ الْعَالَمِينَ)

3- طه: 47 (فَاتِيَاهُ فَقُولَا إِنَّا رَسُولَا رَبِّكَ فَأَرْسِلْ مَعَنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ وَلَا تُعَذِّبْهُمْ...)

4- طه: 47 (...قَدْ جِئْنَاكَ بِآيَةٍ مِنْ رَبِّكَ...)

5- طه: 47 (...وَ السَّلَامُ عَلٰی مَنْ اتَّبَعَ الْهُدٰی)

6- طه: 48 (اِنَّا قَدْ اُوْحٰی اِلَیْنَا اَنَّ الْعَذَابَ عَلٰی مَنْ كَذَّبَ وَ تَوَلّٰی)

ص: 315

- این بیان نتیجه برخورد نامناسب به یک واقعیت است و تهدید خاص و برخورد خصوصی و شدت عمل در آن وجود ندارد و به تعبیر دیگر این واقعیتی است که باید بی پرده به فرعون گفته می شد.

♣ جمله (وَ السَّلَامُ عَلٰی مَنْ اتَّبَعَ الْهُدٰی)

ممکن است به معنی دیگری نیز اشاره باشد و آن اینکه سلامت در این جهان و جهان دیگر از ناراحتی ها و رنج ها و عذاب های دردناک الهی و مشکلات زندگی فردی و اجتماعی از آن کسانی است که از هدایت الهی پیروی کنند و این در حقیقت نتیجه نهایی دعوت موسی است.

(\*) می گویند: خداوند به موسی وحی فرستاد تا به فرعون وعده دهد در صورتی که به یگانگی خداوند ایمان آورد عمری بسیار طولانی بدو عطا نماید و جوانی اش را بار دیگر به او بازگرداند؛ و گروهی از مفسرین در توضیح آیه (هَلْ لَكَ اِلٰی اَنْ تَزَكَّیْ. وَ اَهْدِیْكَ اِلٰی رَبِّكَ فَتَخْشٰی) (1) گفته اند: فرعون، اسم عام است و به تمام سلاطین مصر در آن زمان گفته می شد، همان طور که به سلاطین روم، «قیصر» و به سلاطین ایران «کسری» می گفتند.

♣ (ملاً)

همان طور که سابقاً هم اشاره کردیم به معنی افراد سرشناس و اشراف پر زرق و برق که چشم ها را پر می کنند و در صحنه های مهم جامعه حضور دارند، گفته می شود.

اینکه می بینیم موسی در درجه اول به سوی فرعون و ملأ او مبعوث می گردد علاوه بر اینکه یکی از برنامه های موسی نجات بنی اسرائیل از چنگال استعمار فرعونیان و استخلاص آن ها از سرزمین مصر بود و این بدون گفتگو با فرعون امکان پذیر نبود، به خاطر آن است که: طبق مثل معروف «همیشه آب را باید از سرچشمه صاف کرد»، مفسد اجتماعی و انحراف های محیط تنها با اصلاحات فردی و موضعی چاره نخواهد شد بلکه باید سردمداران جامعه و آن ها که نبض سیاست و اقتصاد و فرهنگ را در دست دارند در درجه اول اصلاح گردند تا زمینه برای اصلاح بقیه فراهم گردد و این درسی است که قرآن به همه مسلمانان برای اصلاح جوامع اسلامی می دهد.

در آیات مربوط به گفتگوی موسی با فرعون، حرفی از هارون نیست و این به خاطر آن است که موضع رسمی باید از طرف رهبر تعیین شود.

«ما قبل از این ها قوم فرعون را آزمودیم و در این هنگام رسول بزرگواری به سراغ آن ها آمد» (2)

♣ (فتنا)

از ماده «فتنه» در اصل به معنی قرار دادن طلا در کوره آتش برای تصفیه از ناخالصی هاست، سپس به هرگونه امتحان و آزمایشی که برای آزمودن میزان خلوص انسان ها انجام می گردد اطلاق شده است، آزمایشی که سرتاسر زندگی انسان ها و جوامع بشری را فرامی گیرد و به





تعبیر دیگر تمام دوران زندگی انسان در دنیا در این آزمایش ها سپری می شود که این جهان دار آزمون است.

1- نازعات: آیات 18 - 19

2- دخان: 17 (وَلَقَدْ فَتَنَّا قَوْمَ فِرْعَوْنَ وَجَاءَهُمْ رَسُولٌ كَرِيمٌ)

ص: 316

♣ (کریم)

از نظر خلق و خوی، «کریم» از نظر ارزش و بزرگواری در پیشگاه حق، «کریم» از نظر اصل و نسب و این رسول کسی جز موسی بن عمران نبود.

**قسمت چهارم: مکالمات موسی و فرعون در اولین دیدارشان بعد از 10 سال (قبل از دیدن معجزات موسی)**

مرحله اول ( اولین مکالمه دو طرفه موسی و فرعون

الف ) سخنان موسی علیه السلام

موسی سخنان خود را در 2 جمله بیان می کند:

1- «موسی گفت ای فرعون من فرستاده پروردگار جهانیانم» (1)

چون که این بشنید فرعون از خدم

که دو تن باشند بر درگاه هم



از خدا گویند ما پیغمبریم

جانب فرعون و در دعوت سریم

زین خیر عقلش ز سر رفت او برون

گفت تا آرند ایشان را درون

چون درآمد گفت او را کیستی

با کدام آیت بدین دعویستی

گفت با فرعون موسی از یقین

من رسولستم ز رب العالمین (2)

این نخستین برخورد موسی با فرعون و چهره ای از درگیری «حق» و «باطل» است و جالب اینکه گویا فرعون، اولین بار بود که با خطاب ای فرعون! روبرو می شد. خطابی که در عین رعایت ادب از هر گونه تملق و چاپلوسی و اظهار عبودیت تهی بود، چه اینکه دیگران معمولاً او را به عنوان سرورا! مالکا! پروردگارا! و امثال آن خطاب می کردند؛ و این تعبیر موسی برای فرعون به منزله زنگ خطری محسوب می شد!

به علاوه این جمله که موسی می گوید: «من فرستاده پروردگار جهانیان هستم»، در حقیقت یک نوع اعلان جنگ به تمام تشکیلات فرعون است، زیرا این تعبیر اثبات می کند، که فرعون و مدعیان دیگری همانند او همه دروغ می گویند و تنها پروردگار جهانیان خدا است.

3- اکنون که چنین است «بنی اسرائیل را با من بفرست» (3)



مر به فرعون اندر آید آن نفس

ما رسولیم از خدا گوید پس

نک فرست از حکم رب العالمین

آل اسرائیل را با ما یقین

---

1- أعراف: 104 (وَقَالَ مُوسَى يَا فِرْعَوْنُ إِنِّي رَسُولٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ) 2- زخرف: 46 (وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَى بِآيَاتِنَا إِلَى فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِ فَقَالَ إِنِّي رَسُولُ رَبِّ الْعَالَمِينَ)

2- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص 257

3- شعراء: 17 (أَنْ أَرْسِلَ مَعَنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ)

ص: 317

تا بریم آن قوم را از این مکان

در فلسطین مسکن آباشان (1)

نکته ها

♣ نجات از دست استعمارگران

در حقیقت قسمتی از رسالت موسی بن عمران بود که بنی اسرائیل را از چنگال استعمار فرعونیان رهایی بخشد و زنجیر اسارت و بردگی را از دست وپای آن ها بردارد، زیرا بنی اسرائیل در آن زمان به صورت بردگانی ذلیل در دست «قبطیان» (مردم مصر) گرفتار بودند



و از وجود آن ها برای انجام کارهای پست و سخت و سنگین استفاده می شد، نه اینکه تقاضای فرستادن آن ها به وسیله فرعون شده باشد.

♣ منجی تمام مصریان

از آیات آینده و همچنین آیات دیگر قرآن به خوبی استفاده می شود که موسی مأمور دعوت فرعون و دیگر مردمان سرزمین مصر به سوی آئین خویش نیز بود، یعنی رسالت او منحصر به بنی اسرائیل نبود.

(ب) سخنان فرعون

فرعون زبان به سخن گشود و با جمله هایی حساب شده و درعین حال شیطنت آمیز، برای نفی رسالت آن ها کوشید. [\(2\)](#) سخنان فرعون در مرحله آمده است:

1- نخست رو به موسی کرد و چنین گفت: «آیا ما تو را در کودکی در دامان مهر خود پرورش ندادیم؟! تو را از آن امواج خروشان و خشمگین نیل که وجودت را به نابودی تهدید می کرد گرفتیم، دایه ها برایت دعوت کردیم و از قانون مجازات مرگ فرزندان بنی اسرائیل معاف نمودیم، در محیطی امن و امان در ناز و نعمت پرورش یافتی! و بعد از آن نیز «سال های متمادی از عمرت در میان ما بودی!»

2- سپس به ایراد دیگری نسبت به موسی پرداخته و می گوید: «تو آن کار مهم (کشتن یکی از قبطیان و طرفداران فرعون) را انجام دادی» اشاره به اینکه تو چگونه می توانی پیامبر باشی که دارای چنین سابقه ای هستی.



3- از همه این ها گذشته «تو کفران نعمت های ما می کنی» سال ها بر سر سفره ما بودی، نمک خوردی و نمکدان را شکستی! با چنین کفران نعمت چگونه می توانی پیامبر باشی؟ در حقیقت می خواست با این منطق و این گونه پرونده سازی موسی را به پندار خود محکوم کند.

موسی و هارون ز امر ارجمند

چون که بر درگاه فرعون آمدند

مدتی بگذشت تا فرعون دون

گشت آگه خواندشان اندر درون

---

1- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص 523

2- شعراء: 18-19 (قَالَ أَلَمْ نُرَبِّكْ فِينَا وَلَكِيداً وَكَبِثَ فِينَا مِنْ عُمُرِكَ سِنِينَ) (\*) وَفَعَلْتَ فَعَلْتِكَ الَّتِي فَعَلْتَ وَأَنْتَ مِنَ الْكَافِرِينَ )

ص:318

دید موسی را چو او در دم شناخت

آنکه او را روزگاری می نواخت

گفت آیا من نپروردم کجا

در میان خود به فرزندی تو را



سال ها اندر سرای ما درنگ

کردی اندر عمر و پس رفتی به ننگ

کردنی را کردی از روی فتن

کشتی آن قبطی که بد خباز من

خود تویی از ناسپاسان بر نعم

کافری کردی چو بر آئین ستم (1)

مرحله دوم ( دومین مکالمه دو طرفه موسی و فرعون

الف) سخنان موسی

موسی اصولاً ایراد اول را درخور پاسخ نمی دانست، چرا که پرورش دادن کسی هرگز دلیل آن نمی شود که اگر شخص پرورش دهنده گمراه بود او را به راه راست هدایت نکنند. با این حال در جمله جواب سوال اول فرعون را داد.

1- به هر حال چنین «گفت: من این کار را انجام دادم درحالی که از بی خبران بودم»

2- سپس موسی اضافه می کند: «من به دنبال این حادثه هنگامی که از شما ترسیدم فرار کردم و خداوند به من علم و دانش بخشید و مرا از رسولان قرارداد» (2)

گفت موسی کردم آن قتل آن زمان

که بدم در زعم تو از گمراهان



قتل او بد در حقیقت بر صواب

گر چه بنمود آن خطا بر شیخ و شاب

قتل او هم قصد من اصلاً نبود

بل زدم مشتی و مرد آن بی وجود

یا که گمره بودم اینی بی خبر

آنکه از مشتی بمیرد جانور

از شما بگریختم پس لا کلام

آنکه ترسیدم ز قتل و انتقام

پس به من بخشید ربم بعد از آن

حکم و گرداندم ز به فرستادگان

داد یعنی علم و فهم و حکمتم

پس فرستاد این چنین بر دعوتم (3)

نکته ها

♣ (ضالین)

منظور از «ضال» در اینجا خطای در موضوع است، یعنی من ضربه ای را که به آن مرد قبطی زدم به قصد قتل نبود بلکه به عنوان حمایت از مظلوم بود و نمی دانستم منجر به قتل او می شود، بنابراین «ضال» در اینجا به معنی «غافل» و منظور غفلت از عاقبت کار است. تفسیر دیگری که شاید از جهاتی مناسب تر با مقام موسی و عظمت کیان او باشد این است که موسی در اینجا یک نوع توریه به کاربرده است، سخنی گفته که ظاهرش این بوده من در آن زمان راه حق را پیدا نکرده بودم بعداً خداوند راه حق را به من نشان داد و مقام رسالت بخشید، ولی در باطن مقصود دیگری داشته و آن

1- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص: 523

2- شعراء: 20 - 21 (قَالَ فَعَلَّتْهَا إِذَا وَ أَنَا مِنَ الضَّالِّينَ) (\*) فَفَرَرْتُ مِنْكُمْ لَمَّا خِفْتُكُمْ فَوَهَبَ لِي رَبِّي حُكْمًا وَ جَعَلَنِي مِنَ الْمُرْسَلِينَ

3- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص: 523

ص: 319

اینکه: من نمی دانستم که این کار مایه این همه دردسر می شود و گرنه اصل کار حق بود و مطابق قانون عدالت (و یا اینکه من آن روز که این حادثه واقع شد راه را گم کرده بودم و به آنجا رسیدم که این حادثه رخ داد)؛ و می دانیم منظور از «توریه» این است که انسان سخنی بگوید که باطنش مطلب حقی باشد، ولی طرف مقابل از ظاهر آن چیز دیگری استفاده کند و این مخصوص مواردی است که انسان در تنگنا قرار بگیرد که می خواهد دروغ نگوید و در عین حال، حفظ ظاهر نیز داشته باشد. (1)

♣ دیدگاه سید مرتضی (2)



چرا با وجود اینکه آن حضرت در هیچ زمانی گمراه نبود، گمراهی را به خود نسبت داد؟ و در پاسخ می گوید: مراد حضرت آن است که: من از این امر غافل بودم که مُشتم موجب قتلی شود یا این که دفاع (از مظلوم) به گُشته شدن آن قبطنی بیانجامد. همچنین ممکن است غرض آن حضرت، گمراه شدن از انجام یک مستحب، یعنی خودداری از قتل در آن زمان و عدم دستیابی به ثواب آن باشد.

♣ منظور از (حکم)

با توجه به ذیل خود این آیه که مقام «رسالت» را در برابر مقام «حکم» قرار داده روشن می شود چیزی غیر از رسالت و نبوت است؛ اصولاً واژه «حکم» از نظر لغت در اصل به معنی منع کردن به منظور اصلاح است و لذا به «لگام حیوان»، «حکمه» (بر وزن صدقه) گفته می شود، سپس این کلمه به بیان چیزی مطابق حکمت، اطلاق شده و همچنین به علم و عقل نیز با همین تناسب «حکم» گفته اند.

ممکن است گفته شود که از آیه 14 سوره قصص برمی آید که موسی قبل از این ماجرا به مقام «حکم و علم» رسیده بود، آنجا که می گوید: (وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَاسْتَوَى آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا): «هنگامی که موسی به حد رشد رسید ما به او حکم و علم بخشیدیم» (سپس ماجرای درگیری با مرد قبطنی را در آیات بعد از آن ذکر می کند). در پاسخ می گوییم: علم و حکمت دارای مراحل مختلف است، موسی یک مرحله را قبلاً یافته بود و مرحله کامل تری را به هنگام نبوت و رسالت پیدا کرد.

1- سپس «موسی» به پاسخ منتهی که فرعون در مورد پرورشش در دوران طفولیت و نوجوانی بر او گذارد پرداخته و با لحن قاطع و اعتراض آمیزی می گوید: «آیا این منتهی است که تو بر من می گذاری که بنی اسرائیل را بنده و برده خود ساختی»؟! (3)



نعمتی کز وی نهی منت به من

زان سبب بد که گرفتی از محن

آل اسرائیل را بر بندگی

کردی اخذ مالشان در زندگی

خوارشان کردی فکندی در تعب

گشتی اولاد نبیین بی سبب

زان مرا حق در سرای تو فکند

در تلافی تا ز من یابی گزند

گر نمی کردی تو تعبید از جفا

از رجال و از نساء قوم مرا

---

1- عیون اخبار الرضا، طبق نقل نور الثقلین، ج 4، ص 48

2- سید مرتضی؛ تنزیه الأنبیاء، ترجمه ی امیر سلمانی رحیمی، ص 125

3- شعراء: 22 (وَتِلْكَ نِعْمَةٌ تَمُنُّهَا عَلَيَّ أَنْ عَبَّدتَّ بَنِي إِسْرَائِيلَ)

ص: 320

مر مرا کردند قومم تربیت



بر تو کی محتاج بودم زین جهت  
آنچه پس نزد تو بر من نعمت است  
نیست نعمت بلکه رنج و نقت است  
قوم من کردی ذلیل از نعمتی  
پس نهی منت به من در نعمتی  
یاد آری نیکی ای کان بد بدی  
وز خیانت های خود غافل شدی  
کان بود تعبید اسرائیلیان  
هیچ ناری ز آنچه کردی در بیان  
مال ما بگرفتی آنچه بود تو  
پس به خرج صاحبش کردی دو جو  
می نبود از حسن ذات و گوهرم  
کس مربی بر من آلا مادرم  
کی تو بودستی مربی مرا  
مال خود خوردم به خانه دیگر



هم نه از پستان بد خوردم لبن  
تا که شرک آرم به ذات ذو المنن  
آنکه بگرفتی تو بهرم دایه ای  
مادر من بود نی همسایه ای  
آن قدر هم حق تو آرم به جا  
که شوی خواهم ز کفر و کین رها  
حق آنکه بوده ام در خانه ات  
می برم بر گلشن از ویرانه ات  
بر بهای کهنه ات بدهم نوی  
حق دیگر نیست بر من جوی (1)

نکته ها

♣ (مِنَ الْمُرْسَلِينَ)

اشاره به این حقیقت است که من تنها رسول و فرستاده خدا نیستم، قبل از من نیز پیامبران بسیار آمده اند و من یکی از آن ها هستم و تو همه را فراموش کرده ای. درست است که دست حوادث مرا در کودکی به کاخ تو کشانید و به ناچار در دامان تو پرورش یافتم و در این امر قدرت نمایی خدا بود، اما بین عامل این ماجرا چه بود؟ چرا من در خانه پدرم و در

آغوش مادرم پرورش نیافتم، چرا؟ آیا جز این بود که تو بنی اسرائیل را به زنجیر اسارت کشیدی تا آنجا که به خود اجازه دادی نوزادان پسر را به قتل برسانی و دختران را برای کنیزی و خدمت زنده بگذاری؟ این ظلم بی حساب تو سبب شد که مادرم برای حفظ جان نوزادش مرا در صندوق بگذارد و به امواج نیل بسپارد و خواست الهی این بود که آن کشتی کوچک در کنار کاخ تو لنگر بیندازد، آری ظلم بی اندازه تو بود که مرا رهین این منت ساخت و مرا از خانه پاک پدرم محروم ساخت و در کاخ آلوده تو قرارداد!

و با این تفسیر ارتباط این پاسخ موسی با سؤال فرعون کاملاً روشن می شود.

♣ دیدگاه مولانا

مولانا در مثنوی تحت عنوان (تهدید کردن فرعون موسی را) به این ماجرا اشاره کرده و می گوید:

گفت فرعونش چرا تو ای کلیم

خلق را کشتی و افکندی تو بیم

در هزیمت از تو افتادند خلق

در هزیمت کشته شد مردم ز زلق

لاجرم مردم ترا دشمن گرفت

کین تو در سینه مرد وزن گرفت



1- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص 523

ص:321

خلق را می خواندی برعکس شد

از خلافت مردمان را نیست بد

من هم از شرت اگر پس می خزم

در مکافات تو دیگی می پزم

دل از این بر کن که بفریبی مرا

یا به جز فی پس روی گردد ترا

تو بدان غره مشو کش ساختی

در دل خلقان هراس انداختی

صد چنین آری و هم رسوا شوی

خوار گردی ضحکه ی غوغا شوی

همچو تو سالوس بسیاران بدند

عاقبت در مصر ما رسوا شدند (1)

جواب موسی فرعون را در تهدیدی که می کردش



گفت با امر حقم اشراک نیست

گر بریزد خونم امرش باک نیست

راضی ام من شاکرم من ای حریف

این طرف رسوا و پیش حق شریف

پیش خلقان خوار و زار و ریشخند

پیش حق محبوب و مطلوب و پسند

از سخن می گویم این ورنی خدا

از سیه رویان کند فردا ترا

عزت آن اوست و آن بندگانش

ز آدم و ابلیس برمی خوان نشانش

شرح حق پایان ندارد همچو حق

هین دهان بر بند و برگردان ورق (2)

مولانا پس از نکوهش وهم و بیان برتری عقل، موسی را به عقل و فرعون را به وهم تشبیه می کند «در مجاوبات موسی با فرعون، مولانا از زبان موسی نشان می دهد که مرتبه ی رسول در عالم، مرتبه ی عقل است که مایه ی روشنی و موجب رهایی از ضلال خلق می شود و

بدین گونه بعثت انبیاء را از قول موسی متضمّن الزام آن ها در نشان دادن طریق نجات خلق می داند.» (3)

فرعون مظهر وهم است که قلب، عقل و دشمن آن است؛ بنابراین «فرعون عقل کمال طلب ندارد و از ماوراء این جهان چیزی نمی فهمد» (4) و سؤال و جواب هایی مطابق با آیات سوره شعرای حکایت می کند که در آن موسی در جواب فرعون که نام و نسبش را می پرسد و با تحقیر او را قاتل فراری معرفی می کند، موسی نیز به دفاع از خود می پردازد و آن قتل را سهوی می داند.

(قصه ی جواب های موسی که صاحب عقل بود با فرعون که صاحب وهم بود)

عقل ضد شهوت است ای پهلوان

آنکه شهوت می تند عقلش مخوان

وهم خوانش آنکه شهوت را گداست

وهم قلب نقد زر عقل هاست

بی محک پیدا نگردد وهم و عقل

هر دو را سوی محک کن زود نقل

1- مولوی، مثنوی معنوی، دفتر سوم، ص 390

2- مولوی، مثنوی معنوی، دفتر سوم، ص 390

3- زرین کوب، سرّنی، ج 2، ص 656





4- شرح مثنوی استعلامی، ج 2، ص 325

ص:322

این محک قرآن و حال انبیا

چون محک مر قلب را گوید بیا

تا بینی خویش را ز آسیب من

که نه ای اهل فراز و شیب من

عقل را گره ای سازد دو نیم

همچو زر باشد در آتش او بسیم

وهم مر فرعون عالم سوز را

عقل مر موسی جان افروز را

رفت موسی بر طریق نیستی

گفت فرعونش بگو تو کیستی

گفت من عظم رسول ذوالجلال

حجت الله ام امانم از ضلال

گفت نی خامش رها کن های وهو



نسبت و نام قدیمت را بگو

گفت که نسبت مرا از خاکدانش

نام اصلم کمترین بند گانش

بنده زاده ی آن خداوند وحید

زاده از پشت جواری و عبید

نسبت اصلم ز خاک و آب و گل

آب و گل را داد یزدان جان و دل

مرجع این جسم خاکم هم به خاک

مرجع تو هم به خاک ای سهمناک

اصل ما و اصل جمله سرکشان

هست از خاکی و آن را صد نشان

که مدد از خاک می گیرد تنت

از غذای خاک پیچد گردنت

چون رود جان می شود او باز خاک

اندر آن گور مخوف سهمناک



هم تو هم ما و هم اشباه تو  
خاک گردند و نماند جاه تو  
گفت غیر این نسب نامیت هست  
مر ترا آن نام خود اولی تراست  
بنده ی فرعون و بنده ی بندگانش  
که از او پرورد اول جسم و جاننش  
بنده ی یاغی طاغی ظلوم  
زین وطن بگریخته از فعل شوم  
هم بر این اوصاف خود می کن قیاس  
خونی و غداری و حق ناشناس  
در غریبی خوار و درویش و خلق  
که ندانستی سپاس ما و حق  
گفت حاشا که بود با آن ملیک  
در خداوندی کسی دیگر شریک  
واحد اندر ملک او را یار نی



بندگانش را جز او سالار نی

نیست خلقش را دگر کس مالکی

شرکتش دعوی کند جز هالکی

نقش او کردست و نقاش من اوست

غیر اگر دعوی کند او ظلم جوست

تو نتانی ابروی من ساختن

چون توانی جان من بشناختن

بلکه آن غدار و آن طاغی تویی

که کنی با حق تو دعوی دویی

گر بکشتم من عوانی را به سهو

نه برای نفس کشتم نه به لهو

من زدم مشتت و ناگاه او فتاد

آنکه جانش خود بند جانی بداد

من سگی کشتم تو مرسل زادگان

صد هزاران طفل بی جرم و زبان



کشته ای و خونشان در گردنت

تا چه آید بر توزین خون خوردنت

کشته ای ذریت یعقوب را

بر امید قتل من مطلوب را

کوری تو حق مرا خود برگزید

سرنگون شد آنچه نفست می پزید

ص: 323

گفت این ها را بهل بی هیچ شک

این بود حق من و نان و نمک

که مرا پیش حشر خواری کنی

روز روشن بر دلم تاری کنی

گفت خواری قیامت صعب تر

گر نداری پاس من در خیر و شر

زخم کیکی را نمی تانی کشید

زخم ماری را تو چون خواهی چشید



ظاهراً کار تو ویران می کنم

لیک خاری را گلستان می کنم (1)

ب) سخنان فرعون

هنگامی که موسی با لحن قاطع و کوبنده ای سخنان فرعون را پاسخ گفت و فرعون از این نظر درمانده شد، مسیر کلام را تغییر داد و موسی را که گفته بود «من رسول و فرستاده رب العالمینم» مورد سؤال قرارداد و «گفت: پروردگار عالمیان چیست؟» (2)

چون جواب خویش فرعون عنید

زانچه بر وی طعن می زد زو شنید

گفت بر گو چیست ربّ العالمین

که تو زو پیغمبری در این زمین (3)

بسیار بعید است که فرعون این سخن را واقعاً برای فهم مطلب گفته باشد بلکه بیشتر به نظر می رسد که برای تجاهل و تحقیر، این سؤال را مطرح کرد زیرا فرعون مغرور و از خودراضی حتی حاضر نشد بگوید پروردگار من که شما مدعی هستید کیست؟ بلکه گفت: پروردگار شما کیست؟ ولی به هر حال موسی همانند همه بحث کنندگان بیدار و آگاه راهی جز این نداشت که مطلب را جدی بگیرد و به پاسخ جدی پردازد...

مرحله سوم ( سومین مکالمه دو طرفه موسی با فرعون

الف) سخنان موسی



از آنجا که ذات خدا از دسترس افکار انسان ها بیرون است، دست به دامان آثار او در پهنه آفرینش زند و از آیات آفاقی سخن به میان آورد.

1- «گفت او پروردگار آسمان ها و زمین و آنچه در میان این دو قرار گرفته است هست، اگر شما راه یقین می پوئید» (4)

آسمان ها با آن عظمتش و زمین با آن وسعت و گستردگی و موجودات رنگارنگش که تو دستگاه تو در برابر آن ذره ناچیزی بیش نیست، آفرینش پروردگار من است، چنین آفریدگار و مدبر و نظم دهنده ای شایسته پرستش است نه موجود ضعیف و ناچیزی همچون تو!

1- مولوی، مثنوی معنوی، دفتر چهارم، ص 657 - 658

2- طه: 49 (قَالَ فَمَنْ رَبُّكُمَا يَا مُوسَى)؛ الشعراء: 23 (قَالَ فِرْعَوْنُ وَمَا رَبُّ الْعَالَمِينَ)

3- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص 523

4- شعراء: 24 (قَالَ رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا إِنَّ كُنْتُمْ مُوقِنِينَ) 2- دخان: 7 (رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا إِنَّ كُنْتُمْ مُوقِنِينَ)

ص: 324

پس به فرعون آمدند از هر دو یار

مدتی ماندند بر در ز اضطرار

تا میسر شد لقای آن عنود

پس رساندند آن پیامی را که بود



گفت ای موسی که باشد ربّتان

گفت رب ماست آن خلاق جان (1)

گفت آن کو خالق ارض و سماست

و آنچه در مابینشان از ما سوی است

گر شما هستید هیچ از مؤمنین

عالمید اینی باشیا در یقین (2)

نکته ها

❖ (رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا)

خط بطلان بر همه می کشد و اثبات می کند که پروردگار همه موجودات عالم یکی است و توجه به این حقیقت نیز لازم است که بت پرستان معتقد بودند هر یک از موجودات این عالم، ربی دارد و جهان را ترکیبی از نظامات پراکنده می شمردند.

❖ (إِنْ كُنْتُمْ مُوقِنِينَ)

ممکن است اشاره به این مطلب باشد که موسی می خواهد تلویحاً به فرعون و یارانش بفهماند که من می دانم هدف شما از این سؤال، درک حقیقت نیست اما اگر در جستجوی حقیقت باشید و صاحب عقل و شعور، همین استدلال که کردم کافی است، کمی چشمتان را بگشایید و ساعتی در این آسمان های وسیع و زمین گسترده و آثارش بیندیشید تا دانستنی ها را بدانید و جهان بینی خود را تصحیح کنید.



و منظور از ذکر این جمله بیان یکی از دو معنی و یا هر دو معنی است:

نخست اینکه «اگر شما طالب یقین هستید راه این است که در ربوبیت مطلقه پروردگار بیندیشید».

دیگر اینکه «اگر شما اهل یقین هستید بهترین مورد برای پیدا کردن یقین همین جاست»

اگر شما که آثار ربوبیت خداوند را در تمام عالم هستی می بینید و دل هر ذره ای را که بشکافید نشانه ای از این ربوبیت در آن می یابید، به ربوبیت او یقین پیدا نکنید، به چه چیز می توانید در عالم ایمان و یقین پیدا کنید؟!

♣ دیدگاه ابن عربی

حکمت سؤال فرعون از ماهیت الهیه که گفت (وَمَا رَبُّ الْعَالَمِينَ)؟ این سؤال ناشی از جهل فرعون نبود.

چون سؤال به لفظ «ما هو» که از ماهیت شیء یعنی از چیستی آن پرسش می شود باید به جنس و فصل جواب داده شود و جنس و فصل در آنجایی است که شیء مرکب باشد و اگر مرکب نباشد به تفصیلی است که به زودی گفته خواهد شد؛ و همانا سؤال ناشی از قصد و اختبار بود تا جواب موسی را با دعوای وی، رسالت از جانب پروردگارش - بیند و فرعون، مرتبه مرسلین را مطابق واقع در علم به حق می دانست تا به جواب وی بر صدق دعوایش به رسالتش استدلال

1- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص 458

2- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص 524

نماید و سؤال کرد سؤال ایهام از جهت حاضران که اصحاب موسی و اصحاب فرعون بودند تا اینکه در سؤال خود به آنان بشناساند (من حیث لا یَشْعُرُونَ): آنچه را که خود بدان در نفس خود شاعر است.

علامه قیصری گوید: حاضران ارباب نظر و عقل بودند و معتاد بودند که اشیاء را به حدود آن ها بدانند و حد مشتمل بر جنس و فصل است و فرعون، عارف بود می دانست که حقیقت حق ممکن نیست که مرکب از جنس و فصل باشد لکن شیطان بر فرعون تسلط یافت که اظهار انانیت کرد.

پس چون موسی او را جواب داد آن چنان که علمای به امر (یعنی آگاهان بما فی نفس الامر) باید جواب بدهند فرعون به علت ابقای منصب خود اظهار نمود که موسی مطابق سؤالش جواب نداده است و به حاضران از جهت قصور فهم آنان چنین وانمود کرد که فرعون، اعلم از موسی است و لذا چون موسی جوابی را که سزاوار بود داد و در ظاهر جواب سؤال فرعون نبود داد و فرعون هم می دانست که او جز بدین وجه جواب نمی دهد و به اصحاب خود گفت: (إِنْ رَسُولُكُمْ الَّذِي أُرْسِلَ إِلَيْكُمْ لَمَجْنُونٌ) (شعرا: 27) یعنی این کسی که به زعم خودتان رسول می پندارید علم آنچه از او پرسیدم بر او پوشیده است.

پس سؤال صحیح است زیرا سؤال از ماهیت، سؤال از حقیقت مطلوب است و ناچار مطلوب در نفس خود بر حقیقتی است؛ اما کسانی که حدود را مرکب از جنس و فصل قرار داده اند این حد در آنچه اشتراک در آن راه دارد هست و آنکه برای او جنس نیست لازم نیست فی نفسه بر حقیقتی نباشد که آن حقیقت برای غیر آن نبوده باشد. (1)



پس سؤال صحیح است بر مذهب اهل حق و علم صحیح و عقل سلیم و جواب از آن جز آنچه موسی بدان داد نیست. (زیرا تعریف بسایط جز به لوازم بینه آن نیست).

خلاصه، غرض شیخ اینکه حد به معنی جنس و فصل در حق سبحانه بلکه در همه بسایط صادق نیست و آنی که یعنی حق سبحانه و بسیطی که برای او جنس نیست این گونه نیست که بر حقیقتی - که غیر او با او در آن حقیقت شریک نباشد - نبوده باشد. بلکه می شود هم جنس نداشته باشد و هم بر حقیقتی بوده باشد که غیر او با او در آن حقیقت شریک نباشد.

پس سؤال فرعون از ماهیت الهیه صحیح است و چون بسیط است جوابش جز به همان نهج که موسی داده است نیست. راه شناخت بسایط در ادراک بسایط یعنی علم بدان ها فلاسفه و عارفان را بحثی است که عارف در تحکیم مبنای خود و ردّ مبنای اهل نظر بدان اعتماد و اتکا دارد. زیرا اهل نظر گویند که باید حقایق اشیاء و حدود آن ها را از جنس و فصل به طریق استدلال به یکی از اشکال اربعه به دست آورد. ولی سخن عارف این است که چنین نیست که طریق تحصیل معارف، منحصر به نظر فلسفی یعنی اقامه صغری و کبری و تشکیل شکل و دیگر قواعد منطقیه بوده باشد؛ و در اینجا، سربزرگی است (که از نظر عقل مستور است) و آن اینکه حضرت موسی علیه السلام سؤال از حدّ ذاتی را به فعل جواب داد یعنی حد ذاتی را عین اضافه حق به صور عالم که به سبب حق ظاهر شده اند و یا صور عالم که در او ظاهر شده اند گردانید. پس کأن موسی در جواب قول فرعون که گفت: (وَمَا رَبُّ الْعَالَمِينَ) فرمود: آن کسی است که صور عالمین در او ظاهر می شود. چه عالمین از علو باشند که سما است و چه عالمین از سفلی که ارض است. (إِنْ كُنْتُمْ مُوقِنِينَ) (شعرا: 24).

(او یظْهَرُ هُوَ بِهَا) یا اینکه در جواب فرمود: آن کسی است که به صور عالمین ظاهر می شود.

1- حسن زاده آملی، ممد الهمم، صص 569 - 576

ص: 326

بنا بر وجه اول صور عوالم در حق و به واسطه حق ظاهرند و در صورت دوم صور عوالم، مظاهر حق اند که حق در آن ها ظاهر شده و خود را نشان داده است. چون به وحدت شخصیه وجود یک حقیقت ذات مظاهر است.

پس چون فرعون به اصحاب خود گفت که او مجنون است یعنی علم جواب سؤالی که از او شد بر وی پوشیده است موسی بیان را مزید گردانید تا فرعون مرتبه او را در علم الهی بداند. زیرا موسی عالم بود که فرعون، این معنی را یعنی علم الهی را می داند پس در جواب فرمود: (رَبُّ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَمَا بَيْنَهُمَا إِنْ كُنْتُمْ تَعْقِلُونَ) (شعرا: 28) مشرق ظاهر است و مغرب باطن یعنی رب ظاهر و مستور است.

(إِنْ كُنْتُمْ تَعْقِلُونَ) یعنی اگر شما اصحاب تقیید زیرا که عقل تقیید است.

تقیید یا در ظاهر است که اجسام و لواحق اجسام یعنی عوارض و احوال آن هاست.

یا در باطن است که مجردات و توابع آن هاست و تقیید از عقل است که عقال و پای بند است که همان معرفت فکری است و ایقان معرفت شهودی. (1)

نظر شیخ این است که حضرت موسی علیه السلام هم به مشرب عرفان که غایت آن معرفت شهودی است جواب فرمود، که جواب اول است. چنانکه در آخر آیه (إِنْ كُنْتُمْ مُوقِنِينَ) گفت



و جواب دوم به مشرب فلسفه و حکمت یعنی عقل نظری است که غایت آن معرفت فکری است که ظاهر و باطن است و ظاهر، معلول باطن و قائم به اوست که اگر از راه معرفت شهودی جواب می خواهی آن و اگر از راه معرفت فکری جواب می خواهی این.

پس جواب اول جواب موقنین است که اهل کشف وجودند (وجود یافتن، وجدان) لذا به آنان فرمود: (إِنْ كُنْتُمْ مُوقِنِينَ)

یعنی اگر اهل کشف وجود هستید من بدانچه شما در شهود وجود خودتان یقین دارید اعلام کردم (که این جواب عارفان به امر است که اصحاب یقین و عیان اند) و اگر از این صنف نیستید در جواب ثانی شمارا جواب دادم اگر اهل عقل و تقیید و حصر هستید و حق را محصور در آنچه ادله عقول شما عطا می کند می دانید.

پس موسی به هر دو وجه جواب داد تا فرعون فضل و صدق او را در ادعای رسالت بداند؛ و موسی می دانست که فرعون به فضل و صدق او در آنچه جواب داده عالم هست؛ یا بعد به آن عالم می شود، زیرا فرعون از ماهیت رب سؤال نمود و موسی می دانست که سؤال وی بر اصطلاح قدما در سؤال بما هو نیست.

قدما یعنی حکمای پیشین سؤال از ماهیت چیزی را که حد جنسی و فصلی برای او نیست اجازه نمی دهند؛ پس چون موسی می دانست که فرعون به اصطلاح قدما سؤال نکرده است. یعنی از حد و ماهیتی که اجزای ذاتیه اش در ذهن جنس و فصل اند و در خارج ماده و صورت سؤال نکرده است، او را به دو وجه یادشده (معرفت شهودی و معرفت فلسفی) جواب داد و اگر موسی می دانست که فرعون بر مبنای اصطلاح مذکور سؤال کرده است، او را تخطئه می کرد



(که چگونه از چیزی که اجزای ذاتیه ندارد سؤال حدی می کند). (2)

1- حسن زاده آملی، ممد الهمم، صص 569 - 576

2- حسن زاده آملی، ممد الهمم، صص 569 - 576

ص: 327

(ب) سخنان فرعون

فرعون با این بیان محکم معلم بزرگ آسمانی، از خواب غفلت بیدار نشد، باز به استهزاء و سخریه ادامه داد و از روش دیرینه مستکبران مغرور پیروی کرد.

1- «رو به اطرافیان خود کرده گفت: آیا نمی شنوید این مرد چه می گوید؟! (1)

پیدا است اطراف فرعون را چه افرادی گرفته اند، اشخاصی از قماش خود او، گروهی از صاحبان زر و زور و همکاران ظلم و ستم.

ابن عباس می گوید: اطرافیان او در آنجا پانصد نفر بودند که از خواص قوم او محسوب می شدند (2)

هدفش این بود که این سخن منطقی و دل نشین موسی در قلب تاریک این گروه کمترین اثری نگذارد و آن را یک سخن بی محتوا که مفهومش قابل درک نیست معرفی کند.

مرحله چهارم ( چهارمین مکالمه دو طرفه موسی با فرعون

الف) سخنان موسی



حضرت موسی علیه السلام به سخنان منطقی و حساب شده خود بدون هیچ گونه ترسی ادامه داد و گفت:

1. «او پروردگار شما و پدران نخستین شما است» (3)

2. «پروردگار ما همان کس است که به هر موجودی آنچه لازمه آفرینش او بوده است داده و سپس او را در مراحل هستی رهبری و هدایت فرموده است» (4)

گفت با آنان که دور او بدند

نشنوید آیا چه گوید مرد و چند

پرسم اینی من زوی از اصل شیء

او دهد بر من جواب از فعل وی

کردنی موسی بقولش التفات

گفت آن پروردگاری که به ذات

آفریدست او شمارا در یقین

هم پدرهاتان که بودی پیش ازاین

می نبود اینی که فرعون آن زمان

تا که باشد خالق آبائتان



پس همان کس که شمارا خالق است

خالق آباثان در سابق است (5)

- 1- شعراء: 25 (قال لمن حوله ألا تستمعون)
- 2- تفسیر ابو الفتوح رازی ذیل آیه مورد بحث
- 3- شعراء: 26 (قال ربکم و رب آباءکم الأولین)
- 4- طه: 50 (قال ربنا اذی اعطی کل شیء خلقه ثم هدی)
- 5- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص 524

ص: 328

آنکه فرموده عطا بر کل شیء

صورتی را که بود لایق بوی

آفریده هر چه را بر جای خویش

از خلاق سربه سر ز اعطای خویش

گوش را بنهاد بر جای سماع

تا کلام حق نماید استماع

چشم راهم هشته بر جایش برو

تا به عبرت بنگرد آیات او





برکشید این شکل ها را سربه سر

همچو نقاشی که بنگارد صور

راه پس بنمودشان بر خیر و شر

زان بداند نفع خود هر جانور

می رود ز آن سو که بیند خیر خود

هم نماید احتراز شیء بد

گر که بیند داردش چیزی زیان

می گریزد ز او چو دزد از پی زنان

پس به هر شیئی قدر آن شیئیتش

ره نمایی کرده اندر خلقتش (1)

نکته ها

♣ دو اصل اساسی از آفرینش و هستی

1- خداوند به هر موجودی آنچه نیاز داشته بخشیده است،

2- مسئله هدایت و رهبری موجودات است که قرآن آن را با کلمه «ثم» در درجه بعد از

تأمین نیازمندی ها قرار داده است.

ممکن است کسی یا چیزی وسایل حیاتی را در اختیار داشته باشد اما طرز استفاده از آن را نداند، مهم آن است که به طرز کاربرد آن ها آشنا باشد و این همان چیزی است که ما در موجودات مختلف به خوبی می بینیم که چگونه هر کدام از آن ها نیروهایشان را دقیقاً در مسیر ادامه حیاتشان به کار می گیرند، چگونه لانه می سازند، تولیدمثل می کنند، فرزندان خود را پرورش می دهند و از دسترس دشمنان مخفی می شوند و یا به مبارزه با دشمن برمی خیزند.

انسان ها نیز دارای این هدایت تکوینی هستند، ولی از آنجا که انسان موجودی است دارای عقل و شعور، خداوند هدایت تکوینی اش را با هدایت تشریحی او به وسیله پیامبران همراه و همگام کرده است که اگر از آن مسیر منحرف نشود مسلماً به مقصد خواهد رسید.

به تعبیر دیگر انسان به خاطر داشتن عقل و اختیار، وظائف و مسئولیت ها و به دنبال آن برنامه های تکاملی دارد که حیوانات ندارند و به همین دلیل علاوه بر هدایت های تکوینی نیاز به هدایت تشریحی نیز دارد.

خلاصه اینکه: موسی می خواهد به فرعون بفهماند که این عالم هستی نه منحصر به تو است و نه منحصر به سرزمین مصر است، نه مخصوص امروز است و نه گذشته، این عالم پهناور گذشته و آینده ای دارد که نه من در آن بوده ام و نه تو دو مسئله اساسی در این عالم چشمگیر است، تأمین نیازمندی ها و سپس به کار گرفتن نیروها و امکانات در مسیر پیشرفت موجودات، این ها به خوبی می تواند تو را به پروردگار ما آشنا سازد و هر چه بیشتر در این زمینه بیندیشی دلایل بیشتری از عظمت و قدرت او خواهی یافت.

در حقیقت موسی که در مرحله نخست از «آیات آفاقی» شروع کرده بود و در مرحله دوم به «آیات انفسی» اشاره کرد و به اسرار آفرینش در وجود خود انسان ها و آثار پرورش الهی و ربوبیت پروردگار در روح و جسم بشر پرداخت تا این مغروران بی خبر لااقل درباره خود بیندیشند و کمی خود را بشناسند و به دنبال آن، خدای خود را.

#### ♣ امتحان فرعون برای پادشاهی

(\*) روزی موسی نزد فرعون آمده و به او گفت آیا تمایل داری در ازای ایمان به خداوند تعالی جوانی ات را به تو بازگردانده و پادشاهی ات را تا زمان مرگت پابرجا نگاه دارم و بعد از مرگ نیز تو را به بهشت الهی رهنمون سازم.

فرعون پیشنهاد او را پسندید و آن را با هامان در میان نهاد اما مشاور شیطان صفت او در پاسخش بیان داشت: تو پادشاهی خردمند و معبودی بلامنازع هستی چگونه به بندگی تن در می دهی.

فرعون از او مهلت خواست تا قدری بیندیشد اما فردای آن روز هامان که از جریان مطلع گشته بود به او گفت: تمام وعده های موسی به خضوع یک روز این مردم در برابر تو نمی ارزند! و اگر در پی جوانی هستی من آن را به تو خواهم بخشید، آنگاه از فرعون خواست تا به وسیله برگ درخت نیل خود را خضاب نماید.

متعاقب این حيله خداوند به موسی وحی فرستاد که خوفی به خود راه ندهد چرا که جوانی فرعون به این شکل دوامی نخواهد داشت.

♣ دیدگاه مولانا

مطابق آیات و روایات مولوی، در شعری تحت عنوان «بیان این خبر که کلموا الناس علی قدر عقولهم لا علی قدر عقولکم حتی لا یکذب الله و رسوله» می گوید: موسی به فرعون پیشنهاد هایی می دهد که در صورت ایمان آوردن به او فضایی همچون: جوانی و عمر دراز، سلامتی و ملک دوجهان دهد؛ موسی در اندرز به فرعون و معرفی خدا می گوید که خدای ما همان است که ما را از خاک آفرید و دوباره پس از مرگ به خاک برمی گردیم.

در این ابیات موسی سعی در هدایت فرعون دارد و به او توصیه می کند توبه کند، اما تنها در او دلی ایجاد می شود که با مشورت با هامان، راه هدایت را بر خود می بندد.

موسی هرچه تلاش می کند تا با دلیل و برهان فرعون را به خداپرستی دعوت کند، به دلیل پایین بودن قدرت فکری فرعون برای درک سخنان موسی به تبعیت از این حدیث که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «ما سلسله ی انبیاء با مردم متناسب با عقل آن ها سخن می گویم» (1) به فرعون دنیاپرست گرفتار عقل جزئی، پیشنهاد هایی می دهد که با مضمون این سخن مناسب است. (در بهشت حیات جاوید، سلامتی، جوانی و تنعم از آن شماست؛ بنابراین مرگ، بیماری، پیری و فقر به سراغتان نخواهد آمد) (2)

چون که با کودک سروکارم فتاد

هم زبان کودکان باید گشاد

1- فروزان فر، احادیث و قصص مثنوی، ص 146 و ص 27

2- فروزان فر، احادیث و قصص مثنوی، ص 295 و ص 129



ص: 330

که برو کتاب تا مرغت خرم

یا مویز و جوز و فستق آورم

جز شباب تن نمی دانی بگیر

این جوانی را بگیر ای خر شعیر

هیچ آژنگی نیفتد بر رخت

تازه ماند آن شباب فرخت

نه نژند پیریت آید به رو

نه قد چون سرو تو گردد دو تو

نه شود زور جوانی از تو کم

نه به دندان ها خلل ها یا الم

نه کمی در شهوت و طمٹ و بعال

که زنان را آید از ضعف ملال

آن چنان بگشایدت فر شباب

که گشود آن مژده ی عکاشه باب (1)

موسی به فرعون یادآوری می کند که در خواب حقایق را می دیدی، اما باور نمی کردی و اکنون من که توسط خداوند از آن ها آگاه گشته ام، برایت می گویم و بدین صورت موسی قصد داشت تا با گفتن اسرار فرعون واقعیات از پرده ی غیب، او را به خبیری حق، ایمان آورد.

«فرعون در خواب می دید صورت هایی که از بلندی ها و بالایی ها سرنگون به زیر می افتاد و گوناگون خواری ها و زشتی ها می دید. چون بیدار می شد، دل خود را تسلی می داد که خواب است، باشد که خیال باشد، ... دوزخی که روی او در باطن زشت است، از دیدن روی اندرون خود می گریزد و در این صورت های خوب که از آن بهشتیان است به غضب و تعدی می آویزد» (2)

«پس اگر او عاقل بود، دم به دم در آن زشتی خود نظر می کرد و زار زار می گریست و ناله ی فغان را درد خود می ساخت و از حق تعالی داد می خواست و از غایت صدق می گفت که: ای قادر مطلق که معدوم را موجود می کنی و موجود را معدوم و دیو را فرشته، من دیو زشت را از کرم بی پایان خود رحمت کن و زشتی ها را از من دور کن؛ و چون ماتم زدگان با چشم گریان در پای اولیاء و عزیزان خدا خاک می گشت، لاجرم چون چنین مداومت می کرد، دریای رحمت حق به جوش می آمد و قطره آب روح او در این صدف تن گوهر می گشت و از چنین شقاوت به سعادت ابدی می پیوست» (3)

(بازگفتن موسی اسرار فرعون را واقعات او را ظهر الغیب تا به خبیری حق ایمان آورد یا گمان برد)

آهن تیره به قدرت می نمود



واقعاتی که در آخر خواست بود  
تا کنی کمتر تو آن ظلم و بدی  
آن همی دیدی و بدتر می شدی  
نقش های زشت خوابت می نمود  
می رمیدی ز آن و آن نقش تو بود  
همچو آن زنگی که در آینه دید  
روی خود را زشت و بر آینه رید  
که چه زشتی لایق اینی و بس  
زشتیم آن تو است ای کور خس  
این حدث بر روی زشتت می کنی  
نیست بر من ز آنکه هستم روشنی

---

1- مولوی، مثنوی معنوی، دفتر چهارم، ص 668

2- مولوی، فیه ما فیه، ص 546

3- مولوی، فیه ما فیه، ص 546

ص: 331



گاه می دیدی لباست سوخته

گاه دهان و چشم تو بردوخته

اندر میان آب ریز

گاه غریق سیل خون آمیز تیز

گاه ندات آمد از این چرخ نقی

که شقیبی و شقیبی و شقی

گاه ندات آمد صریحاً از جبال

که برو هستی ز اصحاب الشمال

گاه ندا می آمدت از هر جماد

تا ابد فرعون در دوزخ فتاد

زین بترها که نمی گویم ز شرم

تا نگردد طبع معکوس تو گرم

اندکی گفتم به تو ای ناپذیر

ز اندکی دانی که هستم من خبیر

خویشتن را کور می کردی و مات





تا نیندیشی ز خواب واقعات

چند بگریزی نک آمد پیش تو

کوری ادراک مکر اندیش تو (1)

مولانا با اشاره به این آیه که «دوزخ جلوه ی قهر الهی است و این قهر در وجود منکران و کافران نیز باز می تابد و اگر بخواهند توبه کنند، نمی توانند و در نتیجه اخلاق و اوصاف پسندیده انعکاس از بهشت است و اخلاق ذمیمه و نکوهیده انعکاس از دوزخ» (2) در شعری تحت عنوان «بیان آنکه در توبه باز است» می گوید:

هین مکن زین پس فراگیر احتراز

که ز بخشایش در توبه است باز

توبه را از جانب مغرب دری

باز باشد تا قیامت بروری

تا ز مغرب برزند سر آفتاب

باز باشد آن در از وی رو متاب

هست جنت راز رحمت هشت در

یک در توبه ست ز آن هشت ای پسر

آن همه گه باز باشد گه فراز



و آن در توبه نباشد جز که باز

هین غنیمت دار در باز است زود

رخت آنجا کش به کوری حسود (3)

(گفتن موسی فرعون را که از من یک پند قبول کن و چهار فضیلت عوض بستان)

هین ز من بپذیر یک چیز و بیار

پس ز من بستان عوض آن را چهار

گفت ای موسی کدام است آن یکی

شرح کن با من از آن یک اندکی

گفت آن یک که بگویی آشکار

که خدایی نیست غیر کردگار

خالق افلاک و انجم بر علا

مردم و دیو پری و مرغ را

خالق دریا و دشت و کوه و تیه

ملکت او بی حد و او بی شبیه

گفت ای موسی کدام است آن چهار



که عوض بدهی برابر گو بیار

1- مولوی، مثنوی معنوی، دفتر چهارم، صص 664-665

2- شعبانی، دلیل آفتاب، ص 436

3- مولوی، مثنوی معنوی، دفتر چهارم، ص 665

ص: 332

تا بود کز لطف آن وعده ی حسن

سست گردد چهارمیخ کفر من

بو که ز آن خوش وعده های مغتم

برگشاید قفل کفر صد منم

بو که از تأثیر جوی انگین

شهد گردد در تنم این زهر کین

یا ز عکس جوی آن پاکیزه شیر

پرورش یابد دمی عقل اسیر

یا بود کز عکس آن جوهای خمر

مست گردم بو برم از ذوق امر



یا بود کز لطف آن جوهای آب  
تازگی یابد تن شوره ی خراب  
شوره ام را سبزه ای پیدا شود  
خار زارم جنت ماوی شود  
بو که از عکس بهشت و چار جو  
جان شود از یاری حق یار جو  
آن چنانک از عکس دوزخ گشته ام  
آتش و در قهر حق آغشته ام  
گه ز عکس مار دوزخ همچو مار  
گشته ام بر اهل جنت زهر بار  
گه ز عکس جوشش آب حمیم  
آب ظلم کرده خلقان را رمیم  
من ز عکس زمهریرم زمهریر  
یا ز عکس آن سعیرم چون سعیر  
دوزخ درویش و مظلومم کنون



آنکه یابمش ناگه زبون (1)

(شرح کردن موسی آن چهار فضیلت را جهت پای مزد ایمان فرعون)

گفت موسی کاولین آن چهار

صحتی باشد تنت را پایدار

این علت هایی که در طب گفته اند

دور باشد از تنت ای ارجمند

ثانیاً باشد ترا عمر دراز

که اجل دارد ز عمرت احتراز

وین نباشد بعد عمر مستوی

که به ناکام از جهان بیرون روی

بلکه خواهان اجل چون طفل شیر

نه ز رنجی که ترا دارد اسیر

مرگ جو باشی ولی نه از عجز رنج

بلکه بینی در خراب خانه گنج

پس به دست خویش گیری تیشه ای



می زنی بر خانه بی اندیشه ای

که حجاب گنج بینی خانه را

مانع صد خرمن این یک دانه را

پس در آتش افکنی این دانه را

پیش گیری پیشه ی مردانه را

ای به یک برگ ز باغی مانده

همچو کرمی برگش از رز رانده

چون کرم این کرم را بیدار کرد

اژدهای جهل را این کرم خورد

کرم کرمی شد پر از میوه و درخت

این چنین تبدیل گردد نیک بخت (2)

---

1- مولوی، مثنوی معنوی، دفتر چهارم، صص 665-666

2- مولوی، مثنوی معنوی، دفتر چهارم، ص 666



(غره شدن آدمی به ذکاوت و تصویرات طبع خویشان و طلب ناکردن علم غیب که علم انبیاست)

دیدم اندر خانه من نقش و نگار

بودم اندر عشق خانه بی قرار

بودم از گنج نهانی بی خبر

ور نه دستنبوی من بودی تبر

آه گر داد تبر را دادمی

این زمان غم را تبرا دادمی

چشم را بر نقش می انداختم

همچو طفلان عشق ها می باختم

پس نکو گفت آن حکیم کامیار

که تو طفلی خانه پر نقش و نگار

در الهی نامه بس اندرز کرد

که بر از دودمان خویش گرد

بس کن ای موسی بگو وعده ی سوم



که دل من ز اضطرابش گشت گم  
گفت موسی آن سوم ملک دو تو  
دو جهانی خالص از خصم و عدو  
بیشتر ز آن ملک کاکنون داشتی  
کان بد اندر جنگ و این در آشتی  
آنکه در جنگ چنان ملکی دهد  
بنگر اندر صلح خوانت چون نهد  
آن کرم کاندر جفا آنهات داد  
در وفا بنگر چه باشد افتقاد  
گفت ای موسی چهارم چیست زود  
باز گو صبرم شد و حرصم فزود  
گفت چارم آنکه مانی تو جوان  
موی همچون قیر و رخ چون ارغوان  
رنگ و بو در پیش ما بس کاسد است  
لیک تو پستی سخن کردیم پست



افتخار از رنگ و بو از مکان

### هست شادی و فریب کودکان (1)

«فرعون از اصحاب تلوین بود و بدین علت به هنگام شب از کرده پشیمان می شد و توبه می آغازید، خودبینی و خویشتن بینی او از اقبال و اطاعت نا خردمندانه ی ابلهان نیرو می گرفت؛ بدین سبب در برابر موسی شقاوت و انکارش در جوش می آمد» (2)

مولوی در ذیل عنوان «در بیان آنکه موسی و فرعون هر دو مسخر مشیت اند، چنانکه زهر و پادزهر و ظلمات و نور و مناجات کردن فرعون به خلوت تا ناموس نشکند» به ایمان شبانه فرعون می پردازد و می گوید: [هر یک از موسی و فرعون مظهر اسمی از اسماء الهی بودند، این مظهر اسم «هادی» و آن مرآت اسم «مضل» بود، مرجع همه ی اسماء متضاد از جلالی و جمالی، ذات حق است؛ بدین جهت هرکسی در حکم اسمی است که جنبه ی مظهریت آن را دارد و مرجع آن اسم هم ذات الهی است، پس بازگشت همه به سوی خداست و اختلافی که فرض می شود بر حسب ظاهر است.] (3)

1- مولوی، مثنوی معنوی، دفتر چهارم، صص 667-668

2- فروزان فر، شرح مثنوی شریف، ج 3، ص 1047

3- فروزان فر، شرح مثنوی شریف، ج 3، ص 1041

[مولانا معتقد است که کفر و ایمان هر دو عاشق و حق اند و فرعون هم کششی به سوی حق دارد] (1) و کسانی که در مخالفت و انکار انبیای الهی اصرار و ابرام دارند، در واقع خود را از فواید لطف حق که در بعثت انبیاء مندرج است، محروم می دارند.

انکار و مخالفت آن ها هم در حقیقت از طرد باطنی انبیاء ناشی است و به خاطر آن است که تجانس واقعی بین آن ها و عالم انبیاء نیست. چنانکه فرعون پنهانی و در خلوت می کوشید تا به موسی نزدیک شود، اما نفرت باطنی موسی که وی را به سبب عدم تجانس به قهر و طرد واپس می راند سبب می شد تا وی فرصت و توفیق آن را نیابد که در ظاهر از انکار برهد و ایمان مصل را در ظاهر نیز آشکار نماید.

فرعونیان هم به جهت دفع و طرد باطنی انبیاء از نیل به ایمان محروم می مانند و علاقه ی باطنی آمیخته با تردید و نفاق آن ها که مولانا در مورد فرعون بدان اشارت صریح دارد، هرگز به آن ها مجال فوز و نجات نمی دهد. (2)

از نظر مولوی «اختلاف و دوگانگی که ... بر سر مذهب و معتقدات خود می کنند، با فطرت انسانی و اصولی دعوت پیمبران موافقت ندارد و قدر مشترک میان افراد بشر معنی و اصل انسانیت است. پس همان بهتر که بدان حقیقت بازگردیم و پرخاش را به یک سو نهمیم؛ حاصل آنکه اختلاف ها و دشمنی ها در عالم خلق است و در جهان ایزدی، عداوت و خلاف انگیزی وجود ندارد و آن سالک که در جهان یگانگی گام نهاده است، همه ی مذاهب را به یک چشم می نگرد و با هیچ یک دشمنی نمی ورزد.» (3) «زیرا عالم خلق آن گونه که در تأویلات صوفیه از قرآن استنباط می شود، مراتب تنزلات وجود مطلق را تصویر می کند و از این رو حلقه ی ارتباطی است که انسان را در نهایت مسیر مراتب وجود با صانع عالم که مافوق مراتب و در مرتبه ی اطلاق وجود است مرتبط می دارد و بدین گونه اقلیم رنگ و



تلوین را که دنیای قیود و اضافات و در قلمرو شهادت و فعلیت است با عالم غیب که دنیای عدم و عالم قابلیت محسوب است و مولانا از آن به عالم بی رنگی تعبیر می کند، در وجود انسان به هم پیوند می دهد» (4)

به همین دلیل، صفات حق در عالم صورت و رنگ و اضافات، جدا از یکدیگر در انسان ها نمود می یابند و هر فردی مظهر اسمی از اسماء الهی می گردد و مظاهر اسماء جمالیّه و جلالیّه مقابل یکدیگر قرار می گیرند و به جنگ باهم می پردازند:

موسی و فرعون معنی را رهی

ظاهر آن ره دارد و این بی رهی

روز موسی پیش حق نالان شده

نیم شب فرعون گریان آمده

کاین چه غل است ای خدا بر گردنم

ور نه غل باشد که گوید من منم

ز آنکه موسی را منور کرده ای

مر مرا ز آن هم مکدر کرده ای

ز آنکه موسی را تو مه رو کرده ای

ماه جانم را سیه رو کرده ای



بهتر از ماهی نبود استاره ام

چون خسوف آمد چه باشد چاره ام

نوبتم گر رب و سلطان می زنند

مه گرفت و خلق پنگان می زنند

می زنند آن طاس و غوغا می کنند

ماه را ز آن زخمه رسوا می کنند

---

1- شرح مثنوی استعلامی، ج 1، ص 455

2- زرین کوب، بحر در کوزه، ص 29

3- فروزان فر، شرح مثنوی شریف، ج 3، ص 1049

4- زرین کوب، سرّنی، ج 1، ص 551

ص: 335

من که فرعونم ز شهرت وای من

زخم طاس آن ربی الاعلای من

خواجه تاشانیم اما تیشه ات

می شکافد شاخ را در بیشه ات



باز شاخی را موصل می کند

شاخ دیگر را معطل می کند

شاخ را بر تیشه دستی هست نی

هیچ شاخ از دست تیشه جست نی

حق آن قدرت که آن تیشه تراست

از کرم کن این کثری ها را تو راست

باز با خود گفته فرعون ای عجب

من نه در یا ربناام جمله شب

در نهان خاکی و موزون می شوم

چون به موسی می رسم چون می شوم

رنگ زر قلب ده تو می شود

پیش آتش چون سیه رو می شود

نی که قلب و قالبم در حکم اوست

لحظه ای مغزم کند یک لحظه پوست

سبز گردم چون که گوید کشت باش



زرد گردم چون که گوید زشت باش

لحظه ای ماهم کند یک دم سیاه

خود چه باشد غیر این کار اله

پیش چوگان های حکم کن فکان

می دویم اندر مکان و لامکان

چون که بی رنگی اسیر رنگ شد

موسیقی با موسیقی در جنگ شد

چون به بی رنگی رسی کان داشتی

موسی و فرعون دارند آشتی

گر ترا آید بر این نکته سؤال

رنگ کی خالی بود از قیل و قال

این عجب کاین رنگ از بی رنگ خاست

رنگ با بی رنگ چون در جنگ خاست

چون که روغن را ز آب اسرشته اند

آب با روغن چرا ضد گشته اند



چون گل از خار است و خار از گل چرا

هر دو در جنگند و اندر ماجرا

یا نه جنگ است این برای حکمت است

همچو جنگ خر فروشان صنعت است

یا نه این است و نه آن حیرانی است

گنج باید جست این ویرانی است

آنچه تو گنجش توهم می کنی

ز آن توهم گنج را گم می کنی

چون عمارت دان توهم و رای ها

گنج نبود در عمارت جای ها

در عمارت هستی و جنگی بود

نیست را از هست ها ننگی بود

نی که هست از نیستی فریاد کرد

بلکه نیست آن هست را واداد کرد

تو مگو که من گریزانم ز نیست



بلکه او از تو گریزان است بیست

ظاهراً می خواندت او سوی خود

وز درون می راندت با چوب رد

نعل های واژگونه ست ای سلیم

نفرت فرعون می دان از کلیم (1)

---

1- مولوی، مثنوی معنوی، دفتر اول، ص 111-112

ص: 336

ب) سخنان فرعون

فرعون با شنیدن این جواب جامع و جالب، سؤال دیگری مطرح کرد، و گفت:

1- «اگر چنین است، پس تکلیف پیشینیان ما چه خواهد شد؟» (1)

نکته ها:

♣ منظور فرعون از جمله تکلیف پیشینیان

بعضی گفته اند: چون موسی در آخرین جمله خود، مخالفان توحید را مشمول عذاب الهی دانست، فرعون سؤال کرد پس چرا آن همه اقوام مشرکی که در گذشته بوده اند به چنان عذابی مبتلا نشده اند؟!



بعضی گفته اند، چون موسی، خداوند عالم را رب و معبود همگان معرفی کرد، فرعون سؤال کرد پس چرا نیاکان ما و این همه اقوام گذشته، مشرک بودند این نشان می دهد که شرک و بت پرستی کار نادرستی نیست!

بعضی دیگر گفته اند: چون مفهوم سخن موسی این بود که سرانجام همه به نتیجه اعمال خود می رسند و آن ها که از فرمان الهی سرپیچی کرده اند مجازات خواهند شد، فرعون پرسید پس تکلیف این ها که فانی شدند و دیگر بازگشتی به این زندگی ندارند چه خواهد شد؟

مرحله پنجم ( پنجمین مکالمه دو طرفه موسی با فرعون

الف) سخنان موسی

به هر حال موسی در جواب فرعون 4 مطلب را بیان می کند:

1- «گفت: تمام مشخصات اقوام گذشته، نزد پروردگار من در کتابی ثبت است، هیچ گاه پروردگار من برای حفظ آن ها گمراه نمی شود و نه فراموش می کند» (2)

بنابراین حساب و کتاب آن ها محفوظ است و سرانجام به پاداش و کیفر اعمالشان خواهند رسید، نگه دارنده این حساب، خدایی است که نه اشتباه در کار او وجود دارد و نه فراموشی و با توجه به آنچه موسی در اصل توحید و معرفی خدا بیان کرد کاملاً روشن است که نگه داشتن این حساب برای آن کس که به هر موجودی، دقیقاً نیازمندی هایش را داده و سپس آن را هدایت می کند کار مشکلی نخواهد بود؛ و به این ترتیب موسی ضمناً احاطه علمی پروردگار را به همه چیز خاطر نشان می کند تا فرعون متوجه این واقعیت بشود که سرسوزنی از اعمال او از دیدگاه علم خدا مکتوم و بی پاداش و کیفر نخواهد بود. در حقیقت این احاطه علمی خداوند نتیجه سخنی است که موسی قبلاً گفت و آن اینکه: خداوندی که به هر



موجودی نیازمندی اش را داده و او را هدایت می کند، از حال همه کس و همه چیز آگاه است. سپس موسی ادامه می دهد و می گوید:

2- «همان خداوندی که زمین را برای شما مهد آسایش قرارداد و راه هایی در آن ایجاد کرد و از آسمان، آبی فرستاد» «ما به وسیله این آب، انواع گوناگون از گیاهان مختلف را از خاک تیره برآوردیم» (3)

1- طه: 51 (قَالَ فَمَا بَالُ الْقُرُونِ الْأُولَى)

2- طه: 52 (قَالَ عَلَّمَهَا عِنْدَ رَبِّي فِي كِتَابٍ لَا يَضِلُّ رَبِّي وَلَا يَنْسِي)

3- طه: 53 (الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ مَهْدًا وَ سَلَكَ لَكُمْ فِيهَا سُبُلًا وَ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِنْ نَبَاتٍ شَتَّى)

ص: 337

سرانجام اشاره به آخرین نعمت از این سلسله نعمت های الهی کرده می گوید:

3- «از این فرآورده های گیاهی، هم خودتان بخورید و هم چهار پایان خود را در آن به چرا ببرید» و در پایان درحالی که به همه این نعمت ها اشاره کرده می فرماید: «در این امور، نشانه های روشنی است برای صاحبان عقل و اندیشه» (1)

اشاره به اینکه: فرآورده های حیوانی شما که بخش مهمی از مواد غذایی و لباس و پوشاک و سایر وسایل زندگی شمارا تشکیل می دهد نیز از برکت همان زمین و همان آبی است که از آسمان نازل می شود. سپس به تناسب اینکه در بیان توحیدی این آیات، از آفرینش زمین



و نعمت های آن استفاده شده «معاد» را نیز با اشاره به همین زمینه در آخرین آیه مورد بحث بیان کرده، می فرماید:

4- «از آن شمارا آفریدیم و در آن بازمی گردانیم و از آن نیز شمارا بار دیگر بیرون می آوریم» (2)

گفت فرعونش فما بال القرون

حال آن پیشینیان بوده است چون

که خدا را هیچ نپرستیده اند

بعد موت اینی چسان گردیده اند

گفت موسی داند آن پروردگار

که بود علمش محیط از هر قرار

کس نداند علم غیب الا خدا

ثبت لوح است آنچه هست از ماسوا

نه کند پروردگار من خطا

نه فراموشش شود چیزی بجا

فرش کرد آن کو زمین را بهرتان



راه ها بنمود از هر سو در آن

کرد نازل ز آسمان مر آب را

رستنی ها پس برون آریم ما

رستنی ز اصناف گوناگون به دست

آوریم از مختلف چیزی که هست

هم خورید از آنکه هست انعامتان

هم چرانید اندر آن انعامتان

اندر این باشد نشان ها بی ز حد

بر خداوندان ادراک و خرد

ما شمارا آفریدیم از زمین

در زمین هم باز آریم از یقین

بازهم آریمتان بیرون دگر

منبعث گردیده یعنی سربه سر

گفت این تا آنکه فرعون عنود

یاد آرد کاصل او از خاک بود



واگذار آن غرور و کبر خویش

از ره تمکین و عجز آید به پیش (3)

نکته ها

♣ (کتاب) به صورت نکره: اشاره به عظمت کتابی است که اعمال بندگان در آن ثبت است.

♣ تفاوت مفهوم جمله (لا یَضِلُّ) با جمله (لا یَنْسِی) )

1- طه: 54 (كُلُوا وَارْعَوْا أَنْعَامَكُمْ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّأُولِي النُّهَى)

2- طه: 55 (مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ وَفِيهَا نُعِيدُكُمْ وَمِنْهَا نُخْرِجُكُمْ تَارَةً أُخْرَى)

3- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص 458

ص: 338

«لا یضِلُّ»، اشاره به نفی هرگونه اشتباه از پروردگار است و «لا یَنْسِی» اشاره به نفی نسیان، یعنی نه در آغاز کار در حساب افراد اشتباه می کند و نه در نگهداری حسابشان گرفتار نسیان می گردد.

♣ چهار بخش از نعمت های بزرگ خدا

الف) زمین که مهد آرامش و آسایش انسان است و به برکت قانون جاذبه و همچنین قشر عظیم هوایی که اطراف آن را گرفته انسان می تواند به راحتی و امن و امان روی آن زندگی کند.



ب) راه ها و جاده هایی که خداوند در زمین به وجود آورده است که تمام مناطق آن را به یکدیگر پیوند می دهد، همان گونه که غالباً دیده ایم در میان سلسله جبال سر به آسمان کشیده، غالباً دره ها و راههایی وجود دارد، که انسان می تواند از آن ها عبور کرده، به مقصد خود برسد.

ج) آبی که مایه حیات است و سرچشمه همه برکات از آسمان نازل کرده.

د) گیاهان و نباتات گوناگون و مختلفی که به وسیله این آب از زمین می روید که قسمتی از آن ها مواد غذایی

انسان را تشکیل می دهند و بخشی مواد دارویی قسمتی را انسان برای ساختن لباس مورد استفاده قرار می دهد و قسمت دیگری را برای وسایل زندگی (همچون درها و حتی خانه هایی که از چوب ساخته می شود و کشتی ها و بسیاری از وسایل نقلیه دیگر).

می توان گفت: این چهار نعمت بزرگ به همان ترتیب که در آیه فوق آمده است اولویت های زندگی انسان را تشکیل می دهد، قبل از همه چیز، محل سکونت و آرامش لازم است و به دنبال آن راه های ارتباطی، سپس آب و فرآورده های کشاورزی.

♣ کلمه (مهد) و (مهاده)

هر دو به معنی مکانی است که آماده برای نشستن و خوابیدن و استراحت است و در اصل کلمه «مهد» به محلی گفته می شود که کودک را در آن می خوابانند (گاهواره یا مانند آن). گویی انسان کودکی است که به گاهواره زمین سپرده شده است و در این گاهواره همه وسایل زندگی و تغذیه او فراهم است.

♣ کلمه (ازواج)

از ماده زوج گرفته شده است، هم می تواند اشاره به اصناف و انواع گیاهان باشد و هم اشاره سر بسته ای به مسئله زوجیت (نر و ماده بودن) در عالم گیاهان که به خواست خدا ذیل آیات مناسب تر از آن سخن خواهیم گفت.

♣ کلمه (نهی)

جمع «نهی» (بر وزن کبیه) در اصل از ماده «نهی» (نقطه مقابل امر) گرفته شده و به معنی به معنای بازداشتن است؛ و اشاره به اینکه: هرگونه فکر و اندیشه برای پی بردن به اهمیت این آیات کافی نیست، بلکه عقل و اندیشه های مسئول می تواند به این واقعیت پی ببرد. «لأُولِي النُّهْيِ» یعنی صاحبان عقل و خرد. از این جهت به عقل، «نهی» می گویند که انسان را از پیروی هوس ها باز می دارد.

(\* در تفسیر «اولوالعزم النهی» در حدیثی که در اصول کافی از پیامبر نقل شده است چنین می خوانیم: «إن خياركم اولوالعزم النهی، قیل یا رسول الله و من اولوالعزم النهی؟ قال هم اولوالعزم الاخلاق الحسنه و الاحلام الرزینه وصله الارحام و البرره بالامهات و الآباء و المتعاهدین للفقراء و الجیران و الیتامی و یطعمون الطعام و یفشون السلام فی العالم و یصلون و الناس نیام غافلون»: «بهترین شما اولوالعزم النهی (صاحبان اندیشه های مسئول) است، از پیامبر

ص: 339

پرسیدند اولوالعزم النهی کیان اند؟ فرمود: آن ها که دارای اخلاق حسنه و عقل های پر وزن هستند، دارای صله رحم و نیکی به مادران و پدران کمک کننده به فقیران و همسایگان

نیازمند و یتیمان، آن‌ها که گرسنگان را سیر می‌کنند، صلح در جهان می‌گسترانند، همان‌ها که نماز می‌خوانند درحالی که مردم خوابند». (1)

♣ علت اشاره به خلقت از خاک

اینکه همه ما از آدم هستیم و آدم از خاک، اینکه: حتی خود ما نیز از خاک گرفته شده ایم، زیرا تمام مواد غذایی که بدن ما و پدران و مادران ما را تشکیل داده از همین خاک گرفته شده است، اختطاری است به همه گردنکشان و فرعون صفتان که فراموش نکنند از کجا آمده‌اند و به کجا خواهند رفت، این همه غرور و نخوت و گردنکشی و طغیان، برای موجودی که دیروز خاک بوده و فردا نیز خاک می‌شود چرا؟

(\*) در حدیثی از امیر مؤمنان علی چنین نقل شده که شخصی از آن بزرگوار از معنی دو سجده در هر رکعت از نماز سؤال کرد، امام فرمود: معنی سجده نخستین هنگامی که سر به زمین می‌گذاری آن است که پروردگارا من در آغاز این خاک بودم و هنگامی که سر برمی‌داری مفهومش این است که مرا از این خاک بیرون فرستادی و مفهوم سجده دوم این است که مرا به این خاک باز می‌گردانی و هنگامی که سر از سجده دوم برمی‌داری مفهومش این است که تو بار دیگر مرا از خاک، مبعوث خواهی کرد. (2)

(ب) سخنان فرعون

فرعون به خیره سری هم چنان ادامه داد و از مرحله استهزاء و سخریه پا را فراتر نهاده نسبت جنون و دیوانگی به موسی داد و «گفت: پیامبری که به سوی شما آمده قطعاً مجنون است!» (3)

همان نسبتی که همه جباران تاریخ به مصلحان الهی می‌دادند.



نکته ها

♣ غرور فرعون

جالب اینکه این فریبکار مغرور حتی حاضر نبود بگوید «فرستاده ما» و «به سوی ما» بلکه می گوید «پیامبر شما» که «به سوی شما» فرستاده شده است، چرا که حتی تعبیر «پیامبر شما» جنبه سخریه داشت، سخریه ای توأم با خودبرتربینی که من بالاتر از آنم که پیامبری، برای دعوتم بیاید و هدفش از نسبت جنون به موسی این بود که اثر منطق نیرومند او را در افکار حاضران خنثی کند.

1- کلینی، اصول کافی ج 2، باب المؤمن و علامات و صفاته، ح 32

2- مجلسی، بحار الانوار، ج 85، ص 132

3- شعراء: 27 (قَالَ إِنَّ رَسُولَكُمْ الَّذِي أُرْسِلَ إِلَيْكُمْ لَمَجْنُونٌ) ذاریات: 39 (فَتَوَلَّى بِرُكْنِهِ وَ قَالَ سَاحِرٌ أَوْ مَجْنُونٌ)

ص: 340

مرحله ششم ( ششمین مکالمه دو طرفه فرعون با موسی

الف) سخنان موسی

این نسبت ناروا در روح بلند موسی اثری نگذاشت و هم چنان خط اصلی توحید را از طریق آثار خدا در پهنه آفرینش، در آفاق وانفس، ادامه داد و «گفت: او پروردگار مشرق و مغرب و آنچه در میان این دو است هست اگر شما عقل و اندیشه خود را به کار می گرفتید» (1)



اگر تو در محدوده کوچکی به نام مصر، یک حکومت ظاهری داری، حکومت واقعی پروردگار من تمام شرق و غرب جهان و هر چه میان آن ها است در بر گرفته و آثارش در همه جا در جبین موجودات می درخشد، اصولاً همین طلوع و غروب خورشید در خاور و باختر و نظامی که بر آن حاکم است، خود نشانه ای از عظمت او است، اما عیب کار اینجا است که شما تعقل نمی کنید و اصلاً عادت به اندیشیدن ندارید.

گفت مر فرعون قوم خویش را

این فرستاده است مجنون بر شما

بنگرید او را که ندهد در خطاب

با سؤال ما مطابق یک جواب

ملتفت بر وی نشد موسی دگر

گفت باز بهر تأکید نظر

رب شرق و غرب و مابین آنچه هست

از خرد دارید چیزی گر به دست

نزد عاقل کو بود باریک بین

خود جوابی بر شما نبود جز این

آنکه کس از کنه ذات آگاه نیست



عقل را بر فهم ذاتش راه نیست

ذات حق باشد منزّه آنکه کس

باشدش فهم حقیقت دست رس (2)

نکته ها

❖ (إِنْ كُنْتُمْ تَعْقِلُونَ)

اشاره به همین است که شما اگر برنامه تعقل در گذشته و حال در زندگانی تان بود این حقیقت را درک می کردید.

درواقع موسی

نسبت جنون را به طرز زیبایی پاسخ گفت که من دیوانه نیستم، دیوانه و بی عقل کسی است که این همه آثار پروردگار را نمی بیند و این همه نقش عجب که بر درودیوار وجود است هر که فکرت نکند نقش بود بر دیوار! درست است که موسی نخستین بار اشاره به تدبیر آسمان ها و زمین کرد ولی از آنجا که آسمان بسیار بالا است و زمین، بسیار اسرارآمیز، لذا در آخرین مرحله انگشت روی نقطه ای گذاشت که هیچ کس را یارای انکار آن نیست و انسان همه روز با آن سروکار دارد و آن نظام طلوع و غروب آفتاب و برنامه دقیقی که در آن وجود دارد و احدی نمی تواند ادعا کند من تنظیم کننده آنم.

1- شعراء: 28 (قَالَ رَبُّ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَمَا بَيْنَهُمَا إِنْ كُنْتُمْ تَعْقِلُونَ)

2- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص 524

♣ تعبیر به (مایینهما)

(آنچه میان این دو است) اشاره به وحدت و ارتباط در میان شرق و غرب است همان گونه که این تعبیر در مورد آسمان ها و زمین نیز چنین بود.

♣ (رَبُّكُمْ وَ رَبُّ آبَائِكُمُ الْأَوَّلِينَ) نیز ارتباط وحدت نسل ها را بیان می کند.

ب) سخنان فرعون

منطق نیرومند و شکست ناپذیر موسی، فرعون را سخت خشمگین ساخت و سرانجام به حربه ای متوسل شد که همه زورمندان بی منطق به هنگام شکست و ناکامی به آن متوسل می شوند و چنین «گفت: اگر معبودی غیر من انتخاب کنی تو را از زندانیان قرار خواهم داد» (1)

ماند فرعون از جواب او فرو

گفت از قهر و غضب مانا به او

که اگر گیری خدایی غیر من

حکم بر سجن ات نمایم بی سخن (2)

نکته ها

♣ الف و لام در (المسجونین)

الف و لام عهد است و اشاره به زندان مخصوصی است که هر کس را به آن می افکندند، برای همیشه در آن می ماند تا جنازه او را از زندان بیرون آورند. (3)

♣ علت تهدید فرعون

درواقع فرعون با این سخن تند و تهدید ظالمانه می خواست موسی را خاموش کند چرا که ادامه این بحث ها سبب بیداری مردم می شد و برای جباران چیزی خطرناک تر از بیداری و هشیاری مردم نیست!

مرحله هفتم (هفتمین مکالمه دو طرفه موسی با فرعون

الف) سخنان موسی

موسی باید روش تازه ای در پیش گیرد که فرعون در این صحنه نیز ناتوان و درمانده شود. موسی با لحنی بسیار مؤدبانه و دلیپذیر و آکنده از محبت آن ها را مخاطب قرارداد و در 6 جمله گفت:

1- شعراء: 29 (قَالَ لَئِنِ اتَّخَذْتَ إِلَهًا غَيْرِي لَأَجْعَلَنَّكَ مِنَ الْمَسْجُونِينَ)

2- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص: 524

3- تفسیر «المیزان» و «فخر رازی» و «روح المعانی» ذیل آیه مورد بحث

ص: 342

1- «هدف از آمدن من این است که شما ای بندگان خدا در برابر من که فرستاده او هستم تسلیم شوید و آنچه را به شما دستور داده است ادا کنید» (1)



در دنباله آیه برای نفی هرگونه اتهام از خود می افزاید:

2- «من برای شما رسول امینی هستم» (2) این تعبیر در حقیقت به عنوان پیش گیری از نسبت های ناروایی است که فرعونیان به او دادند. پس سزاوار است که درباره خداوند جز حق نگویم، زیرا فرستاده خداوندی که از همه عیوب، پاک و منزه است، ممکن نیست دروغ گو باشد.

3- «پس بازهم می گویم: بنی اسرائیل را با ما بفرست.» (3)

آمد ایشان را رسولی ارجمند

گفت بفرستید سویم بی گزند

آن عباد الله که در دام شما

مبتلا باشند در رنج و بلا

یعنی اسرائیلیان را در یقین

بر شما از حق رسولم من امین

وانکه بر حق کبر می نازند و کین

انی آتیکم بسلطان مبین (4)

سپس برای تثبیت دعوی نبوت خویش اضافه می کند:



4- «چنان نیست که این ادعا را بدون دلیل گفته باشم، من از پروردگار شما، دلیل روشن و

آشکاری با خود دارم» (5)

گفت گویی این به جد یا بر مزاح

گر به جد گویی نباشد بر صلاح

گفت این زبید ز عبد مسترق

تا نگوید بر خدا الا که حق

اندر این دعوی نگویم جز حقیق

گر مرا توفیق حق باشد رفیق

گفت داری حجتی در این مقال

تا نباشد قولت از جهل و ضلال

گفت از حق آمدم با بینات

بی دلیل اقوال باشد ترهات

بر شما آوردم از پروردگار

صدق خود را معجزاتی آشکار

تا فرستی با من اسرائیلیان



هم دهی بر بندگی با من لسان

بر خدایی، غیر آن یکتا خدا

نیست کس شایسته هم نبود سزا

عاجزی از هر توانایی بری

چون کند با موجد خود همسری

پس به حق در بندگی کن اعتراف

سبیطیان راهم ز خدمت کن معاف

آنکه ایشان اند از آل خلیل

گشته اندر دست جباران ذلیل

با من ایشان را فرست از جایشان

تا برم بر موطن آبائشان (6)

---

1- دخان: 18-19 (أَنْ أَدُّوا إِلَيَّ عِبَادَ اللَّهِ إِنَّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ) (\*) وَ أَنْ لَا تَعْلُوا عَلَى اللَّهِ

إِنِّي آتِيكُمْ بِسُلْطَانٍ مُّبِينٍ)

2- دخان: 18 (إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ)

3- أعراف: 105 (حَقِيقٌ عَلَى أَنْ لَا أَقُولَ عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ قَدْ جِئْتُكُمْ بَيْنَهُ مِنْ رَبِّكُمْ فَأَرْسِلْ

مَعِيَ بَنِي إِسْرَائِيلَ)





4- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص 687

5- دخان: 19 (إِنِّي آتِيكُمْ بِسُلْطَانٍ مُّبِينٍ)

6- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص 257

ص: 343

از آنجا که مستکبران دنیاپرست هر کس را در جهت مخالف منافع نامشروع خود ببینند از هیچ گونه تهمت و ناسزا و حتی قتل و اعدام، فروگذار نمی کنند، موسی به عنوان پیشگیری می افزاید:

5- «من به پروردگار خود و پروردگار شما پناه می برم از اینکه مرا متهم یا سنگسار کنید»

(1)

چون که موسی گفت حق نصح و پند

پس به قتل و رجم او برخاستند

گفت من بردم به رب خود پناه

تا کنیدم سنگسار اکنون به راه

ور ز من باور ندارند این سخن

پس کنید از من کناره بی محن (2)

این تعبیر ممکن است اشاره به این باشد که من از تهدیدهای شما باک ندارم و تا آخرین نفس ایستاده ام و خداحافظ و نگاهبان من است، این گونه تعبیرات قاطعیت بیشتری به دعوت

رهبران الهی می داده و اراده دشمنان را تضعیف و بر استقامت دوستان می افزوده، چرا که می دانستند رهبرشان تا آخرین مرحله مقاومت می کند. این احتمال نیز از سوی بسیاری از مفسران داده شده که «رجم» به معنی متهم ساختن و دشنام دادن است، زیرا این واژه در این معنی نیز به کار می رود و در حقیقت پیشگیری از تهمت هایی است که بعداً به موسی زدند. در آخر موسی نیز باید تکیه بر قدرت کند قدرتی الهی که از معجزه ای چشمگیر سرچشمه می گیرد، رو به سوی فرعون کرد و گفت:

6- «آیا اگر من نشانه آشکاری برای رسالتم ارائه دهم باز مرا زندان خواهی کرد؟! (3)

گفت در زندان کنی آیا مرا

گر چه آرم حجّتی روشن هلا

تا که آن باشد گواه قول من

هم دلیل صنع حیّ ذو المنن (4)

نکته ها

♣ (عباد الله)

مخاطب است و منظور از آن فرعونیان می باشند، گر چه این تعبیر در آیات قرآن در مورد بندگان خوب به کار می رود ولی در موارد متعددی نیز بر کفار و گنه کاران برای دلجویی و جذب قلوب آن ها به سوی حق اطلاق شده است (5) و برخی گفته اند: منظور از «عباد الله» بنی اسرائیل است.

♣ منظور از (ادوا) (ادا کنید)

اطاعت فرمان خدا و انجام دستورات او است؛ و برخی گفته اند: سپردن آن ها به دست موسی و رفع اسارت و بردگی از آن هاست.

1- دخان: 20 (وَإِنِّي عَذْتُ رَبِّي وَ رَبِّكُمْ أَنْ تَرْجُمُونِ)

2- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص: 687

3- شعراء: 30 (قَالَ أَوْ لَوْ جِئْتُكَ بِشَيْءٍ مُبِينٍ)

4- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص 524

5-؛ مانند 17 فرقان و 13 سبا و 58 فرقان و غیر آن

ص: 344

♣ منظور از «عدم علو»

در برابر خداوند، هرگونه عملی است که با اصول بندگی سازگار نیست، از مخالفت و نافرمانی گرفته تا اذیت و آزار فرستادگان پروردگار و یا ادعای الوهیت و ربوبیت و مانند آن.

ب (سخنان فرعون

فرعون در اینجا سخت در بن بست واقع شد چراکه موسی اشاره سر بسته ای به یک برنامه فوق العاده کرده و فکر حاضران را متوجه خودساخته است، اگر فرعون بخواهد سخن او را نادیده بگیرد همه بر او اعتراض می کنند و می گویند باید بگذاری موسی کار مهمش را ارائه دهد، اگر توانایی داشته باشد که معلوم می شود، نمی توان با او طرف شد و الا گزافه



گوئی اش آشکار می گردد، در هر حال نمی توان از این سخن موسی به سادگی گذشت؛ و به ناچار گفت:

1- اگر راست می گویی آن را بیاور!»! (1) و با این تعبیر ضمن ابراز تردید در صدق موسی ظاهراً قیافه حق جوئی و حق طلبی به خود گرفت، آن چنان که یک جستجوگر به دنبال حق می گردد.

گفت فرعون از بدعوی صادقی

بر نمود معجز از حق لایقی

پس بیار آن را اگر باشد چنین

یعنی از هستی بقول از صادقین (2)

کرد استبعاد از آن گفتا کجا است

پس بیار آن را اگر گویی تو راست (3)

نکته ها

♣ دیدگاه ابن عربی

پس چون موسی مسئول عنه را که رب عالمیان است عین عالم قرارداد، فرعون به این لسان با موسی خطاب نمود و قوم شعور بدان نداشتند و به موسی گفت: اگر جز من الهی اتخاذ کنی تو را از مسجونین قرار می دهم.



و السین فی «السجن» من حروف الزوائد: أی لاسترنک: سین سجن از حروف زواید است. یعنی هرآینه تو را می پوشانم (یعنی تو را تحت ظهور خودم و غلبه بر تو می پوشانم به این معنی بر تو حاکم و غالبم).

زیرا تو مرا جواب دادی به چیزی که بدان مرا تأیید نمودی که مثل این قول را به تو بگویم. پس ای موسی اگر به من بگویی که تو ای فرعون در وعید من به سجن و ستر جهالت نمودی زیرا عین واحد است، چگونه جدا کردی (باینکه عین، واحد است و کثرتی در آن نیست).

1- أعراف: 106 (... فَأْتِ بِهَا إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ) 2- شعراء: 31 (قَالَ فَأْتِ بِهِ إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ)

2- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص 257

3- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص 524

ص: 345

فرعون در جواب می گوید: مراتب عین را از هم تفریق نموده است. چنانکه اگر مراتب نمی بود عین تفریق نمی شد و در ذات خود منقسم نمی گردید و ای موسی اکنون مرتبه من تحکم بالفعل در توست و من از حیث عین، تو هستم و از حیث رتبه، غیر تو.

چون موسی این حکم و تسلط را به حسب مرتبه از فرعون فهم کرد، حق فرعون را اعطا نمود، در اینکه به او بگوید قدرت بر آن نداری. (این سخن را نگفت) زیرا رتبه فرعون بر قدرت بر موسی و اظهار اثر در او شهادت می دهد) زیرا حق در رتبه فرعون از این صورت ظاهره که رتبه سلطنت است، تحکم بر مرتبه ای است که موسی در آن مجلس در آن رتبه ظهور داشت.



پس موسی به فرعون به عنوان اظهار مانع از تعدی فرعون بر خود گفت: (أَوَلَوْ جِئْتُكَ بِشَيْءٍ مُّبِينٍ) (شعرا: 1)؛ پس فرعون نتوانست (یعنی برای او راه چاره نبود و گشایش و دستی نداشت) مگر اینکه بگوید: فَأْتِ بِهِ إِنَّ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ تا اینکه در نزد افراد ضعیف الرأی از قوم خود به عدم انصاف ظاهر نشود که در او شك کنند و آن ها طایفه ای بودند که فرعون آنان را خفیف نموده بود پس اطاعت فرعون می نمودند.

آن ها قومی فاسق بودند یعنی خارج از حکم عقول صحیحه که انکار ادعای فرعون به لسان ظاهر در عقل هست، چه اینکه عقل را حدی است که در آن حد می ایستد، هنگامی که صاحب کشف و یقین از آن می گذرد.

آنکه شیخ گفت که این ها فاسق بودند فسوق را این چنین معنی کرد که عقل صحیح مقاله فرعون را در ادعای الوهیت انکار می کند و مقصود شیخ از آوردن قید عقل در عبارت خود که گفت: «آن حکم انکار ادعای فرعون به لسان ظاهر در عقل هست»، این است که می خواهد بگوید ادعای فرعون در نظر عقل صحیح نیست ولی از نظر کشف صحیح است. چه اینکه عقل را حدی است که در آن حد توقف می کند یعنی ادعای او را نمی پذیرد؛ اما عارف مکاشف که آگاه به سر القدر است از آن حد بالاتر می رود. [\(1\)](#)

چنانکه در حدیث آمده است که حضرت موسی کلیم به خداوند سبحان عرض کرد بار الها پانصد سال است که فرعون را بر مردم مسلط کردی، در این همه مهلت که به این کافر دادی چه حکمت است؟ خداوند فرمود: ای موسی به مردمی که به بود و تدبیر او اداره می شوند بنگر. اگر او را بردارم سبب پراکندگی و آشفتگی این مردم خواهد شد که همه از قبل او روزی می خورند.

از این جهت که عقل را حدّ یقف است و صاحب کشف از آن می گذرد و کشف بی نهایت نیست. زیرا کشف به حسب تجلی است و تجلی بی نهایت نیست.

موسی در جواب چیزی آورد که موقن و عاقل آن را بپذیرند که جواب اول برای موقن یعنی صاحب کشف و یقین بود و جواب ثانی برای عاقل خاصه. (2)

### قسمت پنجم: دعوت فرعون و فشارهای مجدد فرعون به بنی اسرائیل

در تورات آمده است: (3)

1- حسن زاده آملی، ممد الهمم، صص 574-576

2- حسن زاده آملی، ممد الهمم، صص 574-576

3- سفر خروج، اصحاح 5، آیات 1-21

ص:346

- زمانی که موسی و هارون نزد پادشاه مصر رفتند، موسی هشتاد سال و برادرش هشتادوسه سال داشت. (1)

- پس از دیدار با بزرگان قوم، موسی و هارون نزد فرعون رفتند و به او گفتند: «ما از جانب خداوند خدای اسرائیل پیامی برای تو آورده ایم. خداوند می فرماید: قوم مرا رها کن تا به صحرا بروند و مرا عبادت کنند.»

- فرعون گفت: خداوند کیست که من به حرف هایش گوش بدهم و بنی اسرائیل را آزاد کنم؟ من خداوند را نمی شناسم و بنی اسرائیل را نیز آزاد نمی کنم.

- موسی و هارون گفتند: «خدای عبرانی ها ما را ملاقات کرده و به ما فرموده است: که با پیمودن مسافت سه روز راه، به صحرا برویم و در آنجا برای خداوند، خدای خود قربانی کنیم و گرنه او ما را به وسیله ی بیماری یا جنگ خواهد کشت.»

- فرعون به موسی و هارون گفت: «چرا بنی اسرائیل را از کارشان بازمی دارید؟ به دنبال کار خود بروید! حال که تعدادتان زیاد شده است، می خواهید دست از کار بکشید؟»

- در آن روز فرعون به ناظران و سرکارگران مصری خود چنین دستور داد: «ازاین پس به اسرائیلی ها برای تهیه ی خشت، گاه ندهید، آن ها خودشان باید گاه جمع کنند و تعداد خشت ها نیز نباید کمتر شود... پیداست که به اندازه ی کافی کار ندارند و گرنه فکر رفتن و قربانی کردن به سرشان نمی زد. چنان از آن ها کار بکشید که فرصتی برای گوش دادن به حرف های بیهوده نداشته باشند!»؛ پس ناظران و سرکارگران به قوم اسرائیل گفتند: «به فرمان فرعون ازاین پس به شما برای تهیه ی خشت گاه داده نخواهد شد. خودتان بروید و از هر جا که می خواهید گاه جمع کنید و از آن خشت بسازید. مقدار خشت ها نیز نباید از گذشته کمتر باشد.»

- پس بنی اسرائیل در سراسر مصر پراکنده شدند تا گاه جمع کنند. در این میان ناظران مصری نیز بر آن ها فشار می آورند تا به همان اندازه ی سابق خشت تولید کنند و سرکارگران اسرائیلی را می زدند و می گفتند: چرا کارتان را مثل گذشته انجام نمی دهید؟

- سرکارگران اسرائیلی نزد فرعون رفتند و شکایت کرده، گفتند: «چرا با ما این چنین رفتار می شود؟ ناظران به ما گاه نمی دهند و انتظار دارند به اندازه ی گذشته خشت تولید کنیم! آن ها بی سبب ما را می زنند، درحالی که ما تقصیری نداریم، بلکه خودشان مقصّرند.»



- فرعون گفت: «شما به اندازه ی کافی کار ندارید و گرنه نمی گفتید: اجازه بده برویم و برای خداوند قربانی کنیم. حال به سرکارتان باز گردید، همان طور که دستور داده ام، گاه به شما داده نخواهد شد و به اندازه ی گذشته باید خشت تحویل بدهید.»

- سرکارگران اسرائیلی هنگامی که سخنان فرعون را شنیدند، فهمیدند در وضع بدی گرفتار شده اند. وقتی آن ها از قصر فرعون بیرون می آمدند، به موسی و هارون که بیرون قصر منتظر ایستاده بودند برخوردند.

- پس به ایشان گفتند: «خداوند داد ما را از شما بگیرد که همه ی ما را از نظر فرعون و درباریانش انداختید و بهانه ای به دست ایشان دادید تا ما را بکشند.»

1- سفر خروج ، اصحاح 7، آیه 7

ص: 347

### قسمت ششم: شکایت موسی از فرعون نزد پروردگار و دلداری وعده ی نجات بر بنی اسرائیل

در تورات آمده است: (1)

- موسی نزد خداوند آمد و گفت: خداوندا، چرا قوم خود را با سختی ها مواجه می کنی؟

- آیا برای همین مرا فرستادی؟ از وقتی که پیغام تو را به فرعون رسانده ام بر این قوم ظلم می کند و تو هم به داد ایشان نمی رسی.

- خداوند به موسی فرمود: اکنون خواهی دید که با فرعون چه می کنم! من او را چنان در فشار می گذارم که نه فقط قوم مرا رها کند، بلکه ایشان را به زور از مصر بیرون براند.



- من همان خداوندی هستم که بر ابراهیم، اسحاق و یعقوب به نام خدای قادر مطلق ظاهر شدم، ولی خود را با نام خداوند به آنان شناساندم.

- من با آن ها عهد بستم که سرزمین کنعان را که در آنجا غریب بودند، به ایشان ببخشم.

- من ناله های بنی اسرائیل را که در مصر اسیر و برده اند، شنیدم و عهد خود را به یاد آوردم. پس برو به بنی اسرائیل بگو که من خداوند هستم و با قدرت عظیم خود معجزات بزرگی ظاهر خواهم کرد تا آن ها را از اسارت و بردگی آزاد کنم.

- آن ها را قوم خود خواهم ساخت و خدای ایشان خواهم بود و آن ها خواهند دانست که من خداوند، خدای ایشان هستم که آن ها را از دست مصریان نجات دادم. من که خداوند هستم، ایشان را به سرزمینی خواهم برد که وعده ی آن را به اجدادشان ابراهیم و اسحاق و یعقوب دادم و آن سرزمین را به ملکیت ایشان خواهم داد.

- موسی آنچه را که خدا فرموده بود، تماماً برای قوم اسرائیل بازگفت، ولی ایشان که به سبب سختی کار، جانشان به لب رسیده بود، به سخنان او اعتنا نکردند.

- آنگاه خداوند به موسی فرمود: «بار دیگر نزد فرعون برو به او بگو که باید قوم اسرائیل را رها کند تا از این سرزمین بروند.»

- موسی در جواب خداوند گفت: «وقتی قوم اسرائیل به گفته هایم اعتنا نمی کنند، چطور انتظار داشته باشم که پادشاه مصر به سخنانم گوش دهد؟ من سخنور خوبی نیستم.»

- خداوند به موسی و هارون امر فرمود که پیش بنی اسرائیل و پادشاه مصر بروند و بنی اسرائیل را از مصر بیرون آورند.



1- سفر خروج، اصحاح 5 آیات 22-23 و اصحاح 6، آیات 1-13.

ص: 348

**قسمت هفتم: مبارزه عملی موسی (بینات یا معجزاتش را به فرعون و اطرافیانش نشان می دهد)**

در قرآن آمده است:

1- «سپس بعد از رسولان پیشین، موسی و هارون را به سوی فرعون و ملأ او همراه با آیات و معجزات فرستادیم» (1)

3- «موسی به دنبال این سخن، معجزه بزرگ را به او نشان داد» (2)

بلافاصله موسی دو معجزه بزرگ خود را که یکی مظهر «بیم» و دیگری مظهر «امید» بود و مقام «انذار» و «بشارت» او را تکمیل می کرد، نشان داد:

4- نخست «عصای خود را انداخت و به صورت اژدهای آشکاری درآمد» (3)

پس عصا را او بیفکندی ز کف

اژدها شد رو نمود از هر طرف

خواست تا فرعون و قصرش را تمام

درکشد از یک نهیب اندر به کام

این چنین دیدم به تاریخ و کتاب



کو فتاد از این به رنج و اضطراب

گفت خواهم کرد بر میت عمل

نک برون بر اژدها را زین محل

پس گرفت او را عصا شد در زمان

گفت تا دیگر چه داری زین نشان (4)

پس بیفکند او عصا را ز اختیار

در زمان شد اژدهایی آشکار

پس بترسید از ظهور آن مهم

حاضران گشتند در دم منهزم

روی بر فرعون آورد اژدها

تا برد او را فرو در خود به جا

گفت ای موسی بگیریش پس گرفت

شد عصا باز او به دستش بی شگفت (5)

نکته ها

♣ (ملاً)

به اشراف پر زرق و برق گفته می شود که ظاهرشان چشم پر کن و حضورشان در اجتماع در همه جا دیده می شود و معمولاً در آیاتی از قبیل آیات مورد بحث به معنی دار و دسته و اطرافیان و مشاوران می آید.

1- أعراف: 103 (ثُمَّ بَعَثْنَا مِنْ بَعْدِهِمْ مُوسَىٰ بِآيَاتِنَا إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَ مَلَائِهِ ... ) 2- یونس: 75

(ثُمَّ بَعَثْنَا مِنْ بَعْدِهِمْ مُوسَىٰ وَ هَارُونَ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَ مَلَائِهِ ... )

2- نازعات: 20 (فَأَرَاهُ الْكُتُبَىٰ)

3- شعراء: 32 و أعراف: 107 (فَأَلْقَىٰ عَصَاهُ فَإِذَا هِيَ ثُعْبَانٌ مُّبِينٌ)

4- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص 257

5- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص 524

ص: 349

اگر می بینیم تنها سخن از بعثت موسی به سوی فرعون و ملائکه به میان آمده در حالی که موسی مبعوث به همه فرعونیان و بنی اسرائیل بود، به خاطر آن است که نبض جامعه ها در دست هیئت های حاکمه و دارو دسته آن ها است، بنابراین هر برنامه اصلاحی و انقلابی اول باید آن ها را هدف گیری کند،

♣ (ثعبان)

از ماده «ثعب» به معنی جریان آب گرفته شده باشد زیرا حرکت این حیوان بی شباهت به نهلهایی که به طور مارپیچ حرکت می کنند نیست.

«ثعبان» به معنی مار عظیم است که از آن در فارسی تعبیر به «اژدها» می شود.

♣ (مبین)

ممکن است اشاره به این حقیقت باشد که راستی عصا تبدیل به مار عظیم شده بود و چشم بندی و تردستی و عملی همچون سحر ساحران در کار نبود.

به خلاف کاری که ساحران بعداً انجام دادند، زیرا در مورد آن می گوید آن ها چشم بندی کردند و عملی انجام دادند که تصور می شد مارهایی است که به حرکت درآمده است و ثعبان به معنی اژدها و مار عظیم است

♣ آیا تبدیل عصا به مار عظیم ممکن است!؟

نباید فراموش کرد که در جهان طبیعت تمام حیوانات از خاک به وجود آمده اند و چوب ها و گیاهان نیز از خاک اند، منتها برای تبدیل خاک به یک مار عظیم طبق معمول شاید میلیون ها سال زمان لازم باشد، ولی در پرتو اعجاز این زمان به قدری کوتاه شد که در یک لحظه همه آن تکامل ها و تحول ها به سرعت و پی در پی انجام یافت و قطعه چوبی که طبق موازین طبیعی می توانست پس از گذشتن میلیون ها سال به چنین شکلی درآید در چند لحظه چنین شکلی به خود گرفت؛ و آن ها که سعی دارند برای همه معجزات انبیاء توجیه های طبیعی و مادی کنند و جنبه اعجاز آن ها را نفی نموده، همه را به شکل یک سلسله مسائل عادی جلوه دهند هرچند برخلاف صریح کتب آسمانی باشد، باید موقف خود را به درستی روشن کنند که آیا آن ها به خدا و قدرت او ایمان دارند و او را حاکم بر قوانین طبیعت می دانند یا نه اگر نمی دانند سخن از انبیا و معجزات آن ها برای آنان بیهوده است و اگر می دانند، دلیلی بر این گونه توجیهاات تکلف آمیز و مخالفت با صریح آیات قرآن نیست.



سپس دومین اعجاز موسی که جنبه امید و بشارت دارد اشاره شده:

5- «موسی دست خود را از گریبان خارج کرد، ناگهان سفید و درخشنده در برابر بینندگان بود» (1)

دست خود موسی در آورد از بغل

گشت طالع نوری از وی بی خلل

یک سفیدی خارج از عادت یقین

خیره گشتند از فروغش ناظرین (2)

گفت داری هیچ دیگر آیتی

دست خود را پس در آورد آن فتی

بود دست او درخشنده و سفید

ناظران دیدند آن را پس پدید (3)

---

1- شعراء: 33 و أعراف: 108 (وَنَزَعَ يَدَهُ فَإِذَا هِيَ بَيَاضٌ لِلنَّاظِرِينَ)

2- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص 257

3- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص 524

## ۷ در تورات آمده است (1)

- خداوند به موسی و هارون فرمود: این بار پادشاه مصر از شما معجزه ای خواهد خواست، پس هارون عصای خود را در حضور فرعون به زمین انداخت و عصا مار شد.

- موسی و هارون باز پیش فرعون رفتند و همان طور که خداوند فرموده بود، هارون عصای خود را پیش پادشاه و درباریان او بر زمین انداخت و عصا مار شد.

(همان طور که می بینیم در تورات به جای موسی، هارون آمده و این اشتباه است)

نکته ها

♣ (نزع)

در اصل به معنی برگرفتن چیزی از مکانی است که در آن قرار گرفته، مثلاً برگرفتن عبا از دوش و لباس از تن در لغت عرب، از آن تعبیر به نزع می شود و همچنین جدا شدن روح از تن را نیز نزع می گویند و به همین مناسبت گاهی به معنی «خارج کردن» نیز آمده است، که در آیه مورد بحث به همین معنی است.

موسی با نشان دادن این معجزه می خواهد این حقیقت را روشن سازد که تنها برنامه من جنبه ارباب و تهدید ندارد، بلکه ارباب و تهدید برای مخالفان است و تشویق و اصلاح و سازندگی و نورانیت برای مؤمنان.

♣ دیدگاه مولانا



مولانا بارها به جنبه ی انذار عصا اشاره کرده است و می گوید: حضرت موسی علیه السلام در جواب فرعون که او را ساحر می نامد، به او هشدار می دهد که اگر راه موسی که همان راه خداست برگزینی و دست از هوای نفس برداری، بی گمان رها خواهی شد، چون اسیر هوای نفس خود شده ای، گرمی را اژدها می بینی. من برای آنکه تو را اصلاح کنم و اژدهای نفس تو را از بین ببرم، عصایم را به اژدها بدل می کنم تا دم آن، کبر و غرور و هوای نفس و را بلعد؛ بنابراین اگر پذیری از دو اژدها رها می شوی و گرنه اژدهای تو روح تو را می بلعد و اژدهای عصای من وجودت را از بین می برد.

گر پذیری پند موسی وارهی

از چنین شست بدنا منتهی

بس که خود را کرده ای بنده ی هوا

کرمکی را کرده ای تو اژدها

اژدها را اژدها آورده ام

تا به اصلاح آورم من دم به دم

تا دم آن از دم این بشکند

مار من آن اژدها را بر کند

گر رضا دادی رهیدی از دو مار

ورنه از جانت بر آرد آن دمار (2)



موسی به فرعون که دعوت او را نمی پذیرد، می گوید که: همان طور که عصا برای ادب کردن انسان های نابخرد است و تو نیز که به اژدهای قدرت دنیوی تبدیل شده ای، باید با اژدهای آسمانی من تأدیب شوی و گوشه ای از مجازات دوزخ را بدانی که در روز قیامت هرکسی به سزای اعمال خود می رسد.

1- سفرخروج، اصحاح 7، آیات 8-10

2- مولوی، مثنوی معنوی، دفتر چهارم، ص 658

ص: 351

مولانا در فیه ما فیه می گوید: نمودن عصا به اژدها، رمزی است از قیامت و نمونه ای تا از احوال مرگ و قوف یابند و از این تلخی اندک، تلخی بسیار را فهم کنند.

ای موسی هم از این آثار اندک قیامت مثل اژدها و طوفان و وبا و ...، لابد است که قیامت برسد (1)

نک عصا آورده ام بهر ادب

هر خری را کاو نباشد محتسب

اژدهایی می شود در قهر تو

کاژدهایی گشته ای در فعل و خو

اژدهایی کوهیی تو بی امان



لیک بنگر اژدهای آسمان

این عصایی بود این دم اژدهاست

تا نکویی دوزخ یزدان کجاست؟ (2)

مولانا تبدیل عصای موسی به مار را یکی از براهین عقلی بر حشر اجساد در روز قیامت می داند، زیرا وقتی جماد که به نظر ما مرده و بی جان هستند، به امر حق زنده و متحول می شوند، پس جسم آدمی نیز در روز قیامت زنده می شود:

چون عصای موسی اینجا مار شد عقل را از ساکنان اخبار شد (3)

(\*)

### قسمت هشتم: عکس العمل اول فرعون در مقابل معجزات و اعتراف فرعون به بزرگی آسیه

وقتی موسی عصای خود را به زمین افکند و تبدیل به اژدها شد، فرعون از ترس به حالت لنگ گریخت و اژدها گوشه ی لباسش را گرفت و او را به پشت تختش کشاند.

فرعون از شدت ترس به موسی پناه برد و گفت: تو را به حق آسیه قسم، مرا از شر این مار نجات بده!

موسی به احترام نام آسیه مار را فراخواند، مار همچون سگی که به دنبال صاحبش می افتد، فوراً به طرف موسی بازگشت، موسی دست خود را در دهان مار فروبرد و زبانش را گرفت و مار به عصا تبدیل شد. (4)

نکته ها



♣ دیدگاه مولانا

مولانا تنها در یکجا تحت عنوان «مشورت کردن فرعون با آسیه در ایمان آوردن به موسی» می گوید:

بازگفت او این سخن با ایسیه

گفت جان افشان بر این ای دل سیه

بس عنایت هاست متن این مقال

زود دریاب ای شه نیکوخصال

وقت کشت آمد زهی پر سود کشت

این بگفت و گریه کرد و گرم گشت

بر جهید از جا و گفتا بخ لک

آفتابی تاج گشت ای کلک

عیب کل را خود بپوشاند کلاه

خاصه چون باشد کله خورشید و ماه

هم در آن مجلس که بشنیدی تو این

چون نگفتی آری و صد آفرین



- 1- مولوی، فیه ما فیه، ص 555
- 2- مولوی، فیه ما فیه، ص 555
- 3- مولوی، مثنوی معنوی، دفتر سوم، ص 387
- 4- فروزانفر، احادیث و قصص مثنوی، ص 263

ص: 352

این سخن در گوش خورشید ارشدی

سرنگون بر بوی این زیر آمدی

هیچ می دانی چه وعده است و چه داد

می کند ابلیس را حق افتقاد

چون بدین لطف آن کریمت بازخواند

ای عجب چون زهره ات بر جای ماند

زهره ات ندید تا ز آن زهره ات

بودی اندر هر دو عالم بهره ات

زهره ای کز بهره ی حق بر درد

چون شهیدان از دو عالم برخوردار



غافلای هم حکمت است و این عمی

تا بماند لیک تا این حد چرا

غافلای هم حکمت است و نعمت است

تا نپرد زود سرمایه ز دست

لیک نی چندان که ناسوری شود

ز هر جان و عقل رنجوری شود

خود که یابد این چنین بازار را

که به یک گل می خری گلزار را

دانه ای را صد درختستان عوض

حبه ای را آمدت صد کان عوض

کان لله دادن آن حبه است

تا که کان الله له آید به دست

ز آنکه این هوی ضعیف بی قرار

هست شد ز آن هوی رب پایدار

هوی فانی چون که خود با او سپرد



گشت باقی دائم و هرگز نمرد

همچو قطره ی خائف از باد وز خاک

که فنا گردد بدین هر دو هلاک

چون به اصل خود که دریا بود جست

از تف خورشید و باد و خاک رست

ظاهرش گم گشت در دریا و لیک

ذات او معصوم و پابرجا و نیک

هین بده ای قطره خود را بی ندم

تا بیابی در بهای قطره یم

هین بده ای قطره خود را این شرف

در کف دریا شو ایمن از تلف

خود که را آید چنین دولت به دست

قطره را بحری تقاضا گر شده است

الله الله زود بفروش و بخر

قطره ای ده بحر پر گوهر ببر



الله الله هیچ تأخیری مکن

که ز بحر لطف آمد این سخن

لطف اندر لطف این گم می شود

کاسفلی بر چرخ هفتم می شود

هین که یک بازی فتادت بو العجب

هیچ طالب این نیابد در طلب

گفت با هامان بگویم ای ستیر

شاه را لازم بود رأی وزیر

گفت با هامان مگو این راز را

کور کمپیری چه داند باز را (1)

### قسمت نهم: عکس العمل دوم فرعون در مقابل معجزات (تحت تأثیر قرار گرفتن فرعون از هامان و منصرف شدنش از ایمان به خدای موسی)

بعد، از مبارزات چندمرحله ای فرعونیان با موسی و برادرش هارون سخن می گوید که مرحله نخستین آن انکار و تکذیب و افترا و متهم ساختن آنان به سوءنیت و به هم ریختن سنت نیاکان و اخلال در نظام اجتماعی بوده است...

در قرآن آمده است:



1- مولوی، مثنوی معنوی، دفتر چهارم، ص 670

ص: 353

1- «فرعون به اطرافیان خود چنین گفت: این مرد ساحر آگاه و ماهری است!» (1)

همان کسی را که تا چند لحظه قبل مجنونش می خواند اکنون به عنوان «علیم» از او نام می برد! و چنین است راه و رسم جبار آنکه گاه در یک جلسه چندین بار چهره عوض می کنند و هر زمان برای رسیدن به مقصد خود به دستاویز تازه ای وصل می شوند.

فرعون و فرعونیان از پذیرش دعوت موسی و هارون سرباز زدند و از اینکه در برابر حق سر تسلیم فرود آورند، تکبر ورزیدند و به خاطر کبر و خودبرتربینی و نداشتن روح تواضع، واقعیت های روشن را در دعوت موسی نادیده گرفتند و به همین دلیل این قوم مجرم و گنه کار هم چنان به جرم و گناهشان ادامه دادند.

2- «و به موسی گفت: ای موسی! آیا آمده ای که ما را از سرزمین وطنمان با سحر بیرون

کنی؟!» (2)

او نشد تنبیه وز او آیات خواست

پس یفکند او عصا از دست راست

هم ید و بیضا نمود او را چنان

که به سابق گشت شرح آن بیان



پس بدان آیات هیچ او نگرید

زان خبر داد این چنین رب مجید

که نمودیمش تمام آیات خویش

یک قدم نامد ز حد کفر پیش

کرد مر تکذیب موسی از عناد

بر ابا افزود انکار و فساد

گفت آیا آمدی ما را کنون

از زمین سازی به جادویی برون (3)

نکته ها

♣ منطق فرعون

ما می دانیم مسئله نبوت و دعوت به توحید و ارائه این معجزات همگی توطئه برای غلبه بر حکومت و بیرون کردن ما و قبطیان از سرزمین آباء و اجدادمان است، منظور تو، نه دعوت به توحید است و نه نجات بنی اسرائیل، منظور حکومت است و سیطره بر این سرزمین و بیرون راندن مخالفان! این تهمت درست همان حربه ای است که همه زورگویان و استعمارگران در طول تاریخ داشته اند که هرگاه خود را درخطر می دیدند، برای تحریک مردم به نفع خود، مسئله خطری که مملکت را تهدید می کرد، پیش می کشیدند. مملکت یعنی حکومت این زورگویان و موجودیتش یعنی موجودیت آن ها!

فرعون، موسی را متهم به سحر کرد و فکر می کرد چون در آن زمان سحر رایج بود، این اتهام و برجسب بهتر از هر چیز به موسی بعد از نشان دادن این معجزات می چسبد.

این موضوع نیز قابل تذکر است که دامن زدن به احساسات «میهن دوستی» در این گونه مواقع کاملاً حساب شده بوده است، زیرا غالب مردم، سرزمین و وطنشان را همانند جانشان دوست دارند.

او برای حفظ قدرت شیطانی خویش که با ظهور موسی ع، سخت به خطر افتاده بود و همچنین برای حفظ اعتقاد اطرافیان گفت «شما چه می اندیشید و چه دستور می دهید؟! (فَمَا ذَا تَأْمُرُونَ)

- 1- شعراء: 34 (قَالَ لِلْمَلِكِ حَوْلَهُ إِنَّ هَذَا لَسَاحِرٌ عَلِيمٌ)
- 2- طه: 57 (قَالَ أَجِئْتَنَا لَتُخْرِجَنَا مِنْ أَرْضِنَا بِسِحْرِكَ يَا مُوسَى) 3- شعراء: 35 (يُرِيدُ أَنْ يُخْرِجَكُمْ مِنْ أَرْضِكُمْ بِسِحْرِهِ فَمَا ذَا تَأْمُرُونَ)
- 3- صفی عیشاه، تفسیر صفی، ص 458

ص: 354

یعنی درباره موسی به مشورت نشستند و به تبادل نظر و شور پرداختند. زیرا ماده «امر» همیشه به معنی فرمان نیست، بلکه به معنی مشورت نیز می آید.

گفت با اشراف که دورش بدند

ساحری دانا است این مرد از پسند



خواهد از سحری که دارد در فنون

مر شمارا زین زمین سازد برون

پس چه فرمایید اندر کار او

مشورت را تا کنیم آن را نکو

این دلیل است آنکه فرعون از نخست

عاجز از موسی شد از فهمی درست

آنکه آمد از ربوبیت به زیر

مشورت با بندگان را شد مشیر

وانکه گفت از ملکمان خواهند هان

تا برون سازند این جادوگران

کرد استشعار ز استیلاى او

بر زمین مصر اندر گفتگو

هم ز موسی کرد مر تنفیرشان

تا به او ایمان نیارند از نشان

گفت از سحری که این مجنون کند



از مکان و ملکتان بیرون کند (1)

نکته ها

♣ اقسام برخورد های فرعون با موسی:

- تحقیر: (أَلَمْ نُرَبِّكَ فِينَا وَلِيدًا) آیا ما تو را بزرگ نکردیم.

- استهزا: (لَمَجْنُونٌ) تو دیوانه هستی.

- تهدید: (مِنَ الْمَسْجُونِينَ) تو را زندانی می کنم.

- تهمت سحر: (لَسَاحِرٌ عَلِيمٌ) تو ساحر هستی.

- تهمت توطئه: (يُرِيدُ أَنْ يُخْرِجَكُم) تو قصد شورش داری.

♣ مشورت بسیار عاجزانه و از موضع ضعف فرعون با اطرافیان!

همان فرعونى که قبلاً تمام مصر را ملک مسلم خود مى دانست و مى گفت: (أَلَيْسَ لِي مُلْكُ مِصْرَ): آیا حکومت و مالکیت این سرزمین مصر از آن من نیست؟ اکنون که پایه های تخت خود را لرزان می بیند، مالکیت مطلقه این سرزمین را به کلی فراموش کرده و آن را ملک مردم می شمرد می گوید: سرزمین شما به خطر افتاده، چاره ای بیندیشید!

فرعونى که تا یک ساعت پیش از این حاضر نبود گوش به سخن کسی بدهد و همیشه فرمان دهنده مطلق العنان بود و آمر بلامنازع، اکنون چنان درمانده شده است که به اطرافیان می گوید شما چه امر می کنید؟!

آری چنین است سنت جباران در هر عصر و هر زمان، به هنگامی که بر اوضاع مسلط اند همه چیز را مال خود می شمردند و همه را بردگان خویش و جز منطق استبداد چیزی نمی فهمند.

1- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص 524

ص:355

اما به هنگامی که پایه های تخت بیدادگری خود را لرزان و حکومت خویش را در خطر بینند موقتاً از تخت استبداد پائین آمده دست به دامن مردم و آراء و افکار آن ها می شوند، مملکت را مملکت مردم و آب و خاک را از آنان دانسته و آراء آن ها را محترم می شمردند، اما با فرونشستن طوفان بازهمان کاسه است و همان آش.

در عصر و زمان خود نیز بازمانده سلاطین پیشین را دیدیم که چگونه زمانی که دنیا به کامش می گشت سراسر کشور را ملک مطلق خود می دانست و حتی به کسانی که مایل نبودند در حزب وارد شوند فرمان خروج از مملکت می داد که زمین خدا وسیع است و هر کجا می خواهید بروید، اینجا همین برنامه است که من می گویم و لا غیر!

اما دیدیم به هنگام وزیدن طوفان انقلاب تا چه حد در پیشگاه مردم سر تعظیم فرود آورد و حتی از گناهان گذشته خویش توبه و تقاضای عفو کرد، ولی در برابر مردمی که سالیان دراز او را به خوبی شناخته بودند، سودی نداد.

♣ دیدگاه مولانا



مولانا در مورد هامان وزیر ناشایست فرعون که نقش بزرگی در گمراهی فرعون و مبارزات فرعون با موسی داشت، تحت 7 عنوان مختلف یاد می کند و نکات جالبی در این باره می گیرد که در شعری تحت عنوان «مشورت کردن فرعون با وزیرش هامان در ایمان آوردن به موسی» می گوید:

گر به هامان مایلی هامانی

ور به موسی مایلی سبحانی

ور به هر دو مایلی انگیخته

نفس و عقلی هر دو ان آمیخته

هر دو در جنگند هان و هان بکوش

تا شود غالب معانی بر نقوش

در جهان جنگ شادی این بس است

که بینی بر عدو هر دم شکست

آن ستیزه رو به سختی عاقبت

گفت با هامان برای مشورت

وعده های آن کلیم الله را

گفت و محرم ساخت آن گمراه را



گفت با هامان چو تنهایش بدید

جست هامان و گریبان را درید

بانگ ها زد گریه ها کرد آن لعین

کوفت دستار و کله را بر زمین

که چگونه گفت اندر روی شاه

این چنین گستاخ آن حرف تباه

جمله عالم را مسخر کرده تو

کار را با بخت چون زر کرده تو

از مشرق وز مغارب بی لجاج

سوی تو آرند سلطانان خراج

پادشاهان لب همی مالند شاد

بر ستانه ی خاک تو ای کیقباد

اسب یاغی چون ببیند اسب ما

رو بگرداند گریزد بی عصا

تاکنون معبود و مسجود جهان





بوده ای گردی کمینه ی بندگان

در هزار آتش شدن زین خوش تراست

که خداوندی شود بنده پرست

نه بکش اول مرا ای شاه چین

تا نبیند چشم من بر شاه این

خسرو اول مرا گردن بزن

تا نبیند این مذلت چشم من

خود نبودست و مبادا این چنین

که زمین گردون شود گردون زمین

ص:356

بندگان مان خواجه تاش ما شوند

بی دلان مان دل خراش ما شوند

چشم روشن دشمنان و دوست کور

گشت ما را پس گلستان قعر گور (1)

هامان در مثنوی مشاور ناشایست و ظاهرینی است که مشورت پادشاه با او، جان را به دوزخ رهنمون می نماید (2)

مولانا در شعری دیگر تحت عنوان دانستن بد رأیی این وزیر دون در افساد مروت شاه به وزیر فرعون یعنی هامان در افساد قابلیت فرعون، هامان را به عقل جزئی تشبیه می کند که فقط به فکر مصالح دنیوی است و مانع ایمان آوردن فرعون می شود، پس بشر علاوه بر تشخیص مصالح و مفساد دنیوی که بر عهده ی عقل مصلحت بین اوست، احتیاجات روحی و معنوی دیگری نیز دارد که عقل جزئی قادر به برآوردن همه ی آن حوایج نیست، بدین سبب محتاج است به پیروی و تبعیت و الهام گرفتن از عقول کل که اختصاص به برگزیدگان حق تعالی دارد. (3)

چند آن فرعون می شد نرم و رام

چون شنیدی او ز موسی آن کلام

آن کلامی که بدادی سنگ شیر

از خوشی آن کلام بی نظیر

چون به هامان که وزیرش بود او

مشورت کردی که کینش بود خو

پس بگفتی تا کنون بودی خدیو

بنده گردی ژنده پوشی را به ریو



همچو سنگ منجیقی آمدی

آن سخن بر شیشه خانه ی او زدی

هر چه صد روز آن کلیم خوش خطاب

ساختی در یک دم او کردی خراب

عقل تو دستور و مغلوب هواست

در وجودت ره زن راه خداست

ناصرحی ربانی ای پندت دهد

آن سخن را او به فن طرحی نهاد

کاین نه بر جای است هین از جا مشو

نیست چندان با خود آشیدا مشو

وای آن شه که وزیرش این بود

جای هر دو دوزخ پر کین بود

شاد آن شاهی که او را دست گیر

باشد اندر کار چون آصف وزیر

شاه عادل چون قرین او شود



نام آن نُورٌ عَلٰی نُورٍ بود

چون سلیمان شاه و چون آصف وزیر

نور بر نور است و عنبر بر عبیر

شاه فرعون و چو هامانش وزیر

هر دو را نبود ز بدبختی گزیر

پس بود ظلمات بعضی فوق بعض

نه خرد یار و نه دولت روز عرض

من ندیدم جز شقاوت در لئام

گر تو دیده ستی رسان از من سلام

همچو جان باشد شه و صاحب چو عقل

عقل فاسد روح را آرد به نقل

آن فرشته ی عقل چون هاروت شد

سحر آموز دو صد طاغوت شد

عقل جزوی را وزیر خود مگیر

عقل کل را ساز ای سلطان وزیر



مر هوا را تو وزیر خود مساز

که بر آید جان پاکت از نماز

---

1- مولوی، مثنوی معنوی، دفتر چهارم، صص 674- 675

2- شعبانی، دلیل آفتاب، ص 604

3- همایی، مولوی نامه، ج 2، ص 767

ص: 357

کاین هوا پر حرص و حالی بین بود

عقل را اندیشه یوم دین بود

عقل را دو دیده در پایان کار

بهر آن گل می کشد او رنج خار

که نفرساید نریزد در خزان

باد هر خرطوم اخشم دور از آن

انبیا چون جنس روح اند و ملک

مر ملک را جذب کردند از فلک

باد جنس آتش است و یار او



که بود آهنگ هر دو بر علو  
چون ببندی تو سر کوزه ی تهی  
در میان حوض یا جویی نهی  
تا قیامت آن فرو ناید به پست  
که دلش خالی است و در وی باد هست  
میل بادش چون سوی بالا بود  
ظرف خود را هم سوی بالا کشد  
باز آن جان ها که جنس انبیاست  
سوی ایشان کش کشان چون سایه هاست  
ز آنکه عقلش غالب است و بی ز شک  
عقل جنس آمد به خلقت با ملک  
و آن هوای نفس غالب بر عدو  
نفس جنس اسفل آمد شد بدو  
بود قبطنی جنس فرعون ذمیم  
بود سبطی جنس موسی کلیم



بود هامان جنس تر فرعون را

برگزیدش برد بر صدر سرا

لاجرم از صدر تا قعرش کشید

که ز جنس دوزخ اند آن دو پلید

هر دو سوزنده چو دوزخ ضد نور

هر دو چون دوزخ ز نور دل نفور

ز آنکه دوزخ گوید ای مؤمن تو زود

برگذر که نورت آتش را ربود

بگذر ای مؤمن که نورت می کشد

آتشم را چون که دامن می کشد (1)

مولانا مثالی از مناسبت های باطنی می آورد که همین مناسبت روحی و باطنی، باعث جذب قبطیان به هامان و مؤمنان به موسی شد و در ادامه موسی را به عقل و هامان را به نفس تشبیه می کند و هشدار می دهد که آدمی باید هوشیار باشد تا در جنگ بین این دو نیروی مخالف، عقل کمال طلب که همچون معنی و مفهوم است بر نقش و ظاهر پیروز گردد:

می رمد آن دوزخی از نور هم

ز آنکه طبع دوزخ استش ای صنم



دوزخ از مو من گریزد آن چنان  
که گریزد مو من از دوزخ به جان  
ز آنکه جنس نار نبود نور او  
ضد نار آمد حقیقت نور جو  
در حدیث آمد که مو من در دعا  
چون امان خواهد ز دوزخ از خدا  
دوزخ از وی هم امان خواهد به جان  
که خدایا دور دارم از فلان  
جاذبه ی جنسیت است اکنون بین  
که تو جنس کیستی از کفر و دین  
گر به هامان مایلی هامانی  
ور به موسی مایلی سبحانی  
ور به هر دو مایلی انگیخته  
نفس و عقلی هر دو ان آمیخته  
هر دو در جنگند هان و هان بکوش





تا شود غالب معانی بر نقوش

در جهان جنگ شادی این بس است

که بینی بر عدو هر دم شکست

---

1- مولوی، مثنوی معنوی، دفتر چهارم، صص 610 - 611

ص: 358

آن ستیزه رو به سختی عاقبت

وعده های آن کلیم الله را

گفت با هامان برای مشورت

گفت و محرم ساخت آن گمراه را (1)

مولانا بار دیگر مسئله ی جذب جنسیت را با اشاره به روابط سبطیان و قبطیان با موسی و هامان بیان می کند:

در جهان هر چیز چیزی می کشد

کفر کافر را و مرشد را رشد

کهر با هم هست و مغناطیس هست

تا تو آهن یا کهی آیی به شست



برد مغناطیست از تو آهنی

ور کھی بر کھر با بر می تنی

آن یکی چون نیست با اختیار یار

لاجرم شد پهلوی فجار جار

هست موسی پیش قبطی بس ذمیم

هست هامان پیش سبطی بس رجیم

جان هامان جاذب قبطی شده

جان موسی طالب سبطی شده (2)

شرط اساسی این جذب، جنسیت است، چه دو جنس مخالف، یکدیگر را جذب نتوانند کرد و در این جنسیت شکل و ذات مناط نیست، چه خاک، آب را جذب می کند.

جاذبه معانی در انسان نیز از این نوع است و به علت همین جذب و کشش و جنسیت و سنخیت است که مردمان بدان ها به علت استعداد جذب زشتی ها به سوی بدی می روند و خلق پاک سرشت، جذب نیکی می گرایند. باطلان اصول باطل را قبول می کنند و عاطلان به عطلت میل می کنند (3)

نخوت شاهی گرفتش جای پند

تا دل خود را ز بند پند کند



که کنم با رأی هامان مشورت

کاوست پشت ملک و قطب مقدرت

مصطفی را رایزن صدیق رب

رایزن بو جهل را شد بولهب

عرق جنسیت چنانش جذب کرد

کان نصیحت ها به پیشش گشت سرد

جنس سوی جنس صد پره پرد

بر خیالش بندها را بر درد (4)

به عقیده ی مولانا نفس انسان، فرعون عنودی است که تا زمانی مست نقل و نبید است دعوی خدایی دارد و آنگاه که به اسرار غیب آگاهی یابد، نخوت و خشم و خدایی اش از بین می رود؛ بنابراین انسان تا زمانی که نور ایمان در قلبش نتابد و اسیر هواهای نفسانی خویش باشد، هرگز خورشید حقیقت را نخواهد یافت.

مولانا «نور حق» را به «مار موسی» تشبیه کرده که باعث از بین بردن همه ی کبرها و غرورها و خودبینی ها می شود.

در مقابل این مار، فرعون نفس قرار دارد که با دیدن آن مهلت می خواهد و نرمی می نماید و مولانا نتیجه می گیرد: هنگامی که نورش بر دل ها بتابد، فرعون نفس، نرم خو می شود و برای به دام انداختن صاحب دل روشن ضمیر چاپلوسی می کند:



مار موسی دید فرعون عنود مهلتی می خواست نرمی می نمود (5)

(\*)

1- مولوی، مثنوی معنوی، دفتر چهارم، ص 674

2- مولوی، مثنوی معنوی، دفتر چهارم، ص 627

3- فرهنگ لغات و تعبیرات مثنوی، ج 2، ص 78

4- مولوی، مثنوی معنوی، دفتر چهارم، ص 671

5- مولوی، مثنوی معنوی، دفتر پنجم، ص 840

ص: 359

مولانا در شعری دیگر تحت عنوان «نومید شدن موسی از ایمان فرعون به تأثیر کردن سخن

هامان در دل فرعون» می گوید:

گفت موسی لطف بنمودیم و جود

خود خداوندیت را روزی نبود

آن خداوندی که نبود راستین

مر ورا نه دست دان نه آستین

آن خداوندی که دزدیده بود

بی دل و بی جان و بی دیده بود



آن خداوندی که دادندت عوام

بازستانند از تو همچوام

ده خداوندی عاریت به حق

تا خداوندیت بخشد متفق (1)

مولانا از زبان موسی به فرعون غرق در خودبینی، در شعری تحت عنوان «تزییف (2) سخن هامان علیه اللعنه» پند می دهد که: خودبینی در ظاهر ممکن است ما را بالا ببرد، اما نردبانی است که بالارفتن از آن افتادن به دنبال دارد

اگر می خواهی به کمال دست یابی، باید در برابر حق فانی شوی و آن با افتادگی به دست می یابد. در غیر این صورت مدعی شرکت در کار خدایی هستی؛ زیرا در خبر آمده: خداوند عزوجل فرمود: «کبریایی در عزت ردا و جامه ای است که بر قامت من دوخته شده و هر کس در یکی از این دو با من به ستیزه برخیزد در آتش جهنمش خواهم انداخت» (3)

دوست از دشمن همی نشناخت او

نرد را کورانه کژ می باخت او

دشمن تو جز تو نبود ای لعین

بی گناهان را مگو دشمن به کین

پیش تو این حالت بد دولت است



که اول و آخر دولت است

گر از این دولت نتازی خز خزان

این بهارت را همی آید خزان

مشرق و مغرب چو تو بس دیده اند

که سر ایشان ز تن ببریده اند

مشرق و مغرب که نبود برقرار

چون کنند آخر کسی را پایدار

تو بدان فخر آوری کز ترس و بند

چاپلوست گشت مردم روز چند

هر که را مردم سجودی می کنند

زهر اندر جان او می آکنند

چون که برگردد از او آن ساجدش

داند او کان زهر بود و موبدش

ای خنک آن را که ذلت نفسه

وای آنک از سرکشی شد چون که او



این تکبر زهر قاتل آنکه هست  
از می پر زهر شد آن گیج مست  
چون می پر زهر نوشد مدبری  
از طرب یک دم بجنابند سری  
بعد یک دم زهر بر جانش فتد  
زهر در جانش کند دادوستد  
گر نداری زهری اش را اعتقاد  
کاو چو زهر آمد نگر در قوم عاد  
چون که شاهی دست یابد بر شهی  
بکشدش یا بازدارد در چهی  
ور بیابد خسته ی افتاده را  
مرهمش سازد شه و بدهد عطا

---

1- مولوی، مثنوی معنوی، دفتر چهارم، ص 675-676

2- حقه و نیرنگ و حيله

3- فروزان فر، شرح مثنوی شریف، ج 2، ص 200



ص: 360

گر نه زهر است آن تکبر پس چرا  
کشت شه را بی گناه و بی خطا  
وین دگر را بی ز خدمت چون نواخت  
زین دو جنبش زهر را شاید شناخت  
راه زن هرگز گدایی را نزد  
گرگ گرگ مرده را هرگز گزد  
خضر کشتی را برای آن شکست  
تا تواند کشتی از فجار رست  
چون شکسته می رهد اشکسته شو  
امن در فقر است اندر فقر رو  
آن کهی کاو داشت از کان نقد چند  
گشت پاره پاره از زخم کلند  
تیغ بهر اوست کاو را گردنی است  
سایه کافکنده ست بر وی زخم نیست





مهتری نفت است و آتش ای غوی

ای برادر چون بر آذر می روی

هر چه او هموار باشد با زمین

تیرها را کی هدف گردد بین

سر بر آرد از زمین آنگاه او

چون هدف ها زخم یابد بی رفو

نردبان خلق این ما و منی است

عاقبت زین نردبان افتادنی است

هر که بالاتر رود ابله تر است

کاستخوان او بتر خواهد شکست

این فروع است و اصولش آن بود

که ترفع شرکت یزدان بود

چون نمردی و نگشتی زنده زو

یاغیبی باشی به شرکت ملک جو

چون بدو زنده شدی آن خود وی است



وحدت محض است آن شرکت کی است

شرح این در آینه ی اعمال جو

که نیابی فهم آن از گفت و گو

گر بگویم آنچه دارم در درون

بس جگرها گردد اندر حال خون

بس کنم خود زیرکان را این بس است

بانگ دو کردم اگر در ده کس است

حاصل آن هاماں بدان گفتار بد

این چنین راهی بر آن فرعون زد

لقمه ی دولت رسیده تا دهان

او گلوی او بریده ناگهان

خرمن فرعون را داد او به باد

هیچ شه را این چنین صاحب مباد (1)

**قسمت دهم: عکس العمل اطرافیان فرعون نسبت به سخن فرعون**



در قرآن آمده است: اطرافیان متملق و چاپلوس فرعون که هیچ هدفی جز ارضای رئیس خود نداشتند و چشمشان همواره به دهان و قیافه و اشاره او دوخته شده است، سخن او را تکرار کردند و یک زبان گفتند:

1- «صحيح است، این مرد ساحر آزموده ای است» (2)

سپس افزودند هدف این مرد این است که شمارا از سرزمین و طنتان بیرون براند و بعد گفتند با توجه به این

2- «اوضاع واحوال عقیده شما درباره او چیست؟» (ماذا تأمرون) (3)

---

1- مولوی، مثنوی معنوی، دفتر چهارم، صص 675-676

2- أعراف: 109 (قَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِ فِرْعَوْنَ إِنَّ هَذَا لَسَاحِرٌ عَلِيمٌ)

3- أعراف: 110 (يُرِيدُ أَنْ يُخْرِجَكُمْ مِنْ أَرْضِكُمْ فَمَا ذَا تَأْمُرُونَ)

ص: 361

یعنی او نظری جز استعمار و استثمار و حکومت بر مردم و توسعه طلبی و غصب سرزمین دیگران ندارد و این کارهای خارق العاده و ادعای نبوت همه برای وصول به این هدف است.

با وزیر و شاه گفتند آنچه بود

خوف و خجالت بازشان در دل فرود

این چنین گفتند مر فرعونیان



ساحری داناست این اندر عیان

او شمارا خواهد از سحر و فنون

از دیار و شهرتان سازد برون

چون شنید این گفت فرعون لعین

پس چه فرمایید در تدبیر این (1)

1- «هنگامی که حق از نزد ما به سوی آن ها آمد (باینکه آن را از چهره اش شناختند) گفتند

این سحر آشکاری است!» (2)

بعد از ایشان هم فرستادیم زود

موسی و هارون به فرعون عنود

یعنی از بعد رسولان بالوضوح

کآمدند آن ها پیایی بعد نوح

بعد آن ها سوی فرعون آمدند

موسی و هارون ز حق بر وعظ و پند

با علاماتی بزرگ از نزد ما

چون ید بیضا و توریه و عصا



و آن گره گردن کشیدند از قبول

جرمشان چون بود حاجب بر عقول

پس چو آن هنگام آمد قول حق

سویشان از نزد ما بر یک نسق

پس بگفتند این است سحری آشکار

گفت موسی از تعجب و اعتبار (3)

و هنگامی که آیات روشنی بخش ما به سراغ آن ها آمد گفتند:

2- «این سحری است آشکار!» (\*) و آن را از روی ظلم و سرکشی انکار کردند، درحالی

که در دل به آن یقین داشتند! پس بنگر سرانجام تبهکاران (و مفسدان) چگونه بود! « (4)

پس به هنگامی که آیت های ما

آمد ایشان را عیان و بر ملاء

مبصر اینی بس نماینده و پدید

پس بگفتند این بود سحری شدید

پس به آن گشتند منکر از جحود

گر چه ثابت امر حق بر حمله بود



بی گمان بد نفسشان یعنی بدان

لیک می کردند انکار از زبان

از ستمکاری و عدوان و علو

خویش عالی می شمردند از علو

پس تو ای بیننده چون بوده است بین

آخر و انجام کار مفسدین (5)

1- صفی عیشاه، تفسیر صفی، ص 257

2- یونس: 76 (فَلَمَّا جَاءَهُمُ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِنَا قَالُوا إِنَّ هَذَا لَسِحْرٌ مُّبِينٌ)

3- صفی عیشاه، تفسیر صفی، ص 328

4- نمل: 13-14 (فَلَمَّا جَاءَ تَهُمْ آيَاتُنَا مُبْصِرَةً قَالُوا هَذَا سِحْرٌ مُّبِينٌ) (\*) وَ جَحَدُوا بِهَا وَ اسْتَيْقَنَتْهَا

أَنْفُسُهُمْ ظُلْمًا وَ عَلُوًّا فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ ) 3- أعراف: 103 (ثُمَّ بَعَثْنَا مِنْ بَعْدِهِمْ

مُوسَى بِآيَاتِنَا إِلَى فِرْعَوْنَ وَ مَلَائِهِ فَظَلَمُوا بِهَا فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ ) 4- یونس:

75 (ثُمَّ بَعَثْنَا مِنْ بَعْدِهِمْ مُوسَى وَ هَارُونَ إِلَى فِرْعَوْنَ وَ مَلَائِهِ بِآيَاتِنَا فَاسْتَكْبَرُوا وَ كَانُوا قَوْمًا

مُجْرِمِينَ)

5- صفی عیشاه، تفسیر صفی، ص 257

ص: 362

گفت در قرآن خداوند کریم



ما فرستادیم موسی کلیم

پس برانگیزاندم از من بعدشان

آن رسل یعنی که آمد در بیان

موسی عمران به آیاتی ز ما

جانب فرعون و قومش بر ملأ

ظلم پس کردند بر آیات دین

پس نگر پایان کار مفسدین (1)

بعد از ایشان هم فرستادیم زود

موسی و هارون به فرعون عنود

یعنی از بعد رسولان بالوضوح

کآمدند آن ها پیایی بعد نوح

بعد آن ها سوی فرعون آمدند

موسی و هارون ز حق بر وعظ و پند

با علاماتی بزرگ از نزد ما

چون ید بیضا و توریه و عصا



و آن گره گردن کشیدند از قبول

جرمشان چون بود حاجب بر عقول (2)

5- «هنگامی که موسی با معجزات روشن ما به سراغ آن ها آمد، آن ها گفتند: این چیزی جز سحر نیست که به دروغ به خدا بسته شده است! ما هرگز چنین چیزی را در نیاکان خود نشنیده ایم!» (3)

پس چو با آیات بین سویشان

شد کلیم اندر به شهر و کوی شان

نیست این گفتند از نیافته

غیر جادویی به هم بر بافته

مثل اینجا دو نبشیدیم پیش

از پدرها مان کزین بودند بیش (4)

نکته ها

آن ها در برابر معجزات بزرگ موسی به همان حربه ای متوسل شدند که همه جباران و گمراهان در طول تاریخ در برابر معجزات انبیاء به آن متوسل می شدند حربه سحر، چرا که آن خارق عادت بود و این هم خارق عادت، «لکن این کجا و آن کجا؟! ساحران، افراد منحرف و دنیاپرستی هستند که اساس کارشان بر تحریف حقایق است و با این نشانه به خوبی



می توان آن ها را شناخت، در حالی که دعوت انبیاء و محتوای آن گواه صدق معجزات آن ها است.

وانگهی ساحران چون به نیروی بشری متکی هستند همیشه کارشان محدود است، اما پیامبران که از نیروی الهی بهره می گیرند، معجزاتشان عظیم و نامحدود.

♣ (آیات بینات)

اشاره به معجزات موسی است از این جهت به صیغه جمع آمده که ممکن است موسی علاوه بر این دو معجزه، معجزات دیگری هم به آن ها ارائه داده باشد و یا هر یک از این دو معجزه خود ترکیبی از معجزه های متعدد بوده:

1- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص 536

2- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص 328

3- قصص : 36 (فَلَمَّا جَاءَهُمْ مُوسَىٰ بِآيَاتِنَا بَيِّنَاتٍ قَالُوا مَا هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُّفْتَرَىٰ وَمَا سَمِعْنَا بِهَذَا فِي ءَابَائِنَا الْأَوَّلِينَ)

4- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص 552

ص: 363

تبدیل شدن عصا به مار عظیم معجزه ای است و بازگشت آن به حال اول معجزه ای دیگر و همچنین درخشندگی دست موسی در یک لحظه معجزه ای است و بازگشتش به حال اول معجزه ای دیگر!

♣ (مفتری)



از ماده «فریه» به معنی تهمت و دروغ از این نظر است که می خواستند بگویند: موسی این نسبت را به دروغ بر خدا بسته!

♣ تعبیر به اینکه ما هرگز چنین چیزی را در نیاکان خود نشنیده ایم بااینکه قبل از موسی، آوازه دعوت نوح و ابراهیم و یوسف در آن سرزمین پیچیده بود یا به خاطر فاصله زیاد و بعد عهد و یا به خاطر این است که می خواهند بگویند نیاکان ما نیز در مقابل چنین دعوت هایی هرگز تسلیم نشده اند.

مسئولان و حاکمان، نقش مهمی در اعتقادات مردم دارند و می بینیم که همان گونه که فرعون در آیه 57 طه، به موسی گفت: تو با سحر، ما را از سرزمینمان خارج می کنی، در این آیه طرفداران او نیز همان حرف را می زنند.

### قسمت یازدهم: عکس العمل موسی به سخن های فرعون و اطرافیانش

در قرآن آمده است موسی آخرین سخنش را به آن ها می گوید که:

1- «اگر به من ایمان نمی آورید لااقل مرا رها کنید و کناره گیری کنید و مزاحم ایمان آوردن مردم نشوید» (1)

زیرا موسی اطمینان داشت که با در دست داشتن آن معجزات باهرات و دلایل قوی و سلطان مبین وعده های الهی، به پیشرفت خود در میان قشرهای مختلف مردم ادامه خواهد داد و انقلابش به زودی به ثمر خواهد نشست، لذا همین اندازه قانع بود که آن ها سد راهش نشوند و مزاحمش نگردند. ولی مگر ممکن است جباران مغرور که قدرت شیطانی و منافع نامشروعشان را در خطر می بینند خاموش بنشینند و چنین پیشنهادی را بپذیرند؟



سپس «موسی» در مقام دفاع از خویش برآمد، با بیان دو دلیل پرده ها را کنار زده و دروغ و تهمت آن ها را آشکار ساخت. نخست به آن ها گفت:

2- «آیا شما نسبت سحر به حق می دهید؟ آیا این سحر است و هیچ شباهتی با سحر دارد؟! (به علاوه) ساحران هرگز رستگار نمی شوند» (2)

امر حق را کآمد از حق بر شما

سحر می گوید آیا زاجتری

این نه جادو بلکه آیات حق است

جادویی ها ز آیتم بی رونق است

مانم آیا من بر آن جادوگران

کآیتم روشن تر است از اختران

من نه جادوگر رسول حضرتم

خوار گردد جادویی ها ز آیتم

جادویی باشد سر آب از مردمی

چیست آن با کوثری و قلزمی

من به جادویان کجا باشم شبیه

- 1- دخان: 21 (وَإِنْ لَمْ تُؤْمِنُوا لِي فَاَعْتَرِ لُونِ)  
 2- یونس: 77 (قَالَ مُوسَى أَتَقُولُونَ لِلْحَقِّ لَمَّا جَاءَكُمْ أَسِحْرٌ هَذَا وَلَا يُفْلِحُ السَّاحِرُونَ)

ص: 364

ساحران فیروز و غالب کی شوند

پیش بحر این قطره ها لاشی شوند (1)

یعنی درست است که «سحر» و «معجزه» هر دو نفوذ دارند این «حق» و «باطل» هر دو ممکن است مردم را تحت تأثیر قرار دهند ولی چهره سحر که امر باطلی است با چهره معجزه که حق است کاملاً از هم متمایز هست، نفوذ پیامبران با نفوذ ساحران قابل مقایسه نیست، اعمال ساحران کارهایی بی هدف، محدود و کم ارزش است، ولی معجزات پیامبران هدف های روشن اصلاحی و انقلابی و تربیتی دارد و در شکلی گسترده و نامحدود، عرضه می شود.

در پایان موسی بالحن تهدید آمیزی چنین گفت:

- 3- «پروردگار من از حال کسانی که هدایت را از نزد او برای مردم می آورند آگاه تر است و همچنین از کسانی که سرانجام سرای دنیا و آخرت از آن ها است» (2)

اشاره به اینکه خدا به خوبی از حال من آگاه است، هر چند شما مرا متهم به دروغ کنید، چگونه ممکن است خدا چنین خارق عادتی در اختیار دروغ گویی قرار دهد که مایه گمراهی بندگانش شود، اینکه خدا باطن مرا می داند و این امکان را به من داده بهترین دلیل

بر حقانیت دعوت من است. از این گذشته دروغ گو تنها مدت کوتاهی می تواند به کار خود ادامه دهد و عاقبت پرده از روی اعمالش برداشته می شود، شما منتظر بمانید تا ببینیم عاقبت کار و پیروزی از آن کیست و شکست از آن کی؟ ضمناً مطمئن باشید اگر من دروغ گو باشم ظالم هستم،

#### 4- «و ظالم هرگز رستگار نخواهد شد» (3)

این تعبیر شبیه تعبیر دیگری است که در آیه 69 سوره طه آمده است: (لَا يُفْلِحُ السَّاحِرُ حَيْثُ أَتَى): ساحر هر کجا برود رستگار نخواهد شد! این جمله ضمناً ممکن است اشاره ای به وضع فرعونیان لجوج و مستکبر باشد که شما از وضع معجزات من به حقانیت دعوتم پی برده اید اما ظالمانه با من مخالفت می کنید، ولی بدانید پیروز نخواهید شد و عاقبت از آن من است نه از آن شما.

گفت داناتر بود پروردگار

بر کسی کو رهنما آمد به کار

یعنی از نزدیک حق بر متفق

داند او مانا که من باشم محق

هم کسی کو دارد آنجا می نکو

هست داناتر خدا بر حال او

می نگردند اهل استم رستگار



ظالم آن کو نیست او فرمان گذار (4)

نکته ها

♣ تعبیر «آیا این سحر است و هیچ شباهتی با سحر دارد» در واقع دلیل دیگری بر تمایز کار انبیاء از سحر است، در دلیل سابق از تفاوت سحر و معجزه و چهره و هدف این دو، جدایی شان از یکدیگر

1- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص 328

2- قصص: 37 (وَقَالَ مُوسَى رَبِّي أَعْلَمُ بِمَنْ جَاءَ بِالْهُدَىٰ مِنْ عِنْدِي وَمَنْ تَكُونُ لَهُ عَاقِبَةُ الدَّارِ ...)

3- قصص: 37 (إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ)

4- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص 552

ص: 365

اثبات شده... اما در اینجا از تفاوت حالات و صفات آورندگان سحر و آورندگان معجزه برای اثبات مطلب استمداد می شود:

ساحران به حکم کار و فنشان که جنبه انحرافی و اغفالگرانه دارد، افرادی سودجو، منحرف، اغفالگر و متقلب اند که آن ها را از خلال اعمالشان می توان شناخت.

اما پیامبران مردانی حق طلب، دلسوز، پاک دل، باهدف و پارسا و بی اعتنا به امور مادی هستند.

ساحران هرگز روی رستگاری را نمی بینند و جز برای پول و ثروت و مقام و منافع شخصی کار نمی کنند، درحالی که هدف انبیاء هدایت و منافع خلق خدا و اصلاح جامعه انسانی در تمام جنبه های معنوی و مادی است.

♣ (عاقِبَةُ الدَّارِ)

ممکن است اشاره به سرانجام دار دنیا یا دار آخرت و یا هر دو باشد، البته معنی سوم جامع تر و مناسب تر به نظر می رسد. موسی با این بیان منطقی و مؤدبانه شکست و ناکامی آن ها را در این دنیا و جهان دیگر به آن ها گوشزد کرد.

### قسمت دوازدهم: جواب های اطرافیان فرعون به موسی

در قرآن آمده است: سپس دوباره سیل تهمت خود را به سوی موسی ادامه دادند و صریحاً به او گفتند:

1- «آیا تو می خواهی ما را از راه و رسم پدران و نیاکانمان منصرف سازی؟» (1)

درواقع بت «سنت های نیاکان» و عظمت خیالی و افسانه ای آن ها را پیش کشیدند تا افکار عامه را نسبت به موسی و هارون بدبین کنند که آن ها می خواهند با مقدسات جامعه و کشور شما بازی کنند.

سپس ادامه دادند دعوت شما به دین و آئین خدا دروغی بیش نیست، این ها همه دام است و نقشه های خائنه

2- «برای اینکه در این سرزمین حکومت کنید» (2)



در حقیقت آن‌ها چون خودشان هر تلاش و کوششی داشتند برای حکومت ظالمانه بر مردم بود، دیگران را نیز چنین می‌پنداشتند و تلاش‌های مصلحان و پیامبران را همین گونه تفسیر می‌کردند.

3- اما بدانید «ما به شما دو نفر هرگز ایمان نمی‌آوریم» زیرا دست شما را خوانده ایم و از نقشه‌های تخریبی‌تان آگاهیم (3)

می‌بگفتند آمدی آیا به ما

بازمان تا داری از راه و رجا

بازگردانی از آنچه بی‌گمان

یافتیم آباء خود را ما بر آن

تا که باشد کبریایی همچین

مر شمارا بعد ما اندر زمین

---

1- یونس: 78 (قَالُوا أَجِئْنَا لَتُلْفَتْنَا عَمَّا وَجَدْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا ...)

2- یونس: 78 (... وَتَكُونُ لَكُمْ أَلْكَبْرِيَاءُ فِي الْأَرْضِ ...)

3- یونس: 78 (... وَ مَا نَحْنُ لَكُمْ بِمُؤْمِنِينَ)

ص: 366

ما شمارا نیستیم از پیروان





هم نیاید آنچه خواهید از جهان (1)

### قسمت سیزدهم: نتیجه شور و مشورت درباریان با یکدیگر

در قرآن آمده است درباریان به فرعون گفتند:

1- «موسی و برادرش را مهلتی ده و در کار آن ها عجله مکن و به تمام شهرهای مصر

مأموران برای بسیج اعزام کن تا هر ساحر ماهر و کهنه کاری را نزد تو آورند» (2)

پس بگفتند امر این دو مرد را

کن به تأخیر از پی حیلت رها

برانگیز از پی جمع آوری

کاورند از ملک هست از ساحری

ساحران را که به جادو ذی فند (3) کن روان مردان که تا حاضر کنند

خواست تا فرعون گردد تابعش

زین عمل گردید هامان مانعش

گفت مهلت ده مرا یک چند روز

گفت بادت مهلت از دی تا تموز

موسی و هارون برون رفتند چون



گفت با فرعون پس هامان دون

که به حبس این دو تن باشد صلاح

کت به ملک این گونه کردند افتضاح

خلق تا یابند از قهرت هراس

کس نیارد روی بر ایشان ز ناس

پس فرستادند جمعی با شتاب

در سرایی که بدند ایشان بخواب

آن عصا شد ازدها و حمله کرد

در فرار ایشان شدند و روی زرد

با وزیر و شاه گفتند آنچه بود

خوف و خجالت بازشان در دل فزود

این چنین گفتند مر فرعونیان

ساحری داناست این اندر عیان

او شمارا خواهد از سحر و فنون

از دیار و شهرتان سازد برون



چون شنید این گفت فرعون لعین

پس چه فرمایید در تدبیر این

می بگفتند اندر این تدبیر نیک

نیست از تأخیر بهتر هیچ لیک

کن تسامح سخت اندر کارشان

تا شود کم در نظر مقدارشان

چون کنی تأخیر از صد یک شوند

رفته رفته کهنه و مندک شوند

هم فرست اندر مداین در نهان

گرد آور ساحران را در زمان

بر تو تا آرند هر جا ساحری است

حاذق و دانا و از این چاره نیست (4)

فرعون نیز این نقشه را پذیرفت... این طاغوت خیره سر، هرگز از مرکب غرور پیاده نشد،



2- شعراء: 36-37 و أعراف: 111-112 (قَالُوا أَرْجِهْ وَأَخَاهُ وَأَرْسِلْ فِي الْمَدَائِنِ حَاشِرِينَ

(\*) يَا تَوَكُّبِكُلِّ سَحَّارٍ عَلِيمٍ )

3- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص 524

4- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص 257

ص: 367

2- «ما همه آیات خود را به فرعون نشان دادیم، اما هیچ یک از آن ها در دل تیره او اثر نگذاشت، همه را تکذیب کرد و از پذیرش آن ها امتناع ورزید» و در برابر دعوت موسی بی تفاوت نماند بلکه «سپس پشت کرد و بی وقفه برای مبارزه با او محو آئینش سعی و تلاش نمود» (1)

پس نمود آن موسی از وجهی که بود

آیه کبری به فرعون عنود

پس تکذیب و عاصی شد به حق

پشت پس کرد او بوی با طعن و دق

سعی بر ابطال او کرد از ستیز

یا ز ترس ازدها شد در گریز (2)

نکته ها

♣ در واقع اطرافیان فرعون یا اغفال شدند و یا آگاهانه تهمت او را به موسی پذیرا گشتند و برنامه را چنین تنظیم کردند که او «ساحر» است و در مقابل ساحر باید دست به دامان «سحار» یعنی ساحران ماهرتری زد! و گفتند خوشبختانه در کشور پهناور مصر، اساتید فن سحر بسیارند، اگر موسی ساحر است ما «سحار» در برابر او قرار می دهیم و آن قدر ساحران وارد به فوت و فن سحر را جمع می کنیم تا راز موسی را افشا کنند!

♣ سؤال: آیا این پیشنهاد از طرف کارگردانان دستگاه فرعون به خاطر آن بود که واقعاً احتمال می دادند دعوی موسی، دعوی صادقانه باشد و می خواستند او را بیازمایند و یا اینکه به عکس او را در دعوی خود، کاذب می دانستند و برای هرگونه تلاش و جنبش همانند تلاش ها و جنبش های خودشان انگیزه سیاسی قائل بودند که برای یک سلسله مقاصد شخصی انجام گرفته است و از آنجا که عجله در کشتن موسی و هارون با توجه به دو معجزه عجیبش باعث گرایش عده زیادی به او می شد و چهره «نبوت» او با چهره «مظلومیت و شهادت» آمیخته شده، جاذبه بیشتری به خود می گرفت، لذا نخست به این فکر افتادند که عمل او را با اعمال خارق العاده ساحران خنثی کنند و آبرویش را بریزند سپس او را به قتل برسانند تا داستان موسی و هارون برای همیشه از نظرها فراموش گردد؟!

احتمال دوم با قرائن موجود در آیات به نظر نزدیک تر می رسد.

♣ (ارجح)

از ماده «ارجاء» به معنی به تأخیر انداختن و عجله نکردن در قضاوت است و ضمیر در آخر آن به موسی برمی گردد و در اصل «ارجئه» بوده و همزه برای تخفیف حذف شده است.

♣ (حاشرین)

از ماده «حشر» به معنی بسیج کردن گروهی از مردم به سوی میدان جنگ یا مانند آن است و به این ترتیب مأموران می بایست ساحران را به هر قیمتی که ممکن است برای مبارزه با موسی بسیج کنند.

1- نازعات: 21-23 (فَكَذَّبَ وَعَصَى) (\*) ثُمَّ أَدْبَرَ يَسْعَى (\*) (فَحَشَرَ فَنَادَى)

2- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص 810

ص: 368

### قسمت چهاردهم: بازگو کردن پیشنهاد درباریان به موسی و هارون توسط فرعون

در قرآن آمده است: فرعون گفت: ما قادر نیستیم همانند این سحرهایت را بیاوریم،

1- «یقیناً بدان به همین زودی سحری همانند آن برای تو خواهیم آورد» و برای اینکه قاطعیت بیشتری نشان دهد گفت: «هم اکنون تاریخش را معین کن، باید میان ما و تو وعده ای باشد که نه ما از آن تخلف کنیم و نه تو از آن، آن هم در مکانی که نسبت به همگان یکسان باشد.» (1)

ولی موسی بی آنکه خونسردی خود را از دست بدهد و از جنجال فرعون هراسی به دل راه دهد با صراحت و قاطعیت گفت:

2- «من هم آماده ام، هم اکنون روز و ساعت آن را تعیین کنم، میعاد ما و شما روز زینت (روز عید) است، مشروط بر اینکه مردم همگی به هنگامی که روز بالا می آید در محل جمع شوند» (2)



پس بیارند از برایت مثل آن

کن معین موعدی را در میان

کز من و تو می نگردد آن خلاف

در مکانی کان بود هموار و صاف

گفت موسی از من ایتنان مهلت است

مر شمارا وعده روز زینت است

یعنی اندر روز عید مصریان

چاشت گه که جمع گردند مردمان (3)

نکته ها

♣ در تفسیر (مکاناً سُوی)

بعضی گفته اند: منظور آن بوده که فاصله آن از ما و تو یکسان باشد،

بعضی گفته اند فاصله اش نسبت به مردم شهر یکسان باشد، یعنی محلی درست در مرکز شهر،

بعضی گفته اند منظور یک سرزمین مسطح است که همگان بر آن اشراف داشته و عالی و دانی در آن یکسان باشد و می توان همه این معانی را در آن جمع دانست.

♣ (ضحی) در لغت به معنی گسترش آفتاب، یا بالا آمدن خورشید است.

♣ (يَوْمُ الزَّيْنَةِ)

(روز زینت) مسلماً اشاره به یک روز عید بوده که نمی توانیم دقیقاً آن را تعیین کنیم، ولی مهم آن است که مردم در آن روز کسب و کار خود را تعطیل می کردند و طبعاً آماده شرکت در چنین برنامه ای بودند.

همان طور که دیدیم در قرآن آمده است فرعون از موسی خواست تا روزی را برای مبارزه انتخاب کند و موسی روز زینت را پیشنهاد می دهد؛ اما مولانا نامی از چنین روزی نمی برد، بلکه ابتدا چند بیتی جواب های موسی که نشانگر

1- طه: 58 (فَلَنَأْتِيَنَّكَ بِسِحْرٍ مِّثْلِهِ فَاجْعَلْ بَيْنَنَا وَبَيْنَكَ مَوْعِدًا لَا نُخْلِفُهُ نَحْنُ وَلَا أَنْتَ مَكَانًا سُوًى)

2- طه: 59 (قَالَ مَوْعِدُكُمْ يَوْمَ الزَّيْنَةِ وَأَنْ يُحْشَرَ النَّاسُ ضُحًى)

3- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص 458

ص: 369

تسلیم محض بودن وی در برابر خداست، می آورد و سپس موسی بنا بر وحی که بر او نازل می شود به فرعون مهلت می دهد و از نزد فرعون بازمی گردد و سپس مولوی به توصیف اقدامات فرعون برای جمع آوری ساحران می پردازد.

♣ دیدگاه مولانا





مولانا در اشعارش از فرعون که از آرامش موسی عصبانی و از اژدهایش هراسان شده است از او (موسی) چهل روز مهلت می خواهد تا ساحران را برای مبارزه با او جمع کند تحت 4 عنوان مختلف یاد می کند و می گوید:

1) پاسخ فرعون به موسی

گفت فرعونش ورق در حکم ماست

دفتر و دیوان حکم این دم مراست

مر مرا بخریده اند اهل جهان

از همه عاقل تری تو ای فلان

موسیا خود را خریدی هین برو

خویشتن کم بین به خود غره مشو

جمع آرم ساحران دهر را

تا که جهل تو نمایم شهر را

این نخواهد شد به روزی و دو روز

مهلتم ده تا چهل روز تموز (1)

2) جواب موسی فرعون را



گفت موسی این مرا دستور نیست

بنده ام امهال تو مأمور نیست

گر تو چیری و مرا خود یار نیست

بنده فرمانم بدانم کار نیست

می زخم با تو به جد تازنده ام

من چه کاره ی نصرتم من بنده ام

می زخم تا در رسد حکم خدا

او کند هر خصم از خصمی جدا (2)

(3) جواب فرعون موسی را وحی آمدن موسی را

گفت نی نی مهلتی باید نهاد

عشوه ها کم ده تو کم پیمای باد

حق تعالی وحی کردش در زمان

مهلتش ده متسع مهراس از آن

این چهل روزش بده مهلت به طوع

تا سگالد مکرها او نوع نوع



تا بکوشد او که نه من خفته ام

تیزرو گو پیش ره بگرفته ام

حیله هاشان را همه بر هم زخم

و آنچه افزایند من بر کم زخم

آب را آرند و من آتش کنم

نوش و خوش گیرند و من ناخوش کنم

مهر پیوندند و من ویران کنم

آنکه اندر وهم نارند آن کنم

تو مترس و مهلتش ده دم دراز

گو سپه گرد از و صد حیلت بساز (3)

4) مهلت دادن موسی فرعون را تا ساحران را جمع کند از مداین

---

1- مولوی، مثنوی معنوی، دفتر سوم، ص 390.

2- مولوی، مثنوی معنوی، دفتر سوم، ص 390

3- مولوی، مثنوی معنوی، دفتر سوم، ص 390



گفت امر آمد برو مهلت ترا

من به جای خود شدم رستی ز ما

او همی شد و اژدها اندر عقب

چون سگ صیاد دانا و محب

چون سگ صیاد جنبان کرده دم

سنگ را می کرد ریگ او زیر سم

سنگ و آهن را به دم درمی کشید

خرد می خایید آهن را پدید

در هوا می کرد خود بالای برج

که هزیمت می شد از وی روم و گرج

کفک می انداخت چون اشتر ز کام

قطره ای بر هر که زد می شد جذام

ژغ ژغ دندان او دل می شکست

جان شیران سیه می شد ز دست

چون به قوم خود رسید آن مجتبی



شوق او بگرفت باز او شد عصا  
تکیه بر وی کرد و می گفت ای عجب  
پیش ما خورشید و پیش خصم شب  
ای عجب چون می نبیند این سپاه  
عالمی پر آفتاب چاشتگاه  
چشم باز و گوش باز و این ذکا  
خیره ام در چشم بندی خدا  
من از ایشان خیره ایشان هم ز من  
از بهاری خار ایشان من سمن  
پیششان بردم بسی جام رحیق  
سنگ شد آبش به پیش این فریق  
دسته ی گل بستم و بردم به پیش  
هر گلی چون خار گشت و نوش نیش  
آن نصیب جان بی خویشان بود  
چون که با خویش اند پیدا کی شود



خفته ی بیدار باید پیش ما

تا به بیداری ببیند خواب ها

دشمن این خواب خوش شد فکر خلق

تا نخسبد فکرش بسته ست حلق

حیرتی باید که روبد فکر را

خورده حیرت فکر را و ذکر را

هر که کامل تر بود او در هنر

او به معنی پس به صورت نورخان تر

راجعون گفت و رجوع این سان بود

که گله واگردد و خانه رود

چون که واگردید گله از ورود

پس فتد آن بز که پیش آهنگ بود

پیش افتد آن بز لنگ پسین

أضحك الرجعی وجوه العابین

از گزافه کی شدند این قوم لنگ



فخر را دادند و بخریدند ننگ

پا شکسته می روند این قوم حج

از حرج راهی است پنهان تا فرج

دل ز دانش ها بشستند این فریق

ز آنکه این دانش نداند آن طریق

دانشی باید که اصلش ز آن سر است

ز آنکه هر فرعی به اصلش رهبر است

هر پری بر عرض دریا کی پرد

تا لدن علم لدنی می برد

پس چرا علمی بیاموزی به مرد

کش بباید سینه را ز آن پاک کرد

پس مجو پیشی از این سر لنگ باش

وقت واگشتن تو پیش آهنگ باش

آخرون السابقون باش ای ظریف

بر شجر سابق بود میوه ی ظریف



گر چه میوه آخر آید در وجود

اول است اوز آنکه او مقصود بود

چون ملائک گوی لا علم لنا

تا بگیرد دست تو علمتنا

گر درین مکتب ندانی تو هجا

همچو احمد پری از نور حجبی

ص: 371

گر نباشی نامدار اندر بلاد

کم نه ای و الله اعلم بالعباد

اندر آن ویران که آن معروف نیست

از برای حفظ گنجینه ی زری است

موضع معروف کی بنهند گنج

زین قبل آمد فرج در زیر رنج

خاطر آرد بس شکال اینجا و لیک

بسکلد اشکال را استور نیک





هست عشقش آتشی اشکال سوز

هر خیالی را بروبد نور روز

هم از آن سو جو جواب ای مرتضی

کاین سؤال آمد از آن سو مر ترا

گوشه ی بی گوشه ی دل شه رهی است

تاب لا شرقی و لا غرب از مهی است

تو از این سو از آن سو چون گدا

ای که معنی چه می جویی صدا

هم از آن سو جو که وقت درد تو

می شوی در ذکر یا ربی دو تو

وقت درد و مرگ از آن سو می نمی

چون که دردت رفت چونی اعجمی

وقت محنت گشته ای الله گو

چون که محنت رفت گویی راه کو

این از آن آمد که حق را بی گمان



هر که بشناسد بود دایم بر آن

و آنکه در عقل و گمان هستش حجاب

گاه پوشیده ست و گاه بدریده جیب

عقل جزوی گاه چیره گه نگون

عقل کلی ایمن از ریب المنون

عقل بفروش و هنر، حیرت بخر

رو به خواری نه بخارا ای پسر

ما چه خود را در سخن آغشته ایم

کز حکایت ما حکایت گشته ایم

من عدم و افسانه کردم در حنین

تا تقلب یابم اندر ساجدین

این حکایت نیست پیش مرد کار

وصف حال است و حضور یار غار

آن اساطیر اولین که گفت عاق

حرف قرآن را بد آثار نفاق



لامکانی که در او نور خداست

ماضی و مستقبل و حال از کجاست

ماضی و مستقبالش نسبت به توست

هر دو یک چیزند پنداری که دوست

یک تنی او را پدر ما را پسر

بام زیر زید و بر عمرو آن زبر

نسبت زیروزبر شد ز آن دو کس

سقف سوی خویش یک چیز است و بس

نیست مثل آن مثال است این سخن

قاصر از معنای نو حرف کهن

چون لب جو نیست مشکا لب ببند

بی لب و ساحل بده ست این بحر قند (1)

### قسمت پانزدهم: پایان مجلس و آخرین اتفاقات آن روز (شب خروج از قصر)

در پاره ای روایات آمده است هنگامی که موسی و هارون از قصر فرعون خارج شدند در میان راه با باران شدیدی مواجه گشته و به خانه پیرزنی از بستگان مادر خویش پناه بردند از

طرفی فرعون و جاسوسانش آندورا تعقیب می کردند هنگامی که موسی و برادرش به خواب رفته بودند آن ها تصمیم گرفتند به خانه پیرزن حمله برند اما در این لحظه عصای

1- مولوی، مثنوی معنوی، دفتر سوم، ص 391-393

ص: 372

موسی از جا حرکت کرده و به جدال با جاسوسان پرداخت در این بین هفت نفر از قبطیان کشته شده و مابقی پا به فرار گذاردند پیرزن که خود شاهد آن صحنه بود به موسی ایمان آورد. (1)

### قسمت شانزدهم: بررسی پیام های قرآنی 9 دسته آیات

1) سوره ی اعراف: آیات 10 - 112

ثُمَّ بَعَثْنَا مِنْ بَعْدِهِمْ مُوسَىٰ بِآيَاتِنَا إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِ فَظَلَمُوا بِهَا فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ  
 (\*) وَقَالَ مُوسَىٰ يَا فِرْعَوْنُ إِنِّي رَسُولٌ مِّن رَّبِّ الْعَالَمِينَ (\*) حَقِيقٌ عَلَىٰ أَن لَّا أَقُولَ عَلَى اللَّهِ إِلَّا  
 الْحَقَّ قَدْ جِئْتُكُمْ بِبَيِّنَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ فَأَرْسِلْ مَعِيَ بَنِي إِسْرَائِيلَ (\*) قَالَ إِن كُنتَ جِئْتَ بِآيَةٍ فَآتِ بِهَا  
 إِن كُنتَ مِنَ الصَّادِقِينَ (\*) فَأَلْقَىٰ عَصَاهُ فَإِذَا هِيَ ثُعْبَانٌ مُّبِينٌ (\*) وَنَزَعُ يَدَهُ فَإِذَا هِيَ بَيْضَاءُ  
 لِلنَّازِحِينَ (\*) قَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِ فِرْعَوْنَ إِن هَٰذَا لَسَاحِرٌ عَلِيمٌ (\*) يُرِيدُ أَن يُخْرِجَكُم مِّنْ أَرْضِكُمْ  
 فَمَاذَا تَأْمُرُونَ (\*) قَالُوا أَرْجِهْ وَأَخَاهُ وَأَرْسِلْ فِي الْمَدَائِنِ حَاشِرِينَ (\*) يَا تُوَكُّ بِكُلِّ سَاحِرٍ  
 عَلِيمٍ (\*) (2)

پیام ها



- 1- حضرت موسی علیه السلام پس از حضرت نوح، هود، لوط، صالح و شعیب علیهم السلام آن هم بافاصله و مدّت زمان طولانی مبعوث شد. (ثُمَّ بَعَثْنَا مِنْ بَعْدِهِمْ)
- 2- یکی از فلسفه های بعثت پیامبران، مبارزه با طاغوت است. (إِلَى فِرْعَوْنَ وَ مَلَأْتَهُ)
- 3- برای اصلاح جامعه، باید به سراغ مهره های اصلی رفت و آب را از سرچشمه صاف کرد. (إِلَى فِرْعَوْنَ وَ مَلَأْتَهُ)
- 4- تکذیب پیامبران و آیات الهی، از مصادیق ظلم است. (فَظَلَمُوا بِهَا)
- 5- تاریخ را تحلیل کنیم و از آن عبرت بگیریم. (فَانظُرْ)
- 6- مهم، فرجام و عاقبت کار است، نه جلوه های زودگذر. (عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ)
- 7- ایمان، جامعه را اصلاح می کند و کفر و الحاد، آن را به فساد می کشد. (الْمُفْسِدِينَ)
- 8- وقتی به جای دین خدا، طاغوت در جامعه حاکم شود، برای حفظ و تقویت خود به هر فسادی دست می زند. (الْمُفْسِدِينَ)
- 9- میان موسی و فرعون ابتدا سخنانی ردوبدل شد و پس از آن، موسی رسالت خود را اعلام کرد. (وَقَالَ مُوسَى)
- (حرف واو نشانه ی آن است که سخنانی گفته شد، سپس اعلام رسالت شد.)
- 10- انبیا در راه دعوت خویش، بی هیچ هراس و ضعفی طاغوت ها را مورد خطاب قرار می دادند. (وَقَالَ مُوسَى يَا فِرْعَوْنُ)

11- برای اصلاح جامعه ای که نظام تشکیلاتی دارد، ابتدا باید سراغ رهبران رفت. (یا فرعون)

1- قصص ثعلبی، ص 114؛ مجلسی، بحارالانوار، ج 13، ص 141

2- ترجمه: «سپس به دنبال آن ها [پیامبران پیشین] موسی را با آیات خویش به سوی فرعون و اطرافیان او فرستادیم اما آن ها (با عدم پذیرش)، به آن (آیات) ظلم کردند. بین عاقبت مفسدان چگونه بود! (\*) و موسی گفت: «ای فرعون! من فرستاده ای از سوی پروردگار جهانیانم. (\*) سزاوار است که بر خدا جز حق نگویم. من دلیل روشنی از پروردگارتان برای شما آورده ام پس بنی اسرائیل را با من بفرست!» (\*) (فرعون) گفت: «اگر نشانه ای آورده ای، نشان بده اگر از راست گویانی!» (\*) (موسی) عصای خود را افکند ناگهان ازدهای آشکاری شد! (\*) و دست خود را (از گریبان) بیرون آورد سفید (و درخشان) برای بینندگان بود! (\*) اطرافیان فرعون گفتند: «بی شک، این ساحری ماهر و دانا است!» (\*) می خواهد شمارا از سرزمینتان بیرون کند (نظر شما چیست و) در برابر او چه دستوری دارید؟» (\*) (سپس به فرعون) گفتند: «(کار) او و برادرش را به تأخیر انداز و جمع آوری کنندگان را به همه شهرها بفرست ... (\*) تا هر ساحر دانا (و کارآموده ای) را به خدمت تو بیاورند!» (\*)»

ص: 373

12- پیامبران جز دعوت به حق، ادعایی نداشته اند. (فَقَالَ إِنِّي رَسُولُ)

13- رسالت انبیا، باتدبیر کل جهان پیوند دارد. (رَسُولٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ)



14- فرعون، خود را پروردگار مردم می دانست، (أَنَا رَبُّكُمْ الْأَعْلَى) لذا موسی با شجاعت و صراحت، خود را فرستاده ی (رَبِّ الْعَالَمِينَ) معرفی کرد تا بگوید: تو نیز تحت تربیت و سلطه ی پروردگار عالمیانی. (إِنِّي رَسُولٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ)

15- انبیا، جز سخن حق چیزی نمی گویند، پس در ابلاغ رسالت معصوم هستند. (لَا أَقُولَ عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ)

16- انبیا باید معجزه داشته باشند، (قَدْ جِئْتُكُمْ بَيِّنَةٍ) و در رسالت خود هیچ تحکم و تحمیلی ندارند.

17- همه ی مردم، یک پروردگار دارند، پس ادعای ربوبیت بیجاست. (رَبُّكُمْ)

18- تا مردم به آزادی از سلطه ی طاغوت ها نرسند، نمی توان برنامه ی فرهنگی و ارشادی کاملی برای آنان در نظر گرفت. (فَأَرْسِلْ مَعِيَ بَنِي إِسْرَائِيلَ)

19- آزادسازی بنی اسرائیل، فرمان الهی و جزو رسالت موسی است، نه آنکه تصمیم شخصی باشد.

(إِنِّي رَسُولٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ ... فَأَرْسِلْ)

20- آزادی انسان ها، از اولین اهداف پیامبران است. (فَأَرْسِلْ مَعِيَ بَنِي إِسْرَائِيلَ) و جز آنان هر کس به حکومت برسد، مردم را به بندگی می کشاند. حضرت علی علیه السلام می فرماید: (من نال استطال)

21- معجزه، دلیل صدق نبوت است. (فَأْتِ بِهَا إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ) فرعون با ابراز این سخن حق، اراده باطلی داشت و کسی را بالاتر از خود نمی دانست.



22- معجزه باید برای همه روشن باشد و جای هیچ شکی باقی نگذارد. (مُبِینٌ)

23- پیامبران در کنار انذار (اژدها شدن عصا که نوعی ترس وحشت داشت)، بشارت و دست نورانی نشان می دهند. (بَيَّضَاءُ) (در برابر متکبر، ابتدا باید غرور او را درهم شکست، آنگاه دست نوازش را نیز نشان داد.)

24- سفید گشتن دست موسی، معجزه ی دیگر آن حضرت و امری غیرمنتظره و قابل رؤیت برای همگان بود.

(فَإِذَا هِيَ بَيَّضَاءُ لِلنَّاظِرِينَ)

25- اطرافیان طاغوت ها، در جنایات آنان سهیم اند. (قَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِ فِرْعَوْنَ)

26- اطرافیان ضمن اقرار به عظمت کار حضرت موسی علیه السلام، بازهم تلاش می کردند نظام فرعون را حفظ کنند.

(إِنْ هَذَا لَسَاحِرٌ مُّبِينٌ)

27- افراد مستکبر لجوج، در مواجهه با دلیل و منطق و احتمال شکست، دست به توجیه زده و سرسخت تر می شوند. (إِنْ هَذَا لَسَاحِرٌ عَلِيمٌ) («ان» و حرف «لام» و جمله اسمیه، نشانه ی تأکید است)

28- مخالفان سعی می کنند با تهمت، چهره ی انبیا را خراب کنند. (لَسَاحِرٌ عَلِيمٌ)

29- یکی از حربه های مخالفان، تهمت قدرت طلبی به مردان حق است. (يُرِيدُ أَنْ يُخْرِجَكُمْ)





30- گاهی دشمنان از احساسات و عواطف مردم مانند وطن دوستی، بر ضد مردان خدا سوءاستفاده می کنند. (يُخْرِجُكُمْ مِنْ أَرْضِكُمْ)

31- کافر همه را به کیش خود پندارد. (يُخْرِجُكُمْ مِنْ أَرْضِكُمْ) چون فرعون دل بسته به مادیات و زمین بود، فکر می کرد موسی نیز دل بسته ی مال و سرزمین آنان است.

32- طاغوت ها در عین استبداد، گاهی ناچار می شوند در گرفتاری های سیاسی به مشورت با اطرافیان پردازند. (فَمَا ذَا تَأْمُرُونَ)

ص:374

33- در حکومت های طاغوتی فرعون، روشنگری مردم و هر صدای حقی، مجازاتی در پی دارد. (قَالُوا أَرْجِهْ)

34- تخریب شخصیت، مهم تر از قتل و مجازات است. (أَرْجِهْ) (بنابراینکه مراد از (أَرْجِهْ)، پیشنهاد تأخیر مجازات موسی، برای رسوا کردن او در اجتماع باشد.)

35- طاغوت ها برای شکستن حق، گردهمایی سراسری و جهانی از متخصصان تشکیل می دهند. (يَأْتُوكَ بِكُلِّ سَاحِرٍ عَلِيمٍ)

36- کفار هم می دانند برای مقابله با کار فرهنگی، باید کار فرهنگی قوی تری انجام داد. (بِكُلِّ سَاحِرٍ عَلِيمٍ)

37- گاهی علم و تخصص، در دست افراد منحرف و در مسیر مبارزه با حق قرار می گیرد. (يَأْتُوكَ بِكُلِّ سَاحِرٍ عَلِيمٍ)



(2) سوره طه: آیات 45-59

(قَالَ رَبَّنَا إِنَّا نَخَافُ أَنْ يُفْرِطَ عَلَيْنَا أَوْ أَنْ يَطْغَى) (\*) قَالَ لَا تَخَافَا إِنِّي مَعَكُمْ أَسْمَعُ وَأَرَى (\*) فَاتِيَاهُ فَقُولَا إِنَّا رَسُولَا رَبِّكَ فَأَرْسِلْ مَعَنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ وَلَا تُعَذِّبْهُمْ قَدْ جِئْنَاكَ بَايَةً مِنْ رَبِّكَ وَالسَّلَامُ عَلَيَّ مَنْ اتَّبَعَ الْهُدَى (\*) أَنَا قَدْ أُوْحِيَ إِلَيْنَا أَنَّ الْعَذَابَ عَلَى مَنْ كَذَّبَ وَتَوَلَّى (\*) قَالَ فَمَنْ رَبُّكُمَا يَا مُوسَى (\*) قَالَ رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى (\*) قَالَ فَمَا بَالُ الْقُرُونِ الْأُولَى (\*) قَالَ عَلِمَهَا عِنْدَ رَبِّي فِي كِتَابٍ لَّا يَضِلُّ رَبِّي وَلَا يَنْسَى (\*) الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ الْأَرْضَ مَهْدًا وَسَلَكَ لَكُمْ فِيهَا سُبُلًا وَأَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِنْ نَبَاتٍ شَتَّى (\*) كُلُوا وَارْعَوْا أَنْعَامَكُمْ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِلَّذِينَ الْأُولَى النَّهَى (\*) مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ وَ فِيهَا نُعِيدُكُمْ وَ مِنْهَا نُخْرِجُكُمْ تَارَةً أُخْرَى (\*) وَ لَقَدْ أَرَيْنَاهُ آيَاتِنَا كُلَّهَا فَكَذَّبَ وَ أَبِي (\*) قَالَ أَ جِئْتَنَا لِتُخْرِجَنَا مِنْ أَرْضِنَا بِسِحْرِك يَا مُوسَى (\*) فَلَنَأْتِيَنَّكَ بِسِحْرٍ مِثْلِهِ فَاجْعَلْ بَيْنَنَا وَ بَيْنَكَ مَوْعِدًا لَّا نُخْلَفُهُ نَحْنُ وَ لَأَنْتَ مَكَانًا سُوِي (\*) قَالَ مَوْعِدُكُمْ يَوْمَ الزَّيْنَةِ وَ إِن يَحْشُرَ النَّاسُ ضُحَى (\*) (1)

پیام های آیات 45-52

1- بررسی مشکلات و موانع احتمالی و ترس از آینده و ناکامی، منافاتی با اخلاص و مقام نبوت ندارد. (إِنَّا نَخَافُ)

2- جوسازی و شایعه سازی، شیوه ی طاغوت ها و ستمگران است. آنان فضا را مسموم و مردان خدا را متهم می نمایند و یا بعد از شنیدن حق دست به آشوب می زنند تا سخن حق آنان اثر نکند. (يَفْرِطَ عَلَيْنَا أَوْ أَنْ يَطْغَى)

3- ایمان به حضور در پیشگاه خداوند و یقین به مدد های الهی، عامل شجاعت و روحیه یافتن مؤمنان است. (إِنِّي مَعَكُمْ)

4- اگر کسی را به کاری مأمور کردید، باید از هر جهت او را تأمین نموده و به او روحیه بدهید. (إِنِّي مَعَكُمْ أَسْمَعُ وَ أَرَى)

5- اگر چه همه ی انسان ها مورد نظر و مرحمت الهی هستند، ولی لطف او بر انبیا بیشتر است.

1- ترجمه: (موسی و هارون) گفتند: «پروردگارا! از این می ترسیم که بر ما پیشی گیرد (و قبل از بیان حق، ما را آزار دهد) یا طغیان کند (و نپذیرد)!» (\*) فرمود: «نترسید! من با شما هستم (همه چیز را) می شنوم و می بینم!» (\*) به سراغ او بروید و بگویید: «ما فرستادگان پروردگار توایم! بنی اسرائیل را با ما بفرست و آنان را شکنجه و آزار مکن! ما نشانه روشنی از سوی پروردگارت برای تو آورده ایم! و درود بر آن کس باد که از هدایت پیروی می کند!» (\*) به ما وحی شده که عذاب بر کسی است که (آیات الهی را) تکذیب کند و سرپیچی نماید!» (\*) (فرعون) گفت: «پروردگار شما کیست، ای موسی؟!» (\*) گفت: «پروردگار ما همان کسی است که به هر موجودی، آنچه را لازمه آفرینش او بوده داده سپس هدایت کرده است!» (\*) گفت: «پس تکلیف نسل های گذشته (که به این ها ایمان نداشتند) چه خواهد شد؟!» (\*) گفت: «آگاهی مربوط به آن ها، نزد پروردگارم در کتابی ثبت است پروردگارم هرگز گمراه نمی شود و فراموش نمی کند (و آنچه شایسته آن هاست به ایشان می دهد)!» (\*) همان خداوندی که زمین را برای شما محل آسایش قرارداد و راه هایی در آن ایجاد کرد و از آسمان، آبی فرستاد!» که با آن، انواع گوناگون گیاهان را (از خاک تیره) بر آوردیم. (\*) هم خودتان بخورید و هم چهارپایانتان را در آن به چرا برید! مسلماً در این ها نشانه های روشنی برای خردمندان است!» (\*) ما شمارا از آن [زمین] آفریدیم و در آن بازمی گردانیم و بار دیگر (در قیامت) شمارا از آن بیرون می آوریم!» (\*) ما همه آیات خود را به او نشان دادیم اما او تکذیب کرد و سرباز زد!» (\*) گفت: «ای موسی! آیا



آمده ای که با سحر خود، ما را از سرزمینمان بیرون کنی؟! (\*) قطعاً ما هم سحری همانند آن برای تو خواهیم آورد! هم اکنون (تاریخش را تعیین کن و) موعدی میان ما و خودت قرار ده که نه ما و نه تو، از آن تخلف نکنیم آن هم در مکانی که نسبت به همه یکسان باشد!» (\*) گفت: «میعاد ما و شما روز زینت [روز عید] است به شرط اینکه همه مردم، هنگامی که روز، بالا می آید، جمع شوند!» (\*)»

ص: 375

(إِنِّي مَعَكُمْ أَسْمَعُ وَ أَرِي)

6- کارهای ارشادی و تبلیغی باید بدیع و تهاجمی باشد، نه تدافعی. (فَأْتِيَاهُ)

7- رسالت انبیا از شئون ربوبیت خداوند است. (رَسُولًا رَبِّكَ)

8- غرور مستکبران را بشکنید. (رَبِّكَ) در مقابل کسی که می گوید: (أَنَا رَبُّكُمْ)

9- سخن با نرمی و لطافت، منافاتی با قاطعیت و صراحت ندارد. (أَنَا رَسُولًا رَبِّكَ)

10- آزادسازی انسان ها از ستم و بردگی طاغوت، در رأس وظایف انبیاست. (فَأَرْسِلْ مَعَنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ) (آری دین از سیاست جدا نیست، مبارزه با طاغوت ها و آزاد کردن مردم در متن دستورات الهی است.)

11- هجرت از محیط ظلم و گناه، مقدمه نجات است. ابتدا آزادی، سپس ایمان. (فَأَرْسِلْ مَعَنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ)



12- مبارزه با طاغوت و آزادی مردم زمانی ارزش واقعی و همه جانبه دارد که در خط انبیا باشند. (فَأَرْسِلْ مَعَنَا)

13- آزار و شکنجه ی مردم، ممنوع است. (لَا تُعَذِّبُهُمْ)

14- عملکرد مأموران، به حساب فرمانده و مسئول آنان نیز گذارده می شود. (لَا تُعَذِّبُهُمْ)

15- با توجه به اینکه شخص فرعون، شکنجه گر تک تک مردم نبود.

16- امنیت و سلامتی کامل و جامع، تنها در پرتو پیروی از هدایت های الهی به دست می آید.

(وَالسَّلَامُ عَلَى مَنْ اتَّبَعَ الْهُدَى)

17- سلام به طاغوت و ستمگران و کسانی که در مسیر هدایت نیستند، ممنوع است.

(وَالسَّلَامُ عَلَى مَنْ اتَّبَعَ الْهُدَى)

18- آنچه مهم است پیروی از حق است. (اتَّبَعَ الْهُدَى)

19- سلام دادن در پایان سخن، از آداب سخن است. (وَالسَّلَامُ عَلَى)

20- آنچه مورد ادعا و نزاع است، ربوبیت خداوند است، نه خالقیت. (فَمَنْ رَبُّكُمْ)

21- روحیه ی استکبار و غرور طاغوتی حتی در گفتار و شیوه ی سؤال نیز مشهود است. به جای اینکه پرسد

(من ربی)، گفت: (فَمَنْ رَبُّكُمْ)



22- ما از خداوند طلبی نداریم، هر چه هست عطای اوست. (أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ)

23- خداوند یکتا، هم می آفریند و هم با هدایت تکوینی اداره می کند. (أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى) (آری او پس از آفرینش، راه ادامه ی زندگی و کمال را نیز در آنان قرار داده است. (ثُمَّ هَدَى))

24- خداوند به هر موجودی، آفرینش کامل ویژگی هایی متناسب با او عطا کرده است. (خَلَقَهُ)

25- لازمه ی ربوبیت الهی، هدایت اوست. (رَبَّنَا ... ثُمَّ هَدَى)

26- ربوبیت، حق کسی است که آفریدگار است. (رَبَّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ)

27- همه ی موجودات، مشمول هدایت الهی هستند. تمام قوانین حاکم بر هستی و غرایز موجود در انسان ها و حیوانات، از هدایت الهی است. (خَلَقَهُ ثُمَّ هَدَى)

28- در برابر منطق نباید به راه نیاکان تکیه کرد. (فَمَا بِالْأُقْرُونِ الْأُولَى) موسی با منطق سخن می گوید ولی فرعون، مسیر بحث را به تاریخ می کشاند تا عواطف مردم را تحریک کند. (فَمَا بِالْأُقْرُونِ الْأُولَى)

ص: 376

29- انبیا هر چه را نمی دانستند، یا گفتن آن را به صلاح نمی دانستند، علم آن را به خداوند نسبت می دادند.

(عِلْمُهَا عِنْدَ رَبِّي)



30- مرّبی باید باسیاست، بعضی پاسخ ها را کلّی و یا با سکوت جواب دهد تا بحث منحرف نشده و دستاویز دشمن نگردد. (عِلْمُهَا عِنْدَ رَبِّي)

31- در تشکیلات الهی، همه چیز حساب و کتاب دارد. (فِي كِتَابٍ)

32- کتاب الهی بسیار با عظمت و بزرگ است. (کِتَابٍ) نکره آمده است.

33- در علم خداوند خطا راه ندارد. (لَا يَضِلُّ رَبِّي وَلَا يَنسِي) (سهو خطا در مورد کسانی است که واقعیت را نمی دانند، امّا در مورد خداوندی که ظاهر و باطن هر چیز را همان گونه که هست می داند، هرگز احتمال خطا وجود ندارد.)

34- علم انسان دو آفت دارد یا از ابتدا اشتباه می فهمد و حقیقت را گم می کند و یا بعد از فهمیدن فراموش می کند، امّا علم خداوند از این آفات مبرا است. (لَا يَضِلُّ رَبِّي وَلَا يَنسِي)

35- کسی حقّ ربوبیت دارد که انحراف و فراموشی در او راه نداشته باشد. (لَا يَضِلُّ رَبِّي وَلَا يَنسِي)

### پیام های آیه 5-59

1- همان گونه که طفل، در مهد و گهواره برای زندگی خارج از آن رشد می یابد، انسان نیز باید در مهد زمین برای زندگی بیرون از زمین یعنی جهان آخرت رشد کند. (مَهْدًا)

2- زمین، آسایشگاه انسان است، همه نیازهای او را تأمین می کند، مرده وزنده ی او را حمل کرده و به امر الهی مسخّر اوست. (مَهْدًا)

3- آفرینش و شرایط زمین هدف دار و برای انسان است. (جَعَلَ لَكُمُ ... سَلَكًا لَّكُمْ)



- 4- نظام آفرینش بر اساس اصل علیت و سبب و مسبب است. (فَأَخْرَجْنَا بِهِ)
- 5- توجه به قانون زوجیت در گیاهان، از معجزات علمی قرآن است. (أَزْوَاجًا مِنْ نَبَاتٍ)
- 6- آفرینش نباتات نیز هدف دار است. (نَبَاتٍ شَتَّى، كُلُّوا وَارْعَوْا)
- 7- تنوع نباتات برای تنوع نیازهاست. (نَبَاتٍ شَتَّى، كُلُّوا وَارْعَوْا)
- 8- چهار پایان برای انسان آفریده شده اند. (أَنْعَامَكُمْ)
- 9- بهره گیری از مادیات، شمارا از یاد خدا غافل نسازد. (كُلُّوا ... إِنْ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ)
- 10- سرچشمه و ماده ی خلقت انسان از زمین است. (مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ)
- 11- تفکر در طبیعت یکی از راه های خداشناسی است. (لآيَاتٍ لِّأُولِي النُّهَى)
- 12- مهم تر از داشتن عقل، استفاده و پیروی از آن است. (لآيَاتٍ لِّأُولِي النُّهَى)
- 13- انسان باید در خاک دفن شود. (فِيهَا نُعِيدُكُمْ)
- 14- معاد، جسمانی است. (نُخْرِجُكُمْ تَارَةً أُخْرَى)
- 15- خداوند متعال حتی برای فرعون ها نیز اتمام حجت می کند. (وَلَقَدْ أَرَيْنَاهُ آيَاتِنَا كُلَّهَا)
- 16- برای بعضی از منکرین یک معجزه کافی است، اما برای طاغوتی مثل فرعون باید معجزات متعددی را ارائه کرد. (أَرَيْنَاهُ آيَاتِنَا كُلَّهَا)





17- هرگاه قلب و روح انسان مریض شود، هیچ دلیلی نمی تواند او را قانع سازد.

(وَلَقَدْ أَرَيْنَاهُ آيَاتِنَا كُلَّهَا فَكَذَّبَ وَأَبَى)

18- انسان لجوج به منزله ی ابلیس است. (فَكَذَّبَ وَأَبَى) چنانکه خداوند در آیه 4 سوره بقره در مورد شیطان می فرماید: (أَبَى وَاسْتَكْبَرَ)

19- طاغوت ها در زمان درماندگی با سوءاستفاده از عواطف و حربه ی وطن دوستی، احساسات مردم را تحریک می کنند. (لِتُخْرِجَنَا مِنْ أَرْضِنَا)

20- تهمت و ایجاد سوءظن نسبت به مردان خدا، شیوه ی استکباری است. (لِتُخْرِجَنَا مِنْ أَرْضِنَا بِسِحْرِكِ)

21- تحقیر و تهمت و عادی سازی جریان های مهم، شیوه ی طاغوت هاست. (فَلَنَأْتِيَنَّكَ بِسِحْرٍ مِثْلِهِ)

22- گاهی باآنکه احساس پوچی در درون است، ولی ژست قدرت نمایی و قاطعیت گرفته می شود. (فَلَنَأْتِيَنَّكَ)

23- حتی اگر به دشمن هم وعده می دهیم، بر آن وفا کنیم. (مَوْعِدًا لَا نُخْلَفُهُ)

24- عدالت و انصاف حتی درباره ی دشمن نیز نیکوست. (مَكَانًا سَوِيًّا) (مسافت آن مکان، نسبت به هر دو گروه یکسان باشد و هیچ امتیازی در آن نباشد)

25- از ایام فراغت به بهترین نحو بهره برداری کنید. (مَوْعِدُكُمْ يَوْمَ الزَّيْنَةِ)



26- اگر ارشاد، با زیبایی وزینت و دل خوشی مردم همراه باشد، دارای اثر بیشتری است.  
(مَوْعِدُكُمْ يَوْمَ الزَّيْنَةِ)

27- مسئله عید وزینت، تاریخی بسیار طولانی دارد. (يَوْمُ الزَّيْنَةِ)

28- بحث های منطقی و آزاد باید در حضور مردم باشد. (أَنْ يُحْشَرَ النَّاسُ ضُحَى)

29- در تبلیغ از عنصر زمان و مکان غفلت نشود. (يَوْمُ الزَّيْنَةِ ... ضُحَى ... مَكَانًا سَوَى)

(هم فراغت مردم، (يَوْمُ الزَّيْنَةِ)، هم دسترسی مردم، (مَكَانًا سَوَى) و هم روشنایی و لطافت هوا، (ضُحَى) همه در تبلیغات موسی جمع شده بود.)

(سوره ی شعرا: آیات 7 - 17)

(أَنْ أَرْسِلَ مَعَنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ) (\*) قَالَ أَلَمْ نُرَبِّكَ فِينَا وَلِيدًا وَلَبِثَ فِينَا مِنْ عُمُرِكَ سِنِينَ (\*)  
وَفَعَلْتَ فَعَلْتِكَ الَّتِي فَعَلْتَ وَأَنْتَ مِنَ الْكَافِرِينَ (\*) قَالَ فَعَلْتَهَا إِذَا وَأَنَا مِنَ الضَّالِّينَ (\*) فَفَرَرْتُ  
مِنْكُمْ لَمَّا خَفْتَكُمْ فَوَهَبَ لِي رَبِّي حُكْمًا وَجَعَلَنِي مِنَ الْمُرْسَلِينَ (\*) وَتِلْكَ نِعْمَةٌ تَمُنُّهَا عَلَيَّ  
أَنْ عَبَّدتَّ بَنِي إِسْرَائِيلَ (\*) قَالَ فَرَعُونَ وَمَا رَبُّ الْعَالَمِينَ (\*) قَالَ رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا  
بَيْنَهُمَا أَنْ كُنْتُمْ مُوقِنِينَ (\*) قَالَ لِمَنْ حَوْلَهُ أَلَا تَسْتَمْعُونَ (\*) قَالَ رَبُّكُمْ وَرَبُّ آبَائِكُمُ الْأَوَّلِينَ  
(\*) قَالَ إِنْ رَسُولُكُمْ الَّذِي أُرْسِلَ إِلَيْكُمْ لَمَجْنُونٌ (\*) قَالَ رَبُّ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَمَا بَيْنَهُمَا إِنْ  
كُنْتُمْ تَعْقِلُونَ (\*) قَالَ لَنْ اتَّخَذتْ إِلَٰهًا غَيْرِي لَأَجْعَلَنَّكَ مِنَ الْمَسْجُونِينَ (\*) قَالَ أَوْ لَوْ جِئْتِكَ  
بَشِيءٌ مُبِينٌ (\*) قَالَ فَأْتِ بِهِ إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ (\*) فَأَلْقَى عَصَاهُ فَإِذَا هِيَ ثُعْبَانٌ مُبِينٌ (\*)  
وَنَزَعَ يَدَهُ فَإِذَا هِيَ بَيْضَاءُ لِلنَّاظِرِينَ (\*) قَالَ لِلْمَلَأِ حَوْلَهُ إِنْ هَٰذَا لَسَاحِرٌ عَلِيمٌ (\*) يُرِيدُ أَنْ  
يُخْرِجَكُم مِّنْ أَرْضِكُمْ بِسِحْرِهِ فَمَاذَا تَأْمُرُونَ (\*) قَالُوا أَرْجِهْ وَأَخَاهُ وَأَبْعَثْ فِي الْمُدَائِنِ  
حَاشِرِينَ (\*) يَا تَوَكَّلْ بِكُلِّ سِحَارٍ عَلِيمٍ (\*) (1)

1- ترجمه: «بنی اسرائیل را با ما بفرست!» (آن ها به سراغ فرعون آمدند) (\*) (فرعون) گفت: «آیا ما تو را در کودکی در میان خود پرورش ندادیم و سال هایی از زندگی ات را در میان ما نبودیم؟! (\*) و سرانجام، آن کارت را (که نمی بایست انجام دهی) انجام دادی (و یک نفر از ما را کشتی) و تو از ناسپاسانی!» (\*) (موسی) گفت: «من آن کار را انجام دادم درحالی که از بی خبران بودم!» (\*) پس هنگامی که از شما ترسیدم فرار کردم و پروردگارم به من حکمت و دانش بخشید و مرا از پیامبران قرارداداد!» (\*) «آیا این منّتی است که تو بر من می گذاری که بنی اسرائیل را برده خودساخته ای؟! (\*)» (فرعون) گفت: «پروردگار عالمیان چیست؟! (\*)» (موسی) گفت: «پروردگار آسمان ها و زمین و آنچه میان آن دو است، اگر اهل یقین هستید!». (\*) (فرعون) به اطرافیانش گفت: «آیا نمی شنوید (این مرد چه می گوید)؟! (\*)» (موسی) گفت: «او پروردگار شما و پروردگار نیاکان شماست!» (\*) (فرعون) گفت: «پیامبری که به سوی شما فرستاده شده مسلماً دیوانه است!» (\*) (موسی) گفت: «او پروردگار مشرق و مغرب و آنچه میان آن دو است می باشد، اگر شما عقل و اندیشه خود را به کار می گرفتید!» (\*) (فرعون خشمگین شد و) گفت: «اگر معبودی غیر از من برگزینی، تو را از زندانیان قرار خواهم داد!» (\*) (موسی) گفت: «حتّی اگر نشانه آشکاری برای تو بیاورم (باز ایمان نمی آوری)؟! (\*)» گفت: «اگر راست می گویی آن را بیاور!» (\*) در این هنگام موسی عصای خود را افکند و ناگهان مار عظیم و آشکاری شد (\*) و دست خود را (در گریبان فروبرد و) بیرون آورد و در برابر بینندگان سفید و روشن بود. (\*) (فرعون) به گروهی که اطراف او بودند گفت: «این ساحر آگاه و ماهری است!» (\*) او می خواهد با سحرش شمارا از سرزمینتان بیرون کند! شما چه نظر می دهید؟» (\*) گفتند: «او و برادرش را مهلت ده و مأموران را برای بسیج به تمام شهرها اعزام کن، (\*) تا هر ساحر ماهر و دانایی را نزد تو آورند!» (\*)»

## پیام های آیات 17 تا 1

1- آزاد کردن مردم از اسارت طاغوت ها، در رأس برنامه های انبیا قرار دارد. (أَرْسِلْ مَعَنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ)

2- منت گذاشتن و به رخ کشیدن، از ویژگی های مستکبران است. (أَلَمْ نُزَبِّكْ فِينَا)

3- اراده ی الهی، موسی را در دامن فرعون پرورش می دهد. (أَلَمْ نُزَبِّكْ)

4- اگر کسی را بزرگ کردیم، یا حرفه ای به او آموختیم، یا در امر ازدواج و مسکن و امثال آن به او کمکی کردیم، نباید با این دلیل و بهانه، سخن حق او را نپذیریم. (أَلَمْ نُزَبِّكْ فِينَا وَكَيْدًا) اولیای خدا نمک گیر نمی شوند و محیط و جامعه در آن ها اثر نمی گذارد. (كَبِثَتْ فِينَا مِنْ عُمُرِكَ سِنِينَ)

(موسی نگفت ما که مدت ها سر سفره ی فرعون بوده ایم یا حال که همه تسلیم او هستند و جامعه بر محور او می چرخد، کمی کوتاه بیاییم و سکوت اختیار کنیم.)

5- حقّ نان و نمک آن نیست که صاحب حقّ را به حال خود رها کنیم و اشتباهات او را هم بپذیریم.

(نُزَبِّكْ فِينَا ... كَبِثَتْ فِينَا)

6- به توقّعات نابجای مستکبران اعتنا نکنیم. ناسپاسی در برابر مستکبر، بد نیست. (وَ أَنْتَ مِنَ الْكَافِرِينَ)



7- گاهی اقرار، یک ارزش است. (قَالَ فَعَلَّيْتُهَا)

8- فرار از طاغوت، مقدمه ی دریافت الطاف الهی است. (فَفَرَرْتُ مِنْكُمْ ... فَوَهَبَ)

9- انبیا از الطاف خاص خداوند برخوردارند. (فَوَهَبَ لِي وَجَعَلَنِي)

10- نبوت، یک جریان در طول تاریخ است، انبیای بسیاری قبل از موسی بوده اند پس تعجب فرعون نابجاست.

(مِنَ الْمُرْسَلِينَ)

11- تکبر، زشتی ها را نزد انسان زیبا جلوه می دهد. (تِلْكَ نِعْمَةٌ تَمُنُّهَا عَلَيَّ)

12- به استکبار و منت های او باصلاحت پاسخ دهید. (تِلْكَ نِعْمَةٌ ...)

13- گاهی مستکبران به خاطر حفظ تاج و تخت، خود را به نادانی می زنند. (وَمَا رَبُّ الْعَالَمِينَ)

14- سؤال مستکبرین، مغرورانه و همراه با تحقیر دیگران است. فرعون گفت: (وَمَا رَبُّ الْعَالَمِينَ) و نگفت: (و من رب العالمین) (حرف «ما» در زبان عرب برای جمادات به کار می رود).

15- باید به سؤال های اعتقادی، پاسخ صریح و روشن داد. (وَمَا رَبُّ الْعَالَمِينَ قَالَ رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ)

16- تمام هستی یک خدا دارد. (رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ) (برخلاف مشرکان که به خدایان متعدّد عقیده داشتند).

17- تمام هستی تحت یک تدبیر، نظارت و حرکت تکاملی قرار دارند. «رَبُّ الْعَالَمِينَ»

ص: 379

18- ذات خداوند قابل شناسایی نیست، باید او را از راه آفریده هایش شناخت و معرفی کرد. (رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ) (فرعون از چیستی و چگونگی خداوند سؤال کرد، ولی موسی از آفریده های او پاسخ داد چون ذات قابل شناخت نیست)

19- هر کسی نمی تواند وحدت تدبیر تمام هستی را درک کند. (إِنْ كُنْتُمْ مُوقِنِينَ) اهل یقین هر گاه به آفرینش آسمان ها و زمین نگاه عمیق کنند، ربوبیت الهی را درک می کنند.

20- جوسازی، حق پوشی و حرف منطقی دیگران را قطع کردن، ابزار کار طاغوت هاست. (أَلَا تَسْتَمْعُونَ) (مناظره ی موسی و فرعون علنی بود.)

21- ربوبیت خداوند نسبت به انسان های موجود، انسان های گذشته و آسمان و زمین یکسان است.

(رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ ... رَبُّكُمْ وَرَبُّ آبَائِكُمْ) ... (تدبیر و نظارت و مدیریت خداوند بر آیات آفاقی (آسمان ها و زمین) و آیات انفسی (انسان ها) یکسان است.)

22- طاغوت ها هنگام روبرو شدن با حق طفره می روند. (هر بار که موسی استدلال و بیانی داشت، فرعون به جای پاسخ دادن به موسی، چون نگران از دست دادن مردم بود، با آنان حرف می زد.) (قَالَ لِمَنْ حَوْلَهُ قَالَ أَنْ رَسُولَكُمْ)

23- مستکبر هرگز حق را نمی پذیرد و خود را از مردم جدا می داند. (رَسُولَكُمْ - أُرْسِلَ إِلَيْكُمْ) یعنی پیامبر شما، نه من.



24- از قوی ترین حربه های مخالفان انبیا، نسبت ناروای جنون است. (لَمَجْنُونٌ) آری کسی که از استدلال عاجز باشد، دست به تهمت و ناسزاگویی می زند.

25- از هماهنگی قوانین و نظام ثابتی که بر زمین و آسمان، مشرق و مغرب و بر همه ی موجودات جهان حاکم است، می فهمیم که جهان هستی با مدیریت واحدی اداره می شود. (رَبُّ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ) ...

26- مبلّغ و مربّی نباید از بحث خسته شود، باید استدلال خود را تکرار کند و سعه صدر داشته باشد.

(رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ)، (رَبُّكُمْ وَرَبُّ آبَائِكُمْ)، (رَبُّ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ)

27- تهمت ها، اولیای خدا را از هدف ها منحرف نمی کند. (رَسُولَكُمْ ... لَمَجْنُونٌ قَالَ رَبُّ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ)

28- رسیدن به توحید، به تعقل نیاز دارد. (کفر و شرک، محصول بی عقلی است). (إِنْ كُنْتُمْ تَعْقِلُونَ) (اندیشیدن مردم، بزرگ ترین خطر برای مستکبران است).

29- انبیا مؤدّب سخن می گویند. (فرعون به موسی گفت: (لَمَجْنُونٌ)، اما موسی گفت: اگر بیندیشید سخن مرا می فهمید). (إِنْ كُنْتُمْ تَعْقِلُونَ)

30- تهدید، حربه ی دیگر طاغوت هاست. (لَأَجْعَلَنَّكَ مِنَ الْمَسْجُونِينَ) (رهبران دینی باید آماده ی سختی ها باشند).

31- در نظام طاغوتی، خفقان و خشونت حاکم است و افراد زیادی در زندان به سر می برند. (مِنَ الْمَسْجُونِينَ)



32- آنجا که منطق تأثیر نکرد، معجزه لازم است. (بَشَىٰ ءِ مُبِينٍ)

33- آمادگی قبلی، شرط موفقیت و پیروزی بر دشمن است. موسی می دانست که عصا را ازدها می کند و کف دستش نورانی می شود، لذا با قدرت گفت: (جِئْتُكَ بِشَىٰ ءِ مُبِينٍ)

34- معجزه ی انبیا حقیقت دارد و مردم به خوبی درک می کنند. (مُبِينٍ)

## پیام های آیات 2-7

1- معجزات انبیا چون وابسته به قدرت الهی است، نیاز به تمرین ندارد و لازم نیست تدریجی باشد. (فَإِذَا هِيَ) (یعنی عصا ناگهان مار شد)

ص:380

2- در برابر افراد سرکش باید کاری چشمگیر و کوبنده انجام داد. (تُعْبَانُ مُبِينٌ)

3- معجزات انبیا روشن و روشنگر است، نه وهم و خیال. (مُبِينٌ)

4- در کنار معجزه ای دلهره آور، دست سفید و نورانی، رمز صفا و محبت است. (تُعْبَانُ بَيِّضًا)

5- برای تأثیر کلام حق، از همه ی شیوه های صحیح بیم و امید استفاده کنید. (تُعْبَانُ بَيِّضًا)

6- طاغوت ها تبلیغات شیطانی خود را با تأکید و قاطعیت بیان می کنند. (إِنْ هَذَا لَسَاحِرٌ عَلِيمٌ) («إِنْ»، حرف «لام» و جمله ی اسمیه همه نشانه ی تأکید است.)



7- فرعون برای آنکه ساحران را در مبارزه با موسی تشویق و تحریک کند، از موسی به عنوان (ساحر علیم) یاد کرد. (لَسَاحِرٌ عَلِيمٌ)

8- دروغ گو کم حافظه است. فرعونینانی که به موسی نسبت جنون می دادند (لَمَجْنُونٌ) اکنون او را ساحری ماهر و آگاه می خوانند: (لَسَاحِرٌ عَلِيمٌ)

9- وطن دوستی و انگیزه ی مالکیت، از غرایز انسان هاست و فرعون برای تحریک مردم علیه موسی این دو سوژه را بهانه قرارداد و گفت: او شمارا آواره و مالکیت شمارا لغو خواهد کرد. (يُخْرِجُكُمْ مِنْ أَرْضِكُمْ)

10- دروغ، تزویر و عوام فریبی، شیوه ی طاغوت است. ((أَرْضِكُمْ))، برای عوام فریبی و کلمه ی (بِسِحْرِهِ) دروغی واضح بود.

11- طاغوت ها هنگام قدرت و تسلط، همه چیز را از آن خود می دانند «أَلَيْسَ لِي مُلْكُ مِصْرَ» (زخرف: 51)

ولی هنگام احساس خطر مردم را به صحنه می کشند. (أَرْضِكُمْ)

12- طاغوت ها به زیردستان خود نیازمندند و از آن ها راه و چاره می طلبند. (فَمَا ذَا تَأْمُرُونَ) فرعونی که به موسی می گوید: اگر معبودی غیر از من بگیری تو را زندان می کنم، امروز محتاج اطرافیان است.

13- زمان فرعون، دوران رواج سحر و جادو بوده است. (سَحَّارِ عَلِيمِ)

14- اگر متخصصین، متعهد نباشند در خدمت فرعون ها درمی آیند. (يَأْتُوكَ)



15- همایش و سمینار کارشناسان، سابقه ی طولانی دارد. (يَا تُوكُّ بِكُلِّ سَحَّارٍ عَلِيمٍ)

16- طاغوت ها برای رسیدن به اهداف خود، از کارشناسان سوءاستفاده می کنند ما چرا استفاده ی خوب نکنیم؟ (يَا تُوكُّ بِكُلِّ سَحَّارٍ عَلِيمٍ)

17- فرعون تمام توان خود را بکار گرفت. (بِكُلِّ سَحَّارٍ)

(4) سوره دخان: آیات 17-21

(وَلَقَدْ فَتَنَّا قَوْمَ فِرْعَوْنَ وَجَاءَهُمْ رَسُولٌ كَرِيمٌ (\*) إِنَّ أَدْوَأَ إِلَىٰ عِبَادِ اللَّهِ إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ (\*) وَأَنْ لَا تَعْلُوا عَلَى اللَّهِ إِنِّي آتِيكُمْ بِسُلْطَانٍ مُّبِينٍ (\*) وَإِنِّي عَدْتُ رَبِّي وَرَبِّكُمْ إِنْ تَرَجُمُونِ (\*) وَإِنْ لَمْ تُؤْمِنُوا لِي فَاَعْتِرْزُونِ) (\*) (1)

1- ترجمه «ما پیش از این ها قوم فرعون را آزمودیم و رسول بزرگواری به سراغشان آمد، (\*)» (و به آنان گفت: امور) بندگان خدا را به من واگذارید که من فرستاده امینی برای شما هستم! (\*) و در برابر خداوند تکبر نورزید که من برای شما دلیل روشنی آورده ام! (\*) و من به پروردگار خود و پروردگار شما پناه می برم از اینکه مرا متهم کنید! (\*) و اگر به من ایمان نمی آورید، از من کناره گیری کنید (و مانع ایمان آوردن مردم نشوید)! (\*)»

ص: 381

پیام های آیات 17-21

1- آمدن انبیا برای مردم نوعی آزمایش است تا مشخص شود چه کسانی حق را می پذیرند و چه کسانی لجاجت می کنند. (وَلَقَدْ فَتَنَّا ... جَاءَهُمْ رَسُولٌ) (شاید مراد این باشد که

آزادسازی مردم و ترک بهره کشی و تحقیر یکی آزمایش های الهی نسبت به فرعونیان است.

2- آزمایش الهی سنتی مستمر و حتمی است. (لَقَدْ فَنَّا)

3- عبرت های تاریخ، هم دلداری برای پیامبر است و هم تهدید برای کفار. (قَبْلَهُمْ)

4- کسی را که خداوند انتخاب می کند، باید از قبل لیاقت و شایستگی لازم را داشته باشد. (کَرِيمٌ)

5- نجات مستضعفان از دست ستمگران، از وظایف انبیاست. (أُدُّوا إِلَيَّ عِبَادَ اللَّهِ) (آری استثمار و بهره کشی از طبقه محروم، بزرگ ترین فساد اجتماعی و اقتصادی است که مبارزه با آن در رأس وظیفه انبیاست).

6- دست بندگان خدا باید در دست اولیاء خدا باشد. (أُدُّوا إِلَيَّ عِبَادَ اللَّهِ)

7- مردم بنده خدایند، چرا فرعون آنان را به بندگی می کشاند. (أُدُّوا إِلَيَّ عِبَادَ اللَّهِ)

8- رهبری انبیا در راستای منافع بشر است. (إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ)

9- در مواردی انسان باید کمالات خود را مطرح کند. (إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ)

10- رمز موفقیت در جامعه جلب اعتماد مردم است. (إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ)

11- امانت داری در گرفتن وحی و رساندن آن از صفات ضروری انبیاست. (رَسُولٌ أَمِينٌ)



12- درخواست رهایی بنی اسرائیل از سوی موسی به خاطر وظیفه رسالت اوست نه به خاطر حمایت از قوم و قبیله خود. (أَدُّوا إِلَيَّ عِبَادَ اللَّهِ أُمِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ)

13- مخالفت با انبیا و بهره کشی ظالمانه از مردم، برتری جویی بر خداست. (موسی به مخالفان خود که مردم را استثمار می کردند فرمود: بر خدا برتری نجوید.) (أَنْ لَا تَعْلُوا عَلَيَّ اللَّهُ)

14- همه ی هستی در برابر خداوند تواضع دارد. (كُلُّ لَهٗ قَانِتُونَ) (بقره: 116)

15- این انسان است که به او سفارش می شود که برای خدا تکبر نکند. (أَنْ لَا تَعْلُوا) ...

16- برای تبلیغ علاوه بر کمالات روحی (کَرِيمٌ ... أَمِينٌ) که در آیه قبل آمد، منطق و استدلال نیز لازم است. (بِسُلْطَانٍ مُّبِينٍ) (کسی که معجزه و دلیل روشن دارد، جرئت برخورد با فرعون ها را پیدا می کند).

(أَدُّوا إِلَيَّ عِبَادَ اللَّهِ ... بِسُلْطَانٍ مُّبِينٍ)

17- اگر لجاجت در میان باشد، حتی جان و آبروی انبیایی که کریم، امین و همراه با منطق و استدلال هستند در خطر است. (أَنْ تَرْجُمُونَ)

18- تهمت و شکنجه نباید مانع کار شود. (أَنِّي عُذْتُ ... أَنْ تَرْجُمُونَ)

(مراد از رجم، یا تهمت زدن است و یا پرتاب سنگ)

19- در شیوه ی تبلیغ مقابله به مثل مفید است. (در برابر فرعون که می گوید: من ربّ شما هستم موسی مکرر فرمود): (بِرَبِّي وَرَبِّكُمْ)

20- تا انسان به خدا تکیه نکند و او را پناه خود نداند، نمی تواند در برابر ستمگران مقاومت کند. (انی عُدْتُ رَبِّي وَ رَبِّكُمْ)

21- ایمان به پیامبر، ایمان به خداست. ((إِنْ لَمْ تُؤْمِنُوا لِي) به جای (إِنْ لَمْ تُوْمِنُوا بِاللّٰهِ) آمده است.)

22- گاهی گوشه گیری و عزلت لازم است. (فَاعْتَرَلُونِ) (یکی از موارد نهی از منکر فاصله گرفتن از مجرمان است.)

ص:382

23- موسی با داشتن معجزه خواهان درگیری با مخالفان نیست، بلکه برنامه او پیشبرد اهداف با منطق است نه درگیری. (فَاعْتَرَلُونِ)

1) سوره ی قصص : آیات 6-7

(فَلَمَّا جَاءَهُمْ مُوسَىٰ بِآيَاتِنَا بَيِّنَاتٍ قَالُوا مَا هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُّفْتَرَىٰ وَمَا سَمِعْنَا بِهَذَا فِي آبَائِنَا الْأَوَّلِينَ  
 \*) وَقَالَ مُوسَىٰ رَبِّي أَعْلَمُ بِمَنِ جَاءَ بِالْهُدَىٰ مِنْ عِنْدِهِ وَمَنْ تَكُونُ لَهُ عَاقِبَةُ الدَّارِ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ  
 الظَّالِمُونَ \*) (1)

پیام ها

1. تهمت، بزرگ ترین حربه ی مستکبران علیه مصلحان است. (ما هذا إِلَّا سِحْرٌ مُّفْتَرَىٰ)

2. تعالیم پیامبران الهی، تابع آداب و رسوم گذشتگان نیست. (ما سَمِعْنَا بِهَذَا فِي آبَائِنَا)



3. در پذیرش عقاید، منطق و برهان ملاک است، نه سیره ی پدران. (ما سَمِعْنَا بِهَذَا فِي آبَائِنَا)  
پیشینه نداشتن یک تفکر، دلیل نادرستی آن نیست)

4. برخی انسان ها، منطق روشن را فدای گذشته تاریک می کنند.

(جاءَهُمْ ... بِآيَاتِنَا بَيِّنَاتٍ ... ما سَمِعْنَا بِهَذَا فِي آبَائِنَا الْأَوَّلِينَ)

5. در برابر تکذیب کفار که معجزات را سحر می خوانند، باید به خدا توکل کرد.

(ما هَذَا إِلَّا سِحْرٌ ... رَبِّي أَعْلَمُ)

6. ادعاهای پوچ را با شعارهای الهی خنثی سازیم. (ما هَذَا إِلَّا سِحْرٌ ... رَبِّي أَعْلَمُ)

7. خداوند، هیچ گروهی را بی راهبر و راهنما نگذاشته است. (رَبِّي أَعْلَمُ بِهِ مَنْ جَاءَ بِالْهُدَى)

8. هدایت یافتگان، خوش عاقبت اند. (لَهُ عَاقِبَةُ الدَّارِ)

9. توجه به معاد، در رأس برنامه های انبیا بوده است. (وَقَالَ مُوسَى ... مَنْ تَكُونُ لَهُ عَاقِبَةُ الدَّارِ)

10. کسانی که انبیا را ساحر می نامند، ستمگرانی بدعاقبت اند. (لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ)

6) سوره ی نازعات: آیات 20 - 2

(فَأَرْتَهُ الْآيَةَ الْكُبْرَى) (\*) فَكَذَّبَ وَعَصَى (\*) ثُمَّ أَدْبَرَ يَسْعَى (\*) فَحَشَرَ فَنَادَى (\*) ((2))

پیام ها



- 1- برای امثال فرعون باید بزرگ ترین معجزات را آورد. (آیه الکبری)
- 2- طاغوت ها برای حفظ کیان خود، از منحرفان استمداد می کنند. (فحشر فنادی)
- 3- ادعای نبوت و انتظار تسلیم شدن دیگران، به معجزه آوردن نیاز دارد. (أهدیک ...فأراه  
الآیهالکبری)

---

1- ترجمه: «هنگامی که موسی معجزات روشن ما را برای آنان آورد، گفتند: «این چیزی جز سحر نیست که به دروغ به خدا بسته شده ما هرگز چنین چیزی را در نیاکان خود نشنیده ایم!» (\*) موسی گفت: «پروردگارم از حال کسانی که هدایت را از نزد او آورده اند و کسانی که عاقبت نیک سرا (دنیا و آخرت) از آن هاست آگاه تر است! مسلماً ظالمان رستگار نخواهند شد!» (\*)»

2- ترجمه: «سپس موسی بزرگ ترین معجزه را به او نشان داد!» (\*) اما او تکذیب و عصیان کرد! (\*) سپس پشت کرد و پیوسته (برای محو آیین حق) تلاش نمود! (\*) و ساحران را جمع کرد و مردم را دعوت نمود، (\*)»

ص:383

- 4- در افراد متکبر، حتی بزرگ ترین معجزات، کارساز نیست. (الآیه الکبری فکذب)
- 5- معجزات انبیاء یکسان نیست. (آیه الکبری)
- 6- تکذیب انبیاء برای نافرمانی از تعالیم آنان و آزاد بودن از قیدوبندهای دینی است. (فکذب و عصی)



7- کسانی که از استدلال و گفتگوی مستقیم عاجزند، پشت پرده تلاش می کنند. (فکذب... ثم ادبر یسعی)

8- جوسازی و شعار و هیاهو، از ابزار فرعون هاست. (فحشر فنادی)

(7) سوره یونس: آیات 75-78

(ثُمَّ بَعَثْنَا مِنْ بَعْدِهِمُ مُوسَىٰ وَهَارُونَ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِ بِآيَاتِنَا فَاسْتَكْبَرُوا وَكَانُوا قَوْمًا مُّجْرِمِينَ ﴿٧٥﴾ فَلَمَّا جَاءَهُمُ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِنَا قَالُوا إِنَّ هَذَا لَسِحْرٌ مُّبِينٌ ﴿٧٦﴾ قَالَ مُوسَىٰ أَتَقُولُونَ لِلْحَقِّ لَمَّا جَاءَكُمْ أَسِحْرٌ هَذَا وَلَا يُفْلِحُ السَّاحِرُونَ ﴿٧٧﴾ قَالُوا أَجِئْتَنَا لِنَلْفِتَنَّا عَمَّا وَجَدْنَا عَلَيْهِ ءَابَاءَنَا وَتَكُونَ لَكُمْ الْكِبْرِيَاءُ فِي الْأَرْضِ وَمَا نَحْنُ لَكُمْ بِمُؤْمِنِينَ ﴿٧٨﴾) (1)

پیام ها

1- مبارزه با طاغوت، اولین وظیفه ی انبیاست. زیرا مبارزه با علت فساد مهم تر از معلول آن است.

(فِرْعَوْنَ وَ مَلَائِهِ)

2- آنجا که بافت جامعه، قومی و قبیله ای بوده، پیامبران سراغ اقوام می رفتند، اما آنجا که تشکیلات و نظام داشته، سراغ ریشه ها می رفتند. (إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَ مَلَائِهِ)

3- طاغوت ها، قدرت خود را از یاران و اطرافیان دارند و گرنه خود از درون پوک اند. (وَ مَلَائِهِ)

4- انبیا معجزه داشتند. (بَعَثْنَا) ... (بِآيَاتِنَا)





- 5- همواره فرعون ها و طاغوت ها در برابر انبیا ایستاده اند. (بَعَثْنَا) ... (فَاسْتَكْبَرُوا)
- 6- آنان که به گناه عادت کنند، به راحتی راه انبیا را نمی پذیرند. (كَانُوا قَوْمًا مُّجْرِمِينَ)
- 7- مردم سراغ حق نمی روند، طرفداران حق باید سراغ مردم روند. (جَاءَهُمُ الْحَقُّ)
- 8- هم ذات خداوند حق است، هم انبیا و قانون الهی و معجزه و هر چه که منسوب به خداوند است.

(جَاءَهُمُ الْحَقُّ)

- 9- پیامبران با خداوند رابطه ی مستقیم دارند و معجزات و برنامه هایشان از او سرچشمه می گیرد. (عِنْدَنَا)

- 10- مبلغ و رهبر باید بداند که همواره در جامعه، گروهی با برنامه های آنان مخالفت می کنند. (قَالُوا ...)

- 11- تهمت جادوگری، بُرنده ترین، ساده ترین و شایع ترین تهمت ها به پیامبران است. (كَسَحَرُّ)

- 12- سرچشمه ی تهمت، روحیه ی سرکش انسان است. (كَانُوا) ... (مُّجْرِمِينَ) ... (إِنْ هَذَا كَسَحَرُّ ...)

- 13- مخالفان، بیشترین تأکید را در مخالفت بکار می برند. (إِنْ هَذَا كَسَحَرُّ مُّبِينٌ)

1- ترجمه: بعد از آن ها، موسی و هارون را با آیات خود به سوی فرعون و اطرافیانش فرستادیم اما آن ها تکبر کردند (و زیر بار حق نرفتند چراکه) آن ها گروهی مجرم بودند! (\*) و هنگامی که حق از نزد ما به سراغ آن ها آمد، گفتند: «این، سحری است آشکارا!» (\*) موسی گفت: «آیا درباره حق، هنگامی که به سوی شما آمد، (چنین) می گوید؟! آیا این سحر است؟! درحالی که ساحران (هرگز) رستگار (و پیروز) نمی شوند!» (\*) گفتند: «آیا آمده ای که ما را، از آنچه پدرانمان را بر آن یافتیم، منصرف سازی و بزرگی (و ریاست) در روی زمین، از آن شما دو تن باشد؟! ما (هرگز) به شما ایمان نمی آوریم!» (\*)»

ص: 384

14- موسی از پیروزی خود و شکست تهمت زندگان خبر داد. (قالَ مُوسَى ...)

15- دشمنان، حق را سحر و پیامبران را ساحر معرفی می کردند. (أَتَقُولُونَ لِلْحَقِّ). (سِحْرٌ هَذَا)

16- ساحر به خاطر اغفال مردم و به کار بردن ابزار نامشروع و شهرت طلبی، رستگار نمی شود. (لَا يُفْلِحُ)

17- انقلاب های فرهنگی و تحولات فکری، همواره در جامعه بازتاب داشته است. (لَتَلْفِتْنَا عَمَّا وَجَدْنَا)

18- کار نیاکان، در نسل های بعد موثر است. (وَجَدْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا)

19- اساس حکومت فرعون، عقاید خرافی نیاکان مردم بود. (وَجَدْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا)



20- گاهی احترام به نیاکان و حفظ میراث های کهن، ابزاری برای مقاومت در برابر نهضت انبیاست. (آباءنا)

21- تقلید از نیاکان، بدون منطق و دلیل باطل است. (وَجَدْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا)

22- به نام حفظ میراث فرهنگی، هر کار غلطی جایز نیست. (وَجَدْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا)

23- چون طاغوت ها ریاست طلبند، تلاش های اصلاح گرایانه ی مصلحان را هم به عنوان «ریاست طلبی» قلمداد می کنند. (تَكُونُ لَكُمْ الْكِبْرِيَاءُ)

24- مصلحین، خود را آماده شنیدن تهمت از ظالمین کنند. (تَكُونُ لَكُمْ الْكِبْرِيَاءُ)

8) سوره ی نمل: آیات 1-14

(فَلَمَّا جَاءَتْهُمْ آيَاتُنَا مُبْصِرَةً قَالُوا هَذَا سِحْرٌ مُّبِينٌ) (\*) وَ جَحَدُوا بِهَا وَ اسْتَيْقَنَتْهَا أَنفُسُهُمْ ظُلْمًا وَ  
عُلُوًّا فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ) (\*) (1)

پیام ها

1- کافران از یک سو تقاضای معجزه می کردند و از سوی دیگر معجزات را سحر و جادو می خواندند.

(قَالُوا هَذَا سِحْرٌ مُّبِينٌ)

2- انکار، زمینه ی افساد است. (جَحَدُوا ... الْمُفْسِدِينَ)

3- علم و یقین، اگر باتقوا همراه نباشد کارساز نیست. (وَ اسْتَيْقَنَتْهَا ظُلْمًا وَ عُلُوًّا)



4- بسیاری از کفار در دل ایمان دارند و انگیزه ی انکارشان جهل نیست، بلکه ظلم و برتری جویی است. (ظُلْمًا وَ عُلُوًّا)

5- تاریخ و مطالعه ی آن را وسیله ی عبرت قرار دهید. (فَانظُرْ)

6- فرجام کار مفسدان، سقوط و تباهی است. (كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ)

9) سوره ی فرقان: آیات 5-6

﴿وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ وَ جَعَلْنَا مَعَهُ أَخَاهُ هَارُونَ وَزِيرًا﴾ (\*) ﴿فَقُلْنَا اذْهَبَا إِلَى الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَبُوا بِالْآيَاتِنَا فدمرناهم تدميراً﴾ (2)

1- ترجمه: «و هنگامی که آیات روشنی بخش ما به سراغ آن ها آمد گفتند: «این سحری است آشکار!» (\*) و آن را از روی ظلم و سرکشی انکار کردند، درحالی که در دل به آن یقین داشتند! پس بنگر سرانجام تبهکاران (و مفسدان) چگونه بود!» (\*)»

2- ترجمه: «و ما به موسی کتاب (آسمانی) دادیم و برادرش هارون را یاور او قرار دادیم (\*) و گفتیم: «به سوی این قوم که آیات ما را تکذیب کردند بروید!» (اما آن مردم به مخالفت برخاستند) و ما به شدت آنان را درهم کوبیدیم!» (\*)»

ص: 385

پیام ها

1- تا با کتاب آسمانی انس نگیریم، حق تبلیغ به دیگران را نداریم. (آتینا موسی الکتاب ... اذْهَبَا)



- 2- جانشین انبیا را نیز باید خداوند تعیین کند. (جَعَلْنَا مَعَهُ أَخَاهُ)
- 3- در مسئولیت های بزرگ، به وجود وزیر و همکار نیاز است. (جَعَلْنَا مَعَهُ أَخَاهُ هَارُونَ وَزِيرًا)
- 4- در برخی از دوره ها، انبیا متعدد بودند، ولی رهبر یکی بود. (هَارُونَ وَزِيرًا)
- 5- در تبلیغ، گاهی باید افرادی را اعزام کرد تا باهم تبلیغ کنند. (اِذْهَبَا)
- 6- اتمام حجت با گمراهان لازم است. (اِذْهَبَا إِلَى الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَبُوا)
- 7- انکار و لجاجت مردم، مانع لطف خداوند نیست. (پیامبر را برای هدایت آنان می فرستد)  
(اِذْهَبَا إِلَى الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَبُوا)
- 8- تکذیب پیامبر، تکذیب خداست. (كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا)
- 9- نتیجه ی تکذیب حق، قلع و قمع شدن است. (فَدَمَّرْنَاَهُمْ)
- 10- نقل تاریخ و سرگذشت کفار قبل و بیان هلاکت آنان، زمینه ای برای هشدار و نهی از منکر کفار امروز است. (فَدَمَّرْنَاَهُمْ)

ص: 386

**فصل سوم: داستان حضور تمام ساحران برجسته نزد فرعون برای مبارزه با موسی و شکست ساحران و ایمان آوردنشان و عکس العمل ها و اقدامات فرعون پس از آن در 21 قسمت**

**«جدول خلاصه قسمت های این داستان»**



اشعار

شاعران

بر

اساس

قسمت ها

به ترتیب زمان

شماره

صفی

علیشاه

مولانا

قرآن

فراخوان

تمام ساحران و قرار گذاشتن با آن ها در روز موعود

(1

صفی



علیشاه

مولانا

روایات

آمدن

دو برادر ساحر نزد فرعون

(2)

صفی

علیشاه

قرآن

دعوت

از مردم برای تماشای صحنه مبارزه موسی و ساحران

(3)

صفی

علیشاه

مولانا



قرآن

جمع

شدن ساحران نزد فرعون و درخواستشان از او در روز موعود

(4)

صفی

علیشاه

قرآن

برخورد موسی با ساحران مغرور و آخرین نصایحش به آن ها در روز موعود

(5)

صفی

علیشاه

قرآن

برخورد ساحران پس از نصایح موسی

(6)

صفی





علیشاه

مولانا

قرآن

آغاز

مسابقه توسط ساحران

(7

صفی

علیشاه

قرآن

سخنان

موسی به ساحران هنگام انداختن طناب هایشان

(8

صفی

علیشاه

شمس



تبریزی

قرآن

سحر

ساحران و شادی فرعون

(9)

صفی

علیشاه

قرآن

عکس العمل

موسی در برابر سحر ساحران

(10)

صفی

علیشاه

مولانا

قرآن



و روایات

و

تورات

سخنان

خدا به موسی در آغاز معجزه

(11)

صفی

علیشاه

مولانا

جامی

هاتف

اصفهانی

حبیب

خراسانی

ص: 387



شمس

تبریزی

امیر

معزی

انوری

مسعود

سعد

سنایی

صائب

تحفه

العراقین

منوچهری

صباحی

بیدگلی

ابوحنیفه



اسکافی

ناصر خسرو

فرّخی

نشان

دادن معجزه ی عصا در حضور

فرعون

و ساحران و مردم شهر

(12

صفی

علیشاه

مولانا

قرآن

خواری

فرعون و یارانش در برابر معجزه ی موسی

و



ایمان نیاوردن فرعون

(13)

صفی

علیشاه

قرآن

نخستین

گروه ایمان آورندگان به موسی

و

سخنان موسی به آن ها

(14)

صفی

علیشاهمولانا

قرآن

دومین

گروه ایمان آورندگان (ساحران)



(15)

صفی

علیشاه

قرآن

عکس العمل های

فرعون در برابر ایمان آوردن ساحران

(16)

صفی

علیشاهمولانا

قرآن

عکس العمل های

ساحران در برابر

تهدیدهای

شدید فرعون

(17)



صفی

علیشاه

روایات

شکنجه

و شهادت ساحران

(18)

صفی

علیشاه

قرآن

عکس العمل

فرعون نسبت به گروه بنی اسرائیل

و

ایمان آورندگان که تبلیغ می کردند

(19)

صفی





علیشاه

قرآن

پیشنهاد

موسی به بنی اسرائیل برای مقابله

با

تهدیدهای فرعون

(20

شعراء: 51

8-

طه: 76

60-

یونس: 86-

79

اعراف: 129

109 -



بررسی

پیام های قرآنی 4 دسته آیات

(21)

ص:388

### قسمت اول: فراخوان تمام ساحران توسط فرعون

در قرآن آمده است:

1- «فرعون صدا زد، تمام ساحران آگاه و دانشمند را نزد من آورید» (1)

تا به وسیله آن ها زحمت موسی را از خود دفع کنم، او می دانست هر کاری را باید از طریقش وارد شد و از کارشناسان آن فن باید کمک گرفت.

گفت فرعون آورید از هر کجا

ساحری دانا مرا بر مدعا (2)

نکته ها

♣ آیا به راستی فرعون در حقانیت دعوت موسی شک داشت و می خواست از این طریق او را بیازماید؟ و یا می دانست او از سوی خدا است ولی فکر می کرد، به وسیله غوغای ساحران می تواند مردم را آرام سازد و موقتاً از خطر نفوذ موسی در افکار عمومی جلوگیری کند، به مردم بگوید اگر او کار خارق عادتی انجام می دهد، ما نیز از انجام مثل آن ناتوان نیستیم! و اگر اراده ملوکانه ما تعلق گیرد، چنین چیزی برای ما سهل و آسان است؟!



احتمال دوم به نظر نزدیک تر می رسد و سایر آیات مربوط به داستان موسی که در سوره طه و امثال آن است این نظر را تأیید می کند، که او آگاهانه به مبارزه با موسی برخاست.

♣ دیدگاه مولانا

مولانا در این زمینه شعری با عنوان «فرستادن فرعون به مداین در طلب ساحران» می گوید:

چون که موسی بازگشت و او بماند

اهل رأی و مشورت را پیش خواند

آن چنان دیدند کز اطراف مصر

جمع آردشان شه و صراف مصر

او بسی مردم فرستاد آن زمان

هر نواحی بهر جمع جادوان

هر طرف که ساحری بد نامدار

کرد پر آن سوی او ده پیک کار

دو جوان بودند ساحر مشتهر

سحر ایشان در دل مه مستمر

شیر دوشیده ز مه فاش آشکار



در سفرها رفته بر خمی سوار

شکل کرباسی نموده ماهتاب

آن پیموده فروشیده شتاب

سیم برده مشتری آگه شده

دست از حسرت به رخ ها بر زده

صد هزاران همچین در جادوی

بوده منشی و نبوده چون روی

---

1- یونس: 79 (وَقَالَ فِرْعَوْنُ اِنَّتُونِي بِكُلِّ سَاحِرٍ عَلِيمٍ)

2- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص 258

ص: 389

چون بدیشان آمد آن پیغام شاه

کز شما شاه است اکنون چاره خواه

از پی آنکه دو درویش آمدند

بر شه و بر قصر او موکب زدند

نیست با ایشان به غیر یک عصا



که همی گردد به امرش ازدها

شاه و لشکر جمله بی چاره شدند

زین دو کس جمله به افغان آمدند

چاره ای می باید اندر ساحری

تا بود که زین دو ساحر جان بری

آن دو ساحر را چو این پیغام داد

ترس و مهری در دل هر دو فتاد

عرق جنسیت چو جنبیدن گرفت

سر به زانو برنهادند از شگفت

چون دبیرستان صوفی زانو است

حل مشکل را دوزانو جادو است (1)

### قسمت دوم: آمدن دو برادر ساحر نزد فرعون

در آن زمان سرکرده تمام ساحران دو برادر بودند که در دورافتاده ترین شهرهای مصر زندگی می کردند؛ فرعون توسط فرستاده ای از آن دو خواست تا به پایتخت آمده و جادوگران زبردست را برای انجام مأموریت خود از میان آن ها برگزینند؛ آن دو برادر قبل از ترک دیار خود نزد قبر پدرشان آمده و از او خواستند تا آن ها را نسبت به نحوه مبارزه با

موسی و معجزه او راهنمایی نماید؛ ناگه از میان قبر صدایی به گوششان رسید که می گفت: سعی کنید هنگامی که موسی در خواب است چوب دستی اش را از او جداسازید چرا که سحر جادوگر به هنگام خواب مؤثر نیست، اما اگر متوجه شدید که عصای او به مقابله با شما می پردازد بدانید که آن از تائیدات الهی سرچشمه گرفته است و اگر چنانچه تمام دنیا نیز برای نابودی آن جمع گردند قادر به شکستش نخواهند بود؛ آن دو از شهر خود خارج شدند و برای عمل کردن نقشه نزد موسی آمدند اما همان طور که پدرشان پیش بینی کرده بود چوب دستی درحالی که صاحبش بخواب رفته بود به طرف آن دو هجوم آورد.

پس فرستاد او به جمع ساحران

در زمین مصر و اطراف جهان

دو برادر بوده اند اندر صعید

در فنون سحر در گیتی فرید

آمد ایشان را رسول پادشاه

و عدها داد از وصول مال و جاه

عاقلان بودند ایشان در فتوح

خواستند امداد کار از عقل و روح

اینکه گویند اهل تاریخ و خبر

خواستند امداد از گور پدر



بر سر گور پدر رفتند زود

خواستند از وی گشایش ها و سود

آمد او در خوابشان بنمود راه

تا چه باشد اصل آن بی اشتباه

نیست دور آن هم ز ادراک و نظر

عقل بر هر بخردی باشد پدر

باخرد گفتند آیا این دو تن

که به ملک شه فکندند این فتن

مر پیمبر از خدا یا ساحرند

که به سحر این سان محیط و قاهرند

---

1- مولوی، مثنوی معنوی، دفتر سوم، ص 329

ص: 390

عقلشان گفت از که ساحر شد به خواب

سحر او فاسد شود کارش خراب



آن عصا را وقت خواب آن دو تن  
گر به دست آرید باشد سحر و فن  
پس علاج سحر ایشان ممکن است  
آنکه هر سحری علاجش بین است  
ور که نتوانید دزدید آن عصا  
معجز است و از تصاریف خدا  
می نشاید باخدا شد درنبرد  
بندگی آرید پیش آن دو مرد  
پس روان گشتند ایشان با رسول  
سوی مصر از امر فرعون جهول  
با گروهی بی شمار از ساحران  
از پی استیزه با پیغمبران  
چون به شهر اندر شدند از راه مصر  
یافتند اکرام ها از شاه مصر  
گفت بدهم بر شما بس مال و گنج





گر مرا فارغ کنید از درد و رنج  
ساحری در شهر ما افکنده رخت  
که نخواهد از من الا تاج و تخت  
کرده بر ما روز روشن را چو شب  
خلق را افکنده در اندوه و تب  
جز عصایی نیستشان در وقت خواست  
هر چه دارند از فنون اندر عصاست  
چاره ایشان نمائید از که نیک  
مر شما باشید در ملکم شریک  
پس بگفتند آن دو ساحر ما به سهل  
چاره ایشان کنیم از مصر و اهل  
پس شدند ایشان به تفتیش و سراغ  
از مقام خواب موسی در فراغ  
تا در آنجایی که او در خواب بود  
رفت تا دزدد عصا را او به زود



در زمان آمد عصا در اهتزاز

ژدها شد حمله ور گردید باز

شد هراسان گفت دارم از یقین

ابر خدا ایمان و بر موسی و دین

پس عصا بر جای خود گردید باز

و آن دو تن بردند بر موسی نماز

توبه کردند از یقین بر دست او

پس شدند از مهر دل پابست او

گفت موسی دین خود پنهان کنید

هر چه را فرعون گوید آن کنید

نک روید اندر مقام خویشتن

دین خود پنهان کنید از مرد وزن (1)

همان طور که یکی از مسائل اساسی در مثنوی جنسیت است، مرحوم فروزان فر نیز در رابطه می نویسد: «حکما و صوفیه می گویند: جنسیت علت انضمام است و مولانا جذب کشش را حاصل و نتیجه ی هم جنسی می داند و اصل جنسیت و آثار آن را در چهل و دو موضع از مثنوی مطرح ساخته است.» (2)



مولانا نیز ماجرای این دو ساحر که موسی را مانند خود، جادوگر پنداشتند و مهری از او بر دلشان افتاد را در شعری تحت عنوان مختلف این گونه بیان می کند:

1- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص 258

2- فروزان فر، شرح مثنوی شریف، ج 1، ص 272

ص: 391

1) خواندن آن دو ساحر پدر را از گور و پرسیدن از روان پدر حقیقت موسی را

بعد از آن گفتند ای مادر بیا

گور بابا کو تو ما را ره نما

بردشان بر گور او بنمود راه

پس سه روزه داشتند از بهر شاه

بعد از آن گفتند ای بابا بما

شاه پیغامی فرستاد از و جا

که دو مرد او را به تنگ آورده اند

آب رویش پیش لشکر برده اند

نیست با ایشان سلاح و لشکری



جز عصا و در عصا شور و شری

تو جهان راستان در رفته ای

گر چه در صورت به خاکی خفته ای

آن اگر سحر است ما را ده خبر

ور خدایی باشد ای جان پدر

هم خبرده تا که ما سجده کنیم

خویشتن بر کیمیایی برزنیم

ناامیدانیم و اومیدی رسید

راندگانیم و کرم ما را کشید (1)

اگر خداوند اراده کند، حتی ساحران و جادوگران نیز مشمول عنایت حق قرار می گیرند و

راهی به سوی حق تعالی می یابند:

(2) جواب گفتن ساحر مرده با فرزندان خود

بانگ زد کای جان و فرزندان من

هست پیدا گفتن این را مرتهن

فاش و مطلق گفتنم دستور نیست



لیک راز پیش چشم دور نیست

لیک بنمایم نشانی با شما

تا شود پیدا شمارا این خفا

نور چشمانم چو آنجا گه روید

از مقام خفتنش آگه شوید

آن زمان که خفته باشد آن حکیم

آن عصا را قصد کن بگذار بیم

گر بدزدی و توانی ساحر است

چاره ی ساحر بر تو حاضر است

ور نتانی هان و هان آن ایزدی است

او رسول ذوالجلال و مهتدی است

گر جهان فرعون گیرد شرق و غرب

سرنگون آید خدا را گاه حرب

این نشان راست دادم جان باب

برنویس الله اعلم بالصواب



جان بابا چون بخسبد ساحری

سحر و مکرش را نباشد رهبری

چون که چوپان خفت گرگ ایمن شود

چون که خفت آن جهد او ساکن شود

لیک حیوانی که چوپانش خداست

گرگ را آنجا امید و ره کجاست

جادویی که حق کند حق است و راست

جادویی خواندن مر آن حق را خطاست

جان بابا این نشان قاطع است

گر بمیرد نیز حقش رافع است (2)

---

1- مولوی، مثنوی معنوی، دفتر سوم، ص 394

2- مولوی، مثنوی معنوی، دفتر سوم، ص 394

ص: 392

مولوی در انتها می گوید: آن دو وقتی به حقانیت موسی پی بردند و عذر خواستند، موسی به آن ها پیغام داد که خود را به شناختن بزنند و در روز مبارزه حاضر شوند.

درحالی که در روایت آمده است: آن دو پس از دیدن اعجاز عصا از نبرد با او منصرف شدند.

مولانا در ذیل عنوان «تشبیه کردن قرآن مجید را به عصای موسی وفات مصطفی را نمودن به خواب موسی و قاصدان تغییر قرآن را به آن دو ساحر بچه که قصد بردن عصا کردند چون موسی را خفته یافتند» اشاره می کند که: یکی از راه های تشخیص اولیاء و انبیاء خدا این است که در خواب هم می توانند خرق عادت کنند، زیرا که چشم باطن ایشان بینا است؛ همچنین کارایی عصا، هنگام خواب آن حضرت که در مقابل دستبرد ساحران تبدیل به اژدها شد، بیانگر آن است که اولیای خدا حتی در خواب هم قدرت تصرف در کائنات را دارند و همانند کارایی قرآن است؛ و پس از فوت آن حضرت خداوند به وی وعده داد که معجزه اش را حفظ کند و به طور کلی معجزات انبیاء با مرگ آن ها از بین نمی رود:

مصطفی را وعده کرد الطاف حق

گر بمیری تو نمیرد این سبق

من کتاب و معجزه ات را رافعم

بیش و کم کن را ز قرآن مانعم

من تو را اندر دو عالم حافظم

طاعنان را از حدیث رافضم

کس نتاند بیش و کم کردن در او



تو به از من حافظی دیگر مجو

رونقت را روز روزافزون کنم

نام تو بر زر و بر نقره زخم

منبر و محراب سازم بهر تو

در محبت قهر من شد قهر تو

نام تو از ترس پنهان می گوند

چون نماز آرند پنهان می شوند

از هراس و ترس کفار لعین

دینت پنهان می شود زیرزمین

من مناره پرکنم آفاق را

کور گردانم دو چشم عاق را

چاکرانت شهرها گیرند و جاه

دین تو گیرد ز ماهی تا به ماه

تا قیامت باقیش داریم ما

تو مترس از نسخ دین ای مصطفی





ای رسول ما تو جادو نیستی  
صادقی هم خرقه ی موسیستی  
هست قرآن مر ترا همچون عصا  
کفرها را در کشد چون اژدها  
تو اگر در زیر خاکی خفته ای  
چون عصایش دان تو آنچه گفته ای  
قاصدان را بر عصایت دست نی  
تو بخسب ای شه مبارک خفتنی  
تن بخفته نور تو بر آسمان  
بهر پیکار تو زه کرده کمان  
فلسفی و آنچه پوزش می کند  
قوس نورت تیر دوزش می کند  
آن چنان کرد و از آن افزون که گفت  
او بخفت و بخت و اقبالش نخفت  
جان بابا چون که ساحر خواب شد



کار او بی رونق و بی تاب شد

هر دو بوسیدند گورش را و رفت

تا به مصر از بهر این پیکار زفت

چون به مصر از بهر آن کار آمدند

طالب موسی و خانه ی او شدند

اتفاق افتاد کان روز ورود

موسی اندر زیر نخلی خفته بود

پس نشان دادندشان مردم بدو

که برو آن سوی نخلستان بجو

ص: 393

چون پیامد دید در خرما بنان

خفته ای که بود بیدار جهان

بهر نازش بسته او دو چشم سر

عرش و فرشش جمله در زیر نظر

ای بسا بیدار چشم خفته دل



خود چه بیند دید اهل آب و گل  
آنکه دل بیدار دارد، چشم سر  
گر بخسبد بر گشاید صد بصر  
گر تو اهل دل نه ای بیدار باش  
طالب دل باش و در پیکار باش  
ور دلت بیدار شد می خسب خوش  
نیست غایب ناظرت از هفت و شش  
گفت پیغمبر که خسبد چشم من  
لیک کی خسبد دلم اندر وسن  
شاه بیدار است حارس خفته گیر  
جان فدای خفتگان دل بصیر  
وصف بیداری دل ای معنوی  
در نگنجد در هزاران مثنوی  
چون بدیدندش که خفته ست او دراز  
بهر دزدی عصا کردند ساز



ساحران قصد عصا کردند زود  
کز پیشش باید شدن وانگه ربود  
اندکی چون نورخان تر کردند ساز  
اندر آمد آن عصا در اهتزاز  
آن چنان بر خود بلرزید آن عصا  
کان دو بر جا خشک گشتند از وجا  
بعد از آن شد اژدها و حمله کرد  
هر دوان بگریختند و روی زرد  
رو درافتادن گرفتند از نهیب  
غلط غلطان منهزم در هر نشیب  
پس یقین شأن شد که هست از آسمان  
ز آنکه می دیدند حد ساحران  
بعد از آن اطلاق و تبشان شد پدید  
کارشان تا نزع و جان کنند رسید  
پس فرستادند مردی در زمان



سوی موسی از برای عذر آن

که امتحان کردیم و ما را کی رسد

امتحان تو اگر نبود حسد

مجرم شاهیم ما را عفو خواه

ای تو خاص الخاص درگاه اله

عفو کرد و در زمان نیکو شدند

پیش موسی بر زمین سر می زدند

گفت موسی عفو کردم ای کرام

گشت بر دوزخ تن و جانان حرام

من شمارا خود ندیدم ای دو یار

اعجمی سازید خود را ز اعتذار

همچنان بیگانه شکل و آشنا

درنبرد آید بهر پادشا

پس زمین را بوسه دادند و شدند

انتظار وقت و فرصت می بدنند (1)

نکته ها

♣ تعداد ساحران فراخوان شده

«ابن عباس» می گوید: فرعون تمام جادوگران مصر را که بین 12 تا 80 هزار نفر تخمین زده می شدند به نزد خویش خواند تا به مقابله با موسی پردازند.

---

1- مولوی، مثنوی معنوی، دفتر سوم، ص 296-395

ص:394

(\*) از محمد بن منکدر نقل شده که: از میان آن ها هفت هزار نفر ساحر را برگزیدند و از میان هفت هزار نفر، هفت صد ساحر و از میان آن ها هفتاد ساحر را که از همه استادتر و زبردست تر بودند انتخاب کردند. (1)

(\*) در جای دیگر آمده: فرعون و هامان که خود از سحر بهره ای داشتند ابتدا هزار نفر از جادوگران مصری را از سراسر مصر فراخواندند سپس از میان آن ها هشتاد نفر را برای مقابله با موسی انتخاب کردند ساحران با فرعون به توافق رسیدند در صورتی که بر موسی چیره شوند بر مناصب مهم حکومتی دست یابند و چنانچه جادوی آن ها در برابر موسی به ناکامی انجامد همگی به خدای او ایمان آورند فرعون تعهد نمود در صورتی که چنین شود خود نیز بدان ها ملحق شود.

### قسمت سوم: دعوت از مردم برای تماشای صحنه مبارزه موسی و ساحران

در قرآن آمده است از مردم نیز برای حضور در این میدان مبارزه دعوت شد:



1- «و به مردم گفته شد آیا شما در این صحنه اجتماع می کنید»؟! (2)

مردمان را گفته شد کایا شما

مجمع گردید از بهر نما

پیروی شاید کنیم از ساحران

غالب از گردند اندر امتحان (3)

نکته ها

♣ یوم موعود؟

روزی را که (موسی و هارون) وعده کرده بودند تا ساحران در میدان اصلی شهر جمع شوند مطابق با عاشورا بود که مصادف گشت با شنبه و اولین روز از عید نوروز. در آن روز اسکندریه شاهد حضور جمع کثیری از مردم بود.

مأموران فرعون نیز در این زمینه بسیار حساب شده کار کردند و می دانستند اگر مردم را اجبار به حضور کنند، ممکن است واکنش منفی نشان دهند، چرا که هر کس فطرتاً از اجبار گریزان است، لذا گفتند چنانکه تمایل داشته باشید در این جلسه حضور پیدا کنید و قطعاً این طرز بیان افراد زیادتری را به آن جلسه کشانید.

و به مردم گفته شد «هدف این است که اگر ساحران پیروز شوند که پیروزی آن ها پیروزی خدایان ما است ما از آنان پیروی کنیم» (4) و آن چنان صحنه را گرم و داغ نماییم که دشمن خدایان ما برای همیشه از میدان بیرون رود!



روشن است که وجود تماشاچیان بیشتر که ارتباط و پیوند با یک طرف مبارزه دارند هم مایه دلگرمی آن ها است و به آن ها روحیه می دهد و هم سبب می شود که آنان نهایت کوشش خود را به کار گیرند و هم در موقع پیروزی توانایی دارند چنان جنجالی بر پا کنند که حریف برای همیشه منزوی شود و هم می توانند از آغاز مبارزه در طرف مقابل ایجاد وحشت کنند. آری مأموران فرعون با این امیدها مایل بودند مردم را در صحنه حاضر کنند

1- مجلسی، بحار الأنوار، ج 13، ص 148

2- شعراء: 39 (وَقِيلَ لِلنَّاسِ هَلْ أَنْتُمْ مُجْتَمِعُونَ)

3- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص: 524

4- شعراء: 40 (لَعَلَّنَا نَتَّبِعُ السَّحْرَةَ إِنْ كَانُوا هُمُ الْغَالِبِينَ)

ص: 395

موسی نیز حضور چنین جمعی را از خدا می خواست که بتواند منظور خود را به عالی ترین وجهی پیاده کند و هدفش این بود که مردم فرصت بیشتری برای حضور در صحنه داشته باشند، زیرا اطمینان به پیروزی خود داشت و می خواست قدرت آیات الهی و ضعف فرعون و دستیارانش بر همگان آشکار گردد و نور ایمان در دل های گروه بیشتری بدرخشد.

### قسمت چهارم: جمع شدن ساحران نزد فرعون و درخواستشان از او در روز موعود

در قرآن آمده است:

1- «فرعون آن مجلس را ترک گفت و تمام مکر و فریب خود را جمع کرد و سپس همه

را در روز موعود آورد» (1)





گشت پس فرعون در حال ابی

فجمع کیده ثم اتی

آمد او با ساحران که جمع کرد

و آن همه بودند هفتاد و دو مرد (2)

2- «سرانجام جمعیت ساحران برای وعده گاه روز معین جمع آوری شدند» (3)

هنگامی که ساحران نزد فرعون آمدند و او را سخت در تنگنا دیدند به این فکر افتادند که برترین بهره گیری را کرده و امتیازهای مهمی از او بگیرند و نخستین چیزی که با او در میان گذاشتند این بود که:

3- «آیا ما اجر و پاداش فراوانی در صورت غلبه بر دشمن خواهیم داشت» (4)

ساحران گشتند پس در مصر جمع

روز معلومی که او را بود طمع

پس چو بر وی آمدند آن ساحران

می بگفتند این به فرعون کران

هیچمان آیا بود مزدی ز تو

غالب از باشیم ما خود بر عدو (5)



حق به قرآن کرده شرح این بیان

که به فرعون آمدند آن ساحران

اجر ما گفتند بس باشد فزون

غالب از آییم اندر آزمون (6)

فرعون که سخت در این بن بست گرفتار و درمانده بود حاضر شد برترین امتیازها را به آن  
ها بدهد، بلافاصله گفت:

5- «آری نه تنها اجر و پاداش مادی خواهید داشت، بلکه از مقربان درگاه من نیز خواهید  
شد!» (7)

گفت آری مر شمارا اجرهاست

بل ز نزدیکان شما یید این بجاست (8)

گفت آری مر شما زین اختصاص

خود ز نزدیکان شویدم وز خواص (9)

---

1- طه: 60 (فَتَوَلَّى فِرْعَوْنُ فَجَمَعَ كَيْدَهُ ثُمَّ أَتَى)

2- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص: 458

3- شعراء: 38 (فَجُمِعَ السَّحَرَةُ لِمِيقَاتِ يَوْمٍ مَّعْلُومٍ)



4- شعراء: 41(فَلَمَّا جَاءَ السَّحَرَةُ قَالُوا لِفِرْعَوْنَ أَإِنَّا لَنَأْتِيَنَّكَ رَبَّكَ يَوْمَ الْمُنَادِينَ) 4- أعراف:

113 (وَجَاءَ السَّحَرَةُ فِرْعَوْنَ قَالُوا إِنَّ لَنَا لَأَجْرًا إِن كُنَّا نَحْنُ الْغَالِبِينَ)

5- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص 524

6- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص 258

7- شعراء: 42 (قَالَ نَعَمْ وَإِنَّكُمْ إِذَا لَمِنَ الْمُقَرَّبِينَ) أعراف: 114 (قَالَ نَعَمْ وَإِنَّكُمْ لَمِنَ

الْمُقَرَّبِينَ)

8- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص 524

9- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص 258

ص:396

نکته ها

♣ چرا فرعون به آن ها گفت شما چه می خواهید؟

قرب به فرعون تا چه حد در آن محیط و جامعه دارای اهمیت بوده که او به عنوان یک پاداش بزرگ از آن یاد می کند و در حقیقت پاداشی از این بالاتر نیست که انسان به قدرت مطلوبش نزدیک گردد؛ و تقرب به فرعون در آن محیط چیزی بالاتر از مال و ثروت بود و یک موقعیت به اصطلاح معنوی محسوب می شد که می توانست سرچشمه اموال فراوان دیگری گردد؛ اگر گمراهان، قرب فرعون را برترین پاداش می شمردند، خداپرستان آگاه پاداشی را بالاتر از قرب پروردگار نمی شمردند، حتی بهشت با تمام نعمت هایش را با یک جلوه ذات پاک او، معامله نمی کنند.

به همین دلیل شهیدان راه «الله» که باید برترین پاداش ها را در برابر آن ایثار بزرگشان دریافت دارند به گواهی قرآن پاداش قرب الهی را می یابند و تعبیر (عِنْدَ رَبِّهِمْ) شاهد گویای این واقعیت است؛ و نیز به همین دلیل هر مؤمن پاک دل به هنگام انجام عبادت تنها چیزی را که می طلبد (قربه الی الله) است.

♣ (يَوْمٍ مَّعْلُومٍ)

یکی از روزهای عید معروف مصریان بوده که موسی آن را برای مبارزه تعیین کرد.

♣ کلمه (اجر)

گرچه به معنی هرگونه پاداش است اما با توجه به اینکه به صورت نکره است و نکره در این گونه موارد برای تعظیم و بزرگداشت یک موضوع می آید، به معنی اجر و پاداش مهم و فوق العاده ای است؛ بخصوص اینکه اصل اجر و پاداش جای تردید و گفتگو نبود، آنچه آن ها می خواستند قبلاً درباره آن از فرعون قول بگیرند مسئله اجر و پاداش مهم و برجسته بود.

♣ دیدگاه مولانا

مولانا تحت عنوان «جمع آمدن ساحران از مداین پیش فرعون و تشریف ها یافتن و دست بر سینه زدن در قهر خصم او که این بر ما نویس» می گوید: در وجود هر انسانی نور موسوی و ظلمت فرعونی وجود دارد که انسان باید آن را شناسایی کند

تابه فرعون آمدند آن ساحران

دادشان تشریف های بس گران



وعده هاشان کرد و پیشین هم بداد  
بندگان و اسبان و نقد و جنس و زاد  
بعداز آن می گفت هین ای سابقان  
گر فزون آید اندر امتحان  
برفشانم بر شما چندان عطا  
که بدرد پرده ی جود و سخا  
پس بگفتندش به اقبال تو شاه  
غالب آییم و شود کارش تباه  
ما در این فن صفدریم و پهلوان  
کس ندارد پای ما اندر جهان  
ذکر موسی بند خاطرها شده ست  
کاین حکایت هاست که پیشین بده ست  
ذکر موسی بهر رو پوش است لیک  
نور موسی نقد توست ای مرد نیک  
موسی و فرعون در هستی تست



باید این دو خصم را در خویش جست

تا قیامت هست از موسی نتاج

نور دیگر نیست دیگر شد سراج

این سفال و این پلیته دیگر است

لیک نورش نیست دیگر ز آن سر است

ص: 397

گر نظر در شیشه داری گم شوی

ز آنکه از شیشه است اعداد دوی

ور نظر بر نور داری وارهی

از دوی و اعداد جسم منتهی

اختلاف مو من و گبر و جهود (1)

از نظر گاه است ای مغز وجود

مکر آن فرعون سیصد تو بده

جمله ذل او قمع او شده

ساحران آورده حاضر نیک و بد



تا که جرح معجزه ی موسی کند

تا عصا را باطل و رسوا کند

اعتبارش را ز دل ها بر کند (2)

### قسمت پنجم: بر خورد موسی با ساحران مغرور و آخرین نصیحتی به آن ها در روز موعود

موسی در اینجا رو به ساحران و یا فرعونیان و ساحران کرد و به آنان چنین گفت:

1- «وای بر شما، دروغ بر خدا بندید که شمارا با مجازات خود، نابود و ریشه کن خواهد ساخت و شکست و نومیدی و خسران از آن آن هاست که بر خدا دروغ می بندند و به او نسبت باطل می دهند» (3)

گفت موسی ویلکم لاتفتروا

بر خدا بندید کذب از زشت خو

مضطرا او سازد شمارا بر عذاب

مفتری کی گردد از حق بهره یاب

کشت بی بهره هر آن کو افترا

بست بر حق از جسارت و اجترا (4)

نکته ها

♣ منظور موسی از افترا بر خدا؟

آن است که کسی یا چیزی را شریک او قرار داده، معجزات فرستاده خدا را به سحر نسبت دهند و فرعون را معبود و اله خود بپندارند، مسلماً کسی که چنین دروغ‌هایی به خدا ببندد و با تمام قوا برای خاموش کردن نور حق بکوشد، خداوند چنین کسانی را بدون مجازات نخواهد گذارد. این سخن قاطع موسی که هیچ شباهتی به سخن ساحران نداشت، بلکه آهنگش آهنگ دعوت همه پیامبران راستین بود و از دل پاک موسی برخاسته بود، بر بعضی از دل‌ها اثر گذاشت و در میان جمعیت اختلاف افتاد.

بعضی طرفدار شدت عمل بودند و بعضی به شک و تردید افتادند و احتمال می‌دادند موسی پیامبر بزرگ خدا باشد و تهدیدهای او مؤثر گردد، به خصوص که لباس ساده او برادرش هارون، همان لباس ساده چوپانی بود و چهره مصمم آن‌ها که علی‌رغم تنها بودن، ضعف و فتوری در آن مشاهده نمی‌گشت، دلیل دیگری بر اصالت گفتار و برنامه‌های آن‌ها محسوب می‌شد.

1- مولوی، مثنوی معنوی، دفتر سوم، ص 397

2- مولوی، مثنوی معنوی، دفتر ششم، ص 1115

3- طه: 61 (قَالَ لَهُمْ مُوسَى وَيْلَكُمْ لَا تَفْتَرُوا عَلَيَّ اللَّهُ كَذِبًا فَيُسْحِتَكُمْ بِعَذَابٍ وَقَدْ خَابَ مَنْ افترى)

4- صفی‌علیشاه، تفسیر صفی، ص 458

ص: 398

**قسمت ششم: برخورد ساحران پس از نصایح موسی**





1- پس «آن ها در میان خود درباره کارهایشان به نزاع برخاستند و مخفیانه و درگوشی باهم سخن گفتند» (1)

ساحران کردند پس گفت و شنود

در مهم خویش بر چیزی که بود

بینشان یعنی سخن ها شد دراز

کاین به جادویان نماند هیچ باز (2)

ممکن است این پنهان گویی و نجوی در برابر موسی بوده باشد. این احتمال نیز دارد که در برابر فرعون باشد،

و احتمال دیگر اینکه: گردانندگان این صحنه در خفای از توده مردم به چنین نجوی و تنازعی برخاستند؛

ساحران رشته سخن را به دست گرفتند و از طرق مختلف، به تحریک مبارزه کنندگان با موسی پرداختند:

2- «گفتند این دو مسلماً ساحرند»!

بنابراین وحشتی از مبارزه با آن ها نباید به خود راه داد، چراکه شما بزرگان و سردمداران سحر در این کشور پهناورید و توان و نیروی شما از آن ها بیشتر است!

3- «آن ها می خواهند شمارا از سرزمیتان با سحرشان بیرون کنند»



سرزمینی که همچون جان شما عزیز است و به آن تعلق دارید آن هم به شما تعلق دارد. این ها تنها به بیرون کردن شما از وطنتان قانع نیستند، این ها می خواهند مقدسات شما را هم بازیچه قرار دهند.

4- «و آئین عالی و مذهب حق شما را از میان ببرند!» (3)

اکنون که چنین است ...

5- «تمام نیرو نقشه و مهارت و توانتان را جمع کنید و به کار گیرید»

سپس همگی متحد در صف واحدی به میدان مبارزه، گام نهید، چراکه وحدت و اتحاد رمز پیروزی شما در این مبارزه سرنوشت ساز است.

6- «فلاح و رستگاری امروز از آن کسی است که بتواند برتری خود را بر حریفش اثبات نماید» (4)

گفت او جز گفته جادوگر است

وضع و حالش برنشان دیگر است

راز خود را داشتند اندر نهان

در حق موسی از آن فرعونیان

با خود این دادند جادویان قرار

که اگر گردیم ما غالب به کار



پس نباشد شک که او جادوگر است

ور که غالب شد بما پیغمبر است

دید فرعون چون نجوایشان

گفت چه بود ساحران شورایشان

ساحران گفتند ما در این فنیم

تا چسان با این دو ساحر ره زنیم

ساحرانی که ز سحر و مکر و زور

از مکان خواهند تا سازند دور

---

1- طه: 62 (فَتَنَّا زَعُورًا أَمْرَهُمْ بَيْنَهُمْ وَ أَسْرُوا النَّجُورِ)

2- صفی عیشاه، تفسیر صفی، ص: 458

3- طه: 63 (قَالُوا إِنَّ هَذَانِ لَسَاحِرَانِ يُرِيدَانِ أَنْ يُخْرِجَاكُمْ مِنْ أَرْضِكُمْ بِسِحْرِهِمَا وَيَذْهَبَا بِطَرِيقَتِكُمُ الْمُثَلَى)

4- طه: 64 (فَأَجْمَعُوا كَيْدَكُمْ ثُمَّ اتُّو صَفًّا وَقَدْ أَفْلَحَ الْيَوْمَ مَنْ اسْتَعَلَى)

ص: 399

هم برند آئینتان را از میان

که به از هر مذهبی می باشد آن



جمع پس سازید آلات حیل

صف زده آید پس بهر عمل

هر که غالب شد علو او را سزد

افلح الیوم من استعلی و قد (1)

نکته ها

♣ «طریقه» به معنی روش و در اینجا منظور، مذهب است.

♣ (مثلی) از ماده «مثل» در اینجا به معنی عالی و افضل است (ای الاشبه بالفضیله).

♣ در منطق مردانِ خدا، پیروزی از آن پرهیزکاران است، (قَدْ أَفْلَحَ مَنْ تَزَكَّى)

♣ شعار ابرقدرت ها، برتری طلبی و سلطه جویی است، (قَدْ أَفْلَحَ الْيَوْمَ مَنْ اسْتَعْلَى)

### قسمت هفتم: آغاز مسابقه توسط ساحران

پس از این گفتگوها به هر حال جادوگران در کناری آماده مقابله بودند و مردم بسیاری ناظر بر صحنه؛ و فرعون بر تختی بلند و در لباسی از آهن که در زیر اشعه خورشید چشم ها را می آزرده دستور هنرنمایی داد.

که در این هنگام ساحران با غرور مخصوصی به موسی گفتند:

1- «یا تو آغاز کن و عصا را بیفکن و یا ما آغاز می کنیم و وسایل خود را می افکنیم» (2)

پس به روزی خاص در صحرا شدند



مجتمع با خلق در یکجا شدند

ساحران از بهر اظهار فنون

یک طرف بستند صف ز اعلا و دون

و آن همه بودند بیش از ده هزار

هم خلایق زاید از حد و شمار

یک طرف فرعون و قومش بالتمام

کرده از بهر تماشا ازدحام

موسی و هارون دو تن پشمینه پوش

هم ستاده یک طرف پر عقل و هوش

بوده آن روز اول نوروز و ماه

روز شنبه سال نو بی اشتباه

از ادب گفتند جادویان چست

تو عصا اندازی ای موسی نخست

یا که ما سحری که داریم افکنیم

هر چه فرمایی بر آن طاعت کنیم (3)



ساحران گفتند ای موسی به صف

افکنی آیا عصا را توز کف

یا که ما خود افکنیم اول رسن

که به هم آورده ایم از سحر و فن (4)

تعبیر فوق شاید برای این بوده که اعتماد به نفس خود را در برابر توده های مردم اظهار نمایند.

1- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص 458

2- أعراف: 115 (قَالُوا يَا مُوسَى إِمَّا أَنْ تُلْقَىٰ وَإِمَّا أَنْ نَكُونَ نَحْنُ الْمُلْقِينَ) 2- طه: 65 (قَالُوا يَا مُوسَى إِمَّا أَنْ تُلْقَىٰ وَإِمَّا أَنْ نَكُونَ أَوْلَ مَنْ أَلْقَىٰ)

3- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص 258

4- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص 459

ص: 400

ولی موسی بی آنکه عجله ای نشان بدهد، چرا که به پیروزی نهایی خود کاملاً اطمینان داشت و حتی قطع نظر از آن در این گونه مبارزه ها معمولاً برنده کسی است که پیش قدم نمی شود. لذا به آن ها گفت:

3- «شما اول بیفکنید!» (1)

موسی به ساحران گفت:



5- «آنچه را می خواهید بیفکنید، بیفکنید!». (2) و «نخست شما آنچه می توانید به میدان

آورید» (3)

گفت موسی از طریق شفق و جود

افکنید اول شما بهر نمود (4)

گفت بلکه بیفکنید اول شما

پس بیفکنند ایشان جبل ها (5)

گفت موسی ساحران را کافکنید

آنچه را افکنده گانید از امید (6)

ساحران را جمع کردند آن چنان

که بیان گردید در اعراف آن

پس مقابل چون شدند آن ساحران

گفتشان موسی در اندازید هان

آنچه را کافکنده گانید از فنون

تا شود پیدا حق از باطل کنون (7)



ساحران که غرق غرور و نخوت بودند و حداکثر توان خود را به کار گرفته و به پیروزی خود امیدوار بودند

6- «طناب‌ها و عصاهای خود را افکندند و گفتند: به عزت فرعون ما قطعاً پیروزیم!» (8)

پس فکندند آن رسن‌ها و عصا

که بد از سیماب پر در آن فضا

پس بخوردند این قسم در نوبتش

که بهف رعون و علو عزتش

این زمان آنا لنحن الغالبون

موسی و هارون شوند از ما زبون (9)

نکته‌ها

♣ (حبال)

جمع «حبل» (بر وزن طبل) به معنی طناب است و «عصی» جمع «عصا» هست.

آری آن‌ها همانند همه متملقان چاپلوس با نام فرعون شروع کردند و تکیه بر قدرت پوشالی او نمودند؛ و آنچه را در توان داشتند بسیج کردند و همه وسایلی را که با خود آورده بود یک باره به میان میدان افکندند؛ و اگر روایتی را





- 1- أعراف: 116 (قَالَ أَلْقُوا...) 4- طه: 66 (قَالَ بَلْ أَلْقُوا...)
- 2- شعراء: 43 (قَالَ لَهُمْ مُوسَى أَلْقُوا مَا أَنْتُمْ مُلْقُونَ)
- 3- یونس: 80 (فَلَمَّا جَاءَ السَّحْرَهُ قَالَ لَهُمْ مُوسَى أَلْقُوا مَا أَنْتُمْ مُلْقُونَ)
- 4- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص 258
- 5- صفی علیشاه، تفسیر صفی ص 459
- 6- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص 524
- 7- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص 329
- 8- شعراء: 44 (فَالْقُوا جِبَالَهُمْ وَعَصِيهِمْ وَقَالُوا بَعْزَهُ فِرْعَوْنَ إِنَّا لَنَحْنُ الْغَالِبُونَ)
- 9- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص 524

ص: 401

که می گوید: آن ها هزاران نفر بودند بپذیریم مفهومش این می شود که در یک لحظه هزاران عصا و طناب که مواد مخصوصی در درون آن ها ذخیره شده بود، به وسط میدان انداختند.

♣ جمله (أَلْقُوا مَا أَنْتُمْ مُلْقُونَ)

معنی اصلی اش این است که آنچه شما می توانید بیفکنید، بیفکنید؛ و البته این معنی را نیز در درون دارد که هر چه در قدرت دارید به میدان بیاورید.

این پیشنهاد موسی که از اطمینان خاطر او به پیروزی سرچشمه می گرفت، دلیل خونسردی او در برابر انبوه عظیم دشمنان و حامیان سرسخت فرعون بود، نخستین ضربه را بر پیکر

ساحران وارد ساخت و نشان داد که موسی از آرامش روانی خاصی بهره مند است و به جای دیگری دل بسته و پشت گرم است.

♣ دیدگاه سید مرتضی علم الهدی (ره)

آیا برای موسی جایز بود که ساحران را به افکندن ریسمان ها و چوب دستی های خود فرمان دهد؟ آیا فرمان دادن به مانند چنین کارهایی که نوعی کفر و پوشاندن حق و فریب است رواست؟ (1)

و در پاسخ می گوید: بی شک این فرمان مشروط بوده است؛ گویی آن حضرت فرموده است: اگر در ادعای خود صادقید، آنچه را که می خواهید بيفکنید؛ زیرا آنان به عنوان یک سمبل و حجّت شناخته می شوند.

حذف شرط نیز به دلیل وضوح سخن و اقتضای موقعیت بوده است و چنانچه مراد شرط باشد، چنین چیزی (حذف شرط) بسیار رایج و عادی است.

البته حذف شرط در اینجا مانند آیه ی شریفه ی (فأتوا بسوره من مثله) (بقره: 2) و سایر آیات تحدّی نیست؛ زیرا در آن مواضع، خداوند متعال می داند که آنان قادر بدان نیستند چه آنکه اگرچه تحدّی (به مبارزه خواستن) به صورت امر بوده است، اما در حقیقت امر نبوده، همراه با اراده انجام نمی شود؛ زیرا چگونه می تواند با اراده قرین گردد، در حالی که خداوند متعال، ناممکن بودن وقوع آن و ناتوانی ایشان را از آوردن سخنی مانند قرآن، می داند؛ بنابراین این تحدّی، واژه ای قراردادی برای اقامه ی حجّت، علیه متحدی (به مبارزه خوانده شده) و بیانی برای نشان دادن ناتوانی و قصور او در موضوع مورد تحدّی است؛ اما

تقاضای افکندن ریسمان ها و چوب دستی ها به دلیل ناممکن بودن این کار است و با این شرح، چاره ای جز اعتقاد به مشروط بودن فرمان موسی باقی نمی ماند.

به علاوه ممکن است که این فرمان از نوع تحدی بوده است.

بدین ترتیب که به طور برابر در آن شرکت جسته و برای مردم چنین خیالی را نینگیزند که کار ایشان (ساحران) دارای حقیقت است؛ زیرا سحر آنان چیزی متفاوت از معجزه ی موسی یعنی تبدیل شیئی جامد (بی روح) به موجودی زنده بود؛ و چون این کار (حیات بخشیدن به جماد) در توان آنان نبود، گویی آن حضرت ایشان را به تحدی فراخوانده است تا حجت خویش را آشکار و هدایت خود را نمایان سازد.»

---

1- سید مرتضی، تنزیه الانبیاء، صص 126 - 127.

ص: 402

♣ دیدگاه مولانا

مولوی در دفتر اول پس از ابیات توصیف مقام و مرتبه ی اولیاء که نباید با ایشان ستیزه کرد، زیرا دست ایشان، دست خداست در ذیل عنوان «تعظیم ساحران مر موسی را که چه فرمایی اول تو اندازی عصا یا ما» به ایجاز در 8 بیت ماجرا را نقل می کند.

ساحران در عهد فرعون لعین

چون مری کردند با موسی به کین

لیک موسی را مقدم داشتند



ساحران او را مکرم داشتند

ز آنکه گفتندش که فرمان آن توست

گر تو می خواهی عصا بفکن نخست

گفت نی اول شما ای ساحران

افکنید آن مکرها را در میان

این قدر تعظیم دینشان را خرید

کز مری آن دست و پاهایشان برید

ساحران چون حق او بشناختند

دست و پا در جرم آن درباختند

لقمه و نکته ست، کامل را حلال

تو نه ای کامل، مخور، می باش لال

چون تو گوشی، او زبان، نی جنس تو

گوش ها را حق بفرمود أنصتوا (1)

«بدیع الزمان فروزان فر» در مورد این شعر سرانجام مبارزه ساحران با موسی را متضمّن دو

نکته می داند: (2)

الف- فایده ی ادب و بزرگداشت پیران ب- زیان مرء و ستیزه با ایشان

زرین کوب در این رابطه می نویسد: «همین تکریم ظاهری ساحران در حق مرد خدا، ایمان آن ها را از استمرار در کفر و طغیان نجات می دهد» (3) و ستیزه و مری با مرد حق، قطع دست و پا را در پی دارد.

مولانا که موضوع مقایسه ی انسان کامل با انسان ناقص را بارها در مثنوی مطرح نموده است، در اینجا نیز توصیه می کند که سالکان باید مانند ساحران در مقابل مرد حق، جان خود را فدا کنند و ادب را رعایت کنند، زیرا مرد کامل پیوسته به حق در حکم زبان است و باید بگوید و کسی که هنوز در راه است، فقط باید بشنود.

### قسمت هشتم: سخنان موسی به ساحران هنگام انداختن طناب هایشان

در قرآن آمده است:

در این هنگام موسی به ساحران گفت: آنچه را شما در این میان آورده اید سحر است و خداوند به زودی آن را ابطال می کند و شما افرادی فاسد و مفسدید چرا که در خدمت یک دستگاه جبار و ظالم و طاغی هستید و علم و دانش خود را برای تقویت پایه های این حکومت خودکامه، فروخته اید و این خود بهترین دلیل بر مفسد بودن شما است و

1- مولوی، مثنوی معنوی، دفتر اول، ص 74

2- فروزان فر، شرح مثنوی شریف، ص 652

3- زرین کوب، بحر در کوزه، ص 63



1- «خداوند عمل مفسدان را اصلاح نمی کند» (1) و در این درگیری و مبارزه مطمئناً پیروزی با ما است، چراکه

2- «خداوند وعده داده است که حق را آشکار سازد و به وسیله منطق کوبنده و معجزات قاهره پیامبرانش، مفسدان و باطل گرایان را رسوا کند، هرچند مجرمانی همچون فرعون و ملأش اکراه داشته باشند» (2)

پس چو افکندند جادویان ز کف

ریسمان ها و عصاها هر طرف

گرم شد زیبق به شکل مارها

آمد اندر جنب و جوز اطوارها

گفت موسی آنچه را کاورده اید

هست سحری کاین چنین خود کرده اید

زود باشد که خدا سازد تباه

آنچه ظاهر کرده اید از اشتباه

آنکه حق نارد به اصلاح و ثبات

کارهای مفسدان را از جهات

لیک من خود عزم آن سان کرده ام



تا کند ثابت هر آنچه آورده ام

زان سخن ها که به من فرموده او

راه نصرت ها به من بنموده او

گر چه زان باشند کاره مجرمان

اوست وافی عهد خود را بی گمان (3)

نکته ها

♣ هر کس در آنجا عقل و هوش و دانشی داشت، حتی پیش از غلبه موسی بر ساحران می توانست این حقیقت را دریابد که عمل ساحران عمل بی اساسی است. به دلیل اینکه در راه تقویت پایه های ظلم و ستم قرار گرفته بود، چه کسی نمی دانست که فرعون غاصب و غارتگر و ظالم و مفسد است، آیا خدمتگزاران چنین دستگاهی شریک در ظلم و فساد او نبودند؟ و آیا ممکن بود عمل آن ها یک عمل صحیح و الهی باشد؟ هرگز نه بنابراین پیدا بود که خداوند این تلاش مفسدانه را باطل خواهد کرد.

♣ منظور از (بکلماته) یا وعده خدا در زمینه ی پیروزی رسولان بر حق است و یا معجزات قاهره و نیرومند او است.

### قسمت نهم: سحر ساحران و شادی فرعون

در قرآن آمده است:



1- «هنگامی که ساحران طناب‌ها و ریسمان‌ها را به وسط میدان افکندند، مردم را چشم‌بندی کرده و با اعمال و گفتارهای اغراق‌آمیز خود، هول و وحشتی در دل مردم افکندند و سحر عظیمی در برابر آن‌ها انجام دادند» (4)

2- «عصاها و طناب‌های مخصوص ساحران به صورت مارهای کوچک و بزرگ به حرکت درآمدند». (5)

1- یونس: 81 (فَلَمَّا أَلْقَوْا قَالَ مُوسَىٰ مَا جِئْتُمْ بِهِ السَّحْرُ إِنَّ اللَّهَ سَيَبْطِلُهُ إِنَّ اللَّهَ لَا يُصْلِحُ عَمَلَ الْمُفْسِدِينَ)

2- یونس: 82 (وَيُحِقُّ اللَّهُ الْحَقَّ بِكَلِمَاتِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُجْرِمُونَ)

3- صفی‌علیشاه، تفسیر صفی، ص 329

4- أعراف: 116 (... فَلَمَّا أَلْقَوْا سَحَرُوا أَعْيُنَ النَّاسِ وَاسْتَرْهَبُوهُمْ وَجَاءُوا بِسِحْرٍ عَظِيمٍ)

5- طه: 66 (... فَإِذَا جِبَالُهُمْ وَعِصِيُّهُمْ يُخَيَّلُ إِلَيْهِ مِنْ سِحْرِهِمْ أَنَّهَا تَسْعَى)

ص: 404

و طناب‌ها و عصاهایشان به خاطر سحر آن‌ها، چنان به نظر می‌رسید که دارند حرکت می‌کنند! و به خیال موسی آمد که رسن‌ها و چوب‌های آن‌ها در اثر جادو با شتاب می‌جهند، بنابراین بخشی از تأثیر سحر واقعیت دارد و بخشی وهم و خیال است.

پس بیفکندند جادویان به کار

آن رسن‌ها را که بد بر شکل مار

ساخته بودند با چوب و رسن





شکل‌ها مانند مار از مکر و فن  
کرده بودی جوفش از سیماب پر  
و آن فزون تر بد ز بار سی شتر  
چون که شد سیماب گرم از آفتاب  
آمدند آن مارها در پیچ و تاب  
یا به حیلت آن زمین را پیش از آن  
گرم ز آتش کرده بودند آن چنان  
چون فکندند آن رسن‌ها را ز دوش  
آمد آن سیماب‌ها در دم به جوش  
مارها گشتند از هر سو روان  
جادویی آمد به چشم مردمان  
هریکی ز آن‌ها بسان یک درخت  
زان خلاق را بترساندند سخت  
گشته بودندی تو گو رهبت طلب  
آنکه آوردند سحری بس عجب (1)

پس به موسی شد نموده کان حبال

می شتابند از هر آن سو در خیال

گشت در اعراف شرحش کز چه رو

آمد آن چوب و رسن در جستجو (2)

نکته ها

♣ سرّ تحرک طناب ساحران

آن ها موادی همچون «جیوه» در درون این طناب ها و عصاها قرار داده بودند که با تابش آفتاب و گرم شدن این ماده فوق العاده فرار، حرکات مختلف و سریعی به آن ها دست داد، این حرکات مسلماً راه رفتن نبود، ولی با تلقین هایی که ساحران به مردم کرده بودند و صحنه خاصی که در آنجا به وجود آمده بود، این چنین در چشم مردم مجسم می شد که این موجودات جان گرفته اند و مشغول حرکت اند!

شگرد تردستان فرعون این گونه بود که از پوست گاو ریسمان هایی میان تهی می ساختند و سپس قسمت خارجی آن را تزئین می کردند. آن ها همچنین چوب دستی خود را نیز این گونه می آراستند سپس مقداری جیوه را در میان آن ریسمان ها و چوب دستی ها می ریختند و محلی را که قرار بود در آن اجرای نمایش نمایند به شکلی گرم می کردند.

آنگاه آن ها را بر روی زمین پرتاب نموده چیزی نمی گذشت که بر اثر گرما و حرکت جیوه ریسمان و چوب دستی ها به جنبش درمی آمدند.

1- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص 258

2- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص 459

ص:405

به هر حال صحنه بسیار عجیبی بود، ساحران که هم تعدادشان زیاد بود و هم آگاهی شان در این فن و طرز استفاده از خواص مرموز فیزیکی و شیمیایی اجسام و مانند آن را به خوبی می دانستند، توانستند آن چنان در افکار حاضران نفوذ کنند که این باور برای آن ها پیدا شود که این همه موجودات بی جان، جان گرفتند.

♣ استفاده از سلاح مشابه

فرعون با توجه به حکومت پهناورش در کشور مصر، دارای سیاست های حساب شده شیطانی بود، برای مبارزه با موسی و هارون تنها از وسیله تهدید و ارباب استفاده نکرد، بلکه کوشش کرد که به گمان خود از سلاح مشابهی در برابر موسی استفاده کند و مسلماً اگر در کار خود پیروز می شد هیچ گونه نام و نشانی از موسی و مکتبش باقی نمی ماند و در آن صورت کشتن موسی بسیار ساده و بی دردسر و موافق افکار عمومی بود، بی خبر از اینکه موسی متکی به یک نیروی انسانی نیست که قابل مقابله و معارضه بوده باشد، از نیروی لایزال الهی و قدرت بی انتهای او مدد می گیرد که هر مقاومتی را درهم می کوبد و نابود می کند و در هر حال استفاده از سلاح مشابه بهترین راه پیروزی در برابر دشمنان سرسخت محسوب می گردد و نیروهای مادی را درهم می شکنند.

♣ کلمه (سحر)

همان گونه که در جلد اول تفسیر نمونه ذیل آیه 102 گفته ایم در اصل به معنی خدعه و نیرنگ و شعبده و تردستی است، گاهی نیز به معنی هر چیزی که عامل و انگیزه آن نامرئی و مرموز باشد، آمده است.

بنابراین افرادی که با استفاده از سرعت حرکات دست و مهارت در جابه جا کردن اشیاء، مطالب را به صورت خارق العاده، جلوه گر می سازند و همچنین کسانی که با استفاده کردن از خواص شیمیایی و فیزیکی مرموز، مواد و اشیاء مختلف آثار خارق العاده ای به مردم نشان می دهند، همه در عنوان «ساحر» داخل هستند.

علاوه بر این ها ساحران معمولاً از یک سلسله تلقین های مؤثر نسبت به شنوندگان و جمله های اغراق آمیز و گاهی هول انگیز وحشتناک برای تکمیل کار خود استفاده می کنند که اثر روانی فوق العاده ای در بینندگان و شنوندگان می گذارد.

♣ (و جاءوا بسحر عظیم)

به طور سربسته اشاره به این واقعیت کرده دارد که صحنه ای را که ساحران به وجود آورده بودند بسیار مهم و حساب شده و هول انگیز بود و گرنه کلمه «عظیم» در اینجا به کار نمی رفت.

به گفته ی بعضی از مفسران، ساحران به ده ها هزار نفر بالغ می شدند و تعداد وسایلی که از آن استفاده کردند نیز ده ها هزار وسیله بود و با توجه به اینکه در آن عصر، ساحران آزموده و مجرب در مصر فراوان بودند این موضوع جای تعجب نیست.



یک طرفه عصاست موسی این رمه را

یک لقمه کند چو بفکند این همه را

نی سوز گذارد و نی ملحمه را

هر عقل نکرد فهم این زمزمه را (1)

### قسمت دهم: عکس العمل موسی در برابر سحر ساحران

موسی ابتدا در وجود خود احساس بیمی نمود اما خداوند به او اطمینان داد که عصایش تمام بافته های ساحران را که نیرنگی بیش نیست خواهد بلعید. در قرآن آمده است:

1- «در این هنگام موسی احساس ترس خفیفی در دل کرد» (2)

یافت موسی پس به دل ترسی از آن

تا مباد افتند خلق اندر گمان

فرق یا ندهند اندر نیکویی

در میان معجزه یا جادویی

یا که پیش از آنکه اندازد عصا

کس نمانده باشد از مردم به جا (3)

نکته ها

♣ (اوجس)

از ماده «ایجاس» در اصل از «وجس» (بر وزن حبس) به معنی صدای پنهان گرفته شده است، بنابراین «ایجاس» به معنی یک احساس پنهانی و درونی است.

♣ علت ترس موسی؟

برای ترس موسی بعد از دیدن تردستی جادوگران علل مختلفی را بیان داشته اند که ذیلاً بدان ها اشاره می شود:

موسی می ترسید امر بر مردم مشتبه گردد و با شک و تردیدی که میان آن ها به وجود می آید نتواند تفاوتی میان معجزه او و شگرد ساحران قائل شوند.

او با خود می اندیشید اگر عصای او نیز همان هنری را به معرض نمایش گذارد که ساحران بدان اقدام ورزیدند این جدال به نتیجه تساوی خواهد کشید و طبیعتاً با جو غالبی که در طرفداری از فرعون وجود دارد او را بازنده اعلام خواهند کرد؛ اما مشیت الهی چیز دیگری بود.

از این بیم داشت که نکند مردم تحت تأثیر این صحنه واقع شوند، آن چنان که بازگرداندن آن ها آسان نباشد.

یا اینکه پیش از آنکه موسی مجال نشان دادن معجزه خود را داشته باشد جمعی صحنه را ترک گویند یا از صحنه بیرونشان کنند و حق آشکار نگردد.

طبق صریح نهج البلاغه (خطبه 4) ترس او به خاطر این بوده است که مردم ممکن است آن چنان تحت تأثیر این صحنه عظیم قرار گیرند که بازگرداندن آن ها مشکل باشد.

1- کلیات شمس، ص 1318

2- طه: 67 (فَأَوْجَسَ فِي نَفْسِهِ خِيفَةً مُوسَى)

3- صفی عیشاه، تفسیر صفی، ص 459

ص: 407

«علی این سخن را زمانی می گوید که از انحراف مردم نگران است و به این حقیقت اشاره می کند که نگرانی من نه به خاطر آن است که در حق تردیدی داشته باشیم من از آن روز که حق را دیدم کمترین تردیدی در آن نکردم بلکه به خاطر انحراف مردم نگرانم!»

### قسمت یازدهم: سخنان خدا به موسی در آغاز معجزه

همه ی مردم به جنب و جوش افتاده بودند و غریو شادی از هر سو بلند بود و فرعون و اطرافیانش تبسم رضایت بخشی بر لب داشتند و برق شادی از چشمانشان می درخشید که وحی الهی به سراغ موسی

آمد و او را فرمان به انداختن عصا داد، ناگهان صحنه به کلی دگرگون شد و رنگ ها از چهره ها پرید و تزلزل بر ارکان فرعون و یارانش افتاد، در این موقع، نصرت و یاری الهی به سراغ موسی آمد و فرمان وحی وظیفه او را مشخص کرد، چنانکه قرآن می گوید:

1- «به او گفتیم ترس به خود راه مده تو مسلماً برتری!» (1)

این جمله با قاطعیت تمام، موسی را در پیروزی اش دلگرم می سازد و این گونه موسی، قوت قلبش را که لحظات کوتاهی متزلزل شده بود بازیافت.



2- مجدداً به او خطاب شد که: آنچه را در دست راست داری بیفکن که تماماً آنچه را که آن ها ساخته اند می بلعد چرا که کار آن ها تنها مکر ساحر است و ساحر هر کجا برود پیروز نخواهد شد (2)

یابد از ضعف بشر خوف و اسف

پس به او گفتیم ما نالاتخف

مر تو باشی برتر از روی یقین

پس بینداز آنچه داری در یمین

تا عصای تو برد در دم فرو

کرده های ساحران را روبه رو

فعل ایشان نیست جز مکر و فریب

کی توان آرند با معجز شکیب

کی شود مر ساحری فیروزمند

هر کجا آید بود خوار و نژند (3)

پس به موسی وحی کردیم آن زمان

که بیفکن مر عصا را بر نشان (4)



نکته ها

♣ (ساحر) در آیه فوق، بار اول به صورت نکره و بعداً به صورت معرفه و با الف و لام جنس آمده است، این تفاوت شاید به خاطر آن باشد که هدف در مرتبه اول آن است که نسبت به کار این ساحران بی اعتنایی شود و مفهوم جمله این است کاری که آن ها کردند مکر ساحری بیش نیست؛ اما در مرتبه دوم این حقیقت را می خواهد تفهیم کند که نه تنها این ساحران هر ساحری در هر زمان و مکانی پیدا شود پیروز و رستگار نخواهد شد.

1- طه: 68 (قُلْنَا لَا تَخَفُ إِنَّكَ أَنْتَ الْأَعْلَى)

2- أعراف: 117 (وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ أَنْ أَلْقِ عَصَاكَ ...) طه: 69 (وَأَلْقِ مَا فِي يَمِينِكَ تَلْقَفْ مَا صَنَعُوا إِنَّمَا صَنَعُوا كَيْدٌ سَاحِرٌ وَلَا يُفْلِحُ السَّاحِرُ حَيْثُ أَتَى)

3- صافی علیشاه، تفسیر صافی، ص 459

4- صافی علیشاه، تفسیر صافی، ص 258

ص: 408

♣ حقیقت سحر چیست؟

«سحر» در اصل به معنی هر کار و هر چیزی است که مأخذ آن، مخفی و پنهان باشد،

ولی در زبان روزمره، به کارهای خارق العاده ای می گویند که با استفاده از وسایل مختلف انجام می شود.

گاهی صرفاً جنبه نیرنگ و خدعه و چشم بندی و تردستی دارد.

گاهی از عوامل تلقینی در آن استفاده می شود.

و گاه از خواص ناشناخته فیزیکی و شیمیایی بعضی از اجسام و مواد.

و گاه از طریق کمک گرفتن از شیاطین.

و همه این ها در آن مفهوم جامع لغوی درج است.

### ♣️ حرام بودن سحر و ساحری

سحر در اسلام، ممنوع و از گناهان کبیره است چراکه در بسیاری از موارد، باعث گمراه ساختن مردم و تحریف حقایق و متزلزل ساختن پایه عقاید افراد ساده ذهن می شود، البته این حکم اسلامی مانند بسیاری از احکام دیگر، موارد استثناء نیز دارد، از جمله فراگرفتن سحر، برای ابطال ادعای مدعیان دروغین نبوت و یا برای از بین بردن اثر آن در مورد کسانی که از آن آسیب دیده اند.

### ♣️ فرق سحر با معجزه

اگر ساحران می توانند، اعمال خارق العاده ای شبیه معجزه انجام دهند، چگونه می توان میان کارهای آن ها و اعجاز، تفاوت گذاشت؟

کار ساحر متکی به نیروی محدود انسانی است و معجزه از قدرت بی پایان و لایزال الهی سرچشمه می گیرد.

لذا هر ساحری کارهای محدودی می تواند انجام دهد و اگر ماورای آن را بخواهند عاجز می ماند، او تنها کارهایی را می تواند انجام دهد که قبلاً روی آن تمرین داشته و بر آن مسلط

است و از پیچ و خم آن آگاه، ولی در غیر آن به کلی عاجز و ناتوان خواهد بود، درحالی که پیامبران چون از قدرت لایزال خدا کمک می گرفتند، قادر به انجام هرگونه خارق عادتی بودند، در زمین و آسمان و از هر نوع و هر قبیل.

ساحر، هرگز نمی تواند خارق عادت را طبق پیشنهاد مردم انجام دهد، مگر اینکه تصادفاً با کار او تطبیق کند (هرچند گاهی دوستان ناشناخته خود را تعلیم می دهند که از وسط جمعیت برخیزند و پیشنهادهایی که قبلاً تعیین شده به صورت ابتدایی مطرح کنند). ولی پیامبران بارها و بارها معجزات مهمی را که مردم حق طلب، به عنوان سند نبوت می خواستند انجام می دادند، همان گونه که در همین سرگذشت موسی نیز مشاهده خواهیم کرد.

از این گذشته، سحر چون یک کار انحرافی است و یک نوع خدعه و نیرنگ است طبعاً روحیاتی هماهنگ آن می خواهد و ساحران بدون استثناء افرادی متقلب و خدعه گرند که از مطالعه و بررسی روحيات و اعمالشان خیلی زود می توان آن ها را شناخت، درحالی که اخلاص و پاکی و درستی انبیاء، سندی است که با اعجاز آن ها آمیخته و اثر آن را مضاعف می کند. (دقت کنید) و شاید روی این جهات است که آیات فوق می گوید **وَلَا يُفْلِحُ السَّاحِرُ حَيْثُ أَتَى**: ساحر هر کجا باشد و در هر شرایط و هر زمان رستگار نمی شود و به قول معروف به زودی پته اش روی آب خواهد افتاد، چراکه نیرویش محدود است و افکار و صفاتش انحرافی. این موضوع، مخصوص ساحرانی نیست که به مبارزه با انبیاء برخاستند بلکه درباره ساحران به طور کلی صادق است که آن ها زود شناخته می شوند و به پیروزی نمی رسند.

ص: 409

♣ دیدگاه مولانا

با اشاره به تبدیل شدن عصا به اژدها، به بیان تناسب مقام انبیاء و افعال آن ها می پردازد:

«اولیاءالله با داشتن ارواح پاک و نورانی، اوراد و ادعیه ای می خوانند که می توانند معجزاتی انجام دهند، اما همان اوراد و ادعیه را اگر ناهلان بر زبان آورند، نتایج مطلوبی به بار نخواهد آورد و پوچ و بی ارزش خواهد بود.» (1) و عبارت قرآن و سخن اهل معنی در صورتی موثر است که بر زبان پیامبران و اولیاء جاری شود، پس بین روح فرد و ذکر او تناسبی است. همان طور که «أنا الحق» در زبان منصور که چنان مستغرق حق بود جاری می شد که حق بر زبان او سخن می راند، نور هدایت و ایمان بود، اما ادعای خدایی فرعون در نتیجه خودبینی و زور و ستم و ناحق بود.

بود أنا الحق در لب منصور نور

بود أنا الله در لب فرعون زور

شد عصا اندر کف موسی گوا

شد عصا اندر کف ساحر هبا (2)

♣ دیدگاه ابن عربی در مورد (لا تخف): (3)

اختصاص کلمه موسویه به حکمت علویه از جهت این قول خداوند تعالی است که فرمود:  
(لَا تَخَفْ إِنَّكَ أَنْتَ الْأَعْلَى) که به سبب حق بودنش بر فرعونی که ادعای علو کرد و گفت:  
(أَنَا رَبُّكُمْ الْأَعْلَى)، برتر آمد و علو غلبه نمود.

و از جهت علو مرتبه اش در نزد حق تعالی به اموری اختصاص یافت:

یکی اینکه بدون واسطه ملک با او سخن گفت.

دیگر اینکه در حدیث صحیح آمده است که خداوند متعال تورات را به دست خود نوشت و شجره طوبی را به دست خود غرس کرد و جنت عدن را به دست خود خلق کرد و آدم را با دو دست خود خلق کرد.

آنکه در صدر حدیث آمده است خداوند، تورات را برای موسی با دست خود نوشته است اشاره به این آیه کریمه است که خداوند فرمود: (وَ كَتَبْنَا لَهُ فِي الْأَلْوَابِ) و اسناد خلق آدم به دو دست این است که آدم جامع جمیع اسماء متضاده و متقابله الهی است. یعنی اسماء جمالی و جلالی و لطف و قهر که دیگر مخلوقات حائز چنین جامعیت نیستند. لذا انسان را کون جامع و یا کون جامع حقیقی گویند؛ و از آن جمله امور نسبت قرب موسی به مقام جامعیت که پیغمبر ما بدان اختصاص یافته است هست.

چنانکه خداوند متعال در قرآن کریم درباره حضرت موسی 7 فرمود: (وَ كَتَبْنَا لَهُ فِي الْأَلْوَابِ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ مَوْعِظَةً) (اعراف: 145) که تقریباً این آیه با کریمه: (إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ) □ برابری می کند.

و دیگر به کثرت امتش چنانکه در حدیث عرض آمده است.

در حدیث قیامت در حال عرض امت ها بر رسول الله اخبار فرمود که: امت هیچ نبی ای از انبیا را اکثر از امت موسی ندیده است و از آن جمله این که رسول الله فرمود: مرا بر موسی تفضیل ندهید.

2- مولوی، مثنوی معنوی، دفتر دوم، ص 193

3- حسن زاده آملی، ممد الهمم، صص 528 و 529

ص:410

چه اینکه مردم در قیامت کبری بی هوش می شوند، پس من اول کسی هستم که به افاقه می آیم که ناگهان در آن هنگام موسی

را می بینم که قائمه عرش را گرفته است. نمی دانم به صعقه طور جزا داده شد یا از کسانی است که خداوند استثنا فرمود.

آنکه رسول الله فرمود نمی دانم آیا موسی به صعقه طور جزا داده شد اشاره به حقیقتی دارد که از اسرار سیر سرنوشت و مکافات و مجازات انسان است.

چنانکه در کافی روایت است که از حضرت امیر سؤال شد، آیا کسانی که در این دنیا بلا یا و مصائب و سختی ها دیده اند، بازهم در آخرت امثال آن ها را می چشند؟

امیر در جواب فرمود: خداوند کریم تر از آن است که بنده خود را دو بار عذاب نماید؛ و امام جواد 7 فرموده است: مردمی که مصائب و بلاها در این نشئه دیده اند چون در آن نشئه مقاماتشان را که خداوند در ازای مصائبشان به آنان عطا فرماید دیدند درخواست رجعت به دنیا می نمایند تا مثل آن بلاها و سختی ها را باز بچشند و چنین مقاماتی را به دست آورند.

غرض اینکه در حدیث شریف فرمود: چون موسی کلیم در طور یک بار صعقه دید: (وَ خَرَّ مُوسَى صَعِقًا) (اعراف: 14) خداوند اکرم از آن است که بنده اش را دو بار به صعقه مبتلا

سازد



و مراد از استثنا آن است که خداوند در آیه صعق فرمود: **إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ**؛ و نیز موسی کلیم به کمالات دیگری اختصاص دارد که هر کس در قصه او در قرآن تأمل نماید بر وی ظاهر می گردد.

مولانا در ذیل عنوان «بیان خسارت وزیر در این مکر» با برشمردن معجزات پیامبران که هر یک متناسب روزگار خویش بود، قدرت بی بدیل خداوند را بیان می کند که عظیم ترین قدرت های مادی و ظاهری در مقابل قدرت معنوی که حق به برگزیدگان خود می دهد، ناچیز است.

همچو شه نادان و غافل بد وزیر

پنجه می زد با قدیم ناگزیر

با چنان قادر خدایی کز عدم

صد چو عالم هست گرداند به دم

صد چو عالم در نظر پیدا کند

چون که چشمت را به خود بینا کند

گر جهان پیشت بزرگ و بی بنی است

پیش قدرت ذره ای می دآنکه نیست

این جهان خود حبس جان های شماست



هین روید آن سو که صحرای شماست

این جهان محدود و آن خود بی حد است

نقش و صورت پیش آن معنی سد است

صد هزاران نیزه ی فرعون را

در شکست از موسی با یک عصا

صد هزاران طب جالینوس بود

پیش عیسی و دمش افسوس بود

صد هزاران دفتر اشعار بود

پیش حرف امیی آن عار بود

با چنین غالب خداوندی کسی

چون نمیرد گر نباشد او خسی

بس دل چون کوه را انگیخت او

مرغ زیرک با دو پا آویخت او

فهم و خاطر تیز کردن نیست راه

جز شکسته می نگیرد فضل شاه





ای بسا گنج آگنان کنج کاو

کان خیال اندیش را شد ریش گاو

ص: 411

گاو که بود تا تو ریش او شوی

خاک چه بود تا حشیش او شوی

چون زنی از کار بد شد روی زرد

مسخ کرد او را خدا و زهره کرد

عورتی را زهره کردن مسخ بود

خاک و گل گشتن نه مسخ است ای عنود

روح می بردت سوی چرخ برین

سوی آب و گل شدی در اسفلین

خویشتن را مسخ کردی زین سفول

ز آن وجودی که بد آن رشک عقول

پس بین کین مسخ کردن چون بود

پیش آن مسخ این به غایت دون بود



اسب همت سوی اختر تاختی

آدم مسجود را نشناختی

آخر آدم زاده ای ای ناخلف

چند پنداری تو پستی را شرف

چند گویی من بگیرم عالمی

این جهان را پر کنم از خود همی

گر جهان پر برف گردد سربه سر

تاب خور بگدازدش با یک نظر

وزر او صد وزیر و صد هزار

نیست گرداند خدا از یک شرار

عین آن تخیل را حکمت کند

عین آن زهر آب را شربت کند

آن گمان انگیز را سازد یقین

مهرها رویاند از اسباب کین

پرورد در آتش ابراهیم را

ایمنی روح سازد بیم را

از سبب سوزیش من سودایی ام

در خیالاتش چو سופسطایی ام (1)

♣ دیدگاه مولانا

مولانا داستانی طولانی را از ماجرای ملاقات فردی با موسی را تحت 6 عنوان مختلف بیان می کند و در آخر می گوید: «هرکسی شایسته دانستن سر غیب نیست، کسی می تواند به مار دست بزند که دستش لیاقت و شایستگی تبدیل کردن عصا به اژدها را داشته باشد، این قدرت ماوراء طبیعی، عنایت حق نسبت به بندگان خاص خود است»:

مولانا برای بیان اینکه هر ولی قابلیت اسرار الهی را ندارد، می آورد «آدمی تا ظرفیت روحی لازم را به دست نیاورده، نباید مبادرت به فهم مسائلی کند که از حیطة ی ادراک و تحمّل او خارج است، چه در این صورت تعادل روحی و شخصیتی خود را از دست می دهد» (2)

هدایت که موجب نیل به مطلوب می شود، در پرتو نور شریعت، حاصل شدنی است و اگر مشیّت و اراده ی خداوند نباشد، با مجرد شوق و استعداد، بدان نمی توان رسید.

درواقع هدایت الهی و آسان شدن دشواری ها، وقتی دستیاب می شود که تیسیر الهی حقیقت هر چیز را چنانکه هست، به ما نشان دهد و اینکه از پیغمبر صلی الله علیه و آله هم نقل است که: «اللهم أرنا الأشياء كما هي» بر زبان راند، ناظر به اهمیت نقش هدایت و تیسیر الهی است و شک نیست که درک فایده در صحبت انبیاء هم بدون این تیسیر و



1- مولوی، مثنوی معنوی، دفتر اول، ص 27

2- شعبانی، دلیل آفتاب، ص 247

ص:412

توفیق، به هدایت منجر نمی شود. چنانکه جاهل مخدول، صحبت موسی را درمی یابد؛ اما از وی به جای درخواست نور هدایت، وقوف بر زبان بهایم را درمی خواهد و از آن نیز جز زیان حاصل نمی کند (1)

و مولانا در این داستان، به این خبر: «آدمی نسبت به آنچه منعمش کنند، حریص می شود» (2) اشاره می کند.

(استدعای آن مرد از موسی زبان بهایم با طیور)

گفت موسی را یکی مرد جوان

که بیاموزم زبان جانوران

تا بود کز بانگ حیوانات و دد

عبرتی حاصل کنم در دین خود

چون زبان های بنی آدم همه

در پی آب است و نان و دمدمه

بلکه حیوانات را دردی دگر



باشد از تدبیر هنگام گذر

گفت موسی رو گذر کن زین هوس

کاین خطر دارد بسی در پیش و پس

عبرت و بیداری از یزدان طلب

نه از کتاب و از مقال و حرف و لب

گرم تر شد مرد ز آن منعش که کرد

گرم تر گردد همی از منع مرد

گفت ای موسی چو نور تو بتافت

هر چه چیزی بود چیزی از تو یافت

مر مرا محروم کردن زین مراد

لایق لطف نباشد ای جواد

این زمان قایم مقام حق توی

یاس باشد گر مرا مانع شوی

گفت موسی یا رب این مرد سلیم

سخره کرده ستش مگر دیو رجیم



گر بیاموزم زیان کارش بود

ور نیاموزم دلش بد می شود

گفت ای موسی بیاموزش که ما

رد نکردیم از کرم هرگز دعا

گفت یا رب او پشیمانی خورد

دست خاید جامه ها را بر درد

نیست قدرت هرکسی را سازوار

عجز بهتر مایه ی پرهیز کار

فقر از این رو فخر آمد جاودان

که به تقوی ماند دست نارسان

ز آن غنا وز آن غنی مردود شد

که ز قدرت صبرها بدرود شد

آدمی را عجز و فقر آمد امان

از بلای نفس پر حرص و غمان

آن غم آمد ز آرزوهای فضول



که بدان خو کرده است آن صید غول

آرزوی گل بود گل خواره را

گل شکر نگوارد آن بی چاره را (3)

(وحی آمدن از حق تعالی به موسی که بیاموزش چیزی که استدعا می کند یا بعضی از آن)

1- زرین کوب، سرّنی، ج 2، ص 659

2- فروزانفر، احادیث و قصص مثنوی، صص 312 و ص 192

3- مولوی، مثنوی معنوی، دفتر سوم، ص 485

ص: 413

گفت یزدان تو بده بایست او

برگشا در اختیار آن دست او

اختیار آمد عبادت را نمک

ور نه می گردد به ناخواه این فلک

گردش او را نه اجر و نه عقاب

که اختیار آمد هنر وقت حساب

جمله عالم خود مسبح آمدند



نیست آن تسبیح جبری مزدمند

تیغ در دستش نه از عجزش بکن

تا که غازی گردد او یا راه زن

ز آنکه گرّمنّا شد آدم ز اختیار

نیم زنبور عسل شد نیم مار

مؤمنان کان عسل زنبوروار

کافران خود کان زهری همچو مار

ز آنکه مو من خورد بگزیده نبات

تا چو نحلی گشت ریق او حیات

باز کافر خورد شربت از صدید

هم ز قوتش زهر شد در وی پدید

اهل الهام خدا عین الحیات

اهل تسویل هوا سم الممات

در جهان این مدح و شاباش و زهی

ز اختیار است و حفاظ آگهی





جمله رندان چون که در زندان بوند

متقی و زاهد و حق خوان شوند

چون که قدرت رفت کاسد شد عمل

هین که تا سرمایه نستاند اجل

قدرت سرمایه ی سود است هین

وقت قدرت را نگه دار و بین

آدمی بر خنک گَرَمنا سوار

در کف درکش عنان اختیار

باز موسی داد پند او را به مهر

که مرادت زرد خواهد کرد چهر

ترک این سودا بگوز حق بترس

دیو داده ست برای مکر درس (1)

(قانع شدن آن طالب به تعلیم زبان مرغ خانگی و سگ و اجابت موسی )

گفت باری نطق سگ کاو بر در است

نطق مرغ خانگی که اهل پر است



گفت موسی هین تو دانی رو رسید

نطق این هر دو شود بر تو پدی

بامدادان از برای امتحان

ایستاد او منتظر بر آستان

خادمه سفره بیفشاند و فتاد

پاره ای نان بیات آثار زاد

در ربود آن را خروسی چون گرو

گفت سگ کردی تو بر ما ظلم رو

دانه ی گندم توانی خورد و من

عاجزم در دانه خوردن در وطن

گندم و جو را و باقی حبوب

می توانی خورد و من نه ای طروب

این لب نانی که قسم ماست نان

می ربایی این قدر را از سگان (2)

(دعا کردن موسی آن شخص را تا به ایمان رود از دنیا)



1- مولوی، مثنوی معنوی، دفتر سوم، ص 486

2- مولوی، مثنوی معنوی، دفتر سوم، ص 486

ص:414

موسی آمد در مناجات آن سحر

کای خدا ایمان از او مستان مبر

پادشاهی کن بر او بخشا که او

سهو کرد و خیره رویی و غلو

گفتمش این علم نه در خورد تست

دفع پندارید گفتم را و سست

دست را بر اژدها آن کس زند

که عصا را دستش اژدرها کند

سر غیب آن را سزد آموختن

که ز گفتن لب تواند دوختن

در خور دریا نشد جز مرغ آب

فهم کن و الله اعلم بالصواب

او به دریا رفت و مرغ آبی نبود

گشت غرقه دست گیرش ای ودود (1)

در پایان داستان می گوید: «چون این جهان دار فنا و زوال است و دوام بقا را در آن راه نیست، بازگشت به این دنیا و حیات عاریت را از سر گرفتن، سود نمی بخشد، چرا که به حکم طبیعت، باز منتهی به مرگ و فنا خواهد شد» (2)

و در ادامه اشاره می کند که: صدقه باعث نجات جان آدمی می شود، همچنان که ریاضت نوعی ضرر و آفت به جسم است، اما باید با جان و دل پذیرفت؛ زیرا همان طور که بیان شد، آن هم با مشیت خداوند حاصل می شود، پس حال که خداوند عنایت کرده است، باید روح با ریاضت، سیر الی الله داشته باشد و شکرانه دهی.

(اجابت کردن حق تعالی دعای موسی را (3))

گفت بخشیدم بدو ایمان نعم

ور تو خواهی این زمان زنده اش کنم

بلکه جمله ی مردگان خاک را

این زمان زنده کنم بهر ترا

گفت موسی این جهان مردن است

آن جهان انگیز کانبجا روشن است



این فنا جا چون جهان بود نیست  
بازگشت عاریت بس سود نیست  
رحمتی افشان بر ایشان هم کنون  
در نهان خانه ی لَدینا محضرون  
تا بدانی که زیان جسم و مال  
سود جان باشد رهاند از وبال  
پس ریاضت را به جان شو مشتری  
چون سپردی تن به خدمت جان بری  
ور ریاضت آیدت بی اختیار  
سر بنه شکرانه ده ای کامیار  
چون حقت داد آن ریاضت شکر کن  
تو نکردی او کشیدت ز امر کن

**قسمت دوازدهم: آغاز نشان دادن معجزه ی عصا در حضور فرعون و ساحران و مردم شهر**

در قرآن آمده است: به هر حال سرانجام،

---



1- مولوی، مثنوی معنوی، دفتر سوم، ص 490

2- همایی، مولوی نامه، ج 2، ص 857

3- مولوی، مثنوی معنوی، دفتر سوم، ص 490

ص:415

1- «به امر خداوند موسی چوب دستی خود را به میان ساحران پرتاب کرد... ناگهان ثعبان و مار عظیمی شد و با سرعت شروع به بلعیدن وسایل دروغین ساحران کرد! و آن ها را یکی بعد از دیگری در کام خود فروبرد!» [\(1\)](#)

چون بیفکند ازدهایی شد سیاه سنگ را تب گرفتی هرکشش کردی نگاه

در زیر پا می کرد نرم

خورد سحر ساحران را گرم گرم

ز اشتر بختی فزون در شکل و تن

ده گز افزون بودش افزار دهن

موی ها اندر تنش همچون سنان

چشم هایش تا بگردن خون فشان

تلقف ما یافکون یعنی که او

برد یکسر جادویی ها را فرو [\(2\)](#)



موسی از کف در فکند آن دم عصا

آمد اندر جنبُ جو شد اژدها

خورد آنچه کرده بودند از فسون

از بیان تلقف ما یأفکون (3)

پس بیفکند آن زمان موسی عصا

اژدها گشت و بخورد آن سحرها (4)

۷ در تورات آمده است (5)

- فرعون حکیمان و جادو گران را طلبید و ساحران مصر هم به افسون های خود چنین کردند، هر یک عصای خود را انداختند و مار شد، ولی عصای هارون، عصاهای ایشان را بلعید.

- و دل فرعون سخت شد، چنانکه خداوند فرموده بود.

نکته ها

♣ (تلقف)

از ماده لقف (بر وزن وقف) به معنی برگرفتن چیزی با قدرت و سرعت است، خواه به وسیله دهان و دندان باشد، یا به وسیله دست، ولی در پاره ای از موارد به معنی بلعیدن نیز آمده است.

و معلوم است که در اینجا منظور گرفتن با دهان است.

«راغب» در «مفردات» می گوید: این کلمه در اصل به معنی بر گرفتن چیزی است بامهارت، خواه به وسیله دهان بوده باشد یا با دست.

و بعضی از ارباب لغت آن را به معنی «برگرفتن به سرعت» دانسته اند که در فارسی به جای آن «ربودن» به کار می رود.

1- شعراء: 45 (فَأَلْقَى مُوسَى عَصَاهُ فَإِذَا هِيَ تَلْقَفُ مَا يَأْفِكُونَ) 2- اعراف: 117 (فَإِذَا هِيَ تَلْقَفُ مَا يَأْفِكُونَ)

2- صفی عیشاه، تفسیر صفی، ص 258

3- صفی عیشاه، تفسیر صفی ص 524

4- صفی عیشاه، تفسیر صفی، ص 459

5- سفر خروج، إصحاح 7، آیات 11-13

ص: 416

♣ (یافکون)

از ماده «افک» (بر وزن کتف) در اصل به معنی منصرف ساختن از چیزی و دروغ است،

در اینجا اشاره به وسایل دروغین است که آن ها آن را به جای مارهای کوچک و بزرگ غالب کرده بودند.



جالب اینکه: نمی گوید «عصایت را بیفکن» بلکه می گوید: آنچه در دست راست داری بیفکن.

این تعبیر شاید به عنوان بی اعتنایی به عصا باشد و اشاره به اینکه عصا مسئله مهمی نیست آنچه مهم است اراده و فرمان خدا است که اگر اراده او باشد عصا که سهل است کمتر و کوچک تر از آن هم می تواند چنین قدرت نمایی کند!

#### ♣ توصیف عصا

آن عصا ابتدا مانند گلوله ای ذوب گشت. آنگاه سر اژدهایی بزرگ از آن بیرون آمد تا اینکه ترکیبی از یک هیولای کامل در برابر چشم حاضرین شکل گرفت، اژدها دهان گشوده و آرواره خود را بر جایگاه فرعون نهاد. سپس چرخ زده و تمام چوب دستی ها و طناب های ساحران را بلعید.

در مدتی کوتاه چوب دستی او به ماری سیاه رنگ و عظیم الجثه تبدیل گشته بود که سرش از دروازه های شهر نیز فراتر می رفت و با دم خود بر هر چه می کوفت نابودش می ساخت. از میان سوراخ های بینی اش آتشی سوزان بیرون می آمد و بر سرش موهایی بسان نیزه های تیز رسته بود.

اژدهای ترسناک موسی تمام ریسمان ها و چوب دستی های موجود در میدان را بلعید.

نقل شده است بعد از آنکه موسی از کار نمایش معجزه خویش فارغ گشت آن محل را ترک گفت و عصایش نیز به دنبال او همانند سگی که با صاحبش الفتی دارد به حرکت درآمد.

هنگامی که موسی به میان خیمه های بنی اسرائیل رسید عصایش بار دیگر به شکل اولیه خود بازگشت. (1)

♣ دیدگاه ابن عربی در مورد تغییر عصا به مار (2)

پس حضرت موسی علیه السلام عصای خود را انداخت و عصا صورت ملکه کفر و عنادی است که فرعون بدان از اجابت دعوت موسی تعصی و تأبی کرد و سرباز زد پس عصا شد ثعبان مبین یعنی ماری آشکار.

در انقلاب عصا به ثعبان از چند لحاظ و اعتبار واقعی بیان اسراری مکشوف می گردد.

یعنی اینکه اسامی اشیاء با اصل معنی لغوی مناسبت دارند.

مثلاً عصیان، سرپیچی نمودن است و عصا راهم از چوبی به دست می آورند (به دو معنی) که در کارهای انسان و پیشامدهای روزگارش آن را مقاومت و استواری باشد که شخص، یعنی صاحب عصا بتواند بدان تکیه کند و با دشمن نبرد نماید و دیگر مآرب که برای او پیش می آید از آن استفاده کند لاجرم باید چوبی باشد سخت مقاوم و متصلب که آن را در برخوردها و بهره برداری ها تعصی باشد یعنی در مقابل دشواری ها پایدار بماند و نشکند و تباه نگردد، پس عصا را با اصل لغت عصیان مناسبت و اشتراک است.

1- ثعلبی، عرائس، ص 116؛ مجلسی، بحارالانوار، ج 13، ص 146

2- حسن زاده آملی، ممد الهمم، صص 577-581



دیگر اینکه عصا به تصرف و امر نفس موسی به اذن الله تکوینی به صورت ثعبان درآمده است. نفس انسان همچنان که از کثرت لطافتش روی به هر چیزی آورد همان می شود، همچنین اماره نیز هست که صیغه مبالغه آمر و آمره است خواه اماره به سوء باشد خواه اماره به حسن؛ مثلاً امر می دهد، یعنی انشاء و ایجاد می کند.

اگر نفس ضعیف است، فقط در مرتبه ذات خود و اگر نفس قوی است در خارج از مرتبه ذاتش و لکن در عین حال آن صورت خارج از ذات نفس باز قائم به ذات نفس است که قیام فعل به فاعل است.

یعنی تحقق معلول به علت فافهم.

دیگر اینکه حضرت موسی کلیم که دارد شیء مبین (وَلَوْ جِئْتُكَ بِشَيْءٍ مُّبِينٍ) را به فرعون ارائه می دهد، مطابق آنچه در نهاد فرعون بود که سبب عصیان و سرپیچی فرعون شده بود، عصیانش را در عصا که مشتق از عصیان است صورت داد؛ زیرا کار حکیم همه از روی حکمت و مناسبت است و گرنه می توانست چوب دیگری مثلاً تخت فرعون یا ریسمان هایی را که در پیش روی آن ها بود و یا چیزهای دیگر را به صورت ثعبان درآورد.

دیگر اینکه صورت باطنی فرعون، یعنی همان ملکه کفر و تعصی او را برایش متمثل نمود تا دانسته شود که هرکسی مطابق ملکات اندوخته در خود محکوم به صورت خارجی آن ملکات است. یعنی به فرعون و حضار تفهیم فرمود که فرعون ازدهای دمان است نه انسان.

دیگر اینکه این همان طور که سلطان قوای حیوانات وهم است وهم در انسان مسخر عقل است که این تسخیر عقل مر وهم را و تسلط عقل بر وهم می فهماند که سلطان قوای حیوانات

اسیر عقل است. یعنی همه حیوانات خارجی مسخر و مقهور انسان اند، همچین موسی کلیم به فرعون تفهیم کرد که تو آن اژدهایی هستی که در دست من مقهوری و مسخر منی.

دیگر اینکه صورت ثعبان که صورت ملکه کفر فرعون است و در اطاعت موسی کلیم قرار گرفته است. آن ملکه معصیت تبدیل به حسنه شده است. یعنی مبدل به موجودی زنده شد که خداوند از آن تعبیر به حیّه فرمود و حسنه بودنش اینکه همه آن سحرها را بلعید و باطل ها را از بین برد.

دیگر اینکه این عصا مظهر حیات و صفات نفس گردید که به حیات نفس حی است.

همچنان که بدن مرتبه نازله نفس است. یعنی بدن روح متنزل و متجسم است. آن اژدها نیز مرتبه نازله نفس موسوی است که تا نفس بدان اشراف و اشراق دارد به اراده خود آن را به صورت اژدها نگه می دارد. پس درعین حال آن اژدها یکی از مظاهر نفس موسوی است. چنانکه وهم او خیال او قوای شهوی و غضبی و دیگر قوای نازل و صاعد او همه مظاهر نفس بلکه یک هویت واحده ممتد از طبیعت مادی تا تعین اول است، پس آن اژدها صورت نفس مطمئنه موسی کلیم است که مفنی موهومات و مخیلات است و خود نفس عصای اوست که فرمود: (هِيَ عَصَايَ اَتَوَكَّؤُا عَلَيَّهَا وَ اَهْشُ بِهَا عَلٰى غَنَمِيْ وَلِيْ فِيْهَا مَآرِبٌ اٰخَرٰى). یعنی بر این عصا که نفس من است اتکا دارم و بدان در سیر و سلوکم بر مطالبم استعانت می جویم و برای غنم خودم قوای بدنیه و

ص: 418

آنچه زیر دست من می باشند چون رعایای من، برای آن ها از همین نفس رزق و روزی می آورم که واسطه در فیض است و مراد در این عصا که نفس است مقاصد دیگر است. که مراد



کمالات مکتسبه ای است که باید از نفس حاصل بشوند. لذا نفس را که به صورت اژدها در آورده است تعبیر به ثعبان کرده است که ثعبان از ثعب است و انثعاب، انفجار و انکشاف علوم و معارف از نفس است پس این عصا را که نفس ناطقه انسانی است مآرب بسیار است. این نکات، تفسیر انفسی آیات کریم است که فوق تفسیر آفاقی است و تفسیر واقعی ظاهر به قوت خود باقی است.

دیگر اینکه آنچه در کتاب ها راجع به عظمت این ثعبان گفته اند که می خواست دهان باز کند تا قصر فرعون و فرعونیان را ببلعد، این حالات اژدهای خارج به انشاء نفس است. دانش نفس کاری سرسری نیست. بسیاری از روایات که در احوال انسان ها در عالم برزخ گفته آمد، همه ظهور ملکات هر نفس است برای خود او.

پس معصیتی که سیئه بود طاعت شد. یعنی حسنه شد. چنانکه خداوند سبحان فرمود: (يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ) (فرقان: 70).

یعنی فی الحکم تبدیل فی الحکم تبدیل معصیت به حسنه و سیئات به حسنات به حسب حکم است یعنی در حکم تبدیل می یابند چه نفس اعیان تبدیل نمی یابد، لکن احکام آن ها تبدیل می یابد. یعنی عین آن ها حسنه نمی گردد ولی حکم حسنه بر آن ها مترتب می شود.

خلاصه اینکه فعل به حسب ذاتش موصوف به حسن و قبح نمی شود و به حسب احکام ما بر آن اختلاف می یابد و به حسن و قبیح موصوف می گردد. همچنین معصیت فرعون بنا بر وجهی معصیت است که نفس عاصی اماره بالسوء فرعون است و چون عصا در دست موسی صورت ملکه عصیان فرعون است که در تصرف نفس مطیع مطمئنه موسی قرار گرفته است، طاعت است. پس صورت معصیت فرعون هم معصیت است و هم طاعت. عصاست در

صورتی و حیّه است در صورتی، به لسان رمزی قرآن مجید و جوهر آن یکی است که به حسب حکم تغییر یافته است. عصا و حیّه دو مظهر و صورت یک جوهرند.

پس می توانیم انقلاب عصا به حیّه را رمزی بگیریم برای بیان مقدار اختلاف و تفاوت عصیان فرعون از طاعت حقیقه. یعنی مقدار اختلاف عصیان فرعون از طاعت حقیقه به مقدار اختلاف عصا از حیّه است که عصا بدان تحول یافت. در حقیقت تحول و انقلابی نیست مگر به حسب تغیر در صور و تو را رسد که اختلاف حکم را به این صورت معنی کنی که عصا جوهر واحد است و به حسب حکم موسی یعنی امر او به اذن الله به صورت حیّه تحول یافت. زیرا جوهر واحد به حکم وحدت شخصی وجود، گاه به صورت عصا و گاهی به صورت حیّه است. لکن قیصری و دیگران به همان صورت اول معنی نموده اند و قیصری این حدیث شریف را شاهد آورده است: (إن المحبوبین یعد قتلهم بالاحیاء و افسادهم بالإصلاح). پس حکم عصیان به صورت حیّه و ثعبان در جوهر واحد که در حقیقت تعدد ندارد ظاهر گردیده است. پس آن عین عصاست که موسی بدان متکی است و حیّه است که حس و حرکت دارد و آب حیات که علم است از آن فایض می گردد و ثعبان است که دیگر حیات و عصی را التقام نموده است و هم ثعبان است که انشعاب و انفجار علوم از آن است چنانکه گفتیم.

پس این ازدها دیگر حیات را بلعید چون خود حیه بود و دیگر عصاها را بلعید چون خود عصا بود.

ص: 419

پس حجت موسی به حجج فرعون در صورت عصاها و حیّه ها و ریسمان ها ظاهر گردید و غلبه نمود.

سحره حبال داشته اند و موسی را حبلی نبود. حبل در اصل لغت به معنی تپه کوچک است که اشاره است به این معنی که مقدار فرعون و قوم وی به نسبت قدر موسی چون نسبت حبال به حبال است.

پس چون سحره این را دیدند رتبه موسی و علو قدر او را در علم دانستند و اینکه (از موسی) دیدند مقدور بشر نیست. اگرچه برای بشری مقدور است.

آنکه فرمود مقدور بشر نیست، یعنی برای نوع انسان این چنین قدرت نیست. به این معنی که همه افراد آن چنین دست و توانی داشته باشند و آنکه دوباره گفت هر چند برای بشری مقدور است، یعنی فرد کامل آنکه در اصطلاح اهل الله انسان است. چه آنان انسان را بر فرد کامل اطلاق می نمایند و همه افراد مردم را انسان نمی نامند.

مثلاً انسان که اشرف انواع موجودات است و امام کل و قبله همه است، انسان به حسب فرد است نه انسان به حسب نوع. هرگاه گفتیم انسان اشرف انواع موجودات است یعنی فرد این نوع و گرنه افراد دیگری از این نوع هستند که آن هم (إِلَّا كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا) (فرقان: 44).

معجزه همچون گواه آمد زکی

بهر صدق مدعی در بی شکی

طعن چون می آمد از هرناشناخت

معجزه می داد حق و می نواخت

مکر آن فرعون سیصد تو بده



جمله ذل او قمع او شده

ساحران آورده حاضر نیک و بد

تا که جرح معجزه ی موسی کند

تا عصا را باطل و رسوا کند

اعتبارش را ز دل ها بر کند

عین آن مکر آیت موسی شود

اعتبار آن عصا بالا رود

لشکر آرد او پگه تا حول نیل

تا زند بر موسی و قومش سیل

ایمنی امت موسی شود

او به تحت الارض و هامون در رود

گر به مصر اندر بدی او نامدی

وهم از سبطی کجا زایل شدی

آمد و در سبط افکند او گداز

که با آنکه امن در خوف است راز





آن بود لطف خفی کاو را صمد

نار بنماید خود آن نوری بود

نیست مخفی مزد دادن در تقی

ساحران را اجر بین بعد از خطا

نیست مخفی وصل اندر پرورش

ساحران را وصل داد او در برش

نیست مخفی سیر با پای روا

ساحران را سیر بین در قطع پا

عارفان ز آن اند دایم آمنون

که گذر کردند از دریای خون

امنشان از عین خوف آمد پدید

لاجرم باشند هر دم در مزید [\(1\)](#)

♣ دیدگاه مولانا

همچنین مولانا در ذیل عنوان «تشبیه صورت اولیا و صورت کلام اولیا به صورت عصای موسی و صورت افسون عیسی علیه السلام» برای بیان مقام و جایگاه مردان حق می گوید:

مرد حق مانند عصای موسی به ظاهر چوبی است، درحالی که در دست حق است و در اثر رشد معنوی می تواند کارهای معجزه آسا کند، سحر ساحران را فرو بلعد و دریا را بشکافد

آدمی همچون عصای موسی است

آدمی همچون فسون عیسی است

در کف حق بهر داد و بهر زین

قلب مو من هست بین اصبعین

ظاهرش چوبی ولیکن پیش او

کون یک لقمه چو بگشاید گلو

تو مبین ز افسون عیسی حرف و صوت

آن بین کز وی گریزان گشت موت

تو مبین ز افسونش آن لهجات پست

آن نگر که مرده برجست و نشست



تو مبین مر آن عصا را سهل یافت

آن بین که بحر خضرا را شکافت

توز دوری دیده ای چتر سیاه

یک قدم وا پیش نه بنگر سپاه

توز دوری می نبینی جز که گرد

اندکی پیش آ بین در گرد مرد

دیده ها را گرد او روشن کند

کوه ها را مردی او بر کند

چون بر آمد موسی از اقصای دشت

کوه طور از مقدمش رقاص گشت

پای نابینا عصا باشد عصا

تا نیفتد سرنگون او بر حصا

آن سواری کاو سپه را شد ظفر

اهل دین را کیست سلطان بصر

با عصا کوران اگر ره دیده اند



در پناه خلق روشن دیده اند

گر نه بینایان بدنندی و شهان

جمله کوران مرده اندی در جهان

نی ز کوران کشت آید نه درود

نه عمارت نه تجارت ها و سود

گر نکردی رحمت و افضالتان

در شکستی چوب استدالتان

این عصا چه بود قیاسات و دلیل

آن عصا کی دادشان بینا جلیل

چون عصا شد آلت جنگ و نفیر

آن عصا را خرد بشکن ای ضریر

او عصاتان داد تا پیش آمدید

آن عصا از خشم هم بر وی زدید

حلقه ی کوران به چه کار اندرید

دیدبان را در میانه آورید

دامن او گیر کاو دادت عصا

در نگر کادم چها دید از عصی

معجزه ی موسی و احمد را نگر

چون عصا شد مار و استن باخبر (1)

معمولاً مولانا از لفظ عصا استفاده می کند؛ اما گاه چوب، اژدها، مار و در یک بیت کرمکی نیز به کار می برد و مفاهیم بلند عرفانی نظیر تغییر و تحول جماد به امر حق، حشر اجساد، وجود قیامت، ریاضت تمام اولیاء و ... را به وسیله ی آن حسی و ملموس می کند.

عصای موسی در تقریر مولانا، نمونه ای از تبدیل و تحول جماد را به حیوان تصویر می کند و وقتی این عصا تبدیل به اژدها می شود، ساحران کار موسی را از مقوله ی سحر خویش نمی یابند و آن را امری ایزدی می شناسند و از طریق نوعی کشف و رؤیا تفاوت آن را با سحر خویش درک می کنند.

---

1- مولوی، مثنوی معنوی، دفتر سوم، ص 528

ص: 421

در دست خود موسی جز پاره ای جماد نیست، در نزد فرعونیان موجود زنده ای است که شعور و ادراک دارد و وقتی چشم موسی به خواب می رود، از وی محافظت می نماید.

بدین گونه هرکس راه به اقلیم ماورای حس تواند برد، از احوال این عصا این نکته را درک می کند که جماد هم در عالم خویش، حکم و اشارت حق را درک می کند وهم طاعت و انقیاد خود را نشان می دهد. (1)

چون عصا از دست موسی آب خورد

ملکت فرعون را یک لقمه کرد (2)

و درک این موضوع چشم بصیرت می خواهد:

از نظر فروزان فر، مولانا با طرح موضوع تفاوت سحر ساحران و معجزه ی انبیاء، تفاوت عمل مرد کامل و مرد ناقص را از لحاظ عاقبت و نتیجه ی کلی و مقبول بودن آن در نزد خداوند بیان می کند؛ زیرا که عمل ساحران در ظاهر همانند کار موسی بود ولی میان آن دو فرق عظیمی وجود داشت؛ و «عجیب هم نیست که دو چیز، ظاهرشان مثل هم باشند، ولی در باطن باهم اختلاف داشته باشند یا حتی ضد یکدیگر باشند.» (3)

«بنابراین سخن و عمل مرد کامل، خاطر طالب را آرامش می بخشد و در طلب گرم تر می کند، درحالی که مرد ناقص، نه تنها گرهی از کار نمی گشاید، بلکه جوینده را حیران و سرگردان می گذارد و این تفاوت را کسی درک می کند که ذوق معرفت و قدرت تمییز حق از باطل را داشته باشد.» (4)

بنابراین بین سالک مبتدی و سالک منتهی تفاوت بسیار است و ظاهر بنیان نباید خود را با اولیاء و کاملان مقایسه کنند:

کار پاکان را قیاس از خود مگیر



گر چه ماند در نبشتن شیر و شیر

جمله عالم زین سبب گمراه شد

کم کسی ز ابدال حق آگاه شد

همسری با انبیا برداشتند

اولیا راهمچو خود پنداشتند

گفته اینک ما بشر ایشان بشر

ما و ایشان بسته ی خوابیم و خور

این ندانستند ایشان از عمی

هست فرقی در میان بی منتهی

هر دو گون زنبور خوردند از محل

لیک شد ز آن نیش وزین دیگر عسل

هر دو گون آهو گیا خوردند و آب

زین یکی سرگین شد وز آن مشک ناب

هر دو نی خوردند از یک آب خور

این یکی خالی و آن پر از شکر



صد هزاران این چنین اشباه بین

فرقشان هفتادساله راه بین

این خورد گردد پلیدی زو جدا

آن خورد گردد همه نور خدا

این خورد زاید همه بخل و حسد

و آن خورد زاید همه نور احد

این زمین پاک و آن شوره ست و بد

این فرشته ی پاک و آن دیو است و دد

هر دو صورت گر به هم ماند رواست

آب تلخ و آب شیرین را صفاست

---

1- زرین کوب، بحر در کوزه، ص 66

2- مولوی، مثنوی معنوی، دفتر دوم، ص 218

3- استعلامی؛ شرح مثنوی مولوی، ج 1، ص 144

4- فروزان فر، شرح مثنوی شریف، ج 1، ص 133

ص:422





جز که صاحب ذوق کی شناسد بیاب

او شناسد آب خوش از شوره آب

سحر را با معجزه کرده قیاس

هر دو را بر مکر پندارد اساس

ساحران موسی از استیزه را

بر گرفته چون عصای او عصا

زین عصا تا آن عصا فرقی است ژرف

زین عمل تا آن عمل راهی شگرف

لعنه الله این عمل را در قفا

رحمه الله آن عمل را در وفا (1)

«همان طور که شناختن راه حق و تمییز دادن آن، از طرق باطل کار مشکلی است که جز با مدد نصرت و هدایت الهی عقده ی آن گشوده نمی شود، معرفت انسان کامل و تشخیص دادن اولیای حق، از مدعیان باطل هم از مراحل بسیار دشوار و خطرناک سیر و سلوک است. اینجاست که بسیاری از طالبان راه حق به لغزش و ضلالت می افتند و راه را از چاه باز نمی شناسند.» (2) و مدعیان ریاکار نیز که قصد فریب ظاهر بنیان را دارند تا زمانی قدرت عمل دارند که محک امتحان واقع نشوند، اما زمانی که صدق صادقان و معجزات انبیاء و اولیاء ظهور کند، در آن صورت پوچی کارشان آشکار خواهد شد:



ای بسا شوخان ز اندک احترام

از شهان ناموخته جز گفت و لاف

هر یکی در کف عصا که موسی ام

می دمد بر ابلهان که عیسی ام

آه از آن روزی که صدق صادقان

باز خواهد از تو سنگ امتحان (3)

مولوی عصای موسی را مظهر عدل می داند که سحر ساحران را فرو بلعید و آن ها را رسوا کرد و این فعل و عمل او را به مشیت و قدرت حق می داند و می گوید: خداوندی که قادر است جماد را قدرت اکل دهد و در آن افزایشی ایجاد نشود، می تواند یقین را نیز مانند عصا حلق بخشد تا همه ی خیال های باطل را ببلعد و نابود سازد:

جمله عالم آکل و مأکول دان

باقیان را مقبل و مقبول دان

این جهان و ساکنانش منتشر

و آن جهان و سالکانش مستمر

این جهان و عاشقانش منقطع

اهل آن عالم مخلد مجتمع



پس کریم آن است کاو خود را دهد

آب حیوانی که ماند تا ابد

باقیات الصالحات آمد کریم

رسته از صد آفت و اخطار و بیم

گر هزاران اند یک کس بیش نیست

چون خیالات عدد اندیش نیست

آکل و ماکول را حلق است و نای

غالب و مغلوب را عقل است و رأی

حلق بخشید او عصای عدل را

خورد آن چندان عصا و جبل را

و اندر او افزون نشد ز آن جمله اکل

ز آنکه حیوانی نبودش اکل و شکل

---

1- مولوی، مثنوی معنوی، دفتر اول، ص 16

2- همایی، مولوی نامه، ج 2، ص 832

3- مولوی، مثنوی معنوی، دفتر پنجم، ص 791

ص: 423

پس معانی را چو اعیان حلق هاست

رازق حلق معانی هم خداست

پس ز مه تا ماهی ایچ از خلق نیست

که به جذب مایه او را حلق نیست

حلق جان از فکر تن خالی شود

آن گهان روزیش اجلالی شود (1)

صوفیان دو گونه اند: راستین و دروغین.

صوفیان ریاکار که فاقد روح تصوف اند شبیه به نقوش بی جانی اند که کرّ و فرّشان از دوست است (بنیاد کارشان باطل است)؛ و صوفیان حقیقی به عصای موسی مانند که صدق و راستی عصای موسی آن نقوش سحر را می بلعد که تعبیری است از حقیقت باطنی صوفیان راستین که سرانجام بر حشمت و کوبه ی ریاکاران غالب می آیند.» (2)

مولانا در فیه ما فیه نیز راستی و صدق را به عصا تشبیه می کند و همین اندیشه را این گونه بیان می کند: «راستی همچون عصای موسی است، آن کثری ها همچون سحره فرعونى است، چون راستی بیاید همه را بخورد، اگر بدی کرده ای با خود کرده ای، جفای تو به او کجا رسد.» (3)

بر درودیوار جسم گل سرشت



حق زغیرت نقش صد صوفی نبشت

تا ز سحر آن نقش ها جنبان شود

تا عصای موسوی پنهان شود

نقش ها را می خورد صدق عصا

چشم فرعونى است پر گرد و حصا

صوفیى دیگر میان صف حرب

اندر آمد بیست بار از بهر ضرب (4)

• اشعار دیگر شاعران برجسته ی ایرانی

بود موسی را عصایی پیش ازاین در کف که خورد

سحرهای ساحران چون شد به معجز اژدها (5)

ریسمانی چند اگر جنبد به افسون ناورد

تاب چون گردد عصا در دست موسی اژدری (6)

رمح شه همچون عصای پور عمران در کشید

دردهان صد مار سحر و اژدهای جادویی (7)

چو چوب موسی عمران ز شکل مار دمار



کشم ز سحر به فرمان قادر ذوالمن (8)

چو افعی بتگر که هزار افعی خورد

شد او عصا و مطیعی به قبضه ی موسی (9)

به فعل نیزه ی تو چون عصای موسی شد

که کرد جادویی جادوان هبا و هدر (10)

---

1- هما مولوی، مثنوی معنوی ن، دفتر سوم، ص 345

2- شعبانی، دلیل آفتاب، ص 234

3- فیه ما فیه، ص 223

4- مولوی، مثنوی معنوی، دفتر پنجم، ص 903

5- مثنوی، دیوان جامی، ص 11

6- مثنوی، دیوان هاتف اصفهانی، ص 68

7- دیوان حبیب خراسانی، ص 245

8- دیوان حبیب خراسانی، ص 305

9- کلیات شمس، ص 133

10- دیوان امیرمعزی، ص 208

ص:424

از بهر دفع سحره ی فرعون جهل را



کلکت عصای موسی عمران روزگار (1)

فرو خورد آب عدلت آتش ظلم

چنان چون مار موسی سحر ساحر (2)

و آنگاه نیزه گوید من سحرهای کفر

همچون عصای موسی عمران هبا کنم (3)

ناچار بشکند همه ناموس جاودان

در موضعی که در کف موسی بود عصا (4)

اندرین غربت مرا همچون عصای موسی ای

دوستانم را عصا و دشمنم را اژدها (5)

ملحدان گر جادوی فرعونیان حاضر کنند

ما به تکبیری عصای موسی عمران شویم (6)

سحر را تأثیر نبود در عصای موسوی

راستی در هم نوردد حيله و نیرنگ را (7)

بلاست نفس، عنان چون ز دست عقل گرفت

عصا چو از کف موسی فتاد ثعبان است (8)



بنمود به خلق رایگانی

شبان ز عصای سبزگانی (9)

گر همی فرعون قوم سحره پیش آرد

رسن و رشته ی جنبیده به مار انگارد

بالله و بالله و بالله که غلط پندارد

مار موسی همه سحر و سحره اوبارد (10)

سزد اعجاز کلکش را سخن اما به دست او

که شد ثعبان عصا اما به دست موسی عمران (11)

چه کند کار جادویی فرعون

کاژدهایی شد این عصای کلیم (12)

موسی زمان را تو یکی شهره عصایی

وانگه شناسد که خصمان عقلایند (13)

اژدها کردار پیچان در کف رادش کمند

چون عصای موسی اندر دست موسی گشته مار (14)

**قسمت سیزدهم: خواری فرعون و یارانش در برابر معجزه ی موسی و ایمان نیاوردن فرعون**





در اینجا نخست سکوت زود گذری بر مردم حکم فرما شد، دهان ها از تعجب بازماند چشم ها از حرکت ایستاد، گویی در آنجا خشک شده بودند، ولی به زودی جای این سکوت را فریادهای وحشتناک گرفت، گروهی پا به فرار گذاشتند، گروهی منتظر بودند پایان کار به کجا می رسد و جمعی بی هدف فریاد می کشیدند و دهان ساحران از تعجب بازمانده بود.

- 
- 1- دیوان انوری، ج 1، ص 485
  - 2- دیوان انوری، ج 1، ص 222
  - 3- دیوان مسعود سعد، ص 345
  - 4- دیوان سنایی، ص 49
  - 5- دیوان سنایی، ص 45
  - 6- دیوان سنایی، ص 415
  - 7- دیوان صائب، ج 2، ص 847
  - 8- دیوان صائب، ج 2، ص 847
  - 9- خاقانی، تحفه العراقین ص 122
  - 10- دیوان منوچهری، ص 191
  - 11- دیوان صباحی بیدگلی، ص 144
  - 12- ابوحنیفه اسکافی
  - 13- دیوان ناصر خسرو، ص 153
  - 14- دیوان فرخی، ص 177

ص:425



و می توان حدس زد که در این هنگام چه ولوله ای در میان مردم برپا گردید و عده ای فریاد می کشیدند، بعضی بی هوش شدند و فرعون و اطرافیانش که با وحشت و اضطراب به این صحنه می نگریستند.

قطرات عرق شرم بر چهره هایشان نمایان شده بود و به آینده مبهم و تاریک خود می اندیشیدند و نمی توانستند درباره چنین صحنه ای که هیچ انتظار آن را نداشتند فکری کنند و برای آن راه حلی بیابند.

می گویند در این حادثه ده هزار نفر زیر دست و پا به هلاکت رسیدند و هامان و فرعون از فرط ترس جامه خویش را نجس نمودند و فرعون از شدت ترس تا پایان عمر به بیماری لیت مزاج مبتلا گشت.

1- «در این هنگام حق آشکار شد و اعمال آن ها که بی اساس و نادرست بود، باطل گردید»  
(1)

زیرا کار موسی یک واقعیت بود و اعمال آن ها یک مشیت تقلب و تزویر و چشم بندی و اغفال و شک نیست که هیچ باطلی در برابر حق برای همیشه یارای مقاومت ندارد؛ و این نخستین ضربتی بود که بر پایه قدرت فرعون جبار فرود آمد.

2- «به این ترتیب آثار شکست در آن ها نمایان شد و همگی خوار و کوچک و ناتوان شدند»  
(2)

خلق بنهادند رو اندر گریز

زیر پا مردند جمعی بی تمیز



در هزیمت رفت فرعون از سریر  
گشت بیهش هم گرفت او را زحیر  
گشت غالب امر حق اندر محل  
باطل آن ها هم که کردند از دغل  
پس شدند آنجا دوان مغلوب و پست  
هم به فرعون عنود آمد شکست  
غالب آنجا که شدی موسی بساز  
منهزم گشتند و خواران جمله باز (3)

نکته ها

♣ دیدگاه مولانا

مولانا تحت عنوان «بیان آنکه هر حس مدرکی را از آدمی نیز مدرکاتی دیگر است که از مدرکات آن حس دیگری خبر است چنانکه هر پیشه ور استاد، اعجمی کار آن استاد دگر پیشه ور است و بی خبری او از آنکه وظیفه ی او نیست دلیل نکند که آن مدرکات نیست، اگرچه به حکم حال منکر بود آن را اما از منکری او اینجا جز بی خبری نمی خواهیم در این مقام» از زبان خود فرعون، حکم تقدیر را نشان می دهد و دلیل شرک و انکار نبوت فرعون را ناشی از این معنی می داند که:

موسی و فرعون اگرچه هر دو مسخر مشیت حق هستند؛ اما زاری موسی در روز یا آشکارا از آن جهت است که در بند ناموس و شهرت نبود و از امر ایجاد و ایجابی (شرعی) فرمان می برد (4)؛ اما فرعون چون خود سراپا زرق و مکر بود، از آنجا که در چنبره ی حس و ادراک خود اسیر بود، حال موسی را نیز از حال خویشتن قیاس گرفت و چون چیزی شبیه به حال خود در مورد وی گمان برد، نتوانست بر حقیقت حال موسی وقوف یابد، اما اگر موسی را

1- أعراف: 118 (فَوَقَعَ الْحَقُّ وَبَطَلَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ)

2- أعراف: 119 (فَغَلَبُوا هُنَالِكَ وَانْقَلَبُوا صَاغِرِينَ)

3- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص 258

4- فروزان فر، شرح مثنوی شریف، ج 3، ص 1041

ص: 426

از نظر گاه موسی می دید، در وجود وی چیزی جز عشق نمی یافت و نسبت به وی دشمنی نشان نمی داد... و شرط نیل به این مرتبه برای عارف سالک هم رهایی از بند خودی و پاکی از آرایش غبار حسی است تا بدین گونه به اوج مرحله ی یقین که عبارت از مکاشفه است و حکم عیان را در مقابل خبر دارد نائل آیند، مرتبه ای که مقام موسی است و امثال فرعون، هرچند آن ها نیز مثل موسی معنی را که عبارت از حق است طالب و جويا باشند، چون در عالم حس توقّف دارند، نمی توانند بدان دست یابند و حتی نیل به مجرد ایمان هم برخلاف آنچه بعضی پنداشته اند در مورد امثال فرعون ناممکن می شود (1)

چنبره ی دید جهان ادراک تست



پرده ی پاکان حس ناپاک تست  
مدتی حس را بشوز آب عیان  
این چنین دان جامه شوی صوفیان  
چون شدی تو پاک پرده بر کند  
جان پاکان خویش بر تو می زند  
جمله عالم گر بود نور و صور  
چشم را باشد از آن خوبی خبر  
چشم بستنی گوش می آری به پیش گوش  
تا نمایی زلف و رخساره به تیش  
گوید من به صورت نگروم  
صورت از بانگی زند من بشنوم  
عالمم من لیک اندر فن خویش  
فن من جز حرف و صوتی نیست بیش  
هین بیا بینی بین این خوب را  
نیست درخور بینی این مطلوب را



گر بود مشک و گلابی بو برم

فن من این است و علم و مخبرم

کی بینم من رخ آن سیم ساق

هین مکن تکلیف ما لیس یطاق

باز حس کژ نبیند غیر کژ

خواه کژ غر پیش او یا راست غر

چشم احوال از یکی دیدن یقین

دان که معزول است ای خواجه ی معین

تو که فرعونى همه مکرى و زرق

مر مرا از خود نمى دانی تو فرق

منگر از خود در من ای کژ باز تو

تا یکی تو را نبینی تو دو تو

بنگر اندر من ز من یک ساعتی

تا و رای کون بینی ساحتی

وارهی از تنگی و از ننگ و نام



عشق اندر عشق بینی والسلام

پس بدانی چون که رستی از بدن

گوش و بینی چشم می داند شدن

راست گفته است آن شه شیرین زبان

چشم گردد موبه موی عارفان

چشم را چشمی نبود اول یقین

در رحم بود او جنین گوشتین

علت دیدن مدان پیه ای پسر

ور نه خواب اندر ندیدی کس صور

آن پری و دیو می بیند شبیه

نیست اندر دیدگاه هر دو پیه

نور را با پیه خود نسبت نبود

نسبتش بخشید خلاق ودود

آدم است از خاک کی ماند به خاک

جنی است از نار بی هیچ اشتراک



نیست مانند آی آتش آن پری

گر چه اصلش اوست چون می بنگری

---

1- زرین کوب، سرّنی، ج 1، ص 529

ص: 427

مرغ از باد است کی ماند به باد

نامناسب را خدا نسبت بداد

نسبت این فرع ها با اصل ها

هست بی چون گر چه دادش وصل ها

آدمی چون زاده ی خاک هباست

این پسر را با پدر نسبت کجاست

نسبتی گر هست مخفی از خرد

هست بی چون و خرد کی پی برد

باد را بی چشم اگر بینش نداد

فرق چون می کرد اندر قوم عاد





چون همی دانست مو من از عدو  
چون همی دانست می را از کدو  
آتش نمرود را گر چشم نیست  
با خلیلش چون تجسم کردنی است  
گر نبودی نیل را آن نور و دید  
از چه قبطی را ز سبطی می گزید  
گر نه کوه و سنگ با دیدار شد  
پس چرا داود را او یار شد  
این زمین را گر نبودی چشم جان  
از چه قارون را فروخورد آن چنان  
گر نبودی چشم دل حنانه را  
چون بدیدی هجر آن فرزانه را  
سنگ ریزه گر نبودی دیده ور  
چون گواهی دادی اندر مشت در  
ای خرد بر کش تو پروبال ها



سوره برخوان زلزلت زلزال ها

در قیامت این زمین بر نیک و بد

کی ز نادیده گواهی ها دهد

که ت ث حال ها و اخبارها

تظهر الارض لنا اسرارها

این فرستادن مرا پیش تو میر

هست برهانی که بد مرسل خبیر

کاین چنین دارو چنین ناسور را

هست درخور از پی میسور را

واقعاتی دیده بودی پیش ازاین

که خدا خواهد مرا کردن گزین

من عصا و نور بگرفته به دست

شاخ گستاخ ترا خواهم شکست

واقعات سهمگین از بهر این

گونه گونه می نمودت رب دین



درخور سر بد و طغیان تو  
تا بدانی کاوست درخور دان تو  
تا بدانی کاو حکیم است و خبیر  
مصلح امراض درمان ناپذیر  
تو به تاویلات می گشتی از آن  
کور و کر کاین هست از خواب گران  
و آن طیب و آن منجم در لمع  
دید تعبیرش پیوشید از طمع  
گفت دور از دولت و از شاهی ات  
که در آید غصه در آگاهی ات  
از غذای مختلف یا از طعام  
طبع شوریده همی بیند منام  
ز آنکه دید او که نصیحت جو نه ای  
تند و خون خواری و مسکین خونه ای  
پادشاهان خون کنند از مصلحت



لیک رحمتشان فزون است از عنت

شاه را باید که باشد خوی رب

رحمت او سبق دارد بر غضب

نه غضب غالب بود مانند دیو

بی ضرورت خون کند از بهر ریو

نه حلیمی مخنث وار نیز

که شود زن روسپی ز آن و کنیز

یو خانه کرده بودی سینه را

قبله ای سازیده بودی کینه را

ص:428

شاخ تیزت بس جگرها را که خست

نک عصایم شاخ شوخت را شکست (1)

از نظر مولانا «دوزخ تجسم نفس و احوال اوست و همچنان که دوزخ را درها و درکات متعدد است، نفس راهم شئون و اطوار مختلف است و هر دم به شکلی و صورتی درمی آید و برای آنکه این درها بسته شود، چاره ای جز کشتن نفس از طریق ریاضت و متابعت انبیاء و اولیاء وجود ندارد» (2)



بت شکستن سهل باشد نیک سهل

سهل دیدن نفس را جهل است جهل

صورت نفس از بجویی ای پسر

قصه ی دوزخ بخوان با هفت در

هر نفس مگری و در هر مکر ز آن

غرقه صد فرعون با فرعونیان

در خدای موسی و موسی گریز

آب ایمان را ز فرعونی مریز

دست را اندر احد و احمد بزن

ای برادر واره از بو جهل تن (3)

### قسمت چهاردهم: نخستین گروه ایمان آورندگان به موسی علیه السلام و سخنان موسی به آن ها

در قرآن آمده است:

1- «بعد از این ماجرا تنها گروهی که به موسی ایمان آوردند، فرزندان از قوم او بودند» این گروه کوچک و اندک، تحت فشار شدیدی از ناحیه فرعون و اطرافیانش قرار داشتند و هر زمان «از این بیم داشتند که دستگاه فرعونی با فشارهای شدیدی که روی مؤمنان وارد می

کرد، آنان را وادار به ترک آئین و مذهب موسی کند» چراکه «فرعون مردی بود که در آن سرزمین برتری جویی داشت» «و اسراف کار و تجاوز کار بود» (4)

به هر حال موسی برای آرامش فکر و روح آن ها با لحنی محبت آمیز به آنان گفت:

2- «ای قوم من اگر شما به خدا ایمان آورده اید و در گفتار خود و ایمان و اسلام خود صادقید، باید بر او توکل و تکیه کنید» از امواج و طوفان بلا نهراسید، چراکه ایمان از توکل جدا نیست. (5)

سپس این مؤمنان راستین دعوت موسی را به توکل اجابت کردند و گفتند:

3- «ما تنها بر خدا توکل داریم» و از ساحت مقدس خدا تقاضا کردند که از شر دشمنان و سوسه ها و فشارهای آنان در امان باشند و عرضه داشتند «پروردگارا ما را وسیله فتنه و تحت تأثیر و نفوذ ظالمان و ستمگران قرار مده» و ما را به رحمت خود از قوم بی ایمان رهایی بخش (6)

پس نیاوردند ایمان خود بوی

جز که فرزندان قومش پی به پی

1- مولوی، مثنوی معنوی، دفتر چهارم، صص 662-660

2- فروزان فر، شرح مثنوی شریف، ج 1، 212

3- مولوی، مثنوی معنوی، دفتر اول، ص 38

4- یونس: 83 (فَمَا آمَنَ لِمُوسَى إِلَّا ذُرِّيَّةٌ مِنْ قَوْمِهِ عَلَى خَوْفٍ مِنْ فِرْعَوْنَ وَ مَلَائِهِمْ أَنْ يَفْتِنَهُمْ وَإِنَّ فِرْعَوْنَ لَعَالٍ فِي الْأَرْضِ وَإِنَّهُ لَمِنَ الْمُسْرِفِينَ)



5- یونس: 84 (وَقَالَ مُوسَىٰ يَا قَوْمِ إِن كُنتُمْ آمَنتُمْ بِاللَّهِ فَعَلَيْهِ تَوَكَّلُوا إِن كُنتُمْ مُسْلِمِينَ)  
6- یونس: 85-86 (فَقَالُوا عَلَى اللَّهِ تَوَكَّلْنَا رَبَّنَا لَا تَجْعَلْنَا فِتْنَةً لِّلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ) (\*) وَ نَجِّنَا  
بِرَحْمَتِكَ مِنَ الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ )

ص: 429

وان چنان بودی که چون با بینه

سوی مصر از مدین آمد یک تنه

کرد دعوت او بر اسرائیلیان

جز جوانان زو نپذیرفتند آن

آنکه از فرعونشان می بود بیم

وز ملاً کافتند در فتنه عظیم

بود مر فرعون طاغی در زمین

هم ز حد بگذشتگان وز مسرفین

گفت موسی مؤمنان را چون که دید

اندر ایشان خوفی از وی بر مزید

کای گروه من شمارا گر به حق



باشد ایمان چیست بیم از ما خلق

پس به حق باید نمایم اتکال

گر که منقادید او را در فعال

بگذرید اینی که از خوف و رجا

واگذارید امر خود را بر خدا

آن توکل باشد از داری طلب

که نبینی جز مسبب از سبب

قوم پس گفتند کردیم از ولا

ما به جان و دل توکل بر خدا

می مکن ما را تو ای پروردگار

آزمایش بر گروهی ظلم کار

هم خلاصی ده به بخشش های خویش

بازمان از کافران زشت کیش (1)

نکته ها

♣ ذریه ای که به موسی ایمان آوردند





در اینکه این ذریه که به موسی ایمان آوردند چه گروهی بودند و ضمیر من قومه به چه کسی (به موسی یا به فرعون) بازگشت می کند، در میان مفسران گفتگو است:

بعضی معتقدند که این گروه از بنی اسرائیل بودند و ضمیر به موسی برمی گردد، چرا که قبل از آن نام موسی ذکر شده و طبق قواعد ادبی ضمیر باید به او بازگردد.

شاهد دیگری که آن را تأیید می کند آیه بعد است که می گوید: (وَقَالَ مُوسَى يَا قَوْمِ... «موسی به گروه مؤمنان گفت ای قوم من...») یعنی مؤمنان را به عنوان قوم من خطاب می کند؛ و (ذریه) گر چه معمولاً به فرزندان اطلاق می شود ولی از نظر ریشه لغوی - چنانکه «راغب» در کتاب مفردات گفته: صغیر و کبیر هر دو را شامل می گردد.

♣ منظور از (فتنه)

که از جمله (أَنْ يَفْتِنَهُمْ) استفاده می شود: منحرف ساختن از دین و آئین موسی بر اثر تهدید و ارباب و شکنجه بوده است و یا به معنی هرگونه تولید ناراحتی و دردسر اعم از دینی و غیردینی.

♣ حقیقت «توکل»

واگذاری کار به دیگری و انتخاب او به وکالت است.

مفهوم توکل این نیست که انسان دست از تلاش و کوشش بردارد و به گوشه انزوا بخزد و بگوید تکیه گاه من خدا است، بلکه مفهوم آن این است که هرگاه نهایت تلاش و کوشش خود را به کار زد و نتوانست مشکل را حل کند و موانع را از سر راه خود کنار زند، وحشتی به خود راه ندهد و با اتکا به لطف پروردگار و استمداد از ذات پاک و

1- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص 258

ص: 430

قدرت بی پایان او، ایستادگی به خرج دهد و به جهاد پیگیر خود هم چنان ادامه دهد، حتی در جایی که توانایی دارد نیز خود را بی نیاز لطف خدا نداند، چرا که هر قدرتی هست بالأخره از ناحیه او است.

این است مفهوم توکل که از ایمان و اسلام نمی تواند جدا باشد، چرا که یک فرد مؤمن و تسلیم در برابر فرمان پروردگار، او را بر هر چیز قادر و توانا و هر مشکلی را در برابر اراده او سهل و آسان می داند و به وعده های پیروزی او اعتقاد دارد.

جالب اینکه فرعون در آیه نخست از (مصرفین) و در سومین آیه او اطرافیانش به عنوان (ظالمین) و در آخرین آیه به عنوان «کافرین» توصیف شده اند.

این تفاوت تعبیرها شاید به خاطر این باشد که: انسان در مسیر گناه و خطا نخست از «اسراف» یعنی تجاوز از حدود و مرزها شروع می کند، بعد بنای «ستمکاری» می گذارد و سرانجام کارش به «کفر و انکار» منتهی می گردد!

### قسمت پانزدهم: دومین گروه ایمان آورندگان (ساحران)

ساحران که تا آن لحظه در خط شیطنت و همکاری با فرعون و مبارزه با موسی قرار داشتند یک مرتبه به خود آمدند و چون از تمام ریزه کاری ها و فوت و فن سحر باخبر بودند، یقین پیدا کردند که این مسئله قطعاً سحر نیست، این یک معجزه بزرگ الهی است.



در میان آن ها 4 نفر از رؤسای ساحران بنام های «سابور»، «عادور»، «حطحط» و «مصفا» نیز به چشم می خورد. به همراه 72 نفر از ریش سفیدان معروف به حقانیت موسی پی برده و ایمان آوردند؛ و به دنبال آن ها همه ی ساحران به خدای موسی معتقد شدند.

1- «همگی در برابر موسی به سجده افتادند»

2- «فریاد زدند ما ایمان به پروردگار جهانیان آوردیم»

3- «همان پروردگار موسی و هارون» (1)

4- ساحران همگی به سجده افتادند و گفتند: «ما به پروردگار هارون و موسی ایمان آوردیم!»

(2)

ساحران بر ره فتادی ساجدین

قالوا آمنا به رب العالمین

ربّ موسی ربّ هارون که به ما

رهنما گشتند بر راه هدی (3)

ساحران دیدند و دانستند چون

که بود از سحر این صورت برون

بلکه باشد معجزی از ربّ دین

پس درافتادند در رو ساجدین



گویی ایشان را کس افکندی به روی

تا شوند از نطق دل توحید گوی

1- أعراف: 120-122 / شعراء: 46 - 48 (وَأَلْقَى السَّحْرَةَ سَاجِدِينَ) (\*) قَالُوا ءَأَمَّنَّا بِرَبِّ

الْعَالَمِينَ) (\*) رَبِّ مُوسَى وَهَارُونَ

2- طه: 70 (أَلْقَى السَّحْرَةَ سَجْدًا قَالُوا ءَأَمَّنَّا بِرَبِّ هَارُونَ وَ مُوسَى)

3- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص 524

ص: 431

قالوا آمنا به رب العالمین

خالق موسی و هارون از یقین (1)

جاودان در سجده افتادند زود

قالوا آمنا به حین السجود

رب هارون رب موسی کز یقین

بنده خود را کند غالب چنین (2)

نکته ها

♣ بازتاب ایمان ساحران

بدیهی است که این عمل ساحران، ضربه ی سنگینی بر پیکر فرعون و حکومت جبار و خودکامه و بیدادگرش وارد ساخت و تمام ارکان آن را به لرزه درآورد، چراکه مدت ها در سرتاسر مصر روی این مسئله تبلیغ شده بود و ساحران را از هر گوشه و کنار گردآوری کرده بودند و هرگونه پاداش و امتیازی برای آن ها در صورت پیروزی قائل شده بود. اما الان مشاهده می کند که همان ها که در صف اول مبارزه بودند یک باره تسلیم دشمن، نه تسلیم، بلکه مدافع سرسخت او شدند و بدون شک گروهی از مردم نیز به پیروی از ساحران به موسی و آئینش دل بستند.

و این چیزی بود که به هیچ وجه برای فرعون و دستگاه او قابل پیش بینی نبود، یعنی عده ای که چشم امید برای کوبیدن موسی

به آن ها دوخته شده بود در صف اول مؤمنان قرار گرفتند و پیش روی عموم مردم برای خدا به خاک افتادند و اعلام تسلیم مطلق و بی قیدوشرط در برابر دعوت موسی کردند.

البته این موضوع که انسان هایی این چنین منقلب گردند نباید جای تعجب باشد، زیرا نور ایمان و توحید در همه دل ها وجود دارد، ممکن است پرده ها و حجاب های اجتماعی، زمانی کوتاه یا طولانی، آن را بپوشاند، اما گهگاه که طوفان ها می وزد و حجاب ها کنار می رود، فروغ خود را چنان آشکار می سازد که چشم ها را خیره می کند.

به خصوص اینکه ساحران اساتید کهنه کاری بودند که از همه کس به فوت و فن سحر واردتر بودند، آن ها به خوبی می توانستند میان «معجزه» و «سحر» فرق بگذارند، چیزی که برای دیگران تشخیصش شاید احتیاج به دقت و مطالعه داشت برای آن ها از آفتاب روشن تر بود، آن ها با توجه به فنون سحر که سال ها آموخته بودند، دریافتند که کار موسی هیچ گونه شباهتی با سحر ندارد، از نیروی انسانی سرچشمه نگرفته بلکه زائیده یک قدرت مافوق

طبیعی و مافوق بشری است و با توجه به این واقعیت جای تعجب نیست که با آن صراحت و سرعت و بدون واهمه از آینده کار، ایمان خود را اظهار دارند.

1- صفی علیشاه، تفسیر صفی ، ص 258

2- صفی علیشاه، تفسیر صفی ، ص 459

ص:432

♣ (الْقِيَ السَّحْرَةَ)

با فعل مجهول ذکر شده شاهد گویایی برای استقبال فوق العاده و تسلیم مطلق ساحران در برابر موسی است، یعنی آن چنان جاذبه معجزه موسی در قلب و فکر آن ها اثر گذاشت که گویی همه را بی اختیار به زمین افکند و به اقرار و اعتراف واداشت.

♣ امر به معروف و نهی از منکر ساحران

ساحران تنها قناعت به ایمان آوردن نکردند، بلکه وظیفه خود دیدند که این ایمان را به صورت روشنی و با جمله هایی که هیچ گونه ابهام در آن نباشد، یعنی با تأکید به پروردگار موسی و هارون اظهار دارند تا اگر کسانی بر اثر کار آن ها گمراه شده اند باز گردند و از این نظر مسئولیتی بر دوش آن ها باقی نماند!

برنامه ی افکندن عصا و گفتگوی با ساحران را هر چند موسی انجام داد اما برادرش هارون در کنار او ایستاده و آماده هر گونه پشتیبانی از برادر بود.

ساحران حتی به کلمه (رب العالمین) نیز قناعت نکردند زیرا فرعون ادعا می کرد که پروردگار جهانیان منم! لذا پس از آن اضافه کردند (رَبُّ مُوسَى وَ هَارُونَ) تا راه را به روی هر گونه سوء استفاده ای ببندند.

♣ دیدگاه مولانا

یکی از موضوعات مهم نزد مولانا «صدق» است که بارها در داستان موسی بدان اشاره فرموده است، زیرا [صدق نزد اهل سلوک تساوی سر و علانیه است، به پایداری و استقامت باخدای تعالی در ظاهر و باطن و آشکار و نهان، در این استقامت باید هیچ چیز به خاطرش خطور نکند، جز خداوند و آنکه متّصف بدین صفت گردد، یعنی آشکار و نهانش مساوی گردد و تحرّک ملاحظه خلق گوید به دوام مشاهده ی حق، او را «صدیق» گویند] (1)

و مولانا ایمان آوردن ساحران را ناشی از صدق آن ها می داند ...

و «در مثنوی صدق میزان حقّ و باطل و ترازوی صفات رحمانی و شیطانی است و سالک باید صادق باشد تا به بیداری و آزادگی رسد، چه منبع دروغ هوا آرزوست» (2)

و آن چنان که ساحران، فرعون را

رو سیه کردند از صبر و وفا

دست و پا اندر جرم و قود

آن به صد ساله عبادت کی شود

تو که پنجه سال خدمت کرده ای

کی چنین صدقی به دست آورده ای (3)

- 1- گوهرین، شرح اصطلاحات تصوّف، ج 7، ص 138 به نقل از کشف اصطلاحات، ص 85
  - 2- گوهرین، شرح اصطلاحات تصوّف، ج 7، ص 138
  - 3- مولوی، مثنوی معنوی، دفتر پنجم، ص 873
- ص: 433

### قسمت شانزدهم: عکس العمل های فرعون در برابر ایمان آوردن ساحران

فرعون بسیار متوحش و دست پاچه شد، زیرا می بیند اگر عکس العمل شدیدی در برابر این صحنه نشان ندهد، همه یا بیشتر مردم به موسی ایمان خواهند آورد و دیگر مسلط شدن بر اوضاع غیرممکن خواهد بود، در این هنگام که از یک سو روحیه خود را پاک باخته بود و از سوی دیگر تمام قدرت و موجودیت خویش را در خطر می دید و مخصوصاً می دانست ایمان آوردن ساحران چه تأثیر عمیقی در روحیه مردم خواهد گذارد و ممکن است گروه عظیمی به پیروی از ساحران به سجده بیفتند، به گمان خود دست به ابتکار تازه ای زد رو به ساحران کرد و نخست اتهامی که شاید عوام پسند هم بود، به ساحران بست، سپس با شدیدترین تهدید آن ها را مورد حمله قرارداد، ولی برخلاف انتظار فرعون، ساحران آن چنان مقاومتی در برابر این دو صحنه از خود نشان دادند که فرعون و دستگاه او را در شگفتی فروبردند و نقشه های آن ها خنثی گشت و به این ترتیب ضربه سومی بر- پایه های قدرت لرزان او فرود آمد، که در آیات مورد بحث این صحنه به طور جالبی ترسیم شده است:

الف) عکس العمل اوّل:





1- «فرعون به ساحران گفت آیا پیش از اینکه به شما اجازه دهم به او (موسی) ایمان آوردید»؟! (1)

گفت مر فرعون آیا خود شما

بر وی آوردید ایمان بر ملاً

پیش از آنکه من دهم دستوری

بر شما در رفع هر معذوری (2)

گفت فرعون از ره قهر و سخط

بر وی آبا بگرویدید از غلط

پیش از آنکه بر شما رخصت دهم

منت از اکرامتان بر جان نهم (3)

چون شنید این خواست فرعون از شتاب

ساحران را گفت از روی عتاب

بگرویدید ایچ آیا پیش از آن

که دهم رخصت شمارا من عیان (4)

نکته ها

♣ خوی استبداد گران و استکبار گران

فرعون که سالیان دراز بر تخت استبداد تکیه کرده بود نه تنها انتظار داشت که مردم بی اذن او عملی انجام ندهند بلکه انتظارش این بود که قلب و عقل و فکر مردم نیز به اختیار و اجازه او باشد تا او فرمان ندهد نیندیشند! و تا اجازه ندهد تصمیم نگیرند! و چنین است راه و رسم جباران.

1- أعراف: 123-124 (قَالَ فِرْعَوْنُ آمَنْتُمْ بِهِ قَبْلَ أَنْ آذَنَ لَكُمْ...) 2- طه: 71 (قَالَ آمَنْتُمْ لَهُ قَبْلَ أَنْ آذَنَ لَكُمْ...) 3- شعراء: 49 (قَالَ آمَنْتُمْ لَهُ قَبْلَ أَنْ آذَنَ لَكُمْ...)

2- صفی عیشاه، تفسیر صفی، ص 258

3- صفی عیشاه، تفسیر صفی، ص 460

4- صفی عیشاه، تفسیر صفی، ص 524

ص: 434

این جبار مستکبر، نه تنها مدعی بود که بر جسم و جان مردم، حکومت دارد بلکه می خواست بگوید قلب شما هم در اختیار من و متعلق به من است و باید با اجازه من تصمیم بگیرد، این همان کاری است که همه فرعون ها در هر عصر و زمان، طرفدار آن اند.

بعضی مانند فرعون مصر، ناشیانه به هنگام دستپاچگی بر زبان جاری می کنند و بعضی مرموزانه و با استفاده از وسایل تبلیغاتی و ارتباط جمعی و انواع سانسورها عملاً این حق را برای خود قائل اند و معتقدند نباید به مردم اجازه اندیشیدن مستقل داد، بلکه حتی گاهی به نام آزادی اندیشه، باید این سلب آزادی را بر مردم تحمیل کرد.



♣ جمله (قَبْلَ أَنْ آذَنَ لَكُمْ)

شاید می خواهد اظهار دارد که من هم حقیقت جو حقیقت طلبم، اگر در کار موسی واقعیتی وجود داشت، خودم به مردم اجازه می دادم ایمان بیاورند، ولی این عجله شما نشان داد که نه تنها حقیقتی در کار نیست بلکه یک نوع توطئه و تباری بر ضد مردم مصر در جریان است!

به هر حال جمله بالا نشان می دهد که فرعون جبار که جنون قدرت طلبی همه وجود او را فراگرفته بود، می خواست ادعا کند که نه تنها مردم مصر، حق ندارند بدون اجازه او عملی انجام دهند، یا سخنی بگویند، بلکه بدون فرمان و اذن او حق اندیشیدن و فکر کردن و ایمان آوردن را نیز ندارند؛ و این بالاترین نوع استعمار است که ملتی آن چنان برده و اسیر کردند که حتی حق فکر کردن و اندیشیدن و ایمان قلبی به کسی یا مکتبی را نداشته باشند.

این همان برنامه ای است که در «استعمار نو» نیز دنبال می شود، یعنی استعمارگران تنها به استعمار اقتصادی و سیاسی و اجتماعی قناعت نمی کنند، بلکه می کوشند که ریشه های کار خود را با استعمار فکری تقویت نمایند.

در کشورهای کمونیستی با مرزهای بسته و دیوارهای به اصطلاح آهنین و سانسور شدیدی که بر همه چیز مخصوصاً بر دستگاه های فرهنگی حکومت می کند مظاهر «استعمار فکری» به وضوح دیده می شود؛ ولی در کشورهای سرمایه داری غرب که بعضی گمان می کنند، حداقل استعماری از نظر فکر و اندیشه وجود ندارد و هر کس می تواند آزادانه تفکر کند و بیندیشد و انتخاب نماید، این موضوع به شکل دیگری انجام می شود، زیرا سرمایه داران بزرگ با تسلط کامل بر مطبوعات مهم، رادیوها، تلویزیون ها و به طور کلی وسایل ارتباط جمعی مقاصد و افکار خویش را در لباس آزادی فکر بر مردم تحمیل می کنند و با شستشوی



مداوم مغزی مردم آن ها را به سویی که می خواهند می کشانند و این بلای بزرگی است  
برای دنیای معاصر.

♣ (آمتّم له). (آمتّم به)

ایمان در صورتی که با «لام» متعدی شود معنی خضوع را می رساند و در صورتی که با باء  
متعدی شود معنی تصدیق را...

و گویا با تعبیر «به» (به او) نظر دارد موسی را فوق العاده تحقیر کند.

ص: 435

این مغرور سرکش حاضر نبود حتی نام پروردگار یا نام موسی را بر زبان جاری کند، بلکه  
تنها با ضمیر «له» که در اینجا به منظور تحقیر است اکتفا می کرد.

ب) عکس العمل دوم:

فرعون به این هم قناعت نکرد و دو جمله دیگر گفت تا هم موقعیت خویش را به پندار خود  
تثبیت کند و هم جلو افکار بیدار شده مردم را سد نماید و بار دیگر به خواب فروبرد، او فوراً  
وصله ای به دامان ساحران چسبانید و آن ها را متهم کرد و گفت:

1- «او بزرگ و استاد شما است که به شما سحر آموخته و شما همگی سحر را از مکتب او

فرا گرفته اید!» (1)

مر شمارا او بزرگ و مهتر است

بر شما آموخت سحری کاظهر است

پس بدانید این شما باشد به زود

چه عقوبت بازتان خواهم نمود (2)

هستتان او خود بزرگ و اوستاد

بر شما آموخت سحر اندر بلاد (3)

موسی استاد بزرگ شماسست و حق شاگردی اقتضا می کند تا در برابر او لب به اعتراض نگشایید و گروهی آن را این گونه معنا کرده اند: شما از رویارویی با استاد خود ناتوان نیستید اما به خاطر سبقتش در علم سحر او را بزرگ می شمارید و منظور فرعون این است که شما یک تباری توطئه حساب شده از مدت ها پیش برای تسلط بر اوضاع مصر و گرفتن زمام قدرت به دست داشته اید، نه اینکه تنها در این چند روز که شاید موسی با ساحران ملاقات مقدماتی داشته است، ترتیب چنین برنامه ای را داده اید.

بدون شک فرعون می دانست و یقین داشت این سخن دروغ است و اساساً چنین توطئه ای که سرتاسر مصر را فراگیرد و مأموران مخفی و جاسوسان او از آن بی خبر بمانند امکان پذیر نیست، اصولاً فرعون موسی را در آغوش خود پرورش داده بود و غیبت او از مصر برایش مسلم بود، اگر او بزرگ ساحران مصر بود همه جا به این عنوان معروف می شد و چیزی نبود که بتوان آن را مخفی کرد. ولی می دانیم قلدرها و زورگویان، وقتی موقعیت نامشروع خود را در خطر ببینند از هیچ دروغ و تهمتی باک ندارند.

ج) عکس العمل سوم



3- سپس فرعون اضافه کرد «این نقشه ای است که شما در این شهر کشیده اید تا به وسیله آن اهل آن را بیرون کنید» (4)

سپس فرعون به طور سربسته اما شدید و محکم آن ها را تهدید کرد و گفت:

1- طه: 71 (إِنَّهُ لَكَبِيرُكُمْ الَّذِي عَلَّمَكُمُ السِّحْرَ...) 2- شعراء: 49 (إِنَّهُ لَكَبِيرُكُمْ الَّذِي عَلَّمَكُمُ السِّحْرَ فَلَسَوْفَ تَعْلَمُونَ)

2- صفی عیشاه، تفسیر صفی، ص 524

3- صفی عیشاه، تفسیر صفی، ص 460

4- أعراف: 123 (... إِنَّ هَذَا لَمَكْرٌ مَكْرَتُمُوهُ فِي الْمَدِينَةِ لِتُخْرِجُوا مِنْهَا أَهْلَهَا فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ)

ص: 436

4- «اما به زودی خواهید فهمید!»

در آیه بعد تهدید سربسته ای را که در جمله قبل به آن اشاره شد به طور وضوح بیان می کند و ساحران را با شدیدترین لحنی، تهدید به مرگ نمود و می گوید: اما من به شما اجازه نخواهم داد که در این توطئه پیروز شوید، من این توطئه را در نطفه خفه می کنم!

5- «سوگند یاد می کنم که دست ها و پاهای شمارا به طور مخالف (دست راست و پای چپ و دست چپ و پای راست را) قطع می کنم سپس همگی شمارا به دار خواهم آویخت»

(1)

این است تدبیری نهان کافکنده اید

در مدینه چون بر آن زبنده اید

دست بر هم داده اید از سحر و فن

با وی اندر مصر پنهان نی علن

تا کنید از مصر اهلش را برون

بر شما خالص شود شهر از نمون

زود باشد تا جزای فعل خود

باز دانید از بود نیک از که بد

می ببرم دست و پاتان از خلاف

بر درخت آویزم اندر اعتساف (2)

می ببرم دست و پاتان از خلاف

هم به دار آویزم از این اعتساف (3)

پس ببرم دست و پاتان از خلاف

و اندر آویزم به نخل از اعتساف

تا بدانید اینکه از روی عذاب

کیست از ما سخت تر و اندر عقاب (4)



چنین است طریقه زمامداران زورگو ستمکار در هر عصر و زمان، نخست مردان مصلح الهی را متهم به توطئه بر ضد مردم می کنند و پس از استفاده از حربه تهمت، حربه شمشیر را به کار می برند تا موقعیت حق طلبان و پشتوانه مردمی آن ها نخست تضعیف شود، سپس آن ها را از سر راه خود بردارند.

نکته ها

♣ منظور از (مدینه)

مجموع کشور مصر است و به اصطلاح الف و لام به معنی الف و لام جنس هست و منظور از (لُتْخَرِجُوا مِنْهَا أَهْلَهَا) تسلط موسی

و بنی اسرائیل بر اوضاع مصر و بیرون کردن اطرافیان فرعون از همه مقامات حساس و یا تبعید عده ای از آن ها به نقاط دوردست است، (5)

♣ تهمت (بیرون کردن شما از شهرتان)

این تهمت به قدری بی اساس و رسوا بود که جز عوام الناس و افراد کاملاً بی اطلاع نمی توانستند آن را بپذیرند، زیرا موسی در محیط مصر، حضور نداشت و هیچ کس او را با ساحران ندیده بود و اگر استاد معروف آن ها باشد باید

1- أعراف: 124 (... لَأَقْطَعَنَّ أَيْدِيَكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ مِنْ خَلْفِ ثُمَّ لَأُصَلِّبَنَّكُمْ أَجْمَعِينَ ) 6-

شعراء: 49 (... لَأَقْطَعَنَّ أَيْدِيَكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ مِنْ خَلْفِ وَلَأُصَلِّبَنَّكُمْ أَجْمَعِينَ ) 7- طه: 71

(فَلَأَقْطَعَنَّ أَيْدِيَكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ مِنْ خَلْفِ وَلَأُصَلِّبَنَّكُمْ فِي جُدُوعِ النَّخْلِ وَلَتَعْلَمَنَّ إِنَّا أَشَدُّ عَذَابًا

وَأَبْقَى)



- 2- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص 258
- 3- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص 524
- 4- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص 460
- 5- اعراف: 109 – 110 (قَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِ فِرْعَوْنَ إِنَّ هَذَا لَسَاحِرٌ عَلِيمٌ) (\*) يُرِيدُ أَنْ يَخْرِجَكُمْ مِنْ أَرْضِكُمْ فَمَاذَا تَأْمُرُونَ)

ص: 437

همه جا مشهور گردد و بسیاری از مردم او را بشناسند و این ها مطالبی نبود که بتوان آن ها را به این آسانی مکتوم داشت، زیرا تباری با یک یا چند نفر به طور مخفیانه امکان دارد اما با هزاران نفر ساحران مصر، که در شهرهای پراکنده و مختلف زندگی داشتند آن هم یک چنین تباری مهمی، عملاً امکان پذیر نبود.

♣ بریدن دست و پا بر خلاف

فرعون می خواست که آن ها را با زجر و شکنجه به قتل برساند و صحنه بسیار هولناک و عبرت انگیزی برای همگان به وجود آورد، زیرا بریدن دست و پا و سپس به دار آویختن سبب می شد که در انظار مردم خون از بدنشان فواره بزند و آن ها نیز بر فراز دار دست و پا زنند تا زمانی که مرگشان فرارسد. (توجه داشته باشید که دار زدن در آن زمان به صورت امروز نبود که طناب را به گردن افراد بیاویزند بلکه به زیر شانه های آن ها قرار می دادند تا به زودی نمیرند).

شاید بریدن دست و پاها به طور مخالف برای این بوده است که این کار سبب می شده دیرتر بمیرند و زجر و شکنجه بیشتر بینند.

تعبیر به (مِنْ خِلاَفٍ) (دست و پای شمارا به طور مختلف قطع می کنم) اشاره به آن است که دست راست با پای چپ یا به عکس و شاید انتخاب این نوع شکنجه برای ساحران به خاطر این بوده است که با این وضع انسان دیرتر می میرد یعنی خونریزی کندتر انجام می گیرد و شکنجه بیشتری خواهند دید، بعلاوه گویا می خواهد بگوید هر دو سمت بدن شمارا ناقص می کنم.

♣ جمله (أَیُّنَا أَشَدُّ عَذَاباً)

اشاره به تهدیدی است که موسی قبلاً کرده بود و مخصوصاً به ساحران قبل از این ماجرا گوشزد کرد که اگر شما بر خدا دروغ ببینید، شمارا با عذاب و مجازات خود ریشه کن خواهد کرد.

تهدید به اینکه شمارا بر درختان نخل به دار می آویزم شاید به خاطر این بوده است که این درختان از بلندترین درختان اند و همه کس از دور و نزدیک کسی را که به آن آویخته باشد می بیند.

در عرف آن زمان دار زدن آن چنان که در عرف ما معمول است نبوده، طناب دار را به گردن شخصی که می خواستند او را دار بزنند نمی انداختند، بلکه به دست ها یا شانه ها می بستند تا زجرکش شود.

♣ برنامه عمومی در مبارزات ناجوانمردانه جباران با طرفداران حق

برنامه ای را که فرعون در اینجا برای مبارزه با ساحرانی که به موسی ایمان آورده بودند در پیش گرفت، یک برنامه عمومی در مبارزات ناجوانمردانه جباران با طرفداران حق است که از یک سو از حربه تهمت استفاده می کنند تا موقعیت حق طلبان را در افکار عمومی تضعیف

کنند و از سوی دیگر تکیه بر زور و قدرت و تهدید به قتل و نابودی می نمایند تا اراده آن ها را درهم بشکنند، ولی همان طور که در دنباله داستان موسی می خوانیم، هیچ یک از این دو حربه در طرفداران راستین حق کارگر نگردید و نباید کارگر شود.

ص:438

### قسمت هفدهم: عکس العمل ساحران در برابر تهدیدهای شدید فرعون

ساحران نه تنها مرعوب نشدند و جا نخوردند و از میدان بیرون نرفتند، بلکه حضور خود را در صحنه به طور قاطع تری ثابت کردند اما فرعون در اینجا کور خوانده بود، زیرا ساحران یک لحظه پیش و مؤمنان این لحظه، آن چنان قلبشان به نور ایمان روشن شده بود و در آتش عشق خدا داغ گشته بودند که این تهدید فرعون را در حضور جمعیت به طرز بسیار قاطعی پاسخ گفتند و نقشه شیطانی او را نقش بر آب کردند و گفتند:

1- به خدایی که ما را آفریده است که ما هرگز تو را بر این دلایل روشنی که به سراغ ما آمده مقدم نخواهیم داشت «تو هر حکمی می خواهی بکن» اما بدان تو تنها می توانی در زندگی این دنیا قضاوت کنی (ولی در آخرت ما پیروزیم و تو گرفتار و مبتلا به شدیدترین کیفرها) (1)

ساحران گفتند نکنیم اختیار

مر تو را بر آیت پروردگار

آنچه بر ما آمده است از بینات

ز آفریننده تمام ممکنات



حکم کن پس گر کنی حکمی به ما

غیرازین نبود که حکمت در قضا

هست اندر این حیات دنیوی

کی بود در ملک دین جاری جوی (2)

نکته ها

♣ منطقی ترین تعبیر ساحران در برابر فرعون بی منطق

گفتند: ما دلایل روشن آشکاری بر حقانیت موسی و دعوت الهی اش یافته ایم.

ما هیچ چیز را بر این دلایل روشن مقدم نخواهیم شمرد.

با جمله (وَ الَّذِي فَطَرْنَا) «سوگند به خدایی که ما را آفریده» این مطلب را تأکید کردند. که خود این تعبیر با توجه به کلمه (فطرنا) گویا اشاره به فطرت توحیدی آن ها است. یعنی ما هم از درون جان نور توحید را می نگریم، هم از دلیل عقل، با این دلایل آشکار، چگونه می توانیم این راه راست را رها کرده و به کج راه های تو گام نهیم؟!

در ادامه ساحران گفتند:

2- «هیچ مانعی ندارد و هیچ گونه زیانی از این کار به ما نخواهد رسید هر کار می خواهی بکن ما به سوی پروردگارمان بازمی گردیم». (3)



1- طه: 72 (قَالُوا لَنْ نُؤْتِرَكَ عَلَىٰ مَا جَاءَنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَالَّذِي فَطَرَنَا فَاقْضِ مَا أَنْتَ قَاضٍ إِنَّمَا تَقْضِي هَذِهِ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا)

2- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص 460

3- شعراء: 50 (قَالُوا لَا ضَيْرَ إِنَّا إِلَىٰ رَبِّنَا مُنْقَلِبُونَ) 3- اعراف: 125-126 (قَالُوا إِنَّا إِلَىٰ رَبِّنَا مُنْقَلِبُونَ)

ص: 439

تو با این کار نه تنها چیزی از ما کم نمی کنی، بلکه ما را به لقای معشوق حقیقی و معبود واقعی می رسانی، آن روز که این تهدیدها در ما اثر می گذاشت ما خویشتن را نمی شناختیم، باخدای خود آشنا نبودیم و راه حق را گم کرده در بیابان زندگی سرگردان بودیم، اما امروز گم شده خود را یافته ایم، هر کار می توانی بکن!

یعنی اگر آخرین تهدید تو عملی بشود، سرانجامش این است که ما درراه خدا و در طریق استقامت و پایمردی در دفاع از آئین او، شربت شهادت خواهیم نوشید و این نه تنها به ما زبانی نمی رساند و از ما چیزی نمی کاهد، بلکه سعادت و افتخار بزرگی برای ما محسوب می شود.

جاودان گفتند نبود ضرر و بیم

ما به ربّ خویش برگردنده ایم (1)

ساحران گفتند ما گردیم باز

جانب پروردگار بی نیاز (2)

4- «تنها ایرادی که تو به ما داری این است که ما به آیات پروردگار خود، هنگامی که به سراغ ما آمد، ایمان آورده ایم» (3) (یعنی ما نه اخلاص بگیریم و نه توطئه و تبانی خاصی بر ضد تو کرده ایم و نه محرک ما بر ایمان به موسی این بوده است که زمام قدرت را به دست بگیریم و نه مردم این کشور را از سرزمین خود بیرون کنیم؛ و خودت نیز می دانی که ما این کاره نیستیم، بلکه ما هنگامی که حق را دیدیم و نشانه های آن را به خوبی شناختیم به ندای پروردگار خود پاسخ گفتیم و ایمان آوردیم و تنها گناه ما در نظر تو همین است و بس!)

تو نگویی عیب ما در انتقام

جز که آوردیم ایمان در مقام

بر خدا و بر نشانی های او

چون که بر ما آمد از پیدای او (4)

نکته ها

♣ جمله (تنقم)

از ماده «نقمت» (بر وزن نعمت) در اصل به معنی انکار کردن چیزی است به «زبان»، یا «به وسیله عمل و مجازات نمودن». (بنابراین آیه بالا هم ممکن است به این معنی باشد که تنها ایراد تو بر ما این است که ایمان آورده ایم و یا به این معنی باشد که مجازاتی را که می خواهی انجام دهی به خاطر ایمان ما است.)

5- «اگر می بینی ما به پروردگارمان ایمان آورده ایم برای آن است که گناهان ما را ببخشد» (ما با سحر و ساحری مرتکب گناهان بسیاری شده ایم) و همچنین «ما را در برابر این گناه



بزرگ که تو بر ما تحمیل کردی (سحر در برابر پیامبر خدا) مشمول رحمتش گرداند و خدا  
از همه چیز بهتر و باقی تر است. (5)

ما خود آوردیم ایمان بر خدا

کو بود پروردگار ماسوای

تا ببخشد جرم ها ناکامان

و آنچه بنمودی بر آن اکراهمان (6)

---

1- صفی عیشاه، تفسیر صفی، ص 524

2- صفی عیشاه، تفسیر صفی، ص 258

3- اعراف: 126 (وَمَا تَنْقِمُ مِنَّا إِلَّا أَنْ ءَامَنَّا بِآيَاتِ رَبِّنَا لَمَّا جَاءَتْنَا...)

4- صفی عیشاه، تفسیر صفی، ص 258

5- طه: 73 (إِنَّا آمَنَّا بِرَبِّنَا لِيَغْفِرَ لَنَا خَطَايَانَا وَمَا أَكْرَهْتَنَا عَلَيْهِ مِنَ السِّحْرِ وَاللَّهُ خَيْرٌ وَأَبْقَى) -6-

شعراء: 51 (إِنَّا نَطْمَعُ أَنْ يَغْفِرَ لَنَا رَبُّنَا خَطَايَانَا أَنْ كُنَّا أَوَّلَ الْمُؤْمِنِينَ)

6- صفی عیشاه، تفسیر صفی، ص 460

ص: 440

ما طمع داریم آمرزش ز حق

که ز ما ببخشد گناه ما سبق

که بدیم از فرقه فرعونیان



## اولیم اینک به حق از مؤمنان (1)

همچنین ما در گذشته گناہانی مرتکب شده ایم و در این صحنه سردمدار مبارزه با پیامبر راستین خدا موسی شدیم و در ستیز با حق پیش قدم بودیم، اما «ما امیدواریم که پروردگارمان خطاهای ما را ببخشد چراکه ما نخستین ایمان آورندگان بودیم»

خلاصه اینکه هدف ما پاک شدن از گناہان گذشته از جمله مبارزه با پیامبر راستین خدا است، ما از این طریق می خواهیم به سعادت جاویدان برسیم، ولی تو ما را تهدید به مرگ این دنیا می کنی، ما این ضرر کم را در مقابل آن خیر عظیم پذیرا هستیم!

این چه نیرویی است که وقتی در قلب انسان پیدا می شود بزرگ ترین قدرت ها در نظرش کوچک و در برابر سخت ترین شکنجه ها مقاوم و نسبت به ایثار جان سخاوتمند می گردد؟ این نیروی ایمان است.

این شعله چراغ فروزان عشق است، که شهد شهادت در راه خدا را در کام انسان شیرین تر از عسل می کند وصال محبوب را برترین هدف می سازد. این همان نیرویی بود که پیامبر اسلام ص از آن کمک گرفت و مسلمانان نخستین را با آن پرورش داد و به سرعت ملتی عقب افتاده را به اوج افتخار رسانید، مسلمانانی که تاریخشان مایه اعجاب جهانیان شد.

7- «هر کس در محضر پروردگارش خطاکار حاضر شود، آتش دوزخ برای اوست در آنجا، نه می میرد و نه زندگی می کند! (\*)» و هر کس با ایمان نزد او آید و اعمال صالح انجام داده باشد، چنین کسانی درجات عالی دارند... (\*) باغ های جاویدان بهشت، که نهرها از زیر درختانش جاری است، در حالی که همیشه در آن خواهند بود این است پاداش کسی

## که خود را پاک نماید! (\*)» (2)





کردی اکراه اینی اندر جادویی

حق بود پاینده تر در نیکویی

هر که آید رب خود را در گناه

یعنی از شرکی و ظلمی بر اله

پس جهنم باشد او را در ثبات

نه بمیرد نه در آن دارد حیات

وان که آید مؤمن و شایسته کار

آن گره را پس در آن دار القرار

باشد از حق رتبه های بس بلند

جنت عدن و مقام ارجمند

جاری است از زیر آن ها نهرها

جاودان اند اندر آن از بهره ها

این جزای آنکه از شرک و دنس

پاک باشد وز هوا و از هوس (3)

1- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص 524

2- طه: 74-76 (إِنَّهُ مَنْ يَأْتِ رَبَّهُ مُجْرِمًا فَإِنَّ لَهُ جَهَنَّمَ لَا يَمُوتُ فِيهَا وَلَا يَحْيَىٰ) (\*) وَمَنْ يَأْتِهِ مُؤْمِنًا قَدْ عَمَلَ الصَّالِحَاتِ فَأُولَئِكَ لَهُمُ الدَّرَجَاتُ الْعُلَىٰ (\*) جَنَّاتٌ عَدْنٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَذَلِكَ جَزَاءُ مَنْ تَزَكَّىٰ)

3- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص 460

ص: 441

سپس ساحران، روی از فرعون بر تافتند و متوجه درگاه پروردگار شدند و از او تقاضای صبر و استقامت کردند، زیرا می دانستند بدون حمایت و یاری او، توانایی مقابله با این تهدیدهای سنگین را ندارند، لذا گفتند:

8- «پروردگارا پیمانۀ صبر را بر ما فروریز و ما را با اخلاص و باایمان تا پایان عمر بدار» (1)

پس نترسیم از وعید قتل و مرگ

کان بود ما را در ایمان ساز و برگ

باز گفتند آنکه ای پروردگار

ریز بر ما از شکیب اندر قرار

تا جزع ناریم اندر کار دین

هم بمیران بازمان از مسلمین (2)

نکته ها

♣️ ساحران توبه کار و مؤمن چگونه خود را نخستین مؤمنان نامیدند؟ آیا منظورشان این بوده که نخستین مؤمنان در آن صحنه بودند؟ یا نخستین مؤمنان از حامیان فرعون؟ یا نخستین مؤمنانی که شربت شهادت نوشیدند؟

پاسخ: همه این ها محتمل است و درعین حال منافاتی با یکدیگر ندارد.

این تفاسیر در صورتی است که ما معتقد باشیم قبل از آن ها کسان دیگری از بنی اسرائیل یا غیر بنی اسرائیل به موسی ایمان آورده باشند، اما اگر بگوییم آن ها پس از بعثت مأموریت یافتند که مستقیماً با خود فرعون تماس گیرند و نخستین ضربه را بر پیکر او وارد کنند، بعید نیست که این گروه به راستی اولین مؤمنان بوده اند و نیاز به تفسیر دیگری نیست.

♣️ ظاهراً ساحران با میل خودشان به این میدان گام نهادند، هرچند فرعون وعده های فراوانی به آن ها داده بود، چگونه در آیه فوق تعبیر به «اکراه» شده است؟ (طه: 7)

در پاسخ می گوییم: هیچ دلیلی در دست نیست که ساحران از آغاز مجبور به پذیرش این دعوت نبودند، بلکه ظاهر جمله (يَا تُوكَّ بِكُلِّ سَاحِرٍ عَلِيمٍ) (مأموران باید بروند و هر ساحر آگاهی را بیاورند) (اعراف: 112)

این است که ساحران آگاه ملزم به پذیرش بودند و البته در شرایط حکومت استبدادی و خودکامه فرعون نیز این معنی کاملاً طبیعی به نظر می رسد که در مسیر منویات خود، افراد را به اجبار حرکت دهند؛ و اما قرار دادن جایزه و امثال آن برای تشویق آن ها هیچ منافاتی با این معنی ندارد، چراکه بسیار دیده ایم، حکومت های زورگوی ستمگر در کنار توسل به زور، از تشویق های مادی نیز استفاده می کنند.

این احتمال نیز داده شده است که در اولین برخورد ساحران با موسی روی قرائنی بر آن‌ها روشن شد که موسی حق است، یا لاقفل در شک و تردید فرورفتند و به همین دلیل در میان آن‌ها «بگومگو» برخاست چنانکه در آیه 62 همین سوره خواندیم (فَتَنَّا عُوا أَمْرَهُمْ بَيْنَهُمْ)؛ و فرعون و دستگاهش از این ماجرا آگاه شدند و آن‌ها را به ادامه مبارزه مجبور ساختند.

♣ بی تأثیر بودن جبر محیط

1- اعراف: 126 (...رَبَّنَا أَفْرِغْ عَلَيْنَا صَبْرًا وَ تَوَفَّنَا مُسْلِمِينَ)

2- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص 258

ص: 442

سرگذشت ساحران در آیات فوق نشان داد که مسئله جبر محیط یک دروغ بیش نیست، انسان فاعل مختار است و صاحب آزادی اراده، هر زمان تصمیم بگیرد می تواند مسیر خود را از باطل به سوی حق تغییر دهد، هر چند تمام مردم محیط او غرق در گناه و گرفتار انحراف باشند، ساحرانی که سالیان دراز در آن محیط شرک آلود، خود مرتکب شرک آمیزترین اعمال می شدند به هنگامی که تصمیم گرفتند، حق را پذیرا شوند و در راه آن عاشقانه ایستادگی کنند، از هیچ تهدیدی نترسیدند و به هدف خود نائل شدند.

(\*) به گفته مفسر بزرگ مرحوم طبرسی: «کانوا اول النهار کفاراً سحره و آخر النهار شهداء بره»! صبحگاهان کافر بودند و ساحر، اما شامگاهان شهیدان نیکوکار راه حق! (1)

و نیز از اینجا به خوبی روشن می شود که افسانه های مادی ها و مخصوصاً مارکسیست ها در زمینه پیدایش مذهب تا چه اندازه سست و بی پایه است، آن‌ها عامل هر حرکتی را مسائل

اقتصادی می دانند درحالی که در اینجا کاملاً برعکس بود زیرا ساحران در آغاز به خاطر فشار دستگاه فرعون از یک سو تشویق های اقتصادی او از سویی دیگر در میدان مبارزه با حق گام نهادند، ولی ایمان به الله همه این ها را از بین برد، هم مال و مقامی را که فرعون به آن ها وعده داده بود بر پای ایمان خود ریختند و هم جان عزیز خویش را بر سر این عشق نهادند!

جالب اینکه آن ها با جمله (أَفْرِغْ عَلَيْنَا صَبْرًا) چنین اظهار داشتند که چون خطر به آخرین درجه رسیده است، تو نیز آخرین درجه صبر و استقامت را به ما مرحمت کن. (زیرا افرغ از ماده «افراغ» به معنی ریختن ماده سیالی از ظرف است به طوری که ظرف از آن خالی شود).

#### ♣ استقامت در سایه آگاهی

مگر ممکن است در مدتی به این کوتاهی چنین انقلاب و تحولی در فکر و روح انسانی پیدا شود که از صف مخالف کاملاً بریده و در صف موافق گام بگذارد و آن چنان سرسختانه از عقیده تازه خود دفاع کند که به تمام موقعیت وزندگی خویش پشت پا زند و شربت شهادت را شجاعانه و با چهره ای خندان تا آخرین جرعه بنوشد؟!

چه عاملی سبب این دگرگونی عمیق و سریع شد؟ چه عاملی نور ایمان را آن چنان نیرومند در قلب آن ها تابانید که حتی حاضر شدند تمام وجود و هستی خود را بر سر این کار بگذارند- و طبق نقل تاریخ- گذاردند، چراکه فرعون به تهدید خود جامه عمل پوشانید و آن ها را به طرز وحشیانه ای شهید کرد...!

آن ها با سوابق زیادی که در علم سحر داشتند و چون به فنون و رموز سحر آشنا بودند و به روشنی دریافتند که برنامه موسی، سحر نیست بلکه معجزه الهی است، این چنین شجاعانه و

قاطعانه تغییر مسیر دادند و به خوبی به عظمت معجزه موسی و حقانیت او پی بردند و از روی آگاهی کامل در این میدان گام گذاشتند، این آگاهی سرچشمه عشق سوزانی شد که تمام وجود آن ها را در بر گرفت، عشقی که هیچ حدود مرزی را به رسمیت نمی شناسد و مافوق همه خواسته های انسان است.

آن ها به خوبی می دانستند در چه راهی گام گذاشته اند؟ و برای چه می جنگند؟ و با چه کسی مبارزه می کنند؟ و چه آینده درخشانی به دنبال این مبارزه در پیش دارند؟ این تغییر مسیر سریع و فوری از کفر به ایمان و از انحراف

---

1- طبرسی، مجمع البیان، ج 4، ص 464 (ذیل آیه 126 سوره اعراف)

ص: 443

به درستی و استقامت و از کثری به راستی و از ظلمت به نور، چنان همه را غافلگیر ساخت ... و از اینجا به خوبی درمی یابیم که برای دگرگون ساختن افراد یا جامعه های منحرف و به وجود آوردن یک انقلاب سریع و راستین باید قبل از هر چیز به آن ها آگاهی داد.

آری اگر ایمان با آگاهی کامل توأم گردد از چنین عشقی سر برمی آورد که این گونه فداکاری ها در راه آن شگفت انگیز نیست.

♣ دیدگاه مولانا

ایشان در مورد بی اثر بودن تهدیدات فرعون روی ساحران تحت عنوان «تفسیر گفتن ساحران فرعون را در وقت سیاست که (لا ضییرَ اِنَّا اِلٰی رَبِّنَا مُنْقَلِبُونَ) می گوید:

فرعون که بر اثر کوردلی از ضمائر عاشقان حق، آگاه نیست، ساحران را از مرگ می ترساند، درحالی که نمی داند، لطف حق بر شمشیر آنان پیروز می شود و این کشته شدن برای عاشقان حق، رهایی است؛ و باوجود اضرار است که می توان تفاوت شوکت مردان حق را از شوکت فرعوننی تشخیص داد، کسانی که در دنیای فانی زیر ظلم فرعون بودند؛ اما از ایمان خود دست برنداشتند، فضل حق به ایشان حکومتی باقی و ارجمند خواهد داد.

نعره ی لا ضییرَ بشنید آسمان

چرخ گویی شد پی آن صولجان

ضربت فرعون ما را نیست ضییر

لطف حق غالب بود بر قهر غیر

گر بدانی سر ما را ای مفضل

می رهانیمان ز رنج ای کوردل

هین بیا زین سو بین کاین ارغنون

می زند یا لیتَ قَوْمِی یعلمون

داد ما را فضل حق فرعوننی ای

نه چو فرعونیت و ملک فانیی

سر بر از و ملک بین زنده و جلیل



ای شده غره به مصر و رود نیل

گر تو ترک این نجس خرقه کنی

نیل را در نیل جان غرقه کنی

هین بدار از مصر ای فرعون دست

در میان مصر جان صد مصر هست

تو آنرا رب همی گویی به عام

غافل از ماهیت این هر دو نام

رب بر مربوب کی لرزان بود

کی آنرا دان بند جسم و جان بود

نک آنما ایم رسته از آنرا

از انای پربلای پر عنا

آن انایی بر تو ای سگ شوم بود

در حق ما دولت محتوم بود

گر نبودیت این انایی کینه کش

کی زدی بر ما چنین اقبال خوش





شکر آنک از دار فانی می رهیم  
بر سر این دار پندت می دهیم  
دار قتل ما براق رحلت است  
دار ملک تو غرور و غفلت است  
این حیاتی خفیه در نقش ممات  
و آن مماتی خفیه در قشر حیات  
می نماید نور نار و نار نور  
ور نه دنیا کی بدی دار الغرور  
هین مکن تعجیل اول نیست شو  
چون غروب آری بر آ از شرق ضو  
از انایی ازل دل دنگ شد  
این انایی سرد گشت و ننگ شد  
ز آن انای بی آنا خوش گشت جان  
شد جهان او از انایی جهان



از آنا چون رست اکنون شد آنا

آفرین ها بر انای بی عنا

کاو گریزان و انایی در پی اش

می دود چون دید وی را بی وی اش

طالب اوپی نگرده طالبت

چون بمردی طالبت شد مطلبت

زنده ای کی مرده شو شوید ترا

طالبی کی مطلبت جوید ترا

اندر این بحث از خرد ره بین بدی

فخر رازی رازدان دین بدی

لیک چون من لم یذق لم یدر بود

عقل و تخیلات او حیرت فزود

کی شود کشف از تفکر این آنا

آن آنا مکشوف شد بعد از فنا

می فتد این عقل ها در افتقاد



در مفاکی حلول و اتحاد

ای ایاز گشته فانی ز اقتراب

همچو اختر در شعاع آفتاب

بلکه چون نطفه مبدل تو بتن

نه از حلول و اتحادی مفتتن

عفو کن ای عفو در صندوق تو

سابق لطفی همه مسبوق تو

من که باشم که بگویم عفو کن

ای تو سلطان و خلاصه ی امر کن

من که باشم که بوم من با منت

ای گرفته جمله منها دامت (1)

برامید وصل تو مردن خوش است

تلخی هجر تو فوق آتش است

گبر می گوید میان آن سقر

چه غمم بودی گرم کردی نظر



کان نظر شیرین کننده ی رنج هاست

ساحران را خون بهای دست و پاست (2)

عنایت الهی برای مؤمنان آن چنان گواراست که دست و پای خود را به عنوان خون بها می دهند: و برای این مؤمنان وصال به حق، بسیار محبوب است و رنج و مشکلات را نادیده می گیرند تا آنجا که پای کوبان به فناء فی الله می روند:

ساحران هم سکر موسی داشتند

دار را دلدار می انگاشتند (3)

ساحران را چشم چون رست از عما

کف زنان بودند بی این دست و پا

چشم بند خلق جز اسباب نیست

هر که لرزد بر سبب ز اصحاب نیست

لیک حق اصحاب و نا اصحاب را

در گشاد و برد تا صدر سرا

با کفش نا مستحق و مستحق

معتقان رحمت اند از بند رق (4)



مولوی خشم فرعون از ایمان آوردن ساحران و تهدیدات وی را در دفتر سوم تحت عنوان «سبب جرئت ساحران فرعون بر قطع دست و پا» اشاره می کند و به برداشت های عرفانی خود می پردازد: «در زمان فرعون، چون عصای موسی مار شد و چوب ها و رسن های ساحران، جمله مار شدند، آنکه تمییز نداشت، همه را یکرنگ دید و فرق نکرد و آنکه تمییز

1- مولوی، مثنوی معنوی، دفتر پنجم، صص 918-919

2- مولوی، مثنوی معنوی، دفتر پنجم، ص 917

3- مولوی، مثنوی معنوی، دفتر چهارم، ص 647

4- مولوی، مثنوی معنوی، دفتر ششم، ص 1025

ص:445

داشت، سحر را از معجزه فهم کرد و مؤمن شد به واسطه ی تمییز» (1) چون حقیقت را درک کرده اند، دیگر از چیزی نمی ترسند، زیرا در نظر آنان دنیا مانند خواب است که وقایع آن در جهان آخرت برعکس می شود.

ساحران را نه که فرعون لعین

کرد تهدید سیاست بر زمین

که ببرم دست و پاتان از خلاف

پس در آویزم ندارمتان معاف

او همی پنداشت کایشان در همان



وهم و تخویف اند و وسواس و گمان

که بودشان لرزه و تخویف و ترس

از توهم ها و تهدیدات نفس

او نمی دانست کایشان رسته اند

بر دریچه ی نور دل بنشسته اند

سایه ی خود را ز خود دانسته اند

چابک و چست و گش و برجسته اند

هاون گردون اگر صدمبارشان

خرد کوبد اندر این گلزارشان

اصل این ترکیب را چون دیده اند

از فروع وهم کم ترسیده اند

این جهان خواب است اندر ظن مه ایست

گر رود در خواب دستی باک نیست

گر به خواب اندر سرت ببرید گاز

هم سرت بر جاست هم عمرت دراز



گر بینی خواب در خود را دونیم

تن درستی چون بخیزی نی سقیم

حاصل اندر خواب نقصان بدن

نیست باک و نی دو صدپاره شدن

این جهان را که به صورت قائم است

گفت پیغمبر که حلم نائم است

از ره تقلید تو کردی قبول

سالکان این دیده پیدا بی رسول

روز در خوابی مگو کاین خواب نیست

سایه فرع است اصل جز مهتاب نیست

خواب و بداریت آن دان ای عضد

که ببیند خفته کاو در خواب شد

او گمان برده که این دم خفته ام

بی خبر ز آن کاوست در خواب دوم

کوزه گر گر کوزه ای را بشکند



چون بخواهد باز خود قایم کند

کور را هر گام باشد ترس چاه

با هزاران ترس می آید به راه

مرد بینا دید عرض راه را

پس بداند او مگاک و چاه را

پا و زانویش نلرزد هر دمی

رو ترش کی دارد او از هر غمی

خیز فرعونا که ما آن نیستیم

که به هر بانگی و غولی بیستیم

خرقه ی ما را بدر دوزنده هست

ور نه خود ما را برهنه تر به است

بی لباس این خوب را اندر کنار

خوش در آریم ای عدوی نابکار

خوش تر از تجرید از تن وز مزاج

نیست ای فرعون بی الهام گنج (2)



1- فيه ما فيه ص 382

2- مولوی، مثنوی معنوی، دفتر سوم، ص 418

ص: 446

### قسمت هجدهم: شکنجه و شهادت ساحران

سرانجام چنانکه در روایات و تواریخ آمده است، ساحران مو من آن قدر در این راه ایستادگی به خرج دادند تا فرعون، تهدید خود را عملی ساخت و این گروه تا زمان نزول عذاب بر فرعونیان همچنان در زندان بسر می بردند و فرعون به تلافی گرایش آن ها به موسی همگی را به دار آویخت و بدن های مثله شده آنان را در کنار رود نیل بر شاخه های درختان بلند نخل آویزان نمود و نام پرافتخار آن ها در دفتر آزادمردان جهان ثبت شد و به گفته مفسر بزرگ مرحوم طبرسی: «کانوا اول النهار کفارا سحره و آخر النهار شهداء برره»: صبحگاهان کافر بودند و ساحر، شامگاهان شهیدان نیکوکار راه خدا! ولی باید توجه داشت که چنین انقلاب و تحول و استقامتی جز در پناه مددهای الهی ممکن نیست و مسلماً آن ها که در مسیر حق گام می گذارند، چنین امدادهایی به سراغ آن ها خواهد شتافت.

(\*) «أبان احمر» از حضرت صادق علیه السلام آیه: (وَفِرْعَوْنُ ذُو الْأَوْتَادِ) (ص: 12) توضیح خواست آن حضرت در پاسخ فرمودند: هنگامی که فرعون قصد شکنجه متهمی را داشت او را بر زمین خوابانده و بر دست و پاهای او میخ های بلندی می کوبید تا به مرور کشته شود.

(1)

پس زدند آن حق پرستان را بدار



بهرشان بگریست موسی زار زار

جایشان را پس به موسی حق نمود

زان تسلی یافت قلب آن ودود (2)

### قسمت نوزدهم: عکس العمل فرعون نسبت به گروه بنی اسرائیل و ایمان آوردگانی که تبلیغ می کردند

در قرآن آمده است:

1- «ما موسی را با آیات خود و دلیل روشن فرستادیم ... (\*) به سوی فرعون و هامان و قارون ولی آن ها گفتند: «او ساحری بسیار دروغ گو است!» (\*) (3)

ما فرستادیم موسی را یقین

با نشانی ها و سلطان مبین

جانب فرعون مردود شریر

هم دگر قارون و هامان وزیر

اختصاص این سه تن اندر بیان

هست زافزونی کفر از دیگران

پس بگفتند او بُود در ادعا

ساحری کذاب نزاره خدا (4)

فرعون بعد از شکست در برابر موسی

مدتی او بنی اسرائیل را آزاد گذارد (البته آزادی نسبی) و آن ها نیز بیکار نشستند و به تبلیغ آئین موسی

پرداختند تا آنجا که قوم فرعون از نفوذ و پیشرفت آن ها بیمناک شدند و نزد فرعون آمدند و او را تشویق به شدت عمل در برابر موسی و بنی اسرائیل کردند.

1- علل الشرائع - ص 70

2- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص 524

3- غافر: 23-24 (وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ بِآيَاتِنَا وَ سُلْطَانٍ مُّبِينٍ) (\*) إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَ هَامَانَ وَ قَارُونَ فَقَالُوا سَحَرٌ كَذَّابٌ

4- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص 655

ص: 447

آیا این دوران آزادی نسبی به خاطر ترس و وحشتی بود که در دل فرعون از معجزه کوبنده موسی به وجود آمد؟ و یا اختلافی بود که میان مردم مصر و حتی قبطیان درباره موسی و آئین او پیدا شده بود و جمعی به او تمایل پیدا کرده بودند و فرعون مشاهده می کرد، نمی تواند در چنین شرایطی دست به کار شود و شدت عمل به خرج دهد؟ هر دو احتمال به ذهن فرعون نزدیک است و ممکن است هر دو توأمأ چنین اثری در فکر فرعون گذارده باشد.

2- «جمعیت اشراف و اطرافیان فرعون به عنوان اعتراض به او گفتند، آیا موسی و بنی اسرائیل را به حال خود رها می کنی که در زمین فساد کنند و تو خدایانت را رها سازند؟! فرعون



هم با اخطار اطرافیان، تشویق به شدت عمل در برابر بنی اسرائیل شد و در پاسخ هواخواهانش چنین گفت: «به زودی پسران آن ها را به قتل می رسانیم و نابود می کنیم و زنانشان را (برای خدمت) زنده می گذاریم و ما بر آن ها تسلط کامل داریم» (1)

3- «هنگامی که حق از نزد ما به سراغ آن ها آمد بجای اینکه آن را مغتنم بشمرند به مقابله برخاستند و گفتند: پسر آن کسانی را که با موسی ایمان آورده اند به قتل برسانید و زنانشان را (برای اسارت و خدمت) زنده بگذارید!» (2)

ز آل فرعون آن گهی اشرافشان

مرو را گفتند از اجحافشان

داری آیا دست از موسی تو باز

هم ز قومش آن گروه فتنه ساز

تا کنند افساد اندر شهر ما

هم تو را موسی گذارد از مقام

گفت او پس در جواب قوم خود

از پی اسکاتشان در لوم خود

زود بکشیم آن پسرهایشان تمام

زنده زن هاشان گذاریم از مقام



ما برایشانیم غالب و آن گروه

جمله مقهورند و از ما در ستوه (3)

پس چو آورد آن گره را دین راست

او ز نزد ما که از ما بر سزااست

می بگفتند آن جماعت اقتلوا

جمله ابناء الذین آمنوا

زنده بگذارید زن هاشان به حال

نیست کید کافران جز در ضلال (4)

نکته ها

♣ مبارزه ریشه دار و عمیق فرعون

مسئله قتل فرزندان پسر و زنده نگه داشتن دختران تنها در دوران قبل از تولد موسی نبوده، بلکه بعد از قیام و نبوت او نیز این کار تکرار شد.

فرعون نیز حرف مشاوران و اطرافیانش را گوش کرد و دست به یک مبارزه ریشه دار و عمیق می زند و تصمیم بر کاری می گیرد که در آینده به کلی قدرت بنی اسرائیل را درهم بشکند و آن اینکه مردان جنگی و مبارز را با کشتن فرزندان بنی اسرائیل ریشه کن سازد و تنها زنان و دختران را برای کنیزی و خدمتکاری باقی بگذارد و این آئین هر



1- أعراف: 127 (وَقَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِ فِرْعَوْنَ أَتَدْرُ مُوسَى وَ قَوْمَهُ لِيُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ وَ يَذَرَكَ وَ آلِهَتَكَ قَالَ سَنُقْتِلُ أَبْنَاءَهُمْ وَ نَسْتَحْيِي نِسَاءَهُمْ وَ إِنَّا فَوْقَهُمْ قَاهِرُونَ)

2- غافر: 25 (فَلَمَّا جَاءَهُمْ بِالْحَقِّ مِنْ عِنْدِنَا قَالُوا اقْتُلُوا أَبْنَاءَ الَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ وَ اسْتَحْيُوا نِسَاءَهُمْ وَ مَا كَيْدُ الْكَافِرِينَ إِلَّا فِي ضَلَالٍ)

3- صفی عیشاه، تفسیر صفی، ص 258

4- صفی عیشاه، تفسیر صفی، ص 655

ص: 448

استعمار نو کهنه ای است، که افراد مثبت و فعال را از میان برمی دارند و یا روح مردانگی و شهامت را با وسایل گوناگون در آن ها می کشند و افراد غیرفعال را زنده نگه می دارند.

البته این احتمال نیز هست که فرعون می خواسته است این سخن به گوش بنی اسرائیل برسد و از دو جهت روحیه آن ها درهم شکسته شود، یکی از نظر کشته شدن پسران و مردان آینده و دیگری از نظر اینکه نوامیسان به چنگال دشمن خواهد افتاد.

فرعون با جمله: (إِنَّا فَوْقَهُمْ قَاهِرُونَ) می خواهد وحشت و اضطراب را از دل پیروان خود بردارد و به آن ها اطلاع دهد که کاملاً بر اوضاع مسلط است!

به هر حال این یک نقشه شوم و مستمر حکومت های شیطانی است که نیروهای فعال را به نابودی می کشانند و نیروهای غیرفعال را برای بهره کشی زنده نگه می دارند و چه جای تعجب که این نقشه هم قبل از تولد موسی در میان بنی اسرائیل که به صورت بردگانی در دست فرعونیان بودند عملی شده باشد و چه بعد از قیام موسی این یک حرکت ضدانقلابی بود تا نیروهای بنی اسرائیل را شدیداً سرکوب کند و هرگز نتوانند قد علم نمایند؛ اما قرآن

در پایان آیه می افزاید «نقشه های کافران جز در ضلالت و گمراهی نیست»- تیرهایی است که در تاریکی جهل و ضلال پرتاب می کنند و به سنگ می خورد (وَمَا كَيْدُ الْكَافِرِينَ إِلَّا فِي ضَلَالٍ)؛ و از آنجایی که هرگز باور ندارند فاجعه ها دامن گیرشان می شود، این مشیت الهی است که نیروهای حق سرانجام بر نیروی باطل غلبه کنند.

♣ منظور (التهتك)

آنچه با ظاهر آیه موافق تر است این است که فرعون هم برای خود بت ها و معبودها و خدایانی داشت. اگرچه با توجه به آیه 74 سوره نازعات (أَنَا رَبُّكُمْ الْأَعْلَى) و آیه 8 سوره قصص (مَا عَلَّمْتُ لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرِي) معلوم می شود که مردم مصر بزرگ ترین خدایشان فرعون بود و یا حداقل او خود را بزرگ ترین معبود مصر می دانست و معبودی برای آن ها در ردیف خودش قائل بود، اما باین حال او برای خویش معبودهایی انتخاب کرده بود که آن ها را پرستش می کرد.

♣ چرا فرعون تصمیم بر قتل موسی نگرفت و تنها نقشه نابود کردن فرزندان بنی اسرائیل را کشید؟!

بعد از جریان پیروزی موسی بر ساحران، این خبر در همه جا منعکس گردید و در مورد طرفداری و مخالفت با موسی

در میان مردم مصر اختلاف افتاد، شاید فرعون از این بیم داشت که اگر بخواهد تصمیم حادی بر ضد موسی بگیرد با واکنش شدیدی که از طرف مردمی که تحت تأثیر او واقع شده اند روبرو گردد، به این جهات از تصمیم بر قتل موسی منصرف گردید.



## قسمت بیستم: برنامه ی موسی به بنی اسرائیل در برابر تهدیدهای فرعون

الف) سخنان موسی به بنی اسرائیل

موسی شرایط پیروزی به دشمن را در آن تشریح می نماید و به قومش گوشزد می کند که اگر سه برنامه را عملی کنند، قطعاً به دشمن پیروز خواهند شد.

1- «تکیه گاهشان تنها خدا باشد و از او یاری بطلبند»

2- «استقامت و پایداری پیشه کنید» و از تهدیدها و حملات دشمن نهراسید و از میدان بیرون نروید.

برای تأکید مطلب و ذکر دلیل، به آن ها گوشزد می کند که

3- «سراسر زمین از آن خدا است و مالک و فرمانروای مطلق او است و به هر کس از بندگانش بخواهد آن را منتقل می سازد»

4- تقوا را پیشه کنید، زیرا «عاقبت پیروزمندانه از آن پرهیزکاران است» (1)

این چو بشنیدند اسرائیلیان

جانب موسی شدند از غم روان

قوم خود را گفت او زین ظلم و جبر

استعانت از خدا خواهید و صبر

مر زمین باشد ز حق میراث و او





هر که را خواهد دهد بی گفتگو

بر عباد خود ببخشید او زمین

عاقبت نیکوست بهر متقین (2)

نکته ها

♣ سه شرط پیروزی ملت ها

این سه شرط که یکی از آن ها درزمینه عقیده (استعانت جستن از خدا) و دیگری درزمینه اخلاق (صبر و استقامت) و دیگری درزمینه عمل (تقوی و پرهیزکاری) تنها شرط پیروزی قوم بنی اسرائیل به دشمن نبود، بلکه هر قوم و ملتی بخواهند بر دشمنانشان پیروز شوند، بدون داشتن این برنامه سه ماده ای امکان ندارد، افراد بی ایمان و مردم سست و ترسو ملت های آلوده و تبهکار، اگر هم پیروز گردند، موقتی و ناپایدار خواهد بود.

قابل توجه اینکه این سه شرط هر کدام فرع بر دیگری است، پرهیزکاری بدون استقامت در برابر شهوات و زرق و برق جهان ماده ممکن نیست همان طور که صبر و استقامت نیز بدون ایمان به خدا، بقاء و دوام ندارد.

1- أعراف: 128 (قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ اسْتَعِينُوا بِاللَّهِ وَاصْبِرُوا إِنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ يُورِثُهَا مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ)

2- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص 258

ص: 450



ب) سخنان بنی اسرائیل در جواب موسی و پاسخ موسی به آن ها

بنی اسرائیل به موسی گفتند:

1- «آن ها به موسی گفتند: پیش از آنکه تو بیایی ما را آزار می دادند، اکنون هم که آمده ای بازارها هم چنان ادامه دارد» (1)؛ گویا بنی اسرائیل مثل بسیاری از ما مردم انتظار داشتند که با قیام موسی یک شبه همه کارها روبه راه شود، فرعون از بین برود، فرعونیان نابود شوند و کشور پهناور مصر با تمام ذخایرش در اختیار بنی اسرائیل قرار گیرد، همه این ها از طریق اعجاز، صورت گیرد و گردی هم به صورت بنی اسرائیل ننشیند؛ ولی موسی به آن ها فهماند باینکه سرانجام پیروز خواهند شد، اما راه درازی در پیش دارند و این پیروزی طبق سنت الهی در سایه استقامت و کوشش و تلاش به دست خواهد آمد.

2- «موسی گفت: امید است پروردگار شما دشمنان را نابود کند و شمارا جانشینان آن ها در زمین قرار دهد»

باز گفتند از طریق عجز پس

قبطیان ما را کنند آزار بس

پیش از آن کایی تو ما را زین گروه

بود جان اندر عذاب و در ستوه

می بکشتندی ز کین اخیار ما

متفق بودند در آزار ما



همچنین زان پس که با این بینات

آمدی تو هستمان آن نائبات

گفت موسی شاید آن خلاق پاک

تخم دشمن را براندازد ز خاک

مر شمارا بعد ایشان در زمین

سازد از رحمت خلیفه و جانشین

واگذارد بر شما این بوم و بر

تا ببیند چون کنید از خیر و شر (2)

کلمه (عسی) (شاید و امید است) همانند کلمه «لعل» که در بسیاری از آیات قرآن آمده است، در حقیقت اشاره به این است که این پیروزی و موفقیت، شرایطی دارد که بدون آن شرایط، به آن نخواهید رسید.

3- خداوند این نعمت ها را به شما خواهد داد و آزادی ازدست رفته را به شما برمی گرداند، «تا ببیند چگونه عمل خواهید کرد» یعنی پس از پیروزی، دوران آزمایش شما شروع خواهد شد، آزمایش ملتی فاقد همه چیز که در پرتو هدایت الهی همه چیز را پیدا کرده است.

این تعبیر ضمناً اشعاری به این دارد که در آینده از بوته این آزمایش خوب بیرون نخواهید آمد و شما هم به هنگام قدرت یافتن همچون دیگران دست به ظلم و فساد خواهید زد.

در روایتی که در کتاب کافی از امام باقر علیه السلام نقل شده چنین می خوانیم: «قال وجدنا فی کتاب علی صلوات الله علیه إن الأرض لله یورثها من یشاء من عباده و العاقبه للمتقین أنا و اهل بیتی الذین اورثنا الله

1- أعراف: 129 (قَالُوا أُوذِينَا مِنْ قَبْلِ أَنْ تَأْتِيَنَا وَ مِنْ بَعْدِ مَا جِئْنَا قَالَ عَسَى رَبُّكُمْ أَنْ يُهْلِكَ عُدُوَّكُمْ وَيَسْتَخْلِفَكُمْ فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرَ كَيْفَ تَعْمَلُونَ)  
2- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص 258

ص: 451

الارض و نحن المتقون» در کتاب علی علیه السلام چنین یافتیم که پس از تلاوت آیه: (أَنْ الْأَرْضَ لِلَّهِ يُورِثُهَا ...) فرمود: من و اهل بیتم همان کسانی هستیم که خداوند زمین را به ما منتقل ساخته و مائیم پرهیز گاران. [\(1\)](#)

سرانجام موسی در آن صحنه سرنوشت ساز پیروز از میدان بیرون آمد. گرچه فرعون و فرعونیان به او ایمان نیاوردند، ولی این ماجرا چند اثر مهم داشت که هر کدام پیروزی مهمی محسوب می شد:

1- بنی اسرائیل به رهبر و پیشوای خود مؤمن و دلگرم شدند و یکدل و یک جان گرد او را گرفتند، چرا که بعد از سال ها بدبختی و تیره روزی و دربه دری پیامبری آسمانی در میان خود می بینند که هم ضامن هدایت آن ها است و هم رهبر انقلاب و آزادی و پیروزی آنان خواهد شد.



2- موسی در میان مردم مصر و قبطیان جایی برای خود باز کرد، جمعی به او تمایل پیدا کردند و یا لاقفل از مخالفت با او وحشت داشتند و صدای دعوت موسی در تمام مصر پیچید.

3- از همه مهم تر اینکه فرعون نه از نظر افکار عمومی، نه از نظر وحشت بر جان خود، قدرت مزاحمت با مردی که عصایی این چنین در دست دارد و زبانی آن چنان گویا در دهان، در خود نمی دید.

مجموع این امور زمینه مساعدی را برای اینکه موسی بتواند در میان آن مردم بماند و به دعوت و تبلیغ پردازد و اتمام حجت کند فراهم ساخت.

### قسمت بیست و یکم: بررسی پیام های قرآنی 4 دسته از آیات

1) سوره ی شعرا: آیات 51 - 8

(فَجُمِعَ السَّحْرَةُ لِمِيقَاتِ يَوْمٍ مَّعْلُومٍ) (\*) وَقِيلَ لِلنَّاسِ هَلْ أَنْتُمْ مَجْتَمِعُونَ (\*) لَعَلَّنَا نَتَّبِعُ السَّحْرَةَ  
 أَنْ كَانُوا هُمُ الْغَالِبِينَ (\*) فَلَمَّا جَاءَ السَّحْرَةُ قَالُوا لِفِرْعَوْنَ أَئِنَّا لَنَأْجُرُكَ أَنْ كُنَّا نَحْنُ الْغَالِبِينَ  
 (\*) قَالَ نَعَمْ وَإِنَّكُمْ إِذَا لَمِنَ الْمُقَرَّبِينَ (\*) قَالَ لَهُمْ مُوسَى أَلْقُوا مَا أَنْتُمْ مُلْقُونَ (\*) فَأَلْقَوْا حِبَالَهُمْ  
 وَعَصِيَّهُمْ وَقَالُوا بَعْزُهُ فِرْعَوْنُ إِنَّا لَنَحْنُ الْغَالِبُونَ (\*) فَأَلْقَى مُوسَى عَصَاهُ فَإِذَا هِيَ تَلْقَفُ مَا  
 يَأْفِكُونَ (\*) فَأَلْقَى السَّحْرَةَ سَاجِدِينَ (\*) قَالُوا ءَأَمَّا رَبُّ الْعَالَمِينَ (\*) رَبِّ مُوسَى وَهَارُونَ  
 (\*) (أَمْ أَنْتُمْ لَهُ قَبْلَ أَنْ آذَنَ لَكُمْ) قَالَ ءَأَمَّنتُمْ لَهُ قَبْلَ أَنْ آذَنَ لَكُمْ إِنَّهُ لَكَبِيرُكُمُ الَّذِي عَلَّمَكُمُ  
 السَّحْرَ فَلَسَوْفَ تَعْلَمُونَ لَأَقْطَعَنَّ أَيْدِيَكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ مِنْ خَلْفٍ وَلَأُصَلِّبَنَّكُمْ أَجْمَعِينَ (\*) قَالُوا  
 لَأَضْمِرُ إِنَّا إِلَى رَبِّنَا مُنْقَلِبُونَ (\*) إِنَّا نَطْمَعُ أَنْ يَغْفِرَ لَنَا رَبُّنَا خَطَايَانَا إِنَّ كُنَّا أَوَّلَ الْمُؤْمِنِينَ (\*) (2)

2- ترجمه: «سرانجام ساحران برای وعده گاه روز معینی جمع آوری شدند. (\*)» و به مردم گفته شد: «آیا شما نیز (در این صحنه) اجتماع می کنید ... (\*)» تا اگر ساحران پیروز شوند، از آنان پیروی کنیم؟! (\*) هنگامی که ساحران آمدند، به فرعون گفتند: «آیا اگر ما پیروز شویم، پاداش مهمی خواهیم داشت؟» (\*) گفت: «(آری) و در آن صورت شما از مقربان خواهید بود!» (\*) (روز موعود فرارسید و همگی جمع شدند) موسی به ساحران گفت: «آنچه را می خواهید بیفکنید، بیفکنید!» (\*) آن ها طناب ها و عصاهای خود را افکندند و گفتند: «به عزت فرعون، ما قطعاً پیروزیم!» (\*) سپس موسی عصایش را افکند، ناگهان تمام وسایل دروغین آن ها را بلعید! (\*) فوراً همه ساحران به سجده افتادند. (\*) گفتند: «ما به پروردگار عالمیان ایمان آوردیم، (\*) پروردگار موسی و هارون!» (\*) (فرعون) گفت: «آیا پیش از اینکه به شما اجازه دهم به او ایمان آوردید؟! مسلماً او بزرگ و استاد شماست که به شما سحر آموخته (و این یک توطئه است)! اما به زودی خواهید دانست! دست ها و پاهای شمارا به عکس یکدیگر قطع می کنم و همه شمارا به دار می آویزم!» (\*) گفتند: «مهم نیست، (هر کاری از دست ساخته است بکن)! ما به سوی پروردگارمان بازمی گردیم!» (\*) ما امیدواریم که پروردگارمان خطاهای ما را ببخشد، چرا که ما نخستین ایمان آورندگان بودیم!» (\*)»

ص: 452

پیام های آیات 8 تا 42

1- زمان و مکان در حرکات تبلیغی موثر است. (یَوْمٍ مَّعْلُومٍ)

2- برای طاغوت ها جلب افکار عمومی و حضور مردم در صحنه مهم است. (هَلْ أَنتُمْ مُجْتَمِعُونَ)



3- فرعون ادّعی خدایی داشت، اما با معجزه ی حضرت موسی علیه السلام کار به جایی رسید که همه تابع ساحران شدند و حرف اول و آخر را حرف ساحران غالب دانستند. (لَعَلَّنَا تَتَّبِعُ السَّحْرَةَ)

4- فرعون با دیدن معجزه ی موسی، به پیروزی ساحران اطمینان نداشت. (إِنْ كَانُوا هُمُ الْغَالِبِينَ) («ان» حرف شرط و نشانه ی شك است)

5- افراد مادی حتّی در مسائل عقیدتی هم حرف پول می زنند. (فَلَمَّا جَاءَ السَّحْرَةَ قَالُوا لِفِرْعَوْنَ أَإِنْ لَنَا لَأَجْرًا)

6- ساحران به فکر خودشان هستند که مزدی بگیرند و کاری به حق و باطل بودن آن ندارند. (أَإِنْ لَنَا لَأَجْرًا)

7- شعار انبیا در تمام کارهایشان (مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ) بود، ولی ساحران حتّی برای یک حرکت توقع اجر داشتند. (لَنَا لَأَجْرًا)

8- انسانی که خدایی نیست، به درهم فرعون چشم دارد (لَنَا لَأَجْرًا) ولی همین که خدایی شد، تمام هستی نزد او کوچک است و جانش را به راحتی فدا می کند. چنانکه در آیه ی 50 می خوانیم: (لَا ضَيْرَ إِنَّا إِلَى رَبِّنَا مُنْقَلِبُونَ)

9- گاهی مقام و اعتبار از مال مهم تر است. (إِنَّكُمْ إِذَا لَمِنَ الْمُقَرَّبِينَ)

پیام های آیات 4 - 48

1- مردان خدا به غلبه ی حق و پوچی سحر ایمان داشته و از موضع قدرت و با آرامش سخن می گویند، نه از روی ضعف و ترس. (الْقُوا مَا أَنْتُمْ مُلْقُونَ)

2- به مخالفان فرصت دهید تا در راه عقیده و هدف خود تلاش و حرکت کنند، (الْقُوا مَا أَنْتُمْ)، آنگاه محکم و منطقی پاسخ آنان را بدهید.

3- کافر از درون متزلزل است و در ظاهر شعار می دهد. ساحران در پیروزی خود شک داشتند و در آیات قبل می گفتند: (إِن كُنَّا نَحْنُ الْغَالِبِينَ) ولی در حضور فرعون، با خود شیرینی و تملق گفتند: (بِعِزَّةِ فِرْعَوْنَ) و به پیروزی تظاهر می کردند و به اصطلاح جنگ روانی راه می انداختند. (إِنَّا لَنَحْنُ الْغَالِبُونَ)

4- معجزه امری سریع و برق آساست، نه تدریجی و تمرینی. (فَإِذَا هِيَ تَلْقَفُ)

5- باطل، در برابر حقّ تاب مقاومت ندارد. (تَلْقَفُ مَا يَأْفِكُونَ)

6- سحر و جادو یک دروغ عملی و به دوراز حقیقت است. ((يَأْفِكُونَ)) از «افک» به معنای ساختگی و دروغ است)

7- افراد آماده، در برابر حقّ طفره نمی روند و تسلیم می شوند. (فَأَلْقَى)

8- قدر زر زرگر شناسد، قدر گوهر گوهری. (ساحرانی که کارشناس بودند معجزه را از سحر باز شناختند و چنان تحت تأثیر قرار گرفتند که بی اراده به سجده افتادند، باینکه فرعونیان نیز حضور داشتند، ولی ایمان نیاوردند). (فَأَلْقَى السَّحْرَهُ)

9- از امتیازات انسان، قدرت تغییر موضع فکری در یک لحظه است. (فَأَلْقَى)

10- سجده، مظهر حق پرستی و تسلیم است که در طول تاریخ سابقه داشته است. (ساجدین)





11- تمام هستی، تحت تدبیر خداوند در یک حرکت تکاملی است. (رَبِّ الْعَالَمِينَ)

12- جلو سوءاستفاده را باید گرفت. برای این که فرعونیان، (رَبِّ الْعَالَمِينَ) را به معنای انحرافی تفسیر نکنند، ساحران گفتند: (رَبِّ مُوسَى وَ هَارُونَ)

13- ساحران، به اصول دین اقرار کردند،

توحید: (آمَنَّا بِرَبِّ الْعَالَمِينَ) نبوت: (رَبِّ مُوسَى وَ هَارُونَ) معاد: (إِنَّا إِلَى رَبِّنَا مُنْقَلِبُونَ)

پیام های آیات 49 تا 51

1- در نظام طاغوتی، مردم آزادی عقیده ندارند.

2- طاغوت ها می خواهند حتی بر افکار مردم مسلط باشند. (قَبْلَ أَنْ آذَنَ لَكُمْ)

3- دروغ گو کم حافظه است. (لَمَجْنُونٌ عَلَّمَكُمُ السِّحْرَ)

4- بدترین شکنجه ای که قدرت، کارایی و توازن انسان را می گیرد، قطع دست و پا از چپ و راست است. (مِنْ خِلَافٍ)

5- به طاغوت ها اطمینان نکنید، آنان همه را برای خودشان می خواهند. (فرعون ساعتی پیش وعده داده بود که شما از مقریین خواهید بود و اکنون همه را به قتل تهدید می کند).  
(لَأُصَلِّبَنَّكُمْ)

6- یکی از آثار ایمان به معاد، شجاعت در برابر طاغوت هاست. (لَا ضَيْرَ)

7- ایمان به معاد، افق روشن برای آینده است. (إِنَّا إِلَى رَبِّنَا مُنْقَلِبُونَ)



- 8- شهادت در راه خدا، ضرر و هلاکت نیست. (لا ضیر)
- 9- کسی که ایمانش بر اساس شناخت باشد، متزلزل نمی شود. (لا ضیر) (ساحران که معجزه را شناختند، در برابر تهدیدات فرعون استقامت کردند).
- 10- هم سحر گناه است و هم در استخدام فرعون ها درآمدن. (خطایانا)
- 11- طمع در مادیات، منفی ولی در معنویات، مثبت است. (نَطْمَعُ أَنْ يَغْفِرَ لَنَا)
- 12- بخشش، از شئون ربوبیت الهی است. (يَغْفِرَ لَنَا رَبُّنَا)
- 13- آرزوی عفو باید با بازگشت واقعی همراه باشد. (أَمَّا نَطْمَعُ)
- 14- سابقه و پیشگامی در ایمان، یک فضیلت است. (أَوَّلَ الْمُؤْمِنِينَ)
- 15- حسن عاقبت، بزرگ ترین سعادت است. کسانی که تمام عمرشان در انحراف بودند، با جرّقه ای در یک لحظه دگرگون شده (إِنَّا إِلَى رَبِّنَا مُنْقَلِبُونَ) و از اولین مؤمنان شدند. (كُنَّا أَوَّلَ الْمُؤْمِنِينَ)
- 16- توطئه، توطئه گر را رسوا می کند. (فرعون با سرمایه گذاری بسیار، ساحران را دعوت کرد تا موسی را رسوا کنند، ولی باایمان آوردن ساحران، فرعون خود رسوا شد). (كُنَّا أَوَّلَ الْمُؤْمِنِينَ)

(2) سوره ی طه: آیات 60 - 76

(فَتَوَلَّى فِرْعَوْنُ فَجَمَعَ كَيْدَهُ ثُمَّ أَتَى) (\*) قَالَ لَهُمْ مُوسَى وَيْلَكُمْ لَا تَفْتَرُوا عَلَيَّ اللَّهُ كَذِبًا فَيَسْحَتَكُمْ  
بِعَذَابٍ وَقَدْ خَابَ مَنْ افْتَرَى) (\*) فَتَنَّا زُجُرًا أَمْرَهُمْ بَيْنَهُمْ وَأَسْرُوا النَّجْوَى) (\*) قَالُوا إِنْ هَذَا



لَسَاحِرَانِ يُرِيدَانِ أَنْ يُلْحِقَا جَاكُم مِّنْ أَرْضِكُمْ بِسِحْرِهِمَا وَيَذْهَبَا بِطَرِيقَتِكُمُ الْمُثْلَى (\*) فَأَجْمَعُوا كَيْدَكُمْ ثُمَّ اتُّوْا صَفًّا وَقَدْ أَفْلَحَ الْيَوْمَ مَنْ اسْتَعْلَى (\*) قَالُوا يَا مُوسَى إِمَّا أَنْ تُلْقَى وَإِمَّا أَنْ نَكُونَ أَوَّلَ مَنْ أَلْقَى (\*) قَالَ بَلْ أَلْقُوا فَإِذَا حِبَالُهُمْ وَعِصِيَّهُمْ يَخِيلُ إِلَيْهِ مِنْ سِحْرِهِمْ أَنهَا

ص: 454

تَسْعَى (\*) فَأَوْجَسَ فِي نَفْسِهِ خِيفَةً مُّوسَى (\*) قُلْنَا لَا تَخَفْ إِنَّكَ أَنْتَ الْأَعْلَى (\*) وَ أَلْقَ مَا فِي يَمِينِكَ تَلْقَفْ مَا صَنَعُوا إِنَّمَا صَنَعُوا كَيْدُ سَاحِرٍ وَلَا يُفْلِحُ السَّاحِرُ حَيْثُ أَتَى (\*) فَأَلْقَى السِّحْرَهُ سُجُودًا قَالُوا ءَأَمْنَا رَبَّ هَارُونَ وَ مُوسَى (\*) قَالَ ءَأَمْتُمْ لَهُ قَبْلَ أَنْ ءَأْذَنَ لَكُمْ إِنَّهُ لَكَبِيرُكُمُ الَّذِي عَلَّمَكُمُ السِّحْرَ فَلَأَقْطَعَنَّ أَيْدِيكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ مِّنْ خَلْفٍ وَأَلْصِقَنَّكُمْ فِي جُدُوعِ النَّخْلِ وَ لَتَعْلَمَنَّ أَيْنَا أَشَدُّ عَذَابًا وَ أَبْقَى (\*) قَالُوا لَنْ نُؤْثِرَكَ عَلَى مَا جَاءَنَا مِنَ الْبَيْتِ وَ الَّذِي فَطَرَنَا فَاقْضِ مَا أَنْتَ قَاضٍ إِنَّمَا تَفْضِي هَٰذِهِ الْحَيَوَةَ الدُّنْيَا (\*) إِنَّا ءَأَمْنَا بِرَبِّنَا لِيَغْفِرَ لَنَا خَطَايَانَا وَ مَا أَكْرَهْتَنَا عَلَيْهِ مِنَ السِّحْرِ وَ اللَّهُ خَيْرٌ وَ أَبْقَى (\*) إِنَّهُ مِنْ يَأْتِ رَبَّهُ مُجْرِمًا فَإِنَّ لَهُ جَهَنَّمَ لَا يَمُوتُ فِيهَا وَ لَا يَحْيَى (\*) وَ مَنْ يَأْتِهِ مُؤْمِنًا قَدْ عَمَلَ الصَّالِحَاتِ فَأُولَٰئِكَ لَهُمُ الدَّرَجَاتُ الْعُلَى (\*) جَنَّاتٌ عِدْنٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَ ذَٰلِكَ جَزَاءُ مَنْ تَزَكَّى (\*) (1)

پیام‌ها

1- دشمنان حق در اولین فرصت ممکن، در فکر و توطئه براندازی حق هستند. (فتوگی ... فجمع کیده)

2- معجزه را سحر دانستن، افتراء بر خداوند است. (لا تفتروا علی الله)

3- قبل از انجام معجزه، هشدار و تبلیغ مردم ضروری است، موسی در میان انبوه مردم گفت: (لا تفتروا علی الله)



4- افترا زنده بر خداوند، هم در دنیا ناکام می ماند و هم در آخرت به کیفر و عذاب می رسد.

(فَيْسَحِّتُكُمْ بِعَذَابٍ وَقَدْ خَابَ مَنْ افْتَرَى)

5- با دروغ و افترا هرگز به نتیجه نخواهیم رسید. (وَقَدْ خَابَ مَنْ افْتَرَى)

6- کسی که در برابر حق بایستد، هلاک می شود. (وَقَدْ خَابَ مَنْ افْتَرَى)

7- شما امر به معروف و نهی از منکر کنید، اگر در افراد اثر نکند لااقل در دیگران شک و تردید به وجود می آورد.

(لَا تَفْتَرُوا... فَتَنَّا عُوا أَمْرَهُمْ)

8- دشمنان اختلافات خود را پنهان می کنند. (فَتَنَّا عُوا أَمْرَهُمْ وَأَسْرُوا النَّجْوَى)

9- طاغوت ها برای تحریک مردم علیه مردان خدا، آن ها را عناصری متجاوز و مخالف آیین ملی قلمداد می کنند.

(يُخْرِجَاكُمْ مِنْ أَرْضِكُمْ... يَذْهَبَا بِطَرِيقَتِكُمُ الْمُثَلَى)

10- مالکیت، یک خواسته طبیعی است و انسان ها با مخالف آن مبارزه می کنند. (يُخْرِجَاكُمْ مِنْ أَرْضِكُمْ) (وطن دوستی، امری فطری و خواسته همه مردم است)

1- ترجمه: فرعون آن مجلس را ترک گفت و تمام مکر و فریب خود را جمع کرد و سپس همه را (در روز موعود) آورد. (\* موسی به آنان گفت: «وای بر شما! دروغ بر خدا نبندید،



که شمارا با عذابی نابود می سازد! و هر کس که (بر خدا) دروغ ببندد، نومید (و شکست خورده) می شود!» (\*) آن ها در میان خود، در مورد ادامه راهشان به نزاع برخاستند و مخفیانه و درگوشی باهم سخن گفتند. (\*) گفتند: «این دو (نفر) مسلماً ساحرند! می خواهند با سحرشان شمارا از سرزمینتان بیرون کنند و راه و رسم نمونه شمارا از بین ببرند!» (\*) اکنون که چنین است، تمام نیرو و نقشه خود را جمع کنید و در یک صف (به میدان مبارزه) بیایید امروز رستگاری از آن کسی است که برتری خود را اثبات کند! (\*) (ساحران) گفتند: «ای موسی! آیا تو اول (عصای خود را) می افکنی، یا ما کسانی باشیم که اول بیفکنیم؟!» (\*) گفت: «شما اول بیفکنید!» در این هنگام طناب ها و عصاهای آنان بر اثر سحرشان چنان به نظر می رسید که حرکت می کند! (\*) موسی ترس خفیفی در دل احساس کرد (مبادا مردم گمراه شوند)! (\*) گفتیم: «ترس! تو مسلماً (پیروز و) برتری!» (\*) و آنچه را در دست راست داری بیفکن، تمام آنچه را ساخته اند می بلعد! آنچه ساخته اند تنها مگر ساحر است و ساحر هر جا رود رستگار نخواهد شد!» (\*) (موسی عصای خود را افکند و آنچه را که آن ها ساخته بودند بلعید.) ساحران همگی به سجده افتادند و گفتند: «ما به پروردگار هارون و موسی ایمان آوردیم!» (\*) (فرعون) گفت: «آیا پیش از آنکه به شما اذن دهم به او ایمان آوردید؟! مسلماً او بزرگ شماست که به شما سحر آموخته است! به یقین دست ها و پاهایتان را به طور مخالف قطع می کنم و شمارا از تنه های نخل به دار می آویزم و خواهید دانست مجازات کدام یک از ما دردناک تر و پایدارتر است!» (\*) گفتند: «سوگند به آن کسی که ما را آفریده، هرگز تو را بر دلایل روشنی که برای ما آمده، مقدم نخواهیم داشت! هر حکمی (می خواهی بکن تو تنها در این زندگی دنیا می توانی حکم کنی!» (\*) ما به پروردگارمان ایمان آوردیم تا گناهانمان و آنچه را از سحر بر ما تحمیل کردی ببخشاید و خدا بهتر و پایدارتر است!» (\*) هر کس در محضر پروردگارش خطا کار حاضر شود، آتش دوزخ برای اوست در آنجا، نه می میرد و نه زندگی می کند! (\*) و هر کس با ایمان نزد او آید و اعمال



صالح انجام داده باشد، چنین کسانی درجات عالی دارند ... (\* باغ های جاویدان بهشت، که نهرها از زیر درختانش جاری است، درحالی که همیشه در آن خواهند بود این است پاداش کسی که خود را پاک نماید! (\*))

ص:455

11- وحدت، رمز پیروزی و اختلاف رمز سقوط است. (فَأَجْمَعُوا كَيْدَكُمْ) طرفداران فرعون همه یاران خود را به همفکری و بهره گیری از تمام حيله ها فراخواندند.

12- نظم، یکی از عوامل هیت در مقابل دشمنان است. (صَفًّا)

13- دشمنان برای سرکوب حق، هم هدف خود را یکی می کنند و هم قالب حرکتشان را هماهنگ می سازند.

(فَأَجْمَعُوا ... صَفًّا)

پیام های آیات 65 - 70

1- آزاد گذاشتن ها همیشه نشانه ی حقانیت نیست. (إِمَّا أَنْ تُلْقِيَ وَإِمَّا)

(طرفداران فرعون و ساحران، موسی را در انتخاب یکی از دو راه آزاد گذاشتند.)

2- به مخالفین اجازه آزادی عملی دهیم، آنگاه با جواب محکم و منطقی آن ها را رد کنیم. (الْقُوا)

3- اجازه القای شبهه جهت پاسخگویی و رفع اشکال مانعی ندارد. (الْقُوا)



4- سحر، حقیقت اشیا را تغییر نمی دهد، بلکه نمودها را دگرگون می سازد و در ادارک انسان تأثیر می گذارد.

(يُخَيَّلُ إِلَيْهِ)

5- رهبران نباید نگرانی خود را در برابر دشمن اظهار کنند. (فَأَوْجَسَ فِي نَفْسِهِ)

6- پیامبر نیز مانند عموم مردم حالات و روحيات مختلفی دارد. (فَأَوْجَسَ فِي نَفْسِهِ)

7- هر کجا که نگرانی زیادتر باشد، تأیید و تأکید بیشتری را می طلبد. (لَا تَخَفُ إِنَّكَ أَنْتَ الْأَعْلَى)

8- تلقین، عامل تقویت روحیه است. (إِنَّكَ أَنْتَ الْأَعْلَى)

9- جواب باید متناسب با سخن مجادله گر باشد و با زبان خود او سخن بگوییم.

فرعون گفت: (قَدْ أَفْلَحَ الْيَوْمَ مَنْ اسْتَعْلَى)، خداوند فرمود: (إِنَّكَ أَنْتَ الْأَعْلَى)

10- حق، باطل را نابود می سازد. (تَلَقَّفْ مَا صَنَعُوا)، (إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا)

11- نه تنها ساحران زمان حضرت موسی علیه السلام که تمام ساحران تاریخ تیره بخت هستند. (لَا يُفْلِحُ السَّاحِرُ)

12- برای افراد سالم و غیر لجوج، روشن شدن حق همان و تسلیم شدن همان. (فَأَلْقَى)

13- انسان، موجودی است که می تواند در یک لحظه تصمیم بگیرد و تغییر عقیده و ایدئولوژی دهد.



(فَأَلْقَى السَّحْرَةَ)

14- راه توبه برای همگان باز است، توبه از شرک، ایمان آوردن به خداست. (فَأَلْقَى السَّحْرَةَ) هر انسان منحرفی را بد ندانیم، شاید توبه کند.

15- انسان ها در انتخاب عقیده آزادند و مجبور محیط نیستند. (فَأَلْقَى السَّحْرَةَ)

16- سجده، از آثار یقین است، ایمان بدون سجده نمی شود. (فَأَلْقَى السَّحْرَةَ سُجْدًا)

17- ساحران، در یک جمله، ایمان خود را به توحید و نبوت اظهار داشتند. (آمَنَّا بِرَبِّ هَارُونَ وَمُوسَى) (قدر زر گر شناسد، قدر گوهر گوهری)

ص: 456

پیام های آیه 71-76

1- عدو شود سبب خیر اگر خدا خواهد. (قَالَ آمَنَّا) فرعون، همه کارشناسان را برای نابودی حق جمع کرده بود، ولی همه به دست موسی هدایت شدند.

2- در نظام طاغوتی، خفقان حاکم است و مردم حتی آزادی عقیده نیز محروم اند. (آمَنَّا لَهُ قَبْلَ أَنْ أَدْنَ لَكُمْ)

3- تهدید و تهمت، شیوه ی کار طاغوت هاست. (إِنَّهُ لَكَبِيرُكُمْ)





4- انبیا با روح انسان کار می کنند، ولی طاغوت ها با ضربه به جسم انتقام می گیرند.  
(فَلَا قَطْعَنٌ) ... غافل از آنکه با شکنجه و قتل نمی توان باور و اعتقادات مردم را تغییر داد.

5- ستمگران مغرور، خود را جاودانه می پندارند. (أَيُّنَا أَشَدُّ عَذَابًا وَآبَقِي)

6- انسان ها در عقیده و ایمان، آزاد و انتخاب گرند و با تهدید و تطمیع نمی توان باورهای آنان را عوض کرد.

(لَا قَطْعَنٌ، لَا صِلْبَنٌ ... لَنْ نُؤْثِرَكَ)

7- دشمنان را از خود مأیوس کنید. (لَنْ نُؤْثِرَكَ)

8- ایمان، به انسان قدرت و جرئت می بخشد. آنان پس از ایمان آوردن گفتند: (لَنْ نُؤْثِرَكَ)

9- ایمان، زمانی ارزش دارد که بر اساس منطق و بصیرت باشد. (لَنْ نُؤْثِرَكَ عَلَيَّ مَا جَاءَنَا مِنْ الْبَيِّنَاتِ)

10- ابرقدرت ها در دید مؤمنین واقعی، حقیر و بی ارزش اند. (لَنْ نُؤْثِرَكَ)

11- نشانه ی ایمان واقعی، آمادگی برای فدا کردن تمام هستی در راه دفاع از ارزش های الهی است.

(مَا جَاءَنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ ... فَاقْضِ مَا أَنْتَ قَاضٍ)

12- کسی که ایمان ندارد، جذب هدیه طاغوت می شود، (أَنْ لَنَا لَلْأَجْرَاءِ) ولی مؤمن، همه چیز غیر از خدا را کوچک و بی ارزش می داند. (إِنَّمَا تَقْضِي هَذِهِ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا)

- 13- اولین گام در عفو بخشش الهی، ایمان به اوست. (آمَنَّا بِرَبِّنَا لِيَغْفِرَ لَنَا)
- 14- سحر، گناه است و باید از آن توبه کرد. (لِيَغْفِرَ لَنَا خَطَايَانَا ... مِنْ السَّحْرِ)
- 15- طاغوت ها از تخصص مردم سوءاستفاده می کنند. (مَا أَكْرَهْتَنَا عَلَيْهِ مِنَ السَّحْرِ)
- 16- با دشمنان مقابله به مثل کنید. فرعون گفت: (لَتَعْلَمَنَّ أَنَا أَشَدُّ عَذَابًا وَأَبْقَى)، ساحرانی که ایمان آورده بودند گفتند: (وَاللَّهِ خَيْرٌ وَأَبْقَى)
- 17- کسی که توبه نکند، مجرم محشور می شود. (مَنْ يَأْتِ رَبَّهُ مُجْرِمًا) (ساحران گفتند: ما ایمان آوردیم تا خدا توبه ی ما را بپذیرد و ما را ببخشد، سپس گفتند: هر کس مجرم نزد خدا آید، یعنی بدون ایمان و توبه از کردار گذشته، جهنم جایگاه اوست.)
- 18- از گناه بدتر، گناهکار مردن است. (يَأْتِ رَبَّهُ مُجْرِمًا)
- 19- انسان باید ایمان خود را تا آخر عمر حفظ کند. (يَأْتِهِ مُؤْمِنًا)
- 20- انسان در انتخاب عقیده آزاد است. (مَنْ يَأْتِ رَبَّهُ مُجْرِمًا ... مَنْ يَأْتِهِ مُؤْمِنًا)
- 21- ایمان از عمل صالح جدا نیست. (مُؤْمِنًا قَدْ عَمِلَ الصَّالِحَاتِ)
- 22- مؤمن واقعی، عامل به هر کار صالحی است. (عَمِلَ الصَّالِحَاتِ)
- 23- بهشت دارای سلسله مراتب است. (الدَّرَجَاتُ الْعُلَى)
- 24- ترکیه، کلید بهشت است. (وَذَلِكَ جَزَاءُ مَنْ تَزَكَّى)



25- مؤمن، اهل خودسازی و تزکیه است. (مُؤْمِنًا... لَهُمُ الدَّرَجَاتُ... جَزَاءُ مَنْ تَزَكَّى)

(3) سوره ی یونس: آیات 79 - 86

(وَقَالَ فِرْعَوْنُ أَتُونِي بِكُلِّ سِحْرِ عَلِيمٍ) (\*) فَلَمَّا جَاءَ السَّحَرَةُ قَالَ لَهُمْ مُوسَى أَلْقُوا مَا أَنْتُمْ مُلْقُونَ (\*) فَلَمَّا أَلْقَوْا قَالَ مُوسَى مَا جِئْتُمْ بِهِ السَّحْرُ إِنَّ اللَّهَ سَيَبْطِلُهُ إِنَّ اللَّهَ لَا يُصْلِحُ عَمَلَ الْمُفْسِدِينَ (\*) وَيُحِقُّ اللَّهُ الْحَقَّ بِكَلِمَاتِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُجْرِمُونَ (\*) فَمَا ءَأْمَنَ لِمُوسَى إِلَّا ذُرِّيَّةٌ مِّنْ قَوْمِهِ عَلَى خَوْفٍ مِّنْ فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِمْ أَنْ يَفْتِنَهُمْ وَإِنْ فِرْعَوْنَ لَعَالٍ فِي الْأَرْضِ وَإِنَّهُ لَمِنَ الْمُسْرِفِينَ (\*) وَقَالَ مُوسَى يَا قَوْمِ إِنْ كُنْتُمْ ءَأْمَنْتُمْ بِاللَّهِ فَعَلَيْهِ تَوَكَّلُوا إِنْ كُنْتُمْ مُسْلِمِينَ (\*) فَقَالُوا عَلَى اللَّهِ تَوَكَّلْنَا رَبَّنَا لَا تَجْعَلْنَا فِتْنَةً لِّلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ (\*) وَنَجِّنَا بِرَحْمَتِكَ مِنَ الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ (\*)» (1)

پیام های آیات 79 - 82

1- طاغوت ها با جاروجنجال و تبلیغات، می خواهند جلوی حرکت انبیا را بگیرند. (اتُّونِي بِكُلِّ سَاحِرٍ)

2- طاغوت ها همه ی توان خود را برای سرکوب مخالفان به کار می گیرند. (اتُّونِي بِكُلِّ سَاحِرٍ عَلِيمٍ)

3- طاغوت ها گاهی دانشمندان و متخصصان را خریده و در راه اهداف خود از آن ها استفاده می کنند.

(جَاءَ السَّحَرَةُ)

4- مبارزه طلبی از ویژگی های پیامبران است. (الْقُوا)



5- پیامبران چون به هدف خود و امداد الهی اطمینان دارند، قاطعانه سخن می گویند. (أَلْقُوا مَا أَنْتُمْ مُلْقُونَ)

6- باطل گرچه جولانی دارد، اما سرانجام رفتنی است. (سَيَبْطُلُهُ)

7- خداوند، کار مؤمنان را اصلاح می کند: (وَاصْلِحْ بَالَهُمْ) اما کار مفسدان را اصلاح نمی کند.

(لَا يُصْلِحُ عَمَلَ الْمُفْسِدِينَ)

8- ساحر، مفسد است و سحر فساد. پس باید با آن مقابله کرد. (عَمَلَ الْمُفْسِدِينَ)

9- تحقق بخشیدن و پیروز ساختن حق، از وعده ها و سنت های الهی است. (وَيُحِقُّ اللَّهُ الْحَقَّ)

10- احقاق حق، ابزار وسایل می خواهد. (بِكَلِمَاتِهِ)

11- خواست مستکبران در جلوگیری از پیروزی حق، بی تأثیر است. (وَلَوْ كَرِهَ الْمُجْرِمُونَ)

پیام های آیه 8-86

1- ایمان باید همراه با تسلیم و اطاعت باشد. (آمَنَ لِمُوسَى)

2- زمینه ی تحوّل فکری و گرایش به حق، در نوجوانان بیشتر است، چون قلبی پاک دارند و تعلقاتشان به مال و مقام کمتر است. (آمَنَ) ... (ذُرِّيَّةً مِنْ قَوْمِهِ)



1- ترجمه: فرعون گفت: «(بروید و) هر جادوگر (و ساحر) دانایی را نزد من آورید!» (\*)  
 هنگامی که ساحران (به میدان مبارزه) آمدند، موسی به آن ها گفت: «آنچه (از وسایل سحر) را می توانید بیفکنید، بیفکنید!» (\*) هنگامی که افکندند، موسی گفت: «آنچه شما آوردید، سحر است که خداوند به زودی آن را باطل می کند چرا که خداوند (هرگز) عمل مفسدان را اصلاح نمی کند!» (\*) او حق را به وعده خویش، تحقق می بخشد هر چند مجرمان کراهت داشته باشند!» (\*) (در آغاز)، هیچ کس به موسی ایمان نیاورد، مگر گروهی از فرزندان قوم او (آن هم) با ترس از فرعون و اطرافیانش، مبادا آن ها را شکنجه کنند زیرا فرعون، برتری جویی در زمین داشت و از اسراف کاران بود!» (\*) موسی گفت: «ای قوم من! اگر شما به خدا ایمان آورده اید، بر او توکل کنید اگر تسلیم فرمان او هستید!» (\*) گفتند: «تنها بر خدا توکل داریم پروردگارا! ما را مورد شکنجه گروه ستمگر قرار مده!» (\*) و ما را با رحمت از (دست) قوم کافر رهایی بخش!» (\*)

ص: 458

3- تنها پیامبر اسلام نبود که در راه دعوت مردم، سختی ها کشید و شاهد ایمان نیاوردن افراد بود.

(فَمَا آمَنَ لِمُوسَى)

4- گاهی بزرگان به خطا می روند و جوانان به حق می رسند. (إِلَّا ذُرِّيَّةً مِنْ قَوْمِهِ)

5- جوانان مؤمن گویا علاوه بر فرعون، از سران قوم خود که محافظه کار و ترسو و وابسته بودند نیز می ترسیدند.

(مَلَأْتَهُمْ) نه «ملائه»



- 6- نظام فرعونى نمى تواند مانع ايمان درونى باشد. (آمن)، (على خوف)
- 7- ايمان راسخ، هرگز در محيط بد، نظام فاسد، اقتصاد و تبليغات ناسالم و محيط رعب، سست نمى شود.  
(آمن) ... (على خوف)
- 8- در نظام فرعونى، خفقان و اختناق است. (على خوف من فرعون)
- 9- نظام شکنجه گر، نظام فرعونى است. (يفتنهم)
- 10- ریشه ی فساد انسان، برترى جويى هاى اوست. (ان فرعون لعال فى الارض)
- 11- نظام اسراف گر، نظام فرعونى است. (لمن المرفين)
- 12- رهبر بايد به امت روحیه بدهد. (وقال موسى يا قوم)
- 13- ايمان، از توکل جدا نيست. (ان كنتم آمنتم بالله فعليه توكلوا)
- 14- تسليم در برابر رضای الهی، بالاتر از ايمان است. (ان كنتم مسلمين) بعد از (ان كنتم آمنتم)
- 15- با توکل و تسليم بايد مشكلات را پشت سر گذاشت. (توكلوا ان كنتم مسلمين)
- 16- اول توکل، بعد دعا. (توكلنا ربنا)
- 17- با ايمان، توکل و دعا، خود را از شر ظالمان نجات دهيم. (توكلنا، ربنا، نجنا)

18- فرعونیان، هم مسرف اند، هم ظالم و هم کافر. اسراف زمینه ساز ظلم و ظلم نیز زمینه ی کفر است.

(المُسْرِفِينَ، الظَّالِمِينَ، الْكَافِرِينَ)

19- ابتدا باید برای حفظ هویت مکتبی دعا کرد، (لا تَجْعَلْنَا فِتْنَةً) و سپس برای سلامتی شخصی. (نَجِّنَا) چون اگر ستمگران پیروز شوند، خطّ ظلم و کفر حاکم شده، مؤمنان تحقیر و مبتلا می شوند.

4) سوره ی اعراف: آیات 11- 129

(وَ جَاءَ السَّحَرَةُ فِرْعَوْنَ قَالُوا إِنَّ لَنَا لَأَجْرًا إِن كُنَّا نَحْنُ الْغَالِبِينَ) (\*) قَالَ نَعَمْ وَإِنَّكُمْ لَمِنَ الْمُقَرَّبِينَ  
 (\*) قَالُوا يَمُوسَىٰ إِنَّا نَتْلُو مَا نُفَصِّلُ لَكَ وَمَا نَكْتُمُكَ بِهِ فَتَعْلَمُ أَنَّكَ كَذَّابٌ مُّكْتَبٌ  
 أَعَيْنَ النَّاسِ وَاسْتَرْهَبُوهُمْ وَجَاءُوا بِسِحْرٍ عَظِيمٍ (\*) وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ أَنْ أَلْقِ عَصَاكَ فَإِذَا  
 هِيَ تَلْقَفُ مَا يَأْفِكُونَ (\*) فَوَقَعَ الْحَقُّ وَبَطَلَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (\*) فَغَلَبُوا هُنَالِكَ وَانْقَلَبُوا  
 صَاغِرِينَ (\*) وَالْقِيَ السَّحَرَةُ سَاجِدِينَ (\*) قَالُوا ءَأَمْنَا بِرَبِّ الْعَالَمِينَ (\*) رَبِّ مُوسَىٰ وَهَارُونَ  
 (\*) قَالَ فِرْعَوْنُ ءَأَمَّنتُمْ بِهِ قَبْلَ أَنْ ءَأَذِّنَ لَكُمْ إِنَّ هَٰذَا لَمَكْرٌ مَّكْرَتُمُوهُ فِي الْمَدِينَةِ لِتُخْرِجُوا مِنْهَا  
 أَهْلَهَا فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ (\*) لَأَقْطَعَنَّ أَيْدِيَكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ مِنْ خِلَافٍ ثُمَّ لَأُصَلِّبَنَّكُمْ أَجْمَعِينَ (\*)  
 قَالُوا إِنَّا إِلَىٰ رَبِّنَا مُنْقَلِبُونَ (\*) وَمَا نَنقِمُ مِنْآ إِلَآ أَنْ ءَأَمَّنَّا بِآيَاتِ رَبِّنَا لَمَّا جَاءَتْنَا رَبَّنَا أَفْرِغْ عَلَيْنَا صَبْرًا  
 وَتَوَفَّنَا مُسْلِمِينَ (\*) وَقَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِ فِرْعَوْنَ أَتَدْرُ مُوسَىٰ وَ قَوْمَهُ لِيُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ وَ  
 يَذَرَكَ وَءَالِهَتَكَ قَالَ سَنُقَتِّلُ أَبْنَاءَهُمْ وَنَسْتَحْيِي نِسَاءَهُمْ وَآنَا فَوْقَهُمْ تَقْهَرُونَ (\*)

ص: 459



قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ اسْتَعِينُوا بِاللَّهِ وَاصْبِرُوا إِنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ يُورِثُهَا مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَالْعَاقِبَةُ  
لِلْمُتَّقِينَ (\*) (1)

پیام های آیات 11 تا 116

1- کسی که به خداوند وابسته نباشد، جذب هر ندایی می شود. (يَا تَوَكَّلْ... جَاءَ السَّحَرَةُ  
فِرْعَوْنَ)

2- تأکیدات مختلف و تعهد گرفتن از فرعون برای پرداخت جایزه، نشانه ی بی تعهدی و  
خسیس بودن فرعون است.

(إِن لَنَا لَأَجْرًا)

3- یکی از تفاوت های پیامبران و جادوگران، تفاوت در هدف و انگیزه هاست.

4- پیامبران برای ارشاد مردم کار می کردند و مزدی نمی خواستند، (مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ  
أَجْرٍ)، اما ساحران تنها برای دنیا و مادیات کار می کنند. (إِن لَنَا لَأَجْرًا)

5- روی آورندگان به دربار طاغوت، هدف دنیایی دارند. (إِن لَنَا لَأَجْرًا)

6- طاغوت ها و ستمگران، از عالمان و متخصصان مخالف حق حمایت می کنند و برای  
سرکوبی حق و مردان حق، سرمایه گذاری می کند. (قَالَ نَعَمْ) (آیا برای نابودی باطل، به  
سراغ عالمان دینی رفته و یا از آنان حمایت کرده ایم!)

7- طاغوت ها نیز گاهی چنان در مانده می شوند که در برابر هر تقاضایی تسلیم شده و به هر  
توقع و پیشنهادی تن می دهند. (قَالَ نَعَمْ)





8- پاداش سیاسی و مقام و موقعیت اجتماعی، نزد دنیاپرستان ارزشمندتر از مال است. (لَمَنْ الْمُقْرَبِينَ)

9- جادوگران سحری آوردند که به ظاهر مانند معجزه ی حضرت موسی علیه السلام بود و با افکندن بر زمین، نمایان می شد.

(تُلْقَى... الْمُلْقِينَ)

10- در راه شناخت، نباید تنها به حواس ظاهری تکیه کرد، چون گاهی چشم هم افسون شده و تحت تأثیر قرار می گیرد. (سَحَرُوا أَعْيُنَ النَّاسِ)

11- تصرف جادوی ساحران در چشم مردم است، نه واقعیت، مثل سراب که آب به نظر می آید.

(سَحَرُوا أَعْيُنَ النَّاسِ) آری، انبیا با بصیرت مردم کاردارند و ساحران با بصر مردم.

1- ترجمه: ساحران نزد فرعون آمدند و گفتند: «آیا اگر ما پیروز گردیم، اجر و پاداش مهمی خواهیم داشت؟!» (\*) گفت: «آری و شما از مقربان خواهید بود!» (\*) (روز مبارزه فرارسید. ساحران) گفتند: «ای موسی! یا تو (وسایل سحر را) بیفکن، یا ما می افکنیم!» (\*) گفت: «شما بیفکنید!» و هنگامی (که وسایل سحر خود را) افکندند، مردم را چشم بندی کردند و ترساندند و سحر عظیمی پدید آوردند. (\*) (ما) به موسی وحی کردیم که: «عصای خود را بیفکن!» ناگهان (به صورت مار عظیمی درآمد که) وسایل دروغین آن ها را به سرعت برمی گرفت. (\*) (در این هنگام)، حق آشکار شد و آنچه آن ها ساخته بودند، باطل گشت. (\*) و در آنجا (همگی) مغلوب شدند و خوار و کوچک گشتند. (\*) و ساحران (بی اختیار) به

سجده افتادند. (\*) و گفتند: «ما به پروردگار جهانیان ایمان آوردیم (\*) پروردگار موسی و هارون!» (\*) فرعون گفت: «آیا پیش از آنکه به شما اجازه دهم، به او ایمان آوردید؟! حتماً این نیرنگ و توطئه ای است که در این شهر (و دیار) چیده اید تا اهلش را از آن بیرون کنید ولی به زودی خواهید دانست!» (\*) سوگند می خورم که دست ها و پاهای شمارا به طور مخالف [دست راست با پای چپ، یا دست چپ با پای راست] قطع می کنم سپس همگی را به دار می آویزم! (\*) (ساحران) گفتند: «مهم نیست»، ما به سوی پروردگارمان بازمی گردیم! (\*) انتقام تو از ما، تنها به خاطر این است که ما به آیات پروردگار خویش - هنگامی که به سراغ ما آمد- ایمان آوردیم. بار الها! صبر و استقامت بر ما فروریز! (و آخرین درجه شکیبایی را به ما مرحمت فرما!) و ما را مسلمان بمیران!» (\*) و اشراف قوم فرعون (به او) گفتند: «آیا موسی و قومش را رها می کنی که در زمین فساد کنند و تو و خدایانت را رها سازد؟!» گفت: «به زودی پسرانشان را می کشیم و دخترانشان را زنده نگه می داریم (تا به ما خدمت کنند) و ما بر آن ها کاملاً مسلطیم!» (\*) موسی به قوم خود گفت: «از خدا یاری جوید و استقامت پیشه کنید، که زمین از آن خداست و آن را به هر کس از بندگانش که بخواهد، واگذار می کند و سرانجام (نیک) برای پرهیزکاران است!» (\*) گفتند: «پیش از آنکه به سوی ما بیایی آزار دیدیم، (هم اکنون) پس از آمدنت نیز آزار می بینیم! (کی این آزارها سر خواهد آمد؟)» گفت: «امید است پروردگارتان دشمن شمارا هلاک کند و شمارا در زمین جانشین (آن ها) سازد و بنگرد چگونه عمل می کنید!» (\*)»

ص: 460

12- طاغوت ها و مدعیان باطل، همواره تلاش می کنند که با ایجاد رعب وحشت، مردم را بترسانند. (استرهبوهٔم)



13- دشمن و کار او را کوچک، ساده و سطحی ننگریم. (جاؤ بِسِحْرِ عَظِيمِ)

14- برای کوبیدن هر حقی، از وسایل مشابه آن استفاده می شود، مذهب علیه مذهب و روحانی نما علیه روحانی. اینجا هم جادو بر ضد معجزه بکار گرفته شد. (بِسِحْرِ عَظِيمِ)

پیام های آیه 117-122

1- پیامبران الهی، در شرایط بحرانی مستقیماً از سوی غیب مدد می شوند. (أَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ أَنْ أَلْقِ عَصَاكَ) آری، خداوند بندگان مخلص خود را در مجامع بین المللی و در حضور دشمنان حق، امداد کرده و بر آنان غالب می سازد.

2- باطل هایی که در چشم و دل مردم تأثیر گذارده و آن ها را لرزان می کنند، (سَحَرُوا أَعْيُنَ النَّاسِ وَاسْتَرْهَبُوهُمْ) توسط پیامبر با قدرت الهی بر ملأ شده و درهم شکسته می شود. (تَلَقَّفُ مَا يَأْفِكُونَ)

3- حق، پیروز و باطل، نابود است. (فَوَقَعَ الْحَقُّ) باطل های ساخت دست بشر، در برابر حق تاب نمی آورند.

4- در شیوه ی تبلیغ، با بیان حق و آشکار نمودن حقیقت، می توان باطل را از میدان بیرون کرد.

(فَوَقَعَ الْحَقُّ وَبَطَلَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ)

5- یک جلوه از طرف حق، هزاران جلوه فریبنده ی باطل را محو می کند.



(فَوَقَعَ الْحَقُّ وَبَطَلَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ) برای مبارزه با معجزه ی موسی، مدّت طولانی زحمت کشیدند و انواع جادوها را بکار بستند، ولی تمام آن ها بی فایده بود.

6- ساحران پس از شکست، همراه فرعونیان صحنه ی مبارزه را ذلیلانه ترک کردند. (انْقَلَبُوا صَاغِرِينَ)

7- مدعیان پیروزی، (نَحْنُ الْغَالِبِينَ) مغلوب های تاریخ گشتند. (فَعُلبُوا... صَاغِرِينَ)

8- عظمت معجزه ی الهی آن گونه بود که ساحران گویا ناخودآگاه و بی اختیار به سجده افتادند. (الْقِيَّ) به صورت مجهول آمده است.

9- شناخت حقّ، زمینه ی خضوع و تسلیم است. (الْقِيَّ السَّحَرَهُ سَاجِدِينَ) می توان در سایه ی شناخت صحیح، در یک لحظه تغییر عقیده داد و خوشبخت شد.

10- سجده، بارزترین جلوه تسلیم است و سابقه ی بس طولانی دارد. (سَاجِدِينَ)

11- ساحران، قبل از مبارزه، محتوای دعوت موسی را شنیده بودند و لذا پس از دیدن معجزه ی آن حضرت، به همان شنیده ها اقرار کردند. (قَالُوا آمَنَّا)

12- انسان، انعطاف پذیر و آزاد است و می تواند پس از فهمیدن حقّ، عقیده و فکر خود را تغییر دهد. (قَالُوا آمَنَّا)

13- توبه ی انحراف فکری و شرک، ایمان است. (آمَنَّا)

14- ساحران، تفاوت معجزه و جادو را بهتر از دیگران فهمیدند و لذا خیلی سریع ایمان آوردند. (آمَنَّا)



15- گاهی ایمان نیاوردن مردم به دلیل ناشناخته بودن حق است، همین که حق روشن شد، گروهی ایمان می آورند.

(آمَّنَا)

16- جلوی سوءاستفاده را باید گرفت. برای اینکه فرعون نگوید: من همان (رَبِّ الْعَالَمِينَ) هستم، ساحران گفتند:

(رَبِّ مُوسَى وَ هَارُونَ)

ص:461

17- در خالقیت خداوند بحثی نیست، نزاع بر سر ربوبیت خدا و تدبیر جهان به دست اوست.

(رَبِّ الْعَالَمِينَ رَبِّ مُوسَى وَ هَارُونَ)

پیام های آیه 12-125

1- در استعمار فرهنگی حکومت ها، آزادی اندیشه و حق انتخاب عقیده از مردم سلب می شود.

(قَالَ فِرْعَوْنُ آمَنْتُمْ بِهِ قَبْلَ أَنْ آذَنَ لَكُمْ)

2- یکی از شیوه های طاغوت ها، تهمت زدن به مردان حق است. (إِنْ هَذَا لَمَكْرٌ مَكْرَتُمُوهُ)

حتی به کارگزاران خود اعتماد نداشته و هر حرکت معنوی را سیاسی می بینند، چنانکه در جای دیگر، فرعون، ساحران را شاگرد موسی می شمرد. (إِنَّهُ لَكَبِيرُكُمْ الَّذِي عَلَّمَكُمُ السِّحْرَ)



3- طاغوت ها از حس وطن دوستی و عواطف مردم، در مسیر اهداف خود سوءاستفاده می کنند.

(لُتْخَرِجُوا مِنْهَا أَهْلَهَا)

4- تهدید به قتل و شکنجه، از ابزار سلطه ی طاغوت هاست. (فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ)

5- خشونت و تهدید، از حربه های زورگویان و قدرتمندان است. (لَأُقَطِّعَنَّ)

6- طاغوت ها، برای جلوگیری از نفوذ اندیشه های اصلاحی و انقلابی، پیشتازان انقلاب را تهدید، شکنجه و به قتل می رسانند. (لَأُصَلِّبَنَّكُمْ)

7- انسان، محکوم نظام ها و محیط ها نیست و باایمان و اراده می تواند در برابر همه ی آن ها مقاومت کند. (لَأُقَطِّعَنَّ، قَالُوا)

8- آنکه با بصیرت ایمان آورد، با امواج مختلف دست از ایمان برنمی دارد و از تهدید نمی ترسد. (قَالُوا إِنَّا إِلَى رَبِّنَا آری ایمان، انسان را دگرگون و ظرفیت او را بالا می برد. ساحرانی که دیروز در انتظار پاداش فرعون بودند، امروز به خاطر ایمان، آن چیزها برایشان ارزشی ندارد.

9- مرگ در راه حق، بهتر از زندگی در راه باطل است. (إِلَى رَبِّنَا مُنْقَلِبُونَ)

10- به سابقه ی ایمان و عبادت نباید مغرور شد، گاهی چند ساحر و کافر با یک تحوّل، از همه سبقت می گیرند.

(إِلَى رَبِّنَا مُنْقَلِبُونَ)



11- در شیوه ی تبلیغ، از جوانمردی های گذشتگان یاد کنیم. (قألوا...)

12- ایمان به معاد و یادآوری آن در مقابل خطرها و تهدیدها، انسان را بیمه می کند. (إلی ربَّنَا مُنْقَلِبُونَ) چنانکه به فرعون گفتند: هر کاری انجام دهی، سلطه ی تو تنها در محدوده ی این دنیاست.

(فَأَفْضِ مَا أَنْتَ قَاضٍ إِنَّمَا تَقْضِي هَذِهِ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا)

13- از هدایت افراد منحرف حتی رهبران آن ها مأیوس نشویم، چه بسا توبه کرده و یک دفعه عوض شوند.

(قألوا إنا إلی ربَّنَا مُنْقَلِبُونَ)

پیام های آیه 126-127

1- ایمان به خدا وزیر بار طاغوت نرفتن، بی دردسر نیست. (وَمَا تَنْقِمُ)

2- ایمانی ارزش دارد که بر اساس برهان و پس از دیدن نشانه های حقیقت باشد. (آمَنَّا بِآيَاتِ رَبِّنَا لَمَّا جَاءَتْنا)

ص: 462

3- طاغوت ها با فکر و عقیده ی توحیدی مخالف اند، نه با آدم ها. (إِلَّا أَنْ آمَنَّا)

4- نشانه ی مؤمنان راستین، آرامش، مقاومت، صراحت، شجاعت، تضرع و دعا بخصوص در هنگام سختی هاست.



(آمَنَّا... رَبَّنَا أَفْرِغْ عَلَيْنَا صَبْرًا)

5- در دعا به ربوبیت خداوند متوسل شویم. (ربّنا)

6- بهترین شیوه در برابر تهدید طاغوت ها، دعا و توکل بر خدا و حفظ ایمان و پایداری است.

(رَبَّنَا أَفْرِغْ عَلَيْنَا صَبْرًا وَ تَوَفَّنَا مُسْلِمِينَ)

7- وقتی تهدیدها سنگین باشد، صبر و مقاومت بیشتری هم می طلبد. ساحران گفتند: (أَفْرِغْ عَلَيْنَا صَبْرًا) یعنی دل ما را پر از صبر کن و نگفتند: (أَنْزِلْ عَلَيْنَا) حسن عاقبت، نیاز به دعا، استمداد و توفیق الهی دارد. (رَبَّنَا) ... (تَوَفَّنَا مُسْلِمِينَ)

8- بخشی از مفاسد طاغوت ها، به خاطر فساد اطرافیان است. (وَقَالَ الْمَلَأُ)

9- رژیم های باطل طاغوتی، در مواجهه با حق و مردان حق، دچار تصمیم های متضاد و سردرگم می شوند. لذا فرعون گاهی تصمیم به قتل موسی می گیرد، (ذَرُونِي أَقْتُلْ مُوسَى) و گاهی او را آزاد می گذارد تا آنجا که مورد اعتراض اطرافیان قرار می گیرد. (أَتَذَرُ مُوسَى وَقَوْمَهُ)

10- حرکت اصلاحی پیامبران از دید طاغوت ها، فساد، فتنه، اغتشاش و خلاف مصالح عمومی است.

(لِيُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ)





11- حذف پسران و حفظ زنان، یک سیاست فرعونی است تا جوانمردی و غیرت از مردان رخت بر بندد و زنان، ابزار برنامه ها و سیاست های آنان شوند. مثل سیاست استعماری امروز.  
(سَنَقُتِلُ أَبْنَاءَهُمْ وَنَسْتَحْيِي نِسَاءَهُمْ)

12- مخالفان انبیا، برای دو قشر جوان دختر و پسر برنامه ها دارند. (سَنَقُتِلُ أَبْنَاءَهُمْ وَنَسْتَحْيِي نِسَاءَهُمْ)

13- سردادن شعارهای تو خالی برای حفظ خود، سیاست فرعونی است. (إِنَّا فَوْقَهُمْ قَاهِرُونَ) (این جمله کنایه از تسلط کامل است)

### پیام های آیه 128-129

1- رهبر، در مواقع حساس، امت را دلداری می دهد. (قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ ...) حضرت موسی نابودی فرعونیان و تسلط مؤمنان بر آنان را به یارانش مژده داد.

2- از عوامل پیروزی و بیمه شدن در برابر تهدیدها، استمداد، توکل، مقاومت و تقواست. (اسْتَعِينُوا بِاللَّهِ وَاصْبِرُوا) (هم از او کمک بگیریم و هم خود صبر کنیم).

3- نابودی حکومت های ستمگر و جانشینی مؤمنان صابر، با اراده و مشیت خداوند حتمی است. (يُورِثُهَا مَنْ يَشَاءُ)

4- شرط رسیدن به حاکمیت، صبر و مقاومت و استعانت از خداوند است.

(اسْتَعِينُوا بِاللَّهِ وَاصْبِرُوا إِنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ يُورِثُهَا مَنْ يَشَاءُ)

5- استعانت از خداوند و صبوری، نمودی از تقوا و پرهیزکاری است.



(اسْتَعِينُوا بِاللَّهِ وَاصْبِرُوا) ... (وَ الْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ)

ص: 463

6- اهل تقوا، هم در دنیا پایان نیک دارند، (يُورِثُهَا مَنْ يَشَاءُ) و هم در آخرت، برندگان اصلی اند.

(وَ الْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ)

7- امید به آینده ی روشن، وعده ی ادیان الهی از جمله اسلام است. (وَ الْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ)

8- رفاه و امنیت، اولین خواسته های مردم از حکومت هاست. (قَالُوا أُوذِينَا ...)

9- مردم ضعیف الایمان، در هر شرایطی از انبیا توقع رفاه دارند و در غیر این صورت از آنان نیز انتقاد می کنند.

(قَالُوا أُوذِينَا مِنْ قَبْلِ ...)

10- گاهی رهبران آسمانی، مورد انتقاد پیروان کم ظرفیت و کم تحمل خود نیز قرار می گرفتند.

(قَالُوا أُوذِينَا مِنْ قَبْلِ أَنْ تَأْتِنَا وَ مِنْ بَعْدِ مَا جِئْتَنَا)

11- اغلب مردم، سعادت و خوشی را در راحتی و آسایش می پندارند و نبود آن را ناکامی می دانند، غافل از آنکه ادیان آسمانی برای تنظیم و جهت صحیح دادن به زندگی آمده اند، نه برطرف کردن تمام مشکلات دنیوی مردم.



(مَنْ قَبْلَ أَنْ تَأْتِنَا وَمِنْ بَعْدِ مَا ...)

12- مشکلات طبیعی و اجتماعی را باید از راه طبیعی و باتدبیر حل کرد، نه با اعجاز. با توجه به آیه قبل (اصْبِرُوا) و جمله: (بَعْدِ مَا جِئْنَا)

13- رهبر باید انتقادهای را بشنود و پیام امیدبخش بدهد. (عَسَى رَبُّكُمْ)

14- ایمان به نظارت خداوند، مایه ی دقت و پرهیزکاری است. (يَسْتَخْلِفُكُمْ فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُ)

15- حکومت بر مردم، وسیله ی آزمایش است، نه لذت جویی. (فَيَنْظُرَ كَيْفَ)

16- مردم در قبال حکومت مسئولند و با آن آزمایش می شوند. (كَيْفَ تَعْمَلُونَ) و نفرمود:  
(کیف أعمل)

ص:464

ص:465

**فصل چهارم: ماجراهای داستان نقشه ی قتل موسی و دفاعیات مؤمن آل فرعون (حزقیل) از موسی و جلوگیری از قتل او عاقبت مؤمن آل فرعون و خانواده و همسر فرعون آسیه در 14 قسمت**

«جدول خلاصه ماجراهای این داستان»

اشعار

شاعران



بر

اساس

قسمت ها

به ترتیب زمان

شماره

صفی

علیشاه

قرآن

جلسه ی

تصمیم به قتل موسی در قصر فرعون

.1

صفی

علیشاه

قرآن

عکس العمل



موسی که ظاهراً در آن مجلس حضور داشت

2.

صفی

علیشاه

قرآن

و روایات

دفاعیات

مؤمن آل فرعون و افشای ایمانش در دفاع از موسی و جلوگیری از قتل او

3.

صفی

علیشاه

قرآن

عکس العمل فرعون نسبت

به سخنان مؤمن آل فرعون

4.



صفی

علیشاه

قرآن

ادامه تلاش های مؤمن

آل فرعون (تحت 15 سخن)

.5

صفی

علیشاه

قرآن

و روایات

عاقبت مؤمن آل فرعون

.6

—

روایات

شهادت همسر مؤمن آل



فرعون و فرزندانش

.7

صفی

علیشاه

قرآن

و روایات

شهادت آسیه همسر

فرعون

.8

صفی

علیشاه

قرآن

آخرین سخنان مجادله

آمیز فرعون و موسی

.9



صفی

علیشاه

قرآن

تأثیر سخنان فرعون در

اطرافیان

.10

صفی

علیشاه

قرآن

نفرین موسی

.11

صفی

علیشاه

قرآن

اجابت نفرین موسی





12.

صفی

علیشاه

قرآن

دستورات خدا به موسی

برای آرامش بنی اسرائیل و سخنان موسی به پروردگار

13.

-

غافر:

2-27

غافر: 5-

28

غافر:

8-45

تحریم: 11



یونس:

87-89

زخرف:

54-51

بررسی پیام های قرآنی

6 دسته آیات

.14

ص:466

### قسمت اول: جلسه ی تصمیم به قتل موسی در قصر فرعون

بعضی از اطرافیان فرعون که دل خوشی از او نداشتند مایل بودند موسی زنده بماند و فکر فرعون را به خود مشغول دارد تا آن ها آسوده خاطر زندگی کنند و دور از چشم فرعون به سوءاستفاده مشغول باشند، چراکه این یک برنامه همیشگی است که اطرافیان شاهان مایلند همیشه فکر آن ها مشغول کاری باشد و آن ها آسوده خاطر به تأمین منافع نامشروع خود پردازند، لذا گاهی دشمنان خارجی را تحریک می کردند تا از شر فراغت «شاه» در امان بمانند!

درگیری و نزاع میان موسی و پیروانش از یک سو فرعون و طرفدارانش از سوی دیگر بالا گرفت، وقتی کار بجای باریکی کشید فرعون برای جلوگیری از پیشرفت حرکت انقلابی



موسی تصمیم بر قتل او گرفت، ولی اکثریت مشاوران که مانع قتل موسی بودند یا لاقبل بعضی از آنان به این امر استدلال می کردند که با توجه به کارهای خارق العاده موسی ممکن است نفرینی کند و خدایش عذاب بر ما نازل کند...

1- «فرعون گفت: بگذارید من موسی را به قتل برسانم و او پروردگارش را بخواند تا نجاتش دهد!» (1)

سپس برای توجیه تصمیم قتل موسی دو دلیل برای اطرافیانش ذکر می کند: یکی جنبه به اصطلاح دینی و معنوی دارد و دیگر جنبه دنیوی و مادی می گوید:

2- «من از این می ترسم که آئین شمارا عوض کند! و دین نیاکانتان را بر هم زند!» (2)

3- «یا اینکه فساد بر روی زمین آشکار سازد» (3)

گفت مر فرعون سرکش با حشم

وا گذاریدم که موسی را کشم

گو بخواند رب خود را از فنش

تا مرا مانع شود از کشتنش

من بترسم کو ره دیگر زند

دین و آیین شما مبدل کند

أرض ما ظاهر فساد

چون که گردد تابعان اوزیاد (4)

اگر سکوت کنم آئین موسی به سرعت در اعماق قلوب مردم مصر نفوذ می کند و آئین مقدس بت پرستی که حافظ قومیت و منافع شماست جای خود را به یک آئین توحیدی بر ضد شما می دهد! و اگر امروز سکوت کنم و بعد از مدتی اقدام به مبارزه با موسی نمایم هواخواهان بسیاری پیدا می کند و درگیری شدیدی به وجود می آید که مایه خونریزی و فساد و ناآرامی در سطح کشور خواهد بود، بنابراین مصلحت این است که هر چه زودتر او را به قتل برسانم.

1- غافر: 26 (وَقَالَ فِرْعَوْنُ ذَرُونِي أَقْتُلْ مُوسَى وَلْيَدْعُ رَبَّهُ...)

2- غافر: 26 (...إِنِّي أَخَافُ أَنْ يُبَدِّلَ دِينَكُمْ...)

3- غافر: 26 (...أَوْ أَنْ يُظْهِرَ فِي الْأَرْضِ الْفَسَادَ)

4- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص 655

ص: 467

نکته ها

♣ دین از دریچه فکر فرعون

چیزی جز پرستش او یا بت های دیگر نبود، آئینی در مسیر تخدیر و تحمیق مردم وسیله ای برای مقدس شمردن سلطه جابرانه آن مرد خونخوار!

♣ فساد از نظر فرعون

به وجود آمدن یک انقلاب ضد استکباری برای آزاد ساختن توده های اسیر و در بند و محو آثار بت پرستی و احیای توحید بود؛ و همیشه جباران و مفسدان برای توجیه جنایات خود و مبارزه با مردان خدا به این دو بهانه دروغین دست زده اند که هم امروز نیز نمونه هایش را در گوشه و کنار دنیا با چشم خود می بینیم.

♣ انگیزه واقعی اطرافیان و مشاوران در این ممانعت چه بود؟

ترس از عذاب احتمالی پروردگار.

ترس از اینکه موسی بعد از کشته شدن به عنوان یک شهید و قهرمان در هاله ی از قدس فرو رود و آئین او مؤمنان و هواخواهان بسیاری پیدا کند.

مخصوصاً اگر این ماجرا بعد از داستان مبارزه موسی با ساحران و غلبه عجیب و خارق العاده او بر آنان رخ داده باشد و ظاهراً چنین است زیرا موسی در نخستین برخورد با فرعون دو معجزه بزرگ خود (معجزه عصا و ید بیضاء) را نشان داده بود و همین امر سبب شد که فرعون او را ساحر بخواند و دعوت برای مبارزه با جمع ساحران بنماید و امیدوار بود از این طریق بتواند بر موسی غلبه کند لذا در انتظار روز موعود به سر می برد.

(تصمیم قتل بعد از ماجرای ساحران و نفوذ موسی در اعماق قلوب گروهی از مردم مصر بود که فرعون را در وحشت سختی فروبرد.)

خلاصه اینکه فرعون معتقد بود موسی شخصاً یک «حادثه» است، اما اگر در آن شرایط کشته شود تبدیل به یک «جریان» خواهد شد، جریانی بزرگ و پر شور که کنترل آن بسیار مشکل خواهد بود.



## قسمت دوم: عکس العمل موسی که در آن مجلس حضور داشت

در قرآن آمده است:

1- «موسی گفت: من به پروردگارم و پروردگار شما پناه می برم از هر متکبری که به روز حساب ایمان نمی آورد» (1)

گفت موسی من به ربّ خود پناه

از هر آن گردن کشی گیرم به گاه

آنکه بر یوم حساب او نگرود

تا که دفع شر او از من شود

---

1- غافر: 27 (وَقَالَ مُوسَىٰ إِنِّي عُذْتُ بِرَبِّي وَرَبِّكُمْ مِنْ كُلِّ مُتَكَبِّرٍ لَا يُؤْمِنُ بِيَوْمِ الْحِسَابِ)

ص: 468

زین باشید ای گروه من ملول

نیست او قادر به قتل در قبول

بر خدای خویش و بر ربّ شما

من پناه آورده ام زین ماجرا (1)

نکته ها



♣ موسی این سخن را با قاطعیت و اطمینانی که مولود از ایمان نیرومند و اتکای او بر ذات پاک پروردگار بود بیان کرد و نشان داد که از چنین تهدیدی ترسی به خود راه نداده است؛ و این گفتار موسی به خوبی نشان می دهد افرادی که دارای این دو ویژگی باشند آدم های خطرناکی محسوب می شوند: «تکبر» و «عدم ایمان به روز قیامت» و باید از چنین افرادی به خدا پناه برد!

♣ کبر ، سبب می شود که انسان جز خود و افکار خودش را نبیند، آیات و معجزات خدا را سحر بخواند، مصلحان را مفسد و اندرز دوستان و اطرافیان را محافظه کاری و ضعف نفس بشمرد!

♣ عدم ایمان به روز حساب ، سبب می شود که هیچ حسابی در برنامه و کار او نباشد و حتی در برابر قدرت نامحدود پروردگار، با قدرت بسیار ناچیزش به مبارزه برخیزد و به جنگ پیامبران او برود، چرا که حسابی در کار نیست.

### قسمت سوم: دفاعیات مو من آل فرعون (حزقیل: خزانه دار قصر فرعون) و افشای ایمانش در دفاع از موسی و جلوگیری از قتل او

در قرآن آمده است حزقیل گفت:

1- «آیا می خواهید کسی را به قتل برسانید به خاطر این که می گوید پروردگار من «الله» است؟!» درحالی که معجزات و دلایل روشنی از سوی پروردگارتان با خود آورده است»

(2)

(آیا شما می توانید معجزات او را مانند معجزه عصا و ید بیضا انکار کنید؟ آیا همه با چشم خود غلبه او را بر ساحران ندیدید تا آنجا که ساحران در برابر او تسلیم شدند و به تهدیدهای



ما گوش ندادند و جان خود را بر سر ایمانشان به خدای موسی نهادند؟ آیا به راستی چنین کسی را می توان ساحر خواند؟! خوب فکر کنید، دست به کار عجولانه و شتاب زده ای نزنید و در عاقبت کار خود درست بیندیشید و گرنه پشیمان خواهید شد.

از همه این ها گذشته از دو حال خارج نیست:

- 2- «اگر او دروغ گو باشد دروغش دامن خود او را خواهد گرفت و اگر راست گو باشد لااقل بعضی از عذاب هایی را که وعده می دهد دامن شما را خواهد گرفت» (3)
- 3- و «خداوند کسی را که اسراف کار و بسیار دروغ گو است هدایت نمی کند» (4)

1- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص 655

- 2- غافر: 28 (وَقَالَ رَجُلٌ مُّؤْمِنٌ مِّنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَكْتُمُ إِيمَانَهُ أَتَقْتُلُونَ رَجُلًا أَنْ يَقُولَ رَبِّيَ اللَّهُ وَقَدْ جَاءَكُمْ بِالْبَيِّنَاتِ مِنْ رَبِّكُمْ)
- 3- غافر: 28 (وَإِنْ يَكُ كَاذِبًا فَعَلَيْهِ كَذِبُهُ وَإِنْ يَكُ صَادِقًا يُصِيبْكُمْ بَعْضُ الَّذِي يَعِدُكُمْ...)
- 4- غافر: 28 (إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ كَذَّابٌ)

ص: 469

(اگر موسی راه تجاوز و اسراف و دروغ را پیش گرفته باشد مسلماً مشمول هدایت الهی نخواهد شد و اگر شما چنین باشید شما نیز از هدایتش محروم خواهید گشت.)

مؤمن آل فرعون به این مقدار هم قناعت نکرد و باز ادامه داد، بالحنی دوستانه و خیر خواهانه آن ها را مخاطب ساخته، چنین گفت:





4- «ای قوم من! امروز حکومت در این سرزمین پهناور مصر به دست شما است و از هر نظر غالب و پیروزید، این نعمت های فراوان را کفران نکنید، اگر عذاب الهی به سراغ ما آید چه کسی ما را یاری خواهد کرد؟! (1)

(این احتمال نیز وجود دارد که منظور وی این بوده: شما امروز همه گونه قدرت در دست دارید و هر تصمیمی بخواهید درباره موسی می گیرید، ولی مغرور این قدرت نشوید و پیامدهای احتمالی آن را فراموش نکنید.)

گفت مردی زال فرعون عنود

که نهان ایمان او از قوم بود

قصد قتل مردی آیا می کنید

آنکه گوید ربی الله یا عبید

یعنی ای مردم خدای ما یکی است

کی کند شک گر کسی را مدرکی است

وانگهی کاورده است او بینات

از خدای خود شمارا از جهات

پس اگر گوید دروغ از بهر اوست

مر و بال کذبش این بی گفتگوست



ور که باشد راست گو بعضی رسد

بر شما پس ز آنچه وعده می دهد

راه ننماید حق از حد گشته را

کاذب از راه دین بگذشته را

ای گروه من لکم الملک یوم

غالب اندر مصر بر موسی و قوم

کیست پس آن کو دهد یاری به ما

از عذاب و باس حق آنجا نا

گرد امری پس نگردید از گمان

که زوال ملکتان باشد در آن (2)

نکته ها

♣ مؤمن آل فرعون که بود؟

- در روایات اسلامی و سخنان مفسران توصیفات بیشتری درباره او آمده است.

- بعضی گفته اند: او پسرعمو یا پسرخاله فرعون بود و تعبیر به «آل فرعون» را نیز شاهد بر این معنی دانسته اند زیرا تعبیر به آل معمولاً در مورد خویشاوندان به کار می رود هرچند در مورد دوستان و اطرافیان نیز گفته می شود.

- و در قصر مسئولیت حساسی داشت و آن خزانه داری قصر بود مانند رئیس بانک مرکزی در کشور ما و همسرش به نام صبانه یا صیانه آرایشگر قصر بود که هر دو با فرزندشان پس از افشای ایمانشان همراه با آسیه به همسر فرعون به شهادت می رسند. (3)

1- غافر: 29 (یا قَوْمَ لَكُمْ الْمُلْكُ الْيَوْمَ ظَاهِرِينَ فِي الْأَرْضِ فَمَنْ يَنْصُرُنَا مِنْ بَأْسِ اللَّهِ إِنْ جَاءَنَا ...)

2- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص 655

3- مجلسی، بحار الانوار، ج 13، ص 163

ص: 470

#### ♣ دفاعیات مؤمن آل فرعون

«مؤمن آل فرعون» که دعوت موسی را به توحید پذیرفته بود ولی ایمان خود را آشکار نمی کرد، زیرا خود را موظف به حمایت حساب شده از موسی می دید، هنگامی که مشاهده کرد باخشم شدید فرعون جان موسی به خطر افتاده مردانه قدم پیش نهاد و با بیانات مؤثر خود توطئه قتل او را بر هم زد و گفت:



درواقع اگر موسی دروغ گو باشد دروغش تنها به زیان خود او تمام نمی شود بلکه دامان جامعه را نیز می گیرد زیرا باعث انحراف آن ها است و اگر راست گو باشد تمام تهدیدهای او تحقق خواهد یافت نه پاره ای از آن ها! پس این سخن چگونه قابل توجیه است؟!

منظور فقط مجازات دروغ است که تنها دامن دروغ گو را می گیرد و عذاب الهی برای دفع شر او کافی است، چگونه ممکن است کسی بر خدا دروغ ببندد و خدا او را به حال خود واگذارد تا مایه گمراهی مردم شود؟!

و او که شمارا تهدید به عذاب های دنیا و آخرت می کند، اگر راست گو باشد قسمتی از آنکه مربوط به دنیا است هم اکنون دامن شمارا خواهد گرفت،

یا این که منظور بیان حداقل است که اگر همه سخنان او را باور نکنید لااقل ممکن است بخشی از آن صدق باشد.

(خلاصه اگر او دروغ گو است دروغ فروغی ندارد، سرانجام مشیت او باز می شود و رسوا می گردد و به کیفر دروغ خود گرفتار خواهد شد، اما این احتمال نیز وجود دارد که راست گو باشد و از سوی الله مأموریت دارد، بنابراین وعده های عذاب او خواه ناخواه به وقوع می پیوندد، بااین حال کشتن او از عقل و درایت دور است.)

این عبارت اخیر (آیه 29) گرچه دو پهلو است، اما پیدا است که نظر مؤمن آل فرعون بیان حال فرعونیان بوده، ولی به هر حال تکیه او بر ربوبیت «الله» در این عبارت و عبارت بعد بیانگر این واقعیت است که فرعون یا لااقل گروهی از فرعونیان به طور اجمال اعتقادی به «الله» داشته اند و گرنه این تعبیرات نشانه ایمان او به خدای موسی و همکاری با بنی اسرائیل محسوب می شد و با اصول «تقیه تاکتیکی» که او در پیش گرفته بود سازگار نبود.)

## قسمت چهارم: عکس العمل فرعون نسبت به سخنان مو من آل فرعون

این سخنان ظاهراً در «اطرافیان فرعون» بی اثر نبود، آن ها را ملایم ساخت و از خشمشان فروکاست.

ولی فرعون در اینجا سکوت را برای خود جایز ندید کلام او را قطع کرده چنین گفت:

1- «مطلب همان است که گفتم» من جز آنچه را که معتقدم به شما دستور نمی دهم به آن معتقدم که موسی حتماً باید کشته شود و راهی غیر از این نیست! و بدانید من شمارا جز به طریق حق و پیروزی دعوت نمی کنم!» (1)

(و چنین است حال همه جباران و طاغوت ها در طول تاریخ و در گذشته و امروز که همیشه رأی صواب را رأی خود می پندارند و به احدی اجازه اظهارنظر در برابر رأی خود نمی دهند، آن ها به پندارشان عقل کل هستند و دیگران مطلقاً عقل و دانشی ندارند! و این نهایت جهل و حماقت است.)

گفت پس فرعون مر خزیل را

ما اریکم قومی الا ما اری

---

1- غافر: 29) قَالَ فِرْعَوْنُ مَا اُرِيكُمْ اِلَّا مَا اُرِي وَ مَا اَهْدِيكُمْ اِلَّا سَبِيلَ الرَّشَادِ

ص: 471

بر شما نبوم براهی من دلیل



جز که بینم اندران خیری جمیل

بر شما ننمایم الا راه راست

و آن هلاک موسی صاحب عصاست

گر نگرده کشته او در رهگذر

این زمین اندر فساد است و خطر (1)

### قسمت پنجم: ادامه تلاش های مؤمن آل فرعون (تحت 15 سخن)

مردم مصر به حکم اینکه در آن زمان نیز نسبتاً متمدن و باسواد بودند گفتگوهای مورخان را درباره اقوام پیشین، اقوامی همچون قوم نوح و عاد و ثمود که سرزمین آن ها غالباً فاصله زیادی از آن ها نداشت شنیده بودند و از سرنوشت دردناک آن ها کم و بیش خبر داشتند.

لذا مؤمن آل فرعون بعد از آنکه با نقشه قتل موسی به مخالفت پرداخت و با مقاومت سرسختانه فرعون روبرو شد که دستور قتل را مجدداً تأیید کرد دست از تلاش و کوشش خود برنداشت و نمی بایست بردارد، لذا به این فکر افتاد که این بار دست این قوم سرکش را گرفته و به اعماق تاریخ پیشینیان ببرد و آن ها را از تکرار چنان مصائبی در مورد خودشان بیم دهد، شاید بیدار شوند و در تصمیم خود تجدیدنظر کنند، سخن خود را از اینجا شروع کرد

1- «و گفت: ای قوم من! من بر شما از روزی همانند روز مجازات اقوام پیشین می ترسم»

(2)

سپس به شرح این سخن پرداخت و گفت



2- «من از عادت شومی همانند عادت قوم نوح و عاد و ثمود و کسانی که بعد از آن ها بودند بیمناکم» ولی بدانید هر چه بر سر شما آید از ناحیه خود شما است «چرا که خداوند ظلم و ستمی بر بندگانش نمی خواهد» (3)

نکته ها

♣ مراد از اقوام هلاک شده بعد از قوم نوح و عاد و ثمود، قوم لوط و اصحاب ایکه (قوم شعیب) هستند که در آیه 1 سوره ص مطرح شده اند.

♣ در برابر فرعون که به فریب می گفت: (إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ) مؤمن آل فرعون نیز گفت: (انی أَخَافُ عَلَيْكُمْ) من بر عاقبت شما می ترسم.

این اقوام عادتشان شرک و کفر و طغیان بود و دیدیم به چه سرنوشتی گرفتار شدند؟

گروهی با طوفان کوبنده نابود گشتند، گروهی با تند باد وحشتناک، جمعی با صاعقه های آسمانی و عده ای با زمین لرزه های ویرانگر!

آیا احتمال نمی دهید که شما هم با این اصراری که بر کفر و طغیان دارید گرفتار یکی از این بلاهای عظیم الهی شوید؟! پس به من اجازه دهید که بگویم من از چنین آینده شومی در مورد شما خائفم! آیا دلیلی دارید که شما تافته جدا بافته اید؟ و این گونه عذاب های الهی دامانتان را نخواهد گرفت؟ مگر آن ها چه کرده بودند که آن چنان

1- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص 655

2- غافر: 30 (وَقَالَ الَّذِي آمَنَ يَا قَوْمِ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ مِثْلَ يَوْمِ الْأَحْزَابِ)

3- غافر: 31 (مِثْلَ دَابِّ قَوْمِ نُوحٍ وَعَادٍ وَثَمُودَ وَالَّذِينَ مِنْ بَعْدِهِمْ وَمَا اللَّهُ يُرِيدُ ظُلْمًا لِلْعِبَادِ)

گرفتار شدند؟ جز اینکه در برابر دعوت پیامبران الهی ایستادند و گاهی پیامبران را کشتند و یا تکذیب کردند؟ خداوند آن‌ها را به فضل و کرمش آفریده و نعمت‌های بی‌شمار به آن‌ها بخشیده و پیامبرانش را برای هدایت آن‌ها فرستاده است، مخالفت و طغیان بندگان است که موجب آن عذاب‌های دردناک می‌شود.

3- سپس افزود: «ای قوم! من بر شما از روزی می‌ترسم که مردم یکدیگر را صدا می‌زنند» از هم یاری می‌طلبند و صدایشان به جایی نمی‌رسد! [\(1\)](#)

4- آیه بعد در تفسیر «یوم التناد» می‌گوید: «روزی که روی می‌گردانید و فرار می‌کنید، اما هیچ پناهگاه و نگهدارنده‌ای در برابر عذاب الهی برای شما نیست» آری کسی را که خدا (بر اثر اعمالش) گمراه ساخته هدایت‌کننده‌ای برای او نیست» [\(2\)](#) آن‌ها در این دنیا از طریق هدایت گمراه می‌شوند و در حجابی از جهل و ضلالت فرو می‌روند و در آخرت از طریق بهشت و نعمت‌های الهی گمراه خواهند شد. تعبیر فوق ممکن است تلویحا اشاره‌ای به گفتار فرعون باشد که می‌گفت: (مَا أَهْدِيكُمْ إِلَّا سَبِيلَ الرَّشَادِ) «من شما را جز به راه هدایت و راستی دعوت نمی‌کنم» (همین سوره سه آیه قبل).

گفت آن کو بود مؤمن بر خدا

من همی ای قوم ترسم بر شما

مثل یوم حزب‌ها اندر هلاک

مثل داب قوم نوح از بیم و باک





هم جزای داب آن عاد و ثمود  
و آن جماعت ها پس از ایشان که بود  
حق نخواهد استمی خود بر عباد  
بر شما ترسم من از یوم التناد  
روی برگردانده روزی که شوید  
سوی دوزخ مدبرین زان جا روید  
نیست آن روز ایچتان از هیچ راه  
از عذاب حق نگهداری به گاه  
حق گذارد هر که را بر خویش باز  
پس نباشد هادیی او را به ساز (3)

نکته ها

♣ (التناد)

(در اصل «التنادی» بوده که یای آن حذف شده و کسره دال که دلیل بر آن است بر جای مانده) از ماده «ندا» به معنی صدا زدن است.

(یوم التناد) از اسامی قیامت است و برای نام گذاری قیامت به این نام توجیهاتی ذکر شده:

به خاطر صدا زدن دوزخیان نسبت به بهشتیان است.

چنانکه قرآن می گوید: (وَنَادَى أَصْحَابُ النَّارِ أَصْحَابَ الْجَنَّةِ أَنْ أَفِضُوا عَلَيْنَا مِنَ الْمَاءِ أَوْ مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ): «دوزخیان، بهشتیان را صدا می زنند که مقداری از آب و روزیهایی که خدا به شما داده است به ما ببخشید»، آن ها نیز در پاسخ می گویند: (أَنَّ اللَّهَ حَرَّمَهَا عَلَى الْكَافِرِينَ): خداوند این ها را بر کافران تحریم کرده است. (اعراف:50)

1- غافر: 32 (وَيَا قَوْمِ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ يَوْمَ التَّنَادِ)

2- غافر: 33 (يَوْمَ تُولَّوْنَ مُدْبِرِينَ مَا لَكُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ عَاصِمٍ وَمَنْ يُضِلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ)

3- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص 656

ص:473

به خاطر اینکه مردم یکدیگر را صدا می زنند و به هم پناه می برند و از هم کمک می خواهند.

یا اینکه فرشتگان آن ها را برای حساب صدا می زنند و آن ها نیز از فرشتگان استمداد می کنند.

یا اینکه منادیان محشر ندا می دهند (أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ): لعنت خدا بر ظالمان است (هود: 18).

یا اینکه مؤمن هنگامی که نامه اعمال خود را می بیند از روی شوق فریاد می زند: (هاؤم أقرؤا کتابیه): «این نامه اعمال من است، بیاید ای مردم و آن را بخوانید!» (حاقه - 19)؛ و کافر در

همین هنگام از وحشت فریاد می کشد: (یا لیتنی لم أوت کتابیه): «ای کاش نامه اعمال ما به دست ما داده نمی شد!» (حاقه: 25).

می توان برای این آیه معنی وسیع تری را در نظر گرفت که (یومُ التَّناد) این دنیا را نیز شامل شود، و مفهومش تنها «روز ندا دادن یکدیگر» است و این تعبیر نشانه نهایت عجز و بیچارگی است در زمانی که کارد به استخوان می رسد و افرادی که دستشان از همه جا بریده یکدیگر را صدا می کنند و فریادشان بجایی نمی رسد.

در این جهان نیز (یومُ التَّناد) فراوان است، روزهایی که عذاب الهی نازل می شود، روزهایی که جامعه ها بر اثر گناهان و خطاهایشان به بن بست کشیده می شوند، روزهایی که بحرانها و حوادث سخت همه را تحت فشار قرار می دهد، فرار می کنند و پناهگاهی می جویند اما پناهگاهی وجود ندارد و همه فریاد می کشند!

♣ ادامه سخنان مؤمن آل فرعون:

سپس قسمتی از تاریخ خودشان را متذکر می شود، تاریخی که چندان فاصله از آن ها ندارد و روابط و پیوندهای آن به هم نخورده است و آن مسئله نبوت «یوسف» 7 است که از اجداد موسی بود و طرز برخورد آن ها با دعوت او را مطرح می کند و می گوید:

5- «پیش از این، یوسف بادلائل روشن برای هدایت شما آمد» «اما شما هم چنان در دعوت او شک و تردید داشتید» (1)

نه از این جهت که دعوت او پیچیدگی داشت و نشانه ها و دلایل او کافی نبود، بلکه به خاطر ادامه خود کامگیها، سرسختی نشان دادید و پیوسته اظهار شک و تردید نمودید.



سپس برای اینکه خود را از هرگونه تعهد و مسئولیت خلاص کنید و به خودکامگی و هوسرانی خویش ادامه دهید

6- «هنگامی که یوسف از دنیا رفت گفتید هرگز خداوند بعد از او رسولی مبعوث نخواهد کرد».

و به خاطر این روش نادرستتان مشمول هدایت الهی نشدید، آری

7- «این گونه خداوند هر اسرافکار تردید کننده و سوسه گر را گمراه می کند» (2)

شما از یک سو راه اسراف و تجاوز از حدود الهی را پیش گرفتید و از سوی دیگر در همه چیز شک و تردید و سوسه نمودید و این دو کار سبب شد که خداوند دامنه لطفش را از شما برگیرد و شمارا در وادی ضلالت رها سازد و جز این سرنوشتی در انتظارتان نبود. اکنون هم اگر در برابر دعوت موسی همان روش را پیش گیرید و به بحث و تحقیق نپردازید، ممکن است او پیامبری باشد از سوی خدا اما نور هدایتش هرگز بر قلوب مستور و محجوب شما نتابد.

1- غافر: 34 (وَلَقَدْ جَاءَكُمْ يُوسُفُ مِنْ قَبْلُ بِالْبَيِّنَاتِ...)

2- غافر: 34 (فَمَا زُلْتُمْ فِي شَكٍّ مِمَّا جَاءَكُمْ بِهِ حَتَّىٰ إِذَا هَلَكَ قُلْتُمْ لَنْ يَبْعَثَ اللَّهُ مِنْ بَعْدِهِ رَسُولًا كَذَلِكَ يُضِلُّ اللَّهُ مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ مُرْتَابٌ)

ص: 474

یوسف آمد پیش از او با بینات



بر شما در مصر و دیدید آن صفات

پس شما بودید دایم در گمان

زانچه آورد او شمارا با نشان

چون که او شد فوت گفتند از عدول

بعده من یبعث الله من رسول

همچنین گمراه گرداند خدا

مسرف مرتاب را در هر کجا (1)

♣ آیه بعد به معرفی «مسرفان مرتاب» پرداخته می گوید:

8- «آن ها کسانی هستند که در آیات الهی بدون اینکه دلیلی برای آن ها آمده باشد به مجادله برمی خیزند» (بی آنکه هیچ دلیل روشنی از عقل و نقل برای سخنان خود داشته باشند، در برابر آیات بینات الهی موضع گیری می کنند و با احتمالات نیش غولی و سوسه های بی اساس و بهانه جوئی ها به مخالفت خود ادامه می دهند.)

سپس برای نشان دادن زشتی این عمل می افزاید:

9- «این گونه جدال بی اساس در مقابل حق خشم عظیمی نزد خداوند و نزد کسانی که ایمان آورده اند برمی انگیزد» (2)

و در پایان آیه به دلیل عدم تسلیم آن ها در مقابل حق اشاره کرده می فرماید



10- «این گونه خداوند بر قلب هر متکبر جباری مهر می نهد!» (3)

بگذرنده از حد آن شکاک ضال

که کند با انبیای حق جدال

اندر آیت های حق بی حجتی

کامد ایشان را ز لطف وزحمتی

بس بزرگ است آن ز روی بغض و کین

نزد حق وانکس که هست از مؤمنین

مهر بنهد حق به قلب هر کسی

که بود جبار و گردنکش بسی (4)

نکته ها

♣ مراد از (مُسْرِفٌ)

کسی است که در مخالفت با حق پافشاری و اصرار می کند.

♣ چرا که «جدال به باطل» و موضعگیری بی دلیل و بی منطق در برابر آیات الهی هم مایه گمراهی مجادله کنندگان و هم اسباب ضلالت دیگران است، نور حق را در محیط خاموش می کند و پایه های حاکمیت باطل را محکم می سازد.

♣ (سُلْطَان) به معنای حجت و برهان است.

♣ (كَمَقْتٌ) به معنای خشم و غضب شدید است.

این آیه تفسیری است برای آیاتی که می فرماید: خداوند بر دل ها مهر می زند چون در اینجا می فرماید: مهر خداوند بر دل های متکبران جبار است. (يَطْبَعُ اللَّهُ)

1- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص 656

2- غافر: 35 (الَّذِينَ يُجَادِلُونَ فِي آيَاتِ اللَّهِ بِغَيْرِ سُلْطَانٍ أَتَاهُمْ كَبِيرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ وَ عِنْدَ الَّذِينَ آمَنُوا)

3- غافر 35 (... كَذَلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ عَلَى كُلِّ قَلْبٍ مُتَكَبِّرٍ جَبَّارٍ)

4- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص 656

ص: 745

♣ لجاجت ها و عناد در برابر حق پرده ای ظلمانی بر فکر انسان می اندازد و حس تشخیص را از او می گیرد، کار به جایی می رسد که قلب او همچون یک ظرف در بسته مهر شده می گردد که نه محتوای فاسد آن بیرون می آید و نه محتوای صحیح و جانپوری وارد آن می شود.

♣ آری کسانی که به خاطر داشتن این دو صفت زشت «تکبر و جباریت» تصمیم گرفته اند در مقابل حق بایستند و هیچ واقعیتی را پذیرا نشوند خداوند روح حق طلبی را از آن ها می گیرد، آن چنان که حق در ذائقه آن ها تلخ و باطل شیرین می آید.

در ادامه مو من آل فرعون مقصود خود را از طریق دیگری دنبال می کند: و آن توجه دادن به «ناپایداری زندگی دنیا» و «مسئله معاد و حشرونشر» است و توجه به آن ها بدون شک تأثیر عمیقی در تربیت انسان ها دارد و در مقابل سخن فرعون که گفته بود: من جز آنچه را معتقدم به شما ارائه نمی دهم و شمارا جز به راه صحیح راهنمایی نمی کنم! (1)

نخست می گوید:

1- «از من پیروی کنید تا من شمارا به راه حق راهنمایی کنم» (2)

مؤمن آل فرعون با این سخنش به مقابله و تکذیب فرعون پرداخته و به جمعیت می فهماند که فریب سخنان و سوسه انگیز فرعون را نخورید که برنامه های او به شکست و بدبختی می انجامد، راه این است که من می گویم، راه تقوا و خداپرستی.

2- سپس افزود: «ای قوم من! به این دنیا دل نبندید که این زندگی دنیا متاع زودگذری است و آخرت سرای همیشگی و ابدی شما است» (3) (گیرم که با هزار مکر و فسون ما پیروز شویم و حق را پشت سر اندازیم، دست به انواع ظلم و ستم دراز کنیم و دامان ما به خونهای بیگناهان آغشته شود، مگر عمر ما در این جهانچه اندازه خواهد بود؟ این چند روز عمر به سرعت می گذرد و چنگال مرگ گریبان همه را می گیرد و از فراز قصرهای با شکوه به زیر خاک می کشاند، قرارگاه زندگی ما جای دیگری است.)

3- سپس می گوید: مسئله تنها فانی بودن این دنیا و باقی بودن سرای آخرت نیست، مسئله مهم مسئله حساب و جزاست: «هر کس عمل بدی انجام دهد فقط به اندازه آن به او کیفر داده می شود، اما کسی که عمل صالحی انجام دهد خواه مرد باشد یا زن درحالی که مؤمن باشد وارد بهشت می شود و روزی بی حسابی به او داده خواهد شد» (4)





گفت آن کو بگرویده بود او

بعد تبلیسات فرعون عدو

- 1- غافر: 29 (...قالَ فرعونُ ما أُرِيكُمْ إِلَّا ما أرى و ما أهدِيكُمْ إِلَّا سَبِيلَ الرِّشادِ)
- 2- غافر: 38 (وَ قالَ الَّذى آمَنَ يا قَوْمِ اتَّبِعُونِ أَهدِكُمْ سَبِيلَ الرِّشادِ)
- 3- غافر: 39 (يا قَوْمِ إِنما هذِهِ الحِياهُ الدُّنْيا مَتاعٌ و إِنَّ الآخِرَةَ هِيَ دارُ القَرارِ)
- 4- غافر: 40 (مَنْ عَمِلَ سِئَةً فلا يُجْزى إِلَّا مِثْلَها و مَنْ عَمِلَ صالِحاً مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أنْثى و هُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولئِكَ يَدْخُلُونَ الجَنَّةَ يَرْزُقُونَ فيها بِغَيْرِ حِسابٍ)

ص: 476

کای گروه آئیدم از پی ز اعتماد

تا نمایم بر شماره راه رشاد

ای گروه من جز این نبود که هست

زندگی این جهان بر خورد پست

این متاعی اندک اندک اعتبار

و آن سرای آخرت دار القرار

هر که کاری بد کند پاداش آن

پس نباشد جز که مثلش در جهان



وانکه کرد او کار نیک از مرد و زن

وانکه او مؤمن بود بی مکر و فن

آن گره پس داخل اندر جنتند

رزق داده بی حساب از حضرتند (1)

نکته ها

♣ چهار نکته مهم در سخنان حزقیل

از یک سو اشاره به عدالت خداوند در مورد مجرمان می کند که تنها به مقدار جرمشان جریمه می شوند.

از سوی دیگر اشاره به فضل بی انتهای او که در مقابل یک عمل صالح پاداش بی حساب به مؤمنان داده می شود و هیچ گونه موازنه ای در آن رعایت نخواهد شد، پاداشی که هیچ چشمی ندیده و هیچ گوشی نشنیده و حتی به فکر انسانی خطور نکرده است.

از سوی سوم لزوم توأم بودن ایمان و عمل صالح را یاد آور می شود.

از سوی چهارم مساوات مرد و زن در پیشگاه خداوند و در ارزش های انسانی.

به هر حال او با این سخن کوتاه خود این واقعیت را بیان می کند که متاع این جهان گرچه ناچیز است و ناپایدار، ولی می تواند وسیله رسیدن به پاداش بی حساب گردد، چه معامله ای از این پرسودتر؟! )

♣ تعبیر به (مثلها)

اشاره به این است که مجازات عالم دیگر شبیه همان کاری است که انسان در این دنیا انجام داده است، شباهتی کامل و تمام عیار.

♣ تعبیر به (غیر حساب)

ممکن است اشاره به این مطلب باشد که نگاه داشتن حساب عطایا مخصوص کسانی است که مواهب محدودی دارند و می ترسند اگر حساب را نگه ندارند گرفتار کمبود شوند، اما کسی که خزائن نعمت های او نامحدود و بی پایان است و هر قدر ببخشد کاستی در آن پیدا نمی شود (زیرا هر قدر از بی نهایت بردارند باز هم بی نهایت است!) نیاز به حسابگری ندارد.

♣ در اینجا این سؤال پیش می آید که آیا این آیه با آیه ای که می گوید: «هر کس کار نیکی انجام دهد ده برابر پاداش به او عطا می شود» (مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا) (انعام 160) منافات ندارد؟

در پاسخ باید به این نکته توجه کرد که ده برابر حداقل پاداش الهی است و لذا در مورد انفاق به هفت صد برابر و بیشتر ارتقا می یابد و سرانجام به مرحله پاداش بی حساب می رسد که هیچ کس جز خدا حد آن را نمی داند.

1- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص 657

ص: 477

ادامه سخنان مؤمن آل فرعون:

در برابر مؤمن آل فرعون، آن قوم لجوج و مغرور و خودخواه در برابر سخنان این مرد شجاع و باایمان سکوت نکردند و متقابلاً از مزایای شرک سخن گفتند و او را به بت پرستی دعوت نمودند.

لذا او فریاد زد و گفت:

4- «ای قوم! چرا من شمارا به سوی نجات دعوت می کنم اما شما مرا به سوی آتش می خوانید؟! (1) من سعادت شمارا می طلبم و شما بدبختی مرا، من شمارا به شاهراه هدایت می خوانم و شما مرا به بیراهه می خوانید.

5- آری «شما مرا دعوت می کنید که به خدای یگانه کافر شوم و شریک هایی که به آن علم ندارم برای او قرار دهم، درحالی که من شمارا به سوی خداوند عزیز غفار دعوت می کنم» (2)

(به هر حال مؤمن آل فرعون در یک مقایسه روشن به آن ها یادآوری کرد که دعوت شما دعوت به سوی شرک است، چیزی که حداقل دلیلی بر آن وجود ندارد و راهی است تاریک و خطرناک، اما من شمارا به راهی روشن، راه خداوند عزیز و توانا، راه خداوند غفار و بخشنده دعوت می کنم.)

♣ تعبیر به (عزیز) و (غفار)

از یک سو اشاره به این مبدأ بزرگ بیم و امید است و از سوی دیگر اشاره ای به نفی الوهیت بت ها و فراعنه که نه عزتی در آنان است و نه عفو گذشتی!

6- سپس افزود: «قطعاً آنچه مرا به سوی آن می خوانید نه دعوتی در دنیا دارد و نه در آخرت) این بت ها هرگز رسولانی به سوی مردم نفرستاده اند تا آن ها را به سوی خود دعوت کنند و نه در آخرت می توانند حاکمیت بر چیزی داشته باشند»

این موجودات بی حس و شعور، هرگز مبدأ حرکتی نبوده اند و نخواهند بود، نه سخنی می گویند، نه رسولانی دارند و نه دادگاه و محکمه ای، خلاصه نه گرهی از کار کسی می گشایند نه می توانند گرهی در کار کسی بزنند.

و به همین دلیل، باید بدانید

7- «تنها بازگشت ما در قیامت به سوی خدا است»

او است که رسولان خود را برای هدایت انسان ها فرستاده و او است که آن ها را در برابر اعمالشان پاداش و کیفر می دهد؛ و نیز باید بدانید که:

8- «اسراف کاران و متجاوزان اهل دوزخ اند» (3)

قوم از گفتار حزقیل آن چنان

فهم ایمان کرد هر کس در بیان

1- غافر: 41 (وَاِذَا قَوْمٌ مَّا لِي اَدْعُوْكُمْ اِلَى النَّجَاهِ وَتَدْعُوْنِي اِلَى النَّارِ)

2- غافر: 42 (تَدْعُوْنِي لَآكْفُرَ بِاللّٰهِ وَاَشْرِكُ بِهِ مَا لَيْسَ لِيْ بِهِ عِلْمٌ وَاَنَا اَدْعُوْكُمْ اِلَى الْعَزِيْزِ

الْغَفَّارِ)



3- غافر: 43 (لا جرمَ أَنَّمَا تَدْعُونَنِي إِلَيْهِ لَيْسَ لَهُ دَعْوَةٌ فِي الدُّنْيَا وَلَا فِي الْآخِرَةِ وَأَنْ مَّرَدَّنَا إِلَى اللَّهِ وَأَنَّ الْمُسْرِفِينَ هُمْ أَصْحَابُ النَّارِ)

ص: 478

پس زبان ها گشت بر طعنش دراز

داشتی از دین خود دست از چه باز

دین موسی را نمودی اختیار

گشتی از فرعون و دینش بر کنار

گفت او یا قوم مالی یا ثقات

اینکه می خوانم شمارا بر نجات

پس شما خوانید سوی آتشم

وین بود خواندن ز دیو سرکشم

می بخوانیدم که تا من بر خدا

کافر و مشرک شوم بر ناروا

باخدا آرم شریک آن را که نیست

مر مرا علمی به اصل آنکه چیست



یا نیم دانا بر آنکه جز خدا

می تواند بود معبودی به جا

من همی خوانم شمارا از قرار

بر خدای غالب آمرزگار

ثابت است این کانچه خوانیدم بر آن

نیست او را خواندنی در دو جهان

دعوت فرعون را یا از خدا

استجابت نیست در هر مدعا

این است حق که بازگشت ما تمام

جمله باشد سوی خلاق الانام

و آن ز حدّ خویش بیرون رفتگان

جملگی اصحاب نارند از نشان [\(1\)](#)

نکته ها

♣ جمله (لَيْسَ لَهُ دَعْوَةٌ) را چند نوع می توان معنا کرد:

بت ها و طاغوت ها توان اجابت هیچ دعایی را ندارند.

بت ها و طاغوت ها پیام دعوت برای هدایت یا نجات بشر ندارند.

بت ها و طاغوت ها ارزش دعوت ما را ندارند.

♣ (جرم)

به معنای قطع کردن و چیدن میوه است و «لاجرم» یعنی: قطع نشدنی و پیوسته، همواره چنین است و جز این نیست.

«مؤمن آل فرعون» سرانجام ایمان خود را آشکار ساخت و خط توحیدی خویش را از خط شرک آلود آن قوم جدا کرد، دست رد بر سینه آن نامحرمان زد و یک تنه با منطق گویایش در برابر همه آن ها ایستاد و در آخرین سخنش با تهدیدی پرمعنی گفت:

9- «به زودی آنچه را من امروز به شما می گویم به خاطر خواهید آورد و هنگامی که آتش خشم و غضب الهی دامانتان را در این جهان و آن جهان می گیرد به صدق گفتار من پی می برید» (اما افسوس که آن زمان دیر است، اگر در آخرت باشد راه بازگشت وجود ندارد و اگر در دنیا باشد به هنگام نزول عذاب تمام درهای توبه بسته می شود).

1- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص 657

ص: 479

سپس افزود:

10- «من تمام کارهای خود را به خداوند یگانه یکتا واگذار می کنم که او نسبت به بندگانش بینا است» (1) (و به همین دلیل نه از تهدیدهای شما می ترسم و نه کثرت و قدرت



شما و تنهایی من مرا به وحشت می افکند، چراکه سرتاپا خود را به کسی سپرده ام که قدرتش بی انتها است و از حال بندگانش به خوبی آگاه است. این تعبیر ضمناً دعای مؤدبانه ای بود از این مرد باایمان که در چنگال قومی زورمند و بی رحم گرفتار بود، تقاضایی بود مؤدبانه از پیشگاه پروردگار که در این شرایط او را در کنف حمایت خویش قرار دهد.

زود باشد پس که تا آرید یاد

آنچه من گویم شمارا از وداد

واگذارم کار خود را من به حق

کاوست بینا بر عباد و ما خلق (2)

### قسمت ششم: عاقبت مؤمن آل فرعون

سرانجام مؤمن آل فرعون با این بیانات کار خود را کرد و چنانکه از آیات بعد نیز استفاده می شود تصمیم فرعون را دایر بر قتل موسی متزلزل ساخت و یا حداقل آن را به تأخیر انداخت، همان تأخیری که سرانجام خطر را از موسی برطرف ساخت و این رسالت بزرگی بود که این مرد هوشیار و شجاع در این مرحله حساس انجام داد.

(\*) از علی بن موسی الرضا سؤال شد چرا فرعون با آنکه قصد کشتن موسی را داشت از تصمیمش بازگشت (ذُرُونِی أَقْتُلُ مُوسَى) (غافر: 26) حضرت پاسخ دادند: حلال زادگی او باعث گذشتش شد چراکه انبیاء و ذریه آن ها فقط به دست زنازادگان به قتل می رسند. (3) خداوند هم این بنده مؤمن مجاهد (مؤمن آل فرعون) را تنها نگذاشت و چنانکه در آیه بعد می خوانیم: «خداوند او را از نقشه های شوم و سوء آن ها ننگه داشت» (4)



پس نگاهش داشت حق از بد سیر

وز بدی مکر ایشان سر به سر

آنکه قصد قتل او فرعون کرد

چون که او آگه بد از ایمان مرد

کرد پس حزقیل بر کوهی فرار

کوه گشت از امر حق بر وی حصار

هر که رفت آنجا به قصد قتل وی

از حقش سوء العذاب آمد ز پی

حاق بال اینی که بر فرعونیان

می رسید از حق عذابی ناگهان

عرق باشد یا مراد از حاق بال

که به بحر آن جمله گشتند از ضلال

نار از سوء العذاب آمد بدل

که بر ایشان عرضه گشت اندر محل (5)

نکته ها



♣ تعبیر به (سیئات ما مکروا)

1- غافر: 44 (فَسْتَذْكُرُونَ مَا أَقُولُ لَكُمْ وَأَفْوِضُ أَمْرِي إِلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ)

2- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص 657

3- علل الشرائع، ص 57

4- غافر: 45 (فَوَقَاهُ اللَّهُ سَيِّئَاتٍ مَا مَكْرُوا وَ حَاقَ بِآلِ فِرْعَوْنَ سُوءُ الْعَذَابِ)

5- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص 657

ص: 480

نشان می دهد که اجمالاً توطئه های مختلفی بر ضد او چیدند، اما این توطئه ها چه بود؟  
قرآن سربسته بیان کرده است، طبعاً انواع مجازات ها و شکنجه ها و سرانجام قتل و اعدام  
بوده است، اما لطف الهی همه آن ها را خنثی کرد.

جزئی از این توطئه ها ممکن است توطئه تحمیل بت پرستی و بیرون کردن او از خط توحید  
بوده که خداوند این راهم از او برطرف ساخت و او را در مسیر ایمان و توحید و تقوا راسخ  
قدم کرد.

♣ شهادت مومن آل فرعون (حزقیل)

گفته شده است که وقتی تصمیم بر قتل او گرفتند او به کوهی متواری شد و از نظرها پنهان  
گشت.

امام صادق علیه السلام می فرماید: فرعونیان مؤمن آل فرعون را کشتند و او به شهادت رسید مراد از (فَوْقَهُ اللهُ) این است که خداوند دین او را حفظ کرد و او را از انحراف عقیده و تحمیل کفر و شرک بر او حفظ کرد.

(\*) امام صادق علیه السلام فرمودند: فرعون دستور داد تا حزقیل را قطعه قطعه کنند اما با این وصف نتوانستند در ایمانش رخنه ای ایجاد نمایند. [\(1\)](#)

(\*) در تفسیر امام حسن عسگری علیه السلام به نقل از حضرت صادق علیه السلام آمده است: «حزقیل» مؤمن آل فرعون قوم خویش را به توحید و نبوت موسی و نیز برتر دانستن پیامبر اکرم بر تمام انبیاء فرامی خواند و از آن ها می خواست تا امیرالمؤمنین و اولاد گرامی اش را بر اوصیای تمام پیامبران فضیلت بخشند. او بارها مردم را از پرستش فرعون نهی می کرد تا اینکه جاسوسان از او نزد فرعون سعایت نمودند. فرعون درصدد برآمد حقیقت امر را معین نماید تا در صورت صحت موضوع جانشین و خزانه دار خود را که پسر عموی او نیز بود مجازات نماید.

♣ معنای تقیه

در تاریخ مبارزات مذهبی و اجتماعی و سیاسی زمان هایی پیش می آید که مدافعان حقیقت اگر بخواهند به مبارزه آشکار دست بزنند هم خودشان و هم مکتبشان به دست نابودی سپرده می شود و یا لااقل در معرض مخاطره قرار می گیرد.

در چنین موقعی راه صحیح و عاقلانه این است که نیروهای خود را به هدر ندهند و برای پیشبرد اهداف مقدس خود به مبارزات غیرمستقیم و یا مخفیانه دست بزنند و در حقیقت تقیه برای این گونه مکتب ها و پیروان آن ها در چنین لحظاتی یک نوع تغییر شکل مبارزه



محسوب می شود که می تواند آن ها را از نابودی نجات دهد و در ادامه مجاهدات خود پیروز گرداند، کسانی که بر تقیه به طور در بست قلم بطلان می کشند معلوم نیست برای این گونه موارد چه طرحی دارند؟ آیا نابود شدن خوب است و یا ادامه مبارزه به شکل صحیح و منطقی؟

راه دوم همان تقیه است و راه اول چیزی است که هیچ کس نمی تواند آن را تجویز کند.

از آنچه گفتیم روشن شد که تقیه یک اصل مسلم قرآنی است ولی در موارد معین و حساب شده که ضابطه آن در بالا آمد و اینکه می بینیم بعضی از ناآگاهان تقیه را از ابداعات پیروان اهل بیت می شمردند دلیل بر این است که با آیات قرآن آشنایی زیادی ندارند.

---

1- قمی، تفسیر قمی، ج 2، ص 258؛ عروسی حویزی، نورالثقلین، ج 13، ص 163

ص: 481

«تقیه» یا «کتمان عقیده باطنی» برخلاف آنچه بعضی می پندارند به معنی ضعف و ترس و محافظه کاری نیست، بلکه غالباً به عنوان یک وسیله مؤثر برای مبارزه با زورمندان و جباران و ظالمان مورد استفاده قرار می گیرد، کشف اسرار دشمن جز از طریق افرادی که از روش تقیه استفاده می کنند ممکن نیست ضربات غافلگیرانه بر پیکره دشمن جز از طریق تقیه و کتمان نقشه ها و طرح های مبارزه صورت نمی گیرد و مؤمن آل فرعون نیز تقیه اش برای خدمت به آئین موسی و دفاع از حیات او در لحظات سخت و بحرانی بود، چه چیز از این بهتر که انسان فرد مؤمنی در دستگاه دشمن داشته باشد که تا اعماق تشکیلات او نفوذ کند و از همه چیز باخبر گردد و به موقع دوستان را در جریان بگذارد و حتی در موقع لزوم در فکر جباران نفوذ کند و نقشه های آن ها را دگرگون سازد؟! آیا اگر مؤمن آل فرعون از

روش تقيه استفاده نمی کرد هرگز توانایی انجام این خدمات را داشت؟ لذا در حدیثی از امام صادق علیه السلام آمده است: «التقيه ديني و دين آبائي و لا دين لمن لا تقيه له و التقيه ترس الله في الأرض، لأن مؤمن آل فرعون لو أظهر الإسلام لقتل»: «تقيه دين من و دين پدران من است، کسی که تقيه ندارد دين ندارد، تقيه سپر خداوند در روی زمین است، چراکه اگر مؤمن آل فرعون ايمان خود را اظهار داشته بود کشته می شد». مخصوصاً در زمانی که جمعیت مؤمنان در منطقه ای در اقلیت باشند و در چنگال اکثریتی بی منطق و بی رحم گرفتار شوند هیچ عقلي اجازه نمی دهد که با اظهار ايمان جز در مورد ضرورت نیروهای فعال خود را به هدر دهند، بلکه باید در این مقطع خاص با کتمان عقیده نیروها را متشکل و متمرکز و برای قیام نهایی آماده سازند. به هر حال آنچه بعضی از جاهلان و ناآگاهان پنداشته اند که تقيه مخصوص مذهب شیعه است، یا تقيه نشانه ضعف و زبونی است، کاملاً بی اساس و دور از منطق است، تقيه در تمام مکتب ها بدون استثنا وجود دارد.

در روایات اسلامی نیز می خوانیم که تقيه به یک سپر دفاعی، تشبیه شده است.

امام صادق علیه السلام می فرماید: «التقيه ترس المؤمن و التقيه حرز المؤمن»: «تقيه سپر مؤمن است و تقيه وسیله حفظ مؤمن است» (1) (توجه داشته باشید که تقيه در اینجا تشبیه به سپر شده و سپر ابزاری است که تنها در میدان جنگ و مبارزه با دشمن برای حفظ نیروهای انقلابی از آن استفاده می شود) و اگر می بینیم در احادیث اسلامی، تقيه نشانه دين و علامت ايمان و نه قسمت از مجموع ده قسمت دين شمرده شده است همه به خاطر همین است.

♣ مواضع حرام بودن تقيه

نکته ای که باید کاملاً به آن توجه داشت این است که تقيه در همه جا یک حکم ندارد بلکه گاهی واجب و گاهی حرام و زمانی مباح هست.

1- حر عاملی، وسائل الشیعه، ج 11، حدیث 6، از باب 24 از ابواب امر به معروف».

ص: 482

بدون شك مواردی وجود دارد که در آنجا تقیه کردن حرام است و آن در موردی است که تقیه به جای اینکه سبب حفظ نیروها شود مایه نابودی یا به خطر افتادن مکتب گردد و یا فساد عظیمی بار آورد، در این گونه موارد باید سد تقیه را شکست و پیامدهای آن را هر چه بود پذیرا شد. (1)

درست است که گاهی انسان به خاطر هدف های عالی تر، به خاطر حفظ شرافت و به خاطر تقویت حق و کوییدن باطل حاضر است از جان عزیز خود نیز در این راه بگذرد، ولی آیا هیچ عاقلی می تواند بگوید جایز است انسان بدون هدف مهمی جان خود را به خطر اندازد؟ اسلام صریحاً اجازه داده که انسان در موردی که جان یا مال و ناموس او در خطر است و اظهار حق، هیچ گونه نتیجه و فایده مهمی ندارد موقتاً از اظهار آن خودداری کند و به وظیفه به طور پنهانی عمل نماید.

چنانکه قرآن در آیه فوق خاطر نشان ساخته و با تعبیر دیگر در آیه 106 سوره نحل می فرماید: (إِلَّا مَنْ أُكْرِهَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ)، مگر کسی که از روی اجبار چیزی برخلاف ایمان اظهار می کند و قلب او با ایمان مطمئن و آرام است.

و جوب تقیه در صورتی است که بدون فایده مهمی جان انسان به خطر بیفتد، اما در موردی که تقیه موجب ترویج باطل و گمراه ساختن مردم و تقویت ظلم و ستم گردد حرام و ممنوع است.

روی این اساس تمام ایراداتی که در این زمینه شده پاسخ داده خواهد شد در حقیقت اگر خرده گیران در این باره تحقیق می کردند واقف می شدند که شیعه در این عقیده تنها نیست بلکه مسئله تقیه در جای خود یک حکم قاطع عقلی و موافق فطرت انسانی است، زیرا تمام مردم عاقل و خردمند جهان هنگامی که خود را بر سر دوراهی بینند که یا باید از اظهار عقیده باطنی خود چشم پوشند و یا با اظهار عقیده خود جان و مال و حیثیت خود را به خطر افکنند، تحقیق می کنند اگر اظهار عقیده در موردی باشد که ارزش برای فدا کردن جان و مال و حیثیت داشته باشد در چنین موقعی اقدام به این فداکاری را صحیح می شمارند و اگر اثر زیادی در آن نبینند از اظهار عقیده چشم می پوشند.

♣ مبارزه با طاغوت ها

ادیان الهی و مکتب های آسمانی که در برابر طاغوت ها و جباران ظاهر شدند در آغاز به وسیله گروه اندکی عرضه شد آن ها اگر می خواستند از کمی نفرات وحشت کنند و کثرت مخالفان را دلیل بر حقانیت آن ها بشمرند هرگز این مکتب ها رشد نمی کرد.

اصل اساسی که بر تمام برنامه های آن ها حاکم بود همان است که امیر مؤمنان علی در گفتار پر محتوایش بیان فرموده: (ایها الناس لا تستوحشوا فی طریق الهدی لقله اهله): ای مردم در طریق هدایت از کمی نفرات هرگز وحشت نکنید.

مؤمن آل فرعون سمبلی بود از این مکتب و رهروی بود از پیش قدمان این راه و نشان داد که یک انسان با عزم و اراده راسخ ناشی از ایمان می تواند حتی در اراده فراعنه جبار اثر بگذارد و پیامبر بزرگی را از خطر برهاند.



تاریخ زندگی این مرد شجاع و هوشیار نشان می دهد که همیشه باید حرکات طرفداران حق حساب شده باشد، گاه باید ایمان را اظهار کرد و فریاد کشید، گاه باید برای هدف های «کوتاه مدت» و «درازمدت» ایمان را مکتوم داشت و تقیه چیزی جز این نیست که انسان به خاطر هدف های مقدسش اعتقاد خود را در مقطع خاصی مکتوم دارد. همان گونه که

1- برای توضیح کامل در زمینه مساله تقیه و احکام و فلسفه ها و مدارک مختلف آن، به کتاب «القواعد الفقهیه» جلد سوم مراجعه فرمائید.

ص:483

مجهز بودن به سلاح ظاهری برای درهم کوبیدن دشمن لازم است سلاح برنده منطق نیز ضروری است که تأثیرش از سلاح ظاهر به مراتب بیشتر است: لذا کاری را که مؤمن آل فرعون با منطق خود انجام داد در آن شرایط خاص از هیچ سلاحی ساخته نبود و بالأخره داستان مؤمن آل فرعون نشان می دهد که خدا این گونه افراد باایمان را تنها نمی گذارد و در برابر خطرات در پناه لطف خودش قرار می دهد.

♣ تفویض کار به خدا

در حدیثی از امیر مؤمنان علی علیه السلام آمده است: (الایمان له اربعة ارکان التوکل علی الله و تفویض الامر الی الله عز و جل و الرضا بقضاء الله و التسليم لامر الله): ایمان چهار رکن دارد: توکل بر خدا، واگذاری کار خویش به او راضی بودن به قضای الهی و تسلیم در برابر فرمان خداوند.

امام صادق علیه السلام فرمود: (المفوض امره الى الله في راحه الابد و العيش الدائم الرغد و المفوض حقا هو العالی عن كل همه دون الله:) کسی که کار خود را به خدا واگذار در راحت ابدی و زندگی جاودانه پربرکت است و کسی که حقیقتاً کار خود را به خدا واگذار برتر از آن است که به غیر او بیندیشد.

«تفویض» چنانکه راغب در مفردات می گوید: به معنی «رد کردن» است؛ بنابراین «تفویض امر به خدا» به معنی واگذار نمودن کار خویش به او است، نه به این معنی که انسان دست از تلاش و کوشش بردارد که این به طور مسلم تحریفی است در معنی «تفویض» بلکه به این معنی است که نهایت کوشش و تلاش و جهاد را به کار گیرد و هنگامی که در برابر موانع سخت قرار گرفت وحشت نکند دست پاچه نشود و دلسرد نگردد بلکه کار خود را به خدا واگذار و با عزمی راسخ به جهاد و تلاش ادامه دهد.

«تفویض» گرچه از نظر مفهوم با «توکل» شباهت زیادی دارد ولی مرحله ای برتر از آن است، چراکه «حقیقت توکل» خدا را وکیل خویش دانستن است، ولی تفویض مفهومش واگذاری مطلق به او است، زیرا بسیار می شود که انسان و کیلی انتخاب می کند ولی به نظارت خویش نیز ادامه می دهد، اما در مقام تفویض هیچ نظری از خود ندارد.

«تفویض»، واگذار کردن کارها به خداست و این حالت بالاتر از توکل است. چون در وکالت، موکل می تواند بر کار وکیل نظارت کند، ولی در تفویض همه ی کارها را به خدا می سپاریم. البته تفویض و سپردن کارها به خدا که شعار مؤمن آل فرعون بود، بعد از بکار بردن تمام تلاش خود در راه نجات موسی از قتل و بیدار کردن و هشدار دادن و تبلیغ کردن بود. این گونه تفویض است که انواع حمایت های الهی را به دنبال دارد.

**قسمت هفتم: شهادت همسر مؤمن آل فرعون (صیانه) و فرزندان**

قبل از این که به ماجرای شهادت خانواده ی حزقیل پردازیم جالب است به ماجرای زیبای ازدواج آن ها را نیز اشاره ای بکنیم.

ص:484

(\*) در تفسیر علی بن ابراهیم ضمن روایت معراج از رسول اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده است خضر از شاهزادگان بود. او به خداوند ایمان آورده و در گوشه ای به عبادت مشغول بود و چون تنها فرزند خانواده بود پدرش تصمیم گرفت برای او همسری اختیار نماید.

اولین همسری که پدرش برایش برگزید دختری باکره و دومین زنی بیوه بود اما خضر هر بار از مضاجعت (هم بستر شدن و زیر یک سقف رفتن) با زنان خودداری می ورزید تا آنکه روزی آن بیوه به پادشاه گفت فرزند تو به مانند زنان است آیا جایز است زنی با زن دیگر ازدواج نماید پادشاه که بسیار خشمگین گشته بود دستور داد تا خضر را در محلی زندانی نمایند اما بعد از مدتی عواطف پدری او را بر آن داشت که به نزد فرزندش بیاید. پادشاه هنگامی که نزد خضر آمد او را در محبس نیافت چراکه خداوند به او قدرتی عنایت کرده بود تا به هر کجا که مایل است سفر نماید بعدها او به سپاه ذوالقرنین پیوسته و از چشمه آب حیات نوشید.

مدت ها گذشت تا آنکه دو مرد تاجر که از شهر پادشاه به یکی از جزایر دریای سرخ رفته بودند خضر را در آنجا یافتند اما با او عهد کردند که راز محل زندگی اش را برای پدر او بازگو نکنند. خضر نیز ابری را مأمور ساخت تا آن ها را به دیار خود رساند 9: ما یکی از آن دو نفر عهدشکنی کرده و پادشاه را از محل اختفای فرزندش باخبر ساخت. از سویی بر اثر گناهان بسیار زیاد قوم خضر، خداوند بر آن ها عذابی را نازل ساخت به طوری که شهر آن

ها به کلی نابود گشت؛ اما آن دختر باکره ای که راز عدم مضاجعت خضر را با خود پوشیده داشته بود و نیز آن مرد تاجری که محل اختفای خضر را برای پادشاه بازگو نکرده بود یکدیگر را در میان خرابه های آن شهر ویران شده یافتند کمی بعد آن ها با یکدیگر ازدواج کرده و به سرزمین دیگری نقل مکان کردند و آن ها صیانه و حزقیل نام داشتند.

ماجرای شهادت خانواده ی حزقیل (قبل از هجرت بنی اسرائیل و عبور از دریا و پس از ایمان آوردن ساحران بوده).

- آسیه بنت مزاحم که به همراه «حزقیل» و (همسر حزقیل) به موسی ایمان آورده بودند.

- فرعون در کاخش برای دخترانش آرایشگر مخصوصی داشت (صیانه) که ایمان خود را مخفی می داشت)

- عده ای از قوم فرعون که از دوستان او بودند، به او گزارش دادند که حزقیل مردم را بر ضد تو دعوت می کند و از طرفداران موسی است و فرعون گفت: «او پسر عم ولیعهد من است، من تحقیق می کنم اگر شما است گفته باشید، او سزاوار سخت ترین عذاب است؛ زیرا کفران نعمت مرا کرده است و اگر دروغ گفته اید، شما سزاوار سخت ترین عذاب هستید، زیرا جرئت کرده اید تا مرا بر ضد پسرعمویم تحریک کنید.»

- فرعون «حزقیل و صیانه و فرزندانش» را طلبید و در حضور گزارش دهندگان و خبرچینان جلسه ی محاکمه ای برگزار کرد. ابتدا خبرچینان گواهی خود را در مورد مخالفت حزقیل با فرعون، ابراز نمودند.

- حزقیل به فرعون گفت: ای پادشاه! آیا تاکنون هرگز دروغی از من شنیده اید؟



- فرعون گفت: نه.

- حزقیل گفت: از این گزارش دهندگان پیرس پروردگار و رزاق و برطرف کننده ی بلا از آن ها کیست؟

- فرعون از آن ها پرسید: پروردگار شما، رزق دهنده ی شما و برطرف کننده ی بلا از شما کیست؟

- همه در پاسخ گفتند: فرعون.

ص: 485

- حزقیل گفت: همه ی حاضران گواهی دهند که پروردگار رازق و خالق و برطرف کننده ی بلا از آن ها، همان پروردگار و رازق من و برطرف کننده ی بلا از من است. (اطرافیان فرعون تصور می کردند منظور حزقیل حصر ربوبیت در فرعون است اما او در حقیقت خداوند تبارک و تعالی را اراده نموده بود) به این ترتیب چنین وانمود شد که آن ها به دروغ نسبت ضدیت حزقیل با فرعون را گزارش داده اند.

- پس از آن فرعون دستور داد تا خبرچینان را به سخت ترین وجه مجازات نمودند آن ها به چهارمیخ کشیده شدند و گوشت بدنشان به وسیله قیچی های بزرگ تکه تکه گشت. (1)

- ظاهراً پس از مدتی روزی صیانه در قصر مشغول آرایش کردن سروصورت دختر فرعون بود (2)، ناگهان شانه از دستش افتاد و او طبق عادت خود گفت: «بسم الله»

- دختر فرعون گفت: «آیا منظورت از خدا، در این کلمه پدرم فرعون بود؟»



- آرایشگر: نه بلکه منظورم پروردگار خودم، پروردگار تو پروردگار پدرت بود
- دختر فرعون: این مطلب را به پدرم خبر خواهم داد.
- آرایشگر: برو خبر بده، باکی نیست. او نزد پدر رفت و ماجرا را گزارش داد.
- وقتی فرعون از ایمان آن ها باخبر می شود، دستور می دهد تنوری را که از مس ساخته بودند پر از آتش کنند تا حزقیل و فرزندانش در آن تنور بسوزانند.
- صیانه به فرعون گفت: من یک تقاضا دارم و آن اینکه استخوان های من و فرزندانم را در یکجا جمع کرده و دفن کنید.
- فرعون گفت: «چون بر گردن ما حق داری، این کار را انجام می دهم»
- فرعون برای اینکه زن اعتراف به خدا بودنش کند، فرمان داد نخست فرزندان آرایشگر را یکی یکی در درون تنور انداختند، ولی او همچنان مقاومت کرد و فرعون را خدا نخواند. سپس نوبت به کودک شیرخوارش که آخرین فرزندش بود رسید.
- جلادان او را از آغوش مادر کشیدند تا به درون تنور بیفکنند (مادر بسیار مضطرب شد) کودک به زبان آمد و گفت: (إِصْبِرِي يَا أُمَّاهُ! إِنَّكَ عَلَى الْحَقِّ): مادر صبر کن تو برحق هستی.
- آنگاه کودکش را در میان تنور انداخته و سوزاندند.
- (\*) رسول خدا می فرمایند: هنگامی که در سفر معراج بودم رایحه ای مطبوع به مشام رسید؛ در اینجا جبرئیل به پیامبر فرمود: بوی مطبوعی که هم اینک به مشام می رسد رایحه ای است

که از خانه صیانه و حزقیل برخاسته است. (3) و در برخی روایات آمده است صیانه یا صبانه همسر حزقیل؛ یکی از 50 زنی است که در زمان ظهور امام زمان جزء یاران ایشان است (یکی از 1 تن یار امام زمان عج) و رجعت می کند. (4)

- 
- 1- اقتباس از تفسیر نور الثقلین، ج 4، ص 522 به نقل از امام صادق علیه السلام
  - 2- البته معلوم نیست آن شخص که بوده چون فرعون فرزندی نداشت و اینکه دختر فرعون بوده در تردید است.
  - 3- قمی، تفسیر قمی، ج 2، ص 42
  - 4- طبری آملی، دلائل الامامه، ص 260؛ مروجی طبسی، زنان در حکومت امام زمان، ص 25
- ص: 486

### قسمت هشتم: شهادت آسیه همسر فرعون

آسیه همسر فرعون از بانوان محترم بنی اسرائیل بود و مخفیانه خدای حقیقی را می پرستید. زمانی که همسر حزقیل کشته نشده بود ایمان خود را کتمان داشته و در حالت تقیه بسر می برد روزی در عالم مکاشفه دید که گروهی از فرشتگان روح همسر حزقیل را به آسمان ها می برند و این مسئله باعث شد تا ایمان او محکم تر شود، از سوئی فرعون مغرورانه به نزد همسرش آمد تا او را از مرگ آرایشگر باخبر سازد اما با کمال تعجب مورد عتاب و سرزنش آسیه قرار گرفت فرعون نزد او آمد و ماجرای شهادت حزقیل و فرزندانش را به او خبر داد.

- آسیه گفت: وای بر تو! چه چیز باعث شده که این گونه بر خداوند متعال جرئت یابی و گستاخی کنی؟



- فرعون: گویا تو نیز مانند آن آرایشگر دیوانه شده ای؟!

- آسیه: دیوانه نشده ام، بلکه ایمان دارم به خداوند متعال، پروردگار خودم و پروردگار تو پروردگار جهانیان.

- فرعون مادر آسیه را طلبید و به او گفت: «دخترت دیوانه شده، سوگند یاد کرده ام اگر به خدای موسی کافر نگردد او را با آتش بسوزانم.»

- مادر آسیه در خلوت با آسیه صحبت کرد: «که خود را به کشتن نده و با شوهرت توافق کن...»

- ولی آسیه سخن بیهوده ی او را گوش نکرد و گفت: «هرگز به خداوند متعال، کافر نخواهم شد...»

- فرعون فرمان داد: «دست ها و پاهای آسیه را به چهارمیخی که در زمین نصب کرده بودند بستند.»

- از این رو در قرآن، فرعون به عنوان (ذو الاوتاد) (صاحب میخ ها) یاد شده است (فجر: 89) و او را در برابر تابش سوزان خورشید نهادند و سنگ بسیار بزرگی را روی سینه اش گذاشتند. او نیمه نیمه نفس میکشید و در زیر شکنجه بسیار سختی قرار داشت.

- موسی علیه السلام از کنار او عبور کرد، او با انگشتانش از موسی علیه السلام استمداد نمود، برای او دعا کرد و به برکت دعای موسی علیه السلام او دیگر احساس درد نکرد و به خدا متوجه شد و عرض کرد: «پروردگارا! خانه ای برای من نزد خودت در بهشت بساز و مرا از فرعون و کار او نجات ده و مرا از گروه ستمگران رهایی بخش!»



- خداوند همان دم روح او را به بهشت برد، او از غذاها و نوشیدنیهای بهشت میخورد و مینوشید، خداوند به او وحی کرد: سرت را بلند کن، او سرش را بلند کرد و خانه خود را در بهشت که از مروارید ساخته شده بود، مشاهده کرد و از خوشحالی خندید.

- فرعون به حاضران گفت: دیوانگی این زن را ببینید در زیر فشار چنین شکنجه سختی میخندد!

(\*) می گویند هنگامی که آسیه در زیر تابش مستقیم آفتاب شکنجه می شد و مأمورین او را تنها می گذاشتند فرشتگان الهی ابری سایه گستر را بر بالای سر او به وجود آوردند و آسیه در آن حالت جایگاه خود را در بهشت می نگریست. [\(1\)](#)

1- طبرسی، مجمع البیان، ج 5، ج 10، ص 479

ص: 487

به این ترتیب این بانوی مقاوم و مهربان که حق بسیاری بر موسی داشت و او را در موارد گوناگونی از گزند دشمن نجات داده بود، به شهادت رسید. [\(1\)](#)

در قرآن آمده است: خداوند برای مؤمنان، به همسر فرعون مثل زده است، در آن هنگام که گفت:

1- «پروردگارا! خانه ای برای من نزد خودت در بهشت بساز و مرا از فرعون و کار او نجات ده و مرا از گروه ستمگران رهایی بخش!» (\*) [\(2\)](#)

هم مثل کرد او ز بهر مؤمنان



زوجه فرعون را اندر بیان

یاد کن چون گفت او رب ابن لی

نزد خود بیٹی به جنت معتلی

ده ز فرعونم وز اعمالش نجات

همچنین از اهل ظلم و سیئات

حق دعایش کرد دردم مستجاب

رفع گشت از پیش چشم او حجاب

پیش از آن کاید برون روحش ز تن

جای خود دید او به جنت در زمین

گفته بد فرعون دون از کینه اش

سنگ بگذارند روی سینه اش

پیش از آن کاو را رسد بر سینه سنگ

رفته بد روحش به جنت بی درنگ (3)

(\*) ابن عباس به نقل از رسول خدا می گوید: برترین زنان بهشت چهار تن می باشند: خدیجه دختر خویند، فاطمه 9 دختر رسول خدا، مریم دختر عمران و آسیه دختر مزاحم و همسر فرعون. (4)

نکته ها

♣ حقیر بودن قصر فرعون در نگاه آسیه

همسر فرعون کاخ عظیم فرعون را تحقیر می کند و آن را در برابر خانه ای در جوار رحمت خدا به هیچ می شمرد و به این وسیله به آن ها که او را نصیحت می کردند که این همه امکانات چشمگیری که از طریق «ملکه مصر بودن» در اختیار تو است باایمان به مرد شبانی همچون موسی از دست نده! پاسخ می گوید و با جمله (نَجِّنِي مِنْ فِرْعَوْنَ وَ عَمَلِهِ) بیزاری خود را، هم از خود فرعون و هم از مظالم و جنایاتش، اعلام می دارد... و با جمله (وَنَجِّنِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ) نا هم رنگی خود را با محیط آلوده و بیگانگی خویش را از جنایات آن ها برملا می کند... و چقدر حساب شده است این جمله های سه گانه ای که این زن بامعرفت و ایثارگر در واپسین لحظه های عمرش بیان کرد، جمله هایی که می تواند برای همه زنان و مردان مؤمن جهان الهام بخش باشد، جمله هایی که بهانه های واهی را از دست تمام کسانی که فشار محیط، یا همسر را، مجوزی برای ترک اطاعت خدا و تقوی می شمردند، می گیرد. قابل توجه اینکه تقاضا می کند خداوند خانه ای در بهشت و در نزد خودش، برای او بنا کند، که در بهشت بودن جنبه جسمانی آن است و نزد خدا بودن جنبه روحانی آن و او هر دو را در یک عبارت کوتاه جمع کرده است.



2- تحریم: 11 (وَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِّلَّذِينَ ءَامَنُوا امْرَأَتَ فِرْعَوْنَ إِذْ قَالَتْ رَبِّ ابْنِ لِي عِنْدَكَ  
بَيْتًا فِي الْجَنَّةِ وَ نَجِّنِي مِّنْ فِرْعَوْنَ وَ عَمَلِهِ وَ نَجِّنِي مِّنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ)

3- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص 778

4- ابن بابویه، خصال، ج 1، ص 205

ص: 488

مسلماً زرق و برق و جلال و جبروتی برتر از دستگاه فرعونی وجود نداشت همان طور که فشار و شکنجه ای فراتر از شکنجه های فرعون جنایتکار نبود، ولی نه آن زرق و برق و نه این فشار و شکنجه، آن زن مؤمن را به زانو درنیاورد و هم چنان به راه خود در مسیر رضای خدا ادامه داد تا جان خویش را در راه معشوق حقیقی فدا کرد.

♣ آسیه، اسوه ایمان در شرایط سخت

مهم ترین شاخصه آسیه آن است که علی رغم زندگی در محیط پر از شرک و استکبار به خداخواهی روی می آورد و جاذبه های دنیوی را به هیچ می انگارد و تا سرحد جان در راه ایمان پابرجا و استوار می ماند (امرات فرعون إذ قالت رب ابن لی عندک بیتا فی الجنة) (تحریم: 11) همسر فرعون (را مثل آورده) آنگاه که گفت: پروردگارا، پیش خود در بهشت خانه ای برای من بساز. او گرچه بزرگ ترین و زیباترین کاخ های دنیا را در اختیار دارد، خانه ای بهشتی از خداوند می طلبد چون جانش از ایمان لبریز شده و در کاخ فرعونی نمی گنجد. نیز از فرعون و از اخلاق فرعونی رهایی مسألت می نماید. این ثمره دعوت انبیاست که انسان غرق شده در دنیا و مظاهر آن را چنان دگرگون می کند و فارغ از دید تنگ مادی، افقی بلند و درخشان وسیع فرا روی او می گشاید که در اثر آن، یک لحظه او را یارای تحمل محیط کفر نیست و راه گریزی به وادی نور و افق ایمان می جوید:



(و نَجِّنِي مِنَ فِرْعَوْنَ وَ عَمَلِهِ وَ نَجِّنِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ) مرا از فرعون و کردارش نجات ده و مرا از دست مردم ستمگر برهان؛ و این زن فرعون است که طوفان کفر اطرافیانش او را متزلزل نکرد، حتی در قصر فرعون با تبری از فرعون و قوم ستمکار، از خدا طلب نجات و طلب خانه ای در بهشت نمود. کسی که در تمام مملکت پهناور فرعون، زنی به جلالت و قدرت او نبود و این چنین بر تمام مظاهر دنیوی کفر غالب و چیره گردید. (\*) رسول خدا فرمود هر مردی که بد اخلاقی زنش را تحمل کند خداوند ثواب حضرت داوود علیه السلام را به او عطا فرماید و هر زنی که بد اخلاقی شوهرش را تحمل نماید خداوند ثواب آسیه بنت مزاحم - زوجه فرعون - را به او عطا کند. (1)

♣ قبر آسیه

گفته اند بین مصر و قاهره مشهدی است که قبر آسیه بنت مزاحم (زن فرعون) در آنجاست.

(2)

♣ آثار شهادت آسیه

پس از شهادت آسیه به دست فرعون، خداوند تا سه روز تاریکی را بر مصر چیره کرده، آن چنان که شب و روز از هم تشخیص داده نمی شد. رود نیل خشکید و تشنگی بر آن ها غلبه کرد. مردم به فرعون شکایت کردند، فرعون برای جاری کردن دوباره ی آب رود نیل با سپاهیان بیرون آمد، چون به نزدیک رود نیل و سرچشمه های آن رسید، از سپاه جدا شد و به گوشه ای رفت و گفت: خداوند! همانا که تو خدای آسمان ها و زمینی و خدایی جز تو نیست. بردباری و حلم تو مرا واداشت که از تو چیزی را تقاضا کنم که سزاوار آن نیستم. بار خدایا! این مردم بندگان تو هستند و خود بر تشنگی آنان آگاهی، پس رود نیل را بر آنان جاری کن. هنوز از سخن خود فارغ نشده بود که آب نیل به جریان افتاد و فرعون و سپاه او

به مصر برگشتند و همه ی مردم در مقابل او به سجده افتادند و بر کفرشان افزودند. موسی و هارون از این کار

1- مجلسی، بحار الانوار، ج 103، ابواب 59 تا 63؛ حر عاملی، وسائل الشیعه، ج 14، صص 111 - 126.

2- حموی، معجم البلدان، ج 8، ص 77

ص: 489

شگفت زده شدند. پس از این جریان، جبرئیل به صورت مردی ناشناس نزد فرعون آمد و گفت: از بردگان خود شکایتی دارم و آن اینکه: هر چه به آن ها نیکی کرده و نعمت دادم، آن ها در پاسخ ناسپاسی کرده، سر به عصیان و گردنکشی نهاده اند، سزای آن ها چیست؟ گفت: باید در دریا غرق شوند. مرد ناشناس (جبرئیل) گفت: این را بنویس و به من بده! فرعون نیز این مطلب را نوشت و به او داد. جبرئیل نوشته را گرفت و نزد موسی رفت و فرمان خدا، مبنی بر بیرون رفتن از مصر را به او داد. (1)

♣ شیوه های تبلیغی آسیه

این اسوه قرآنی نیز شیوه های مستقیم تبلیغی ندارد و تنها می توان از برخوردها و رفتارش، شیوه هایی عملی را استخراج نمود که به طور غیرمستقیم مبلغ ایمان، فداکاری و خداجویی است:

الف) قصد جدی گریز از محیط کفر و فساد



اولین شیوه ای که از زندگی آسیه برداشت می شود این است که چون توان تغییر عقاید فرعونیان و اصلاح مفاسد آن دستگاه حکومتی را نداشت، از وظیفه فردی خود غافل نگشت و یک تنه عقیده و ایمان خود را ابراز داشت و از خدا رهایی از فضای کفر و استکبار را طلب کرد. باید توجه داشت که او حتی قبل از ایمان به رسالت موسی در کودکی او به وی پناه داده بود و بارها فرعون را از تصمیم بر کشتن این فرزندخوانده بر حذر می داشت که این همه بیانگر فطرت سلیم و آمادگی روحی او برای پیوستن به صف مؤمنان بود و مرحله به مرحله مسیر هدایت را می پیمود؛ گفته اند آسیه همسر فرعون به محض آنکه عصای موسی دروغ پردازی ساحران را بلعید، ایمان آورد و فرعون بسیار او را شکنجه کرد و در نهایت او را به شکلی فجیع به قتل رساند.

ب) برائت از ستم و ستمگر

آسیه تا آنجا که توان داشت از ظلم ظالمانی چون فرعون به ویژه در مقابل موسی جلوگیری کرد، اما آنگاه که به کلی از تغییر و اصلاح عقیده و عمل آنان ناامید گردید، به صورت علنی از فرعون و اعمال ننگین و ظالمانه و مستکبرانه اش بیزاری جست و خود را به طور کامل از صف فرعونیان جدا کرد (و نجنی من فرعون و عمله و نجنی من القوم الظالمین) (تحریم آیه 11) و مرا از فرعون و کردارش نجات ده و مرا از دست قوم ستمکار برهان. برائت آسیه را دارای دو مرحله می توان دید؛ مرحله اول که در راز و نیاز او با خدایش جلوه گر است و چون از خدا خانه ای در بهشت می طلبد، مفهوم آن ناخشنودی از خانه دنیوی و مصاحبت فرعون است؛ و مرحله دوم که در آن از فرعون صریحاً بیزاری می جوید و از خدا رهایی از چنگال کفر و ستم او را می طلبد.

ج) پناه دادن به اهل ایمان

در راه ایمان، هر کس موظف به ادای وظیفه در حد وسع و توان خویش است و حداقل وظیفه در هنگام عجز از اصلاح اساسی امور، پشتیبانی مصلحان و حمایت عملی از اهداف آنان است که در سیره تابناک این اسوه قرآنی به چشم می خورد. او به خوبی در حد توان خویش اسوه زمان را پشتیبانی نموده از گزندها مصون داشت؛ همو بود که موسی را از رودخانه برگرفت و در دامن خود پرورش داد و بارها فرعون را از کشتن رسول آینده منصرف کرد و در تربیت جسمی و

---

1- ابن بابویه، علل الشرایع، ج 1، ص 215

ص: 490

عاطفی موسی در دوران کودکی، مادرانه کوشید و در نهایت به ایمان واقعی رهنمون گشت و بهشت جاودان را بر دنیای فانی برگزید.

♣ بررسی ویژگی های این بانوی بهشتی

1) اخلاق آسیه

- او زرق و برق زده نبود و به تمام مظاهر دنیوی پشت کرد و از کاخ و رفاه و مادیات گذشت

- او محیط زده نبود و جامعه شخصیت او را نساخته بود، بلکه با منطق، در برابر رژیم فاسد ایستاد.

- او توانست فضای سکوت و خفقان را بشکند.

- او صبور بود وزیر شکنجه جان داد و شهید شد، ولی از راه و مکتبش دست برنداشت.





- او حامی رهبر معصوم زمان خود، موسی بود.
- او بلندهمت بود و به کمتر از بهشت و قرب خدا قانع نبود.
- او شهامت داشت و تهدیدات فرعون در او اثر نگذاشت.
- او رضای خالق را بر رضای خلق مقدم داشت.
- او منطق و عقل وحی را بر مسائل خانوادگی ترجیح می داد.
- او ثابت کرد من هم رنگ جماعت نمی شوم و رسوا هم نمی شوم.
- او ثابت کرد که یک نفر نیز می تواند موج ایجاد کند و اگر خدا بخواهد با یک گل بهار می شود.
- او ثابت کرد که زن در انتخاب راه مستقل است.
- او ثابت کرد که حق، ماندنی است و اگر مشت روی آهن تأثیر ندارد، روی افکار عمومی در تاریخ اثر دارد
- او نان و نمک فرعون را خورد ولی از عقیده ی او نیز متنفر بود.

### 1) آسیه زن آسمانی

بعضی آسیه را اول زن آسمانی می دانند و برخی منابع او را دومین زن آسمانی ذکر کرده اند. [\(1\)](#)

در عظمت این بانوی بزرگ همین بس که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله درباره ی او می فرمایند: کسانی که از مردان به کمال رسیده اند زیادند. ولی از زنان عالم فقط چهار نفر به درجه ی کمال رسیده اند: آسیه دختر مزاحم (همسر فرعون)، مریم دختر عمران (مادر عیسی)، خدیجه دختر خویلد (همسر پیغمبر)، فاطمه دختر محمد. (2)

«صدیقه» نیز صفتی است که برای این بانوی گرامی ذکر شده است.

«امّ المومنین» نیز لقب ایشان بود به دلیل مهربانی ها و عطوفت هایی که نسبت به مردم داشت.

ابن حجر از این هم فراتر رفته و معتقد است که آسیه به مقام نبوت رسیده است. وی دلیل گفته ی خود را حصر حدیث (لم مکمل من النساء إلا آسیه امرأة فرعون و مریم بنت عمران ...) می داند، زیرا کامل ترین افراد نوع انسان انبیاء هستند.

1- مورخ السلطنه، درّه البیضاء فی مشاهیر النساء، ص 390.

2- زمخشری، الکشاف، ج 4، ص 673.

ص: 491

همچنین از ابوالحسن اشعری نقل شده است که شش نفر از زنان از جمله آسیه به مقام نبوت رسیده اند.

(2) ایمان آسیه



قال رسول الله صلى الله عليه و آله : «ثلاثه لم يكفروا بالوحي طرفه عين؛ مؤمن آل يس و على بن ابيطالب و آسيه إمرأه فرعون»: یعنی سه نفر هرگز نسبت به وحی کافر نبوده اند آن ها عبارت اند از: مؤمن آل یس، علی بن ابیطالب و آسیه همسر فرعون. (1)

بر این اساس آسیه حتی قبل از نبوت حضرت موسی علیه السلام به خدای یگانه و شریعت ابراهیم ایمان داشت ولی ایمان خود را مخفی می کرد.

و در جای دیگر نیز آمده است که: همان طور که خدیجه اول زن مؤمن به نبوت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله است، آسیه هم اول زنی است که به نبوت موسی صلی الله علیه و آله ایمان آورده است. (2)

(3) آسیه هم نشین فاطمه(س) در بهشت

از قول امیر المومنین علی علیه السلام نقل شده است: که روزی فاطمه(س) از پدرش درباره ی چگونگی محشور شدن خود در قیامت، سؤال کرد.

پیامبر صلی الله علیه و آله در جواب فرمودند: آن روز روز بزرگی است. جبرئیل به من خبر داد که وقتی تو از قبرت بیرون می آیی ابتدا مریم دختر عمران و سپس مادرت خدیجه به استقبال تو خواهند آمد. بعد از او هم حوا و آسیه با هفتاد هزار حوریه ی بهشتی به استقبالت خواهند آمد. سپس از زیر عرش الهی ندادهنده ای ندا سر می دهد که ای خلائق چشمانتان را ببندید تا فاطمه دختر محمد صلی الله علیه و آله و همراهان او عبور کنند. در این استقبال نزدیک ترین زنان از طرف چپ تو حوا و آسیه می باشند. (3)

(4) مقایسه آسیه با زنان دیگر



قرآن کریم آسیه و همسران لوط و نوح را باهم مقایسه می کند و می فرماید: زنان لوط و نوح، علی رغم اینکه در خانه ی نبوت بودند و با پیامبران خدا مصاحبت و معاشرت داشتند، به خدای یگانه کفر ورزیدند و گمراه شدند.

اما در مقابل آسیه زنی است که همسر فرعون است و در محیطی زندگی می کند که همه اش کفر و ظلم و بیداد است، ولی تحت تأثیر همسر و محیط قرار نگرفت و به خدای یگانه و نبوت موسی ایمان داشت. [\(4\)](#) اگر خداوند کریم زمانی، حضرت مریم را مأمور حفظ و دفاع از حجت خود، حضرت عیسی می کند. اگر خدیجه را آفرید تا ثروت خود را به پای محمدصلی الله علیه و سلم بریزد و در سخت ترین شرایط یار و یاور او باشد. اگر فاطمه علیها السلام پا به

1- ابن بابویه، الخصال، ج 1، ص 173. مؤمن آل یس: یا حبیب نجار، کسی است که اوّلین بار با فرستادگان حضرت عیسی در شهر انطاکیه روبه رو می شود و پس از مشاهده ی معجزاتی از آنها ایمان آورد و از مردم و حاکم آن شهر که در پی انکار بر آمدند و بت پرست بودند، خواست که از آن فرستادگان پیروی کنند؛ و داستان سوره ی یس ذیل آیه ی 20 اشاره به این ماجراست.

2- راجی قمی، آخرین گفتارها در پایان زندگی، ص 160.

3- مجلسی، بحار الأنوار، ج 8، ص 53

4- تحریم: 11 و 10. همچنین در برخی تفاسیر در ذیل آیه ی 5 این سوره مراد از کلمه ی ثبّات: غیر باکره را آسیه می دانند و این تفسیر شاید با توجه به حدیثی باشد که می فرماید: آسیه در قیامت جزء یکی از همسران پیامبر صلی الله علیه و آله خواهد شد. (مبیدی، کشف الاسرار و عدّه الابرار، ج 10، ص 159)

عرصه ی گیتی گذارد تا غم و اندوه جانکاه علی علیه السلام را به جان بخرد و تسکین دهنده ی آلام تنهایی و غربت او باشد. اگر زینب در کربلای مظلومیت و خون، به یاری برادری مظلوم برمی خیزد و پیام خونین او را شهر به شهر و دیار به دیار تا اعماق کاخ ظلم و بیداد یزید می رساند و پایه های حکومت او را متزلزل می کند.

آسیه نیز مأموریتی خدایی دارد که موسی را چونان جان شیرین حفظ و حراست کند تا روزی بتواند پایه های استبداد و استکبار فرعون را در هم ریزد و امتی را از ظلم و بیداد نجات دهد.

آنچه می توان از سرگذشت این زنان برجسته ی بهشتی و تاریخی نتیجه گرفت، این است که: وظیفه ی اصلی همه ی این بانوان نمونه، حفظ و حراست از حجت الهی بوده است.

### قسمت نهم: آخرین سخنان مجادله آمیز فرعون و موسی علیه السلام

منطق موسی از یک سو معجزات گوناگونش از سویی دیگر و بلاهایی که بر سر مردم مصر فرود آمد و به برکت دعای موسی صلی الله علیه و آله برطرف شد از سوی سوم تأثیر عمیقی در محیط گذاشت و افکار توده های مردم را نسبت به فرعون متزلزل ساخت و تمام نظام مذهبی و اجتماعی آن ها را زیر سؤال برد.

اینجا بود که فرعون با سفسطه بازی و مغلطه کاری می خواست جلو نفوذ موسی صلی الله علیه و آله را در افکار مردم مصر بگیرد، دست به دامن ارزش های پستی می زند که بر آن محیط حاکم بود و خود را با این ارزش ها با موسی مقایسه می کند تا برتری خویش را به ثبوت رساند، ...



1- «فرعون در میان قوم خود ندا داد که ای قوم من! آیا حکومت سرزمین پهناور مصر از آن من نیست؟ و این نهرهای عظیم تحت فرمان من قرار ندارد؟ و از قصر و مزارع و باغ‌های من نمی گذرد؟ آیا نمی بینید؟» (1) (ولی موسی چه دارد؟ هیچ، یک عصا و یک لباس پشمینه! آیا شخصیت از آن او است یا از آن من؟ آیا او سخن حق می گوید یا من می گویم؟ چشم‌های خود را باز کنید و درست مطلب را بنگرید؛ و به این ترتیب فرعون ارزش‌های قلبی را به چشم مردم مصر کشید...)

2- سپس می افزاید: «بدون شک من از این فرد که مقام و نژادی پست دارد و هرگز نمی تواند فصیح سخن بگوید برترم» (2) و به این ترتیب دو افتخار بزرگ برای خود (حکومت مصر و مالکیت نیل) و دونقطه ضعف برای موسی (فقر و لکنت زبان) بیان کرد.

درحالی که موسی هرگز در آن زمان لکنت زبان نداشت، چراکه خداوند دعای او را مستجاب کرد و سنگینی زبانش را برطرف ساخت، چراکه به هنگام بعثت عرضه داشت: (وَاحْلُلْ عُقْدَةً مِنْ لِسَانِي) (خداوندا گره را از زبان من بگشا) (طه:27) و مسلماً دعایش مستجاب شد و قرآن نیز گواه بر آن است.

کرد پس فرعون در قومش ندا

نیست گفت ای قوم آیا مرا

ملک مصر این نیست یا جوهای نیل

زیر قصرم جاری از پهنای نیل

یا ز من تحتی بود قصد از بیان



که بود جوها به حکم من روان

- 1- زخرف: 51 (وَنَادَى فِرْعَوْنُ فِي قَوْمِهِ قَالَ يَا قَوْمِ أَلَيْسَ لِي مُلْكُ مِصْرَ وَهَذِهِ الْأَنْهَارُ تَجْرِي مِن تَحْتِي أَفَلَا تُبْصِرُونَ)
- 2- زخرف: 52 (أَمْ أَنَا خَيْرٌ مِنْ هَذَا الَّذِي هُوَ مَهِينٌ وَلَا يَكَادُ يُبِينُ)

ص: 493

یا که در تحت تصرف از من اند

زیر امر مشار بینش ایمن اند

پس نمی بینید آیا ناز من

ابتدال موسی و اعزاز من

بهترم من بلکه زین مردی که هست نیست در زمین مصر بی مقدار و پست

هم نزدیک تا روشن کنند

گفت خود کافشا به مرد و زن کنند

باوجود ضعف و ذلت یعنی او

نیست کس را فهم گفتارش نکو (1)

نکته ها

♣ تعبیر به (نادی)(ندا داد)

نشان می دهد که فرعون مجلس عظیمی از سرشناسان مملکت تشکیل داد و با صدایی رسا و بلند همه را مخاطب ساخته و این جمله ها را بازگو نمود.

یا اینکه دستور داد که ندای او را به عنوان یک بخشنامه در سرتاسر کشور منعکس کنند.

♣ تعبیر به (انهار)

جمع «نهر» باینکه منظور از آن رود نیل است به خاطر آن است که این رود عظیم که همانند دریای پهناوری است به شعبه های بسیار زیادی تقسیم می شد و سراسر مناطق آباد مصر را مشروب می ساخت.

بعضی از مفسران گفته اند رود نیل 360 شاخه داشت که مهم ترین آن ها:

«نهر الملک» «نهر طولون» «نهر دمیاط» و «نهر تنیس» بود.

♣ چرا فرعون مخصوصاً روی شاخه های نیل تکیه می کند؟

برای اینکه تمام آبادی مصر و ثروت و قدرت و تمدن آن ها از نیل سرچشمه می گرفت، لذا فرعون به آن می نازد و بر موسی فخر می فروشد!

♣ تعبیر به (تَجْرِی مِنْ تَحْتِی)

به این معنی نیست که رود نیل از زیر قصر من می گذرد، آن گونه که جمعی از مفسران گفته اند، چراکه رود نیل از آن عظیم تر بود که از زیر قصر فرعون بگذرد، اگر منظور از کنار قصر او باشد بسیاری از قصرهای مصر چنین بود و غالب آبادی ها در دو حاشیه این



شط عظیم قرار داشت، بلکه منظور این است این رود تحت فرمان من است و نظام تقسیم آن بر آبادی ها طبق مقرراتی است که من اراده می کنم.

♣ جمله ی (أنا خیر)

در قرآن، یک بار از ابلیس صادر شده است و بار دیگر از فرعون.

♣ تعبیر به (مهین)

(پست) ممکن است اشاره به طبقات اجتماعی آن زمان باشد که ثروتمندان و اشراف قلدر را طبقه بالا و زحمتکشان کم درآمد را طبقه پست می پنداشتند... و یا اشاره به نژاد موسی باشد که از بنی اسرائیل بود و قبطیان فرعونى خود را آقا و سرور آن ها می پنداشتند.

1- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص 682

ص:494

ادامه سخنان فرعون

سپس فرعون به دو بهانه دیگر متشبث شده گفت:

3- «چرا دستبندهایی از طلا به او داده نشده؟! یا اینکه چرا فرشتگان همراه او نیامده اند تا

گفتار او را تصدیق کنند»؟! (1)

راست گر گوید که از نزد خدا

نامزد شد بر رسالت ز اجتبا



پس نشد افکنده چون بر وی ز رب

دستوانهایی که باشد از ذهب

یا نیامد با وی از افرشتگان

تا به او پیوسته باشد از نشان

گر رسولی شه فرستد از خواص

می کند با او روان از اختصاص

نیست پس جایز که بفرستد خدا

بر رسالت مرد درویش و گدای (2)

نکته ها

♣ (أسوره) زینت آلات فراغه

می گویند فرعونیان عقیده داشتند که رؤسا باید دستبند و گردنبند طلا زینت خود کنند، لذا از اینکه موسی چنین زینت آلاتی همراه نداشت و بجای آن لباس پشمینه چوپانی در تن کرده بود اظهار تعجب می کند و چنین است حال جمعیتی که معیار سنجش شخصیت در نظر آن ها طلا و نقره و زینت آلات است.

«اسوره» جمع «سوار» (بر وزن هزار) به معنی دستبند است، خواه از طلا باشد یا نقره و اصل آن از واژه فارسی «دستواره» گرفته شده (اساور نیز جمع جمع است).

اما پیامبران الهی با کناره گیری از این مسائل مخصوصاً می خواستند این ارزش های کاذب و دروغین را ابطال کنند و ارزش های اصیل انسانی یعنی علم و تقوی و پاکی را جانشین آن سازند، چرا که تا نظام ارزشی یک جامعه اصلاح نشود آن جامعه هرگز روی سعادت به خود نخواهد دید.

بهانه دوم همان بهانه معروفی است که بسیاری از امم گمراه و سرکش در برابر پیامبران مطرح می کردند: گاه می گفتند: چرا او انسان است و فرشته نیست؟ و گاه می گفتند: اگر انسان است لا اقل چرا فرشته ای همراه او نیامده؟ در حالی که رسولان مبعوث به انسان ها باید از جنس خود آن ها باشند تا نیازها و مشکلات و مسائل آن ها را لمس کنند و به آن پاسخ گویند و بتوانند از جنبه عملی الگو اسوه ای برای آن ها باشند. (3)

♣ (مقترین)

به معنی متتابعین یا «متعاضدین» آمده و بعضی گفته اند اقتران در اینجا به معنی تقارن است.

1- زخرف: 53 (فَلَوْ لَا أَلْقَىٰ عَلَيْهِ آسُورَةٌ مِّنْ ذَهَبٍ أَوْ جَاءَ مَعَهُ الْمَلَائِكَةُ مُقْتَرِنِينَ)

2- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص 682

3- برای شرح بیشتر به تفسیر المیزان، ذیل آیه ی 9 سوره ی انعام مراجعه کنید.

ص: 495

### قسمت دهم: تأثیر سخنان فرعون در اطرافیان

در آیه بعد قرآن به نکته لطیفی اشاره می کند و آن اینکه: فرعون از واقعیت امر چندان غافل نبود و به بی اعتباری این ارزش ها کم و بیش توجه داشت...



1- «او قوم خود را تحمیق کرد و عقول آن ها را سبک شمرد و از وی اطاعت کردند!» (1)

یافت قوم خود سبک پس در خرد

در قبول گفت های خام رد

پس نمودندش اطاعت جمله زین

قوم او بودند چون از فاسقین (2)

اصولاً راه و رسم همه حکومت های جبار و فاسد این است که برای ادامه خود کامگی باید مردم را در سطح پائینی از فکر و اندیشه نگهدارند و با انواع وسایل آن ها را تحمیق کنند، آن ها را در یک حال بی خبری از واقعیت ها فروبرند و ارزش های دروغین را جانشین ارزش های راستین کنند و دائماً آن ها را نسبتاً به واقعیت ها شستشوی مغزی دهند.

چراکه بیدار شدن ملت ها و آگاهی و رشد فکری ملت ها بزرگ ترین دشمن حکومت های خودکامه و شیطانی است که با تمام قوا با آن مبارزه می کنند!

این شیوه فرعونی یعنی استخفاف عقول با شدت هر چه تمام تر در عصر و زمان ما بر همه جوامع فاسد حاکم است، اگر فرعون برای نیل به این هدف وسایل محدودی در اختیار داشت طاغوتیان امروز با استفاده از وسایل ارتباط جمعی، مطبوعات، فرستنده های رادیو تلویزیونی و انواع فیلم ها و حتی ورزش در شکل انحرافی و ابداع انواع مدهای مسخره، به استخفاف عقول ملت ها می پردازند تا در بی خبری کامل فروروند و از آن ها اطاعت کنند، به همین دلیل دانشمندان و متعهدان دینی که خط فکری و مکتبی انبیا را تداوم می



بخشند وظیفه سنگین در مبارزه با برنامه «استخفاف عقول» بر عهده دارند که از مهم ترین وظائف آن ها است.

نکته ها

### ♣ عاقبت فاسقان

این قوم گمراه اگر فاسق و خارج از اطاعت فرمان خدا و حکم عقل نبودند تسلیم چنین تبلیغات نمی شدند و اسباب گمراهی خود را به دست خویش فراهم نمی ساختند، به همین دلیل آن ها هرگز در این گمراهی معذور نبودند، درست است که فرعون عقل آن ها را دزدید و به طاعت خویش واداشت، ولی آن ها نیز با «تسلیم کورکورانه» موجبات این دزدی را فراهم ساختند. آری آن ها فاسقانی بودند که از فاسقی تبعیت می کردند.

### قسمت یازدهم: نفرین موسی

موسی صلی الله علیه و آله از تمام وسایل هدایت برای نفوذ در دل های تاریک این مجرمان استفاده کرد، ولی هیچ اثری در فرعونیان نبخشید، هر دری را می توانست کوبید ولی «عاقبت زان در برون نامد سری»!

لذا مأیوس شد و چاره ای جز نفرین به آن ها ندید، چراکه قوم فاسدی که هیچ امیدی به هدایتشان نباشد حق حیات از نظر نظام آفرینش ندارند، باید عذاب الهی فرود آید و آن ها را درو کند و صفحه زمین را از لوث وجودشان پاک سازد.

1- لذا «موسی به پیشگاه پروردگارش عرضه داشت که این ها قومی مجرم و گنه کارند»

(3)

1- زخرف: 54 (فَاسْتَخَفَّ قَوْمَهُ فَاَطَاعُوهُ إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا فَاسِقِينَ)

2- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص 682

3- دخان: 22 (فَدَعَا رَبَّهُ أَنْ هُوَلَاءِ قَوْمٌ مُّجْرِمُونَ)

ص: 496

خواند پس پروردگارش را فزون

هؤلاء آن قوم مجرمون (1)

چه نفرین مؤدبانه ای؟ نمی گوید خداوندا آن ها را چنین و چنان کن، بلکه همین اندازه می گوید: خداوندا این ها گروهی مجرم اند که امیدی به هدایتشان باقی نمانده.

سپس موسی به یکی از علل طغیان فرعون و فرعونیان اشاره کرده و به خداوند می گوید:

2- موسی گفت: «پروردگارا! تو فرعون و اطرافیانش را زینت و اموالی (سرشار) در زندگی دنیا داده ای، پروردگارا! در نتیجه (بندگانت را) از راه تو گمراه می سازند! پروردگارا! اموالشان را نابود کن! و (به جرم گناهانشان)، دل هایشان را سخت و سنگین ساز، به گونه ای که ایمان نیاورند تا عذاب دردناک را ببینند!» (\*) (2)

گفت موسی دادی ای پروردگار

توبه فرعون و گروهش بی شمار

در حیات دنیوی مال و متاع



زینت و اموال و املاک و ضیاع

دادی این ها کافکنند اندر ضلال

بندگانت را ز راهت لا محال

ربنا اطمس علی اموالهم

سخت بر دل هایشان گیر از مهم

تا که بر ایمان نیابد انشراح

هم بینند آن عذاب و افتضاح (3)

نکته ها

♣ «لام» در (لُیْضَلُوا)

به اصطلاح «لام عاقبت» است، یعنی یک جمعیت ثروتمند اشرافی تجمل پرست، برای گمراه ساختن مردم از راه خدا خواه ناخواه کوشش خواهند کرد و پایان کارشان چیزی جز این نخواهد بود، چراکه دعوت پیامبران و برنامه های الهی مردم را بیدار و هشیار و متحد و متشکل می سازد و با این حال مجال بر غارتگران و چپاولگران تنگ خواهد شد و روزگار بر آن ها سیاه، آن ها نیز از خود واکنش نشان می دهند و به مخالفت با پیامبران برمی خیزند.

[ابتداء به اضلال، بر خداوند محال است ولی اضلال برای مجازات محال نیست و مال وزینت دادن به فرعونیان از این باب بوده است]

و این سخن در جای خود سخن حقی است لیکن باید دانست که تنها اضلال ابتدایی است که بر خدا محال است و خدای تعالی نه کسی را گمراه می کند و نه رسولش را به این منظور می فرستد و نه مال دنیا را به این منظور به کسی می دهد و اما اضلال مجازاتی و به عنوان کیفر در برابر گناهان نه تنها بر خدای تعالی محال نیست و دلیلی بر امتناع آن نداریم، بلکه کلام مجید خدا آن را در مواردی بسیار اثبات کرده است. چه مانعی دارد که خدای

1- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص 687

2- یونس: 88 (وَقَالَ مُوسَى رَبَّنَا إِنَّكَ آتَيْتَ فِرْعَوْنَ وَمَلَأَهُ زِينَةً وَأَمْوَالًا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا رَبَّنَا لِيُضِلُّوهُ عَنِ سَبِيلِكَ رَبَّنَا اطْمِسْ عَلَى أَمْوَالِهِمْ وَاشْدُدْ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَلَا يُؤْمِنُوا حَتَّى يَرَوُا الْعَذَابَ الْأَلِيمَ)

3- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص 328

ص: 497

تعالی فرعون و درباریانش را که اصرار بر استکبار داشتند و دست از ارتکاب جرائم بر نمی داشتند مال و زینت زیادی به آنان بدهد تا دست به اضلال بزنند و جرمشان بیشتر و عقابشان افزون تر گردد؟

♣ (طمس)

در لغت به معنی محو کردن و بی خاصیت نمودن چیزی است،





♣ در بعضی از روایات وارد شده که پس از این نفرین، اموال فرعونیان به صورت سفال و سنگ درآمد، شاید کنایه از این باشد که آن چنان بحران اقتصادی دامنشان را گرفت که ارزش ثروت هایشان به کلی سقوط کرد و همچون سفال بی قیمت شد!

♣ دیدگاه سید مرتضی علم الهدی (ره)

او می گوید: مهم ترین وجهی که در تأویل (لا یؤمنوا حتی یروا العذاب الالیم) گفته شده آن است این عبارت به (لِیُضَلُّوا) عطف شده است و جواب [فعل امر در عبارت] (ربنا اطمس علی اموالهم و اشدد علی قلوبهم) نیست.

با این تأویل تقدیر (فرض) سخن چنین خواهد بود: «رَبَّنَا إِنَّكَ آتَيْتَ فِرْعَوْنَ وَ مَلَأَهُ زِينَةً وَ أَمْوَالًا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا رَبَّنَا لِيُضَلُّوا عَنْ سَبِيلِكَ رَبَّنَا اطْمِسْ عَلَيَّ أَمْوَالِهِمْ وَ اشددْ عَلَيَّ قُلُوبِهِمْ فَلَا يُؤْمِنُونَ حَتَّى يَرَوْا الْعَذَابَ الْأَلِيمَ» این وجه با عاقبت بودن «ل» و فرض «لَثَلَّا يُضَلُّوا» به جای (لِیُضَلُّوا) نیز منطبق است. (1)

### قسمت دوازدهم: اجابت نفرین موسی

خداوند خطاب به موسی و هارون وحی می کند:

1- «اکنون که شما آماده تربیت و سازندگی جمعیت بنی اسرائیل شده اید، «دعایتان نسبت به دشمنانتان اجابت شد» «پس محکم در راه خود بایستید و استقامت به خرج دهید» (2)

2- از انبوه مشکلات نهراسید و در کار خود قاطع باشید و هرگز در برابر پیشنهادهای افراد نادان و بی خبر تسلیم نشوید «و از راه جاهلان نروید» بلکه کاملاً آگاهانه برنامه های انقلابی خود را ادامه دهید.



گفت حق کردم ز سر ما مضمی

از تو هارون اجابت این دعا

پس شما باشید بی تشویش و بیم

در طریق دعوت خود مستقیم

پیروی نکنید هم اندر پسند

راه آنان را که در نادانی اند

علم یعنی نیستشان باری به وقت

که بود موقوف هر کاری به وقت

حاصل آنکه صبر باید در امور

کآنچه تقدیر است آید در ظهور [\(3\)](#)

---

1- سید مرتضی، تنزیه الانبیاء، ص 131

2- یونس: 89 (قَالَ قَدْ أُجِيبَت دَعْوَتُكُمَا فَاسْتَقِيمَا وَلَا تَتَّبِعَانِ سَبِيلَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ)

3- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص 328



ما به موسی و برادرش وحی فرستادیم که برای قوم خود خانه هایی در سرزمین مصر انتخاب کنید

- 1- مخصوصاً «این خانه ها را نزدیک به یکدیگر و مقابل هم بسازید»
- 2- سپس به خودسازی معنوی و روحانی پردازید «و نماز را بر پادارید»
- 3- از این طریق روان خود را پاک و قوی نمایید
- 4- برای اینکه آثار ترس و وحشت از دل آن ها بیرون رود و قدرت روحی و انقلابی را باز یابند «به مؤمنان بشارت ده» بشارت به پیروزی و لطف و رحمت خدا. [\(1\)](#)

گفت موسی تا کنند آن ها بنا

بهر طاعت مسجد اندر خانه ها

وحی زان فرمود کردیم از یقین

ما به موسی و برادرش این چنین

که فراگیرید جای بازگشت

بهر قوم خود برای بازگشت

خانه ها در شهر مصر اندر خفا

مسجد اینی بهر طاعت از خدا



هم شما و قومتان در هر شئون

خانه ها را قبله سازید از درون

هم پیا دارید در آن ها صلوه

ده بشارت مؤمنان را بر نجات (2)

نکته ها

♣ بازسازی منازل جهت تقویت بنیه ی دفاعی

بنی اسرائیل در آن زمان به صورت گروهی پراکنده، شکست خورده، وابسته و طفیلی و آلوده و ترسان بودند، نه خانه ای از خود داشتند و نه اجتماع و تمرکزی، نه برنامه سازنده معنوی داشتند و نه شهامت و شجاعت لازم برای یک انقلاب کوبنده!

موسی و برادرش هارون مأموریت یافتند که برای بازسازی اجتماع بنی اسرائیل مخصوصاً از نظر روحی برنامه ای را در چند ماده پیاده کنند:

نخست به امر خانه سازی و جدا کردن مسکن خویش از فرعونیان همت بگمارند، این کار چند فایده داشت:

اینکه آن ها با مالک شدن مسکن در سرزمین مصر علاقه بیشتری به دفاع از خود و از آن آب و خاک پیدا می کردند.

اینکه از زندگی طفیلی گرا در خانه های قبطیان به یک زندگی مستقل، منتقل می شدند.

اینکه اسرار کارها و نقشه های آن ها به دست دشمنانشان نمی افتاد.

خانه هایشان را مقابل یکدیگر و نزدیک به هم بسازند.

زیرا قبله در اصل به معنی «حالت تقابل» هست،

1- یونس: 87 (وَ أَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ وَأَخِيهِ أَنْ تَبَوَّءَ لِقَوْمِكُمَا بِمِصْرَ بَيْوتًا وَ اجْعَلُوا بُيُوتَكُمْ

قِبْلَةً وَ اقِيمُوا الصَّلَاةَ وَ بَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ)

2- صفی عیشاه، تفسیر صفی، ص 328

ص: 499

«البته بعضی از مفسران قبله را در آیه فوق به معنی مقابل نگرفته اند بلکه به همان معنی قبله نماز گرفته اند، جمله و اقیموا الصلاه را گواه بر آن می دانند، ولی معنی اول با مفهوم اصلی لغوی کلمه سازگارتر هست به علاوه اراده هر دو معنی از این کلمه نیز اشکالی ندارد، چنانکه بارها نظیرش را داشته ایم». این کار کمک مؤثری به تمرکز و اجتماع بنی اسرائیل می کرد و می توانستند مسائل اجتماعی را به طور عمومی مورد بررسی قرار دهند و به عنوان انجام مراسم مذهبی دورهم جمع شوند و برای آزادی خویش نقشه های لازم را طرح نمایند. توجه به عبادت و مخصوصاً نماز که انسان را از بندگی بندگان جدا و به خالق همه قدرت ها پیوند می دهد، قلب و روح او را از آلودگی گناه می شوید و حس اتکای به نفس را در آنان زنده می کند و با تکیه بر قدرت پروردگار، روح تازه ای به کالبد انسان می دمد.

♣ تأثیر روانی بشارت



به موسی به عنوان یک رهبر دستور می دهد که دست در درون زوایای روح بنی اسرائیل بیفکند و زباله های ترس و وحشت را که یادگار سالیان دراز بردگی و ذلت بوده است بیرون بکشد و از طریق «بشارت دادن به مؤمنان» به فتح و پیروزی نهایی و لطف و رحمت پروردگار اراده آن ها را قوی و شهامت و شجاعت را در آن ها پرورش دهد.

جالب اینکه بنی اسرائیل از فرزندان یعقوب اند و گروهی از آن ها طبعاً از فرزندان یوسف اند که او برادرانش سالیان دراز بر مصر حکومت داشتند و در آبادی و عمران این سرزمین کوشیدند، اما بر اثر نافرمانی خدا و بی خبری و اختلافات داخلی روزگارشان به چنین وضع رقت باری رسیده بود، این جامعه ی فرسوده ی مصیبت زده باید نوسازی شود و نقاط منفی خود را پاک کند و به جای آن خصائل روحی سازنده بنشانند تا عظمت گذشته را بازیابد.

### قسمت چهاردهم: پیام های قرآنی 6 دسته آیات

1) سوره ی غافر: آیات 23-27

(وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ بِآيَاتِنَا وَ سُلْطَانٍ مُّبِينٍ) (\*) إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَ هَامَانَ وَ قَارُونَ فَقَالُوا سَحَرٌ كَذَّابٌ (\*) فَلَمَّا جَاءَهُمْ بِالْحَقِّ مِنْ عِنْدِنَا قَالُوا اقْتُلُوا أَبْنَاءَ الَّذِينَ ءَامَنُوا مَعَهُ وَ اسْتَحْيُوا نِسَاءَهُمْ وَ مَا كَيْدُ الْكَافِرِينَ إِلَّا فِي ضَلَالٍ (\*) وَ قَالَ فِرْعَوْنُ ذَرُونِي أَقْتُلْ مُوسَىٰ وَ لْيَدْعُ رَبَّهُ إِنِّي أَخَافُ أَنْ يُبَدِّلَ دِينَكُمْ أَوْ أَنْ يُظْهِرَ فِي الْأَرْضِ الْفَسَادَ (\*) وَ قَالَ مُوسَىٰ إِنِّي عُذْتُ بِرَبِّي وَ رَبِّكُمْ مِنْ كُلِّ مُتَكَبِّرٍ لَا يُؤْمِنُ بِيَوْمِ الْحِسَابِ (\*)» (1)

1- ترجمه: «ما موسی را با آیات خود و دلیل روشن فرستادیم ... (\*) به سوی فرعون و هامان و قارون ولی آن ها گفتند: «او ساحری بسیار دروغ گو است!» (\*) و هنگامی که حق را از سوی ما برای آن ها آورد، گفتند: «پسران کسانی را که با موسی ایمان آورده اند بکشید و

زنانشان را (برای اسارت و خدمت) زنده بگذارید!» اما نقشه کافران جز در گمراهی نیست (و نقش بر آب می شود). (\*) و فرعون گفت: «بگذارید موسی را بکشم و او پروردگارش را بخواند (تا نجاتش دهد)! زیرا من می ترسم که آیین شمارا دگرگون سازد و یا در این سرزمین فساد بر پا کند!» (\*) موسی گفت: «من به پروردگارم و پروردگار شما پناه می برم از هر متکبری که به روز حساب ایمان نمی آورد!» (\*)»

ص: 500

پیام های آیات 23-25

1- راه یافتن و نفوذ در مراکز قدرت، برای تبلیغ دین و دفاع از حق لازم است.

(وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَى ... إِلَىٰ فِرْعَوْنَ)

2- پیامبران، در برابر طاغوت ها دو سلاح مهم داشتند: یکی معجزه (بِآيَاتِنَا) و دیگری منطق روشن. (سُلْطَانٍ مُّبِينٍ)

3- مبنای گرایش مردم متفاوت است، گروهی با معجزه ایمان می آورند و گروهی با منطق. انبیا هر دو را داشته اند.

(بِآيَاتِنَا وَ سُلْطَانٍ مُّبِينٍ)

4- سرلوحه رسالت انبیا مبارزه با رهبران فساد و کفر است خواه در قالب زور و حکومت و قدرت سیاسی، (فِرْعَوْنَ) یا در قالب تدبیر و تدارک و شیطنت و قدرت فرهنگی، (هامان) یا در قالب سرمایه و ثروت و قدرت اقتصادی (قَارُونَ)



5- محتوای دعوت انبیا مبارزه با استکبار است. + (أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ ... إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَ...)

6- انبیا شهادت داشتند و در برابر همه ی قدرت ها می ایستادند. (إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَ هَامَانَ وَ قَارُونَ) الگوهای فساد را به مردم معرفی کنید. (فِرْعَوْنَ وَ هَامَانَ وَ قَارُونَ)

7- مخالفان انبیا، معجزه را سحر و پیامبران را دروغ گو می خواندند.

(فِرْعَوْنَ وَ هَامَانَ وَ قَارُونَ فَقَالُوا سَاحِرٌ كَذَّابٌ)

8- گوهر دین، حق و حقیقت است. (جَاءَهُمْ بِالْحَقِّ)

9- انسان در شناخت راه حق به وحی و نبوت و لطف الهی نیاز دارد. (بِالْحَقِّ مِنَّا عِنْدَنَا)

10- مخالفان انبیا هم با زبان ترور شخصیت می کنند. (فَقَالُوا سَاحِرٌ كَذَّابٌ) و هم عملاً بر ضد آنان قیام می کنند. (أَقْتُلُوا)

11- کشتن و شهید کردن طرفداران حق شیوه ی همه مستکبران تاریخ است. (أَقْتُلُوا)

12- گرچه دشمن از ایمان مردم به انبیا ناراحت است ولی آنچه او را عصبانی می کند همراهی عملی مردم با انبیاست. (آمَنُوا مَعَهُ)

13- دشمن، جوانان و زنان را هدف می گیرد. (أَقْتُلُوا أَبْنَاءَ ... وَ اسْتَحْيُوا نِسَاءَهُمْ)

14- کافران کید می کنند اما به مقصود خود نمی رسند و نقشه ی آنان نقش بر آب می شود.

(وَ مَا كَيْدُ الْكَافِرِينَ إِلَّا فِي ضَلَالٍ)





15- خداوند با نقل خنثی کردن توطئه های فرعونى به پیامبر و مؤمنان دلدارى مى دهد. (وَ

مَا كَيْدُ الْكَافِرِينَ إِلَّا فِي ضَلَالٍ)

پیام های آیه 26-27

1- منطق طاغوت ها، کشتن رهبران حق است. (قَالَ فِرْعَوْنُ ذَرُونِي أَقْتُلْ مُوسَى)

2- شیوه ی مستکبران، یا تکذیب است (فَقَالُوا سَاحِرٌ كَذَّابٌ»، یا تهدید است (ذَرُونِي أَقْتُلْ مُوسَى)

و یا تحقیر. (وَلْيَدْعُ رَبَّهُ)

3- حکومت فرعون، حکومتی استبدادی و خودکامه و بی قانون بود. (أَقْتُلْ مُوسَى)

4- مجرم، جنایت خود را توجیه می کند. (فرعون، ترس از تغییر دین مردم را دلیل قتل او می داند.) (أَقْتُلْ ... إِنِّي أَخَافُ)

5- طاغوت ها، خود را دوستدار مردم نشان می دهند. (إِنِّي أَخَافُ أَنْ يُبَدِّلَ دِينَكُمْ)

6- طاغوت ها هر کجا حکومت خود را در خطر بینند خود را حامی مردم، طرفدار دین و اصلاح طلب معرفی می کنند. (إِنِّي أَخَافُ أَنْ يُبَدِّلَ دِينَكُمْ أَوْ أَنْ يُظْهِرَ ... الْفَسَادَ)

7- دین در قرائت فرعونى، به معنای تسلیم در برابر طاغوت است. (يُبَدِّلُ دِينَكُمْ)

ص: 501



8- برقراری آرامش و امنیت، دستاویز طاغوت ها برای سرکوب حرکت های دینی و اصلاحی است.

(أَقْتُلْ مُوسَى ... أَخَافُ أَنْ يُبَدِّلَ دِينَكُمْ أَوْ أَنْ يُظْهِرَ ... الْفَسَادَ)

9- طاغوت ها، مصلحان تاریخ را مفسد معرفی می کنند. (يُظْهِرُ فِي الْأَرْضِ الْفَسَادَ)

10- طاغوت ها بقای خود را در حفظ وضع موجود می دانند و با هر حرکت اصلاحی مخالفت می کنند.

(أَنَا أَخَافُ أَنْ يُبَدِّلَ دِينَكُمْ)

11- انبیا در مسائل سیاسی و اجتماعی دخالت می کردند و لذا مورد اذیت و آزار طاغوت ها قرار می گرفتند.

(يُبَدِّلُ دِينَكُمْ أَوْ أَنْ يُظْهِرَ فِي الْأَرْضِ الْفَسَادَ)

12- در برابر تهدیدهای دشمن به خدا پناه ببریم. (إِنِّي عُدْتُ رَبِّي)

13- به کسی پناه ببریم که امور همه ی ما به دست اوست و همه تحت ربوبیت او هستیم. (رَبِّي)

14- شخص فرعون مهم نیست، خصلت فرعونى مهم است که تکبر باشد و باید از آن به خدا پناه برد. (كُلُّ مُتَكَبِّرٍ)

15- انبیا شجاع بودند. موسی در برابر تهدید قتل به فرعون گفت: تو متکبر هستی. (مُتَكَبِّرٍ +



16- ایمان نداشتن به حساب و کتاب، انسان را متکبر می کند. (متکبر لا يؤمن)

(2) سوره ی غافر: آیات 28-35 / 38-45

(وَقَالَ رَجُلٌ مُّؤْمِنٌ مِّنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَكْتُمُ إِيمَانَهُ أَ تَقْتُلُونَ رَجُلًا أَنْ يَقُولَ رَبِّيَ اللَّهُ وَقَدْ جَاءَكُمْ بِالْبَيِّنَاتِ مِنْ رَبِّكُمْ وَأَنْ يَكُ كَذِبًا فَعَلَيْهِ كَذِبُهُ وَأَنْ يَكُ صَادِقًا يُصِيبْكُمْ بَعْضُ الَّذِي يَعِدُكُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ كَذَّابٌ) (\*) (يَأْقُومُ لَكُمْ الْمَلَكُ الْيَوْمَ ظَاهِرِينَ فِي الْأَرْضِ فَمَنْ يَنْصُرُنَا مِنْ بَأْسِ اللَّهِ أَنْ جَاءَنَا قَالَ فِرْعَوْنُ مَا أُرِيكُمْ إِلَّا مَا أَرَىٰ وَمَا أَهْدِيكُمْ إِلَّا سَبِيلَ الرَّشَادِ) (\*) وَقَالَ الَّذِي ءَامَنَ يَأْقُومُ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ مِثْلَ يَوْمِ الْأَحْزَابِ) (\*) مِثْلَ دَابِ قَوْمِ نُوحٍ وَعَادٍ وَثَمُودَ وَالَّذِينَ مِنْ بَعْدِهِمْ وَمَا اللَّهُ يُرِيدُ ظَلْمًا لِلْعِبَادِ) (\*) وَيَأْقُومُ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ يَوْمَ التَّنَادِ) (\*) يَوْمَ تُؤَلَّفُونَ مَدْبِرِينَ مَا لَكُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ عَاصِمٍ وَمَنْ يُضِلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ) (\*) وَلَقَدْ جَاءَكُمْ يُوسُفُ مِنْ قَبْلِ الْبَيِّنَاتِ فَمَا زُلْتُمْ فِي شَكٍّ مِمَّا جَاءَكُمْ بِهِ حَتَّىٰ إِذَا هَلَكَ قُلْتُمْ لَنْ يَبْعَثَ اللَّهُ مِنْ بَعْدِهِ رَسُولًا كَذَلِكَ يُضِلُّ اللَّهُ مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ مُّرْتَابٌ) (\*) الَّذِينَ يُجَادِلُونَ فِي آيَاتِ اللَّهِ بِغَيْرِ سُلْطَانٍ أَتَتْهُمْ كَبِيرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ وَعِنْدَ الَّذِينَ ءَامَنُوا كَذَلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ قَلْبٍ مُّتَكَبِّرٍ جَبَّارٍ) (\*) ... وَقَالَ الَّذِي ءَامَنَ يَأْقُومُ اتَّبِعُونِ أَهْدِكُمْ سَبِيلَ الرَّشَادِ) (\*) يَأْقُومُ إِنَّمَا هَٰذِهِ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا مَتَّعٌ وَإِنَّ الْآخِرَةَ هِيَ دَارُ الْقَرَارِ) (\*) مَنْ عَمِلَ سَيِّئَةً فَلَا يُجْزَىٰ إِلَّا مِثْلَهَا وَمَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِّنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَٰئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ يُرْزَقُونَ فِيهَا بِغَيْرِ حِسَابٍ) (\*) وَيَأْقُومُ مَا لِي أَدْعُوكُمْ إِلَى النَّجْوَةِ وَتَدْعُونَنِي إِلَى النَّارِ) (\*) تَدْعُونَنِي لَأَكْفُرَ بِاللَّهِ وَأَشْرِكَ بِهِ مَا لَيْسَ لِي بِهِ عِلْمٌ وَأَنَا أَدْعُوكُمْ إِلَى الْعَزِيزِ الْعَقَّارِ) (\*) لَأَجْرِمَ أَنَّ مَا تَدْعُونَنِي إِلَيْهِ لَيْسَ لَهُ دَعْوَةٌ فِي الدُّنْيَا وَلَا فِي الْآخِرَةِ وَإِنْ مَرَدَّنَا إِلَى اللَّهِ وَإِنْ الْمُسْرِفِينَ هُمْ أَصْحَابُ النَّارِ) (\*) فَسْتَذَكُرُونَ مَا أَقُولُ لَكُمْ وَأَفْوُضُ أَمْرِي إِلَى اللَّهِ إِنْ اللَّهُ بِصِيرٌ بِالْعِبَادِ) (\*) فَوَقَّهٗ اللَّهُ سَيِّئَاتٍ مَا مَكْرُؤًا وَحَاقَ بِالْفِرْعَوْنَ سُوءُ الْعَذَابِ) (\*) (1)

1- ترجمه: «و مرد مؤمنی از آل فرعون که ایمان خود را پنهان می داشت گفت: «آیا می خواهید مردی را بکشید به خاطر اینکه می گوید: پروردگار من «الله» است، درحالی که دلایل روشنی از سوی پروردگارتان برای شما آورده است؟! اگر دروغ گو باشد، دروغش دامن خودش را خواهد گرفت و اگر راست گو باشد، (لااقل) بعضی از عذاب هایی را که وعده می دهد به شما خواهد رسید خداوند کسی را که اسراف کار و بسیار دروغ گوست هدایت نمی کند. (28) ای قوم من! امروز حکومت از آن شماست و در این سرزمین پیروزی اگر عذاب خدا به سراغ ما آید، چه کسی ما را یاری خواهد کرد؟!» فرعون گفت: «من جز آنچه را معتقدم به شما ارائه نمی دهم و شما را جز به راه صحیح راهنمایی نمی کنم! (دستور، همان قتل موسی است!)» (\* آن مرد باایمان گفت: «ای قوم من! من بر شما از روزی همانند روز (عذاب) اقوام پیشین بیمناکم! (\* و از عادتت همچون عادت قوم نوح و عاد و ثمود و کسانی که بعد از آنان بودند (از شرک و کفر و طغیان) می ترسم و خداوند ظلم و (ستمی بر بندگانش نمی خواهد. (\* ای قوم من! من بر شما از روزی که مردم یکدیگر را صدا می زنند (و از هم یاری می طلبند و صدایشان به جایی نمی رسد) بیمناکم! (\* همان روزی که روی می گردانید و فرار می کنید اما هیچ پناهگاهی در برابر عذاب خداوند برای شما نیست و هر کس را خداوند (به خاطر اعمالش) گمراه سازد، هدایت کننده ای برای او نیست! (8) پیش از این یوسف دلایل روشن برای شما آورد، ولی شما هم چنان در آنچه او برای شما آورده بود تردید داشتید تا زمانی که از دنیا رفت، گفتید: هرگز خداوند بعد از او پیامبری مبعوث نخواهد کرد! این گونه خداوند هر اسراف کار تردید کننده ای را گمراه می سازد! (\* همان ها که در آیات خدا بی آنکه دلیلی برایشان آمده باشد به مجادله برمی خیزند (این کارشان) خشم عظیمی نزد خداوند و نزد آنان که ایمان آورده اند به بار می آورد این گونه خداوند بر دل هر متکبر جباری مهر می نهد!» (35) ... «کسی که (از قوم فرعون) ایمان

آورده بود گفت: «ای قوم من! از من پیروی کنید تا شمارا به راه درست هدایت کنم. (38) ای قوم من! این زندگی دنیا، تنها متاع زودگذری است و آخرت سرای همیشگی است! (\*) هر کس بدی کند، جز بمانند آن کیفر داده نمی شود ولی هر کس کار شایسته ای انجام دهد- خواه مرد یا زن- درحالی که مؤمن باشد آن ها وارد بهشت می شوند و در آن روزی بی حسابی به آن ها داده خواهد شد. (\*) ای قوم من! چرا من شمارا به سوی نجات دعوت می کنم، امّا شما مرا به سوی آتش فرامی خوانید؟! (\*) مرا دعوت می کنید که به خداوند یگانه کافر شوم و همتایی که به آن علم ندارم برای او قرار دهم، درحالی که من شمارا به سوی خداوند عزیز غفار دعوت می کنم! (\*) قطعاً آنچه مرا به سوی آن می خوانید، نه دعوت (و حاکمیتی) در دنیا دارد و نه در آخرت و تنها بازگشت ما در قیامت به سوی خداست و مسرفان اهل آتش اند! (\*) و به زودی آنچه را به شما می گویم به خاطرخواهید آورد! من کار خود را به خدا واگذارم که خداوند نسبت به بندگانش بیناست!» (\*) خداوند او را از نقشه های سوء آن ها نگه داشت و عذاب شدید بر آل فرعون وارد شد! (45)»

ص: 502

پیام های آیه 28-29

- 1- یکی از جلوه های امداد الهی که در اثر پناه بردن به او حاصل می شود، پیدا شدن طرفداران در میان مخالفان است. (عُدْتُ رَبِّي ... قَالَ رَجُلٌ)
- 2- خاطره ی مجادلات و استدلال های تاریخی را زنده نگاه دارید. (قرآن شیوه ی جدال مؤمن آل فرعون را بیان می کند). (وَقَالَ رَجُلٌ)
- 3- در نقل تاریخ به عناصر اصلی توجه کنیم، نه نام ها و القاب. (رَجُلٌ مُؤْمِنٌ)



4- کار کردن در دستگاه ظلم، برای انجام مأموریتی مهم تر مانعی ندارد. (رَجُلٌ مُؤْمِنٌ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ)

5- نظام و تشکیلات و جامعه و محیط فاسد، دلیل اجبار انسان بر ارتکاب جرم نیست.

(در نظام فرعونى نیز افراد مؤمن پیدا می شوند.) (وَقَالَ رَجُلٌ مُؤْمِنٌ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ)

6- گاهی تقیه و کتمان عقیده برای انجام کارهای مهم و رسیدن به اهداف بالاتر لازم است. (يَكْتُمُ إِيمَانَهُ)

7- برکات نهی از منکر تا آنجاست که پیامبری را از کشته شدن نجات می دهد و او نیز جامعه ای را نجات می دهد.

(أَتَقْتُلُونَ رَجُلًا)

8- مؤمن، بی تفاوت نیست حامی مظلوم است و علیه ظالم فریاد می کشد. (أَتَقْتُلُونَ رَجُلًا)

9- وجدان های خفته را از طریق سؤال بیدار کنید. (أَتَقْتُلُونَ)

10- در نظام طاغوتی، تبلیغ نام خداوند نیز جرم است. (أَتَقْتُلُونَ رَجُلًا أَنْ يَقُولَ رَبِّيَ اللَّهُ)

11- مؤمن با منطق دفاع می کند. (أَتَقْتُلُونَ ... جَاءَكُمْ بِالْبَيِّنَاتِ)

12- در شیوه ی تبلیغ، تعصب را کنار بگذاریم. (مؤمن آل فرعون گفت: موسی یا راست

می گوید یا دروغ، اگر راست گوید که آنچه وعده می دهد پیش خواهد آمد و اگر دروغ

گوید، به عهده ی خودش.) (إِنْ يَكُ كَاذِبًا ... وَإِنْ يَكُ صَادِقًا)



- 13- زیان دروغ به خود دروغ گو برمی گردد. (إِنْ يَكُ كَاذِبًا فَعَلَيْهِ كَذِبُهُ)
- 14- اسراف و تکذیب، دو مانع برای هدایت هستند. (لَا يَهْدِي مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ كَذَّابٌ)
- 15- مؤمن، دلسوز مردم است. (تعبیر (یا قَوْمُ) شش مرتبه در آیات 29 تا 41 تکرار شده است)
- 16- در شیوه ی تبلیغ از عنصر عاطفه کمک بگیریم. (یا قَوْمُ)
- 17- نشانه ی مؤمن حتی در رژیم کفر تلاش و حضور در صحنه است، نه انزوا و گوشه گیری. (يَكْتُمُ إِيمَانَهُ ... يَا قَوْمُ)
- 18- به قدرت خود تکیه نکنیم که امروز به دست ماست. (لَكُمْ الْمُلْكُ الْيَوْمَ)
- 19- در نظام فرعونى، ایمان ها پنهان است و طغیان ها جلوه دارند. (يَكْتُمُ إِيمَانَهُ)، (ظَاهِرِينَ فِي الْأَرْضِ)
- 20- برای افراد سرمست از قدرت هشدار لازم است. (فَمَنْ يَنْصُرُنَا مِنْ بَأْسِ اللَّهِ)
- 21- بی توجهی به دعوت انبیا، قهر الهی را به دنبال دارد. (فَمَنْ يَنْصُرُنَا مِنْ بَأْسِ اللَّهِ إِنْ جَاءَنَا)
- ص:503
- 22- برای هشدار دادن، بیان احتمال خطر کافی است. (بَأْسِ اللَّهِ إِنْ جَاءَنَا)
- 23- در شیوه ی تبلیغ و هشدار به مردم، خود را نیز در معرض خطر تصور کنید. «جاءنا» به جای (جاءکم).



24- طاغوت ها به هشدارها توجه نمی کنند. (یا قَوْمٌ ... قَالَ فِرْعَوْنُ مَا أُرِيكُمْ)

25- «مَنْ» گفتن های پی در پی، از نشانه های طاغوت است. (أَهْدِيكُمْ)، (أُرِيكُمْ)، (ما أرى)

26- طاغوت ها جز برای خود، برای هیچ کس حق اظهار نظر قایل نیستند. (ما أُرِيكُمْ إِلَّا ما أرى)

27- طاغوت ها مدعی هدایت مردم به راه درست و صلاح جامعه هستند. (ما أهدِيكُمْ إِلَّا سَبِيلَ الرَّشَادِ)

28- انسان فطرتاً خواهان سعادت و رشد و هدایت است و طاغوت ها نیز از همین انگیزه ی فطری سوءاستفاده می کنند. (إِلَّا سَبِيلَ الرَّشَادِ)

29- طاغوت ها از مذهب علیه مذهب استفاده می کنند. (فرعون کلمه ی (الرَّشَادِ) را که بار مکتبی دارد به کار می بُرد).

پیام های آیات 30 تا 35

1- به خاطر سخنان مخالفان، از تبلیغ و ارشاد دست بردارید. (قَالَ فِرْعَوْنُ ... قَالَ الَّذِي آمَنَ)

2- تنها بودن، در ترک امر به معروف و نهی از منکر عذر نیست. (قَالَ الَّذِي آمَنَ)

3- تبلیغ از ضروریات ایمان است. (قَالَ الَّذِي آمَنَ يَا قَوْمِ)

4- مبلغ باید سوز داشته باشد. (یا قَوْمِ)

5- مبلغ باید از تاریخ آگاه باشد. (مِثْلَ يَوْمِ الْأَحْزَابِ)





6- در شیوه ی تبلیغ گاهی باید کلی سخن گفت و گاهی باید نمونه ها و مصادیق آن را بیان کرد.

(مِثْلَ يَوْمِ الْأَحْزَابِ مِثْلَ دَابِ قَوْمِ نُوحٍ وَ)

7- خطر بزرگ آن است که انکار حق در انسان، به صورت یک عادت و خصلت در آید.  
(دَابِ)

8- قهر خداوند، مخصوص قیامت نیست امت هایی در همین دنیا عذاب شده اند.

(مِثْلَ دَابِ قَوْمِ نُوحٍ وَ عَادٍ وَ ثَمُودَ)

9- سنت خداوند نابود کردن طاغیان است. (قَوْمِ نُوحٍ وَ عَادٍ وَ ثَمُودَ وَ الَّذِينَ مِنْ بَعْدِهِمْ)

10- در شیوه ی تبلیغ، هر کجا کیفری مطرح می شود برای این که به خشونت متهم نشوید، دلیل کیفر را بیان کنید.

(وَنُوحٍ وَ عَادٍ وَ ثَمُودَ ... وَ مَا اللَّهُ يُرِيدُ ظُلْمًا لِلْعِبَادِ) و نابودی آنان بر اساس عدل بوده است.

11- قهر خداوند به خاطر عملکرد خود ما و بر اساس عدل و حکمت است. (وَ مَا اللَّهُ يُرِيدُ ظُلْمًا لِلْعِبَادِ)

12- خداوند حتی اراده ظلم نسبت به بندگانش نمی کند. (مَا اللَّهُ يُرِيدُ ظُلْمًا لِلْعِبَادِ)

13- بدترین ظلم آن است که انسان به زیردست خود ظلم کند. (ظُلْمًا لِلْعِبَادِ)



14- در شیوه ی تبلیغ، توقع نداشته باشیم که با اولین تذکر به نتیجه برسیم، بلکه تکرار لازم است. ((یا قَوْمَ) تکرار شد).

15- در شیوه ی تبلیغ، عواطف را از یاد نبریم. (یا قَوْمَ)

16- در شیوه ی تبلیغ، از اهرم انداز بیشتر استفاده کنیم. ((اَنیْ اَخَافُ) تکرار شد)

17- در شیوه ی تبلیغ، هم قهر خداوند در دنیا را یادآوری کنیم. (قَوْمِ نُوحٍ وَ عَادٍ)... و هم قهر الهی در قیامت را.

(مَا لَكُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ عَاصِمٍ)

ص: 504

18- فرار در قیامت هیچ اثری ندارد. (تُوَلُّونَ ... مَا لَكُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ عَاصِمٍ)

19- هدایت و ضلالت به دست خداست، گرچه مقدمات آن به دست انسان است. (مَنْ يُضِلِّ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ)

20- رفتار نیاکان در گرایش ها یا لجاجت های نسل آنان موثر است. مؤمن آل فرعون گفت: اگر امروز به موسی ایمان نمی آورید راه دوری نرفته اید شما به یوسف هم ایمان نیاوردید. (جاءكم يوسف من قبل)

21- یوسف معجزات فراوان داشته است. (بِالْبَيِّنَاتِ)

22- شک، اگر مقدمه ی تحقیق و حرکت شود ارزش دارد ولی اگر سبب رکود و سوءظن شود یک آفت است.



(فَمَا زَلْتُمْ فِي شَكٍّ)

23- شک، یک حالت طبیعی است، ولی تشکیک بی مورد ناپسند است. (فَمَا زَلْتُمْ فِي شَكٍّ مِمَّا جَاءَكُمْ بِهِ)

24- مرگ برای همه است، حتی پیامبران. (حَتَّى إِذَا هَلَكَ)

25- عقیده به ختم نبوت بعد از یوسف سبب شد که برخی از بنی اسرائیل، بعثت حضرت موسی را نپذیرند.

(قُلْتُمْ لَنْ يَبْعَثَ اللَّهُ مِنْ بَعْدِهِ رَسُولًا)

26- رضایت ما از جرم دیگران، ما را نیز شریک جرم می کند. (یوسف چهارصد سال قبل از موسی زندگی می کرده ولی چون نسل های بعدی به کفر نیاکانشان راضی بودند خداوند آنان را مخاطب قرار داده است). (قُلْتُمْ لَنْ يَبْعَثَ اللَّهُ)

27- خاتمیت پیامبر با خداست، نه خواست مردم. (قُلْتُمْ لَنْ يَبْعَثَ اللَّهُ مِنْ بَعْدِهِ رَسُولًا)

28- خداوند مردم را بدون حجّت و راهنما نمی گذارد. (انتقاد آیه از کسانی است که بدون دلیل می گویند:

(لَنْ يَبْعَثَ اللَّهُ ... رَسُولًا)

29- سنت خداوند آن است که کسانی را که در مخالفت با حقّ پافشاری می کنند به حال خود رهاشان کند.

(كَذَلِكَ يُضِلُّ اللَّهُ مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ مُرْتَابٌ)



30- کسی که راه انبیا را نپذیرد و حرکت نکند، استعدادها و لیاقت ها و الطافی را که حق دریافت داشته به هدر داده است. (مُسْرِفٌ مُرْتَابٌ)

31- سقوط انسان مرحله ای است: در یک مرحله تشکیک می کند، (مُسْرِفٌ مُرْتَابٌ) ولی در مرحله ی دیگر تکذیب. (مُسْرِفٌ كَذَّابٌ)

32- فیض خداوند عام است، این افرادند که به خاطر روحیات و عملکرد بد، خود را محروم می کنند.

(يُضِلُّ اللَّهُ مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ مُرْتَابٌ)

33- جدال از سر جهل و بی فکری و بی دلیلی، سبب تردید و تشکیک و محروم شدن از هدایت الهی می گردد.

(يُضِلُّ اللَّهُ مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ مُرْتَابٌ الَّذِينَ يُجَادِلُونَ)

34- جدال نیز شیوه و اخلاق مخصوص به خود دارد و جدال بی دلیل مردود است.

(يُجَادِلُونَ فِي آيَاتِ اللَّهِ بِغَيْرِ سُلْطَانٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ)

35- انبیا دلایل روشن دارند. (جاءكم بالبينات) ولی مخالفان دلیل ندارند. (بِغَيْرِ سُلْطَانٍ)

36- دلیل و برهان موجب نوعی سلطه و حکومت بر دیگران می شود. (بِغَيْرِ سُلْطَانٍ)

37- ستیزه گران بی دلیل، از محبوبیت نزد خدا و مردم، محروم هستند. (مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ وَعِنْدَ الَّذِينَ آمَنُوا)



38- قهر خداوند، قانونمند است. (كَذَلِكَ)

39- تکبر نابجا انسان را از دریافت الطاف الهی محروم می کند. (يَطْبَعُ اللَّهُ عَلَى كُلِّ قَلْبٍ مُتَكَبِّرٍ جَبَّارٍ)

ص: 505

40- در نظامی که حاکمش فرعون متکبر و جبار است، در ارشاد مردم باید کلماتی آورده شود که آنان مصداقش را پیدا کنند. (يَطْبَعُ اللَّهُ عَلَى كُلِّ قَلْبٍ مُتَكَبِّرٍ جَبَّارٍ)

41- دلیل انکار رسالت حضرت موسی (که در آیه ی قبل آمده بود) به خاطر روحیه ی تکبر بود.

(مُتَكَبِّرٍ جَبَّارٍ)

42- مؤمنان باید در برابر ستیزه جویان و مجادله گران بی منطق موضع گیری کنند و از آنان براءت جویند و خشم خودشان را اعلام نمایند. (يُجَادِلُونَ ... بِغَيْرِ سُلْطَانٍ أَتَاهُمْ كِبَرٌ مَقْتًا ... عِنْدَ الَّذِينَ آمَنُوا)

پیام های آیات 38 تا 46

1- گاهی باید تقیه را شکست و عقیده ی خود را ابراز کرد. (مؤمن آل فرعون که تا مدتی ایمان خود را پنهان می کرد، تقیه را شکست، در برابر فرعون موضع گرفت و به مردم گفت: از من پیروی کنید.)

(وَقَالَ الَّذِينَ آمَنُوا يَا قَوْمِ اتَّبِعُونِ)



- 2- وظیفه ی مؤمن، دعوت دیگران است. (وَقَالَ الَّذِي آمَنَ يَا قَوْمِ اتَّبِعُونِ)
- 3- در دعوت مردم، گاهی باید یک تنه به پاخواست و منتظر دیگران نبود. (قَالَ الَّذِي آمَنَ)
- 4- تبلیغ دین در فضای خفقان طاغوتی، به قدری ارزش دارد که خداوند آن را در قرآن بازگو می کند و یاد و خاطره اش را گرامی می دارد. (وَقَالَ الَّذِي آمَنَ)
- 5- پیروی از سخن مؤمن، پیروی از خدا و رسول است. (اتَّبِعُونِ)
- 6- در شیوه ی تبلیغ، دشمن را خلع سلاح و شعارهای زیبای او را شکار کنید.
- در آیه ی 29 خواندیم که فرعون می گفت: (مَا أَهْدِيكُمْ إِلَّا سَبِيلَ الرَّشَادِ) من جز به راه رشد، شماراهدایت نمی کنم. در این آیه می خوانیم که مؤمن آل فرعون نیز می گوید: (أَهْدِيكُمْ سَبِيلَ الرَّشَادِ) آری، رسیدن به رشد و سعادت آرمان همه انسان هاست که مستکبران از این آرمان سوءاستفاده می کنند و مؤمنان باید از این نیاز فطری، به شکل درست استفاده کنند. (اتَّبِعُونِ أَهْدِيكُمْ سَبِيلَ الرَّشَادِ)
- 7- رشد، در تشخیص جایگاه دنیا از آخرت است. (سَبِيلَ الرَّشَادِ يَا قَوْمِ إِنَّمَا)
- 8- ایمان به ناپایداری دنیا و پایداری قیامت، زمینه ی سعادت و رشد است. (سَبِيلَ الرَّشَادِ ...  
الْحَيَاةُ الدُّنْيَا مَتَاعٌ)
- 9- دنیا، جز وسیله ای برای کامیابی موقت نیست. (مَتَاعٌ)
- (این کلمه به چیزی گفته می شود که از آن بهره کم برده می شود.)
- 10- با مقایسه ارزش دنیا و آخرت، حقایق را بهتر درک می کنیم. (مَتَاعٌ ... دَارُ الْقَرَارِ)



11- زرق و برق دنیا زودگذر است به جهان ابدی فکر کنیم. (متاعٌ)، (دارُ الْقَرَارِ)

12- در شیوه تبلیغ، به خواسته های طبیعی و فطری مردم توجه داشته باشیم. (زندگی جاودانه خواسته طبیعی و فطری انسان است و مؤمن آل فرعون رسیدن به این خواسته را درگرو پیروی از راه حق معرفی می کند.)

(یا قَوْمُ... الدُّنْيَا مَتَاعٌ وَآنَ الْآخِرَةِ هِيَ دَارُ الْقَرَارِ)

13- کیفر و پاداش، بر اساس عمل است (نه خیال و آرزو). (مَنْ عَمِلَ)

14- خداوند عادل است و کیفرش بیش از مقدار جرم نیست. (مِثْلَهَا)

15- انسان، مختار آفریده شده است. (مَنْ عَمِلَ سَيِّئَةً... مَنْ عَمِلَ صَالِحًا)

ص:506

1- کار خوب و بد بی پاداش نیست چه بزرگ باشد و چه کوچک. (سَيِّئَةً)، (صَالِحًا)

2- مقایسه میان عمل خوب و بد و پاداش و کیفر، بهترین روش شناخت است. (عَمِلَ سَيِّئَةً... عَمِلَ صَالِحًا)

3- کار خوب به جنسیت انسان (زن یا مرد بودن) ربطی ندارد. (مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ اُنْثَى)

4- برای ایجاد انگیزه در کارهای شایسته، تشویق لازم است. (مَنْ عَمِلَ صَالِحًا... فَأُولَئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ)



- 5- زن و مرد در پیمودن راه تکامل و دریافت الطاف الهی یکسانند. (مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَى)
- 6- ایمان و عمل همراه یکدیگر کار سازند و هر یک از آن ها به تنهایی نجات بخش نیست. (عَمَلًا)، (وَهُوَ مُؤْمِنٌ)
- 7- ایمان شرط قبولی عمل است. (عَمَلًا ... وَهُوَ مُؤْمِنٌ)
- 8- ورود به بهشت، ایمان لازم دارد. (وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ)
- 9- پاداش خداوند بی حساب است. (رحمت خدا بر غضبش سبقت دارد). (بِغَيْرِ حِسَابٍ)  
(مراد از (بِغَيْرِ حِسَابٍ) فراوانی پاداش است، نه بی حساب و کتاب بودن آن).
- 10- اگر سوز و ایمان و استقامت باشد انسان یک تنه در برابر انبوه منحرفان قیام کرده، فریاد می زند. (أَدْعُوكُمْ)
- 11- تضاد و تزاخم میان حق و باطل همواره بوده است. (أَدْعُوكُمْ)، (تَدْعُونَنِي)
- 12- کثرت دعوت کنندگان به باطل، در دعوت یک تنه ی شما اثر نگذارد. (تَدْعُونَنِي)  
جمع است و (أَدْعُوكُمْ) مفرد).
- 13- نظام های فاسد، در فکر انحراف مؤمنان هستند. (تَدْعُونَنِي)
- 14- راه حق به نجات و راه باطل به دوزخ می انجامد. (إِلَى النَّجَاهِ)، (إِلَى النَّارِ)
- 15- در دعوت به حق، تنها سراغ مردم عادی نروید بلکه سراغ منادیان کفر و شرک نیز بروید.





(أَدْعُوكُمْ إِلَى النَّجَاهِ)، (تَدْعُونَنِي لِأَكْفُرَ بِاللَّهِ وَ أَشْرِكُ)

16- مشرک، منطوق و برهان ندارد. (أَشْرِكُ بِهِ مَا لَيْسَ لِي بِهِ عِلْمٌ)

17- برای جذب افراد منحرف از بهترین تعبیرات استفاده کنید.

18- توبه و بازگشت از کفر و شرک، مورد پذیرش است. (أَدْعُوكُمْ إِلَى الْعَزِيزِ الْغَفَّارِ)

19- مغفرت خداوند به خاطر ناتوانی و عجز نیست بلکه در عین قدرت، بخشنده است.

(الْعَزِيزِ الْغَفَّارِ)

20- در مسائل عقیدتی، ایمان و قاطعیت لازم است. (لاجرم)

21- در امر به معروف و نهی از منکر با دلیل سخن بگوییم. (بت ها نمی توانند مردم را به

خود دعوت نمایند).

(لَيْسَ لَهُ دَعْوَةٌ)

22- اسراف تنها در مال نیست، بلکه هدر دادن استعدادها و نیروهای انسانی به خاطر پابندی

به بت هایی که جمادی بیش نیستند نیز اسراف است. (إِنَّ الْمُسْرِفِينَ هُمْ أَصْحَابُ النَّارِ)

23- مبلغ باید امیدوار باشد و آینده را روشن ببیند. (فَسَتَذْكُرُونَ)

24- در تبلیغ، گاهی باید تهدید کرد. (فَسَتَذْكُرُونَ مَا أَقُولُ لَكُمْ) (در آینده با قهر الهی از

غفلت بیرون خواهید آمد).

25- مبلغ باید به اهداف خود یقین داشته باشد. (فَسَتَذْكُرُونَ مَا أَقُولُ لَكُمْ)



26- در برابر تهدیدها و توطئه ها (مکروا) باید به خدا پناه برد. (أَفْوِضْ أَمْرِي إِلَى اللَّهِ)

27- مبلغ باید تکیه گاه معنوی داشته باشد. (أَفْوِضْ أَمْرِي إِلَى اللَّهِ)

ص: 507

28- کارها را به کسی بسپاریم که به حال ما آگاهی کامل داشته باشد. (بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ)

29- توکل بر خداوند و تفویض کارها به او، پاسخ سریع الهی را به دنبال دارد. (فَوْقَاهُ اللَّهُ)

30- اگر خداوند اراده کند، یک نفر مؤمن را در میان یک رژیم فاسد و حيله گر حفظ و یاری می کند. (فَوْقَاهُ اللَّهُ) با لطف خداوند، هم جان و ایمان افراد مؤمن از توطئه ها حفظ می شود و هم توطئه گران نابود می شوند.

(فَوْقَاهُ اللَّهُ ... وَ حَاقَ بِآلِ فِرْعَوْنَ)

31- همراهی و همدمی با ستمگران، انسان را در کیفر آن ها شریک می کنند. (وَ حَاقَ بِآلِ فِرْعَوْنَ)

32- عذاب های الهی درجات دارد. (سُوءَ الْعَذَابِ)

3) سوره تحریم: آیه 11: شهادت آسیه بنت مزاحم در قرآن

(وَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِلَّذِينَ آمَنُوا امْرَأَتَ فِرْعَوْنَ إِذْ قَالَتْ رَبِّ ابْنِ لِي عِنْدَكَ بَيْتًا فِي الْجَنَّةِ وَ نَجِّنِي مِنَ فِرْعَوْنَ وَ عَمَلِهِ وَ نَجِّنِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ) (1)

پیام ها



1- زن می تواند الگوی مردان و زنان تاریخ شود (وَضْرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِّلَّذِينَ ءَامَنُوا امْرَأَتَ فِرْعَوْنَ)

2- مقایسه ی الگوها، از روش های تربیت است. «وَضْرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِّلَّذِينَ ءَامَنُوا»

3- فشار محیط و جامعه، وابستگی اقتصادی، زن بودن، تقاضای همسر و ترس از آوارگی، هیچ کدام دلیل بی دینی نمی شود. (وَضْرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِّلَّذِينَ ءَامَنُوا امْرَأَتَ فِرْعَوْنَ)

4- برای اتمام حجت یک نمونه هم کافی است (وَضْرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِّلَّذِينَ ءَامَنُوا امْرَأَتَ فِرْعَوْنَ)

5- حرف اول را اراده ی انسان می زند، نه چیز دیگر. (وَضْرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِّلَّذِينَ ءَامَنُوا امْرَأَتَ فِرْعَوْنَ)

6- مبارزه با طاغوت، با دُعا منافاتی ندارد. (رَبِّ ... نَجِّنِي مِنَ فِرْعَوْنَ)

7- نجات از طاغوت، پشتوانه ی معنوی لازم دارد. (رَبِّ ... نَجِّنِي مِنَ فِرْعَوْنَ)

8- مهم تر از بهشت، قرب معنوی به خداست. (رَبِّ ابْنِ لِي عِنْدَكَ ...)

9- ایمان سبب تنفر از ستمگران است و همسر فرعون به خاطر ایمانی که داشت از تمام رفتارهای فرعون متنفّر بود. (امْرَأَتَ فِرْعَوْنَ ... نَجِّنِي مِنَ فِرْعَوْنَ وَ عَمَلِهِ)

10- اطاعت زن از مرد در عقیده لازم نیست، بلکه باید گاهی موضع گرفت

(امْرَأَتَ فِرْعَوْنَ ... نَجِّنِي مِنَ فِرْعَوْنَ وَ عَمَلِهِ)



11- روابط خانوادگی حدودمرز دارد و همین که به انحراف و کفر رسید باید تغییر کند.

(امرات فرعون...نجنی من فرعون و عمله)

12- تبری از کفر، شرط ایمان است (نجنی من فرعون و عمله)

1- ترجمه: «و خداوند برای مؤمنان، به همسر فرعون مثل زده است، در آن هنگام که گفت: «پروردگارا! خانه ای برای من نزد خودت در بهشت بساز و مرا از فرعون و کار او نجات ده و مرا از گروه ستمگران رهایی بخش!» (\*))

ص:508

13- ابراز تنفر و انزجار از دیگران، باید ملاک و معیار عقلی و شرعی داشته باشد.

(نجنی من فرعون و عمله...من القوم الظالمین)

4) سوره ی یونس: آیات 87-89

(وَ أَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ وَأَخِيهِ أَنْ تَبَوَّءَ لِقَوْمِكُمَا بِمِصْرَ بُيُوتًا وَ اجْعَلُوا بُيُوتَكُمْ قِبَلَهُ وَ أَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَ بَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ) (\*) وَ قَالَ مُوسَىٰ رَبَّنَا إِنَّكَ آتَيْتَ فِرْعَوْنَ وَ مَلَأَهُ زِينَةً وَ أَمْوَالًا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا رَبَّنَا لِيُضِلُّوهُ عَن سَبِيلِكَ رَبَّنَا اطْمِسْ عَلَيَّ أَمْوَالَهُمْ وَ اشْدُدْ عَلَيَّ قُلُوبَهُمْ فَلَا يُؤْمِنُوا حَتَّىٰ يَرَوْا الْعَذَابَ الْأَلِيمَ) (\*) قَالَ قَدْ أُجِيبَت دَعْوَتُكُمَا فَاسْتَقِيمَا وَ لَا تَتَّبِعَانَّ سَبِيلَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

(\*) (1)

پیام ها



1- همه ی برنامه های انبیا حتی روش مساکن سازی هم بر اساس دریافت های وحی است.  
(أَوْحَيْنَا) ... (أَنْ تَبُوءَآ)

2- مساکن، یکی از نعمت های الهی است. (أَوْحَيْنَا) ... (أَنْ تَبُوءَآ)

3- رهبران دینی باید به مسائل مادی و رفاهی امت هم توجه کنند. (تَبُوءَآ لِقَوْمِكُمْآ)

4- منطقه ی مسکونی افراد مؤمن باید از کفار جدا باشد تا زمینه ساز عزت، قدرت و استقلال گروه باایمان گردد.

(تَبُوءَآ لِقَوْمِكُمْآ بِمَصْرَبِيَّتَآ)

5- تاریخ شهرسازی تا زمان حضرت موسی صلی الله علیه و آله قطعی است. (تَبُوءَآ) ...  
(بِيُوتَآ)

6- معماری و شهرسازی اسلامی باید با اهداف مکتبی سازگار باشد و جهت قبله فراموش نشود. (وَ اجْعَلُوا بِيُوتَكُمْ قِبْلَهٗ)

7- به گونه ای خانه بسازیم که انجام مراسم مذهبی و اقامه ی نماز در آن عملی باشد. (وَ اجْعَلُوا بِيُوتَكُمْ قِبْلَهٗ)

8- خانه افراد مکتبی باید نمازخانه باشد. (بِيُوتَكُمْ قِبْلَهٗ)

9- خانه های مقابل یکدیگر، از نظر تمرکز، حفاظت، نظارت و انس باهم مناسب تر است. (وَ اجْعَلُوا بِيُوتَكُمْ قِبْلَهٗ)

10- نگذاریم بیگانگان در محله و جامعه ی ما رخنه کنند. (اجْعَلُوا بِيُوتَكُمْ قِبْلَهٗ)

- 11- نماز در رأس برنامه همه ی پیامبران وزمینه رهایی بوده است. (أَقِمُوا الصَّلَاةَ)
- 12- کلمه ی (رَبَّنَا) در دعا نقش مهمی دارد. (رَبَّنَا) (سه بار در آیه تکرار شده)
- 13- هر کس هر چه دارد، از خداست. (آتَيْتَ فِرْعَوْنَ)
- 14- مال و دارایی، نشانه ی محبوبیت نزد خدا نیست. (آتَيْتَ فِرْعَوْنَ وَ مَلَأَهُ زِينَةً ...)
- 15- کفر، مانع کامیابی نیست. (آتَيْتَ فِرْعَوْنَ) ... (زِينَةً وَ أَمْوَالًا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا)
- 16- جلوه های مادی مستکبرین، تنها در چند روزه ی دنیاست. (فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا)
- 17- طاغوت ها هم خود گمراهند، هم دیگران را به گمراهی می کشند. (لِيُضِلُّوا)
- 18- نفرین انبیا، نه بر اساس کینه ی شخصی، بلکه به خاطر حفظ مکتب و امت است. (لِيُضِلُّوا عَنْ سَبِيلِكَ)
- 19- سرمایه و مال نزد افراد ناصالح، سبب انحراف و اغفال و فقر نیز زمينه ی کفر می شود. (أَمْوَالًا) (لِيُضِلُّوا عَنْ سَبِيلِكَ)

---

1- ترجمه: «و به موسی و برادرش وحی کردیم که: «برای قوم خود، خانه هایی در سرزمین مصر انتخاب کنید و خانه هایتان را مقابل یکدیگر (و متمرکز) قرار دهید! و نماز را برپا دارید! و به مؤمنان بشارت ده (که سرانجام پیروز می شوند!)» (\* موسی گفت: «پروردگارا! تو فرعون و اطرافیانش را زینت و اموالی (سرشار) در زندگی دنیا داده ای، پروردگارا! در نتیجه (بندگان را) از راه تو گمراه می سازند! پروردگارا! اموالشان را نابود کن! و (به جرم گناهانشان)، دل هایشان را سخت و سنگین ساز، به گونه ای که ایمان نیاورند تا عذاب



دردناک را ببیند!» (\*) فرمود: «دعای شما پذیرفته شد! استقامت به خرج دهید و از راه (و رسم) کسانی که نمی دانند، تبعیت نکنید!» (\*)»

ص: 509

20- در دعاها، دعای سیاسی و نفرین بر دشمنان را فراموش نکنیم. (رَبَّنَا اطْمِسْ عَلَيَّ أَمْوَالِهِمْ وَ أَشَدُّ ...)

21- آنجا که استدلال و معجزه کارساز نباشد، نوبت نفرین است. (رَبَّنَا اطْمِسْ ...)

22- سنگدلان تا اجبار و قهر الهی را نبینند، حق را باور نمی کنند. (فَلَا يُؤْمِنُوا حَتَّى يَرَوْا الْعَذَابَ)

23- دعای انبیا مستجاب است. (قَدْ أُجِيبَتْ دَعْوَتُكُمْ)

24- استجابت دعای موسی، نشانه ی سحت و درستی درخواست های او در هلاکت فرعونیان است.

(أُجِيبَتْ دَعْوَتُكُمْ)

25- حتی پس از قبولی دعا هم صبر و پشتکار لازم است. (فَاسْتَقِيمَا)

26- رهبران الهی باید در برابر افکار جاهلانه، با صلابت و قاطع باشند، زیرا سستی نشانه ی جهل است.

(فَاسْتَقِيمَا وَلَا تَتَّبِعَانَّ سَبِيلَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ)



27- پیروی از اهل علم جایز است. (لَا تَتَّبِعَنَّ سَبِيلَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ)

(5) سوره ی زخرف: آیات 51-54

(وَ نَادَى فِرْعَوْنُ فِي قَوْمِهِ قَالَ يَا قَوْمِ أَلَيْسَ لِي مُلْكُ مِصْرَ وَ هَذِهِ الْأَنْهَارُ تَجْرِي مِنْ تَحْتِي أَ فَلَآ تُبْصِرُونَ) (\*) أَمْ أَنَا خَيْرٌ مِنْ هَذَا الَّذِي هُوَ مَهِينٌ وَ لَا يَكَادُ يُبِينُ (\*) فَلَوْ لَا أُلْقِيَ عَلَيْهِ أَسْوِرَةٌ مِنْ ذَهَبٍ أَوْ جَاءَ مَعَهُ الْمَلَائِكَةُ مُقْتَرِنِينَ (\*) فَاسْتَخَفَّ قَوْمَهُ فَطَاعُوهُ إِنْ هُمْ كَانُوا قَوْمًا فَاسِقِينَ (\*)

(1)

پیام ها

- 1- طاغوت ها به هنگام خطر دست به تبلیغات می زنند. (وَ نَادَى فِرْعَوْنُ)
- 2- طاغوت چون منطق ندارد، به کاخ و مال خود تکیه می کند. (أَلَيْسَ لِي مُلْكُ مِصْرَ)
- 3- طاغوت ها از مردم می خواهند که عقلشان در چشمشان باشد. (أَفَلَآ تُبْصِرُونَ)
- 4- استخفاف دیگران، از ویژگی های طاغوت است. (هُوَ مَهِينٌ)، (لَا يَكَادُ يُبِينُ)
- 5- پست شمردن دیگران به خاطر لباس و ظاهری ساده، رفتاری فرعونی است. (هُوَ مَهِينٌ)
- 6- کسی که منطق ندارد به ثروت و زینت تکیه می کند و داشتن آن ها را نشانه حق و نداشتن آن را نشانه باطل می پندارد. (فَلَوْ لَا أُلْقِيَ عَلَيْهِ)
- 7- زینت کردن مردان به طلا، کار فرعونی است. (أُلْقِيَ عَلَيْهِ أَسْوِرَةٌ مِنْ ذَهَبٍ)
- 8- تضعیف رهبر الهی و القای شبهه کار فرعونیان است. (أَوْ جَاءَ مَعَهُ الْمَلَائِكَةُ)





9- اطاعت در نظام فاسد بر اساس تحقیر مردم است. (فَاسْتَخَفَّ قَوْمَهُ فَاَطَاعُوهُ)

10- خود باختگی و تهی شدن از هویت سبب تسلیم شدن در برابر طاغوت ها است.  
(فَاسْتَخَفَّ قَوْمَهُ فَاَطَاعُوهُ)

11- سرسپردگی و اطاعت کورکورانه، ریشه در فقر فرهنگی، کوتاه بینان فکری و سطحی نگری انسان ها دارد.

1- ترجمه: «فرعون در میان قوم خود ندا داد و گفت: ای قوم من! آیا حکومت مصر از آن من نیست و این نهرها تحت فرمان من جریان ندارد؟ آیا نمی بینید؟! (\*). من از این مردی که خانواده و طبقه پستی است و هرگز نمی تواند فصیح سخن بگوید برترم! (\*). اگر راست می گوید چرا دستبندهای طلا به او داده نشده؟! یا اینکه چرا فرشتگان همراه او نیامده اند؟ (تا گفتارش را تأیید کنند). (\*). او قوم خود را تحمیق کرد و از وی اطاعت کردند. (\*).»

ص: 510

(فَاسْتَخَفَّ قَوْمَهُ فَاَطَاعُوهُ)

12- جامعه ای که از خط الهی خارج شد، خود را باور نمی کند و خفت پذیر می شود.

(فَاسْتَخَفَّ قَوْمَهُ ... أَنْ هُمْ كَانُوا قَوْمًا فَاسِقِينَ) («فسق» به معنای خارج شدن از مدار حق است)

6) سوره ی دخان: آیه 22 ﴿فَدَعَا رَبَّهُ أَنْ هَوْلَاءِ قَوْمٍ مَجْرُمُونَ﴾ (1)

پیام ها



1- بعد از طی چندین مرحله ی دعوت و هدایت، نفرین جایز است. (فَدَعَا)

2- اگر گناه و فساد در انسان رسوخ کرد، دیگر دعوت انبیا اثری نخواهد داشت. «أَنْ هُوَ لَأِ

قَوْمٌ مُّجْرِمُونَ)

1- ترجمه: «(موسی) به پیشگاه پروردگارش عرضه داشت: این ها قومی مجرم اند! (\*))»

ص: 511

ص: 512

**فصل پنجم: داستان دستور فرعون به ساختن برج بلند برای دیدن خدای موسی در 8 قسمت**

**«جدول خلاصه قسمت های این داستان»**

شماره

قسمت ها به ترتیب زمان

بر اساس

اشعار شاعران

1.

ادعای الوهیت فرعون

قرآن



صفی عیشاه

.2

فرعون دستور به ساختن برجی

بلند می دهد تا بر خدای موسی دست یابد

قرآن و روایات

صفی عیشاه

.3

ساختن برج در طول هفت

سال

روایات

-

.4

ویرانی برج بلند به

امر خداوند

روایات



-

.5

عکس العمل فرعون پس از

فروریختن برج

روایات

-

.6

عاقبت نیرنگ فرعون

قرآن

صفی عیاشاه

.7

درس عبرتی برای همگان

قرآن

صفی عیاشاه

.8

بررسی پیام های قرآنی

3 دسته آیات

قصص : 38

غافر: 36-37

نازعات: 24-26

ص: 513

### قسمت اول: ادعای الوهیت فرعون

گرچه سخنان «مؤمن آل فرعون» این اثر را گذاشت که فرعون را از تصمیم قتل موسی بازداشت، ولی نتوانست فرعون را از مرکب غرور پائین آورد و از شیطنت بازدارد و در مقابل حق به تسلیم و اداری کند، چراکه او شایستگی و لیاقت آن را نداشت، به هر حال آوازه پیروزی موسی صلی الله علیه و آله بر ساحران در سراسر مصر پیچید، ایمان آوردن ساحران به موسی نیز مزید بر علت شد، موقعیت حکومت فرعونیان سخت به خطر افتاد احتمال بیدار شدن توده های در بند بسیار زیاد بود، باید افکار عمومی را به هر قیمتی که هست از این مسئله منحرف ساخت و یک سلسله مشغولیات ذهنی که در عین حال توأم با بذل و بخشش دستگاه حکومت باشد و مردم را بتواند اغفال و تحمیق کند فراهم ساخت.

فرعون در این زمینه به مشورت نشست و در نتیجه فکرش به این رسید که:

1- «من غیر از خودم خدایی برای شما سراغ ندارم!» (1)



فرعون با این سخنش، نهایت شیطنت را به خرج می دهد و الوهیت خود را مسلم می شمرد و بحث را تنها در این قرار می دهد آیا غیر از او خدای دیگری هست یا نه؟!

2- بزرگ ترین ادعا را با بدترین تعبیرات مطرح نمود و گفت: «من پروردگار بزرگ شما هستم» (2)

گفت فرعون ای گروه من بجای

من ندانم بر شما جز من خدای (3)

جمع کرد او لشکر و داد این ندا

گفت من پروردگارم بر شما

موسی از هم خالقی از غیر من

باشدش من بهترم ز او بی سخن

آنکه پس باشد فقیر و بی نوا

از رسولش آشکار است این به ما

که بسی باشد برهنه و گرسنه

بر رسالت آمد است او یک تنه

نه غلامی نه سپاهی نه زری



نه لباس و نه اساس و استری

من غلامانم بسی ذی ثروت اند

صاحب قصر و سرا و دولت اند

مشتبه شد زین سخن بر احمقان

که نباشد خالق موسی چنان

در تصور نامد ایشان را کجا

کانکه ترسد ز اژدها نبود خدا (4)

### قسمت دوم: فرعون دستور به ساختن برجی بلند می دهد تا بر خدای موسی دست یابد

سپس او در مرحله بعد برای اقامه دلیل بر عدم وجود خدایی دیگر با اعمال شیطنت آمیز خود به کار تازه ای دست زد و آن مسئله ساختن برج بلند برای صعود به آسمان ها و آگاهی از خدای موسی بود!

1- قصص : 38 (وَقَالَ فِرْعَوْنُ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ مَا عَلِمْتُ لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرِي ...)

2- نازعات: 24 (فَقَالَ أَنَا رَبُّكُمُ الْأَعْلَى)

3- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص 553

4- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص 810

ص:514



(\*) ثعلبی می گوید: هنگامی که فرعون موقعیت خویش را در میان بنی اسرائیل متزلزل یافت از هامان خواست کاخی عظیم را برایش بنا نماید تا به زعم خویش بر خدای موسی دست یابد. [\(1\)](#)

1- «فرعون گفت: ای هامان! برای من بنای مرتفعی بساز شاید با وسایل و اسبابی مجهز شوم» [\(2\)](#)

2- اسبابی که مرا به آسمان ها برساند تا از خدای موسی آگاه شوم، هرچند گمان می کنم او دروغ گو باشد «آری» این چنین اعمال بد فرعون در نظرش زینت داده شده بود و او را از راه حق بازداشت «اما توطئه و مکر فرعون جز به زیان و نابودی نمی انجامد» [\(3\)](#)

پس توای هامان برافروز آتشی

بر گل آن تا پخته گردد بی غشی

پس بساز بهر من کاخی بلند

تا روم بالا بر آن از خودپسند

شاید آنکه بازیابم اطلاع

از خدای موسی اندر ارتفاع

من گمان دارم ورا از کاذبین

کرد کبر او هم جنودش بر زمین [\(4\)](#)





گفت فرعون او به هامان منیع  
کن بنا کاخی ز بهر من رفیع  
تا رسم شاید به راه آسمان  
یا به درها یا به منزل های آن  
بر خدای موسی آگه پس شوم  
چون به گردون زان بنا بالا روم  
بر گمانم کاو به دعوی کاذب است  
از تقلب گفت اوین غالب است  
همچنین آراسته فرعون را  
سوء کردارش شد از دیو دغا  
مانده باز حق و صد عن سبیل  
گشت ابلیسش به راه کج دلیل  
کید فرعون و سلوک ناصواب  
می نبود از دیو الا فی تباب  
یعنی الا ظلم و خسران و گناه

بد تباهی حاصل فکر تباہ (5)

نکته ها

♣ علت دستور ساختن برج بلند

نخستین چیزی که در اینجا به نظر می رسد این است که هدف فرعون از این کار چه بود؟ آیا او واقعاً در این حد از حماقت بود که فکر می کرد خدای موسی صلی الله علیه و آله در آسمان است و به فرض که در آسمان باشد با ساختن یک بنای بلند که در مقابل کوه های سطح زمین ارتفاع بسیار ناچیزی دارد می تواند به آسمان برود؟!

1- قصص : 38 (فَأَوْقَدَ لِي يَا هَامَانَ عَلَى الطِّينِ فَاجْعَلْ لِي صِرْحًا لَعَلِّي أَطَّلِعُ إِلَى إِلِهِ مُوسَى وَ إِنِّي لَأَظُنُّهُ مِنَ الْكَاذِبِينَ)

2- غافر: 36 (وَقَالَ فِرْعَوْنُ يَا هَامَانُ ابْنِ لِي صِرْحًا لَعَلِّي أَبْلُغُ الْأَسْبَابَ)

3- غافر: 37 (أَسْبَابَ السَّمَاوَاتِ فَأَطَّلِعَ إِلَى إِلِهِ مُوسَى وَإِنِّي لَأَظُنُّهُ كَاذِبًا وَكَذَلِكَ زَيَّنَ لِفِرْعَوْنَ سُوءَ عَمَلِهِ وَصَدَّ عَنِ السَّبِيلِ وَ مَا كِيدُ فِرْعَوْنَ إِلَّا فِي تَبَابٍ)

4- صفی عیشاه، تفسیر صفی، ص 553

5- صفی عیشاه، تفسیر صفی، ص 656

ص: 515

این مسئله بسیار بعید به نظر می رسد، چرا که فرعون با تمام غرور و تکبری که داشته مرد هوشیار و سیاستمداری بود که سالیان دراز ملت عظیمی را در بند نگه داشته بود و با قدرت



بر آن ها حکومت می کرد و در مورد چنین اشخاصی هر حرکتی جنبه شیطانی دارد، باید قبل از هر چیز به سراغ تحلیل انگیزه سیاست شیطانی این امر رفت.

ظاهر این است فرعون به عنوان چند هدف دست به چنین کاری زد:

او می خواست وسیله ای برای اشتغال فکری مردم و انصراف ذهن آن ها از مسئله نبوت موسی علیه السلام و قیام بنی اسرائیل فراهم آورد و مسئله ساختن این بنای مرتفع که به گفته بعضی از مفسران در زمینی بسیار وسیع با پنجاه هزار مرد بنا و معمار و کارگران زیاد برای فراهم آوردن وسایل ساخته می شد می توانست مسائل دیگر را تحت الشعاع قرار دهد و هر چه بنا بالاتر می رود توجه مردم را بیشتر به خود جلب کند و نقل همه محافل و خبر روز همین موضوع باشد و مسئله پیروزی موسی را بر ساحران که ضربه عظیمی بر پیکر قدرت فرعونیان وارد ساخت موقتاً به طاق نسیان زند.

او می خواست از این طریق کمک مادی و اقتصادی به توده های زحمت کش کند و کاری هرچند موقت برای بیکاران فراهم سازد تا کمی مظالم او را فراموش کنند وابستگی مردم از نظر اقتصادی به خزینه او بیشتر گردد.

برنامه این بود که بعد از پایان بنا بر فراز آن رود و نگاهی به آسمان کند و احتمالاً تیری در کمان گذارد و پرتاب کند و باز گردد و برای تحمیق مردم بگوید: خدای موسی هر چه بود تمام شد! به سراغ کار خود بروید و فکرتان راحت باشد!

برای فرعون روشن بود بنای عظیم او که از چند صد متر تجاوز نمی کرد سهل است از فراز کوه های بسیار مرتفع نیز اگر به آسمان نگاه شود منظره آن همان است که از روی زمین صاف دیده می شود بدون کمترین تغییر

فرعون به خوبی مطالب را می دانست، اما برای تحقیق مردم مصر و حفظ موقعیت خویش با الفاظ بازی می کرد و صحنه سازی فرعون به وسیله ساختن برج معروفش برای بیرون کردن موسی از میدان است؛ و یکی از سنت های سیاست باز آن کهنه کار این است که هرگاه حادثه مهمی برخلاف میل آن ها واقع شود برای «منحرف ساختن افکار عمومی» از آن فوراً دست به کار آفریدن صحنه تازه ای می شوند که افکار توده ها را به خود جلب و از آن حادثه نامطلوب منحرف و منصرف کنند. قابل توجه این که فرعون در برابر موسی علیه السلام با گفتن این سخنان و بیان این دستور یک گام عقب نشینی می کند و می گوید: من می خواهم درباره خدای موسی تحقیق کنم و می افزاید: «هرچند او را دروغ گو گمان می کنم» و به این ترتیب از مرحله یقین به خلاف مرحله گمان و شک تنزل می کند.

♣ (صرح)

در اصل به معنی وضوح و روشنی و «تصریح» به معنی آشکار نمودن، سپس به بناهای بلند و به قصرهای زیبا و مرتفع این کلمه اطلاق شده، چراکه کاملاً واضح و روشن و آشکار است، بسیاری از مفسران و ارباب لغت به این معنی تصریح کرده اند.

ص: 516

♣ (تباب) به معنی خسارت و هلاکت است.

♣ زینت دادن عمل فرعون در چشمانش

قرآن با جمله (كَذَلِكَ زُيِّنَ لِفِرْعَوْنَ سُوءُ عَمَلِهِ وَصُدَّ عَنِ السَّبِيلِ وَ مَا كَيْدُ فِرْعَوْنَ إِلَّا فِي تَبَابٍ) نخست ریشه اصلی انحراف فرعون را که همان زینت یافتن اعمال زشتش در نظرش به خاطر کبر و غرور و خودخواهی بیان می دارد، سپس نتیجه آن را که گمراهی از طریق حق است

و در مرحله سوم شکست نهایی نقشه های او را اعلام می کند، سه جمله کوتاه با سه محتوای غنی.

♣ چرا فرعون نامی از آجر نبرد و با جمله آتشی بر گل (خشت) بیفروز قناعت کرد؟

بعضی می گویند دلیلش این است که تا آن زمان ساختن آجر معمول نشده بود و این کار به ابتکار فرعونیان صورت گرفت درحالی که بعضی دیگر معتقدند این طرز بیان یک نوع بیان متکبرانه و موافق سنت جباران بوده است.

بعضی نیز گفته اند کلمه «آجر» تعبیر فصیحی نیست که قرآن آن را به کاربرد، لذا بجای آن چنین تعبیری را آورده است.

♣ آیا به راستی فرعون این دستور خود را درزمینهٔ ساختن کاخ آسمان خراشش عملی ساخت یا نه؟

ظاهراً چیزی که فکر این مفسران را به خود مشغول داشته این است که به هیچ حساب این کار عاقلانه نبوده است، مگر مردم بالای کوه ها نرفته بودند و منظره آسمان را همان گونه که بر روی زمین است ندیده بودند؟ کاخی که به دست بشر ساخته می شود از کوه مرتفع تر است؟ کدام احمق باور می کرد که از بالای چنین کاخی بتوان به آسمان دست یافت؟! ولی آن ها که چنین می اندیشند از این نکته غافل اند که اولاً سرزمین مصر کوهستانی نبود و از این گذشته ساده لوحی توده های مردم آن زمان را فراموش کرده اند که چگونه ممکن بود آن ها را با این مسائل اغفال کرد و فریب داد؟ حتی در عصر و زمان ما که به اصطلاح عصر علم و دانش است مسائلی می بینیم که شباهت به این فریب و نیرنگ ها دارد.

**قسمت سوم: ساختن برج در طول هفت سال**

به هر حال «هامان» دستور داد تا زمین وسیعی برای این کاخ و برج بلند در نظر گیرند و پنجاه هزار مرد بنا و معمار برای این کار گسیل داشت و هزاران نفر کارگر برای فراهم آوردن وسایل کار مأمور کرد، درهای خزانه را گشود و اموال زیادی در این راه مصرف کرد و کارگران زیادی به کار گمارد، به طوری که در همه جا سروصدای این برج عظیم پیچید.

ص: 517

هر قدر این بنا بالاتر و بالاتر می رفت، مردم بیشتر به تماشای آن می آمدند و در انتظار این بودند که فرعون با این بنا چه خواهد کرد.

بنا به قدری بالا رفت که بر تمام اطراف مسلط شد، بعضی نوشته اند معماران آن را چنان ساختند که از پله های مارپیچ آن مرد اسب سواری می توانست بر فراز برج قرار گیرد!

(\* در روایات آمده است فرعون اولین کسی بود که از آجر برای احداث ساختمان های خود استفاده کرد.

آن ها در مدت هفت سال کاخی باشکوه را بنا نمودند ارتفاع آن به حدی بود که کسی تا آن روز بنایی را بدان اوج مشاهده نکرده بود.

هنگامی که ساختمان به اتمام رسید و بیش از آن توان بالا بردن آن را نداشتند، روزی فرعون با تشریفات به آنجا آمد و شخصاً از برج عظیم بالا رفت هنگامی که بر فراز برج رسید نگاهی به آسمان کرد و منظره آسمان را همان گونه دید که از روی زمین صاف معمولی می دید، کمترین تغییر و دگرگونی وجود نداشت!

معروف است تیری به کمان گذاشت به آسمان پرتاب کرد تیر بر اثر اصابت به پرنده ای و یا طبق توطئه قبلی خودش خون آلود بازگشت فرعون از آنجا پائین آمد و به مردم گفت: بروید و فکرتان راحت باشد خدای موسی را کشتم! (1)

حتماً گروهی از ساده لوحان و مقلدان چشم و گوش بسته حکومت وقت این خبر را باور کردند و در همه جا پخش نمودند و از آن سرگرمی تازه ای برای اغفال مردم مصر ساختند.

### قسمت چهارم: ویرانی برج بلند به امر خداوند

اما خداوند به جبرئیل فرمان داد تا با بال های خویش بر پیکر آن کاخ بکوبد.

ضحاک می گوید: بعد از اتمام ساختمان خداوند شبانگاهان جبرئیل را برای عذاب فرعونیان نزد آنان فرستاد. می گویند آن بنا سه قطع گردید، تکه ای از آن در دریای سرخ و قطعه ای در هندوستان و بخشی دیگر در مغرب سقوط کرد.

آری این بنا در هم شکست ویران شد و گروهی را از میان برد.

مسئله این بازی های سیاسی برای مدت کوتاهی می تواند مؤثر واقع شود، ولی در درازمدت قطعاً با شکست روبرو خواهد شد. در بعضی از روایات آمده است که «هامان» بنای برج فرعونی را آن قدر بالا برد که دیگر تندبادها اجازه ادامه کار به بناها نمی دادند، نزد فرعون آمد و به او گفت: دیگر ما قادر نیستیم بر ارتفاع بنا بیفزاییم و چیزی نگذشت که تندباد سهمگینی وزید و بنا را واژگون کرد. (2) و معلوم شد تمام قدرت نمایی فرعون به یک باد بند است!

2- مجلسی، بحار الانوار، ج 13، ص 125 (نقل از تفسیر علی بن ابراهیم)

ص: 518

### قسمت پنجم: عکس العمل فرعون پس از فرو ریختن برج

(\*) در تفسیر علی بن ابراهیم آمده است: بعد از آنکه قصر افسانه ای فرعون با معجزه الهی منهدم گشت او از هامان خواست تا وسیله ای فراهم سازد و با آن در میان آسمان ها پرواز نمایند شاید خدای موسی را بیابند!

آن ها برای این کار تختی را بر پایهای چهار کرکس گرسنه بستند و قسمت بالای چوبه ها تکه گوشتی را آویزان نمودند تا کرکس ها به طمع آن به پرواز در آیند، پرندگان گرسنه به پرواز درآمدند و بعد از طی مسافتی طولانی زمین و دریاها از نظر آن ها ناپدید گشت و هنگامی که سیاهی شب همه جا را فرا گرفت ...

فرعون خطاب به هامان گفت آیا به خدای موسی رسیده ایم هامان پاسخ داد من فقط ستارگان را مشاهده می کنم که از زمین نیز آن ها را می دیدم در این لحظه بادی شدید تخت را واژگون ساخته و آن ها بر زمین سقوط کردند. (1)

### قسمت ششم: عاقبت نیرنگ فرعون

قرآن سپس به استکبار فرعون و فرعونیان و عدم تسلیم آن ها در برابر «مبدأ» و «معاد» که ریشه جنایات آن ها نیز از انکار همین دو اصل سرچشمه می گرفت پرداخته چنین می گوید:





1- «فرعون و لشکریانش به ناحق در زمین استکبار کردند (و خدا را که آفریننده بزرگ زمین و آسمان است انکار نمودند) و گمان کردند که قیامت در کار نیست و به سوی ما بازمی گردند» (2)

این تکبر بد به ناحق سوی ما

بر گمانشان باز نایند از عمی

سوی ما راجع نگردند این گروه

یا که ما آییم از ایشان بر ستوه (3)

نکته ها

♣ انسان ضعیفی که گاهی قادر به دور کردن پشه ای از خود نیست و گاه یک موجود ذره بینی به نام میکرب نیرومندترین افراد او را به زیر خاک می فرستد چگونه می تواند خود را بزرگ معرفی کند و دعوی الوهیت نماید؟! در حدیث معروف قدسی آمده است که خداوند می فرماید: (الكبرياء ردائی و العظمة ازاری، فمن نازعنی واحدا منهما القیته فی النار): بزرگی ردای من است و عظمت لباسی است که به قامت کبریایی من دوخته شده، هر کس در این ها با من منازعه کند او را به دوزخ می افکنم! (4)

♣ بدیهی است خدا نیازی به این توصیف ها ندارد مهم این است که طغیانگری انسان و جنایتگری او زمانی شروع می شود که خود را گم می کند و باد کبر و غرور مغز او را پر سازد. به هر حال فرعون سرکشی را به آخرین مرحله رسانده و مستحق دردناک ترین عذاب شده و فرمان الهی باید فرارسد و او دستگاه ظلم و فسادش را درهم بکوبد.



- 1- تفسیر قمی، ج 2، ص 140
  - 2- قصص : 39 (وَاسْتَكْبَرَ هُوَ وَجُنُودُهُ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَظَنُّوا أَنَّهُم إِلَيْنَا لَا يُرْجَعُونَ)
  - 3- صفی عیشاه، تفسیر صفی، ص 553
  - 4- خاقانی، منشآت، ج 48، ص 304؛ ابن عساکر، تاریخ مدینه دمشق، ج 20، ص 30
- ص: 519

2- «خداوند او را به عذاب آخرت و دنیا گرفتار ساخت» (1)

پس گرفتش حق به قهری بس قوی

بر عذاب اخروی و دنیوی

بد نکال اولش که گشت غرق

اندران رود سیه پا تا به فرق

و آن نکال دیگرش داند خدای

تا چه باشد در خورش در آن سرای (2)

نکته ها

♣ جمله (اخذ)

که فعل ماضی است و نشان می دهد این مجازات به طور کامل در دنیا واقع شده و آیه بعد که این ماجرا را درس عبرتی می شمرد موافق تر است.

♣ (نکال)

(بر وزن ضلال) در اصل به معنی ضعف و ناتوانی و عجز است و لذا در مورد کسی که از ادای حواله ای خودداری می کند می گویند نکول کرد «نکل» (بر وزن فکر) به معنی زنجیر سنگین است که انسان را ضعیف و ناتوان می سازد و از حرکت بازمی دارد و از آنجا که عذاب الهی نیز مایه ناتوانی است و افراد دیگر را از ارتکاب گناه بازمی دارد به آن نکال گفته شده.

تعبیر به «نکال الآخره» اشاره به عذاب های قیامت است که دامان فرعون و فرعونیان را می گیرد و چون در درجه اول اهمیت است مقدم دانسته شده و منظور او «اولی» عذاب دنیا است که دامان فرعون را گرفت و او تمام یارانش را در کام خود در دریای نیل فروبرد.

♣ منظور از (الاولی)

کلمه نخستین است که فرعون در مسیر طغیان گفت و ادعای الوهیت کرد (قصص : 38) و «الآخره» اشاره به آخرین کلمه ای است که او گفت و آن ادعای ربوبیت اعلی بود خداوند او را به مجازات این دو ادعای کفر آمیزش در همین دنیا گرفتار ساخت.

(این معنی در حدیثی از امام باقر علیه السلام نقل شده و امام افزود در میان این دو جمله چهل سال فاصله شد و خداوند برای حداکثر اتمام حجت او را در این مدت عذاب نکرد).

(3)

1- نازعات: 25 «فَأَخَذَهُ اللَّهُ نَكَالَ الآخِرَةِ وَ الْأُولَى»

2- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص 810



3- کلینی، الکافی، ج 2، ص 489

ص: 520

### قسمت هفتم: درس عبرتی برای همگان

در این داستان موسی و فرعون و پایان عاقبت آن

1- «درس عبرت بزرگی است برای آن ها که خدا ترسند» (1)

آنکه را ترسد ز حق وز یوم دین (2)

هست پندی و اعتباری اندر این

این آیه به خوبی نشان می دهد که عبرت گرفتن از این ماجراها تنها برای کسانی میسر است که بهره ای از خوف و خشیت و احساس مسئولیت به دل راه داده اند و یا به تعبیر دیگر دارای چشمی عبرت بینند:

عبرت از نیک و بدش آئین بود

ای خوشا چشمی که عبرت بین بود

آری این بود سرنوشت فرعون طغیانگر تا فراغنه دیگر، رؤسای مشرکان عرب و پویندگان راه فرعون در هر عصر و زمان حساب خویش را برسند و بدانند این فرمان قطعی تاریخ و سنت تغییر ناپذیر خدا است.

### قسمت هشتم: بررسی پیام های قرآنی 3 دسته آیات



1) سوره ی قصص : آیه ی 38

﴿وَقَالَ فِرْعَوْنُ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ مَا عَلِمْتُ لَكُمْ مِنْ إِلَهِ غَيْرِي فَأَوْقَدْ لِي يَا هَامَانَ عَلَى الطِّينِ فَاجْعَلْ لِي صِرْحًا لَعَلِّي أَطَّلِعُ إِلَى إِلَهِ مُوسَى وَإِنِّي لَأَظُنُّهُ مِنَ الْكَاذِبِينَ﴾ (3)

پیام ها

1- روحیه ی استکباری، مانع پذیرش حق است. فرعون گفت: جز خودم هیچ خدایی برای شما نمی شناسم.

(ما عَلِمْتُ لَكُمْ مِنْ إِلَهِ غَيْرِي)

2- مستکبران، عقاید و افکار خود را به دیگران تحمیل می کنند. (ما عَلِمْتُ لَكُمْ مِنْ إِلَهِ غَيْرِي)

3- شعار مستکبران این است: هر چه را من نمی شناسم، پس وجود ندارد. (ما عَلِمْتُ) ...

4- توقع دیدن خداوند با چشم ظاهری، تفکر فرعونی است. (أَطَّلِعُ إِلَى إِلَهِ مُوسَى)

5- قدرت نمایی، عوام فریبی با ژست تحقیق و بررسی و منحرف کردن افکار عمومی، از شیوه های مستکبران است.

(فَأَوْقَدْ لِي يَا هَامَانَ) ...

6- مستکبران، خود را محور همه چیز می دانند. (فرعون به هر مناسبتی خود را مطرح می کرد)

(ما عَلِمْتُ ... غَيْرِي ... فَأَوْقِدْ لِي ... فَأَجْعَلْ لِي ... لَعَلِّي أَطَّلِعُ ... أَنِّي لَأَظُنُّهُ»

1- نازعات: 26 (إِنَّ فِي ذَلِكَ لَعِبْرَةً لِمَنْ يَخْشَى)

2- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص 810

3- ترجمه: «فرعون گفت: «ای جمعیت اشراف! من خدایی جز خودم برای شما سراغ ندارم. (اما برای تحقیق بیشتر)، ای هامان، برایم آتشی بر گل بیفروز (و آجرهای محکم بساز) و برای من برج بلندی ترتیب ده تا از خدای موسی خبر گیرم هرچند من گمان می کنم او از دروغ گویان است!» (\*))

ص: 521

(2) سوره ی غافر: آیات 36-37

(وَقَالَ فِرْعَوْنُ يَا هَامَانَ ابْنِ لِي صِرْحًا لَعَلِّي أَبْلُغُ الْأَسْبَابَ (\*)) أَسْبَابَ السَّمَاوَاتِ فَأَطَّلِعَ إِلَىٰ إِلَهِ مُوسَىٰ وَإِنِّي لَأَظُنُّهُ كَذِبًا وَكَذَلِكَ زَيْنَ لِفِرْعَوْنَ سُوءَ عَمَلِهِ وَصَدَّ عَنِ السَّبِيلِ وَمَا كَيْدُ فِرْعَوْنَ إِلَّا فِي تَبَابٍ (\*)) (1)

پیام ها

1- طاغوت ها همین که در میدان منطق می بازند، به کارهای جنجالی دست می زنند. (ابن لِي صِرْحًا) ... (هدف از ساختن برج و رصدخانه، جنجال بود زیرا آخر آیه می فرماید: (كَيْدُ فِرْعَوْنَ))

2- دنیاگرایان همه چیز را مادی می پندارند. (فرعون، خدا را در آسمان ها و راه خداشناسی را تنها از راه حس و دیدن می پنداشت) (فَأَطَّلِعَ إِلَىٰ إِلَهِ مُوسَىٰ)



- 3- شیوه ی طاغوت ها، مردم فریبی و قدرت نمایی است. (ابن لی صرْحاً)
- 4- تبلیغ و دعوت، بی اثر نیست. فرعون در آغاز تصمیم به قتل موسی گرفت. (ذُرُونِی أَقْتُلُ مُوسَى) اما با سخنان مؤمن آل فرعون، از قطع به گمان رسید. (لَأَظُنُّهُ كَاذِبًا)
- 5- کافر همه را به کیش خود پندارد. (چون فرعون خودش ادعای دروغ داشت و می گفت: من خدای شما هستم.

(أَنَا رَبُّكُمْ الْأَعْلَى) موسی را نیز دروغ گو می پنداشت. (لَأَظُنُّهُ كَاذِبًا)

- 6- یکی از شیوه های شیطان، تزئین بدی ها برای انسان است. (زُيِّنَ لِفِرْعَوْنَ سُوءَ عَمَلِهِ)
- 7- هر کس بدی خود را زیبا دید در ارزیابی منحرف می شود، به فکر تغییر روش نمی افتد و از راه حق محروم می شود (زُيِّنَ ... وَ صَدَّ عَنِ السَّبِيلِ)
- 8- نگران نباشید، توطئه طاغوت ها عاقبت ندارد و جز به زیان آن ها نمی انجامد (إِلَّا فِي تَبَابٍ)

(3) سوره نازعات: آیات آیات 24-26

(فَقَالَ أَنَا رَبُّكُمُ الْأَعْلَى) (\*) فَأَخَذَهُ اللَّهُ نَكَالَ الْآخِرَةِ وَالْأُولَى (\*) (آن فِي ذَالِكِ لَعِبْرَةٌ لِّمَن يَخْشَى

(\*) (2)

پیام ها

- 1- نکال، کیفر و مجازاتی است که هرکس آن را ببیند و بشنود، از ارتکاب مثل آن خودداری کند.



2- عذاب آخرت از آن جهت نکال نامیده شده که: هر کس آن را بشنود از هر عملی که وی را گرفتار سازد خودداری می کند.

3- مردم دارای فطرت خداجویی هستند و طاغوت ها مسیر آن را متوجه خود می کنند. (أنا ربکم)

4- مستکبران روزی به زانو در خواهند آمد. (أنا ربکم... فأخذه الله)

5- عبرت ها بسیار است ولی عبرت گرفتن مهم است که به آمادگی روحی نیاز دارد. (لعبره لمن یخشی)

---

1- ترجمه: «فرعون گفت: «ای هامان! برای من بنای مرتفعی بساز، شاید به وسایلی دست یابم، (\*) وسایل (صعود به) آسمان ها تا از خدای موسی آگاه شوم هر چند گمان می کنم او دروغ گو باشد!» این چنین اعمال بد فرعون در نظرش آراسته جلوه کرد و از راه حق بازداشته شد و توطئه فرعون (و همفکران او) جز به نابودی نمی انجامد! (\*)»

2- ترجمه: «و گفت: «من پروردگار برتر شما هستم!» (\*) از این رو خداوند او را به عذاب آخرت و دنیا گرفتار ساخت! (\*) در این عبرتی است برای کسی که (از خدا) بترسد! (\*)»

ص: 522

ص: 523

منابع و مأخذ

1) قرآن کریم





2) نهج البلاغه

- 3) ترجمه فارسی تورات (اسفار: خروج، اعداد، تثنيه، لاویان، یوشع)
- 4) تفسیر منسوب به امام حسن عسگری:، قم: مدرسه المهدی، 1409 ق.
- 5) آشتیانی، جلال الدین، تحقیقی در دین یهود، انتشارات نگارش، چ سوم، سال، 1384.
- 6) ابراهیمی، میر جلال، شرح تحلیلی اعلام مثنوی، تهران: انتشارات اسلامی، چ اول، 1379.
- 7) ابن کثیر، البدایه و النهایه، بیروت، 1413 ق.
- 8) ابن طاووس، سید رضی الدین، سعد السعود، قم: رضی، 1363،
- 9) ابن طاووس، سید رضی الدین، مهج الدعوات و منهج العبادات، دار الذخائر، 1411 ق.
- 10) ابن شعبه، حسن بن علی، تحف العقول عن آل الرسول، ترجمه: بهراد جعفری، تهران: دار الکتب الاسلامیه، 1380.
- 11) ابن عساکر، ابوالقاسم علی بن حسن، تاریخ مدینه دمشق، بیروت: دار الفکر، 1415 ق.
- 12) ابن منور میهنی، محمد، اسرار التوحید فی مقامات الشیخ ابی سعید، نشر فردوس، 1366.
- 13) اسمیت، برندا، مصر باستان، ترجمه: آزیتا یاسایی، انتشارات ققنوس، چ سوم، 1382.



14) احمدی، داوود، داستان هایی از کوه خضر نبی علیه السلام ، قم: صلوات، چ دوم، 1388.

15) استعلامی، محمد، شرح مثنوی معنوی مولوی، تهران: سخن، چ هفتم، 1384.

16) اصفهانی، صفا، دیوان اشعار، به اهتمام سهیلی خوانساری، احمد، انتشارات اقبال، چ دوم، 1362.

17) اصفهانی، هاتف، دیوان اشعار، به تصحیح دستگردی، وحید، انتشارات فروغی، چ نهم، 1369.

18) اعتصامی، پروین، دیوان اشعار، به کوشش عالم گیر تهرانی، محمد، انتشارات محمد، چ هفتم، 1373.

19) اقبال لاهوری، محمد، کلیات اشعار، با مقدمه و شرح سروش، احمد، انتشارات سنایی، چ اول، 1343.

20) انوری، اوحد الدین، محمد، دیوان اشعار، (دوره ی دو جلدی) به اهتمام مدرس رضوی، محمد تقی، تهران: علمی فرهنگی، چاپ سوم، 1372.

21) ایرج میرزا، جلال الممالک، دیوان اشعار، به اهتمام محجوب، محمد جعفر، انتشارات اندیشه، چ سوم، 1353.

22) بانو اصفهانی، (امین اصفهانی)، مخزن العرفان در علوم قرآن (کنز العرفان) تهران، نهضت زنان مسلمان، 1361 ش.

23) بطرس عبدالملک، جون الکساندر طمن و ابراهیم مطر، قاموس الكتاب المقدس، قاهره: دارالثقافه. چ دهم، بی تا.

24) بهار، ملک الشعرا، دیوان اشعار، انتشارات آزاد مهر، چ اول، سال 1382.

25) بهداروند، محمد مهدی، حضرت خضر نبی علیه السلام، نشر پیام جلال، بی تا.

26) بیضاوی، عبدالله بن عمر، أنوار التنزیل و أسرار التأویل، بیروت: دار احیاء التراث العربی، 1418 ق.

27) پاک نیا، قصه های قرآن از آدم تا خاتم علیه السلام، بی نا، 1388.

28) پور خالقی چتر رودی، مه دُخت، فرهنگ قصه های پیامبران، مشهد: انتشارات آستان قدس رضوی، 1371.

29) پور نامداریان، تقی، داستان پیامبران در غزلیات شمس، تهران: انتشارات علمی فرهنگی، چ اول، 1369.

30) پور نامداریان، تقی، در سایه ی آفتاب، تهران: انتشارات سخن، چ دوم، 1384.

31) توماس میشل، کلام مسیحی، ترجمه ی حسین توفیقی، قم: مرکز مطالعات و تحقیقات ادیان و مذاهب، چ اول، 1377 ش.

32) تویسرکانی، محمد نبی بن احمد، لئالی الاخبار، قم: مکتبه العلامه، 1415 ق.



33) ثعلبی، قصص الأنبياء (المسمی عرایس المجالس)، بیروت: دار الکتب العلمیہ، سال 1405 ق.

34) جوالیقی، ابومنصور، المعرب، تحقیق احمد محمد شاکر، بیروت: مطبعه دارالکتب، 1389 ق.

35) جفری، آرتور، واژه های دخیل در قرآن، تهران: توس، بی تا.

36) جزایری، قصص الأنبياء (قصص قرآن)، ترجمه: یوسف عزیزی، نشر هادی، چ دوم، 1376.

37) جزاعی، حسین بن علی، روض الجنان و روح الجنان فی تفسیرالقرآن، قم: کتابخانه ایه الله مرعشی نجفی، 1404 ق.

38) جریر طبری، محمد، تاریخ طبری، ترجمه: ابوالقاسم پاینده، انتشارات اساطیر، چ چهارم، 1398.

39) جامی، عبدالرحمان، دیوان اشعار، با مقدمه ی روشن، محمد، انتشارات نگاه، چ اول، 1380.

40) حافظ شیرازی، شمس الدین، دیوان اشعار، به تصحیح قزوینی، محمد و غنی، قاسم، انتشارات اقبال، چ دوازدهم، 1371.

41) حرّ عاملی، وسایل الشیعه، بیروت، دار احیاء التراث العربی، بی تا.



42) حسن زاده آملی، حسن، ممد الهمم در شرح فصوص الحکم، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، چ اول، 1378ه. ش.

43) حسینی دشتی، مصطفی، معارف و معاریف، قم: نشر اسماعیلیان، چ اول، 1369 ش.

44) حموی، یاقوت، معجم البلدان، ترجمه: دکتر علی نقی منزوی، تهران: سازمان میراث فرهنگی کشور ایران، 1388

45) خاقانی شروانی، افضل الدین، دیوان اشعار، انتشارات ارسطو، چ اول، 1362.

46) خاقانی شروانی، افضل الدین، تحفه العراقین، به اهتمام و تصحیح یحی قریب، تهران: امیرکبیر، چ دوم، 1357.

47) خراسانی، میرزا حبیب، دیوان اشعار، به اهتمام حبیب، علی، انتشارات زوار، چ پنجم، 1379.

48) خرایلی، محمد، اعلام قرآن، تهران: امیرکبیر، چ ششم، 1380.

ص: 525

49) خرایلی، محمد، شرح گلستان سعدی، انتشارات جاویدان، چاپ ششم، 1366.

50) خرّم شاهی، بهاءالدین، حافظ نامه، انتشارات سروش، چ دوم، 1367.

51) خزاعی نیشابوری، حسین بن علی محمد بن احمد، روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن، (تفسیر ابوالفتوح رازی)، تهران: دانشگاه تهران، چ اول، 1337 ش.



52) خواجهی کرمانی، کمال الدین محمود، دیوان غزلیات، انتشارات خدمات فرهنگی کرمان، چ اول، 1370.

53) خوئی، سید ابوالقاسم، معجم رجال الحدیث، قم: دفتر آیت الله خوئی، 1409 ق.

54) درویش، محی الدین، اعراب القرآن و بیانہ، سوریه: دارالارشاد، چ چهارم. 1415 ق.

55) دقیقی توسی، ابومنصور، دیوان اشعار، به اهتمام شریعت، محمدجواد، انتشارات اساطیر، چ اول، 1357.

56) راجی قمی، محمد، آخرین گفتارها در پایان زندگی، بی جا، انتشارات باختران، چ سوم، 1366 ش.

57) راغب اصفهانی، ابوالقاسم حسین بن محمد، مفردات الفاظ قرآن، ترجمه غلامرضا حسینی و مرتضوی، بی جا، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، 1363.

58) رشید رضا، المنار، بیروت: دار المعرفه، 1342 ق.

59) رضایی، محمد، واژه های قرآن، انتشارات مفید، بی تا.

60) روحانی نیا، شیخ علی، مسجد کوه خضر نبی علیه السلام، نشر اسوه، چ سوم. بی تا.

61) رودکی سمرقندی، ابوعبدالله، کلیات دیوان اشعار، انتشارات فخر رازی، چ سوم، 1368.

62) رسولی محلّاتی، سید هاشم، تاریخ انبیاء یا قصص قرآن، انتشارات علمیّه اسلامی، چ سوم، بازار شیرازی، 1361.



63) زرین کوب، عبدالحسین، بحر در کوزه (نقد و تفسیر قصه ها و تمثیلات مثنوی) تهران: علمی، چ هشتم، 1387.

64) زرین کوب، عبدالحسین، سر نی، (نقد و شرح تطبیقی مثنوی)، تهران: علمی، چ دهم، 1383.

65) زرین کوب، عبدالحسین، نردبان شکسته (شرح توصیفی و تحلیل دفتر اول و دوم مثنوی) چ دوم، تهران: سخن، 1384.

66) زرکشی، محمد بن عبدالله، البرهان، قم: اسماعیلیان، 1374 ق.

67) سجستانی، ابی بکر محمد بن عزیز، غریب القرآن، تحقیق احمد عبدالقادر اصلاحیه، دمشق، دارطلاب للدراسات و الترجمة والنشر، 1993 م.

68) سجادی، سید ضیاءالدین، فرهنگ لغات و تعبيرات با شرح اعلام و مشکلات (دیوتن خاقانی شروانی)، نشر: زوار، 1389.

69) سبزواری، ملا هادی، دیوان اشعار، به قلم مدرسی چخاردهی، مرتضی، انتشارات محمودی، بی تا.

70) سعد سلمان، مسعود، دیوان اشعار، به تصحیح باسمى، رشید، انتشارات امیرکبیر، چ دوم، 1362.

71) سعدی شیرازی، مشرف الدین، بوستان، به اهتمام فروغی، محمدعلی، تهران: اقبال، بی تا.



(72)، گلستان، بی تا، بی جا.

(73) - دیوان غزلیات، به اهتمام فروغی، محمدعلی، تهران: اقبال، بی تا.

ص: 526

(74)، دیوان قصاید، به اهتمام فروغی، محمدعلی، تهران: اقبال، بی تا.

(75) سنایی غزنوی، ابوالمجد مجدود بن آدم، حدیقه الحقیقه، به تصحیح مدرس رضوی، محمدتقی، تهران: دانشگاه چ چهارم، 1374؛ و انتشارات سنایی، چ سوم، 1364.

(76) سیوطی، جلال الدین، الدر المنثور، مکتبه الاسلامیه، بی تا.

(77) شبستری، محمود، گلشن راز، (هفت شهر عشق) آراسته معصومی، رضا، انتشارات حافظ، چ اول، 1362.

(78) شریعت زاده، سید علی اصغر، ابن یمین شاعر مردم دار، انتشارات پارینه، چ دوم، 1379.

(79) شمس مغربی، محمد، دیوان اشعار، (هفت شهر عشق) آراسته معصومی، رضا، انتشارات حافظ، چ اول، 1362.

(80) شمسیا، سیروس، فرهنگ تلمیحات، انتشارات فردوس، چ چهارم، 1373.

(81) شوریده شیرازی، محمدتقی، دیوان اشعار، (هفت شهر عشق) آراسته معصومی، رضا، انتشارات حافظ، چ اول، 1362.





- 82) شهریار، محمدحسین، کلیات اشعار، (2 جلد) انتشارات ذرین، چ 23، 1381.
- 83) شیخ صدوق؛ کمال الدین و تمام النعمه، مکتبه الصدوق، 1390 ق.
- 84) شیخ صدوق، الخصال، نشر کتاب فروشی اسلامیه، چ هفتم، بی تا.
- 85) شیخ طوسی، التبیان، نجف، مکتبه الامین، 1376 ق.
- 86) شعبانی، معصومه، دلیل آفتاب، (تحلیل شخصیت ها در مثنوی معنوی) تهران: ثالث، چ اول، 1384.
- 87) صائب تبریزی، میرزا محمدعلی، دیوان اشعار، (6 جلد) به کوشش قهرمان، محمد، تهران: علمی فرهنگی، چ سوم، 1375.
- 88) صباحی بیدگلی، سلیمان، دیوان اشعار، (هفت شهر عشق) آراسته معصومی، رضا، انتشارات حافظ، چ اول، 1362.
- 89) صفاء، ذبیح الله، گنج سخن، انتشارات ققنوس، چ هشتم، 1367.
- 90) صفی علیشاه اصفهانی، میرزا حسن، دیوان اشعار، انتشارات امیرکبیر، چ دوم، 1363.
- 91) صفی علیشاه، حسن بن محمدباقر، تفسیر صفی، تهران: منوچهری، 1378.
- 92) نیشابوری، مسلم، صحیح مسلم، طبع دار احیاء التراث العربی، چ دوم، 1972.
- 93) صافی، محمود بن عبدالرحیم، الجدول فی إعراب القرآن، دمشق بیروت: دار الرشید مؤسسه الإیمان، 1418 ق.



94) طباطبائی، سید محمد حسین، المیزان، چ دوم، قم، جامعه مدرسین، 1363، ترجمه تفسیر المیزان، ترجمه: موسوی همدانی، سید محمدباقر، قم، ناشر: دفتر انتشارات اسلامی جامعه ی مدرسین حوزه علمیه، 1374.

95) طبری، محمد بن جریر، تاریخ الطبری، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، بیروت: روائع التراث العربی.بی تا.

96) طبری آملی، محمد بن جریر، دلائل الامامه، قم: دار الذخائر، 1383ق.

97) طبرانی، سلیمان بن احمد، المعجم الكبير، بیروت: دار احیاء التراث العربی، 1412 ق.

98) طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان، بیروت: دار احیاء التراث العربی، 1379 ق.

99) طبرسی، علی بن حسن بن فضل، مشکاه الانوار فی غرر الاخبار، نجف: کتابخانه حیدریه، 1385ق.

ص: 527

100) عروسی حویزی، عبدالعلی بن جمعه، نور الثقلین، چ 2، قم: مجاهدی، 1383 ق.

101) عیاشی، محمد بن مسعود، تفسیر عیاشی، تهران: المکتبه العلمیه الاسلامیه، 1363 ق.

102) علم الهدی، سید مرتضی، تنزیه الأنبیاء (پژوهشی قرآنی درباره ی عصمت پیامبران و امامان) ترجمه: امیر سلمانی رحیمی، مشهد: آستان قدس رضوی، به نشر، چ دوم، 1387.

103) عراقی، فخرالدین، دیوان اشعار، به اهتمام پروین قائمی، انتشارات پیمان، چ اول، 1381.



104) عطار نیشابوری، فریدالدین، دیوان اشعار، با مقدمه و حواشی درویش، م- انتشارات جاویدان، چ دوم، سال 1359.

105) عطار نیشابوری، فریدالدین، منطق الطیر، به تصحیح گوهرین، بی تا، بی نا.

106) عماد زاده، حسین، تاریخ انبیاء از آدم تا خاتم، تهران: اسلام. 1374.

107) فخر الإسلام، محمدصادق، أنیس الأعلام فی نصره الإسلام، چ اول، رمضان 1315 ق (1898 م)

108) فاریابی، ظهر، دیوان اشعار، به اهتمام هاشم رضی، انتشارات کاوه، بی تا.

109) فرّخی سیستانی، ابوالحسن، دیوان اشعار، به کوشش محمد دبیر سیاقی، انتشارات زوار، چ چهارم، 1371.

110) فروزان فر، بدیع الزمان، احادیث و قصص مثنوی (تلفیقی از دو کتاب: احادیث مثنوی و مأخذ قصص، تمثیلات مثنوی) ترجمه کامل و تنظیم مجدد حسین داوودی، تهران: امیرکبیر، چ سوم، 1385.

111) فروزان فر، بدیع الزمان، شرح مثنوی شریف، تهران: زوار، چ یازدهم، 1384.

112) فیروز آبادی، محمد بن یعقوب، قاموس المحيط، بیروت: لبنان: الرساله للطباعة؛ چ هشتم، 1426 ق.

113) قآنی شیرازی، حبیب الله، دیوان اشعار، به تصحیح: امیر صانعی خوانساری، انتشارات نگاه، چ اول، 1380.



114) قرائتی، محسن، تفسیر نور، تهران: مرکز فرهنگی درس هایی از قرآن، چ یازدهم، 1383 ش.

115) قمی مشهدی، محمد بن محمد رضا، تفسیر کنزالدقائق و بحر الغرائب، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد، 1366.

116) قمی، شیخ عباس، سفینه البحار، نشر دار الأسوه، 1414 ق.

117) قمی، محیط، دیوان اشعار (هفت شهر عشق)، رضا آراسته معصومی، انتشارات حافظ، چ اول، 1362.

118) قمی، علی بن ابراهیم، تفسیر قمی، قم: مؤسسه دارالکتاب، 1404 ق،

119) قمی؛ ابن قولویه، کامل الزیارات، نجف: مرتضویه، 1356 ق،

120) کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی فی الاصول و الفروع، تصحیح: علی اکبر غفاری، تهران: کتاب فروشی اسلامیّه، الطبعة الثالثة، 1338.

121) گج، پولین، بانوی نیل، ترجمه: بهاره جواهری، انتشارات یاسین، چ اول، 1379.

122) گوهرین، سید صادق، شرح اصطلاحات تصوّف، تهران: زوّار، چ اول، 1367.

123) مجلسی، محمدباقر، ترجمه ی ج 17 بحار الأنوار، مترجم: سید عبدالحسین رضایی، تهران: کتاب فروشی اسلامیّه، 1364 ش؛ بیروت: دار احیاء التراث العربی، چ سوم، 1403.

124) معین، محمد، فرهنگ فارسی، تهران: امیرکبیر، چ 21، 1383.

125) موسوی خمینی، روح الله، دیوان اشعار، ناشر: موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، چ 49، سال 1385.

126) مجلسی، سید محمدباقر، حیوه القلوب، انتشارات جاویدان، چ اول، بی تا.

127) محتشم کاشانی، شمس الشعراء، دیوان اشعار، تصحیح: اکبر بهدار وند، انتشارات نگاه، چ اول، 1379.

128) مبلغی آبادانی، عبدالله، تاریخ ادیان و مذاهب جهان، بی نا، بی تا.

129) مروجی طبسی، محمد جواد، زنان در حکومت امام زمان، 1379، تهران: بنیاد فرهنگی حضرت مهدی موعود

130) ملاصدرا، تفسیر القرآن الکریم، قم: بیدار، 1361.

131) معزی، امیر، دیوان اشعار، به تصحیح هیری، ناصر، انتشارات پگاه، چ اول، 1362.

132) منوچهری دامغانی، ابوالنجم، دیوان اشعار، به کوشش دبیر سیاقی، محمد، تهران: زوار، چ اول، 1370.

133) منصور حلاج، حسین، دیوان اشعار، به تصحیح شیرازی، داوود، انتشارات سنایی، چ دهم، 1380.

134) مولوی، جلال الدین محمد، مثنوی معنوی، تصحیح: استعلامی، محمد، انتشارات زوار، چ دوم، 1375.



135) مولوی، جلال الدین، کلیات شمس، با مقدمه فروزان فر، بدیع الزمان، تهران: امیر کبیر،  
چ 12، 1367.

136) مولوی، جلال الدین، فیه مافیہ، مصحح: حسین حیدر خانی، تهران: انتشارات سنایی،  
چ سوم، 1382.

137) مورخ السلطنه، عبدالعلی، الدرّہ البیضاء فی مشاہیر النساء، تهران، 1323 ق.

138) المغلوٹ، سامی عبدالله، أطلس تاریخ الانبیاء و الرسل صلوات الله و سلامه علیهم،  
الریاض : مکتبه العبیکان، و قم، 1374 ش، چ پنجم.

139) مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، تهران: دار الکتب الإسلامیہ، چ اول، 1374 ش،

140) میبدی، ابوالفضل رشیدالدین، کشف الاسرار و عدّه الابرار، تهران: امیر کبیر، بی تا.

141) ناصر خسرو، ابو معین، دیوان اشعار، مقدمه: سید حسن تقی زاده، انتشارات سیمای  
دانش، چ دوم، 1378.

142) نائینی قمی، محمد علی بن حسین بن علی بن بهاءالدین، انوار المشعشعین فی ذکر  
شرافه قم و القمیین، قم: کتابخانه عمومی آیت الله مرعشی نجفی، 1381.

143) نثری، موسی، نثر و شرح مثنوی معنوی، تهران: گوتنبرگ، 6 جلد، 1347

144) نجفی، محمد حسن بن باقر، جواهر الکلام فی شرح شرائع الاسلام، بیروت: دار احیاء  
التراث العربی، 1430.

145) نجم، محمد یوسف، فن القصه، بیروت: دار الثقافه، 1976.



146) نظامی گنجوی، ابو محمد، (کلیات خمسه) مخزن الاسرار، تهران: امیر کبیر، چ 14،  
سال 1369

147) نویری، شهاب الدین احمد، نهایه الإرب فی فنون الأدب، ترجمه: محمود مهدوی  
دامغانی، تهران: امیر کبیر، 1367.

148) ولی نعمت الله، دیوان اشعار، با مقدمه نفیسی، سعید، انتشارات باران، بی تا.

149) وحشی بافقی، کمال الدین، دیوان اشعار، انتشارات طلائی، چ اول، 1374.

150) هاکس، جیمز، قاموس کتاب مقدس، نشر کتابخانه ی طهوری، چ دوم، 1349.

151) هبوط، لسان الملک سپهر، ناسخ التواریخ، کتاب فروشی اسلامیة، چ دوم، 1363،

ص: 529

152) هجویری، علی بن عثمان، کشف المحجوب، تصحیح: محمود عابدی، تهران: سروش،  
1389،

153) همایی، جلال الدین، مولوی نامه، (مولوی چه می گوید؟) تهران: انتشارات هما، چ  
نهم، 1376.

154) همایی، عباس، چهره ی زیبای قرآن، اصفهان: بصائر، 1375 ش،

155) همّتی، اسماعیل، داستان پیامبران، انتشارات ثالث، چ اول، 1380.

156) همایی، جلال الدین، مولوی نامه، تهران: سخن، 1394.



157) یا حقی، محمد جعفر، فرهنگ اساطیر، انتشارات صداوسیما، چ اول، 1368.

(مقالات)

1) اشرفی، عباس، مقاله ی «اسلوب های بیان در داستان سرایی قرآنی» مجله ی صحیفه ی مبین، دوره ی دوم، شماره ی 9.

2) احمدی، محمود، مقاله ی «محدود بودن شریعت حضرت موسی و حضرت عیسی: به بنی اسرائیل»، مجله کلام اسلامی، پاییز 1377، شماره 27

3) پروینی - خلیل و حریرچی - فیروز، مقاله ی «: تحلیل عناصر داستانی در داستان های قرآن» نشریه: علوم انسانی «مدرس علوم انسانی» زمستان 1378 - شماره 13

4) فقهی زاده، عبدالهادی، مقاله: «علل پراکنده به نظر آمدن قرآن» مجله فلسفه، کلام و عرفان؛ کیهان اندیشه؛ مرداد و شهریور 1373 - شماره 55

5) حسینی، سید جواد، مقاله ی: «جایگاه هجرت در مکتب اسلام»، «مجله مبلغان» اردیبهشت 1383 - شماره 53

6) سلیمانی، عبدالرحیم، مقاله ی: «نگاهی به خداشناسی یهود در قرآن مجید»، مجله هفت آسمان.